



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

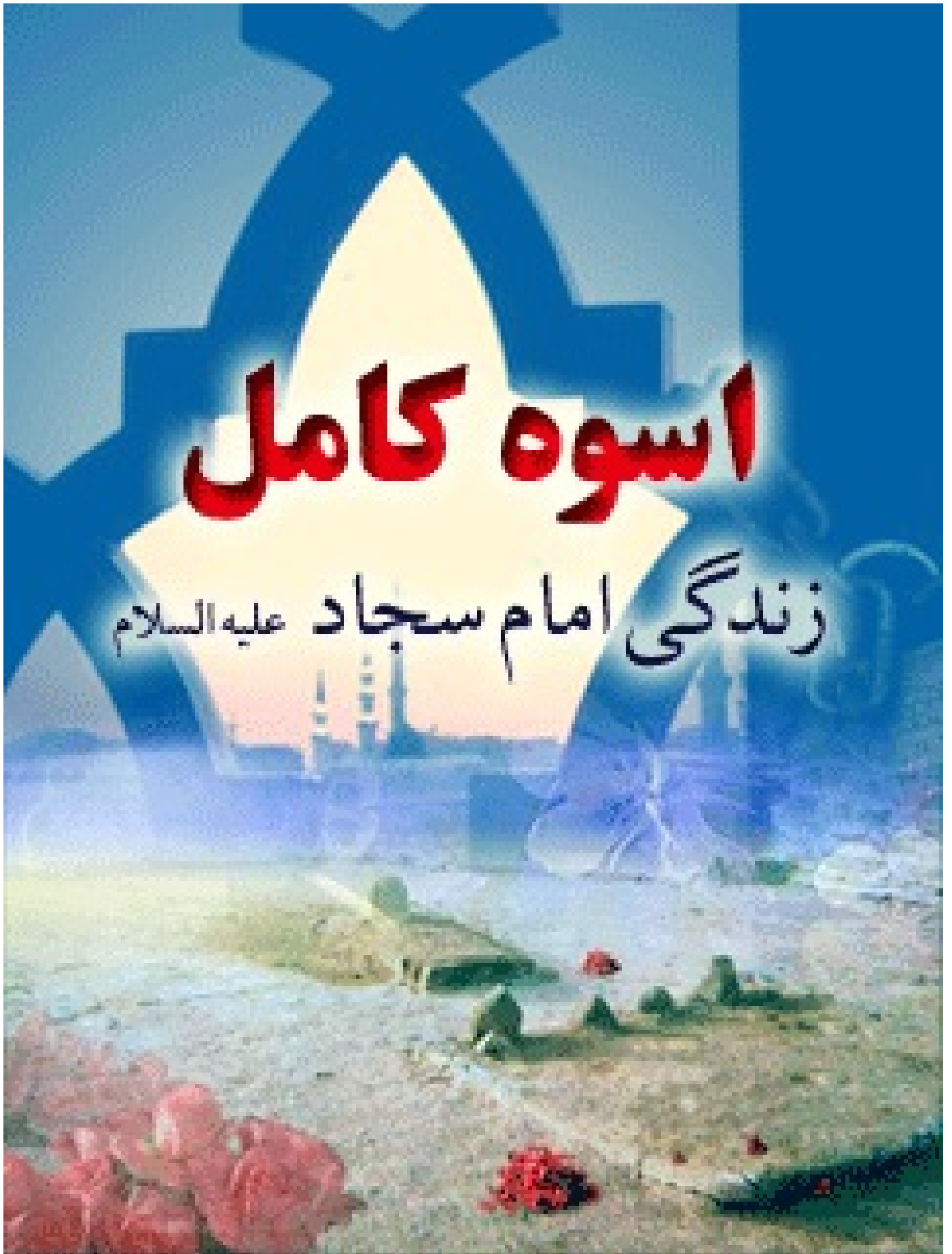


رسالت
علیهما الصلوة
والتسلیم

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir

اسوہ کامل

زندگی امام سجاد علیہ السلام



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اسوهی کامل (زندگی امام سجاد علیه السلام)

نویسنده:

محمد محسن دعایی

ناشر چاپی:

اطلاعات

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۲۳	اسوهی کامل (زندگی امام سجاد علیه السلام)
۲۳	مشخصات کتاب
۲۳	مقدمه
۲۶	دورنمایی کلی از مباحث اصلی کتاب
۲۶	مروری گذرا بر زندگینامه حضرت سجاد علیه السلام و اثبات امامت حضرت
۲۷	سال و روز تولد امام چهارم
۲۷	محل تولد امام چهارم
۲۷	شهربانو مادر امام چهارم
۲۷	اشاره
۲۹	سرنوشت شهربانو
۲۹	القاب امام چهارم
۳۰	اشاره
۳۰	لقب زین العابدین
۳۰	لقب سجاد
۳۰	لقب ذوالثفتات
۳۱	کنیه‌های امام چهارم
۳۱	دوران کودکی امام چهارم
۳۱	دوران نوجوانی امام چهارم
۳۲	همسران امام چهارم
۳۲	اشاره
۳۲	حضرت فاطمه، بنت الحسن (ام‌عبدالله)
۳۳	حوراء

۳۴	همسری دیگر برای امام چهارم (۱)
۳۴	همسری دیگر برای امام چهارم (۲)
۳۵	همسری دیگر برای امام چهارم (۳)
۳۵	فرزندان امام چهارم
۳۵	اشاره
۳۶	زید بن علی
۳۶	اثبات امامت امام چهارم
۳۶	اشاره
۳۷	محمد بن حنفیه
۳۸	فرقه‌ی کیسانیه
۳۸	دلیل و اماره‌ی قطعی امامت و وصایت امام چهارم
۳۹	شهادت «حجرالاسود» به امامت و وصایت امام چهارم
۴۰	داستان «ابی‌بجیر» عالم اهواز و عدول از اعتقاد به کیسانیه
۴۱	مدت امامت امام چهارم
۴۱	همراه با پدر تا شهادت
۴۱	مقدمه
۴۲	همراهی امام سجاد با پدر از مدینه تا کربلا
۴۲	اشاره
۴۳	علت یاد کردن مکرر حضرت امام حسین از کشته شدن «یحیی بن زکریا»
۴۳	زمان عروض بیماری برای امام سجاد
۴۴	علت عروض بیماری سجاد در جریان نهضت عاشورا
۴۴	وضعیت امام سجاد در شب عاشورا
۴۴	آنچه در روز عاشورا بر حضرت سجاد گذشت
۴۴	اشاره

- ۴۵ تناول سیب توسط حضرت امام حسین ساعتی قبل از شهادت
- ۴۶ کیفیت برخورد آخر امام حسین و آخرین وداع حضرت با امام سجاد
- ۴۷ رهبری نهضت حسینی پس از شهادت پدر
- ۴۷ مقدمه
- ۴۷ امام سجاد و شنیدن خبر شهادت پدر
- ۴۸ وضعیت امام سجاد از لحظه شهادت پدر تا عزیمت به کوفه
- ۴۸ اشاره
- ۴۸ حضرت سجاد در عصر عاشورا بعد از شهادت پدر
- ۴۹ وضعیت امام سجاد از شب یازدهم محرم تا هنگام حرکت از کربلا
- ۴۹ اشاره
- ۵۰ خاطره‌ای دردناک و دلسوز از حضرت سجاد به هنگام حرکت از کربلا به سوی کوفه
- ۵۰ نماز خواندن امام سجاد بر اجساد مطهر و دفن کردن آنها
- ۵۲ عبور حضرت سجاد از کنار بدنهای پاره پاره شهدا
- ۵۲ امام سجاد در کوفه
- ۵۲ اشاره
- ۵۲ وضعیت امام سجاد به هنگام ورود به کوفه و خطبه‌ی ایشان
- ۵۳ اشاره
- ۵۴ خطبه‌ی غراء و تاریخی امام سجاد در شهر کوفه
- ۵۵ امام سجاد در مجلس عبیدالله بن زیاد
- ۵۵ امام سجاد در زندان کوفه
- ۵۶ حرکت امام سجاد از کوفه به سوی شام
- ۵۶ اشاره
- ۵۷ وقایع مربوط به سفر اسارت حضرت سجاد در مسیر کوفه تا شام
- ۵۸ امام سجاد در شام و نقش بی‌نظیر حضرت در تغییر شرایط اجتماعی و سیاسی به نفع جریان حق

- ۵۸ اشاره
- ۵۸ چگونگی ورود حضرت سجاد با کاروان اسرا به شام
- ۵۸ اشاره
- ۵۹ برخورد یک پیرمرد شامی با حضرت سجاد در کتاب درب مسجد شام و جواب حضرت
- ۶۰ امام چهارم حضرت سجاد به همراه سایر اسیران در کاخ یزید
- ۶۰ اشاره
- ۶۲ اهانت یزید به سر مبارک حضرت سیدالشهداء
- ۶۲ تصمیم یزید بر قتل حضرت سجاد
- ۶۳ محل اقامت حضرت سجاد در شام
- ۶۴ خطبه‌ی تاریخی حضرت سجاد در شام
- ۶۴ اشاره
- ۶۷ بازتاب خطبه‌ی تاریخی حضرت سجاد در مسجد دمشق
- ۶۸ سایر قضایای مربوط به اقامت حضرت سجاد در شام
- ۶۸ اشاره
- ۶۸ خاطره‌ای از حضرت امام سجاد در کاخ یزید
- ۶۹ مصائب عمومی حضرت سجاد و سایر اسرا در شام از زبان خودشان
- ۷۰ تصمیم یزید به بازگرداندن حضرت سجاد و سایر اسرا به مدینه و گفتگوی او با ایشان
- ۷۱ برگشت حضرت سجاد به همراه کاروان اسیران به کربلا
- ۷۲ ورود امام سجاد به همراه بازماندگان عاشورا به مدینه
- ۷۲ اشاره
- ۷۴ خطبه‌ی افشاگرانه و آگاهی بخش و کاملا سیاسی حضرت سجاد برای اهل مدینه
- ۷۴ ورود اهل بیت حسینی به مدینه عزاداری کنار قبر پیامبر
- ۷۴ اشاره
- ۷۵ ملاقات محمد بن حنفیه با حضرت سجاد در ابتدای ورود حضرت به مدینه

- سخن گزنده‌ی یکی از منحرفین و پاسخ دندان شکن امام سجاد ۷۶
- تداوم عزاداری حضرت سجاد برای پدر ۷۶
- زنهای بنی هاشم و تداوم عزاداری برای سیدالشهداء ۷۷
- مقطع حضور حضرت سجاد علیه السلام در مدینه تا هنگام وفات ۷۸
- مقدمه ۷۸
- گزارشی مختصر از اوضاع زمانه حضرت سجاد در مقطع حضور ایشان در مدینه ۷۹
- برنامه بلند مدت حضرت سجاد در طول دوران امامت ۸۰
- اشاره ۸۰
- استفاده فراگیر حضرت سجاد از عنصر تقیه ۸۱
- ابعاد گوناگون شخصیت کامل و متعالی حضرت سجاد ۸۲
- بعد فردی وجود مبارک امام چهارم علیه السلام «کمالات بی‌پایان» ۸۲
- مقدمه ۸۲
- علم لا یتناهی حضرت امام سجاد ۸۳
- اشاره ۸۳
- اطلاع حضرت سجاد از «غیب» و اخبار به آن ۸۳
- اشاره ۸۳
- پرتوی از علم غیب حضرت سجاد و قدرت تکوینی آن حضرت ۸۵
- اطلاع حضرت سجاد بر سایر زبانها و لهجه‌ها در عالم انسانی ۸۵
- اطلاع حضرت سجاد از لغت حیوانات و احوال آنها ۸۶
- اشاره ۸۶
- سخن گنجشک‌ها و اخبار حضرت سجاد از آن ۸۶
- سخن گوسفند و اطلاع حضرت سجاد از آن ۸۷
- دعوت حضرت سجاد از یک روباه و اطاعت او ۸۷
- آمدن آهوئی نزد حضرت سجاد و سخن گفتن با آن حضرت ۸۷

- ۸۸ برخورد امام سجاد با یک گرگ و دعای حضرت برای همسر او که آبستن بود
- ۸۸ توحید عینی حضرت سجاد و تسلیم مقابل تقدیر الهی
- ۸۹ درگیری امام سجاد با شیطان و درهم شکستن او
- ۸۹ امام سجاد و مراقبت دائمی از خود
- ۹۰ زهد در دنیا و رغبت به آخرت، دورنمای شخصیت حضرت سجاد
- ۹۲ امام سجاد و اهتمام شدید به عبادات بویژه «نماز» و «حج»
- ۹۲ اشاره
- ۹۳ دورنمایی از اهتمام حضرت سجاد به عبادت حضرت حق
- ۹۴ بررسی تفصیلی و جزئیات عبادات حضرت سجاد
- ۹۴ اشاره
- ۹۵ نمازهای حضرت سجاد
- ۹۵ اشاره
- ۹۵ امام سجاد در آستانه نماز (انجام مقدمات نماز)
- ۹۵ اشاره
- ۹۵ رویه حضرت سجاد در زمینه‌ی تهیه آب وضو و وضو گرفتن و مسواک زدن
- ۹۶ استعمال عطر به هنگام ورود به نماز توسط حضرت سجاد
- ۹۶ حال حضرت سجاد در فاصله بین گرفتن «وضو» و دخول در «نماز»
- ۹۶ حالات حضرت سجاد به هنگام اقامه‌ی نماز
- ۹۷ حضور قلب امام سجاد در نماز
- ۹۷ اشاره
- ۹۷ دو واقعه‌ی بسیار جالب و عجیب در زمینه‌ی «حضور قلب» امام سجاد در نماز
- ۹۸ لباس و مکان حضرت سجاد در موقع نماز
- ۹۸ اشاره
- ۹۹ بعضی از مکانهای مورد علاقه حضرت سجاد برای اقامه‌ی «نماز»

- ۹۹ اشاره
- ۱۰۰ خاطره‌ای از نماز، مناجات و سجده‌ی حضرت سجاد در «مسجد کوفه»
- ۱۰۰ خاطره‌ای از یک نماز حضرت سجاد در راه «مکه مکرمه»
- ۱۰۱ هماهنگی عالم تکوین با حضرت سجاد در تسبیح حضرت حق در حال نماز
- ۱۰۱ کثرت نمازهای حضرت سجاد
- ۱۰۲ امام سجاد و خواندن مستمر نمازهای نافله بویژه «نماز شب»
- ۱۰۲ حج‌های حضرت سجاد
- ۱۰۲ اشاره
- ۱۰۲ تشریف حضرت سجاد به حج در حال کودکی
- ۱۰۲ اشاره
- ۱۰۴ تشریف حضرت «خضر» به محضر مبارک حضرت سجاد
- ۱۰۴ حضرت سجاد و حج با پای پیاده
- ۱۰۴ تبعیت مردم از حضرت سجاد در شروع و پایان حج
- ۱۰۵ حالت معنوی خاص حضرت سجاد به هنگام گفتن لبیک
- ۱۰۵ انفاق حضرت سجاد در راه تشریف به حج
- ۱۰۵ خدمت کردن حضرت سجاد به حاجیان
- ۱۰۶ تهیه پاکیزه‌ترین ره توشه برای حج توسط حضرت سجاد
- ۱۰۶ تعداد حج‌های حضرت سجاد
- ۱۰۶ بعضی از حالات حضرت سجاد در حج خانه خدا از «طواف» و «نماز» و «دعا» در مسجدالحرام
- ۱۰۸ خاطراتی متعدد از سفر حج حضرت سجاد
- ۱۰۹ اعتراض فردی به حضرت سجاد در راه «مکه» در زمینه ترک «جهاد» و گزاردن «حج» و جواب حضرت
- ۱۰۹ سجده‌های حضرت سجاد
- ۱۰۹ اشاره
- ۱۱۰ محلی که حضرت سجاد برای سجده انتخاب می‌نمودند

- ۱۱۰ بعضی از اذکار سجده‌ی حضرت سجاد
- ۱۱۱ حالت روحی و جسمی حضرت سجاد در سجده
- ۱۱۲ کثرت سجده‌های حضرت سجاد و آثار آن
- ۱۱۲ دعاها و مناجاتهای حضرت سجاد
- ۱۱۳ برخی از حالات شخصی و ویژگی‌های فردی حضرت سجاد
- ۱۱۳ اشاره
- ۱۱۳ کیفیت لباس حضرت سجاد
- ۱۱۳ اشاره
- ۱۱۵ نحوه پوشش حضرت سجاد برای تشریف به مسجد پیامبر در دل شبی بسیار سرد
- ۱۱۵ نوع زیراندازی که حضرت سجاد استفاده می‌کردند
- ۱۱۵ کیفیت راه رفتن حضرت سجاد (متانت فوق العاده)
- ۱۱۶ نحوه‌ی نشستن حضرت سجاد
- ۱۱۶ نقش انگشتری حضرت سجاد
- ۱۱۷ امام سجاد و حفظ کرامت نفس در تهیه‌ی مرکب مناسب
- ۱۱۷ افطاری، سحری و شام حضرت سجاد (کیفیت غذای حضرت)
- ۱۱۷ بعضی از میوه‌ها و غذاهای مورد علاقه حضرت سجاد
- ۱۱۸ صوت زیبای حضرت سجاد در موقع تلاوت قرآن
- ۱۱۸ اشاره
- ۱۱۸ دیدگاه حضرت سجاد در مورد قرآن
- ۱۱۹ عدم تکلم حضرت سجاد در مابین الطلوعین
- ۱۲۰ کیفیت سلوک حضرت سجاد در ماه رمضان
- ۱۲۰ سایر حالات و ویژگی‌های فردی حضرت سجاد
- ۱۲۰ بعد فرهنگی وجود اقدس حضرت سجاد علیه السلام (مدیریت نهضت فرهنگی اسلام)
- ۱۲۰ مقدمه

- جایگاه رفیع علمی حضرت سجاد ۱۲۲
- اشاره ۱۲۲
- امام سجاد دارای اسرار و علوم ویژه ۱۲۳
- امام سجاد سرآمد فقیهان ۱۲۴
- رهبری فکری جامعه توسط حضرت سجاد با شگردهای ویژه و پایه گذاری «نهضت فکری» ۱۲۴
- بیان بدیع معارف الهی و ارائه درسهای سترگ علمی، حقوقی و اخلاقی توسط حضرت سجاد ۱۲۵
- اشاره ۱۲۵
- صحیفه سجادیه یکی از آثار نفس قدسی حضرت سجاد ۱۲۶
- مقدمه ۱۲۶
- چگونگی دستیابی به کتاب صحیفه (حدیث صحیفه کامله سجادیه) ۱۲۶
- بررسی سند صحیفه‌ی کامله‌ی سجادیه ۱۲۸
- دیدگاه بعضی از علماء برجسته و بزرگان اهل حدیث در زمینه سند «صحیفه‌ی کامله سجادیه» ۱۲۹
- صحیفه‌ی کامله سجادیه در نگاه نکته دانان و قدر شناسان ۱۲۹
- گستره‌ی معارف اسلامی در صحیفه کامله‌ی سجادیه (مروری گذرا بر مباحث صحیفه) ۱۳۱
- شروح صحیفه‌ی کامله‌ی سجادیه ۱۳۲
- تعداد ادعیه صحیفه کامله سجادیه ۱۳۲
- مستدرکات صحیفه‌ی کامله سجادیه ۱۳۳
- داستانهایی پیرامون صحیفه کامله سجادیه ۱۳۳
- رساله‌ الحقوق اثری دیگر از نفس قدسی حضرت سجاد ۱۳۴
- مقدمه ۱۳۴
- اشاره ۱۳۴
- واژه حق، معانی، اصطلاحات و کاربردهای آن ۱۳۵
- مصادر رساله‌ الحقوق حضرت سجاد ۱۳۶
- فهرستی از حقوق مورد توجه حضرت سجاد در رساله‌ الحقوق ۱۳۶

۱۳۷	دسته بندی حقوق مذکور در رساله الحقوق حضرت سجاد
۱۳۹	حق بزرگ خداوند بر انسان
۱۳۹	حق انسان بر خود (حقوق اعضاء بدن)
۱۳۹	حق زبان (قوانین سخن گفتن)
۱۴۰	حق گوش
۱۴۰	حق چشم
۱۴۰	حق دست
۱۴۰	حق پاها
۱۴۱	حق شکم
۱۴۱	حق عورت (اندام جنسی)
۱۴۱	حق نماز
۱۴۱	حقوق در قلمرو کردار و افعال
۱۴۲	حق حج
۱۴۲	حق روزه
۱۴۲	حق صدقه
۱۴۳	حق قربانی
۱۴۴	حقوق رهبری و سایر مدیران
۱۴۴	حق معلم (پیشوایان و مدیران علمی، آموزش و فرهنگی)
۱۴۵	حق مولی (کسی که مالک عبد است)
۱۴۵	حقوق رعیت (مردمی که تحت سرپرستی نظام سیاسی جامعه هستند)
۱۴۶	حق متعلمان و دانشجویان
۱۴۶	حق زن و مرد در نظام خانواده
۱۴۷	حق مملوک
۱۴۷	حق مادر

- ۱۴۸ حق پدر
- ۱۴۸ حق فرزند
- ۱۴۹ حق برادر
- ۱۴۹ حق مولی (کسی که عبدی را آزاد می‌کند)
- ۱۵۰ حق بنده‌ی آزاد شده بر مولی
- ۱۵۰ حق نیکوکار بر انسان
- ۱۵۰ حق مؤذن (منادی نماز)
- ۱۵۱ حق امام جماعت
- ۱۵۱ حق همنشین
- ۱۵۲ حق همسایه
- ۱۵۲ حق رفیق و همراه
- ۱۵۳ حق شریک
- ۱۵۳ حق مال (دارایی و امکانات مادی)
- ۱۵۴ حق طلبکار
- ۱۵۴ حق معاشر (شخصی که با انسان مأنوس بوده و با او رفت و آمد دارد)
- ۱۵۴ حق شاکی بر انسان
- ۱۵۵ حق کسی که مورد شکایت واقع شده (متشاکی)
- ۱۵۵ حق مشورت خواه
- ۱۵۶ حق کسی که مشاور انسان قرار می‌گیرد
- ۱۵۶ حق کسی که طالب نصیحت است
- ۱۵۶ حق نصیحت گو
- ۱۵۷ حق بزرگسال
- ۱۵۷ حق خردسال
- ۱۵۷ حق نیازمند و سائل

- ۱۵۸ حق شخصی که برای رفع نیاز به او مراجعه شده است
- ۱۵۸ حق کسی که خداوند به وسیله او انسان را شاد می‌کند
- ۱۵۹ حق بدی کننده و فرد جفاکار
- ۱۵۹ حق همکیشان
- ۱۶۰ حق اهل ذمه (کافرانی که در پناه حکومت اسلامی به سر می‌برند)
- ۱۶۰ استمداد از خداوند در ایفای حقوق که بر همه وجود آدمی سایه افکنده است
- ۱۶۱ برخی از سخنان گهربار حضرت سجاد
- ۱۶۱ اشاره
- ۱۶۲ سخنی از حضرت سجاد در روز عرفه
- ۱۶۲ امام سجاد و تربیت شاگردان برجسته
- ۱۶۲ اشاره
- ۱۶۳ تعداد شاگردان حضرت سجاد و برجستگان آنها
- ۱۶۴ طبقه بندی اصحاب و شاگردان حضرت سجاد
- ۱۶۵ سرگذشتهایی از بعضی از شاگردان حضرت سجاد
- ۱۶۵ اشاره
- ۱۶۵ سعید بن جبیر
- ۱۶۶ ابوحمزه ثمالی
- ۱۶۶ ابان بن تغلب
- ۱۶۷ یحیی بن ام‌طویل
- ۱۶۸ اباسحاق عمرو بن عبدالله السبعی
- ۱۶۸ روشنگری و افشاگری توسط حضرت سجاد در زمینه‌ی مسائل سیاسی جامعه (هشدار به عالمان)
- ۱۶۸ اشاره
- ۱۶۹ محمد بن مسلم بن شهاب زهری
- ۱۶۹ متن نامه‌ی حضرت سجاد به محمد بن مسلم بن شهاب زهری

- ۱۷۲ بعد اجتماعی وجد نورانی حضرت سجاد علیه السلام (تصویری کامل از فضاء بی‌پایان انسان کامل)
- ۱۷۲ مقدمه
- ۱۷۳ فضائل اخلاقی و کمالات حضرت سجاد در زمینه اجتماعی
- ۱۷۴ اشاره
- ۱۷۴ توحید و توکل حضرت سجاد
- ۱۷۴ مراعات اخلاص در امور اجتماعی توسط حضرت سجاد
- ۱۷۵ امام سجاد مجسمه‌ی عدالت
- ۱۷۵ عزت نفس و اقتدار حضرت سجاد
- ۱۷۶ صبر بی‌پایان حضرت سجاد
- ۱۷۷ حلم و تواضع حضرت سجاد
- ۱۷۷ عفو و گذشت حضرت سجاد در روابط اجتماعی
- ۱۷۹ ایثار حضرت سجاد
- ۱۷۹ خیردهی وجود مبارک حضرت سجاد
- ۱۸۰ نفوذ کلمه و تأثیر فوق‌العاده کلام و رفتار حضرت سجاد
- ۱۸۰ امام سجاد و پیشقدم بودن در انجام امور خیر
- ۱۸۱ مراعات حال دیگران توسط امام سجاد
- ۱۸۱ بزرگواریهای ویژه حضرت سجاد
- ۱۸۳ گره‌گشایی‌ها و دستگیریهای حضرت سجاد
- ۱۸۴ نگرش حضرت سجاد در زمینه‌ی امور اجتماعی
- ۱۸۵ اهتمام خاص حضرت سجاد به مسأله انفاق و رسیدگی به فقرا و مستمندان
- ۱۸۵ اشاره
- ۱۸۶ بینش حضرت سجاد در زمینه انفاق در راه خدا
- ۱۸۶ گستره‌ی وسیع انفاق و رسیدگی به فقرا توسط حضرت سجاد
- ۱۸۶ کثرت رسیدگی به فقرا و مساکین توسط حضرت سجاد و آثار آن در بدن حضرت

- ۱۸۷ مراعات شدید اخلاص توسط حضرت سجاد (صدقه‌ی سر)
- ۱۸۷ اشاره
- ۱۸۸ داستانی جالب از مراعات اخلاص در انفاق توسط حضرت سجاد و فراست آن بزرگوار
- ۱۸۹ سخن حضرت سجاد در هنگام برخورد با فقیر و سائل
- ۱۸۹ سیره‌ی حضرت سجاد به هنگام دادن صدقه و انفاق علنی به فقیر و مستمند
- ۱۸۹ سیره‌ی حضرت سجاد در انفاق لباسهای خود
- ۱۹۰ سیره‌ی حضرت سجاد در بخشیدن آنچه خود دوست می‌داشتند
- ۱۹۰ دو نمونه از انفاقهای برجسته‌ی حضرت سجاد
- ۱۹۱ کارهای اجتماعی بزرگ و با ارزشی که تنها به دست حضرت سجاد انجام گرفت
- ۱۹۱ اشاره
- ۱۹۱ بازسازی کعبه و نصب حجرالاسود
- ۱۹۲ تکفل چهارصد نفر از اهل مدینه در جریان انقلاب مدینه
- ۱۹۲ برخی از سیره‌ها و عملکرد حضرت سجاد در زمینه‌ی امور اجتماعی
- ۱۹۳ کیفیت برخی از ارتباطات و برخورد‌های اجتماعی حضرت سجاد
- ۱۹۳ اشاره
- ۱۹۳ تردد ملائک به منزل حضرت سجاد و استفاده از بال و پر آنها (ارتباط حضرت با ملائک)
- ۱۹۴ ارتباط حضرت سجاد با افراد خانواده
- ۱۹۴ اشاره
- ۱۹۵ ارتباط و برخورد حضرت سجاد با همسران و کنیزان
- ۱۹۶ ارتباط حضرت سجاد با افراد جامعه
- ۱۹۶ اشاره
- ۱۹۶ ارتباط و برخورد حضرت سجاد با بردگان و زبردستان
- ۱۹۶ اشاره
- ۱۹۸ آزاد نمودن بردگان توسط حضرت سجاد

- نشست و برخاست حضرت سجاد با بردگان ۲۰۰
- ارتباط حضرت سجاد با همسایگان ۲۰۱
- ارتباط و برخورد حضرت سجاد با بیماران ۲۰۱
- ارتباط و برخورد حضرت سجاد با واعظ نمایان ۲۰۱
- ارتباط و برخورد حضرت سجاد با افراد هرزه و سطحی ۲۰۲
- ارتباط و برخورد حضرت سجاد با افراد مداح و کسانی که ایشان را تمجید می‌کردند ۲۰۲
- ارتباط و برخورد حضرت سجاد با مخالفین ۲۰۳
- ارتباط و برخورد حضرت سجاد با حیوانات ۲۰۴
- امام سجاد و دعاهای مستجاب ۲۰۵
- اشاره ۲۰۵
- نفرین‌های مستجاب حضرت سجاد ۲۰۵
- دعاهای مستجاب حضرت سجاد ۲۰۷
- اشاره ۲۰۷
- خاطره‌ای عجیب از یک دعای مستجاب حضرت سجاد برای زنده شدن همسر یکی از شیعیان ۲۰۹
- معجزات و کرامات حضرت سجاد ۲۱۰
- اشاره ۲۱۰
- شفا دادن مرض برص یک خانم پیر و جوان نمودن او ۲۱۱
- نشان دادن واقعیت وجودی مخالفین به یکی از شیعیان ۲۱۱
- جدا نمودن دست زن و مردی که به هم چسبیده بود ۲۱۱
- نشان دادن عزت و حرمت خود به عبدالملک بن مروان ۲۱۲
- گشودن غل و زنجیر از دست و پای خود و رفتن با طی الارض به شام ۲۱۲
- کرامتی بزرگ در قضاء دین یکی از شیعیان و بهبود حال او ۲۱۳
- سایر کرامت‌های حضرت سجاد ۲۱۴
- حضرت سجاد از منظره نکته دانان و گوهر شناسان ۲۱۵

- ۲۱۵ اشاره
- ۲۱۵ توصیف حضرت سجاد در کلام ربوبی (حدیث لوح)
- ۲۱۶ حضرت امیرالمؤمنین: او بهترین اهل زمین است
- ۲۱۶ امام سجاد از دیدگاه پدر: پدرم فدای تو!! چقدر بوی تو دل‌انگیز است!!
- ۲۱۶ امام سجاد از نگاه امام صادق: شبیه‌ترین فرد به حضرت علی
- ۲۱۷ امام سجاد از دیدگاه خلفاء
- ۲۱۸ امام سجاد از دیدگاه اصحاب و بزرگان
- ۲۱۹ امام سجاد از دیدگاه بزرگان علماء اهل سنت
- ۲۱۹ امام سجاد از زبان یکی از کنیزان آن حضرت
- ۲۱۹ فرزدق، شاعر برجسته‌ی عرب، و توصیف حضرت سجاد
- ۲۲۰ اشاره
- ۲۲۲ بازتاب قصیده‌ی فرزدق در مدح حضرت سجاد
- ۲۲۲ بعد سیاسی وجود اقدس حضرت امام سجاد علیه السلام (تبلور تام صفت عزت و حکمت الهی)
- ۲۲۲ مقدمه: مروری گذرا بر آمیختگی عمیق عنصر سیاست الهی با زندگی حضرت سجاد
- ۲۲۴ رئوس برخوردهای سیاسی حضرت سجاد در جریان نهضت کربلا
- ۲۲۶ برخی از اصول بینش سیاسی حضرت سجاد و گوشه‌ای از عملکرد و مواضع سیاسی حکیمانه ایشان
- ۲۳۱ بررسی زندگی سیاسی حضرت سجاد پس از ورود به مدینه تا پایان عمر یزید بن معاویه
- ۲۳۱ اشاره
- ۲۳۱ هجرت حضرت سجاد به خارج از شهر مدینه به مدت دو سال (برنامه سیاسی کوتاه مدت)
- ۲۳۲ واقعه دهشتناک حره و برخورد حکیمانه حضرت سجاد با آن
- ۲۳۲ اشاره
- ۲۳۴ دعاهای حضرت سجاد برای نجات از شر مسلم بن عقبه
- ۲۳۵ فتنه‌ی ابن‌زبیر و برخورد حضرت سجاد با آن
- ۲۳۷ ارتباطات سیاسی و اجتماعی حضرت سجاد با زمامداران اموی و مروانی

- روابط و برخوردهای حضرت سجاد با عبدالملک بن مروان ۲۳۸
- اشاره ۲۳۸
- نگارش نامه‌ای توسط حضرت سجاد به عبدالملک در زمینه‌ی امتناع او از قتل بنی هاشم به تحریک حجاج ۲۴۰
- گزارش زهری از ورود حضرت سجاد بر عبدالملک و تکریم و اعزاز حضرت توسط او ۲۴۰
- حکم عبدالملک در زمینه تحویل دادن موقوفات حضرت رسول و حضرت علی به حضرت سجاد ۲۴۱
- کمک نمودن حضرت سجاد به عبدالملک در نگارش جواب نامه‌ی ملک روم ۲۴۲
- نامه عبدالملک به حضرت سجاد در زمینه ازدواج با یک کنیز و جواب دندان شکن حضرت ۲۴۲
- بی‌اعتنایی حضرت سجاد به عبدالملک در حال طواف و احضار حضرت توسط او ۲۴۳
- اصرار عبدالملک در گرفتن شمشیر پیامبر از حضرت سجاد و امتناع حضرت ۲۴۴
- دستور عبدالملک مبنی بر به غل و زنجیر کشیدن حضرت سجاد و آزادی معجزه گونه حضرت ۲۴۴
- معرفی یک کتاب در زمینه بررسی بعد سیاسی زندگی حضرت سجاد و نتیجه‌گیری از بحثها ۲۴۵
- بعد اقتصادی وجود اطهر حضرت سجاد علیه السلام (تجسم توحید، توکل، ایثار، انفاق گسترده و آینده‌نگری مثبت) ۲۴۷
- مقدمه: جایگاه «نهاد اقتصاد» از منظر اسلام ۲۴۷
- اهتمام حضرت سجاد به اداء قرض پدر پس از واقعه‌ی کربلا ۲۴۸
- نگرش حضرت سجاد در زمینه‌ی اکتساب از راه حلال و تأمین نیازهای خانواده ۲۴۹
- ایثار و بزرگواری حضرت سجاد در قبال کسانی که به کمک اقتصادی نیاز داشتند (قبول قرض مقروضین) ۲۵۰
- تجارت برای تصدق ۲۵۰
- امام سجاد و پس انداز برای حوادث آینده ۲۵۱
- برخی از عناوین ادعیه حضرت سجاد در زمینه امور اقتصادی و معیشتی ۲۵۱
- غروب غمبار یک آسمان نور و کمال ۲۵۲
- مسمومیت و شهادت حضرت سجاد به دست پلید ولید بن عبدالملک ۲۵۲
- روز و سال شهادت حضرت سجاد و عمر ایشان به هنگام شهادت ۲۵۳
- آخرین شب زندگانی حضرت سجاد ۲۵۳
- لحظات آخر حیات حضرت سجاد چگونه گذشت؟ ۲۵۴

- ۲۵۴ قاتل حضرت سجاد
- ۲۵۵ کیفیت برخورد مردم با خیر ارتحال حضرت سجاد و اوضاع مدینه در شهادت حضرت
- ۲۵۶ واقعه‌ای بسیار عجیب در ارتباط با شتر حضرت سجاد پس از وفات آن بزرگوار
- ۲۵۶ مدفن حضرت سجاد
- ۲۵۶ خاتمه
- ۲۵۷ پاورقی
- ۲۷۰ درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

اسوهی کامل (زندگی امام سجاد علیه السلام)

مشخصات کتاب

عنوان و نام پدیدآور: اسوه کامل: بررسی مقاطع زندگی و ابعاد نورانی وجود اقدس حضرت زین العابدین و سیدالساجدین علی بن الحسین (علیه السلام) / محمد محسن دعایی. مشخصات نشر: تهران: اطلاعات، ۱۳۸۰. مشخصات ظاهری: ۵۶۳ ص. شابک: ۹۶۴-۴۷۵-۴۲۳؛ چاپ دوم: ۰-۴۷۵-۴۲۳-۹۶۴-۹۷۸ یادداشت: چاپ دوم: ۱۳۸۹ (فیفا). یادداشت: کتابنامه: ص. ۵۴۳-۵۴۸؛ همچنین به صورت زیرنویس. عنوان دیگر: بررسی مقاطع زندگی و ابعاد نورانی وجود اقدس حضرت زین العابدین و سیدالساجدین علی بن الحسین (علیه السلام). موضوع: علی بن حسین (ع)، امام چهارم، ۳۸ - ۹۴ق. شناسه افزوده: موسسه اطلاعات رده بندی کنگره: BP۴۳/دالف ۵ ۱۳۸۰ رده بندی دیویی: ۲۹۷/۹۵۴ شماره کتابشناسی ملی: م ۸۰-۱۴۶۳۳

مقدمه

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و لا حول و لا قوة الا بالله العلي العظيم و صلى الله على محمد و آله الطاهرين و لعنة الله على اعدائهم اجمعين من الآن الى يوم الدين «صلوات پروردگار و ملائکه او و حملهی عرش الهی و جمیع خلائق بر سید و آقای ما، آدم اهل البیت، شخصیت منزله از هر گونه چنین و چنان، روح جسد امامت و شمس فلک شهادت، مضمون کتاب ابداع و حل معمای اختراع، سر «الله» در همهی عالم هستی، انسان عین شهود و خازن و نگهبان گنجهای عالم غیب، واقف بر امور محب و محبوب - و آشنای کامل به همه رموز عشق بین عاشق و معشوق - محل طلوع نور ایمان و کاشف سر عرفان، حجت قاطع و درهی لامع، ثمرهی شجره‌ی قدسی طوبی، ازل الغیب و ابدالشهاده - همان شخصیتی که حقیقت ولایت او ازلی و ابدی است - سر کلی الهی در زمینه‌ی اسرار عبادت ربوبی، ستون اصلی خیمه‌گاه هستی، زینت بندگان و امام العالمین، مجمع البحرین: حضرت زین العابدین علی بن الحسین علیه السلام». آنچه گذشت ترجمه‌ی آزاد صلوات منسوب به جناب شیخ محی الدین بن عربی [صفحه ۱۰] بر حضرت سجاد علیه السلام بود. [۱]. کتابی که پیش روی دارید درباره‌ی تحلیل زندگانی این آیت عظمای حق و بررسی ابعاد نورانی وجود اقدس این شخصیت عظیم است و حقا چه کار مشکل و حقیقتا چه امر خطیر و بزرگی است. اگر امام «و هو بحیث النجم من ایدی المتناولین» [۲] بسان ستاره‌ای بلند در آسمان نیلگون است که دست آدمیان هر چند دراز شود به دامن پر تلائو او نخواهد رسید و اگر «لا یقاس بآل محمد من هذه الامه احد» [۳] هیچ کس در افق آل محمد علیهم السلام نبوده تا بتوان آنان را به او قیاس نمود، پس با برهان و عیان باید در این وادی خاضعانه اقرار به عجز داشت و متواضعانه عذر تقصیر آورد؛ اما: آب دریا را اگر نتوان کشید هم به قدر تشنگی باید چشید گرچه طمع ادراک کنه حقایق متعالی ذوات عصمت و طهارت، از ما خاکیان منقطع است، [۴] اما با توجه به بعد «اناب شر مثلکم» [۵] که آنان از آن بهره‌مندند و تمام کمالات خود را در افق یک بشر تحصیل نموده‌اند، باید نهایت تلاش را در شناخت ابعاد متعالی وجود کامل و فوق کمال آنها که مظاهر اتم صفات و اسماء حسنا الهیه‌اند، بکار برد و در پرتو آنچه خداوند متعال آنان را ستوده و آنچه که خود از باب «و اما بنعمه ربک فحدث» [۶] از کمالات خود بیان کرده‌اند، به سمت انوار متأللی وجود نورانی‌شان پیش رفت و تا دیده نسوخته و بینش از کار نیفتاده است، آن مظاهر کمال و اصول الکمال و الکریم را شناسایی نموده و با زندگی نورشان آشنا شد. و این از سری بس مهم برخوردار است که مختصرا اشاره می‌گردد: علاوه بر مسئله ضرورت امامت و جایگاه امام در عالم هستی از جهت تکوین و تشریح، بشر بر اساس حکمت ذات باری، موجودی است که وصول به کمال خود و وجدان فلسفه حیات خویش را با حرکت از نقص آغاز می‌کند و در این راستا علاوه بر [صفحه ۱۱] علم و آگاهی و قدرت بر حرکت، نیاز به اسوهی عملی دارد تا با اقتدای عینی به او، مسیر خود را به سوی کمال واقعی

درست تشخیص داده و فراز و نشیبهای مسیر حیات طیبه را با کمک او ببیند. اصولاً انسان در تمام ابعاد زندگی خود بر اساس اقتباس و اسوه‌گیری از دیگران رشد می‌کند و به جلو می‌رود و بر اساس این ویژگی حیات بشری، خداوند متعال در کنار نسخه‌ی جامع همه‌ی ارزشها و خوبیها و بایسته‌ها یعنی «قرآن»، اسوه‌ی کامل همه‌ی کمالات و تجسم عینی همه‌ی ارزشها و حسننها را تعبیه فرموده که هر آینه آن ذات اقدس حضرت ختمی مرتبت محمد بن عبدالله - صلی الله علیه و آله - می‌باشد. از این رو در قرآن می‌فرماید: «و لکم فی رسول الله اسوه حسنه» [۷] و بر مبنای کمال و حسن مطلق این کامل اتم، بارها به پیروی محض و کامل از حضرتش دستور داده است. آری در قرآن اقتدای به هدایت اولیای حق و تبعیت از آئین و روش آنان علما و عملاً تأکید شده است. خداوند می‌فرماید: «فبهدهام اقتده» [۸]، «فاتبعوا مله ابراهیم حنیفا» [۹]. حال بر اساس معارف ناب و برهانی شیعه که امامت را تداوم وجود نبوت و امام را نفس و جان و مجسمه‌ی همه کمالات شخص پیامبر - صلی الله علیه و آله - و اصولاً همه‌ی آنان را «نور واحد» می‌داند، طبعاً به مبحث سیره و بررسی سنن ائمه هدی علیهم السلام اهتمام خاص مبذول شده است. آری همه معصومین علیهم السلام اسوه‌های کامل و تمام عیار در تمام ابعاد حیاتند و خود نیز به این حقیقت تصریح نموده‌اند؛ حضرت ابی‌عبدالله سیدالشهداء علیه‌السلام در یکی از خطابه‌های خود می‌فرماید: «و لکم فی اسوه» [۱۰]. در بین ائمه هدی علیهم السلام زندگانی حضرت زین‌العابدین و سیدالساجدین علی بن الحسین علیه‌السلام به خاطر بهره‌مندی حضرت از طول مدت امامت و حساسیت استثنایی عصر ایشان، حضور حضرت در نهضت عاشورا و [صفحه ۱۲] سپس مدیریت نهضت پدر و عبور از بحران پس از نهضت و زمینه‌سازی برای قیام فرهنگی امامین هم‌امین حضرت باقر و صادق علیهما‌السلام از جوانب مختلف و ویژه‌ای برخوردار است و لذا موضوع تحقیق حاضر را به خود اختصاص داده است. غرض از این تحقیق، معرفی اجمالی یک اسوه‌ی کامل در همه‌ی ابعاد حیات است. امام که قافله سالار انسانیت به سوی قله کمال یعنی توحید و لقاء الهی است، خود پیشتاز همگان می‌باشد. بویژه حضرت زین‌العابدین علیه‌السلام که آنچنان در این پیشتازی گوی سبقت را ربوده‌اند که خارج از حد بیان و توصیف است، از این رو بررسی ابعاد حیات نورانی آن امام ضرورت می‌یابد. آنچه گذشت بیان ضرورت تحقیق برای معرفی یکی از برترین اسوه‌های عالم وجود بود. اما روش تحقیق در این رساله، روش کتابخانه‌ای است که شیوه‌ی آن توضیح داده خواهد شد. منبع اصلی تحقیق، کتاب شریف و گرانبه: «بحار الانوار، الجامعه لدرر الاخبار الائمة الاطهار علیهم السلام» تألیف محدث عظیم الشأن، علامه محمد باقر مجلسی - رضوان الله علیه - می‌باشد. گرچه همچنانکه در قسمت منابع تحقیق در آخر کتاب آمده است، در نگارش این کتاب بیش از هشتاد منبع مورد مراجعه و استفاده قرار گرفته است، ولی اهتمام جدی در استخراج معارف گسترده و والائی بوده است که عمدتاً در مجلد ۴۵ و ۴۶ این کتاب گرد آمده است. هدف اصلی نشان دادن غنای فوق‌العاده این کتاب گرانبه‌مند است که چگونه به برکت تلاش بزرگ عالم و تشیع مرحوم علامه مجلسی - رضوان الله تعالی علیه - مجموعه‌ای بسیار پر قیمت و نسبتاً جامع گرد آمده است که اگر به شکل موضوعی استخراج گردد اقیانوس موج معارف اسلامی خواهد بود. با توجه به آنچه گذشت، در نقل آدرس احادیث، اصولاً به ذکر آدرس از کتاب بحار شریف اکتفا شده است و برای اینکه مشخص گردد منبعی که بحار از آن نقل کرده کدام است، در بین الهلالین منبع مورد نظر بحار به عنوان مصدر نیز آمده است و در عین حال در موارد بسیاری، آدرس منابع دیگر نیز ذکر گردیده است. به هر تقدیر تلاش گردیده تا آنجا که میسر است مطالب مستند بیان گردد. شیوه‌ی کار در این تحقیق چنین بود که پس از تهیه چارچوب کلی مطالب که [صفحه ۱۳] تقسیم زندگانی حضرت علی بن الحسین علیه‌السلام به مقاطع مختلف بود - شامل مقطع کودکی و نوجوانی، همراهی با پدر تا آستانه‌ی شهادت، رهبری نهضت پدر پس از پدر تا آستانه‌ی ورود به مدینه، و حضور در مدینه تا آخر عمر به مدت ۳۵ سال و به دوش کشیدن بار امامت در این مدت طولانی، که در ضمن آن ابعاد نورانی وجود مقدس حضرت مانند بعد فردی، اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و اقتصادی و کیفیت انجام رسالت سنگین امامت در قالب برنامه‌های کوتاه مدت و بلند مدت و بالاخره فصل فراق و ارتحال جانگداز حضرت - به مطالعه‌ی دقیق احادیث مربوط به حضرت

در جلد ۴۵ بحار الانوار - که گرچه در واقع مربوط به حضرت امام حسین علیه السلام می باشد ولی نظر به حضور جدی حضرت سجاد علیه السلام با پدر در نهضت خونین عاشورا و بعد از آن، در موارد عدیده‌ای این احادیث به حضرت زین العابدین علیه السلام مربوط می باشد، و احادیث جلد ۴۶ که تا نیمه همه مستقلا در ارتباط با حضرت است، مشغول شده و تمام احادیث را استخراج موضوعی نمودیم. از این رو صدها فیش با عناوین مختلف فراهم آمد و منابع دیگری هم که در پایان کتاب مورد اشاره قرار گرفته است برای تکمیل خلأهایی که احيانا پیش می آمد، مورد مراجعه و مطالعه قرار گرفت. سپس بر اساس همان طرح کلی به نگارش مشغول شده و اصول کار نگارش را بر مبنای نمودار درختی قرار دادیم. بدین صورت که سعی شد مطالب به صورت پیوسته و متصل یکی پس از دیگری از هم تراوش نموده و به هم متصل باشد بسان شاخه‌های درختی که یکی به دیگری و همه به اصول و شاخه‌های اصلی و آنها به تنه درخت متصل اند. در این راستا از سیستم «های لایت» (high light) استفاده گردید، بدین صورت که در هر قسمت با رسیدن مطلب به جایی که باید تحت عنوان جدیدی مطرح گردد و بحث شود، آن موضوع برجسته گردیده و چنانچه این مباحث در قالب یک CD در رایانه پیاده شود، با استفاده از همین سیستم های لایت، به راحتی می توان از هر قسمت که مورد توجه و مراجعه خواننده است به عناوین و مطالب جدید که مورد نظر اوست انتقال یافت. در واقع آنچه با خط درشت تایپ شده است و در سیستم رایانه‌ای با های لایت مشخص می گردد، خود عنوان یک فیش جدید و یا سر فصل مطالب جدیدی است که [صفحه ۱۴] با کلیک کردن روی آن، شبکه‌ی جدیدی از مطالب فرا روی کاربر گشوده می شود تا به صورت زنجیره‌ای و کاملا به هم پیوسته ادامه‌ی مطالب مورد نظر خود را تعقیب کند. نکته دیگر اینکه نظر به گستردگی دامنه معارف بجا مانده از حضرت زین العابدین علیه السلام و تعدد آثار نفس قدسیه‌ی آن حضرت، در بررسی این آثار با اظهار شرم و خضوع نتوانستیم حتی در حد بضاعت مزجاء خود تلاش قابل قبولی ارائه دهیم. «صحیفه‌ی مبارکه سجادیه» اقیانوسی است مواج از معارف بلند عرفانی و اسلامی، «رساله الحقوق» حضرت یک مکتب تمام عیار اخلاقی و حقوقی است و کلمات درر بار منقول و رساله‌ها، صحیفه‌ها و نامه‌های به جا مانده از حضرت به صدها عدد بالغ می گردد، از این رو به خاطر جلوگیری از حجیم شدن کتاب، به حداقل اکتفا نمودیم. امید است به توفیق الهی در فرصتهای جدید این بخش‌ها را با تفصیل بیشتر به مشتاقان استفاده از معارف اهل بیت علیهم السلام عرضه کنیم. اشاره به این نکته نیز لازم به نظر می رسد که تمام این تلاش به منظور معرفی یک اسوه‌ی برتر برای جامعه اسلامی بویژه جوانان و فرهیختگان امت اسلام انجام پذیرفت تا در عصری که همه جنود شیطان تحت عنوان «کلمة الکفر و النفاق» متفق گردیده و بسج شده‌اند تا همه ارزشهای جامعه اسلامی را به یغما برده و با مطرح نمودن اسوه‌های انحرافی، ارزشهای بدلی خود را مطرح کنند و راه هدایت را بر جامعه اسلامی سد نمایند، روزنه‌ای باشد فرا روی طالبان حقیقت ناب که با استمداد از نور فطرت، کمال واقعی را پی جویی می نمایند. امید است که بتوان پس از آشنایی با ابعاد متعالی این انسان کامل، در راستای اقتباس و اقتدا به آن بزرگوار موفق بود. در این قسمت لازم می دانم از سروران معظم جناب حجج اسلام حاج شیخ غلامرضا فیاضی و حاج شیخ رسول جعفریان و حاج شیخ محمد رضائی - ادام الله توفیقاتهم - که قبول زحمت نمودند و این اثر ناقبل را به دقت ملاحظه نموده و نظرات خود را ارائه نمودند، کمال تشکر و تقدیر داشته باشم. در پایان این مقدمه قسمتی از «مناجات انجلیه وسطی» حضرت سجاد علیه السلام را ترجمه می نمایم. باشد که با ترنم آن مشام جانمان به عطر دل انگیز این مناجات عارفانه‌ی بلند، معطر و خداوند متعال نیز مضمون آن را در حق ما مستجاب و این سعی ناقص را به فضل عمیم خود مشکور و مقبول فرماید. الهی آمین. [صفحه ۱۵]

«خدایا! ما را از کسانی قرار دبه که گزافی عمیق تاریکیهای چشمان قلبیشان را تو گشوده‌ای تا توانستند به حقیقت امور در این عالم نگاه کرده و تو را با تیزبینی قلبهایشان در این میانه بخوبی بشناسند. ای معبود بی نهایت! کدام چشم است که می تواند در برابر نور تو ایستادگی کند بلکه اصولا- کدام فهم است که این امور را بفهمد، آری تنها چشمانی که تو آنها را از پرده‌های کوری نجات مرحمت فرمودی، می تواند به نور درخشان بارگاہت نظر کند. ارواح اینان بر بالهای ملائک سوار شده و به سوی تو عروج نمودند.

اهل ملکوت اینان را زائران تو می‌دانند و اهل جبروت آنها را پروانگان به دور شمع وجود تو می‌شناسند. این افراد در میان صفوف تسبیح کنندگان ملکوت حرکت می‌کنند و به سرآورده‌ی قدرت تو چنگ زده‌اند و با پروردگارشان در هر آن و هر حال گفتگو دارند. قلبهایشان حجابهای نور را پاره کرده و با چشم دل به عظمت جلال تو در بیکران ملکوت نظر کرده‌اند و این نظاره در اذهان آنها معرفت و توحید تو را به ارمغان آورده است. ای معبودی که جز تو معشوقی نیست؛ وحدک لا شریک لک» بار پروردگارا! ما را از اینان قرار ده. «یا ابالحسن یا علی بن الحسین یا زین العابدین یا بن رسول الله یا حجه الله علی خلقه یا سیدنا و مولانا انا توجهنا و استشفعنا و توسلنا بک الی الله و قدمناک بین یدی حاجاتنا یا وجیها عند الله اشفع لنا عند الله» (فراز از دعای توسل) و السلام علیکم و رحمة الله و برکاته سید محمد محسن دعایی، مشهد مقدس. رجب ۱۴۲۱ [صفحه ۱۹]

دورنمایی کلی از مباحث اصلی کتاب

بسم الله الرحمن الرحیم چهارمین امام معصوم حضرت علی بن الحسین علیه‌السلام شخصیتی که جد بزرگوارشان حضرت علی بن ابیطالب علیه‌السلام، ایشان را بهترین اهل زمین بعد از پدرشان معرفی نموده‌اند. [۱۱]، در سال ۳۸ هجری در مدینه منوره چشم به دنیا گشودند. مادر مکرمه آن حضرت بنا بر قول صحیح و مشهور، علیا مخدره جناب شهربانو، دختر آخرین پادشاه سلسله‌ی ساسانی «یزدگرد سوم» بوده‌اند. حضرت زین العابدین و سید الساجدین علیه‌السلام، دارای القاب و کنیه‌های متعددی می‌باشند که در کتب روایی و تاریخی ذکر شده است. دوران کودکی حضرت، در زمان جد بزرگوارشان حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام و عموی ارجمندشان، امام حسن مجتبی علیه‌السلام، گذشت و در زمان نوجوانی تا شهادت پدر بزرگوارشان حضرت امام حسین علیه‌السلام، که حدود ده سال به طول انجامید، در خدمت پدر و به همراه حضرت بودند. امام سجاد علیه‌السلام داری همسرانی بوده‌اند که اغلب «ام‌ولد» (کنیز) می‌باشند و فرزندان آن حضرت نیز متعدد بوده است. [صفحه ۲۰] اثبات امامت حضرت علی بن الحسین علیه‌السلام بر اساس ادله و براهین روشن و قطعی می‌باشد. زندگانی نورانی و پربرکت حضرت سجاد علیه‌السلام را پس از دوران کودکی و نوجوانی که اشاره شد، می‌توان به چند مقطع تقسیم نمود: ۱- مقطع همراهی با حضرت امام حسین علیه‌السلام از مدینه به کربلا تا هنگام شهادت. (همراه با پدر تا شهادت). ۲- مقطع پس از شهادت حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام تا ورود به مدینه (رهبری نهضت پس از پدر). ۳- مقطع حضور حضرت سجاد علیه‌السلام در مدینه تا وفات. در بررسی مقطع سوم از حیات نورانی حضرت سجاد علیه‌السلام با ترسیم اوضاع زمانه حضرت و بیان برنامه‌های بلند مدتی که حضرت برای خود جهت فعالیت‌های اجتماعی، فرهنگی و سیاسی انتخاب فرمودند تا مسئولیت خطیر امامت را به انجام رسانند، به کنکاش پیرامون ابعاد نورانی وجود اقدس حضرت می‌پردازیم و در خلال بررسی هر یک از آن ابعاد با کمالات و فضایل بی‌پایان حضرت آشنا شده و تحقق عینی اهداف و برنامه‌های حضرت را به نظاره می‌نشینیم. حضرت پس از ۳۵ سال مجاهده در میدانهای مختلف که تجسم جهادی به مراتب سخت‌تر و جانکاه‌تر از جهاد رویارویی با دشمن در میدان نبرد بود، با زمینه سازی فعالیت‌های گسترده‌ی فرزند و نواده‌ی معصوم خود، امام باقر و امام صادق - علیهماالسلام - و استقرار کامل مکتب حیاتبخش امامت که همان اسلام ناب بود و انسجام بخشیدن به جامعه‌ی شیعی، به دست پلید «ولید بن عبدالملک» مسموم شده و روح مطهر و اقدسشان به عالم قدس پرکشید. شهادت و وفات حضرت، «مدینه» و سایر جوامع اسلامی و عموم شیعیان را در غمی جانکاه فرو برد. مدفن مقدس حضرت «بقیع»، و در جوار عموی بزرگوارشان حضرت امام حسن مجتبی علیه‌السلام می‌باشد. و کلام آخر، زمزمه صلوات خاص حضرت خواهد بود. و السلام علیه یوم ولد و یوم استشهاد و یوم یبعث حیا. [صفحه ۲۳]

مروری گذرا بر زندگینامه حضرت سجاد علیه‌السلام و اثبات امامت حضرت

سال و روز تولد امام چهارم

سال تولد حضرت علی بن الحسین علیه‌السلام و همچنین روز تولد آن بزرگوار مورد اختلاف شدید مورخین و سیره نویسان واقع شده و در این ارتباط، اقوال مختلفی نقل گردیده است. مشهورترین اقوال در زمینه‌ی سال تولد حضرت، سال ۳۸ هجری است که بزرگانی نظیر جناب شیخ مفید در ارشاد، شیخ کلینی در اصول کافی، ابن شهر آشوب در مناقب، ابن خشاب در موالید اهل البیت، شهید در کتاب دروس، ابن صباغ مالکی در کتاب الفصول المهمه و دیگران به آن قائل شده‌اند. [۱۲]. اقوال دیگر در این زمینه عبارتند از سال ۳۳ هجری، سال ۳۶ هجری، سال ۳۷ هجری و همچنین سال ۴۸ یا ۴۹ هجری که بعضی از متأخرین بر اساس یک قضیه در زمینه‌ی پی‌جویی آثار بلوغ در بدن مبارک حضرت سجاد علیه‌السلام در کاخ «عبیدالله» به هنگام اسارت، آن را حدس زده‌اند. [۱۳]. علامه مجلسی - رضوان الله تعالی علیه - می‌فرماید: «تولد حضرت سجاد علیه‌السلام در زمان خلافت جد بزرگوارش حضرت علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام [صفحه ۲۴] قطعی بوده و هیچ محل شبهه نیست». [۱۴] از این رو سال ۳۸ که مشهورترین اقوال نیز هست، به عنوان سال تولد حضرت از سایر اقوال معتبرتر است و آنچه در تقویت قولهای دیگر بیان شده همه قابل خدشه می‌باشد و هیچ کدام صحیح به نظر نمی‌رسد. در زمینه روز تولد آن بزرگوار نیز مشهورترین قول روز پنجشنبه یا جمعه نیمه‌ی «جمادی الاولی» است. گرچه قول روز پنجشنبه یا یکشنبه پنجم «شعبان» نیز در درجه بعد، از شهرت قابل توجهی برخوردار است. اقوال دیگری نیز وجود دارد که عبارتند از: پنجشنبه نهم «شعبان»، پنجشنبه هشتم «شعبان» و همچنین هفتم «شعبان». لازم به ذکر است بعضی از قائلین به روز نیمه «جمادی الاولی»، تولد حضرت را در این روز در سال ۳۶ هجری دانسته و تعداد زیادی از قائلین به روز پنجم «شعبان»، آن را در سال ۳۸ هجری گزارش کرده‌اند. [۱۵].

محل تولد امام چهارم

به اتفاق سیره نویسان و مورخین، محل تولد حضرت علی بن الحسین علیه‌السلام شهر مقدس «مدینه بوده است و هیچ کس در این مطلب اختلافی نکرده و قول دیگری نقل نشده است. [۱۶].

شهربانو مادر امام چهارم

اشاره

برای مادر حضرت علی بن الحسین علیه‌السلام نامهای مختلفی در کتب تاریخی ذکر شده است که بعضی از آنها عبارتند از: «غزاله»، «سلافه»، «خوله»، «بره»، «حرار»، «شهربانو»، «شهربانویه»، «شاه زنان»، «جهان شاه»، «شهرناز»، «جهان بانویه» و بالاخره «مریم» و «فاطمه». هر یک از این نامها در سندی از اسناد تاریخی موجود است ولی اختلاف شدیدی در وحدت صاحب این نامها از یک سو و ثبوت بعضی از آنها به عنوان مادر [صفحه ۲۵] حضرت امام زین‌العابدین علیه‌السلام از سوی دیگر بین مورخین و محققین در علم تاریخ به چشم می‌خورد. از میان نامهای ذکر شده «شهربانو» و سپس «شاه زنان» از بقیه مشهورتر است و اتفاقاً در اصل مادر بودن ایشان برای امام چهارم علیه‌السلام تشکیکاتی انجام شده است. به علاوه در اینکه «شهربانو» دختر کیست نیز وحدت نظری وجود ندارد. پدر او را «یزدگرد» [۱۷]، آخرین پادشاه ساسانی، «شیرویه» پسر «پرویز» ذکر کرده‌اند و بعضی هم به اشتباه «نوشجان» از مردم خراسان را پدر او دانسته‌اند که در این میان «یزدگرد» از بقیه مشهورتر است. گرچه بعضی از محققین تلاش وافری انجام داده‌اند تا مادر بودن جناب «شهربانو» یا «شاه زنان» برای حضرت سجاد علیه‌السلام را مشکوک جلوه دهند. [۱۸]، اما این تشکیکات قابل پاسخ می‌باشند و با توجه به شهرت قطعی این مسأله و وجود سندهایی که در حد قابل توجهی از اعتبار و اتقان بوده و از بسیاری از

تشکیکات مصون است، و همچنین قرائن و شواهد زیادی که در خلال اسناد و روایات معتبر وجود دارد، برای محقق منصف جای هیچ شکی باقی نمی‌گذارد که مادر مکرمه حضرت سجاد علیه‌السلام از خاندان پادشاهان ایران باستان بوده است که با تقدیر الهی پس از تشرف به اسلام در خواب، به دست سپاهیان اسلام اسیر و به «مدینه» آورده شده و به عقد نکاح حضرت امام حسین علیه‌السلام در آمده است. با یادآوری این نکته که جریان مادر حضرت سجاد علیه‌السلام شباهت زیادی به داستان حضرت «نرجس خاتون» مادر حضرت امام مهدی - عجل الله تعالی فرجه الشریف - دارد، در این قسمت سندی را که به تصریح بزرگان اهل تحقیق دارای اعتبار است و از شهرت بیشتری برخوردار بوده و اقوی می‌باشد نقل و بررسی موضوع به شکل مبسوط و تحقیقی به جای دیگر موکول می‌گردد. [صفحه ۲۶] مرحوم حاج شیخ عباس قمی - رضوان الله تعالی علیه - در کتاب شریف منتهی الآمال [۱۹] می‌نویسد: «قطب راوندی به سند معتبر از حضرت امام باقر علیه‌السلام روایت کرده است که چون دختر «یزدجرد بن شهریار» آخر پادشاهان عجم را برای «عمر» آوردند و داخل «مدینه» کردند، جمیع دختران «مدینه» به تماشای جمال او بیرون آمدند و مسجد «مدینه» از شعاع روی او روشن شد و چون «عمر» اراده کرد که روی او را ببیند مانع شد و گفت سیاه باد روز «هرمز» که تو دست به فرزند او دراز می‌کنی!! «عمر» گفت: این گبر زاده مرا دشنام می‌دهد و خواست او را آزار کند. حضرت امیر - علیه‌السلام - فرمود که تو سخنی را که نفهمیدی چگونه دانستی که دشنام است. پس «عمر» امر کرد که ندا کنند در میان مردم و او را بفروشند. حضرت فرمود: جایز نیست فروختن دختران پادشاهان هر چند کافر باشند و لیکن بر او عرض کن که یکی از مسلمانان را خود اختیار کند و او را به او تزویج کن و مهر او را از عطای بیت المال او حساب کن. آن سعادتمند آمد و دست بر دوش مبارک حضرت امام حسین علیه‌السلام گذارد. پس حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام از او پرسید به زبان فارسی که چه نام داری ای کنیزک؟ عرض کرد: «جهانشاه»، حضرت فرمود که تو را «شهربانویه» نام کرده‌اند. عرض کرد آن نام خواهر من است. حضرت باز به فارسی فرمود: راست گفتی. سپس رو کرد به حضرت امام حسین علیه‌السلام و فرمود این با سعادت را نیکو محافظت نما و احسان کن به سوی او که فرزندی از تو بهم خواهد رسانید که بهترین اهل زمین باشد بعد از تو، و این مادر اوصیاء ذریه طیبه من است. پس حضرت امام زین‌العابدین علیه‌السلام از او بهم رسید». و روایت کرده است که «پیش از آنکه لشکر مسلمانان بر سر ایشان بروند، «شهربانو» در خواب دید که حضرت رسول - صلی الله علیه و آله و سلم داخل خانه او شد با حضرت امام حسین علیه‌السلام و او را برای آن حضرت خواستگاری نمود به او تزویج کرد، «شهربانو» گفت که چون صبح شد محبت آن خورشید ملک امامت در دل من جا کرد و پیوسته در خیال آن حضرت بودم. چون شب دیگر به خواب رفتم حضرت فاطمه (صلوات الله علیها) را در خواب دیدم که به نزد من آمده و اسلام را بر من عرضه داشت و من به دست مبارک آن حضرت مسلمان شدم. پس فرمود: «به این [صفحه ۲۷] زودی لشکر مسلمانان بر پدر تو غالب خواهند شد و تو را اسیر خواهند کرد و به زودی به فرزند من حسین خواهی رسید و خدای نخواهد گذارد که کسی دستی به تو برساند تا آنکه به فرزند من برسی» و حق تعالی مرا حفظ کرد تا آنکه مرا به مدینه آوردند و چون حضرت امام حسین علیه‌السلام را دیدم، دانستم که همان است که در خواب دیده‌ام و به این سبب او را اختیار کردم.» لازم به ذکر است دقیقاً این روایت در کتاب شریف بحارالانوار [۲۰] ذکر شده است و در ترجمه‌ی مرحوم حاج شیخ عباس قمی - رحمه الله علیه - بعضی از کلمات جابجا گردیده و بعضی از قسمت‌ها به صورت آزاد، ترجمه گردیده است. همچنین در همین مجلد بحارالانوار (صفحه ۱۵) از کتاب دلائل الامامه داستان مذکور از قول ابوجعفر محمد بن جریر بن رستم الطبری با تفصیل بیشتری نقل شده است که قابل توجه می‌باشد. در ارتباط با شهرت ازدواج حضرت امام حسین علیه‌السلام با شاهزاده ایرانی که ثمره آن تولد حضرت امام زین‌العابدین علیه‌السلام بود به بعضی از اسناد تاریخی و روایی توجه نمائید: زمخشری: از حضرت پیامبر - صلی الله علیه و آله - روایت شده که می‌فرمود: برای خداوند از بندگانش دو برگزیده و سرگل وجود دارد. پس برگزیده او از عرب «قریش» و از عجم «فارس» است. علی بن الحسین علیه‌السلام می‌فرمود من فرزند دو برگزیده هستم (انا ابن الخیرتین) چون

جدش «رسول الله» بود و مادرش «دختر یزدگرد» پادشاه. [۲۱]. کشف الغمه: مادرشان «ام‌ولد» بود که اسمش «غزاله» است و گفته شده اسمش «شاه زنان» دختر «یزدگرد» بوده است. [۲۲]. موالید اهل البیت: مادرشان «خوله» دختر «یزدگرد» پادشاه فارس بود. همان که امیرالمؤمنین علیه‌السلام او را «شاه زنان» نامیدند. [۲۳]. [صفحه ۲۸] بصائر الدرجات: مضمون روایت سابق را نقل می‌کند. [۲۴]. ارشاد: و مادرشان «شاه زنان» دختر «یزدگرد ابن شهریار کسری» است. [۲۵]. مناقب: ابوجعفر بن بابویه گفته است: مادرشان «شهربانو» دختر «یزدگرد ابن شهریار کسری» است و او را «شاه زنان» نیز می‌نامند و «جهان بانویه» و «سلافه» و «خوله» و گفته‌اند او «شاه زنان» دختر «شیرویه ابن کسری ابروین» است و گفته شده او «بره» دختر «نوشجان» است و صحیح همان قول اول است. و او را امیرالمؤمنین علیه‌السلام «مریم» نامید و گفته شد که او را «فاطمه» نامید و خوانده می‌شده به «سیده النساء» [۲۶]. کافی: مادرشان «سلافه» دختر «یزدگرد» است. [۲۷]. دروس شهید: و مادرشان «شاه زنان» دختر «شیرویه ابن کسری ابروین» و گفته شده دختر «یزدگرد». [۲۸]. التذکره: مادرشان «شاه زنان» دختر پادشاه کاشان و گفته شده دختر «کسری یزدگرد بن شهریار» و گفت شده اسمش «شهربانو» می‌باشند. [۲۹]. دلائل الامامه: داستان گذشته را به صورت تفصیل نقل می‌کند و کیفیت برگزاری مراسم عقد را نیز می‌آورد. [۳۰]. المبرد: اسم مادر علی بن الحسین علیه‌السلام «سلافه» از فرزندان «یزدجرد» بوده است. [۳۱]. به هر حال با توجه به طرح این قضیه در قدیمی‌ترین متون تاریخی نظیر وقعه‌الصفین و تاریخ یعقوبی و بصائر الدرجات، دیگر هیچ جای شکی در صحت آن وجود ندارد. [۳۲]. [صفحه ۲۹] اما سرنوشت جناب شهربانو مطلب دیگری است که باید به آن پرداخت.

سرنوشت شهربانو

در ارتباط با سرنوشت مادر مکرمه‌ی حضرت امام سجاد علیه‌السلام اقوال مختلفی ذکر شده که بعضی افسانه‌ی محض است و بعضی از اعتبار برخوردار نیست. صحیح‌ترین قول در این زمینه این است که آن بانو پس از وضع حمل حضرت سجاد علیه‌السلام به فاصله اندکی وفات نمودند. بنا به نقل بحارالانوار این قول را «قطب الدین راوندی» در الخرائج و مرحوم «صدوق» در عیون اخبار الرضا نقل نموده‌اند. [۳۳]. اما اینکه حضرت شهربانو خود را بعد از واقعه عاشورا در آب غرق کرده باشد و یا با «ذوالجناح» به سمت «ایران» شتافته و سپس در دل کوه وارد شده و همانجا مدفون شده باشد که جزء افسانه‌های تاریخی است و یا اینکه پس از شهادت حضرت امام حسین علیه‌السلام «زبید» مولای آن حضرت، ایشان را به زنی گرفته باشد، که «ابن سعد» نقل می‌کند، [۳۴] این اقوال هیچ قابل توجه نبوده و از صحت و اتقان برخوردار نیست. باید توجه داشت پس از رحلت مادر حضرت سجاد علیه‌السلام ایشان در دامان دایه‌ای پرورش یافت که به شکل طبیعی همیشه حضرت او را «مادر» صدا می‌زدند. و بر اساس سندهای متعددی «زبید» با همین «کنیز» که مسئولیت دایگی حضرت را عهده‌دار بوده است، ازدواج نموده است و به غلط چنین شهرت یافت که امام سجاد علیه‌السلام مادر خود را شوه‌ر داده است. [۳۵]. اما اینکه حضرت شهربانو خود را بعد از واقعه عاشورا در آب غرق کرده باشد و یا با «ذوالجناح» به سمت «ایران» شتافته و سپس در دل کوه وارد شده و همانجا مدفون شده باشد که جزء افسانه‌های تاریخی است و یا اینکه پس از شهادت حضرت امام حسین علیه‌السلام «زبید» مولای آن حضرت، ایشان را به زنی گرفته باشد، که «ابن سعد» نقل می‌کند، [۳۶] این اقوال هیچ قابل توجه نبوده و از صحت و اتقان برخوردار نیست. باید توجه داشت پس از رحلت مادر حضرت سجاد علیه‌السلام ایشان در دامان دایه‌ای پرورش یافت که به شکل طبیعی همیشه حضرت او را «مادر» صدا می‌زدند. و بر اساس سندهای متعددی «زبید» با همین «کنیز» که مسئولیت دایگی حضرت را عهده‌دار بوده است، ازدواج نموده است و به غلط چنین شهرت یافت که امام سجاد علیه‌السلام مادر خود را شوه‌ر داده است. [۳۷].

اشاره

برای امام چهارم حضرت علی بن الحسین علیه السلام القاب متعددی در کتب تاریخ ذکر شده است. در کتاب مناقب تألیف «ابن شهر آشوب» این القاب برای حضرت آمده است: [صفحه ۳۰] «زین العابدین»، «سید العابدین»، «زین الصالحین»، «وارث علم النبیین»، «وصی الوصیین»، «خازن وصایا المرسلین»، «امام المؤمنین»، «منار القانتین»، «الخالع»، «المتهدج»، «الزاهد»، «العابد»، «العدل»، «البکاء»، «السجاد»، «ذوالثفتان»، «امام الامه»، «ابوالائمه». [۳۸]. در کتاب کشف الغمه تألیف «اربلی» نیز آمده است که برای امام چهارم القاب زیادی ذکر شده است. و مشهورترین آنها عبارتند از: «زین العابدین»، «سیدالعابدین»، «الزکی»، «الامین»، «ذوالثفتان». [۳۹]. پر واضح است این القاب همه حاکی از کمالات و فضایل حضرت علی بن الحسین علیه السلام می‌باشد که نظر مردم را جلب نموده و حضرتش را بدان وصف می‌نموده‌اند.

لقب زین العابدین

در احادیث اسلامی دو علت برای ملقب شدن امام چهارم به لقب «زین العابدین» ذکر شده است: اول اینکه: امام صادق علیه السلام فرمودند: روز قیامت منادی ندا می‌دهد که «زین العابدین» کجاست؟ پس گویا من به علی بن الحسین نگاه می‌کنم که در بین صفوف از روی تعجب و با تبختر راه می‌رود. [۴۰]. عین این مطلب را «ابن عباس» نیز از رسول خدا - صلی الله علیه و آله - نقل نموده است. [۴۱]. دوم اینکه: در کتاب کشف الغمه آمده است که حضرت سجاد علیه السلام شبی در محراب به نماز شب ایستاده بود که شیطان در صورت مار بزرگی برای او متمثل شد تا او را از عبادتش مشغول سازد ولی آن حضرت به او هیچ توجهی ننمود. پس به سمت انگشت ابهام پای او (انگشت شصت) آمده و آن را در دهان گرفت، باز به او توجهی ننمود ولی شیطان با گزیدن، حضرت را متألم ساخت. اما حضرت نمازش را [صفحه ۳۱] قطع نفرمود. پس چونکه از نماز فراغت یافت، خداوند بر او کشف فرمود و دانست که او شیطان است. پس او را ناسزا گفته و لطمه زد و فرمود که دور شو ای ملعون!! و برای تمام کردن اذکارش قیام کرد. در این هنگام صورتی را شنید ولی قائل آن را نمی‌دید که سه مرتبه تکرار می‌کرد: «انت زین العابدین»، تویی زینت عبادت کنندگان. پس این کلمه ظاهر شد و به عنوان لقب آن حضرت شهرت یافت. [۴۲]. از این روایت شریف که در ضمن استفاده علت نامگذاری حضرت به لقب مبارک و بلند «زین العابدین» که یکی از مشهورترین القاب حضرت است، به دست می‌آید که چگونه حضرت از حضور قلب در نماز بهره‌مند بوده و به هیچ وجه توجهش از حقیقت نماز به چیز دیگر جلب نمی‌شده است.

لقب سجاد

در علل الشرایع از امام باقر علیه السلام نقل شده است که: پدرم علی بن الحسین علیه السلام هیچ نعمتی از نعم الهی را یاد نمی‌کرد مگر اینکه به سجده می‌افتاد و همیشه هنگامی که آیه‌ای از آیات قرآن که در آن سجده بود، تلاوت می‌فرمود، سجده می‌کرد. هر گاه خداوند - عزوجل - از او امر سوئی را که از آن می‌ترسید یا کید بدخواهی را دفع می‌کرد، سجده می‌نمود، چه اینکه همیشه که از نماز واجبی فارغ می‌شد به سجده می‌رفت. همچنین هنگام توفیق اصلاح بین دو نفر، سجده می‌کرد و آثار سجود در جمیع مواضع سجود آن حضرت مشهود بود و به این علت «سجاد» نامیده شد. [۴۳].

لقب ذوالثفتان

از امام باقر علیه السلام نقل شده است که برای پدرم در موضع سجودش آثار برآمده‌ای بود که در هر سال دو مرتبه آن را قطع

می‌نمود، هر بار پنج «ثفنه» را و بدین [صفحه ۳۲] خاطر حضرت را «ذوالثفنات» نامیدند. [۴۴]. و «ثفنه» موضع بدن شتر است که بر اثر رسیدن به زمین پینه می‌بندد مانند زانو و سینه، از این رو مواضع سجود حضرت سجاده علیه‌السلام به خاطر کثرت سجده برای حق تعالی، مرتب پینه می‌بسته و هر سال دو مرتبه آن را قطع می‌فرموده است. و این حاکی از نمازهای بسیاری است که این امام همام در طول شبانه روز اقامه می‌نموده است. عبدالعزیز ابن ابی‌حازم می‌گوید: از «ابی‌حازم» شنیدم که می‌گفت: حضرت علی بن‌الحسین علیه‌السلام در شبانه روز هزار رکعت نماز می‌خواند تا اینکه در پیشانی و سایر مواضع سجده‌ی حضرت، چیزی به مانند پینه بر زیر شکم و پاهای شتر، بیرون آمد. (و کان یصلی فی الیوم واللیلۃ الف رکعۃ، حتی خرج بجبهته و آثار سجوده مثل کرکرۃ البعیر) [۴۵]. در روایتی از حضرت باقر علیه‌السلام نقل شده است که فرمود: از حضرت علی بن‌الحسین در هر سال هفت «ثفنه» (پینه) از مواضع جایگاههای سجده حضرت برگرفته می‌شد چرا که حضرت بسیار نماز می‌خواند و این ثفنه‌ها را جمع می‌نمود و چونکه وفات نمود با ایشان دفن گردید. [۴۶].

کنیه‌های امام چهارم

برای حضرت علی بن‌الحسین علیه‌السلام در کتب روائی و تاریخی کنیه‌های متعددی ذکر شده است. در کتاب مناقب تألیف «ابن شهر آشوب» این کنیه‌ها برای حضرت آمده است: «ابوالحسن»، «ابومحمد»، «ابوالقاسم» و «ابوبکر». این کنیه‌ها همچنین در کتاب موالید اهل‌البیت تألیف «ابن‌خشاب» و کشف‌الغمه تألیف «اربلی» برای آن حضرت ذکر شده است. [۴۷]. [صفحه ۳۳]

دوران کودکی امام چهارم

بر اساس نقل‌های متعدد تاریخی، حضرت امام زین‌العابدین علیه‌السلام دو سال ابتدای کودکی خود را در زمان خلافت جدشان، حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام گذرانیدند چرا که سن مبارک حضرت بنا بر مشهور ۵۷ سال و زمان شهادت آن حضرت ۹۵ هجری گزارش شده است. از این رو سال تولد آن حضرت ۳۸ هجری خواهد بود و چون امیرالمؤمنین علیه‌السلام در سال چهارم هجری به شهادت رسیدند، بنابراین دو سال اولیه عمر امام چهارم، در دوران جدشان سپری شد. بر این مطلب، بر طبق آنچه «علامه مجلسی» (ره) در بحارالانوار نقل فرموده است، حداقل شش سند تاریخی وجود دارد که بسیاری از آنها از اعتبار برخوردار است. [۴۸]. البته مدت مذکور را ۴ سال و ۶ سال هم گزارش کرده‌اند که چندان قابل توجه نیست. قول دیگری هم وجود دارد که چون تولد حضرت را در سال ۴۸ هجری می‌داند اساساً هم عصر بودن امام چهارم علیه‌السلام با جدشان را منکر است ولی این قول با همه تلاشی که برای تثبیت آن از طرف بعضی از محققین انجام شده، بسیار ضعیف بوده و ادله‌ی محکمی برخلاف آن وجود دارد. [۴۹]. امام چهارم حضرت زین‌العابدین علیه‌السلام پس از شهادت جدشان به مدت ۱۰ سال در عصر امامت امام حسن علیه‌السلام عمر خود را گذرانیدند. در ارتباط با چگونگی حالات امام چهارم علیه‌السلام و قضایای مربوط به این دوازده سال مطلب خاصی در خلال نصوص تاریخی و روایی ذکر نشده است.

دوران نوجوانی امام چهارم

پس از مسمومیت و شهادت حضرت امام حسن علیه‌السلام تا زمانی که حضرت امام حسین در سال ۶۱ هجری در کربلا به شهادت رسیدند، ده، یازده و یا [صفحه ۳۴] دوازده سال می‌گذرد [۵۰] و این مدت، امام چهارم علیه‌السلام در کنار پدر بزرگوار خود حضرت امام حسین علیه‌السلام به سر برده است. گرچه در متون تاریخی چیزی از این دوران درباره‌ی حضرت گزارش نشده است ولی حضرت سجاده علیه‌السلام در تمام این مدت شاهد حوادث تلخ و اسف‌باری بوده است که بر امت اسلامی می‌گذشته است.

سیاست مکارانه دودمان اموی به سرکردگی «معاویه»، بی‌وفایی مردم نسبت به حکومت عادلانه و الهی عموی بزرگوارش و مظلومیت بی‌نظیر آن حضرت و سپس وقایع مربوط به کناره‌گیری امام حسن علیه‌السلام از خلافت و صلح با «معاویه» بر اساس مصالح عام امت اسلام، به ویژه حفظ شیعه، و بالاخره دوران اختناق و سرکوب شدید نسبت به شیعیان حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام پس از حاکمیت مطلق «معاویه» تا زمان مرگش که دوران بسیار سختی بوده است، این همه را حضرت سجاد علیه‌السلام شاهد بوده است و در این مدت در کنار عمو و پدر بزرگوار خود زندگی را در خاندان امامت سپری می‌کرده است. تا بالاخره «معاویه» جای خود را به پسر نالایق و شرابخوار و فاسق خود «یزید» واگذار می‌کند و مسأله‌ی گرفتن بیعت از حضرت امام حسین علیه‌السلام پیش می‌آید که با انکار شدید حضرت مواجه شده و مقدمات حرکت ایشان از «مدینه» به «مکه» و سپس به «کوفه» برای رهبری امتی که تقاضای کمک نموده و برای نصرت حضرت امام حسین علیه‌السلام اعلام آمادگی کرده‌اند، فراهم می‌شود و حضرت سجاد علیه‌السلام که در این سال طبق نقل مشهور ۲۳ سال سن دارد در کنار پدر حضور دارد.

همسران امام چهارم

اشاره

امام چهارم حضرت زین العابدین علیه‌السلام دارای همسران متعددی می‌باشند که اکثر آنها «ام‌ولد» [۵۱] بوده‌اند. یکی از همسران حضرت سجاد علیه‌السلام علیا مخدره حضرت فاطمه (ام‌عبدالله) دختر حضرت امام حسن علیه‌السلام می‌باشند که ثمره‌ی ازدواج [صفحه ۳۵] حضرت با آن بانوی مکرمه، امام محمد باقر علیه‌السلام بوده است. [۵۲]. همسر دیگر امام چهارم کنیزی است به نام «حوراء» که جناب «مختار ابن ابی عبید ثقفی» آن را به ششصد دینار و بنابر نقلی سی هزار خریده بود و به حضرت هدیه داد که ایشان مادر حضرت «زید بن علی» - سلام الله علیه - شهید بزرگوار خاندان عصمت و طهارت است. [۵۳]. «ابوالفرج اصفهانی» در کتاب مقاتل الطالبین از «ابن المنذر» نقل می‌کند که «مختار ابن ابی عبید» کنیزی را به سی هزار خرید، پس به او گفت: پشت کن پس او پشت کرد، بعد به او گفت: رویت را به این سمت کن، پس او چنین کرد. سپس مختار گفت: هیچ کس را شایسته‌تر از علی بن الحسین علیه‌السلام برای او نمی‌شناسم. و لذا آن کنیز را برای حضرت فرستاد و او همان مادر «زید بن علی» علیه‌السلام است. [۵۴]. از اسامی سایر همسران حضرت سجاد علیه‌السلام اطلاع چندانی در اسناد تاریخی موجود نیست و چنانکه ذکر شد آنها اغلب «ام‌ولد» بوده‌اند. در متون تاریخی و روایی در ارتباط با همسری چند خانم با امام سجاد علیه‌السلام مطالبی ذکر شده است گرچه به نام آنها تصریح نشده است. در این زمینه تحت عنوان «همسری دیگر برای امام چهارم» (۱) و (۲) و (۳) مطالبی ذکر خواهد شد.

حضرت فاطمه، بنت الحسن (ام‌عبدالله)

حضرت فاطمه، دختر امام حسن مجتبی علیه‌السلام است که کنیه‌شان «ام‌عبدالله» است، در میان دختران حضرت به جلالت و عظمت شأن و بزرگواری ممتاز بودند. ایشان به همسری حضرت امام سجاد علیه‌السلام در آمده و ثمره‌ی این وصلت، چهار فرزند بوده است. حضرت ابوجعفر محمد باقر علیه‌السلام حسن، حسین و عبدالله باهر [۵۵] (البته مادر حسن و حسین و عبدالله باهر در بعضی از اسناد تاریخی [صفحه ۳۶] «ام‌ولد» ذکر شده است). [۵۶]. «ام‌عبدالله» این افتخار را دارد که با همسر شدن برای حضرت سجاد علیه‌السلام باعث پیوند نسل دو امام به یکدیگر شد. آری ایشان از زنان نادره جهان است که در داشتن برخی از امتیازات منحصر به فرد می‌باشد و این مزایا در یک فرد غیر از ایشان جمع نشده است. ایشان دختر امام، نوه امام، همسر امام، عروس امام، مادر امام، مادر بزرگ امام می‌باشند. وی فرزند امام مجتبی علیه‌السلام و نوه امیرالمؤمنین علیه‌السلام همسر امام سجاد علیه‌السلام عروس امام

حسین علیه‌السلام مادر امام باقر علیه‌السلام و مادر بزرگ سایر امامان علیهم‌السلام است. امام باقر علیه‌السلام فرموده‌اند روزی مادرم در زیر دیواری نشسته بود که ناگاه صدایی از دیوار بلند شد و از جا کنده شد و خواست که بر زمین افتد. مادرم با دست خود اشاره کرد و به دیوار فرمود: نباید فرود آیی!!، قسم بحق مصطفی - صلی الله علیه و آله و سلم - که حق تعالی رخصت نمی‌دهد تو را در افتادن. پس آن دیوار معلق در میان زمین و هوا باقی ماند تا آنکه مادرم از آنجا بگذشت. پس پدرم امام زین العابدین علیه‌السلام صد اشرفی برای او تصدق داد. و نیز از حضرت امام صادق علیه‌السلام روایت شده که روزی آن جناب جده‌اش، مادر حضرت امام محمد باقر علیه‌السلام را یاد کرد و فرمود: «کانت صدیقه لم یدرک فی آل الحسن مثلها». یعنی جده‌ام صدیقه بود و در دودمان حضرت امام حسن علیه‌السلام کسی به درجه و مرتبه او نرسید. [۵۷] (با توجه به اصطلاح «صدیق» و مقام خاص صدیقان که در قرآن همدریف انبیاء آورده شده این تعبیر امام صادق علیه‌السلام راجع به مادر بزرگ خود قابل دقت است.) با توجه به نقل‌های متعدد تاریخی مبنی بر حضور حضرت باقر علیه‌السلام در چهار سالگی در صحنه عاشورا، نباید وصلت حضرت امام سجاده علیه‌السلام با حضرت فاطمه بنت‌الحسین علیه‌السلام دیرتر از سال ۵۶ هجری بوده باشد. [صفحه ۳۷]

حوراء

یکی دیگر از همسران حضرت امام زین العابدین علیه‌السلام کنیزی است به نام «حوراء» که از سوی جناب «مختار» به ایشان هدیه شده بود. ایشان مادر مکرمه حضرت زید بن علی علیه‌السلام است که با رشادت کامل علیه دودمان اموی قیام کرد و در «کوفه» به شهادت رسید. در این ارتباط قضیه بسیار جالبی در بحارالانوار نقل شده است که از این قرار است: «ابوحزمه ثمالی می‌گوید: هر سال یک بار علی بن‌الحسین علیه‌السلام را در ایام حج زیارت می‌کردم. یک سال حضور حضرت آدمم و دیدم روی زانوی حضرت بچه‌ای نشسته است. من هم نزد ایشان نشستم. بچه آمد و در هنگام عبور از درگاه اتاق افتاد و حالش متشنج شد. حضرت علی بن‌الحسین علیه‌السلام بسرعت از جا بلند شد و دوان دوان به سراغ او رفت و با لباس خود، اشک‌های چشم آن طفل را پاک کرد و به او فرمود: ای پسر! تو را به خدا پناه می‌دهم که در «کناسه» به دار آویخته شوی. به ایشان عرض کردم: پدر و مادرم فدای شما، کدام کناسه؟ فرمود: «کناسه‌ی کوفه» عرض کردم فدای شما شوم این قضیه واقع می‌شود؟ فرمود: بلی قسم به کسی که پیامبر را بحق مبعوث فرمود، اگر بعد از من زنده باشی هر آینه این بچه را در ناحیه‌ای از نواحی کوفه می‌بینی در حالی که مقتول است و بعد دفن شده و سپس او را از قبر بیرون آورده و در حالی که او را لخت نموده روی زمین می‌کشند و در «کناسه» به دار می‌آویزند و سپس او را پائین آورده و می‌سوزانند و خاکستر او را در آب فرات می‌ریزند. گفتم: فدای شما شوم اسم این غلام چیست؟ فرمود: این فرزند من «زید» است. سپس چشمان حضرت پر از اشک شد و فرمود: آیا به تو نگویم خبر این فرزندم را؟ شبی از شبها در حالی که در سجده و رکوع به سر می‌بردم در بعضی از حالات خواب مرا فراگرفت. پس دیدم کان در بهشت هستم و حضرت رسول و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم‌السلام مرا با جاریه‌ای از حورالعین تزویج نموده‌اند. من پس از هم بستر شدن با او نزد «سدره‌المنتهی» غسل کردم و همینکه پشت کردم هاتفی صدا می‌زد: «زید» بر تو مبارک باد! «زید» بر تو مبارک باد!! «زید» بر تو مبارک باد!! پس از خواب بیدار شدم و آثار جنابت را در خود دیدم. و لذا بلند شدم و برای نماز غسل کردم و نماز صبح را خواندم، پس درب زده شد و به من گفته شد: پشت درب خانه کسی است که تو را می‌طلبد. من بیرون آمدم و مردی را دیدم که با او جاریه‌ای بود پوشیده [صفحه ۳۸] شده و روبندش در دستش بود و روپوشی روی او افتاده بود. من گفتم: حاجت تو چیست؟ گفت با علی بن‌الحسین علیه‌السلام کار دارم. گفتم من علی بن‌الحسینم پس گفت: من فرستاده «مختار ابن‌ابی‌عبید الثقفی» هستم. او به شما سلام می‌رساند و می‌گوید: با این جاریه در منطقه امان برخورد کردم و او را به ۶۰۰ دینار خریدم، این هم ۶۰۰ دینار است. پس برای زندگی و روزگار خود از این کنیز و پول استفاده نما. و نامه‌ای هم به من داد. من مرد و جاریه را وارد منزل نمودم

و جواب نامه «مختار» را نوشتم و آن مرد روانه شد. پس به «جاریه» گفتم: اسم تو چیست؟ گفت: «حوراء»، اهل منزل او را مهیا نموده و به عنوان عروس نزد من فرستادند. و سپس برای من این بچه را به ارمغان آورد و من اسم او را «زید» گذاشتم. «ابوحمز» آنچه را به تو گفتم: یادداشت نما. «ابوحمزهی ثمالی» می‌گوید: قسم به خدا مدتی نگذشت که «زید» را در کوفه در منزل «معاویه بن اسحاق» دیدم. نزد او رفتم و به او سلام کردم و به او گفتم: فدای تو شوم چرا به این شهر آمدی؟ فرمود: برای امر به معروف و نهی از منکر. من هم مرتب نزد او رفتم و آمد می‌کردم. بعد شب نیمه شعبان نزد او آمدم و بر او سلام کردم و او به خانه‌های «بارق و بنی هلال» منتقل شده بود. نزد او نشستم. او گفت: ای ابوحمز آیا بلند می‌شوی تا برای زیارت قبر حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام مشرف شویم؟ عرض کردم: بلی فدایت شوم. بعد ابوحمز روایت را ادامه می‌دهد تا اینجا که: رسیدیم به «ذکوات البیض» او فرمود: این قبر امیرالمؤمنین است. و سپس برگشتم. و سرگذشت ایشان همان بود که بود. پس به خدا قسم او را دیدم در حالی که کشته شده بود و دفن گردید و سپس قبر او نبش شد و بدنش را عریان روی زمین کشیدند و به دار آویختند و بعد هم سوزانده شد و در پائین کوفه به آب ریخته شد. [۵۸]. البته داستان این خواب و وقایع بعد از آن به گونه‌های دیگری هم نقل شده است. [۵۹]. از این حدیث شریف علم غیب حضرت سجاد علیه‌السلام محبت و ارادت «مختار» به حضرت سجاد علیه‌السلام محبت شدید حضرت سجاد علیه‌السلام به جناب «زید بن علی» - سلام الله علیه - استفاده می‌شود. [صفحه ۳۹]

همسری دیگر برای امام چهارم (۱)

بحارالانوار، ج ۴۶، ح ۸ (به نقل از کتاب الزهد). جناب زراره از حضرت باقر علیه‌السلام نقل می‌کند که فرمود: «علی بن الحسین علیه‌السلام خانمی را در بعضی از مشاهد «مکه» مشاهده نمود و نسبت به کمالات او متعجب شد، پس او را برای خود خواستگاری نمود و با او ازدواج کرد و نزد او بود. حضرت دوستی از «انصار» داشت که از این ازدواج غمگین شد. آن شخص در ارتباط با وضعیت این خانم پرسش نمود و به او اطلاع دادند که او از «آل ذی‌الجدين از بنی شیبان» است. پس نزد حضرت علی بن الحسین علیه‌السلام آمد و عرض کرد: «خداوند من را فدای شما گرداند، پیوسته از این ازدواجی که با این خانم داشتید در نفس من مسأله‌ای است و من گفتم علی بن الحسین با خانمی ناشناخته وصلت کرده است. مردم هم چنین می‌گویند. دائما هم از نسبت او می‌پرسیدم تا اینکه او را شناختم و دانستم از قوم «شیبانیه» است». حضرت علی بن الحسین علیه‌السلام فرمودند: «هر آینه تو را دارای نظری بهتر از آنچه می‌بینم، می‌دانستم. خداوند متعال «اسلام» را آورد و با آن پستی و فرومایگی را برطرف نمود و نقص‌های اعتباری و اجتماعی را به آن اتمام فرمود. و با اسلام «سرزنش‌ها» و «نکوهش‌ها» را به «کرامت» تبدیل کرد. پس سرزنشی بر مسلمانان نیست. هر آینه سرزنش، سرزنش جاهلیت است». [۶۰]. اما این خانم چه نام داشته و آیا برای حضرت فرزندی آورده است یا نه، چیزی در تاریخ ذکر نشده است. از این حدیث به دست می‌آید که ملاک ازدواج و گزینش همسر، شرافت فامیلی و شهرت نیست. اسلام ملاک فضیلت است نه چیز دیگر.

همسری دیگر برای امام چهارم (۲)

حضرت صادق علیه‌السلام فرمودند: حضرت علی بن الحسین صلوات الله علیهما با کنیزی که برای امام حسن علیه‌السلام بود، ازدواج کردند. این خبر به اطلاع «عبدالملک بن مروان» رسید و در طی نامه‌ای از آن حضرت به خاطر ازدواج با یک کنیز عیب‌جویی کرد. حضرت نیز جواب دندان شکنی برای او نوشتند که موجب [صفحه ۴۰] اذعان او به شرافت حضرت گردید. [۶۱]. مشروح این حدیث تحت عنوان «نامه عبدالملک به حضرت سجاد علیه‌السلام در زمینه ازدواج با یک کنیز و جواب حضرت» آمده است. به هر حال از این سند نیز استفاده می‌شود حضرت همسری را که قبلا کنیز حضرت امام حسن علیه‌السلام بوده است برای خود انتخاب

کرده بودند.

همسری دیگر برای امام چهارم (۳)

«یزید بن حاتم» نقل می‌کند که «عبدالملک بن مروان» در مدینه جاسوسی داشت که آنچه در آنجا واقع می‌شد را برای او می‌نوشت و گزارش می‌کرد. در همان هنگام حضرت علی بن الحسین علیه‌السلام یک کنیز از کنیزان خود را آزاد نمودند و سپس او را به ازدواج خود در آوردند. آن جاسوس این واقعه را به «عبدالملک» گزارش کرد. در این رابطه «عبدالملک» به حضرت علی بن الحسین علیه‌السلام نوشت: «اما بعد، به تحقیق چنین به من گزارش شده که تو با کنیز خود ازدواج کرده‌ای و این در حالی است که تو بخوبی می‌دانی در «قریش» هستند افرادی همطراز و «کفو» تو، که بتوانی با ازدواج با او بزرگی نمایی و از او دارای اولادی نجیب باشی. پس نه برای خودت حرامت قائل شدی و نه برای فرزندان چیزی باقی گذاشتی!! والسلام». حضرت علی بن الحسین علیه‌السلام در جواب او نوشتند: «اما بعد، نامه تو به من رسید که در زمینه ازدواج با کنیز خودم من را توبیخ کرده‌ای و گمان داشته‌ای که در «قریش» هست کسی که از طریق ازدواج با او به مجرد و بزرگی برسم و از او اولادی نجیب به هم برسانم. و لکن هر آینه فوق رسول خدا - صلی الله علیه و آله - هیچ وسیله‌ای برای رقاء و بزرگی یافت نمی‌شود و هیچ امکان افزایش در کرامت وجود ندارد. [۶۲]. و این خانم که مورد اشاره تو می‌باشد «ملک یمین» و کنیز من بود که او را در راه خدا آزاد کردم و بدین وسیله به اراده الهی و بر اساس امر او قصد رسیدن به ثواب آزاد کردن برده را داشتم و سپس بر اساس سنت الهی رسول خدا - صلی الله علیه و آله - [صفحه ۴۱] او را برگردانیده و با او ازدواج کردم. و هر کس در دین خداوند پاکیزه باشد هرگز در هیچ امری دچار اخلال و مشکل نخواهد شد. آری هر آینه خداوند با «اسلام» «پستی» و «خسیسه» را رفع نموده و به آن نقیصه‌ها را برطرف کرده است، و لئوم و پستی را برده است پس بر فرد مسلمان هیچ پستی و لئوم نمی‌باشد. هر آینه لئوم و پستی، لئوم و پستی جاهلیت است، و «عبدالملک» نامه حضرت را قرائت کرد آن را به طرف فرزندش «سلیمان» پرت کرد و او نیز آن را خواند؛ آنگاه گفت: «ای امیرالمؤمنین!! چقدر آنچه با آن علی بن الحسین بر تو فخر کرده است شدید و بزرگ است». «عبدالملک» در جواب گفت: «پسرکم این چنین سخن مگو، هر آینه این زبانهای بنی‌هاشم است که سنگ خارا را می‌شکافت و از دریا سیراب می‌شود. پسر! علی بن الحسین علیه‌السلام از همانجا که مردم، فرومایه و خوار می‌شوند، رفعت و بزرگی می‌یابد». [۶۳]. در نقل دیگر آمده: زین العابدین علیه‌السلام فرموده: «این رسول خداست که با کنیزش ازدواج کرد و همسر غلام خود را به عقد خود در آورد». «عبدالملک» نیز گفت: «علی بن الحسین از همانجا که مردم پست و فرومایه می‌گردند به شرافت و بزرگی می‌رسد». [۶۴]. به هر حال از این روایت به دست می‌آید حضرت همسر دیگری داشته‌اند که قبلاً کنیز ایشان بوده است. قابل توجه اینکه احتمال دارد همسر مورد اشاره در قسمت قبل با این کنیز از نظر خارجی یکی باشند، گرچه احتمال تعدد آن دو قوی‌تر به نظر می‌رسد.

فرزندان امام چهارم

اشاره

در کتب تاریخی برای حضرت علی بن الحسین علیه‌السلام فرزندان زیادی ذکر شده است که در مورد تعداد آنها اتفاق نظری وجود ندارد. در کتاب مناقب تألیف «ابن شهر آشوب» تعداد فرزندان حضرت، «دوازده» نفر [صفحه ۴۲] ذکر شده است. [۶۵] در کتاب کشف الغمه تعداد فرزندان حضرت «نه» نفر آورده شده و ادعا شده که حضرت دختر نداشته‌اند. [۶۶]. «ابن الخشاب» در کتاب موالید اهل البیت فرزندان حضرت را «هشت» نفر ذکر کرده و فرموده آن حضرت دختر نداشته‌اند. بعضی هم «ده» پسر و «چهار»

دختر برای حضرت ذکر کرده‌اند و «ابن سعد» در طبقات هفده فرزند برای حضرت برشمرده است. [۶۷]. اما بنا بر نقل مرحوم حاج شیخ عباس قمی در منتهی الآمال در بخش اولاد حضرت سیدالساجدین علیه‌السلام «شیخ مفید» برای آن حضرت پانزده فرزند از دختر و پسر ذکر کرده است که عبارتند از: ۱- امام محمد باقر علیه‌السلام ملقب به «ابوجعفر» که مادرشان «فاطمه» (ام‌عبدالله) دختر حضرت امام حسن مجتبی علیه‌السلام بوده است. ۲ و ۳ و ۴ - «عبدالله» و «حسن» و «حسین» که مادرشان «ام‌ولد» (کنیز) بوده است. ۵ و ۶ - «زید» (شهید بزرگوار کوفه) و «عمر» که مادرشان «ام‌ولد» دیگری بوده است. [مادر ایشان کنیزی بوده به نام «حوراء» که جناب «مختار» به حضرت هدیه کرده بود.] ۷ و ۸ و ۹ - «حسین اصغر» و «عبدالرحمن» و «سلیمان» از «ام‌ولد» دیگری بوده‌اند. ۱۰ و ۱۱ - «علی» و «خدیجه» که مادرشان «ام‌ولد» بوده است و این «علی» کوچکترین فرزند حضرت سجاد علیه‌السلام بوده است. ۱۲ - «محمد اصغر» که مادرش «ام‌ولد» بوده است. ۱۳ و ۱۴ و ۱۵ - «فاطمه» و «علیه» و «ام‌کلثوم» که مادرشان «ام‌ولد» دیگری بوده است. [۶۸]. [صفحه ۴۳] لازم به ذکر است برای تعدادی از این فرزندان امام سجاد علیه‌السلام اولاد و احفاد زیادی ذکر شده و سرگذشت و حالات تک تک آنان در کتب تاریخ بیان گردیده است. (از بهترین این کتابها، کتاب منتهی الآمال، تألیف مرحوم حاج شیخ عباس قمی است که در فصل هفتم از باب ششم که مربوط به حضرت سیدالساجدین علیه‌السلام است به صورت مفصل به ذکر این امور پرداخته است).

زید بن علی

حضرت زید بن علی بن الحسین علیه‌السلام برادر بزرگوار امام باقر علیه‌السلام و عموی گرامی امام صادق علیه‌السلام می‌باشد که در نزد خاندان اهل بیت عصمت و طهارت از جلالت قدر و عظمت فوق‌العاده‌ای برخوردار است. پیرامون شخصیت این امامزاده جلیل‌القدر مطالب زیادی در روایات اسلامی وارد شده که بعضی مربوط به کیفیت تولد ایشان و نامگذاری و مادر بزرگوارشان می‌باشد و بعضی مربوط به شدت محبت حضرت سجاد علیه‌السلام به ایشان و برخی دیگر در زمینه فقه و فضل و ورع و خداترسی و کمالات روحی و فضایل اخلاقی و برنامه زندگی ایشان و بعضی دیگر پیرامون مباحثات و گفتگوی آن بزرگوار با بعضی از اصحاب امام باقر و امام صادق علیهما‌السلام و بالاخره تعدادی از روایات مربوط به بعد شجاعت و صلابت در شخصیت آن حضرت است که منتهی به قیام بر ضد دودمان ننگین «اموی» در شهر «کوفه» گردید و سرانجام مسأله شهادت مظلومانه آن حضرت و وقایع متأخر از آن و همچنین اخبار مکرر مسأله به دار آویخته شدن آن حضرت در «کناسه‌ی کوفه» که از طرف جد، پدر، برادر و همچنین برادرزاده‌شان بیان شده است و همه‌ی اصحاب آن را می‌دانسته‌اند. و تألمات سخت حضرت صادق علیه‌السلام و اصحابشان از شهادت آن بزرگوار و برخورد ایشان با این قضیه. [۶۹]. در زمینه قیام حضرت، علل و ریشه‌های آن، پیامدها و نتایج، اینکه آیا این قیام [صفحه ۴۴] مورد رضایت اهل بیت علیهم‌السلام بوده است یا نه؟ اصل اعتقاد جناب زید شهید به امامت حضرت باقر و حضرت صادق علیهما‌السلام، جزئیات قیام و تداوم آن توسط حضرت «یحیی» فرزند جناب «زید» و ... بحث‌های مفصلی در کتب تحلیلی تاریخ بیان شده که در اینجا جای طرح آن نیست ولی آنچه به شکل قطعی می‌توان اظهار داشت این است که حضرت «زید» تالی تلو معصوم بوده و کاملاً به امامت ائمه هدی علیه‌السلام اذعان داشته‌اند و اگر در قیام پیروز می‌شدند ولایت را به امام صادق علیه‌السلام، مسترد می‌فرمودند و این شهید از مقام بسیار بلندی نزد خداوند در روز قیامت برخوردار است و البته اگر در امر قیام صد در صد نظر امام زمان خود، حضرت صادق علیه‌السلام، را مراعات می‌کرد به مقام بلندتری نائل می‌گردید. [۷۰].

اثبات امامت امام چهارم

با توجه به اینکه بر اساس دیدگاه شیعه «امامت» یک مقام الهی و منصب ربانی است، مسئولیت اعطاء آن تنها به دست خداوند تبارک و تعالی می‌باشد. خداوند متعال بر اساس ادله‌ی فراوانی این منصب را پس از پیامبر عظیم الشان اسلام حضرت محمد بن عبدالله - صلی الله علیه و آله و سلم - به دوازده نفر از برگزیدگان اولیاءش مرحمت فرموده است و خود، اسامی آنان را به پیامبرش اعلام نموده و حضرت آن را به صورت مکرر به گوش مردم رسانیده است. روایات و ادله‌ی فراوانی اسامی مبارک این دوازده نفر را دربر دارد که در کتب روایی موجود است. و اسم مبارک حضرت علی بن الحسین علیه‌السلام پس از اسم مبارک پدرش حضرت امام حسین علیه‌السلام در تمام این نصوص دیده می‌شود. [۷۱] و از آن جمله «حدیث شریف لوح» است که اسم مبارک زین العابدین علیه‌السلام پس از حضرت امام حسین علیه‌السلام است. بنابراین مطابق روایات صریحی که محدثین بزرگ شیعه در کتب روایی خود آورده‌اند، امام علی بن الحسین علیه‌السلام وصی حضرت [صفحه ۴۵] امام حسین علیه‌السلام می‌باشد. گذشته از این پذیرش امام سجاد علیه‌السلام در جامعه شیعه به عنوان امام چهارم و جانشین و وصی حضرت امام حسین علیه‌السلام و مقبولیت عملی آن حضرت در طول تاریخ از طرف شیعه، خود شاهد صد و گواه محکمی است بر اعتبار این وصایت. اما شبهه امامت جناب «محمد بن حنفیه» فرزند حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام که مدتی فضای فرهنگی شیعه را آلوده نمود و متأسفانه «فرقه کیسانیه» با این اعتقاد شکل گرفتند، این شبهه آنچنان بی‌اساس بود که با کرامت حضرت امام سجاد علیه‌السلام و شهادت «حجرالاسود» به امامت حضرت سجاد علیه‌السلام و قانع شدن «محمد بن حنفیه» از یک سو و وجود «شمشیر» و «زره‌ی» پیامبر - صلی الله علیه و آله - و همچنین کتاب مخصوصی که حاوی علوم بیشماری بوده است، نزد حضرت سجاد علیه‌السلام (که این نیز اماره‌ی قطعی امامت و وصایت صاحب آن است) از سوی دیگر، هیچ جای تردید باقی نگذاشته است که امام چهارم، حضرت علی بن الحسین علیه‌السلام می‌باشند. همچنین وجود معجزات و کرامات بیشمار دیگر که جز از ولی بر حق خدا قابل انجام نیست و صلاحیت‌های علمی و عملی این شخصیت بزرگوار، نشانه‌های دیگری از امامت ایشان می‌باشد. (به این مباحث در بخش بررسی ابعاد شخصیت حضرت در ادامه‌ی مباحث کتاب پرداخته شده است). بنابراین تصریح حضرت رسول - صلی الله علیه و آله - و امام پیشین که وجود نص بر امامت حضرت است و معجزات و کرامتها و صلاحیت‌های علمی و عملی، همه دال بر امامت حضرت سجاد علیه‌السلام می‌باشد. اما مدت امامت حضرت که پس از شهادت پدر بزرگوارشان آغاز شده و تا پایان حیات ایشان ادامه می‌یابد، بنابر نقل مشهور ۳۵ سال می‌باشد.

محمد بن حنفیه

یکی از فرزندان حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام که از همسری به نام «خوله» دختر «جعفر بن قیس بن مسلمه» می‌باشد، «محمد بن حنفیه» نام دارد. مولی علی علیه‌السلام به این فرزند خود شدت علاقه داشته و در وصیتی که برای وصی [صفحه ۴۶] خود حضرت امام حسن علیه‌السلام مرقوم نموده‌اند، می‌نویسند: «و اوصیک باخیک محمد خیرا فانه شقیقک و ابن اییک و قد تعلم حبی له ...». «و برای برادرت محمد تو را به خیر و نیکی به او سفارش می‌کنم چرا که او برادر تو و پسر پدر توست و تو بخوبی محبت من به او را می‌دانی». «محمد بن حنفیه» در «جنگ جمل» صاحب لواء و پرچمدار پدر بود و در «جنگ صفین» از خود دلاوریهای زیادی نشان داد که مشروح جریان این امور در کتب تاریخی نقل شده است. [۷۲]. در ارتباط با شخصیت جناب «محمد بن حنفیه»، علت عدم مشارکت ایشان در نهضت عاشورا، ادعای امامت و سپس اذعان به امامت حضرت علی بن الحسین علیه‌السلام، ارتباط با «مختار» و ... مسائل مفصلی در روایات تاریخی و اقوال محدثین مطرح شده است که در این مختصر نمی‌گنجد. ولی به طور خلاصه در ارتباط با مسأله اخیر می‌توان گفت گرچه در ابتدای امر برای ایشان شبهه‌ای در زمینه‌ی امامت حضرت زین العابدین علیه‌السلام مطرح بوده است ولی با معجزه‌ای که از حضرت در به نطق در آوردن «حجرالاسود» و شهادت بلیغ آن سنگ به امامت حضرت سجاد

علیه‌السلام می‌بیند، به صورت راسخ و کامل به امام آن بزرگوار معتقد شده و از اظهار اعتقاد خود به اصحاب و مریدان خود نیز ابا نداشته است. [۷۳]. (در این ارتباط بعضی از احادیث در قسمت شهادت حجرالاسود به امامت و وصایت امام چهارم علیه‌السلام ذکر شده است).

فرقه‌ی کیسانیه

پس از شهادت حضرت امام حسین علیه‌السلام سرکوب شدیدی که امویان بر شیعه وارد کردند و حاکمیت جو خفقان و در نتیجه از هم پاشیدگی شیعه، در اوایل امامت حضرت علی بن الحسین علیه‌السلام یک جریان انحرافی، دامن گروهی از شیعیان را فراگرفت و موجب شد ذهن تعدادی از آنها به امامت «محمد بن حنفیه» که فرزند حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام بود، معطوف شود و نسبت به امامت [صفحه ۴۷] حضرت زین‌العابدین علیه‌السلام دچار خدشه و تردید گردند. آری خطی که در مقابل خط امامت حضرت علی بن الحسین علیه‌السلام به شکل انحرافی در آن زمان شکل گرفت و با رهبری «مختار ابن ابی‌عبیده ثقفی» پایه گذاری شد، تشکلی به نام «فرقه‌ی کیسانیه» را پدید آورد. اینان گروهی بودند که مدعی شدند پس از حسین بن علی علیه‌السلام «محمد بن حنفیه» دارای منصب امامت و ولایت است. و در وجه تسمیه آنان به این نام نقل شده که چون مختار در آغاز طفولیت توسط پدر، خدمت حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام آورده شد حضرت او را روی زانوی خود نشانند و به او فرمودند «کیس کیس» [۷۴] و چون او بعد از «محمد حنفیه» رهبری این فرقه را به دست داشت، از این رو این فرقه به نام «کیسانیه» نام گرفتند. البته علل دیگری نیز برای این تسمیه بیان شده است که چندان متقن به نظر نمی‌رسد. در زمینه شخصیت «مختار» و رهبری او در قیام بزرگی که به نابودی جمع کثیری از قاتلین سیدالشهداء علیه‌السلام منجر شد و انگیزه‌های سیاسی و اجتماعی او در مطرح کردن خود به عنوان نماینده‌ی «محمد بن حنفیه» و دیدگاه اهل بیت علیهم‌السلام نسبت به ایشان، بحث‌های مبسوطی در کتب تاریخی مطرح است که باید مورد توجه و پیگیری قرار گیرد. [۷۵].

دلیل و اماره‌ی قطعی امامت و وصایت امام چهارم

«عبیدالله بن عبدالله بن عتبّه» می‌گوید: نزد حسین بن علی علیه‌السلام نشسته بودم که علی بن الحسین اصغر [۷۶] وارد شد. پس حسین علیه‌السلام او را به سوی خود خواند و محکم او را به سینه خود چسبانید و بین دو چشمان او را بوسید و سپس فرمود: پدرم فدای تو چقدر خوشبویی! و چقدر خوش اخلاقی! [صفحه ۴۸] پس این قضیه باعث شبهه برای من شد و عرض کردم: پدرم و مادرم فدای شما یا بن رسول الله! اگر آنچه که ما از آن به خدا پناه می‌بریم که در مورد تو ببینیم، واقع شد، (یعنی قضیه شهادت و ارتحال حضرت امام حسین علیه‌السلام) پس به چه کسی امر ولایت و وصایت محول خواهد شد؟ حضرت فرمود: علی، همین پسر من. اوست امام و پدر ائمه ... [۷۷]. همچنین امام باقر علیه‌السلام می‌فرمایند: چونکه برای امام حسین حاضر شد آن چه که حاضر شد، (و هنگام شهادت حضرت نزدیک گردید) دختر بزرگ خود، «فاطمه»، را صدا زد، پس به او کتاب (نامه) پیچیده‌ای داد و وصیتی به حسب ظاهر (یعنی وصیتی به صورت شفاهی) به او فرمود و حضرت علی بن الحسین دچار مرضی شده بودند که در حال احتضار بوده و امید بهبودی ایشان را ظاهراً نداشت و تصور نمی‌کرد بعد از آن باقی بماند. پس چونکه حسین علیه‌السلام کشته شد و اهل بیتش به «مدینه» برگشتند «فاطمه» «کتاب» را به علی بن الحسین علیه‌السلام برگرداند و قسم به خدا آن کتاب الآن در دست ماست. و وقتی راوی می‌پرسد در آن کتاب چیست؟ می‌فرمایند: همه آنچه بنی آدم تا روزی که دنیا فانی شود، به آن نیاز دارند، سوگند به خداوند در آن کتاب همه حدود و قوانین ثبت است حتی جریمه‌ی «خراش وارد ساختن به دیگران». [۷۸]. باید توجه داشت که چنین جامعی تنها نزد امام معصوم علیه‌السلام موجود می‌باشد. چه اینکه حضرت باقر علیه‌السلام فرموده‌اند: چونکه امام حسین علیه‌السلام متوجه

عراق شدند تمام وصیت و کتب و غیر آن را به «ام سلمه» همسر پیامبر، دادند و به او فرمودند: چونکه بزرگترین فرزند من به سراغ تو آمد، آنچه به تو دادم به او برگردان. پس چونکه «حسین» کشته شد، علی بن الحسین علیه السلام به سراغ «ام سلمه» آمدند و آنچه را حسین علیه السلام به او داده بودند به حضرت برگرداند. [۷۹]. و طبق نقل «اثبات الهداه» حضرت امام حسین علیه السلام به هنگام شهادتش در کربلا علی بن الحسین علیه السلام را حاضر نمود و ایشان مریض بود. پس [صفحه ۴۹] «اسم اعظم» و «مواریث انبیاء» علیهم السلام را به ایشان وصیت نمود و به ایشان فهماند که علوم و مصحف‌ها و سلاح را نزد «ام سلمه» گذاشته و به او امر کرده است که همه اینها را به حضرت برگرداند. [۸۰]. و در آخرین وداع حضرت امام حسین علیه السلام با امام سجاده علیه السلام نیز نص صریح امامت ایشان از طرف پدرشان صادر شده است که بسیار قابل توجه می‌باشد. آری حضرت فرزندش را به سینه می‌چسباند و بالاترین فریاد به گوش همه می‌رساند که او «امام مفترض الطاعه» است. در همین زمینه روایتی شریف در ارتباط با نقش انگشتی حضرت سجاده علیه السلام که نقش انگشت پدر بزرگوارشان بود و از ایشان به حضرت رسیده بود، وارد شده است که قابل توجه می‌باشد.

شهادت «حجر الاسود» به امامت و وصایت امام چهارم

ثقه الاسلام کلینی - رضوان الله تعالی علیه - در اصول کافی و جناب طبرسی در الاحتجاج نقل نموده‌اند که از امام ابوجعفر الباقر علیه السلام روایت شده است که فرمود: چونکه حسین بن علی علیه السلام کشته شد، «محمد بن حنفیه» به سراغ حضرت علی بن الحسین علیه السلام فرستاد و با او خلوت کرد. سپس گفت: ای پسر برادرم شما می‌دانید که رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - وصایت و امامت را پس از خود برای علی بن ابی طالب علیه السلام قرار داده و بعد برای امام حسن علیه السلام و سپس برای امام حسین علیه السلام و پدر تو کشته شد، خدا از او راضی باشد و درود خدا بر او، ولی او به کسی وصیت نکرده است. و من عموی تو هستم و برادر تنی پدر تو و من به خاطر سنم و قدمتم، نسبت به این امر، شایسته‌تر از تو که هنوز جوان هستی، می‌باشم. پس با من در مورد وصایت و امامت منازعه مکن، و با من به مخالفت بر مخیز. در این هنگام حضرت علی بن الحسین علیه السلام به او فرمود: عمو جان! تقوای الهی پیشه کن و آنچه برای تو حق نیست، ادعا مکن. من تو را موعظه می‌کنم تا از جاهلین و گمراهان مباشی. ای عمو! پدرم صلوات الله علیه قبل از اینکه متوجه به [صفحه ۵۰] سوی عراق شود به من وصیت نمود. و در همین مورد ساعتی قبل از شهادتش با من عهد بست. و این سلاح رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - است که نزد من است. پس متعرض این امر مشو که برای تو از نقص عمر و دگرگونی حال بیمناکم. هر آینه خداوند تبارک و تعالی سوگند یاد کرده و به عهد گرفته است که وصیت و امامت را قرار ندهد مگر در عقب و نواده حسین علیه السلام پس اگر می‌خواهی بدانی بیا با هم به کنار «حجر الاسود» برویم تا او را «حکم» بین خودمان قرار دهیم و از او در این مورد سؤال کنیم. (امام باقر علیه السلام فرمودند: زمانی که این سخن بین آن دو رد و بدل می‌شد آن دو در «مکه» بودند). پس با هم حرکت کردند و رفتند تا به «حجر الاسود» رسیدند. پس حضرت علی بن الحسین علیه السلام به «محمد» فرمودند: آغاز کن و به سوی خداوند ابتهال نما و گریه و زاری کن و از او بخواه تا «حجر» را برای تو به نطق در آورد و بعد از آن بپرس. «محمد» نیز دعایی با ابتهال خواند و از خداوند سؤال نمود و سپس از «حجر» پرسید، ولی به او جواب نداد. علی بن الحسین علیه السلام فرمودند: ای عمو جان تو اگر وصی و امام بودی حتماً «حجر» به تو جواب می‌داد. «محمد» به آن حضرت عرض کرد: پس تو ای پسر برادرم دعا کن و از او سؤال نما. پس علی بن الحسین علیه السلام آنچه اراده فرموده بود دعا کرد و سپس فرمود: تو را می‌خوانم ای چیزی که میثاق همه انبیاء و میثاق اوصیاء و میثاق همه مردم در تو قرار داده شده است که ما را به زبان عربی آشکار خبر دهی که وصی و امام بعد از حسین بن علی کیست؟ پس «حجر» تکانی خورد که نزدیک بود از موضعش بیفتد، سپس خداوند آن را به زبان عربی آشکار گویا نمود و گفت: «اللهم بار پروردگارا! هر آینه وصیت و امام بعد از

حسین بن علی علیه السلام به علی بن الحسین ابن «علی بن ابی طالب» و ابن «فاطمه» دختر رسول الله - - صلی الله علیه و آله و سلم - سپرده شده است. در این حال «محمد بن حنفیه» برگشت در حالی که از موالیان و معتقدان به امامت حضرت علی بن الحسین علیه السلام بود. [۸۱]. [صفحه ۵۱] این روایت شریف را مختصر بصائر الدرجات و اعلام الوری و مناقب نیز نقل نموده‌اند. [۸۲].

«مبرد» در کتاب الکامل آورده است که «ابو خالد کابلی» به «محمد بن حنفیه» گفت: آیا با علی بن الحسین به گونه‌ای سخن می‌گویی که او با تو این چنین سخن نمی‌گوید؟ او گفت: او مرا به نزد «حجر الاسود» به محاکمه برد و گمان داشت که «حجر» به نطق درمی‌آید من هم نزد آن رفتم و از او شنیدم که می‌گفت: «امر امامت و وصایت را به پسر برادرت تسلیم کن که او از تو به آن شایسته‌تر است.» و «ابو خالد کابلی» در اثر شنیدن این مطلب، شیعه‌ی امامی شد. [۸۳]. در رجال «کشی» و معرفه اخبار الرجال و مناقب روایت جالبی در ارتباط با «ابو خالد کابلی» آمده است که چون مربوط به همین بحث بوده و حاوی کرامتی از حضرت سجاده علیه السلام نیز هست، در اینجا نقل می‌کنیم: «ابوبصیر» می‌گوید: از حضرت باقر علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: «ابو خالد کابلی» عمری را خدمتگزار «محمد بن حنفیه» بود و هرگز در امامت او شک نداشت تا اینکه روزی به خدمت او آمد و گفت: فدایت شوم!! من دارای حرمت و دوستی و اخلاص به تو هستم و به حرمت رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - و امیرالمؤمنین علیه السلام تو را می‌خوانم که به من خبر دهی آیا تو امامی هستی که خداوند اطاعتش را بر خلق واجب کرده است؟ او گفت: یا اباخالد به چیز عظیمی مرا سوگند دادی. امام بر من و تو علی بن الحسین علیه السلام است و او امام بر هر مسلمانی است. چون «ابو خالد» این را از «محمد بن حنفیه» شنید، به نزد حضرت علی بن الحسین علیه السلام آمد. پس چون برای دخول اذن خواست و به حضرت خبر دادند که «اباخالد» است اذن فرمود و او هم داخل شده و به نزدیک او آمد. حضرت فرمود: مرحبا به تو ای «کنکر»، تو که زیارت کننده‌ی ما نبودی!! چه شده است و در مورد ما چه چیزی بر تو آشکار شده است؟ در این حال «ابوخالد» به سجده به روی زمین افتاد برای اینکه این کلام را از حضرت سجاده علیه السلام شنید، سپس گفت: حمد خدای را که من را از این دنیا نبرد تا امام خود را شناختم. حضرت علی بن الحسین [صفحه ۵۲] علیه السلام به او فرمودند: یا «اباخالد» چگونه امام خود را شناختی؟ گفت: شما من را به آن اسمی صدا زدید که مادر هنگامی که مرا زائید، به آن نامیده بود و من نسبت به امرم در کوری به سر می‌بردم و مدتی بس طولانی خدمتگزار «محمد بن حنفیه» بودم و در اینکه او امام است، شک نداشتم. ولی عن قریب او را به حرمت الله و به حرمت رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - و به حرمت امیرالمؤمنین علیه السلام خواندم و او هم مرا ارشاد کرد. و گفت: علی بن الحسین علیه السلام امام بر من و بر تو و بر همه خلق الله است. سپس اذن گرفتم و به نزد شما آمدم و شما هم من را به اسمی که مادرم بر من نهاده بود، صدا زدید، پس دانستم هر آینه این شما هستید که امام مفروض الطاعه بر من و بر هر مسلمانی می‌باشید. [۸۴]. از روایت‌هایی که ذکر گردید علاوه بر کرامت بلند حضرت سجاده علیه السلام در به نطق در آوردن «حجر الاسود» و اخبار به نام واقعی «ابوخالد کابلی» که هیچ کس از آن مطلع نبود، به دست می‌آید «حجر الاسود» در بردارنده تمام میثاق‌های الهی از جانب انبیاء و اوصیاء و مردم می‌باشد. به هر تقدیر بر اساس روایات متعددی با معجزه‌ی حضرت سجاده علیه السلام در به نطق در آوردن «حجر الاسود»، به طور کلی «محمد بن حنفیه» از ادعای خود دست کشیده و به طور قطع به امامت حضرت معتقد گردید. در این رابطه داستان دیگری در بحار الانوار نقل شده که قابل توجه می‌باشد. [۸۵] این داستان مربوط به «ابی بجیر» عالم اهواز و عدول از اعتقاد به کیسانیه است.

داستان «ابی بجیر» عالم اهواز و عدول از اعتقاد به کیسانیه

مرحوم علامه مجلسی - رحمه الله علیه - در بحار الانوار در باب مربوط به احوال «مختار ابن ابی عبید الثقفی» می‌فرماید: در اینجا رساله شرح الثار تألیف شیخ فاضل پرهیزگار «جعفر بن محمد بن نما» که مشتمل بر بخش عمده‌ای از احوال «مختار» است،

می‌آوریم تا با آن سینه‌های مؤمنین شفا یافته و بعضی از حالات «مختار» روشن شود. [صفحه ۵۳] بعد تمام این رساله را ذکر می‌کند که در اوایل آن چنین آمده است: «محمد بن حنفیه» از نظر من از «زین العابدین» بزرگتر بود ولی مقدم شمردن حضرت را بر خود لازم می‌دانست و جز به آنچه او پیسنند حرکتی نمی‌کرد، و فقط از سر رضای او سخن می‌گفت و مانند یک رعیت از او اطاعت می‌نمود. او را به مانند سید و آقا که بر موالی و خادم برترند، برتر می‌شمرد و دست زدن «محمد» برای اخذ انتقام به خاطر راحتی خاطر شریف حضرت بود، تا آن بزرگوار دچار تحمل مشکلات و آمد و شد نباشد. و بر این مطلب دلالت دارد آنچه را که از «ابی‌بجیر» عالم اهواز، روایت می‌کنم و او به امامت «محمد بن حنفیه» قائل بود. او گفت: من حج به جا آوردم و امام خود را ملاقات نمودم و روزی نزد او بودم که جوانی از کنار او گذشت و بر او سلام نمود. پس «محمد» ایستاد و مابین دو چشم او را بوسید و او را با لفظ «یا سیدی» خطاب نمود و بعد که آن جوان گذشت، «محمد» به مکان خود برگشت. در این لحظه به او گفتم: زحمات خود را به حساب خدا سبحان می‌گذارم. او گفت: چگونه؟ گفتم: ما به امام مفترض الطاعه بودن تو اعتقاد داشتیم، حال شما می‌ایستی و به یک جوان می‌گویی «یا سیدی»؟! او گفت: آری، او امام من است!! گفتم: او کیست؟ گفت: علی، پسر برادرم حسین و تو بدان که من با او در مورد امامت منازعه کردم و او هم با من منازعه نمود و گفت: آیا راضی هستی که «حجر الاسود» بین من و تو «حکم» باشد؟ من گفتم: چگونه به «حجر» که یک جمادی است به عنوان محاکمه برویم؟ او فرمود: امامی که جماد با او سخن نگوید، امام نیست!! من از این امر خجالت کشیده و حیا نمودم و گفتم: «حجر الاسود» حاکم بین من و تو باشد. پس به سمت «حجر» حرکت کردیم و او نمازی خواند و من نیز نماز خواندم و او به سوی حجر جلو رفت و گفت: تو را می‌خوانم به کسی که تمام موثیق و پیمانهای بندگان را در تو ودیعه گذاشته است تا وفای آنان را گواهی کنی، ما را خبر ده که کدامیک از ما امام هستیم؟ پس به خدا قسم «حجر» به نطق آمد و گفت: ای محمد!! امر امامت را به پسر برادرت تسلیم نما که او سزاوارتر از تو به آن است و او امام توست!! بعد چنان حرکتی کرد که گمان کردم هم اکنون به روی زمین در می‌غلتد. من در پی مشاهده‌ی این جریان به امامت ایشان اذعان پیدا کرده و به وجوب اطاعت او ایمان آوردم و متدین شدم. «ابوبجیر» می‌گوید: من از پیش «محمد بن حنفیه» برخاستم و منصرف شدم در حالی که به امامت علی بن الحسین علیه‌السلام ایمان آورده بودم و آن را دین خود [صفحه ۵۴] می‌شناختم و اعتقاد به «کیسانیه» را رها کردم. [۸۶].

مدت امامت امام چهارم

بدون تردید امامت حضرت علی بن الحسین زین العابدین علیه‌السلام از لحظه شهادت پدر بزرگوارشان در کربلا یعنی عصر روز دهم محرم سال شصت و یک هجری قمری آغاز شد. اما بالنسبه به مدت استمرار این امامت پربرکت در بین مورخین، اتفاق نظر وجود ندارد، گروهی آن را تا سال ۹۴ هجری قمری دانسته و گروه دیگری آن را تا سال ۹۵ هجری قمری می‌دانند. بنابراین مدت امامت حضرت ۳۴ سال و یا ۳۵ سال بوده است. حال از آنجا که تعیین سال ۹۵ هجری به عنوان سال ارتحال و شهادت حضرت سجاده علیه‌السلام توسط بزرگانی نظیر «شیخ مفید» در ارشاد [۸۷] «شیخ کلینی» در کافی [۸۸]، «علی بن عیسی اربلی» در کشف الغمه [۸۹] (البته طبق یکی از اقوال او) و بسیاری از دیگر بزرگان اهل حدیث و تاریخ صورت گرفته است، [۹۰] می‌توان نتیجه گرفت قوت قول دوم بیشتر است. چه اینکه شهرت این قول نیز بیشتر می‌باشد بنابراین مدت امامت حضرت را می‌توان ۳۵ سال بیان نمود، گرچه قول دیگر که توسط گروه دیگری از تاریخ نگاران نقل شده است، نیز خالی از قوت نیست. [صفحه ۵۷]

همراه با پدر تا شهادت

در ارتباط با مقطع «همراهی امام علی بن الحسین علیه‌السلام با پدر از «مدینه» به «کربلا» تا هنگام شهادت»، آنچه از نظر تاریخی قابل بحث و طرح است یکی همراهی امام سجاد علیه‌السلام با پدر از مدینه تا کربلاست که باید دید در طول این مسیر امام چهارم علیه‌السلام چه برخوردی با پدر داشته و از چه عملکردی برخوردار بوده‌اند و آیا در تاریخ در این زمینه گزارشی ثبت شده است؟ مطلب دیگر بررسی وضعیت حضرت سجاد علیه‌السلام در کربلا از شب عاشورا تا صبح آن است. و مطلب سوم بررسی آنچه در روز عاشورا بر حضرت سجاد علیه‌السلام گذشت و کیفیت آخرین برخورد امام حسین علیه‌السلام با ایشان می‌باشد.

همراهی امام سجاد با پدر از مدینه تا کربلا

اشاره

بر اساس آنچه به شکل مبسوط در تاریخ زندگانی امام حسین علیه‌السلام ذکر شده است، کاروان حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام مسیر «مکه» تا «نینوی» را با گذر از منزل‌های مختلفی طی کرد. در تمام این مدت از حضرت علی بن الحسین امام سجاد علیه‌السلام که در معیت پدر است، خبر خاصی در اسناد تاریخی گزارش نشده است. [صفحه ۵۸] چیزی که در بعضی از اسناد آمده (و البته از نظر محل وقوع و کیفیت آن مختصر تفاوتی بین روایات وجود دارد) این است که پس از گذشتن از یکی از منازل بین راه حضرت در حالی که بر پشت اسب خود در حال حرکت بودند، چند لحظه به خواب رفتند، بعد که بیدار شدند فرمودند: «انا لله و انا الیه راجعون و الحمد لله رب العالمین» و آن را دو یا سه بار تکرار کردند. پس فرزندشان علی بن الحسین به سوی ایشان رو کرده عرض کرد: برای چه حمد خدا را بجا آوردید و استرجاع نمودید؟ (یعنی کلمه شریف «انا لله و انا الیه راجعون» را گفتید) حضرت فرمود: «پسرم من کمی به خواب رفتم. شخصی که بر اسبی سوار بود، در پشت اسب این کلام را برای من می‌گفت: «این قوم سیر می‌کنند و قاصد مرگ هم به سوی آنها حرکت می‌کند.» من هم دانستم که خبر مرگ ما ابلاغ شده است.» فرزندشان «علی» عرض کرد: «پدر جانم، خداوند به شما بدی نرساند، آیا ما بر حق نیستیم؟» حضرت فرمود: «بلی، قسم به خدایی که بازگشت همه بندگان به سوی اوست.» علی بن الحسین جواب داد: «بنابراین ما در حالی که بر حقیق، نسبت به مرگ هیچ باکی نداریم.» امام حسین علیه‌السلام به او فرمودند: «خداوند به تو بهترین جزای خیری که از پدری به فرزندش می‌رسد، عنایت فرماید.» [۹۱]. این قضیه پس از کوچ کردن از منزل «قصر بنی مقاتل» نقل شده است و در منزل «ثعلبیه» با تفاوتی مختصر نیز گزارش شده است. [۹۲]. آری این تنها خبری است که از برخورد حضرت علی بن الحسین علیه‌السلام با پدر در این راه طولانی در دست داریم. اما آیا این علی بن الحسین علیه‌السلام حضرت سجاد علیه‌السلام می‌باشند یا برادر بزرگوارشان حضرت علی اکبر، که در کربلا به شهادت رسیدند؟ هیچ معلوم نیست. آنچه در روایت آمده «قال له ابنه علی علیه‌السلام» است یا «فاقبل الیه ابنه علی بن الحسین» گرچه غالباً داستان را مربوط به حضرت علی اکبر می‌دانند. به هر حال تا قبل از شهادت پدر، گزارش دیگری که از حضرت سجاد علیه‌السلام در اسناد آمده این است که: [صفحه ۵۹] «علی بن یزید» از حضرت علی بن الحسین علیه‌السلام نقل می‌کند که ما با حضرت امام حسین علیه‌السلام خارج شدیم، پس در هیچ منزلی نزول نفرمود و از هیچ منزلی کوچ نکرد مگر اینکه از «یحیی بن زکریا» و کشته شدن او یادی به میان می‌آورد. و یک روز فرمود: «از پستی دنیا نزد خداوند اینکه سر «یحیی بن زکریا» هدیه شد به زن بد کاره‌ای از زنهای بدکاره بنی اسرائیل» [۹۳]. اما سر اینکه چرا حضرت حسین علیه‌السلام مرتب از کشته شدن حضرت «یحیی بن زکریا» یاد می‌کرده است، در حدیث دیگری آمده است. از این حدیث بخوبی به دست می‌آید که حضرت علی بن الحسین علیه‌السلام دائماً در کنار پدر بوده و در طول این سفر در خدمت ایشان قرار داشته و حتی سخنان پدر را نیز به خاطر سپرده است. شاید از همین جا بشود استفاده کرد که مرضی حضرت سجاد علیه‌السلام در طول مسیر اتفاق نیفتاده است. ولی به هر حال به شکل دقیق زمان و مکان

عروض بیماری حضرت در تاریخ ذکر نشده است. چه اینکه راجع به علت بیماری حضرت مطلب مستندی در تاریخ وجود ندارد.

علت یاد کردن مکرر حضرت امام حسین از کشته شدن «یحیی بن زکریا»

حضرت علی بن الحسین - علیه السلام از پدرش نقل می‌کند که فرمود: «زنی پادشاه بنی اسرائیل شد که سنش زیاد بود. او خواست دخترش را به ازدواج پادشاه دیگری در آورد. آن پادشاه با حضرت «یحیی بن زکریا» مشورت نمود و حضرت او را از این کار نهی نمود، آن زن این موضوع را دانست و دخترش را تزئین نمود. او را به سراغ آن پادشاه فرستاد. او رفت و در مقابل آن پادشاه به بازی و عشوه‌گری پرداخت. پادشاه به او گفت: درخواست تو چیست؟ گفت: سر «یحیی بن زکریا». پادشاه گفت: دخترم حاجت دیگری درخواست نما. [صفحه ۶۰] گفت: من غیر از این نمی‌خواهم. و چنین بود که اگر پادشاهی در میان آنها دروغ می‌گفت از مقامش عزل می‌شد پس او بین سلطنت و یا قتل «یحیی بن زکریا» مخیر شد. و او حضرت را کشت، سپس سرش را در طشت طلائی قرار داده و به سوی آن زن فرستاد. در این هنگام به زمین دستور داده شد و آن زن را گرفت (و در درون خود فرو برد مانند گرفتن زمین «قارون» را که در قرآن آمده است) و خداوند به آنها «بخت نصر» را مسلط فرمود و او آنها را با منجنیق‌های زیاد سنگباران کرد ولی هیچ کدام کاری از پیش نبرد. در این موقع پیرزنی از آن شهر بیرون آمده و نزد او رفت و گفت: ای پادشاه این شهر پیامبران است و هرگز فتح نخواهد شد مگر به آنچه که من تو را بر آن دلالت می‌کنم. او گفت: آنچه درخواست کنی انجام می‌شود. زن گفت: شهر را با اشیای بد و «عذره» (نجاست) سنگباران کن. او نیز چنین کرد و بر شهر مسلط شد پس داخل آن شده و دستور داد آن پیرزن را بیاورند. بعد از او سؤال کرد: نیاز تو چیست؟ زن گفت: در شهر خون جوشانی وجود دارد که ساکن نمی‌شود پس بر آن بکش تا ساکن شود. «بخت نصر» هم بر سر آن، خون هفتاد هزار نفر را ریخت تا آن خون ساکن شد. پسر ای علی قسم به خداوند؛ خون من نیز ساکن نمی‌شود تا خداوند «مهدی» را بفرستد و او به خاطر خون من از منافقین کافر و فاسق هفتاد هزار را خواهد کشت.» [۹۴].

زمان عروض بیماری برای امام سجاد

در اسناد تاریخی از زمان عروض بیماری حضرت زین العابدین علیه السلام خبر صریحی وجود ندارد. آنچه به صورت قطعی می‌توان ادعا کرد بیمار بودن حضرت در شب عاشورا است و این بیماری نیز به گونه‌ای نبوده که حضرت را از حضور در جمع اصحاب مانع شود. حضرت می‌توانستند بشینند و در جمع حاضر باشند و [صفحه ۶۱] یا رفتار پدر را تحت نظر داشته و کلام او را بشنوند و به گریه افتاده و سکوت کنند. «ابوحمزیه ثمالی» از حضرت علی بن الحسین علیه السلام نقل می‌کند که فرمود: «(هنگامی که پدرم نزدیک مغرب در شب عاشورا اصحاب را جمع کرد برای اینکه آنها را مرخص کند) من نزدیک او شدم تا آنچه را برای آنها می‌گوید بشنوم و «من در آن هنگام مریض بودم»، پس شنیدم که پدرم به اصحابش می‌فرمود: «...» [۹۵]. همچنین نقل شده که حضرت سجاد علیه السلام فرمودند: «من در آن شبی که پدرم در صبحش به شهادت رسید نشسته بودم و عمه‌ام - حضرت زینب - نزد من مشغول پرستاری من بود، در این هنگام پدرم در پنهانی از اصحابش کناره گرفت و نزد او «جون» بنده‌ی ابوذر غفاری بود و او شمشیرش را اصلاح می‌کرد و پدرم اشعاری را قرائت می‌کرد، آن اشعار را دو بار یا سه بار تکرار کرد تا اینکه من آن را فهمیدم؟ دم و آنچه می‌خواست دانستم، پس گریه راه گلویم را بند آورد، اشکهایم را پاک کردم و سکوت اختیار کردم و دانستم که بلا نازل شده است. ولی عمه‌ام هم آنچه من شنیدم شنید و او زن است و زنها دارای رقت قلب و جزع می‌باشند، پس نتوانست خود را کنترل کند...» تا آخر حدیث شریف که مفصل داستان برخورد حضرت زینب با امام حسین علیه السلام و غش کردن حضرت زینب و بهوش آوردن ایشان و کلام امام حسین علیه السلام با خواهر، از طرف حضرت سجاد علیه السلام نقل می‌شود و سپس می‌فرماید:

«بعد پدرم حضرت زینب را آورد تا او را کنار من به زمین نشاندم.» [۹۶]. بنابراین حضرت در شب عاشورا مریض بوده‌اند، و البته این مرض در روز عاشورا بخصوص به هنگام وداع آخرین با پدر، شدت رو به وخامت گذاشته و حال جسمانی حضرت در آن موضع بسیار وخیم گزارش شده است که دیگر حتی توانایی نشستن هم نداشته‌اند.

علت عروض بیماری سجاد در جریان نهضت عاشورا

مرحوم علامه‌ی مجلسی - رضوان الله تعالی علیه - در بحارالانوار از کتاب الخرائج و الجرائح تألیف «قطب راوندی» نقل می‌کند که ایشان نوشته است در [صفحه ۶۲] کتاب المقتل «احمد بن حنبل» می‌گوید: «سبب مرض زین العابدین علیه‌السلام در کربلا این بود که حضرت زره‌ی پوشیدند که از قامتشان بلندتر بود، و لذا مقدار اضافی زره را به دست خود گرفته و آن را پاره نمودند.» [۹۷]. باید توجه داشت این مطلب قابل نفی و اثبات نیست و در سایر اسناد تاریخی چیزی که آن را تأیید کند یا نفی نماید، وجود ندارد. ولی آنچه با توجه به ضرورت ادامه حیات حضرت امام زین العابدین علیه‌السلام بعد از پدر بزرگوارشان، می‌توانست بیان نمود این است که حکمت الهی اقتضاء می‌کرد تا حضرت در هنگامه نبرد در روز عاشورا، مریض باشند به گونه‌ای که از شرکت در جنگ علیه نیروهای متجاوز بنی امیه و طرفدارانشان معذور بوده و بدین وسیله حیات ایشان برای تداوم امامت و رهبری امت حفظ گردد.

وضعیت امام سجاد در شب عاشورا

از حضرت زین العابدین علیه‌السلام نقل شده است که: «من با پدرم بودم در شبی که در صبح آن به شهادت رسید، پس حضرت به اصحابش فرمود: این شب است! پس شما آن را به عنوان محمل برای خود برگزینید و از سیاهی آن برای رفتن استفاده کنید، چرا که این قوم فقط مرا اراده کرده‌اند و اگر مرا بکشند با شما کاری ندارند. و شما از نظر من در وسعت و حلیت می‌باشید (و من بیعت خود را از شما برداشتم). آنان گفتند: نه قسم به خدا، این هرگز رخ نخواهد داد. حضرت فرمود: هر آینه شما فردا همگی کشته خواهید شد و هیچ کس از شما باقی نمی‌ماند. آنان گفتند: حمد خدای را که ما را به کشته شدن با شما شرافت بخشید. سپس حضرت دعا کرد و به آنان فرمود: سرهایتان را بلند کنید و نظاره کنید آنان نیز مشغول نظاره‌ی مواضع و منازل خود در بهشت شدند و حضرت به آنان می‌فرمود: این منزل توست ای فلانی، این قصر توست یا فلان، و این درجه‌ی توست [صفحه ۶۳] ای فلان. پس مردان از اصحاب با سینه‌ی خود به استقبال نیزه و شمشیر می‌رفتند چرا که می‌خواستند به جایگاه خود در بهشت برسند.» [۹۸]. این حدیث مبارک که حاکی از حضور حضرت سجاد علیه‌السلام در جمع اصحاب و شنیدن کلام پدر و دیدن مقام ملکوتی اصحاب در بهشت است، با نقل‌های مختلف دیگری نیز آمده است. [۹۹]. تنها قضیه دیگری که از حضرت علی بن الحسین علیه‌السلام امام سجاد، در ارتباط با شب عاشورا نقل شده، مسأله شنیدن اشعاری است که پدرشان قرائت می‌کرد و باعث ناراحتی شدید ایشان می‌شود ولی خود را کنترل می‌کنند. و این در حالی بوده است که حضرت مریض بوده و عمه‌شان، حضرت زینب - سلام الله علیها - از ایشان پرستاری می‌کرده‌اند. (این روایت در قسمت زمان عروض بیماری برای امام چهارم علیه‌السلام نقل شده است)

آنچه در روز عاشورا بر حضرت سجاد گذشت

اشاره

در زمینه وضعیت جسمانی حضرت سجاد علیه‌السلام در روز عاشورا نقل‌های تاریخی متفقند که آن حضرت در این روز دچار بیماری شدیدی بودند به صورتی که مطلقاً از امکان حضور در نبرد برخوردار نبوده و در خیمه‌ی مخصوص استراحت می‌کردند و

حضرت زینب - سلام الله علیها - مرتب از ایشان پرستاری می‌نموده‌اند و حالشان به گونه‌ای بوده که حتی نمی‌توانستند در مقابل پای پدر بایستند. اولین نقل قولی که از حضرت علی بن الحسین - علیه‌السلام - در روز عاشورا انجام شده این است که حضرت فرموده‌اند: چون سپاه دشمن به سمت حضرت حسین علیه‌السلام رو نمود، آن حضرت دستش را بلند نمود و عرض کرد: «اللهم انت ثقتی فی کل کرب...» تا آخر دعای بلند و ملکوتی حضرت حسین علیه‌السلام [۱۰۰]. [صفحه ۶۴] نقل قول دیگری که از حضرت سجاد علیه‌السلام در روز عاشورا رسیده مربوط به قصه‌ی تناول یک «سیب» از طرف پدرشان است که مائده‌ای آسمانی و هدیه‌ای از جانب جبرئیل علیه‌السلام برای اهل بیت علیهم‌السلام بوده است. همچنین حضرت زین العابدین علیه‌السلام فرموده‌اند: «چونکه امر بر حضرت حسین بن علی بن ابیطالب علیه‌السلام سخت شد کسانی که با او بودند به او نگریستند پس حضرتش خلاف همه آنان بود چرا که آنان هر چه امر مشکل‌تر و سخت‌تر می‌شد رنگشان تغییر می‌کرد و ارکان بدنشان می‌لرزید و قلوبشان خائف بود ولی امام حسین علیه‌السلام و بعضی از همراهانش که از خصائص اصحاب او بودند، چهره‌هایشان می‌درخشید و اعضاء و جوارحشان آرام می‌گرفت و نفوسشان از حالت آرامش برخوردار بود، پس بعضی از آنان به بعضی دیگر گفتند که: نگاه کنید ابداء از مرگ باکی ندارد.» و سپس حضرت سجاد علیه‌السلام سخنان گهربار پدر را خطاب به اصحابش نقل می‌کنند. [۱۰۱]. همچنین از حضرت زین العابدین علیه‌السلام روایت شده است که فرمود: «پدرم در روزی که کشته شد در حالی که خونها [از بدنش] می‌جوشید من را به سینه چسبانید و می‌گفت: «ای پسر من از من حفظ کن دعایی را که فاطمه - صلوات الله علیها - مرا تعلیم نمود و رسول الله - صلی الله علیه و آله وسلم - او را تعلیم کرده بود و جبرئیل به پیامبر برای حاجتها و امور مهم و غم و غصه‌ها تعلیم داده بود. و همچنین در امور مهمی که از آسمان نازل می‌شود و یا کارهای بزرگ و سهمگین. فرمود بخوان: بحق یس و القرآن الحکیم، و بحق طه و القرآن العظیم، یا من یقدر علی حوائج السائلین، یا من ینزل ما فی الضمیر، یا منفس عن المکروبین، یا مفرج عن المغمومین، یا راحم الشیخ الکبیر، یا رازق الطفل الصغیر یا من لا یحتاج الی التفسیر، صل علی محمد و آل محمد و افعل بی کذا و کذا.» [۱۰۲]. و بالاخره آخرین مطلبی که از حضرت زین العابدین علیه‌السلام در روز [صفحه ۶۵] عاشورا تا قبل از شهادت حضرت امام حسین علیه‌السلام نقل شده است مربوط به آخرین وداع ایشان با پدرشان می‌باشد.

تناول سیب توسط حضرت امام حسین ساعتی قبل از شهادت

«حسن بصری» و «ام سلمه» روایت کرده‌اند که: امام حسن و امام حسین علیهما‌السلام به رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - وارد شدند در حالی که جبرئیل در مقابل حضرت بود آن دو شروع کردند به دور از گردیدن و او را به «دحیه‌ی کلبی» تشبیه می‌کردند. (گمان می‌کردند جبرئیل «دحیه‌ی کلبی» است که یکی از افراد ساکن در «مدینه» بوده است). جناب جبرئیل با دستش اشاره‌ای کرد مثل کسی که می‌خواهد چیزی را دریافت کند. در این هنگام در دست او یک «سیب»، یک «گلابی» و یک «انار» قرار گرفت، او آنها را به آن دو آقازاده داد. آن دو خوشحال شده و به سوی جدشان رفتند، حضرت آنها را از آن دو گرفت و بوئید و فرمود: «با آنچه دارید به سوی مادرتان بروید و ابتدا به پدرتان آغاز کنید.» آن دو همچنان که حضرت امر فرموده بود عمل کردند و از آن میوه‌ها نخوردند تا پیامبر به سوی آنها آمدند. آنگاه همه شروع کردند به خوردن پس پیوسته هر چه از آن می‌خوردند مجدداً جای آن پر می‌گشت و این بود تا اینکه پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - به عالم ملکوت ارتحال کردند. حضرت حسین فرمودند: «ابدا در زمان حیات حضرت فاطمه دختر رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - هیچ نوع تغییر و نقصانی بر این میوه‌ها عارض نگردید تا اینکه خانم وفات یافتند. در آن موقع «انار» را از دست دادیم و در زمان پدرم «سیب» و «گلابی» باقی بود، ولی چون امیرالمؤمنین علیه‌السلام به شهادت رسیدند «گلابی» از دست رفت و «سیب» به همان هیأتش نزد حضرت امام حسن علیه‌السلام باقی بود تا اینکه آن حضرت نیز به واسطه‌ی سم از دنیا ارتحال فرمودند و «سیب» باقی ماند تا هنگامه‌ای که من از نظر آب در

محاصره قرار گرفتم. در آن حالت من هر گاه تشنه می‌شدم آن «سیب» را می‌بوئیدم و شعله‌ی عظیم عطشم فرو می‌نشست و ساکن می‌شد. ولی چون تشنگی من بسیار شدید شد، مقداری از آن را خورده و به فناء و از بین رفتن یقین کردم.» علی بن الحسین علیه‌السلام فرمود: «خودم از پدرم این مطالب را شنیدم که [صفحه ۶۶] اندکی قبل از کشته شدنش آن را بیان می‌فرمود، و چون به آرزوی خود رسیده و جان سپرد، بوی آن «سیب» در محل کشته شدن او یافت می‌شد. پس من به دنبال آن گشتم و هیچ اثری از آن «سیب» ندیدم. ولی بوی آن «سیب» دائما از قبر حضرت به مشام می‌رسد و لذا هر کس از شیعیان ما که زائر قبر حضرت هستند، اگر این را بخواهد، باید آن را در اوقات سحر پی جویی نماید که حتما آن را خواهد یافت البته اگر مخلص باشد.» [۱۰۳].

کیفیت پر خورد آخر امام حسین و آخرین وداع حضرت با امام سجاد

چون امر بر حضرت حسین علیه‌السلام تنگ شد و تنهای تنها ماند به خیمه‌های پسران پدرش ملتفت شد و آن را از آنان خالی یافت. سپس به سراغ خیمه‌های بنی عقیل رفت. آن را هم خالی یافت، بعد به سوی خیمه‌های اصحابش رفت و احدی از آنان را در آن نیافت و لذا مکرر می‌فرمود: «لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم» آنگاه به سمت خیمه‌های زنهار رفت و به سراغ خیمه فرزندش زین العابدین علیه‌السلام آمد و او را دید که بر روی قطعه‌ای از پوست دباغی شده به پشت خوابیده است، بر او داخل شد و نزد او زینب حضور داشت که به پرستاری او مشغول بود. چونکه حضرت علی بن الحسین علیه‌السلام به پدر نگریست، خواست به پا خیزد ولی به خاطر شدت مرض نتوانست و لذا به عمه‌اش فرمود: «مرا به سینه خود تکیه بده چرا که این پسر رسول خداست که می‌آید.» از این رو حضرت زینب پشت سر ایشان نشست و او را به سینه گرفت، و حضرت حسین علیه‌السلام شروع کرد به پرسیدن احوال فرزندش. و ایشان مرتب حمد خداوند را بجا می‌آورد. سپس عرض کرد: «پدر جان امروز با این منافقین چه کار کردی؟» حضرت حسین علیه‌السلام فرمود: «ای پسرم شیطان بر آنان مسلط شد پس یاد خدا را آنان به فراموشی سپرد و آتش جنگ بین ما و ایشان، که خدا لعنتشان کند، شعله‌ور شد، تا اینکه زمین از خون ما و ایشان لبریز گردید.» حضرت علی بن الحسین علیه‌السلام عرض کرد: «پدر جان عمویم عباس کجاست؟ پس چونکه از عمویم پرسید گریه به راه گلوی حضرت زینب را بند آورد و [صفحه ۶۷] شروع کرد به نگاه کردن به برادرش که چگونه پاسخ ایشان را می‌دهد چرا که او را به شهادت عمویم عباس خبر نداده بود زیرا می‌ترسید مرضش شدیدتر شود. پس حضرت حسین علیه‌السلام فرمود: «ای پسرم عمویت کشته شد و در کنار فرات دستانش را قطع کردند.» پس علی بن الحسین گریه شدیدی نمود تا بیهوش شد و چونکه به هوش آمد باز از یک یک عموها می‌پرسید و امام حسین علیه‌السلام پاسخ می‌دادند: «که کشته شد.» حضرت پرسید: برادرم «علی» کجاست و «حیب بن مظاهر» و «مسلم بن عوسجه» و «زهیر بن قین»؟ امام حسین علیه‌السلام فرمود: «ای پسرم بدان هر آینه در خیمه‌ها جز من تو مرد زنده‌ای وجود ندارد. و اینها که از آنان سؤال می‌کنی همگی کشته شده روی زمین افتاده‌اند.» پس باز علی بن الحسین علیه‌السلام بشدت گریست، آنگاه به عمه‌اش فرمود: «ای عمه جان شمشیر و عصا برآیم بیاورید.» پدرش به او فرمود: «با آنها چه می‌کنی؟» جواب داد: «اما عصا تا بر آن تکیه کنم و اما شمشیر پس به وسیله آن از فرزند رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - دفاع می‌کنم. چرا که بعد از او خیری در زندگی نیست.» حضرت امام حسین علیه‌السلام او را از این کار منع نمود و او را به سینه خود چسبانید و به او فرمود: «ای پسرم تو طیب ترین ذریه‌ی من هستی و با فضیلت‌ترین عترت من، تو جانشین من می‌باشی بر این اطفال و عیال، چرا که آنان غریبانی هستند که مخدول شده‌اند. آنان را ذلت و یتیمی و بدگویی دشمنان و ناگواری روزگار احاطه کرده، هرگاه گریه‌های بلند کردند آنان را ساکت کن و اگر وحشت کردند آنان را انیس باش و پریشانی آنها را با کلام نرم، آرامش بخش، چرا که از مردانشان جز تو کسی نمانده است که به او انس بگیرند و احدی نزد آنان نیست جز تو که ناراحتی و حزن خود را به او شکایت برند. به آنان اجازه بده تو را ببینند و تو آنان را ببو و آنان بر تو گریه کنند و تو بر آنان گریه کن.» سپس حضرت امام حسین علیه‌السلام حضرت سجاد علیه‌السلام را به

دست خود محکم گرفتند و به بالاترین صدایشان فریاد برآوردند که «ای زینب»، [صفحه ۶۸] و ای «ام کلثوم» و ای «سکینه» و ای «رقیه» و ای «فاطمه»، سخن مرا بشنوید و بدانید این فرزند من جانشین و خلیفه‌ی من بر شماست و او «امام مفترض الطاعه» است. سپس به فرزندش فرمود: «ای فرزندانم سلام مرا به شیعیان برسان و به آنان بگو: پدرم غریبانه مرد پس برای او گریه کنید و او شهید گشت پس برای او گریه کنید.» [۱۰۴]. البته در سند دیگری که در بحارالانوار نقل شده است، چنین آمده که: «هنگامی که حضرت حسین علیه‌السلام به چپ و راست نگاه کرد و کسی از اصحابش را ندید علی بن الحسین زین العابدین علیه‌السلام خارج شد و او مریض بود و قدرت نداشت شمشیر خود را حمل کند و «ام کلثوم» از پشت سر او را صدا می‌زد: «فرزندم برگرد.» حضرت هم می‌فرمود: «عمه جان مرا واگذار تا در جلوی فرزند رسول خدا جنگ کنم.» در این حال امام حسین علیه‌السلام فرمودند: «ای «ام کلثوم» او را بگیر تا زمین از نسل آل محمد - صلی الله علیه و آله و سلم - خالی نماند.» [۱۰۵]. [صفحه ۷۱]

رهبری نهضت حسینی پس از شهادت پدر

مقدمه

نهضت عظیم عاشورا که با حرکت سیدالشهداء علیه‌السلام از مدینه آغاز شد، با ورود حضرت به سرزمین کربلا و محاصره ایشان از طرف دشمن به اوج خود رسید تا اینکه در روز عاشورا منجر به جانفشانی بی نظیر اصحاب و یاران امام حسین علیه‌السلام و از همه مهم‌تر شهادت خود حضرت گردید و زیباترین صحنه عشق بازی اولیاء حق در راه دفاع از مقام امامت و ولایت و حمایت از دین خدا از یک سو و زشت‌ترین چهره‌ی انحطاط و توحش و ضدیت با حق و تبعیت از والیان سوء، از سوی دیگر ترسیم گردید. این بخش از نهضت با رهبری سالار شهیدان حضرت امام حسین علیه‌السلام به انجام رسید ولی به اینجا خاتمه نیافت و برای به ثمر نشستن و باروری و ثبت در تاریخ، باید تداوم آن از سوی خاندان عصمت و طهارت رهبری می‌شد. به حسب ظاهر رهبری این جریان مبارک توسط بانوی بزرگ اسلام، دخت گرانقدر فاطمه و علی علیهما‌السلام، حضرت زینب - سلام الله علیها - انجام شد ولی خود آن حضرت نیز با اشاره و رهنمود امام حی خود حضرت زین العابدین علیه‌السلام کاروان اسرا و حوادث بعد از واقعه عاشورا را مدیریت می‌فرمود. آری در این میانه رهبری واقعی نهضت عاشورا به دوش مبارک امام سجاده علیه‌السلام است که حضرت به بهترین نحو، رسالت تداوم نهضت عاشورا که با جانفشانی پدر و اصحاب آن بزرگوار به وجود آمده بود را به انجام رساند. برای بررسی این مقطع از [صفحه ۷۲] زندگانی امام سجاده علیه‌السلام که از لحظه شهادت حضرت ابی‌عبدالله علیه‌السلام شروع شده تا ورود کاروان بازماندگان عاشورا به مدینه و حوادث متأخر از آن، ادامه می‌یابد، باید موضوعات زیر مورد توجه قرار گیرد. ۱- امام سجاده علیه‌السلام و شنیدن خبر شهادت پدر. ۲- وضعیت امام سجاده علیه‌السلام از لحظه شهادت پدر تا عزیمت به کوفه. ۳- امام سجاده علیه‌السلام در کوفه و حوادث مربوط به آن. ۴- حرکت امام سجاده علیه‌السلام از کوفه به سوی شام. ۵- امام سجاده علیه‌السلام در شام و نقش بی نظیر حضرت در ختنی نمودن نقشه‌های یزید ۶- برگشت حضرت سجاده علیه‌السلام به همراه کاروان اسیران به کربلا. ۷- ورود امام سجاده علیه‌السلام با کاروان بازماندگان عاشورا به مدینه و خطبه افشاگرانه و آگاهی بخش حضرت.

امام سجاده و شنیدن خبر شهادت پدر

گرچه بعد از وداع آخرین حضرت زین العابدین علیه‌السلام با پدر، هر لحظه حضرت در انتظار شنیدن خبر جانکاه شهادت پدر بوده است ولی در زمینه‌ی کیفیت اطلاع امام سجاده علیه‌السلام از خبر شهادت پدر بزرگوارشان در کتب تاریخی و روایی، به شکل

مشخص چیزی ذکر نشده است. آنچه در این باره روایت شده این است که «چون اسب حضرت سیدالشهداء علیه السلام که اسمش «ذوالجناح» بوده از کناره‌ی جسم شریف و گلگون حضرت امام حسین علیه السلام شیهه زنان به کنار خيام حسینی آمد، حضرت زینب علیها السلام شیهه اسب را شنیده به خواهرش «ام کلثوم» رو کرد و گفت: این اسب برادرم حسین علیه السلام است که به طرف خیمه می‌آید، شاید همراه او آب باشد. «ام کلثوم» سراسیمه از خیمه بیرون آمد، ناگاه به اسب نگاه کرد دید اسب آمده ولی صاحبش نیامده است، دست بر سر زد و چادر خود را پاره نمود و فریاد زد؛ «قتل و الله الحسین»، زینب سخن خواهرش را شنید، صدا به گریه بلند کرد و مرثیه سرایی نمود و اشک می‌ریخت.» [۱۰۶]. [صفحه ۷۳] به این مطلب در «زیارت ناحیه» [۱۰۷] نیز اشاره شده است و در روایات دیگر نیز با اندک تفاوتی جزئیات دیگری از این واقعه ذکر گردیده است. حال به حسب ظاهر زمان اطلاع حضرت زین العابدین علیه السلام از شهادت پدر همین لحظه بوده است. گرچه بر اساس آنچه در کتب محدثین بزرگ شیعه نظیر مرحوم کلینی - رحمه الله علیه - آمده [۱۰۸] لحظه ارتحال امام و انتقال بار سنگین امامت به وصی او، با یک سری تحولات معنوی عمیق در روح آن وصی همراه است که با انجام این امور، علم به امام برای امام حاصل می‌شود. و حضرت سجاده علیه السلام بر این اساس، با احساس بار امامت بر دوش خود، به شهادت جانکاه پدر واقف شده است. اما به خاطر شدت مرض حضرت در آن لحظه، که در بستری در خیمه آرمیده بوده‌اند، قاعدتا جز حزن و بکاء، کار دیگری از ایشان ساخته نبوده است.

وضعیت امام سجاده از لحظه شهادت پدر تا عزیمت به کوفه

اشاره

بررسی وضعیت امام سجاده علیه السلام از لحظه شهادت پدر تا عزیمت به کوفه که از عصر روز عاشورا تا بعد از ظهر روز یازدهم و یا تا روز دوازدهم به طول انجامیده است در چند قسمت انجام می‌گیرد. ۱- حضرت سجاده علیه السلام در عصر عاشورا، بعد از شهادت پدر. ۲- وضعیت امام سجاده علیه السلام از شب یازدهم تا هنگام حرکت از کربلا. ۳- خاطره‌ای از حضرت سجاده علیه السلام به هنگام حرکت از کربلا به سمت کوفه. ۴- عبور حضرت سجاده علیه السلام از کنار بدنهای پاره پاره شهداء. [صفحه ۷۴]

حضرت سجاده در عصر عاشورا بعد از شهادت پدر

پس از اینکه حضرت سیدالشهداء - علیه السلام - در عصر روز عاشورا در بی‌ظن‌ترین صحنه‌ی عشق بازی با حق، شراب عشق را تا انتها نوشید و آن قوم جنایتکار، کار حضرت را به سرانجام رساندند، صحنه دیگری از طغیان و ظلم خود را به نمایش گذاشتند و آن، حمله به خيام مطهر حسینی بود برای غارت آن و ایداء بازماندگان حضرت و سپس به اسارت گرفتن آنها. داستان این تهاجم در کتب تاریخی به شکل‌های مختلف روایت شده است. اما آنچه به حضرت علی بن الحسین علیه السلام در این مقطع زمانی یعنی از بعد از شهادت در عصر عاشورا تا شب یازدهم مربوط است، با توجه به شدت مرض حضرت و بستری بودن ایشان در خیمه، این است که: اولاً در هنگام هجوم به خیمه‌ها و غارت آن، حضرت نیز مورد تعدی قرار گرفته و به ایشان آسیب رسید. حضرت زینب - سلام الله علیها - می‌فرماید: «کنار خیمه ایستاده بودم، ناگاه مردی کبود چشم به سوی خیمه آمد (و او خولی بود) و آنچه در خیمه یافت ربود. امام سجاده علیه السلام - روی فرش پیوستی خوابیده بودند، آن نامرد آن پوست را آنچنان کشید که حضرت روی زمین افتاد سپس او به من متوجه شد و مقنعه‌ام را کشید و گوشواره‌ام را از گوشم بیرون آورد که گوشم پاره شد...» [۱۰۹]. مرحوم مجلسی - رحمه الله علیه - در بحار الانوار می‌نویسد که در بعضی از کتب دیده‌ام: «فاطمه صغری (دختر امام حسین علیه السلام) گفت: «کنار خيام ایستاده بودم و ... (و بعد فجایع دردناک آن روز و حمله به این دختر و بیهوش شدن او را ذکر می‌کند تا اینجا

که) وقتی به هوش آمدم دیدم عمه‌ام نزد من است و گریه می‌کند و می‌فرماید: «برخیز به خیمه برویم، بینم بر بانوان و برادر بیمار که چه گذشت». برخاستم و گفتم: «ای عمه جان آیا پارچه‌ای هست تا با آن سرم را از نگاه ناظران بیوشانم؟» زینب سلام الله علیها فرمود: «دخترم عمه تو نیز مثل توست» به خیمه بازگشتیم دیدیم آنچه در خیمه بود را غارت کرده‌اند و برادر امام سجاده علیه‌السلام به صورت بر زمین افتاده است و از شدت گرسنگی و تشنگی و دردها قدرت نشستن [صفحه ۷۵] ندارد، ما هم شروع کردیم به گریه کردن بر او و هم برای ما گریه می‌کرد. [۱۱۰]. ثانیاً بعد از هجوم و غارت که نوبت سوزاندن خیمه‌ها شد، باز حضرت در خیمه حاضر بودند و اگر مراقبت و دفاع حضرت زینب - سلام الله علیها - نبود، قطعاً آسیب جدی به آن حضرت وارد می‌شد. در بعضی از مقاتل آمده: «هنگامی که خیام را آتش زدند، حضرت زینب - سلام الله علیها - نزد امام سجاده علیه‌السلام آمد و عرض کرد: «ای یادگار گذشتگان و پناه باقیمانندگان، خیمه‌ها را آتش زدند ما چه کنیم؟» امام فرمود: «علیکن بالفرار» بر شما باد که فرار کنید. همه کودکان و بانوان در حالی که گریان بودند و فریاد می‌زدند، فرار کردند، و سر به بیابانها نهادند. ولی حضرت زینب - سلام الله علیها - باقی ماند و کنار بستر امام سجاده علیه‌السلام به آن حضرت می‌نگریست، و امام بر اثر شدت بیماری قادر به فرار نبود. یکی از سربازان دشمن می‌گوید: بانوی بلندقامتی را کنار خیمه‌ای دیدم، در حالی که آتش در اطراف آن خیمه شعله می‌کشید آن بانو گاهی به طرف راست و چپ و گاهی به آسمان نگاه می‌کرد و دستهایش را بر اثر شدت ناراحتی به هم می‌زد. و گاهی وارد آن خیمه می‌شد و بیرون می‌آمد، با سرعت نزد او رفتم و گفتم: «ای بانو مگر شعله آتش را نمی‌بینی؟ چرا مانند سایر بانوان فرار نمی‌کنی؟» او گریه کرد و فرمود: «ای شیخ ما شخص بیماری در میان این خیمه داریم که قدرت بر نشستن و برخاستن ندارد، چگونه او را تنها بگذارم و بروم با اینکه آتش از هر سو به طرف او شعله می‌کشد؟» [۱۱۱]. ولی به هر حال آنچنان که ظاهر است حضرت زینب - سلام الله علیها - از جان امام خود محافظت نموده است و به هر تقدیری بوده نگذاشته است که آتش جان آن حضرت را به خطر بیندازد. ثالثاً چنانچه مرحوم شیخ مفید - رحمه الله علیه - نقل کرده است، علاوه بر آنچه گذشت، حضرت علی بن الحسین علیه‌السلام پس از هجوم گروهی از رجاله‌های سپاه «عمر سعد» (پیاده نظام) به فرماندهی «شمر» به خیمه‌ها در معرض کشته شدن هم [صفحه ۷۶] قرار گرفته است، ولی نظر به ضرورت بقاء حیات آن امام بزرگوار برای ایفاء نقش در تداوم نهضت حسینی و انجام وظایف امامت، این شر بزرگ نیز به لطف الهی و تقدیر ربوبی از سر حضرت گذشته است. «حمید بن مسلم» که یکی از گزارش نویسان حادثه و از شاهدان عینی رویدادهای صحنه‌ی کربلاست و در عین حال از افسران لشکر «عمر سعد» بوده و صاحب نفوذ می‌باشد، می‌گوید: «ما به علی بن الحسین علیه‌السلام رسیدیم در حالی که در بستری دراز کشیده بود و دارای مرض شدیدی بود و با «شمر» جماعتی از رجاله‌ها (پیاده نظام) بودند. آنها به او گفتند: آیا این مریض و علیل را نمی‌کشی؟ من گفتم: «سبحان الله آیا بچه‌ها هم کشته می‌شوند این بچه‌ای است و امید بهبودی او نیست پس پیوسته اصرار کردم تا آنها را از او دور کردم.» در این حال «عمر سعد» آمد و زنه‌ار و بروی او مشغول گریه کردن شدند. او به اصحابش گفت: هیچ کس از شما در بیوت این زنها وارد نشود و به این بچه‌ی مریض کسی تعرض نکند...» [۱۱۲]. البته در تاریخ طبری در همین ارتباط آمده است که: علی بن الحسین علیه‌السلام به من گفت: «خیر بینی، به خدا سوگند که خداوند با گفته‌ی تو شری را از سر من باز کرد.» [۱۱۳]. لازم به ذکر است تعبیر به «صبی» که به جوان و نوجوان اطلاق می‌شود در کلام «حمید بن مسلم»، برای جلوگیری از قتل امام بوده است چرا که بر اساس مقررات جنگ‌های صدر اسلام، کودکان کشته نمی‌شدند، و سن حضرت سجاده علیه‌السلام در آن زمان ۲۳ سال بوده است و سپس حضرت سجاده علیه‌السلام به عنوان اسیر به کوفه اعزام می‌شوند.

وضعیت امام سجاده از شب یازدهم محرم تا هنگام حرکت از کربلا

پس از تهاجم سپاهیان «عمر سعد» به خیام حسینی و انجام فجایعی که قلم از نوشتن آن شرم دارد و هتک حرمت بازماندگان حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام و [صفحه ۷۷] از جمله آتش زدن خیمه‌ها و پراکنده شدن اطفال و بانوان به بیابانهای اطراف، چون این وقایع نزدیک عصر و غروب آفتاب در روز عاشورا به وقوع پیوست، بنابراین شب یازدهم، شب فوق العاده عجیبی برای این داغدیدگان مظلوم بوده است. مصیبت عظمای شهادت همه‌ی محارم و نزدیکان و اصحاب، مورد تعدی و ظلم و تهاجم شقی‌ترین افراد قرار گرفتن، سوخته شدن مأوی و مسکن و به هر حال خوف از ایداء و آزار مجدد و بی‌سرپناهی و محاصره‌ی دشمن، اینها گوشه‌ای از شرایط آن شب عجیب است. در این وضعیت این زینب کبری است که باید از بازماندگان در جوانب مختلف مراقب نماید و الحق از عهده‌ی این وظیفه‌ی مهم بخوبی برآمده است. یکی از وظایف سنگین او ادامه پرستاری از حضرت سجاد علیه‌السلام است که این کار نیز انجام گردیده است. آنچه در آن شب سهمگین به نقل از حضرت سجاد علیه‌السلام حائز اهمیت است این است که ایشان می‌فرمایند: «عمه‌ام زینب را در شب یازدهم محرم دیدم که نشسته نماز می‌خواند.» [۱۱۴]. حقیقتا این استقامت و پایداری بی‌بی دو عالم حضرت زینب - سلام الله علیها - در بندگی حق که حتی در چنین وضعیتی، نماز شب خود را ترک نمی‌کند، درس بزرگی برای همه علاقمندان خاندان عصمت و طهارت است. به هر حال این شب دردناک نیز می‌گذرد و فردای آن روز که روز یازدهم است امام سجاد علیه‌السلام با مصیبت جانکاه دیگری مواجه می‌شود که همان مسأله‌ی وداع با بدن قطعه قطعه شده پدر و سایر ارحام و اصحاب از یک سو و مسأله‌ی دیدن ناجوانمردی «عمر سعد» و اصحابش از سوی دیگر است که او بر جنازه‌ی کشته شدگان خود نماز خوانده و آنها را به خاک سپرد ولی جنازه‌ی مطهر پدر او و سایر شهدای به خون غلتان کربلا، باید بدون کفن در زیر آفتاب سوزان کربلا باقی بمانند. این مسائل را حضرت خود در بیان خاطره‌ی دلسوزی از آن لحظه‌ی دردناک، نقل کرده است. اما چون بر بدن امام باید حتماً امام نماز بخواند، خداوند متعال امام سجاد علیه‌السلام را برای این مهم به کربلا برمی‌گرداند تا او بر بدن گلگون پدر نماز بخواند و او را به خاک بسپرد. [صفحه ۷۸]

خاطره‌ای دردناک و دلسوز از حضرت سجاد به هنگام حرکت از کربلا به سوی کوفه

«شیخ ابن قولویه قمی» از حضرت سجاد علیه‌السلام نقل کرده است که: چون در روز طف (عاشورا) بر ما ستم‌ها رسید و پدرم با یارانش کشته شدند و حرم او را به جهاز شتران سوار و به جانب کوفه روانه کردند، من کشتگان بر زمین افکنده را دیدم که به خاک سپرده نشده بودند و بر من گران بود و از آنچه می‌دیدم سخت آشفته حال بودم و نزدیک بود که از این درد قالب تهی کنم. عمه‌ام زینب - سلام الله علیها - آثار آن حزن را در من دید به من گفت: «ای بازمانده جد و پدر و برادرانم! چرا این گونه بیتابی! چرا جان خود را در معرض خطر قرار داده‌ای؟» (مالی اراک تجود بنفسک یا بقیه‌ی جدی و ابی و اخوتی؟) گفتم: «چگونه بیتابی نکنم و ناشکیبائی نورزم در حالی که می‌بینم پدر و برادران و عموها و عموزادگان و کسان من بر زمین افتاده و به خون آغشته‌اند در حالی که جامه‌هایشان را ربوده‌اند و نه کسی آنها را دفن کرده است و نه به خاک سپرده شده‌اند! هیچ کس نزدیک آنها نمی‌شود، گویی خانواده دیلم و خزر هستند!» عمه‌ام گفت: «اینها تو را به جرع نیاورد که این عهده‌ی است از رسول خدا - صلی الله علیه و آله وسلم - با جد و پدرت علیهما‌السلام و خداوند پیمانی گرفته از جماعتی از این امت که سرکشان زمین آنها را نمی‌شناسند، اما فرشتگان آسمانها آنها را می‌شناسند. آنها این استخوانهای پراکنده را جمع نموده و با این پیکرهای خون آلود به خاک می‌سپارند و در این سرزمین برای قبر پدرت حسین علیه‌السلام نشانی برپا بدارند که آثار آن از بین نرود و هر اندازه که دشمنان و سردمداران کفر و پیروان ضلالت در محو این آثار بکوشند شناخته‌تر و عظیم‌تر گردد...» [۱۱۵].

نماز خواندن امام سجاد بر اجساد مطهر و دفن کردن آنها

بنابر نظر قطعی و صحیح که جز امام معصوم علیه‌السلام هیچ کس نباید عهده‌دار غسل و کفن و دفن امام معصوم شود، گرچه به حسب ظاهر در تاریخ آمده است که عده‌ای از «بنی اسد» که در کنار نهر «علقمه» زندگی می‌کردند، عهده‌دار کفن و [صفحه ۷۹] دفن شهداء کربلا- و من جمله حضرت امام حسین علیه‌السلام شدند ولی قطعا این امور توسط حضرت زین العابدین علیه‌السلام رهبری و هدایت شده و در مورد حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام توسط خود ایشان انجام شده است. در این ارتباط ابتدا بیانات حضرت رضا علیه‌السلام را ذکر می‌کنیم و بعد مشروح جریان به خاک سپاری امام حسین علیه‌السلام توسط فرزندشان حضرت سجاده علیه‌السلام را بیان می‌کنیم. در رجال کشی آمده است که: «... علی بن حمزه» به امام رضا علیه‌السلام عرض کرد ما از پدران شما روایت کرده‌ایم که متولی امر امام بجز امام بعد از او نخواهد بود. حضرت رضا علیه‌السلام به او فرمود: «مرا خبر ده آیا حسین بن علی علیه‌السلام امام بود یا اینکه امام نبود؟ «علی بن حمزه» گفت: «آن حضرت امام بود.» امام رضا علیه‌السلام فرمود: چه کسی متولی امر او بود و او را دفن کرد؟ «علی بن حمزه» گفت: «حضرت علی بن الحسین علیه‌السلام» حضرت رضا علیه‌السلام فرمود: علی بن الحسین علیه‌السلام در آن هنگام کجا بود؟ آیا او محبوس در دست «عبیدالله بن زیاد» نبود؟ «علی بن حمزه» گفت: «علی بن الحسین علیه‌السلام آمد و دشمنان اطلاع نداشتند و آن حضرت پیکر امام را دفن کرد و بازگشت.» حضرت ابوالحسن رضا علیه‌السلام فرمود: «همان کس که به علی بن الحسین علیه‌السلام قدرت داده است که به کربلا بیاید و جسد مطهر پدرش را دفن کند به صاحب این امر قدرت داده است تا به بغداد بیاید و امر امام و پدرش را عهده‌دار شود. و سپس بازگردد، با این تفاوت که او در زندان و اسارت دشمن همانند علی بن الحسین نبوده است.» [۱۱۶]. به هر حال آنچنانکه در بعضی از مصادر آمده است: عده‌ای از قبیله‌ی «بنی اسد» به تحریک زنهایشان آمدند تا بدن مطهر امام حسین علیه‌السلام و یارانش را دفن کنند، اما چون آنها سر در بدن نداشتند و حتی لباس آنها ربوده شده بود و بیشتر بدن‌ها بر اثر ضربات شمشیر پاره پاره بود، قابل شناسایی نبودند و «بنی اسد» متحیر مانده بودند که [صفحه ۸۰] در این هنگام سوار ناشناسی نزد آنها آمد و به آنها گفت: «برای چه به اینجا آمده‌اید؟» گفتند: «برای دفن این اجساد مطهر آمده‌ایم ولی بدن‌ها را نمی‌شناسیم.» آن سوار با شنیدن این سخن با صدای بلند گریه کرد و صدا زد «وا اباه، وا اباعبدالله...» سپس به آنها فرمود: «من شما را راهنمایی می‌کنم.» از اسب پیاده شد و از کنار پیکرهای پاره پاره عبور کرد ناگهان نگاهش به جسد مطهر حسین علیه‌السلام افتاد. آن را در آغوش کشید و با چشمی گریان و حالی غمبار فرمود: «ای بابا» با کشته شدن تو چشم مردم شام روشن شده و بنی امیه شاد شدند. ای بابا بعد از تو غم و اندوه ما بسیار طولانی خواهد بود.» سپس اندکی خاک از کنار آن پیکر برداشت قبر آماده‌ای پیدا شد، خودش بدن پاره پاره را در میان آن قبر گذاشت در حالی که به شدت گریه می‌کرد و می‌فرمود: «آفرین بر آن زمینی که پیکر پاک تو را دربر گرفته، دنیا پس از تو تاریک و آخرت به نور تو روشن است. دیگر شبها خواب ندارم و اندوهم را پایانی نیست. تا اینکه خداوند اهل بیت تو را به تو ملحق گرداند و در مأوا تو جای دهد. درود من بر تو ای فرزند رسول خدا و رحمت خداوند بر تو باد.» سپس روی قبر مطهر نوشت: «هذا قبر الحسین بن علی بن ابی‌طالب الذی قتلوه عطشانا غریبا». آنگاه بدن مقدس حضرت علی بن الحسین (علی اکبر) علیه‌السلام را پایین پای حضرت به خاک سپردند و بعد به دستور امام علیه‌السلام سایر شهدای اهل بیت علیهم‌السلام را در نزدیکی قبر امام حسین علیه‌السلام در یک محل دفن کردند. سپس به همراهی «بنی اسد» به کنار نهر «علقمه» رفته و بدن قطعه قطعه‌ی «قمر بنی هاشم حضرت ابوالفضل العباس» علیه‌السلام را مشاهده می‌کند. حضرت خود را به روی آن بدن مطهر می‌اندازد و در حالی که به شدت گریه می‌کند می‌فرماید: «پس از تو ای ماه بنی هاشم خاک بر دنیا بیارد. بر تو درود می‌فرستم و رحمت خداوند را بر تو می‌طلبم.» (علی الدنيا بعدک العفا یا قمر بنی هاشم و علیک منی السلام من شهید محتسب و رحمه الله و برکاته) سپس دستور حفر قبری را صادر و آن بدن مطهر را نیز دفن می‌کند. هنگامی که آن مرد ناشناس بر اسب سوار شد تا برگردد، «بنی اسد» دامن او را گرفتند و گفتند تو را به حق این افرادی

که به خاک سپردی به ما بگو تو کیستی؟ ایشان [صفحه ۸۱] فرمود: «من علی بن الحسین هستم، آمدم تا بدن پدرم امام حسین علیه‌السلام و یارانش را دفن کنم و اکنون به زندان «ابن‌زیاد» باز می‌گردم...» [۱۱۷]. باید توجه داشت گرچه در این روایات از نماز خواندن حضرت سجاده علیه‌السلام بر اجساد شهدا، یادی به میان نیامده ولی به صورت قطعی حضرت سجاده علیه‌السلام بر بدن آنها نماز نیز خوانده‌اند و سپس آنها را به خاک سپرده‌اند. چه اینکه در کامل شیخ بهایی آمده است: «بنی اسد» به سایر قبایل عرب فخر می‌کردند به اینکه ما بر حسین علیه‌السلام و اصحابش نماز گزارده و آنها را دفن کردیم. [۱۱۸]. بنابر بعضی از نقل‌ها جریان دفن شهیدان کربلا در روز سیزدهم محرم سال ۶۱ هجری قمری بوده است. [۱۱۹].

عبور حضرت سجاده از کنار بدنهای پاره پاره شهیدا

چون روز یازدهم محرم از نیمه گذشت، «عمر سعد» پس از فراغت از دفن اجساد پلید کشته شدگان خود، به سپاه خود امر کرد که دختران و فرزندان پیغمبر - صلی الله علیه و آله و سلم - را با وضعی اسفبار بر شتران بی‌جهاز سوار کرده و به عنوان اسیر، آنها را به سمت کوفه حرکت دهند. در این میان وضعیت حضرت سجاده علیه‌السلام به خاطر وضع جسمانی ایشان که به مرض شدیدی مبتلا بوده‌اند، از همه نگران‌کننده‌تر است. و به علاوه قساوت قلب آن دژخیمان در مورد حضرت در حد اعلی بروز نموده و به خاطر شدت ایذاء و آزار، زنجیر مخصوص که به «غل جامعه» [۱۲۰] شهرت داشته است، بر گردن حضرت افکندند و چون به خاطر شدت بیماری توان نشستن بر پشت شتر را نداشتند هر دو پای مبارکش را زیر شکم شتر بستند و با همین وضعیت، ایشان را به همراه سایر زنان و کودکان به هنگام حرکت به سمت کوفه، از کنار اجساد پاره پاره [صفحه ۸۲] شهدای کربلا عبور دادند. [۱۲۱]. پر واضح است این امور چه مصائب دردناکی را در قلب مطهر حضرت سجاده علیه‌السلام به وجود می‌آورد. حضرت نتوانست از شتر پیاده شود و در همان بالای شتر به آن پیکرهای به خون تپیده و بی‌سر شهیدان نگاه می‌کرد از همانجا با پدر و سایر عزیزانش وداع نمود. آری بار سنگین مصیبت آنچنان بر حضرت سنگینی کرد که نزدیک بود روح از کالبدش بیرون رود. «فکادت نفسی تخرج» [۱۲۲] (این داستان به عنوان «خاطره‌ای از حضرت سجاده علیه‌السلام به هنگام حرکت از کربلا» گذشت).

امام سجاده در کوفه

اشاره

داستان غمبار ورود اسیران آل الله به کوفه - که حضرت سجاده علیه‌السلام با وضعی دردناک در میان آنان حضور داشتند یکی دیگر از بر گهای تلخ قصه‌ی خونبار نهضت حسینی است. رسیدن اسیران به همراه «عمر بن سعد» و لشکریانش به «کوفه» به هنگام شب و پس از غروب آفتاب بوده است. توقف در بیرون کوفه، دستوری بود که از طرف دربار «عبیدالله» صادر شد تا مقدمات ورود فراهم شود. به هر حال صبح روز بعد طبل‌ها به صدا در آمد و دستور برپایی جشن و پیروزی بر خروج کنندگان علیه خلافت، فرمان رسمی حکومت بود. اسیران اهل بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام سوار بر چهل شتر که بدون روپوش و پلاس بوده‌اند و در محاصره‌ی لشکریان دشمن وارد کوفه می‌شوند. اتفاقات داخل شهر و حال و هوای مردم، مسائل مفصلی است که باید در جای خود بدان پرداخت اما آنچه مربوط به حضرت علی بن الحسین علیه‌السلام است در چند فصل قابل بررسی است. ۱- وضعیت امام سجاده علیه‌السلام به هنگام ورود به کوفه و خطبه ایشان. ۲- امام سجاده علیه‌السلام در مجلس «عبیدالله بن زیاد». ۳- امام سجاده علیه‌السلام در زندان کوفه. [صفحه ۸۳]

وضعیت امام سجاده به هنگام ورود به کوفه و خطبه‌ی ایشان

اشاره

آنچه در بین اسناد تاریخی مسلم است، نشان دادن حضرت سجاد علیه‌السلام بر شتر برهنه به هنگام ورود به «کوفه» است که این به جهت تحقیر و ایداء آن شخصیت عظیم القدر طراحی شده بود و از این بدتر و دلخراش‌تر گذاشتن «غل جامعه» به گردن و دستهای حضرت است که از بدترین انواع شکنجه در آن عصر محسوب می‌گردید. به هر حال وضعیت حضرت زین العابدین علیه‌السلام به هنگام ورود به «کوفه» بسیار دلخراش و دردناک بوده است. «شیخ مفید» و «شیخ طوسی» از «حذام بن ستیر» روایت کرده‌اند که گفت: «من در ماه محرم سال شصت و یکم وارد کوفه گشتم و آن هنگامی بود که حضرت علی بن الحسین علیه‌السلام را با زنان اهل بیت به «کوفه» وارد می‌کردند و لشکریان «ابن زیاد» به ایشان احاطه کرده بودند و مردم «کوفه» از منازلشان به جهت تماشا بیرون آمده بودند. چون اهل بیت را بر آن شتران بی روپوش و برهنه وارد کردند، زنان «کوفه» به حال آنها رقت کردند و گریه و ندبه آغاز نمودند. در آن حال علی بن الحسین علیه‌السلام را دیدم که از کثرت مرض رنجور و ضعیف گشته و «غل جامعه» به گردنش نهاده‌اند و دستهایش را به گردن مغلول کرده‌اند و آن حضرت به صدای ضعیفی می‌فرمود: «آیا بر ما گریه می‌کنید و نوحه می‌سزائید، پس ما را که کشته است؟» (أتو حون و تبکون من اجلنا؟ فمن قتلنا؟) سپس حضرت زینب - سلام الله علیها - شروع به خطبه کرد که گویا زبان علی علیه‌السلام در کام او به حرکت در می‌آمد (و سپس خطبه بلند حضرت را نقل می‌کند و می‌گوید: در این موقع حضرت علی بن الحسین علیه‌السلام فرمود: «ای عمه! خاموشی اختیار فرما و باقی را از ماضی اعتبار گیر و حمد خدای را که تو، عالمی می‌باشی که معلم ندیده‌ای و دانایی می‌باشی که رنج دبستان نکشیدی و می‌دانی که بعد از مصیبت، فزع کردن سودی ندارد و به گریه و ناله آنکه از دنیا رفته باز نخواهد گشت.» [۱۲۳]. در همین ارتباط روایت دیگری هم وجود دارد که گرچه «مرسل» است ولی «مرحوم مجلسی» - رحمه الله علیه - در بحار الانوار می‌فرماید: در بعضی از کتب معتبر [صفحه ۸۴] آن را دیدم. [۱۲۴]. روایت مربوط به فردی است به نام «مسلم جصاص» (گچکار) که در قصر دارالاماره مشغول کار بوده و با شنیدن غوغا و فریادهایی در سطح شهر و اطلاع از خبر شهادت حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام، خود را مضروب نموده و بیرون می‌آید و مطالبی را گزارش می‌کند. من جمله اینکه: «ناگهان علی بن الحسین علیه‌السلام را مشاهده کردم که بر روی شتری برهنه و خالی از جهاز شتران سوار است و از رگهای گردن او (به خاطر زنجیری که بر گردن او گذارده بودند) خون جاری است و او در این حال می‌گریست و می‌گفت: یا امه السوء لا سقیا لربعمکم یا امه لم تراع جدنا فینا لو اننا و رسول الله و یجمعنا یوم القیامه ما کنتم تقولونا؟ تسیرونا علی الاقتاب عاریه کانتا لم نشید فیکم دینا بنی امیه ما هذا الوقوف علی تلک المصاب لم تصغوا لداعینا تصفقون علینا کفکم فرحاً! و انتم فی فجاج الارض تسبوننا الیس جدی رسول الله ویلکم الهدی البریه من سبل المضلینا؟ یا وقعه الطف قد اورثتني حزنا والله یهتک استار المسیئینا! یعنی: ای امت بد کردار! بر خانه‌هایتان باران نبارد، ای امتی که حرمت جد ما را در مورد ما رعایت نکردید! - اگر در روز قیامت، ما و رسول خدا گرد آئیم، شما چه پاسخی به رسول خدا - صلی الله علیه و آله وسلم - در ارتباط با این فاجعه خواهید داد؟ - ما را بر شتران عریان سوار می‌کنید و می‌گردانید! گویی ما همان کسانی نیستیم که اساس دین را میان شما محکم ساختیم. - ای بنی امیه! این وقوف بر این مصیبت‌های بزرگ چگونه است؟ و گویا فریاد ما را نمی‌شنوید. - از فرط شادی و ضعف، کف می‌زنید که ما اسیر شده‌ایم! و ما را در دره و گودال‌ها اسیر و محبوس می‌کنید. [صفحه ۸۵] - وای بر شما! آیا جد ما رسول خدا - صلی الله علیه و آله وسلم - نبود که مردم دنیا را از گمراهی نجات داد و به راه راست هدایت کرد؟! - ای حادثه کربلا! مرا اندوهگین کردی، خداوند متعال پرده از روی کار بدکاران برخواهد داشت و آنان را رسوا خواهد کرد. بعد «مسلم گچکار» بقیه مشاهدات خود را بیان می‌کند که طولانی است. [۱۲۵]. البته در بعضی دیگر از روایتهای آمده است که حضرت علی بن الحسین علیه‌السلام در بین اسرا در حالی دیده شده‌اند که، سرشان برهنه بوده و از پاهای ایشان (یا رانهایشان) خون جاری بوده

است. [۱۲۶]. پس از ورود به کوفه با وضعیتی که ذکر شد بر اساس بعضی از اسناد تاریخی حضرت سجاد علیه‌السلام خطبه‌ای بسیار عالی انشاء فرموده‌اند.

خطبه‌ی غراء و تاریخی امام سجاد در شهر کوفه

در فاصله ورود کاروان اسیران کربلا به شهر کوفه تا هنگام دخول به کاخ «عییدالله» که به واسطه‌ی شرایط استثنایی آن روز و ازدحام بیش از حد جمعیت، موقعیت مناسبی برای انجام رسالت الهی در راستای تداوم نهضت عاشورا و روشنگریهای لازم فراهم آمده بود، خاندان اهل بیت عصمت و طهارت هر کدام بهترین استفاده را نموده و خطبه‌های بسیار گرم و افشاگرانه‌ای را ایراد نمودند. حضرت زینب، حضرت ام کلثوم، حضرت فاطمه بنت الحسین علیه‌السلام و بالاخره حضرت سجاد علیه‌السلام هر کدام خطابه‌های بدیعی انشاء فرمودند که در ترتیب آن بین روایات اختلاف است. در اینجا متن خطبه حضرت سجاد علیه‌السلام که در بحارالانوار نقل شده است بیان می‌گردد: «پس حضرت زین العابدین علیه‌السلام با اشاره، مردم را به سکوت دعوت فرمود، نفس‌ها در سینه‌ها ماند و سکوت مطلق همه جا را فراگرفت. آنگاه امام سجاد علیه‌السلام این گونه خطبه تاریخی خود را ایراد فرمود: پس از حمد و ثنای الهی، از رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - یاد کرد و بر او درود فرستاد و خطاب به مردم [صفحه ۸۶] گفت: «ای مردم! هر کس مرا می‌شناسد، می‌داند که من کیستم و آنکه مرا نمی‌شناسد، بداند که من علی فرزند حسینم که او را در کنار فرات بدون هیچ گناهی و یا اینکه از او خونی طلب داشته باشند، از دم شمشیر گذرانند. من فرزند آن کس هستم که پرده حریم حرمت او را دریدند، و اموال او را به غارت بردند و افراد خانواده او را به زنجیر اسارت کشیدند. من فرزند آن کس هستم که او را با زجر و شکنجه کشتند (انا ابن من قتل صبورا - قتل صبر این است که موجود زنده‌ای را نگه دارند و بر او شمشیر، نیزه، سنگ و امثال آن بزنند تا بمیرد) و همین افتخار ما را بس است. ای مردم! شما را به خدا سوگند آیا به خاطر دارید که به پدرم نامه‌ها نوشتید و او را دعوت کردید ولی با او نیرنگ باختید؟ با او پیمان وفاداری بستید و با او (و نماینده او) بیعت کردید ولی به هنگام حادثه، او را تنها گذاشتید و با او به پیکار برخاستید و او را مخزول نمودید؟ پس شما را هلاکت و نابودی باد! چه بد توشه‌ای برای خود پیش فرستادید!! و برای شما چه زشت و ناپسند بود. به من بگوئید با کدام چشم می‌خواهید به روی رسول خدا - صلی الله علیه و آله - بنگرید هنگامی که به شما بگوید: عترت مرا کشتید و حریم حرمت مرا شکستید. پس شما دیگر از امت من به حساب نمی‌آئید.»

راوی می‌گوید: هنگامی که سخن امام بدین جا رسید، از هر طرف صدای آن جماعت بی‌شمار به گریه بلند شد و به همدیگر می‌گفتند: نابود شدید، آیا می‌دانید؟! امام سجاد علیه‌السلام در دنباله سخنان خود فرمود: «رحمت خدا بر آن کس باد که پند مرا پذیرد و سفارش مرا درباره‌ی خدا و رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - و دودمان او به خاطر بسپارد و حفظ کند چرا که برای همه ما رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - اسوه‌ی نیکویی است.» مردم یکصد بانگ برداشتند: ای پسر پیامبر خدا! ما همگی فرمانبردار اوامر توایم!! و پیمان تو را محترم و دل‌های خود را به جانب تو معطوف می‌داریم و هوای تو را در سر می‌پروانیم! رحمت خدا بر تو باد! تو فرمان بده تا با هر آنکه با تو در آمیزد، بستیزیم! و با هر کس که تسلیم دستورات تو باشد، از در آشتی درآئیم! و یزید را از اریکه قدرت به زیر کشیم و او را اسیر کنیم! و از کسانی که بر شما خاندان ستم روا داشتند، بیزاری جسته و انتقام خون پاکان شما را از آنان بگیریم!! [صفحه ۸۷] امام سجاد علیه‌السلام فرمود: «هیئات! ایها الغدرة المکره...» هیئات ای بی‌وفایان نیرنگ باز! در میان شما و خواسته‌های شما پرده‌ای کشیده شده است. آیا برآئید که با من نیز به همان گونه که با پدران من رفتار کردید، عمل کنید؟ (مطمئن باشید که به یاره‌های شما ترتیب اثر نخواهم داد) و هرگز چنین نخواهد شد. به خدای شترهایی که زائران خانه خدا را از «مکه» به «منی» و «عرفات» می‌برند (راقصات) سوگند که هنوز آن زخم عمیقی که دیروز از قتل عام و کشتار پدرم و فرزندان و اصحاب او در قلب من پدید آمده است، التیام نیافته و هنوز داغ رحلت رسول خدا - صلی الله علیه و

آله و سلم - را فراموش نکرده‌ام و همچنین داغ شهادت پدرم و فرزندان پدرم. مزه تلخ حزن و اندوه ناشی از این مصیبت‌ها را در سینه خود احساس می‌کنم و اندوه این آلام جانفرسا هنوز در قفسه‌ی سینه من مانده است!! و غصه‌های آنان در راه سینه من جریان دارد. من از شما می‌خواهم که نه با ما باشید و نه علیه ما.» سپس حضرت اشعاری را قرائت نمود که ترجمه آن بدین صورت است: «- شگفت آور نیست اگر حسین کشته شد و پدر بزرگوارش علی، که بهتر از حسین بود، او نیز کشته شد. - ای اهل کوفه شادمان نباشید به این مصیبت که بر حسین وارد شد که این مصیبتی است بس بزرگ. - جانم فدای آن که در کنار نهر فرات شهید شد و کیفر آن کس که او را کشت، آتش جهنم است.» [۱۲۷]. این خطبه حاوی نکات متعدد جالبی است که با تأمل عمیق در آن قابل استفاده است.

امام سجاد در مجلس عیدالله بن زیاد

به هر تقدیر و با هر رنج و مشقت و مصیبتی بود، فاصله‌ی دروازه‌ی «کوفه» تا قصر دارالاماره طی شد، «ابن زیاد» که در قصر خود جلوس کرده بود، اذن عام داده بود تا همه برای مشاهده‌ی فتوحات او حاضر شوند. قبلا سر مقدس حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام نیز در برابر او حاضر شده بود و او با چوبدستی خود به آن جسارت [صفحه ۸۸] می‌کرد. در این حال کاروان اسرا وارد قصر شدند و حضرت زینب - سلام الله علیها - با جمعی از کنیزان در گوشه‌ای نشستند و بین ایشان و «ابن زیاد» سخنانی رد و بدل شد که بسیار عالی است. [۱۲۸]. بعد از آن «ابن زیاد» به سوی علی بن الحسین علیه‌السلام نگاه کرد و گفت: این کیست؟ گفته شد: علی بن الحسین است. ابن زیاد گفت: مگر خدا علی بن الحسین را نکشت؟ علی بن الحسین علیه‌السلام فرمودند: مرا برادری بود که نام او علی بن الحسین بود و مردم او را کشتند. عیدالله گفت: بلکه خدا او را کشت!! علی بن الحسین علیه‌السلام فرمود: «الله یتوفی الانفس حین موتها و التی لم تمت فی منامها». [۱۲۹]. خداوند جانها را به هنگام مرگشان می‌گیرد. ابن زیاد خشمگین شد و گفت: در پاسخ من با جسارت سخن می‌گوئی؟! او را گردن بزینب - سلام الله علیها - چون چنین دید، امام سجاد علیه‌السلام را در آغوش خود کشید و گفت: ای پسر زیاد هر چه از خون ما ریختی، تو را بس است. به خدا از او جدا نخواهم شد. اگر قصد کشتن او را داری مرا نیز با او بکش!! «ابن زیاد» لحظه‌ای به زینب و علی بن الحسین علیهماالسلام نگریست و گفت: «خویشی چه شگفت‌انگیز است. به خدا سوگند که این زن دوست دارد با برادر زاده‌اش کشته شود. گمان می‌کنم که این جوان همین بیماری در گذرد.» علی بن الحسین علیه‌السلام رو به عمه‌اش زینب - سلام الله علیها - کرد و گفت: ای عمه بگذار تا من با او صحبت کنم. آن گاه روی به «ابن زیاد» کرد و فرمود: «بالقتل تهددنی یابن زیاد؟! اما علمت ان القتل لنا عادة و کرامتنا الشهادة». [صفحه ۸۹] یعنی: «آیا مرا به قتل تهدید می‌کنی؟! مگر نمی‌دانی که کشته شدن عادت ماست و شهادت در راه خدا برای ما کرامت است؟!» [۱۳۰]. آری جا دارد این کلمات با آب طلا نوشته شود و در هر کوی و برزن نصب گردد. عجیب است قدرت روحی امام معصوم علیه‌السلام که چگونه در مقابل یکی از دژخیم‌ترین سفاکهای تاریخ، به عالی‌ترین وجه جواب می‌دهد و ابدا کلمه‌ای که حاکی از ذلت و عقب نشینی باشد، از او شنیده نمی‌شود. آری او فرزند کسی است که فرمود: «هیئات منا الذلّة». البته در کتاب کامل ابن‌اثیر آمده است: «وقتی «ابن زیاد» تصمیم به قتل حضرت علی بن الحسین علیه‌السلام گرفت، حضرت به او فرمود: «اگر بین تو و این زن‌ها رحمی هست با آنها کسی را بفرست تا آنها را به وطنشان برساند.» در این لحظه «ابن زیاد» گفت: «تو خود آنها را می‌رسانی.» و کان حیا کرد و خداوند قتل را از سر حضرت گردانید.» [۱۳۱]. لازم به ذکر است در ارتباط با حضور امام سجاد علیه‌السلام در مجلس «ابن زیاد» و گفتگوی او با حضرت، نقل‌های دیگری هم مبنی بر دستور «ابن زیاد» برای تفحص از آثار بلوغ در وجود حضرت زین العابدین علیه‌السلام وجود دارد که نظر بی‌اعتباری آنها به آنها اشاره نگردید. [۱۳۲].

پس از پایان یافتن مجلس «عبیدالله بن زیاد»، آن پلید دستور داد تا امام سجاد علیه‌السلام و اهل بیت را به خانه‌ای که جنب مسجد اعظم کوفه قرار داشت، برده و در آنجا جای دهند، و آن منزل زندان این بزرگواران بود. [۱۳۳] در این خلال که آنان در این زندان به سر می‌بردند «عبیدالله» توسط قاصدان خبر قتل امام حسین علیه‌السلام را در همه جا منتشر کرد. [۱۳۴]. [صفحه ۹۰] و در ضمن نامه‌ای به یزید نوشت و با اطلاع آنچه گذشت، کسب تکلیف کرد که دستور آمد، اسرا را با سرها به «شام» گسیل کند. [۱۳۵]. حال مدت وقوف در این زندان چقدر طول کشیده و حال حضرت سجاد علیه‌السلام و بقیه‌ی اسرا و خاندان اهل بیت چگونه بوده است؟ به صورت مشخص در تاریخ چیزی نیامده است. تنها واقعه‌ای که مربوط به حضرت زین العابدین است و شاید در اوایل ورود به این زندان، به صورت اعجاز رخ داده است، همان بازگشت حضرت سجاد علیه‌السلام به صحرای کربلا برای گزاردن نماز و دفن اجساد پاره پاره پدر و سایر شهداست. (که تحت عنوان نماز خواندن امام سجاد علیه‌السلام بر اجساد مطهر و دفن کردن آنها گذشت).

حرکت امام سجاد از کوفه به سوی شام

اشاره

«بعد از رسیدن پاسخ «یزید» مبنی بر اعزام سر مبارک حضرت ابی‌عبدالله علیه‌السلام و سرهای کسانی که با او کشته شده‌اند و حمل آنچه از حضرت غارت شده و اهل و عیال او، «عبیدالله» شخصی به نام «مخفر بن ثعلبه عائدی» را طلبید و زنان و سرها را به او سپرد و او هم آنها را مانند اسیران کفار به سمت «شام» به حرکت درآورد. در حالی که در بین راه مردم شهر و دیار آنها را می‌دیدند!» این نقل جناب «سید ابن طاوس» - رحمه الله تعالی علیه - بود. [۱۳۶]. ولی جناب «مفید» - رحمه الله علیه - در ارشاد مطلب دیگری دارد و آن اینکه: «عبیدالله بن زیاد» دستور داد تا اسیران کربلا آماده شوند و امر کرد تا حضرت علی بن‌الحسین علیه‌السلام را با زنجیر ببندند، آنها نیز دستهای حضرت را به گردن ایشان زنجیر کردند و سپس به عنوان اسیر در پشت سرهای شهدا، آنها را روانه کردند و «مخفر بن ثعلبه عائدی» و «شمر بن ذی الجوشن» با آنها بودند. پس رفتند تا به گروهی که سر حضرت ابی‌عبدالله علیه‌السلام با آنها بود، ملحق شدند. و حضرت علی بن‌الحسین علیه‌السلام با احدی از آن گروه در طول راه حتی یک کلمه سخن نگفت [صفحه ۹۱] تا به «شام رسیدند» [۱۳۷]. «طبری» نیز در تاریخ خود آورده که «در پشت سر اسیران علی بن‌الحسین علیه‌السلام را حرکت دادند در حالی که دستهایش را به گردن او بسته بودند و همسر و بچه‌هایش همراهش بودند.» [۱۳۸]. بنا بر نقل منتهی الآمال در کامل بهائی آمده که «... و غل گران بر گردن امام زین العابدین علیه‌السلام نهاد، چنانکه دستهای مبارکش را بر گردن بسته بود. امام در راه به حمد و ثنای خدا و تلاوت قرآن و استغفار مشغول بود و هرگز با هیچ کس سخن نگفت مگر با عورات (زنهای) اهل بیت علیهم‌السلام.» [۱۳۹]. از این چند نقلی که ذکر شد به دست می‌آید: حضرت سجاد علیه‌السلام چگونه این مسیر طولانی «کوفه» تا «شام» را با سخت‌ترین شکنجه و بدترین وضعیت ممکن، پیموده‌اند و علاوه بر اینها شماتت‌ها، آزارها و طعنه‌های ساکنین بعضی از منازل بین راه و هزاران اذیت از طرف دژخیمان مسئول این قافله را باید اضافه کرد و به گوشه‌ای از مصائب این امام همام و اهل بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام واقف شد. اکنون داستان این سفر غمبار و مشقت آفرین را از زبان خود حضرت سجاد علیه‌السلام بشنویم. «سید ابن طاوس» در کتاب اقبال به نقل از المصابیح از حضرت صادق علیه‌السلام نقل کرده است که از پدرش از امام زین العابدین علیه‌السلام که فرمود: «سوار کردند مرا بر شتری که لنگ بود بدون روپوشی و جهازی و سر حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام بر نیزه بلندی بود و زنان ما پشت سر من بودند بر استران پالاندار و آن جماعتی که از حد و مرز در ظلم و ستم در گذشته بودند (فارطه) با نیزه‌ها در جلو و عقب و گرد ما بودند، هر گاه یکی از ما چشمش می‌گریست، سر او را به نیزه می‌کوبیدند تا آنگاه که وارد «دمشق» شدیم و چون داخل آن بلده شدیم فریادگری صدا زد که: «ای اهل شام اینها اسیران اهل بیت ملعون هستند.»

[۱۴۰]. خدا می‌داند در این راه طولانی و با این همه آزار و اذیت، چه به دل خاندان اهل [صفحه ۹۲] بیت و زنهار و بچه‌ها رسیده، و بویژه حضرت سجاده علیه‌السلام که هنوز آثار مرض در وجود شرفشان بوده است، چه کشیده‌اند. مورخین منازل طی شده بین «کوفه» و «شام» را در تواریخ آورده و به وقایع متعددی در این منازل اتفاق افتاده اشاره کرده‌اند ولی از وقایع مربوط به امام سجاده علیه‌السلام در مسیر «کوفه» تا «شام» تنها با اشارات مختصری گذشته‌اند.

وقایع مربوط به سفر اسارت حضرت سجاده در مسیر کوفه تا شام

اطلاع مستند و دقیقی از کم و کیف وقایعی که در طول مسیر طولانی کوفه تا شام برای حضرت سجاده علیه‌السلام اتفاق افتاده است به صورت مبسوط در دست نیست. این وقایع علی‌الاصول متعدد می‌باشد و در تواریخ به تعدادی از آنها پرداخته شده است. گرچه ممکن است مستندات بعضی از این وقایع چندان قوی نباشد ولی به بعضی از آنها که مربوط به حضرت سجاده علیه‌السلام است، اشاره می‌شود. در یکی از منازل که آب قافله تمام شده و راه هم گم شده بود اهل بیت عصمت و طهارت و من جمله حضرت سجاده علیه‌السلام دچار کم آبی شدید و تشنگی جانکاه می‌شوند. نوشته‌اند: «حضرت زینب در حالی که امام سجاده علیه‌السلام را پرستاری می‌کردند با هم به کنار سایه شتری آمدند و نزدیک بود امام سجاده علیه‌السلام از شدت تشنگی جان بدهند، حضرت زینب - سلام الله علیها - ایشان را باد می‌زدند و می‌فرمودند: ای برادرزاده بر من دشوار است که تو را در این حال بینم.» [۱۴۱]. همچنین در منزلی به نام «عسقلان» شخصی به نام «زریر خزاعی» که جوان بازرگان و غریبی است، در حالی که شهر را مزین می‌بیند و مردم را در حال شادی، شرح حال را می‌پرسد و پس از اطلاع به سراغ هودجها می‌رود با مشاهده حضرت سجاده - علیه‌السلام - شروع به گریستن می‌کند. سپس حضرت سجاده - علیه‌السلام - پس از سؤالهایی که از او می‌کنند از او می‌خواهند تا به حامل سر مقدس حضرت ابی‌عبدالله - علیه‌السلام - بگوید جلوتر برود تا مردم به آن بنگرند و بانوان در معرض تماشا قرار نگیرند. «زریر» چنین می‌کند و با دادن ۵۰ دینار به حالم سرها خواسته حضرت را برآورده می‌سازد و در برگشت از حضرت می‌پرسد اگر حاجت دیگری [صفحه ۹۳] دارید بفرمائید تا انجام دهم. و حضرت می‌فرماید: اگر جامه‌ای داری برای زنها بیاور!!» و او بلافاصله جامه‌های فراوانی حاضر می‌کند و زنها از آن استفاده می‌کنند. و بعد که مأموران حفاظت قافله مطلع می‌شوند او را بشدت مضروب و مجروح می‌کنند تا بیهوش می‌شود. [۱۴۲]. هدیه جامه‌ای از «خز» به حضرت سجاده علیه‌السلام از طرف شخصی به نام «یحیی» که یهودی بوده و با مشاهده تلاوت آیات قرآن توسط سر مبارک سیدالشهداء - علیه‌السلام - متعجب و متنبه شده است، در منزلی به نام «حران» نیز گزارش شده است. [۱۴۳]. از اینها گذشته چند شعر نیز از حضرت زین العابدین علیه‌السلام در منزل «سیبور»، «بعلبک» و «حلب» روایت شده است که به این شرح است: آل الرسول علی الاقتاب عاریه و آل مروان یسری تحتهم نجب [۱۴۴]. یعنی: آل رسول به شتران بی‌جهاز سوار شوند و آل مروان بر مرکبهای نجیب سوار می‌باشند. در «بعلبک» نقل شده است که چون حضرت سجاده علیه‌السلام بی‌حرمتی والی و مردمان آن شهر را مشاهده کرد گریست و فرمود: و هو الزمان فلا تفنی عجائبه من الکرام و ما تهدی مصائبه فلیت شعری الی کم ذاتجاذبنا فنونه و ترانا لم نجاذبه یسری بنا فوق اقتاب بلا و طأ و سابق العیش یحیی عنه غاربه کأننا من اساری الروم بینهم کان ما قاله المختار کاذبه کفرتم برسول الله و یحکم فکتتم مثل من ضلت مذاهبه [۱۴۵]. - این همان زمان است که شگفتی‌هایش از نظر بزرگان پایان پذیر نیست و مصائب آن نامشخص است. - ای کاش می‌دانستم که مشغله‌های زمان تا به کجا ما را به دنبال خود می‌کشاند و می‌بینی که ما او را به خود نمی‌کشانیم. [صفحه ۹۴] - ما را بر شتران عریان و بی‌جهاز در هر شهر و دیاری می‌گردانند و کسانی از دنبال، دارندگان مهار شتران را حمایت می‌کنند. - گویا ما در میان آنان چون اسیران رومیان و گویا آنچه را پیامبر فرموده نادرست بود! - وای بر شما!! نسبت به رسول خدا کفر پیشه کردید و شمایان به گم کرده‌ی راهی می‌مانید که راهها را نمی‌شناسد. و در شهر «حلب» نیز روایت شده که حضرت سجاده علیه‌السلام گریستند و گفتند: لیت شعری هل

عاقل فی الدیاجی بات من فجعة الزمان یناجی انا نجل الامام ما بال حقی صائع بین عصبه الاعاج [۱۴۶]. - ای کاش می دانستم که شخص خردمندی هست که در ظلمت‌ها، بیتوته کند و از سختی‌های زمان زمزمه نماید. - من فرزند امام هستم، چه شده است که حق من بین این گروه کفار ضایع شده است. در پرتو این اسناد، نکته بسیار جالب و قابل توجه، اهتمام بلیغ حضرت سجاد علیه‌السلام به حفاظت از حجاب و حرمت نوامیس اهل بیت رسول الله علیهم‌السلام است که چگونه اولین درخواست خود را، اندیشیدن تدبیری برای دور شدن عامل نگرستن چشم‌های نامحرم به زنان و اطفال همراه خود قرار می‌دهند و برای آنها روپوش و چادر طلب می‌کنند. آری اهتمام به «حجاب» و «عفت» از درس‌های قطعی مکتب عاشورا است.

امام سجاد در شام و نقش بی‌نظیر حضرت در تغییر شرایط اجتماعی و سیاسی به نفع جریان حق

اشاره

پس از طی شدن مسیر طولانی «کوفه» تا «شام» با همه مصائب و رنج‌هایی که برای اهل بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام ویژه حضرت امام سجاد علیه‌السلام در برداشت، بالاخره این کاروان به «شام» می‌رسد و بر اساس [صفحه ۹۵] بعضی از اسناد تاریخی مدت مدیدی در پشت دروازه‌ی شهر معطل می‌ماند تا شامیان شهر را آماده کنند. در این خلال شهر آراسته شده و هزاران نفر به کوچه‌ها و خیابان‌ها می‌ریزند و مشغول پایکوبی و خوشحالی می‌شوند و اهل بیت را در نهایت استخفاف وارد شهر می‌کنند. برای بررسی این بخش از زندگانی حضرت سجاد علیه‌السلام که از ورود به «شام» آغاز شده و تا خروج ایشان با عز و احترام از آن، خاتمه می‌یابد و در واقع نمود عینی نقش برجسته حضرت در تغییر شرایط سیاسی حاکم به نفع جریان حق است، باید موضوعات زیر را بررسی نمائیم: ۱- چگونگی ورود حضرت سجاد علیه‌السلام به همراه کاروان اسرا به «شام». ۲- امام سجاد علیه‌السلام و سایر اسرا در مجلس «یزید». ۳- محل اقامت حضرت سجاد علیه‌السلام در «شام» ۴- خطبه تاریخی امام چهارم علیه‌السلام در «مسجد اموی شام» و بازتابهای آن. ۵- سایر قضایای مربوط به اقامت حضرت سجاد علیه‌السلام در «شام». ۶- مصائب عمومی اسرا و بویژه حضرت سجاد علیه‌السلام در «شام» از زبان خودشان. ۷- تصمیم «یزید» به بازگرداندن حضرت سجاد علیه‌السلام و سایر اسرا و گفتگوی او با حضرت.

چگونگی ورود حضرت سجاد با کاروان اسرا به شام

اشاره

بیش از چهل سال است که منطقه «شام» با مدیریت خاندان «ابوسفیان» اداره می‌شود. از زمانی که این منطقه فتح شده تا حال مداوم در تحت سلطه خاندان اموی بوده و بر اساس منویات پلید آن خاندان تربیت شده است. یکی از شاخصه‌های اعتقادی «معاویه» و سایر امویان، ضدیت با دودمان پیامبر بویژه حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام بوده و آنچنان جو سنگین تبلیغاتی علیه امام علی علیه‌السلام در این منطقه حاکم بوده است که مردم نه تنها او و شیعیانش را دشمن می‌دانستند بلکه اساساً به ایمان آنها باور نداشتند. بر اساس همین تربیت‌ها و تبلیغات، در جنگ «صفین» حدود صد هزار نفر از این منطقه، در مقابل مولی صف [صفحه ۹۶] کشیدند و اکنون در زمان حاکمیت یزید، این شهر آماده ورود کاروان از اسرای خاندان عصمت و طهارت علیهم‌السلام شده است که در آن فرزندان امام علی علیه‌السلام حضور دارند. برای ترسیم گوشه‌ای از کیفیت این آمادگی، به این فراز تاریخی به نقل منتهی الآمال از کتاب کامل بهائی که توسط شیخ جلیل مرحوم «حسن بن علی طبری» در حدود ششصد و شصت سال قبل تألیف شده است، توجه نمائید: «بر در شهر سه روز ایشان را باز گرفتند تا شهر بیارایند و هر حلی و زیور و زینتی که در آن بود به آئین‌ها بیستند به صنفی که

کسی چنان ندیده بود، قریب پانصد هزار نفر مرد و زن با دفها و امیران ایشان با طبلها و کوسها و بوقها و دهلهای بیرون آمدند و چند هزار مردان و جوانان و زنان، رقص کنان با دف و چنگ و رباب زنان، استقبال کردند. جمله‌ی اهل ولایت، دست و پا خضاب کرده و سرمه در چشم کشیده ...» [۱۴۷]. به هر تقدیر کاروان اسرا که حضرت سجاد علیه‌السلام در میان آنها بودند، با این وضعیت وارد شهر می‌شوند و مدت مدیدی طول می‌کشد تا مسیر تعیین شده را طی کنند و به قصر «یزید» برسند. در این ارتباط سند دیگری در تاریخ ثبت شده است که از زبان یک صحابی پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - به نام «سهل بن سعد ساعدی» [۱۴۸] وقایع مربوط به کیفیت ورود کاروان اسرا به «دمشق» بیان شده است. سهل می‌گوید: «به سوی «بیت المقدس» حرکت کردم در وسط راه به «دمشق» رسیدم، شهری را دیدم با رودخانه‌های پر آب و درختان انبوه که بر در و دیوار آن پرده‌های زیبا آویخته شده بود و مردم شادی می‌کردند. و زنانی را دیدم که دف و طبل می‌زدند!! با خود گفتم برای شامیان عیدی نیست که ما ندانیم. پس گروهی را دیدم که با یکدیگر سخن می‌گفتند. به آنان گفتم: برای مردم «شام» عیدی هست که ما از آن بی‌خبریم؟ [صفحه ۹۷] گفتند: ای پیر مرد! گویا تو مردی اعرابی و بیابان گردی! گفتم: من سهل بن سعدم که محمد - صلی الله علیه و آله و سلم - را دیده‌ام. گفتند: ای سهل! تعجب نمی‌کنی که چرا آسمان خون نمی‌بارد؟ و زمین ساکنان خود را فرو نمی‌برد؟! گفتم: مگر چه روی داده است؟ گفتند: این سر «حسین» فرزند «محمد» است که از «عراق» به ارمغان آورده‌اند. گفتم: وا عجب!! سر حسین علیه‌السلام را آورده‌اند و مردم شادی می‌کنند؟ از کدام دروازه آنان را وارد می‌کنند؟ آنان اشاره به دروازه‌ای نمودند که آن را «باب ساعات» می‌گفتند. در آن هنگام که با آن افراد سرگرم گفتگو بودم، دیدم که پرچمها یکی پس از دیگری نمایان شد. در این هنگام اسب سواری ظاهر شد که دستش پرچم بود و بر بالای آن سر کسی بود که شبیه‌ترین سرها به سر رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - بود. سپس «سهل» ادامه می‌دهد که: «دیدم زنانی را که بر شتران برهنه سوارند، به اولین آنها گفتم: ای خانم شما کیستید؟ گفت: من «سکینه» دختر «حسین» علیه‌السلام هستم. به او گفتم: «آیا حاجتی داری؟» من «سهل ابن سعد» از زمره‌ی کسانی هستم که جد تو را دیده و احادیث او را شنیده‌ام. آن خانم گفت: ای سعد! به صاحب این سر بگو که آن را از جلوی ما مقدم بدارد تا مردم به نظاره‌ی آن مشغول شوند و به حرم رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - نگاه نکنند. «سهل» می‌گوید: من به صاحب سر نزدیک شدم و به او گفتم: آیا حاضری حاجت مرا برآورده سازی و از من چهارصد دینار بگیری؟ او گفت: «حاجت تو چیست؟» گفتم: «سر را جلوی حرم مقدم بدار.» او چنین کرد و من به آنچه را به او وعده داده بودم به او پرداختم. سپس «سهل» بقیه مشاهدات خود را بیان می‌کند تا ورود کاروان به قصر «یزید» و برخورد او با صاحب سر که به بریده شدن سر او ختم گردید. [۱۴۹]. البته در منتهی الآمال خواهش امام زین العابدین علیه‌السلام و زنان همراه به ویژه جناب «ام کلثوم» برای دور شدن حامل سر مبارک سیدالشهداء علیه‌السلام از شخصی به نام «عمر بن منذر همدانی» هم ذکر شده است. [۱۵۰]. [صفحه ۹۸] پس از اینکه کاروان اسیران وارد شام شدند، آنها را روانه مسجد جامع شهر کردند تا اجازه ورود به مجلس «یزید» صادر شود. در این خلال اتفاقات متعددی افتاده است که آنچه مربوط به حضرت زین العابدین علیه‌السلام است، برخورد یک پیرمرد شامی با ایشان است و توهین و یاوه‌گویی او و سپس کلماتی که حضرت به او می‌گویند که منجر به هدایت و توبه او می‌گردد.

برخورد یک پیرمرد شامی با حضرت سجاد در کتاب درب مسجد شام و جواب حضرت

جناب «سید ابن طاوس» در کتاب مقتل خود به نام اللهوف علی قتلی الطفوف آورده است: «هنگامی که کاروان اسیران را به درب مسجد شام آوردند، یک پیرمرد شامی به نزدیک زنان و اهل بیت حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام آمد و گفت: خدا را سپاس می‌گویم که شما را کشت و نابود کرد!! و یزید را به شما مسلط ساخت! و شهرها را از مردان شما رهایی بخشید!! (در همین قسمت در امالی «شیخ صدوق» آمده است که پیرمردی از شیوخ اهل شام جلو آمد و گفت: حمد خدای را که شما را کشت و هلاک کرد

و شاخ فتنه را قطع نمود و بعد هر چه می‌توانست ناسزا گفت) [۱۵۱] پس چون کلامش تمام شد علی بن الحسین علیه‌السلام به او فرمود: ای پیرمرد! آیا قرآن خوانده‌ای؟ گفت: آری. فرمود: آیا این آیه را خوانده‌ای «قل لا اسئلكم علیه اجرا الا المودة فی القربی» [۱۵۲]. پیرمرد گفت: آری تلاوت کرده‌ام. امام سجاده علیه‌السلام فرمود: ما «قربی» هستیم، ای پیرمرد! آیا این آیه را قرائت کرده‌ای؟ «و اعلموا انما غنمتم من شیء فان الله خمسه و للرسول و لذی القربی» [۱۵۳]. گفت: آری. [صفحه ۹۹] علی بن الحسین علیه‌السلام فرمود: «قربی» ما هستیم، ای پیرمرد! آیا این آیه را قرائت کرده‌ای؟ «انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا.» [۱۵۴]. آن پیرمرد گفت: آری. علی بن الحسین علیه‌السلام فرمود: ای پیرمرد! ما اهل بیتی هستیم که به آیه طهارت اختصاص داده شدیم! راوی می‌گوید: آن پیرمرد ساکت ماند و از آن سخنی که گفته بود پشیمان شد. آنگاه روی به علی بن الحسین علیه‌السلام کرد و گفت: تو را به خدا سوگند شما همان خاندان هستید؟! علی بن الحسین علیه‌السلام فرمود: به خدا سوگند بدون شک ما اهل بیت عصمت طهارت هستیم و به حق جدمان رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - ما همان خاندانیم. در این هنگام آن پیرمرد گریست و عمامه‌اش را از سر گرفته و به زمین زد و سر به سوی آسمان برداشت و گفت: خدایا! من از دشمنان آل محمد خواه از انسیان باشم و یا از جنیان، به درگاه تو بیزاری می‌جویم. سپس به حضرت عرض کرد: آیا برای من توبه‌ای هست؟ علی بن الحسین علیه‌السلام فرمود: آری اگر توبه کنی خدا بر تو می‌بخشاید و تو با ما خواهی بود. آن پیرمرد گفت: من از آنچه گفتم توبه‌ای می‌کنم. بعد که خبر این برخورد پیرمرد به «یزید» رسید دستور داد تا او را بکشند و کشته شد. [۱۵۵]. از این روایت اولاً - شیوه برخورد حضرت سجاده علیه‌السلام با یکی از دشمنان ناآگاه خاندان اهل بیت روشن می‌شود که با چه اسلوب بدیعی از راه قرآن او را هدایت کردند. و ثانیاً نفوذ کلمه ایشان قابل توجه می‌باشد که چگونه با کلام خود، دشمن را منقلب می‌سازند. [صفحه ۱۰۰]

امام چهارم حضرت سجاده به همراه سایر اسیران در کاخ یزید

اشاره

«یزید» در قصر خود در محلی که بر «جیرون» [۱۵۶] مشرف بود، روی تخت نشسته بود و آنچنانکه در خبر «سهل» آمده است بر سر او تاجی بود که مزین به در و یاقوت بود و اطراف او را گروه زیادی از پیرمردان قریش احاطه کرده بودند. در این وضعیت حاملان سر مقدس حضرت ابی‌عبدالله علیه‌السلام وارد بر او شده و با ارائه سر، گزارشی از عملکرد خود دادند و «یزید» با آنان برخوردی عجیب نمود [۱۵۷] و بعد کاروان اسیران کربلا بر او وارد شدند، اما چگونه؟ آنچنانکه در کتب تاریخی آمده بازماندگان نهضت حسینی را در حالی که دست مردها را که دوازده نفر بودند، به گردنشان بسته بودند و همه‌ی اسیران نیز به وسیله‌ی زنجیر به یکدیگر بسته شده بودند، بر «یزید» وارد کردند و همه را در مقابل او نگاه داشتند. [۱۵۸]. در این هنگام بنا بر نقل جناب شیخ مفید در ارشاد «مخفر بن ثعلبه» که مسؤولیت کاروان اسرا را از طرف «ابن‌زیاد» به عهده داشت، صدایش را بلند کرد و گفت: «این «مخفر بن ثعلبه» است که به خدمت امیرالمؤمنین آمده و گروهی از انسانهای فاجر و پست را برای او آورده است.» که حضرت علی بن الحسین علیه‌السلام جواب دادند: «آنچه را که مادر مخفر زاده است بدتر و پست‌تر است.» [۱۵۹]. (البته این جواب را «ابن‌نما» از زبان «یزید» بازگو کرده است.) [۱۶۰]. به هر حال هنگامی که اسیران با آن وضعیت دردناک در مقابل «یزید» ایستادند امام چهارم علیه‌السلام در حالی که با یازده نفر دیگر به هم زنجیر شده بودند، به «یزید» فرمودند: «تو را به خدا سوگند می‌دهم اگر رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - ما را در این حالت ببیند، گمان داری با تو چه خواهد کرد؟» بعد هم دختر امام حسین [صفحه ۱۰۱] فریاد زد: «ای یزید! آیا دختران رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - باید این گونه به اسارت گرفته شوند؟» اهل مجلس با شنیدن این جمله از دختر امام حسین علیه‌السلام به گریه افتادند به گونه‌ای که صدای گریه ایشان شنیده می‌شد. «یزید» چون

وضعیت را به این صورت دید به ناچار دستور داد دستهای امام چهارم را باز کنند. و ریسمانها را بریده و غلها را بردارند. [۱۶۱].

باید توجه داشت این قطعه از تاریخ بنا بر روایتی که جناب «علی بن ابراهیم قمی» - رحمه الله علیه - از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند، بدین صورت بوده است: «چون سر مبارک حضرت سیدالشهداء علیه السلام را با حضرت علی بن الحسین علیه السلام و دختران امیرالمؤمنین علیه السلام بر «یزید» وارد کردند، علی بن الحسین علیه السلام را غل در گردن بود، «یزید» به او گفت: «ای علی بن الحسین حمد خدایی را که پدر تو را کشت». حضرت فرمود: «لعنت خدا بر کسی باد که پدر مرا کشت.» «یزید» چون این جمله‌ی کوبنده را شنید غضب کرده فرمان قتل آن حضرت را صادر کرد. حضرت فرمود: «هر گاه بکشی مرا، پس دختران رسول خدا را چه کسی به منزلگاهشان برگرداند، در حالی که جز من محرمی ندارند.» «یزید» گفت: «تو آنها را بر می‌گردانی.» پس یزید سوهانی طلبید و شروع کرد به سوهان کردن «غل جامعه» که به گردن آن حضرت بود. پس از آن گفت: ای علی بن الحسین آیا می‌دانی چرا این کار را کردم؟ حضرت فرمود: «بلی، می‌خواستی که جز خودت دیگری را بر من منت و نیکی نباشد.» «یزید» گفت: «به خدا قسم این بود آنچه اراده کرده بودم.» بعد «یزید» این «آیه» را خواند که: «ما اصابکم من مصیبه فبما کسبت ایدیکم.» [۱۶۲].

[صفحه ۱۰۲] یعنی: «آنچه از مصیبت و گرفتاری که به شما می‌رسد به سبب کارهای خودتان می‌باشد.» حضرت فرمود: «هرگز، چنین نیست که تو گمان کرده‌ای، این آیه درباره‌ی ما نازل نشده است. بلکه آیه دیگری که درباره‌ی ما نازل شده این است: «ما اصاب من مصیبه فی الارض و لا فی انفسکم الا فی کتاب من قبل ان نبرأها» [۱۶۳]. یعنی: «هیچ مصیبتی نه در زمین و نه در مورد خودتان به شما نمی‌رسد مگر اینکه قبل از اینکه آن را ایجاد کنیم در کتابی نوشته شده ثبت گردیده است.» بعد حضرت فرمود: مائیم کسانی که چنین هستند. و بر آنچه بر ما فوت شده تأسف نمی‌خوریم و به آنچه به ما داده شده فرهمند و خوشحال نمی‌شویم.» [۱۶۴].

البته «شیخ مفید» در ارشاد فرموده: «یزید» به امام سجاد علیه السلام گفت: ای پسر حسین پدرت رابطه‌ی خویشاوندی را نادیده گرفت و مقام و منزلت مرا در نیافت!! و با سلطنت من در آویخت و خدا آن گونه که دیدی با او رفتار کرد. در اینجا علی بن الحسین علیه السلام این آیه قرآن را تلاوت کردند که: «ما اصاب من مصیبه...» و یزید به فرزند خود «خالد» گفت: پاسخ او را بده. خالد نتوانست، «یزید» به او گفت: بگو، «ما اصابکم من مصیبه فبما کسبت ایدیکم و یعفو عن کثیر» [۱۶۵]. جناب «ابن شهر آشوب» در مناقب می‌فرماید: پس از آن علی بن الحسین علیه السلام فرمود: ای پسر «معاویه» و «هند» و «صخر»! نبوت و پیشوایی همیشه در اختیار پدران و نیاکان من بوده پیش از آن که تو زاده شوی، براستی که در جنگ «بدر» و «احد» و «احزاب» پرچم رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم -، در دست جدم علی بن ابیطالب علیه السلام و پرچم کافران در دست پدر و جد تو بود. بعد حضرت این شعر را خواند که: ماذا تقولون اذ قال النبی ماذا فعلتم و انتم آخر الامم بعترتی و باهلی بعد مفتقدی منم اساری و منم صرخوا بدم [صفحه ۱۰۳] یعنی: «چه پاسخ می‌دهید به هنگامی که پیامبر، شما را گوید: در حالی که شما آخرین امت هستید. به عترت و خاندانم بعد از فقدان من چگونه برخورد کردید؟ آنها برخی هم اینک اسیر و بعضی هم آغشته به خون شدند.» و امام چهارم علیه السلام در ادامه فرمودند: ای «یزید» وای بر تو! اگر می‌دانستی چه عمل زشتی را مرتکب شدی و با پدرم و عموهایم چه کردی، مسلما به کوهها می‌گریختی!! و بر روی خاکستر می‌نشستی! و فریاد به واویلا بلند می‌کردی! که سر پدرم حسین فرزند فاطمه و علی را بر سر دروازه شهر آویخته‌ای! و ما امانت رسول خدا در میان شما هستیم، تو را به خواری و پشیمانی فردا بشارت می‌دهم! و پشیمانی فردا زمانی است که مردم در روز قیامت گرد آیند.» [۱۶۶].

باید توجه داشت در کاخ «یزید» در مدت حضور اسیران مظلوم کربلا در آنجا، اتفاقات بی‌شماری رخ داده که به شکل مبسوط در تاریخ درج شده است: «مسأله‌ی آوردن سر مبارک سیدالشهداء علیه السلام و گذاشتن در مقابل یزید و خواندن اشعاری توسط یزید که بوی کفر می‌داد» و «اهانت‌های مکرر به آن سر مبارک»، «خطبه بلیغ و انقلابی حضرت زینب - سلام الله علیها - که چهره کربیه «یزید» را برای عالمیان برملا کرد و در واقع دادخواستی بود علیه او»، «داستان تنبه سفیر روم و صحبت‌های او که منجر به شهادتش گردید»، و مسائل دیگر. [۱۶۷]. اما در نهایت آنچه مربوط به

حضرت سیدالساجدین، زین العابدین علیه‌السلام است اینکه بر اساس نقل مرحوم «علامه مجلسی» در کتاب الاحمر آمده است: «یزید» به حضرت «زینب» گفت: سخن بگو!! حضرت فرمود: سخنگوی ما امام سجاد علیه‌السلام است. بعد حضرت سجاد علیه‌السلام این اشعار را خواند. لا تطمعوا ان تهینونا فنکرمک و ان نکف الاذی عنکم و تؤذونا و الله تعلم انا لا نجبکم و لا نلومکم ان لا تحبونا - این توقع را نداشته باشید که شما به ما اهانت کنید و ما شما را گرامی بداریم! و [صفحه ۱۰۴] ما را آزار نمودن شما خودداری کنیم ولی شما در آزار ما بکوشید. - سوگند به خدا، تو می‌دانی که ما شما را دوست نمی‌داریم و شما را بدین خاطر که ما را دوست نمی‌دارید، ملامت نمی‌کنیم. «یزید» گفت: «راست گفתי این غلام. ولی پدر و جد تو خواستند امیر باشند و خدای را سپاس که آنان را کشت و خونشان را ریخت.» حضرت سجاد علیه‌السلام فرمود: «پیوسته نبوت و امارت برای پدران و اجداد من بوده است قبل از اینکه تو هنوز زاده شوی.» [۱۶۸]. لازم به ذکر است بر اساس اسناد متعددی که در کتب تاریخی آمده چندین بار «یزید» تصمیم به قتل حضرت سجاد علیه‌السلام می‌گیرد که هر دفعه خداوند خطر را از سر حضرت دفع می‌کند. از جمله‌ی این تصمیمات اسکان حضرت در زندانی مخروبه است که هر لحظه انتظار فرود آمدن سقف آن می‌رفته است. که تحت عنوان محل اقامت حضرت سجاد علیه‌السلام در «شام» داستان آن بیان خواهد گردید.

اهانت یزید به سر مبارک حضرت سیدالشهداء

مسأله‌ی اهانت‌های مکرر «یزید بن معاویه» - که لعنت ابدی خداوند بر او باد - به سر مبارک و نورانی حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام از مسلمات تاریخی است و تمام گزارشگران آن را نقل کرده‌اند. این اهانت‌ها انواع مختلفی داشته که در اینجا یکی از آنها را بیان می‌کنیم. در کتاب عیون اخبارالرضا آمده است که: «فضل» می‌گوید از حضرت رضا علیه‌السلام شنیدم که می‌فرمود: «چون سر حضرت حسین علیه‌السلام را به «شام» حمل کردند، یزید - لعنة الله علیه - امر کرد آن را بگذارند و سفره‌ای بگسترانند و او و اصحابش سر آن سفره شروع به خوردن کردند و آب جو (فقاع) می‌نوشیدند. وقتی فارغ شدند «یزید» امر کرد که سر را در طشتی زیر تخت بگذارند و تخته شطرنج را باز کنند و او نشست - که لعنت خدا بر او باد - تا شطرنج بازی کند و مرتب حسین و پدرش و جدش - صلوات الله علیه - را یاد می‌کرد و آنها را استهزاء می‌نمود. هر موقع از رفیقش در بازی می‌برد آب جو می‌خورد. پس سه بار آن را نوشید و زیادی‌اش را به روی آن [صفحه ۱۰۵] طشت می‌ریخت. شیعیان ما باید از خوردن «آب جو» و بازی با «شطرنج» اجتناب کنند و هر کس به «آب جو» یا «شطرنج» نگاه کرد، پس به یاد حسین علیه‌السلام بیفتد و «یزید» و «آل زیاد» را لعنت کند تا خداوند عزوجل به این واسطه گناهان او را ولو به تعداد ستارگان باشد محو نماید.» [۱۶۹].

تصمیم یزید بر قتل حضرت سجاد

در کتاب دعوات راوندی آمده است: چونکه علی بن الحسین علیه‌السلام به سوی «یزید» برده شد او تصمیم به قتل حضرت گرفت. پس دستور داد حضرت در مقابل او بایستد و با ایشان صحبت کند تا از او کلمه‌ای بشنود که موجب قتل او گردد. و حضرت علی بن الحسین علیه‌السلام بر حسب آنچه که او صحبت می‌کرد، جوابش را می‌دادند. و این در حالی بود که در دستشان تسبیح کوچکی بود که با انگشتانشان آن را دور می‌چرخاندند و صحبت هم می‌کردند. یزید گفت: «من با تو صحبت می‌کنم و تو جوابم را می‌دهی در حالی که با انگشتانت تسبیح را دور می‌چرخانی؟ چگونه این ممکن است؟» حضرت فرمود: «پدرم به من گفت از جدم که هر کس هنگامی که نماز صبح خواند قبل از اینکه رویش را برگرداند، صحبت نکند مگر اینکه تسبیح را در دست بگیرد و بگوید: «اللهم انی اصبحت اسبحک و امجدک و احمدک و اهلک بعدد ما اذیر به سبحتی» و تسبیح را بگیرد و آن را بچرخاند

بعد بدون اینکه تسبیح بگوید، به آنچه دوست دارد حرف بزند، برای او ثواب تسبیح و ذکر محسوب می‌شود و این حرزی است برای او تا اینکه به بستر برود. پس هر گاه به بسترش رفت، همین دعا را بخواند و تسبیح را زیر بالشت خود بگذارد تا موقع برخاستن از خواب نیز برای او ثواب ذکر خدا محسوب می‌گردد. من هم این کار را به عنوان اقتدای به جدم انجام دادم.» در این موقع «یزید» گفت: «با هیچکدام از شماها سخنی نگفتم مگر اینکه مرا جواب می‌دهید به آنچه که به آن پناه می‌برم. پس او را عفو کرد و صله عطا نمود و دستور داد تا حضرت را آزاد کنند» [۱۷۰]. [صفحه ۱۰۶] البته در خبر دیگری که در کتاب لهوف تألیف سید ابن طاوس - رحمه الله علیه - نقل شده، آمده است که بعد از خطبه‌ی غراء حضرت زینب - سلام الله علیه - که کوس رسوایی «یزید» به وسیله آن به صدا در آمد، او از شامیان نظر خواست که با اینها چه کنم؟ آنها با کمال بی‌ادبی جمله‌ای گفتند که قلم از ترجمه و بازگویی آن شرم دارد ولی محتوای آن این است که: «آنها را از دم شمشیر بگذران!!» در این حال «نعمان بن بشیر» که یکی از انصار است گفت: بین اگر رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - بود با آنان چه می‌کرد. تو نیز همان جور رفتار کن. [۱۷۱]. در اینجا نقل قولی هم از حضرت امام باقر علیه‌السلام که در آن مجلس حضور داشتند، بیان شده است که حضرت نیز با کلامی معجزه آسا رأی «یزید» را از قتل اولاد رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - بر گردانیدند. در پایان خبر آمده است که یزید سر بر زیر انداخت و سپس دستور داد تا آنان را از مجلس بیرون برند. [۱۷۲]. در روایتی که از محدث جلیل «سید نعمه الله جزائری» در انوار النعمانیه نقل شده، آمده است که حضرت علی بن الحسین علیه‌السلام به «منهال» فرمودند: «هیچگاه یزید ما را نمی‌تلبید مگر آنکه گمان می‌کردیم اراده‌ی قتل ما دارد و به جهت کشتن ما را می‌طلبد.» [۱۷۳]. و به هر تقدیر با توجه به شواهد متعددی که در اسناد تاریخی وجود دارد، یزید تصمیم قطعی به قتل حضرت علی بن الحسین علیه‌السلام و جمیع همراهان ایشان داشته ولی خدای تعالی از جان حضرت و بقیه حفاظت نموده و این نقشه عملی نشده است.

محل اقامت حضرت سجاده در شام

پس از پایان مراسم ننگین کاخ یزید که به افتضاح و رسوایی او و ظهور کرامات و معجزات خاندان نبوت ختم شد، یزید دستور داد خاندان عصمت و طهارت و بازماندگان کربلا را از آن مجلس بیرون ببرند و در منزلی ساکن کنند. اما وضعیت آن منزل چگونه بوده است؟ باید به سراغ سندهای تاریخی برویم تا از کیفیت مأوی و [صفحه ۱۰۷] مسکن خاندان وحی و نبوت و عزیزان آل الله مطلع گردیم. ۱- در کتاب بصائر الدرجات که از قدیمی‌ترین و معتبرترین کتب تاریخی است آمده است: «محمد حلبی از امام صادق علیه‌السلام نقل می‌کند که حضرت فرمودند: چون حضرت علی بن الحسین علیه‌السلام و سایر همراهانش را به حضور «یزید بن معاویه» که به آن دو لعنت‌های خدا نثار باد - آوردند، آنها را در منزلی قرار دادند، بعضی از آنان گفتند: ما را در این منزل قرار دادند تا بر سر ما خراب شود و همگی کشته شویم. در این حال نگهبانان آن منزل که رومی بودند با زبان رومی گفتند: نگاه کنید به اینان!! می‌ترسند که سقف بر آنان فرو ریزد. هر آینه فردا از اینجا خارج شده و همگی کشته خواهند شد. حضرت علی بن الحسین علیه‌السلام فرمود: در بین آنان هیچ کس جز من رومی را خوب نمی‌دانست.» [۱۷۴]. از این حدیث بخوبی به دست می‌آید که آن منزل به گونه‌ای بوده است که هر لحظه انتظار این می‌رفته که بر سر آن عزیزان خراب شود و همگی به قتل برسند. از این گذشته نگهبانان می‌دانسته‌اند که اگر این هم واقع نشود، فرد آنها کشته خواهند شد. ۲- جناب «صدوق» در کتاب امالی خود از قول فاطمه دختر علی علیه‌السلام نقل می‌کند که فرمود: «یزید لعنه الله امر کرد زنان و نسوان امام حسین علیه‌السلام را با حضرت علی بن الحسین علیه‌السلام در زندانی حبس کنند که آن زندان نه آنها را از گرما حفظ می‌کرد و نه از سرما. تا اینکه پوستهای آنان ورق ورق شد و پوست انداخت.» (در دنباله روایت آمده است که در آن ایام در «بیت المقدس» هیچ سنگی را برنداشتند مگر اینکه زیر آن خون تازه بود و مردم به خورشید که نگاه می‌کردند آن را بر روی دیوارها به صورت سرخی می‌دیدند کان خورشید به

ملحفه‌های زرد رنگ می‌ماند تا اینکه علی بن الحسین علیه‌السلام به همراه نسوان از آن زندان خارج شدند و سر حضرت امام حسین علیه‌السلام به کربلا برگردانیده شد. [۱۷۵]. ۳- بر اساس نقل جناب «سید نعمه الله جزایری، در خبری که ملاقات امام سجاد [صفحه ۱۰۸] علیه‌السلام را با «منهال» می‌کند، در ادامه آن آورده است: «منهال» گفت: عرضه داشتم آقای من اکنون کجا می‌روید فرمود: آنجایی که ما در آن هستیم، سقف ندارد و آفتاب ما را گداخته است و هوا را در آنجا نمی‌بینیم، فعلا به جهت ضعف بدن بیرون آمده‌ام و از آنجا فرار می‌کنم تا لحظه‌ای استراحت کنم و زود برگردم چرا که بر زنها می‌ترسم، پس در این حال که با آن حضرت تکلم می‌کردم و او با من حرف می‌زد دیدم ندای زنی بلند شد و آن جناب را صدا زد که کجا می‌روی ای نور دیده، و آن زن جناب «زینب» دختر علی مرتضی - سلام الله علیه - بود. پس حضرت برگشت و من از او منصرف شدم و من پیوسته او را یاد می‌کنم و گریه می‌کنم. [۱۷۶]. ۴- در کتاب مناقب نیز آمده است که «ابی مخنف» و دیگران نقل کرده‌اند که «یزید» دستور داد سر مبارک حسین علیه‌السلام را بر سر در منزلش نصب کنند و به اهل بیت حسینی دستور داد تا وارد منزل او شوند، چون زنان بر منزل او وارد شدند هیچ کس از آل معاویه و آل ابی سفیان نماند مگر آنکه آنها را با گریه و زاری و شیون و صیحه استقبال نمود و آن خانمها آنچه از لباس و زیور داشتند، خدمت آن عزیزان آوردند و سه روز برای حضرت حسین علیه‌السلام عزاداری برپا داشتند. (در دنباله این حدیث نیز داستانی از «هند» همسر «یزید» آمده است که جالب به نظر می‌رسد). [۱۷۷]. باید توجه داشت شاید داخل نمودن اسرا به حرمسرا و منزل خصوصی «یزید» به منظور به رخ کشیدن و تحقیر بیش از پیش آنان بوده است و این رسمی از رسوم جاهلیت بوده که وقتی اسیری می‌گرفتند او را برای دیدن منزل خود به آن منزل می‌برده‌اند تا قدرت نمایی کنند [۱۷۸] ولی با تدبیر الهی این مسأله به ضرر قطعی «یزید» منجر گردید و تأثیر عجیبی بر وضع داخلی منزل او به نفع جریان حق بر جای گذاشت. ۵- به هر تقدیر چنانچه «شیخ مفید» بنابر نقل منتهی الآمال نیز آورده: بعد از اینکه جو کاخ یزید علیه او عوض شد او لحن خود را عوض کرده و دستور داد اهل بیت حسینی را به خانه‌ای که برای آنها آماده کرده بودند ببرند و علی بن الحسین [صفحه ۱۰۹] علیه‌السلام هم با آنان بودند و آن خانه در کنار قصر «یزید» واقع شده بود. [۱۷۹]. ۶- اما در بعضی از اسناد هم آمده است که: «یزید» آنان را در منزل خصوصی خود جای داد و هیچ وقت ناهار و شام نمی‌خورد مگر اینکه حضرت علی بن الحسین علیه‌السلام حاضر باشند. [۱۸۰] و شاید این مربوط به اواخر حضور اهل بیت در شام باشد که با افشاگریها و خطبه‌های تاریخی آنان کاملا جو شهر علیه یزید تغییر کرده و او در صدد انجام کارهای تبلیغی برای مبارزه با این جو بر آمده است که یکی از آنها احترام به اسیران کربلا بوده است. ۷- و بالاخره در خبر دیگری که کامل بهائی آن را نقل می‌کند چنین آمده است که ام کلثوم [۱۸۱] کسی را نزد «یزید» فرستاد تا اجازه دهد برای حسین علیه‌السلام به سوگواری پردازند!! اهل بیت در آنجا هفت روز عزاداری نمودند و هر روز گروه زیادی از زنان «شام»، گرد آنها جمع می‌شدند و عزاداری می‌کردند. (در ادامه آمده است: «مروان» به نزد یزید رفت و او را از اجتماع مردم در آن محل آگاه کرد و گفت روحیه مردم شام دگرگون شده است و ماندن اهل بیت در شام به صلاح پادشاهی تو نیست و پیشنهاد داد تا آنان به «مدینه» گسیل شوند. [۱۸۲]. از این سند هم به دست می‌آید که بالاخره پس از تغییر شرایط احتمالی شهر دمشق به نفع خاندان حسینی، آنان در محل جدید مستقر شدند و در ادامه فعالیت‌های تبلیغی خود با اقامه عزاداری بر سالار شهیدان هر چه بیشتر به رسوا سازی خاندان ننگین اموی پرداختند که بازتاب آن از زبان «مروان بن حکم» نقل گردید.

خطبه‌ی تاریخی حضرت سجاد در شام

اشاره

پس از گذشت مراسم غمباری که در کاخ یزید برگزار شد و اهل بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام با برخورد‌های سنجیده و

صحبت‌های قاطع و کوبنده خود، بخش زیادی از نقشه‌های دستگاه اموی و شخص «یزید» برای هدم نام دین و جریان امامت حق را نقش بر آب نمودند؛ در این حال «یزید» تصمیم گرفت در روز جمعه که [صفحه ۱۱۰] روز اجتماع گسترده مسلمین در مسجد جامع شهر است از راه خطبه‌های نماز جمعه که توسط یکی از علماء سوء و خطباء خود فروخته دستگاه اموی قرائت می‌شد، کار تبلیغی گسترده‌ای بر ضد خاندان وحی و نبوت بویژه حضرت علی و امام حسین علیهما السلام انجام دهد. و این البته در تداوم حدود چهل سال کار تبلیغی مداوم علیه خاندان امامت و ولایت بود که در «شام» انجام می‌شد. از این رو چون روز جمعه فرا رسید، «یزید» یکی از خطبای برجسته خود را به منبر فرستاد و دستور داد آنچه می‌توانی در مذمت حسین و پدرش بیان کن و او چنین کرد و بعد در تعریف و تمجید از «یزید» و «معاویه» بسیار طولانی صحبت کرده و برای آنها از بیان هیچ خوبی و زیبایی فروگذار نکرد. و این در حالی بود که «یزید» حضرت علی بن الحسین علیه السلام را با خود به مسجد برده بود. حضرت که این سخنان را شنید فریاد برآورد: «ویلک ایها الخاطب اشتریت مرضاء المخلوق بسخط الخالق فتبوا مقعدک من النار» وای به تو ای سخنران!! رضایت مخلوق را به قیمت سخط و ناراحتی خالق خریداری نمودی (و برای خشنودی یک مخلوق، خدا را بر خود خشمناک ساختی) پس جایگاهت آتش دوزخ خواهد بود!! سپس حضرت به «یزید» فرمودند: «ای یزید به من اجازه بده تا بر این «چوبها» بالا رفته و چند کلمه سخن بگویم که موجب خشنودی خداوند باشد. و این حضاری که در مجلس نشسته‌اند (نیز از آن بهره‌مند شده) به اجر و ثوابی نائل گردند.» «یزید» از این کار شدت ابا داشت. مردم و اطرافیان او به او گفتند: یا امیرالمؤمنین بگذار تا بر منبر بالا رود شاید چیزی از او بشنویم. «یزید» که از صلاحیت‌های علمی و مقام حضرت بخوبی آگاه بود گفت: «اگر او بر منبر بالا رود، پائین نمی‌آید مگر اینکه مرا و آل ابی‌سفیان را مفتضح نموده و رسوا سازد.» به او گفتند: «این جوان بیمار و شکست خورده چگونه چنین قدرتی خواهد داشت؟» «یزید» گفت: «او از خانواده‌ای که علم و دانش را به کام خود کشیده‌اند و از شیر خواری بمانند مرغی که به جوجه‌هایش دانه می‌دهد، به آنها علم و کمال تعلیم شده است» ولی مردم دست از اصرار بر نمی‌داشتند و پیوسته از «یزید» می‌خواستند که [صفحه ۱۱۱] موافقت کند. در بعضی روایات آمده که فرزند یزید نیز با اصرار از پدر می‌خواست که با این خواسته موافقت کند تا بالاخره او رضایت داد و حضرت بر منبر بالا رفتند و شروع به ایراد خطبه‌ای نمودند که نقش اول را در بقاء و تداوم نهضت حسینی بازی کرد و اگر این خطبه نبود چه بسا اهداف و ماهیت این نهضت مخفی می‌ماند، و ستمکارانی که دست به این جنایت بزرگ زده بودند رسوا نمی‌گردیدند. حضرت بر بالای منبر ابتدا حمد و ثنای الهی را بجا آورد و بعد خطبه‌ای خواند که همه مردم گریستند تا بیقرار شدند و بشدت عواطف آنها تحت تأثیر قرار گرفت. فرمود: «ای مردم! خداوند به ما شش خصلت عطا فرموده و ما را به هفت ویژگی بر دیگران فضیلت بخشیده است. به ما «علم» و «بردباری» و «سخاوت» و «فصاحت» و «شجاعت» و «محبت در قلوب مؤمنین» ارزانی داشت و ما را بر دیگران برتری داد به اینکه «پیامبر برگزیده اسلام حضرت محمد - صلی الله علیه و آله و سلم - از ماست.» «صدیق (حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام) از ماست»، «جعفر طیار از ماست»، «شیر خدا و شیر رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - (حضرت حمزه) از ماست»، «امام حسن و امام حسین همان دو سبط بزرگوار این امت از ماست» و «مهدی این امت (که دجال را می‌کشد) از ماست». حال هر کس مرا شناخت که شناخت و برای آنان که مرا نمی‌شناسند خاندان خود و حسب و نسب را بیان خواهم کرد. ای مردم! من فرزند مکه و منایم، من فرزند زمزم و صفایم، من فرزند کسی هستم که «حجرالاسود» را با ردای خود حمل کرد و در جای خود نصب فرمود، من فرزند بهترین کسانی هستم که لباس احرام پوشید، من پسر بهترین انسانی هستم که کفش به پا کرد و برای طواف به دور خانه خدا پا برهنه شد. من فرزند بهترین طواف کنندگان و سعی بجا آوردگانم. من فرزند بهترین حج کنندگان و تلبیه‌گویان هستم. من پسر آن کسی هستم که بر «براق» سوار شده و در هوا حرکت نمود. من فرزند کسی هستم که در یک شب از «مسجد الحرام» به «مسجد الاقصی» برده شد. من پسر کسی هستم که جبرئیل او را به «سدره المنتهی» برد. من فرزند کسی هستم که به مقام قرب ربوبی نائل آمد. و آنقدر به خدا نزدیک و نزدیکتر شد

تا آنکه فاصله او به اندازه دو [انتهای] کمان یا نزدیکتر بود. من پسر آن کسی هستم که فرشتگان آسمان به او [صفحه ۱۱۲] اقتدا کرده و نماز خواندند، من پسر آن کسی هستم که خدای بزرگ به او وحی کرد آنچه را که وحی کرد، من پسر «محمد» برگزیده خدا هستم. من فرزند «علی مرتضی» هستم. من پسر کسی هستم که سران مشرکین را کوبید، و دماغ آنها را به خاک مالید تا به وحدانیت حضرت حق اقرار کردند و گفتند: «لا اله الا الله»، من پسر کسی هستم که جلوی پیامبر با دو شمشیر می‌جنگید و با دو نیزه مبارزه می‌کرد. او دو بار هجرت کرد و دو بار بیعت نمود. او در جنگ «بدر» و «حنین» نبرد نمود و به اندازه یک چشم به هم زدن به خدا کفر نورزید. من فرزند صالح مؤمنین و وارث انبیاء و از بین برنده‌ی مشرکان و امیر پیشوای مسلمین و فروغ چشم جهادگران و زینت عبادت کنندگان و افتخار گریه کنندگانم؛ کسی که بردبارترین بردباران و افضل نمازگزاران از آل یاسین و رسول رب العالمین است. من پسر کسی هستم که جبرئیل او را تأیید و میکائیل او را یاری کرد. من فرزند آنم که از حرم مسلمین حمایت کرد و با «مارقین» و «ناکثین» و «قاسطین» جنگید و بر ضد دشمنان ناصب و عنود خود مجاهده نمود. او در بین قریش با افتخارترین انسانی است که قدم به این زمین نهاد و اول شخصیتی است که دعوت ایمان را اجابت نمود و به فراخوانی خدا و پیامبرش لبیک گفت. آری او اولین سبقت گیرندگان به همه‌ی خوبیها بود و کوبنده‌ی متجاوزین و نابود کننده‌ی مشرکین و تیری از تیرهای الهی به سر منافقین و زبان حکمت عباد الهی که پرستش خداوند می‌کنند و نصرت گر دین خداوند و ولی امر الهی و بوستان حکمت خداوندی و حامل علم خدا و مخزن علم اوست. اوست که جوانمرد است و بخشنده، زیبا و نیکو چهره و هوشمند و پاک، از سرزمین حجاز است و مرضی خدا، پیشگام است و پیشوای بلند همت، صابر و بسیار روزه گیرنده، مهذب و بسیار عبادت کننده، قطع کننده پشت‌ها و نسل‌های مشرکین، پراکنده کننده‌ی حزبهای کفر، از همگان پر جرات‌تر و قوی دلتر و دارای اراده‌ی محکم و عزمی استوار و راسخ و از همه باصلابت‌تر و خلل ناپذیرتر، اوست که شیر دلاور است همان کس که در جنگ‌ها به هنگام برهم خوردن نیزه‌ها و نزدیک شدن پیشتازان جنگ، کافران را بمانند خرد کردن سنگ آسیا، خرد می‌کرد و می‌کوبید و مانند طوفان کوبنده که خار و خاشاک را درهم می‌ریزد، دشمنان را درهم می‌ریخت. شیر حجاز و یکه سوار عراق، کسی که هم مکی است هم مدنی، هم خیفی است هم عقبی (منتسب به «خیف» که مسجدی است در «منی» و «عقبه») هم بدری است هم احدی، اوست [صفحه ۱۱۳] کسی که در «بیعت شجره» یکه تاز میدان بود و در هجرت هم، آقای عرب، و شیر میدان نبرد، وارث دو مشعر (مشعر و عرفات) و پدر دو سبط رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - یعنی حسن و حسین، آری این است جد من علی بن ابی‌طالب». حضرت بعد از این معرفی که از امیرالمؤمنین حضرت علی علیه‌السلام به عمل آورد، در جایی که جز دشنام و نکوهش و لعن و یاوه نسبت به او چیزی گفته نشده بود، فرمود: «من فرزند فاطمه زهرایم، من فرزند خدیجه کبرایم (و در بعضی روایتها آمده که فرمود: من فرزند کسی هستم که از روی ظلم کشته شد من پسر کسی هستم که سرش را از قفا بریدند. من پسر تشنه کامی هستم که بالب تشنه به شهادت رسید. من پسر کسی هستم که پیکرش در زمین کربلا افتاده است، من پسر کسی هستم که عمامه و عبایش ربوده شد.) پس پیوسته می‌فرمود: «من» «من» و به این حدیث بلند افتخار و حماسه ادامه می‌داد تا شیون مردم به گریه بلند شد. آری مردم زار زار گریستند و صدای گریه و ناله، همه مجلس را فراگرفت. در این حال «یزید» ترسید که مبادا فتنه و انقلاب و آشوبی ایجاد شود؛ به مؤذن فرمان داد: اذان بگو. او گفت: «الله اکبر» امام سجاده علیه‌السلام فرمود: هیچ چیزی از خدا بزرگتر نیست. او گفت: «اشهد ان لا اله الا الله» حضرت فرمود: موی و پوست و گوشت و خونم به یکتایی خداوند شهادت می‌دهد. و هنگامی که مؤذن گفت: «اشهد ان محمدا رسول الله»، حضرت از بالای منبر به «یزید» رو کرد و فرمود: «محمد» همین که مؤذن به رسالت او شهادت داد. آیا جد من است یا جد تو؟ اگر ادعا کنی که جد توست؛ دروغ گفته‌ای و کافر شده‌ای و اگر جد من است پس چرا خاندان او را کشتی و آنان را از دم تیغ گذراندی؟» (در این قسمت بخش‌های دیگری به عنوان سخن حضرت سجاده علیه‌السلام نیز نقل شده است که «اگر او جد من است پس چرا پدر مرا از روی ستم کشتی؟ و مال او را تاراج نمودی و اهل بیت او را به اسارت گرفتی؟»

این جملات را گفت و دست برد و گریبان خود چاک زد و گریست. و فرمود: «به خدا قسم اگر در جهان کسی باشد که جدش رسول خداست، آن منم. پس چرا این مرد پدرم را کشت و ما را مانند رومیان به اسیری گرفت؟ آن گاه فرمود: ای یزید! این جنایت را مرتکب شدی و باز می‌گویی: محمد رسول خداست؟ و روی به قبله می‌ایستی؟ و ای بر تو! در روز [صفحه ۱۱۴] قیامت جد و پدر من دشمن تو خواهند بود». سپس موذن بقیه اذان را گفت و «یزید» پیش آمد و نماز ظهر را خواند. [۱۸۳]. دقت در این خطبه و مضمون آن که چگونه حضرت سجاد علیه‌السلام پرده‌ی جهل و نادانی مردم نسبت به پدر و جد خود را دریده و آن شخصیت‌های والایی که در بین این مردم ناشناخته مانده‌اند را معرفی می‌کند و توجه به شرایط خفقان آمیز مجلس، گوشه‌ای از نقش استثنایی حضرت سجاد علیه‌السلام و شجاعت ایشان را برای ما روشن می‌نماید. حال باید دید این خطبه‌ی تاریخی چه بازتابی در مقرر حکومت اموی داشته است.

بازتاب خطبه‌ی تاریخی حضرت سجاد در مسجد دمشق

پر واضح است خطبه تاریخی حضرت سجاد علیه‌السلام چه تأثیر عمیقی در جو عمومی شهر «شام» بر جای گذاشته است. این تأثیر را از خلال روایت مربوط به این خطبه هم می‌توان به دست آورد؛ آنجا که راوی نقل می‌کند: «ضج الناس بالبكاء و النحیب» یعنی «مردم با گریه و شیون ضجه می‌زدند و ناله می‌کردند.» و در روایت دیگر آمده: «فعلت الاصوات بالبكاء» یعنی: «صداها به گریه بلند شد.» آری مردم حاضر در آن مسجد که بخش عمده‌ای از بزرگان شهر و ارکان حکومت «یزید» بودند، بشدت تحت تأثیر این بیانات قرار گرفته و زمینه‌ی بیداری آنان فراهم گردید و در همان مجلس، عده‌ای زبان به اعتراض گشودند و وقتی «یزید» برخاست تا نماز بگذارد، عده‌ای با نماز خوانده و عده‌ای هم نماز نخواندند و پراکنده شدند. [۱۸۴]. به علاوه وضع عمومی شهر به گونه‌ای شد که «یزید» مجبور گردید در مقابل درخواست بازماندگان حادثه‌ی کربلا که می‌خواستند برای مصائب امام حسین علیه‌السلام عزاداری کنند، تسلیم شود و محلی را به نام «دار الحجاره» برای آنها منظور کرد و آنها هفت روز به اقامه ماتم پرداختند و حتی آنچنانکه «ابی مخنف» که [صفحه ۱۱۵] از واقعه نگاران و مورخین بزرگ و والا-مقام است، می‌نویسد: «آنچنان ذکر حسین علیه‌السلام همه جا را فراگرفت که یزید قرآن را به قسمت‌های مختلف تقسیم کرد و در مسجد به مردم می‌داد تا قرآن بخوانند و بدین وسیله توجهشان از یاد حسین علیه‌السلام منصرف گردد ولی هیچ چیز نمی‌توانست آنها را از این مسأله منصرف سازد.» [۱۸۵]. عزادار؟ سیدالشهداء علیه‌السلام در «دمشق» باعث شد که تمام زنان قریش سیاه بپوشند و پس از مدتی عزاداری، «یزید» که اوضاع را نامناسب دید، تصمیم به انتقال کاروان اسرا به «مدینه» گرفت. [۱۸۶]. از دیگر آثار این خطبه و سایر برخوردهای بازماندگان حادثه عاشورا، این بود که شخص «یزید» بشدت در رفتار خود تجدید نظر کرده و البته از سر سالوس و ریا در برخورد با اهل بیت و بویژه امام زین العابدین علیه‌السلام اظهار محبت می‌نمود. اولاً او که تصمیم داشت سر مبارک حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام را تا چهل روز بر بالای مناره‌ی مسجد جامع شهر نگه دارد، دستور داد آن را پائین آورده و با احترام کامل به قصر بیاورند. ثانیاً محل سکونت اهل بیت حسینی علیهم‌السلام را تغییر داد به آنها محبت نمود. ثالثاً گناه قتل سیدالشهداء علیه‌السلام را به گردن «ابن زیاد» انداخت و او را لعن و نفرین می‌کرد و می‌گفت: اگر من بودم دست به چنین کاری نمی‌زدم و هرگز حسین را نمی‌کشتم [۱۸۷]، که البته همه این برخوردها مزورانه بوده و به جهت کنترل اوضاع اجتماعی در اطراف خود انجام شده است، چرا که در تاریخ ثبت است وقتی «ابن زیاد» به «دمشق» آمد او را در کنار دست راست خود می‌نشاند و با هم شراب می‌خوردند و ... [۱۸۸]. به هر حال واقعه‌ی دیگری که در خود «مسجد اموی» در ارتباط با تأثیر خطبه حضرت سجاد علیه‌السلام گزارش شده است، مربوط است به یکی از علمای یهود [صفحه ۱۱۶] که در آن مجلس حاضر بوده و بعد از شنیدن خطبه و سؤال از حسب و نسب امام سجاد علیه‌السلام و اطلاع از اینکه او از اولاد رسول خداست، بشدت به «یزید» اعتراض می‌کند و او خشمگین شده و دستور می‌دهد او را

کتک بزنند و عمال یزید بشدت او را مضر و مضر و مضر ساختند. [۱۸۹].

سایر قضایای مربوط به اقامت حضرت سجاد در شام

اشاره

۱- امام سجاد علیه‌السلام روزی در بازار شام با «منهال بن عمرو الطائی» که از شیعیان حضرت بود، برخورد کردند (بعضی هم گفته‌اند این ملاقات بعد از خطبه حضرت سجاد علیه‌السلام در مسجد «دمشق» بوده است). «منهال» به خدمت امام عرض کرد: «کیف اصبحت یا بن رسول الله» ای پسر رسول خدا حال شما چطور است؟ و چگونه شب را به صبح می‌آورید؟ امام سجاد علیه‌السلام فرمود: وای بر تو، آیا وقت آن نرسیده که بدانی حال ما چگونه است؟ در این امت، ما همانند «بنی اسرائیل» گرفتار فرعونانیم!! مردان ما را کشتند و زنان ما را نگه داشتند!! ای منهال، «عرب» بر «عجم» می‌بالد که محمد مصطفی - صلی الله علیه و آله و سلم - از ماست و قبیله «قریش» بر دیگر قبایل مباحات می‌کند که رسول خدا از «قریش» است، و اینک ما فرزندان اوئیم که حقان غصب شده و خونمان به ناحق روی زمین ریخته شده است، و ما را از خانمان خود آواره کرده‌اند!! «فانا لله و انا الیه راجعون» از این مصیبت که بر ما گذشته است. در روایت دیگری آمده که فرمود: حال ما اهل بیت محمد - صلی الله علیه و آله و سلم - به گونه‌ای شده است که اصلا حقی برای ما نمی‌شناسند. و یا فرمود: حق ما اهل بیت غصب شد، مقتول و آواره گردیده‌ایم. [۱۹۰]. باید توجه داشت در بعضی روایات قریب به این مضامین، در ملاقاتی که فردی به نام «مکحول» مصاحب رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - با حضرت [صفحه ۱۱۷] سجاد علیه‌السلام داشته است، نقل گردیده است. [۱۹۱]. ۲- همچنین در روایتی آمده که یزید به علی بن الحسین علیه‌السلام گفت: «و اعجبا از پدر تو، چقدر فرزندانش را «علی» نام نهاده است!!» حضرت علی بن الحسین علیه‌السلام پاسخ دادند: «پدرم حسین، پدرش را بسیار دوست می‌داشت، از این رو فرزندانش را مکررا به اسم «علی» نامگذاری می‌فرمود.» [۱۹۲]. ۳- «طبری» در تاریخ خود آورده است که یزید بر سر سفره خود نمی‌نشست مگر اینکه علی بن الحسین علیه‌السلام را فرامی‌خواند! و او را بر سر همان سفره می‌نشاند تا با او غذا بخورد. [۱۹۳]. ۴- همچنین در تاریخ طبری و بلاذری آمده است که: «یزید بن معاویه» به علی بن الحسین علیه‌السلام گفت: آیا حاضری با فرزندم «خالد» کشتی بگیری؟ حضرت فرمود: تو با کشتی من با او چه می‌خواهی بکنی؟ به او یک کارد و به من یک کارد بده تا با هم به جنگ پردازیم. در این هنگام یزید گفت: «شنشنة اعرفها من احزم» (قطعه شعری به این معنی که: این طبیعی است که از «احزم» نام شخص یا قبیله‌ای است - آن را می‌شناس) و بعد گفت «هل تلد الحیة الا الحیه» یعنی آیا مار جز مار می‌زاید؟ [۱۹۴]. در بعضی از روایات هم آمده «یزید» حضرت را بغل زد و در بغل فشرد و گفت: شهادت می‌دهم تو فرزند علی بن ابی‌طالب هستی. [۱۹۵]. چه اینکه این قضیه را بعضی بعد از بازگشت یزید و امام سجاد علیه‌السلام از مسجد ذکر کرده‌اند. باید توجه داشت همین قضیه در بعضی دیگر از روایات نقل شده ولی پیشنهاد کشتی با فرزند «یزید» به فرزند امام حسن علیه‌السلام، به نام «عمرو بن الحسن» که در آن هنگام یازده ساله بوده و در کاروان حضور داشته، داده شده است. [۱۹۶]. به هر حال قضایای مربوط به اقامت چند روزه و مشقت آفرین حضرت [صفحه ۱۱۸] سجاد علیه‌السلام در «شام» متعدد است و یکی از آنها خاطره‌ای از حضرت سجاد علیه‌السلام است مربوط به حضور سفیر روم در کاخ یزید و تنبه او و سپس شهادتش که قابل توجه می‌باشد.

خاطره‌ای از حضرت امام سجاد در کاخ یزید

«سید ابن طاوس» در کتاب لهوف آورده است که: از حضرت زین العابدین علیه‌السلام روایت شده که چون سر امام حسین

علیه‌السلام را برای «یزید» آوردند، عادت او چنین بود که مجالس میگساری ترتیب می‌داد و سر مبارک را هم می‌آوردند و جلوی او می‌گذاشتند و در مقابل آن شروع به شرب خمر می‌کرد، روزی در مجلس او رسول و نماینده (سفیر) روم حاضر شد که از اشراف و بزرگان رومیان بود. او گفت ای پادشاه عرب: این سر از آن کیست؟ «یزید» به او گفت: چه کار به این سر داری؟ پاسخ داد: من هنگامی که به مملکت خود برگردم، پادشاه ما از همه مسائل و اموری که دیده‌ام از من سؤال خواهد نمود. دوست دارم قضیه این سر را به او گزارش کنم تا با تو در سرور و فرح مشارکت کند. «یزید» به او گفت: این سر «حسین بن علی بن ابی‌طالب» است. پرسید: مادر او کیست؟ گفت: فاطمه دختر رسول خدا. در این حال آن نصرانی گفت: «اف به تو و بر دین تو، دین من بهتر از دین توست، چرا که پدرم از نوادگان حضرت داود علیه‌السلام است و بین من و او پدران بیشماری فاصله شده است، در عین حال نصاری مرا تعظیم می‌کنند و از خاک زیر قدمهای من به عنوان تبرک می‌گیرند و شما پسر دختر پیامبران را می‌کشید، در حالی که بین او و بین پیامبر جز یک مادر فاصله نیست؟ این چه دینی است که شما دارید؟!» سپس بر اساس بعضی از نقل‌ها داستان کنیسه‌ای به نام «کنیسه‌ی حافر» را نقل می‌کند که در آن جای سم الاغی که گفته می‌شود یک بار حضرت عیسی علیه‌السلام بر آن سوار شده‌اند وجود دارد، و چقدر مورد احترام نصاری قرار گرفته است. آنها می‌آیند و به گرد آن طواف می‌کنند و می‌بوسند و در آنجا حوایجشان را از خدا می‌خواهند، حال شما پسر دختر پیامبران را می‌کشید؟ خدا نه در خودتان و نه در [صفحه ۱۱۹] دیتان برای شما برکت قرار ندهد!! یزید (که بشدت غضبناک شده بود) گفت: این نصرانی را بکشید تا مرا در کشور خود مفتضح نکند. و او که این مطلب را حس کرد، گفت: آیا می‌خواهی مرا بکشی؟ «یزید» گفت: بله. گفت: بدان که دیشب در عالم رؤیا پیامبر شما را دیدم و او به من می‌فرمود: تو از اهل بهشتی!! از کلام او متعجب شدم، و هم اکنون شهادت می‌دهم «ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم -» بعد از جا جهید و سر مبارک سیدالشهداء را در سینه گرفت و شروع کرد به بوسیدن و گریه کردن تا اینکه کشته شد. [۱۹۷].

مصائب عمومی حضرت سجاده و سایر اسرا در شام از زبان خودشان

در روایت آمده است که از امام سجاده علیه‌السلام پرسیدند سخت‌ترین مصائب شما در سفر کربلا کجا بود؟ در پاسخ سه بار فرمود: «الشام»، «الشام»، «الشام». [۱۹۸]. در همین رابطه نقل شده که امام سجاده علیه‌السلام فرمودند: فیالیت لم انظر الی دمشق و لم اکن یرانی یزید فی البلاد اسیرا [۱۹۹]. یعنی: ای کاش اصلا نگاهم به «دمشق» نیفتاده بود و یزید بدین سان مرا اسیر و در هر شهر و د?اری نمی‌دید. بنابراین آنچه مسلم است در طول سفر به «شام» و اقامت در آن دیار، مصائب جانکاهی برای حضرت سجاده علیه‌السلام پیش آمده و مرتب حضرت در معرض کشته شدن بوده‌اند. اکنون این مصائب را آنچنان که «ملا حبیب الله کاشانی» در تذکره الشهداء نقل کرده است، مرور می‌کنیم. امام سجاده علیه‌السلام بر طبق روایتی به «نعمان بن منذر مدائنی» فرمودند: در «شام» هفت مصیبت بر ما وارد آوردند که از آغاز اسیری تا آخر، چنین مصیبتی بر ما وارد نشده بود: [صفحه ۱۲۰] ۱- ستمگران در «شام» اطراف ما را با شمشیرهای برهنه و استوار کردن نیزه‌ها، احاطه کرده و بر ما حمله می‌نمودند و سر نیزه به ما می‌زدند و ما را در میان جمعیت بسیار نگه داشتند و ساز و طبل می‌زدند. ۲- سرهای شهدا را در میان هودجهای زنهای ما قرار دادند، سر پدرم و عمومیم عباس را در برابر چشمان عمه‌هایم «زینب» و «ام کلثوم» علیهما‌السلام نگه داشتند و سر برادرم «علی اکبر» و پسر عمومیم «قاسم» را در برابر چشم «سکینه» و «فاطمه» (که خواهرانم بودند) می‌آوردند و با سرها بازی می‌کردند و گاهی سرها به زمین می‌افتاد و زیر سم ستوران قرار می‌گرفت. ۳- زنهای شامی از بالای بامها، آب و آتش به سر ما می‌ریختند، آتش به عمامه‌ام افتاد و چون دستهایم را به گردنم بسته بودند، نتوانستم آن را خاموش کنم. آتش عمامه‌ام را سوزاند و به سرم رسید و سرم را نیز سوزانید. ۴- از طلوع آفتاب تا نزدیک غروب در کوچه و بازار، با ساز و آواز ما را در برابر تماشای مردم گردش دادند و می‌گفتند: ای مردم بکشید اینها را که در

اسلام هیچ احترامی ندارند. ۵- ما را به یک ریسمان بستند و در این حال در مقابل خانه‌های «یهود» و «نصاری» عبور دادند و به آنها می‌گفتند: اینها همانهایی هستند که پدرانشان، پدران شما را (در جنگ‌های خیبر و ...) کشتند و خانه‌های آنها را ویران کردند. امروز شما انتقام آنها را از اینها بگیرید. پس ای «نعمان» هیچ کس از آنها نماند مگر اینکه هر چه خواست از خاک و سنگ و چوب به سوی ما افکند. و در روایتی هست که پیرزن یهودی به سر امام حسین علیه‌السلام سنگ زد. ۶- ما را به بازار برده فروشان بردند و خواستند ما را به جای غلام و کنیز بفروشند، ولی خداوند این امر را برای آنها مقدر نساخت. ۷- ما را در مکانی جای دادند که سقف نداشت و روزها از گرما و شبها از سرما آرامش نداشتیم و از تشنگی و گرسنگی و خوف کشته شدن همواره در وحشت و اضطراب به سر می‌بردیم. [۲۰۰]. [صفحه ۱۲۱]

تصمیم یزید به بازگرداندن حضرت سجاد و سایر اسرا به مدینه و گفتگوی او با ایشان

رهبری حضرت سجاد علیه‌السلام در زمینه چگونگی برخورد با «یزید» و نقشه‌های متنوع او برای امحاء کامل خاطره‌ی قیام کربلا و به انحراف کشیدن اهداف و تحریف واقعیت آن و سرکوب هر نوع دادخواهی در این زمینه و از بین بردن زمینه تداوم فرهنگ قیام علیه دستگاه اموی، به ثمر نشست و در آن شرایط خفقان‌آمیز حاکم، روزنه‌های بیداری و بصیرت گشوده گردید و علایم تغییر در مردم آشکار شد، از یک سو آنچنان برخوردها و سخنان بازماندگان نهضت حسینی بویژه حضرت زینب علیها‌السلام و حضرت سجاد علیه‌السلام محکم، قاطع و مستدل بود که «یزید» بی‌تجربه و جوان که در انواع پلیدیها و آلودگی‌ها غوطه‌ور بود، توان مقابله با آنها را نداشت. از سوی دیگر مظلومیت بی‌نظیر این خاندان و مبارزات فرهنگی آنها و بالاخص خطبه‌ی غرای حضرت سجاد علیه‌السلام در مسجد اموی، جو عمومی شهر را به نفع این مظلومان تاریخ، عوض نمود و آهسته آهسته زمینه‌های شورش و انقلاب در سطح شهر پدیدار گردید. «یزید» برای مقابله با این وضعیت از طرفی شیوه‌ی رفتاری خود را با اهل بیت حسینی عوض نموده، شروع کرد به اعطاء جوایز و اظهار محبت و تغییر محل اقامت و اجازه‌ی اقامه‌ی عزا و از طرف دیگر سعی کرد مزورانه گناه ارتکاب فجیعه‌ی قتل حضرت امام حسین علیه‌السلام را به گردن «ابن‌زیاد» انداخته و از خود سلب مسئولیت نماید. از این رو مرتب او را لعن می‌کرد و می‌گفت اگر من بودم اجازه نمی‌دادم حسین کشته شود اما در عین حال جریان به گونه‌ای شد که «یزید» ماندن اهل بیت حسینی در «شام» را برای حکومت خود خطرناک دید و تصمیم گرفت آنها را به «مدینه» منتقل کند. اینک با بررسی اسناد تاریخی در این زمینه؛ بنگریم چگونه مقدمات حرکت اهل بیت حسینی علیهم‌السلام به همراهی حضرت سجاد علیه‌السلام از «شام» فراهم شد و در لحظات آخر چه گفتگویی بین ایشان و «یزید» رد و بدل گردید. بعد از اقامه عزای هفت روزه توسط بازماندگان عاشورا در «شام»، «مروان بن حکم» نزد «یزید» آمده و از تغییر روحیه مردم «شام» او را مطلع نمود و گفت اگر اینها [صفحه ۱۲۲] در اینجا بمانند کار پادشاهی تو تمام است. [۲۰۱] از این رو «یزید» تصمیم گرفت اهل بیت حسینی را به «مدینه» بازگرداند. در اینجا بود که بنا بر نقل «سید ابن طاوس» در لُهوف حضرت سجاد علیه‌السلام را طلبید و به ایشان گفت: سه حاجتی را که به تو وعده کرده بودم بجا آورم، بیان کن!!، حضرت فرمود: اول اینکه صورت سید و مولا و پدرم حضرت حسین علیه‌السلام را به من نشان بده، چرا که می‌خواهم از آن توشه بگیرم، به آن نگاه کنم و در این لحظه‌ی آخر با آن وداع کنم. دوم اینکه آنچه از ما غارت شده به ما برگردان. سوم اینکه اگر تصمیم به قتل من داری، کسی را با این زنان همراه ساز که آنها را به حرم جدشان برگرداند. «یزید گفت: اما صورت پدرت را که هرگز نخواهی دید. اما کشتن تو پس از تو در گذشتم و زنان را جز تو کسی به «مدینه» بر نمی‌گرداند، و اما آنچه از شما گرفته شده و غارت گردیده پس به عوض آن چندین برابر قیمتش را به شما خواهم داد. امام سجاد علیه‌السلام فرمودند: اما مال تو را نمی‌خواهم، آن بر تو ارزانی باد. من که چیزهای غارت شده‌مان را طلب کردم بدین علت بود که در میان آن پارچه‌ی دست بافت فاطمه - سلام الله علیها - و روسری و گردن بند و پیراهن حضرت بوده است. یزید دستور داد این اثاثیه را

برگردانیدند و دویست دینار هم از مال خودش به آن اضافه کرد که حضرت زین العابدین علیه‌السلام همه را در میان فقیران تقسیم فرمود. سپس «یزید» دستور داد اسیران خانواده حسین علیه‌السلام به وطن خودشان یعنی «مدینه» پیامبر بازگردند. [۲۰۲]. (باید توجه داشت که در بعضی روایات آمده است که سرهای شهداء کربلا توسط حضرت سجاد علیه‌السلام به «کربلا» منتقل شد و در آنجا در کنار اجساد مطهرشان به خاک سپرده شد). [۲۰۳]. سپس به دستور یزید «نعمان بن بشیر» که صحابی پیامبر بوده و مردی امین بود، مقدمات سفر را فراهم آورد. در تاریخ طبری آمده است: «در هنگام حرکت، «یزید» امام سجاد علیه‌السلام [صفحه ۱۲۳] را فراخواند تا با او ودا کند. و گفت: خدا لعنت کند «ابن مرجانه» را. اگر من با پدرت ملاقات کرده بودم هر خواهی داشت، می‌پذیرفتم! و کشته شدن را به هر نحوی که بود، گرچه بعضی از فرزندانم کشته می‌شدند، از او دور می‌کردم! ولی همان طور که دیدی کشته شدن او قضاء الهی بود چون به وطن رفتی و در آنجا استقرار یافتی، پیوسته با من مکاتبه کن و حاجات خود را برای من عنوان کن.» [۲۰۴]. پر واضح است «طبری» که گرایش‌های درباری او شهره همگان است برای تطهیر «یزید» چنین نقل دروغی را در تاریخ خود آورده است ولی اگر نقل صحیح باشد این برخورد جز از سر سالوس و تزویر از شخص پلیدی همچون «یزید» صادر نشده است چرا که او خود مسبب قتل حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام بوده و شخصا فرمان جنگ با حضرت را صادر کرده است. آنگاه دوباره «نعمان بن بشیر» را خواست و برای رعایت حال و حفظ آبروی اهل بیت حسینی به او سفارش نمود که شبها آنها را حرکت دهند، و خود در پیشاپیش آنها حرکت کند و اگر علی بن الحسین علیه‌السلام در بین راه حاجتی داشتند، آن را برآورده سازد. و سی سوار نیز در خدمت ایشان مأمور ساخت. [۲۰۵] آنگاه بنا بر نقل «مرحوم مجلسی» محمل‌های مزین برای ایشان ترتیب داد و اموال برای خرج ایشان حاضر کرد و گفت اینها عوض آنچه به شما واقع شد، که در اینجا حضرت «ام کلثوم» با برخورد بسیار تند و انقلابی، بی‌حیایی او را به او تفهیم نمودند. [۲۰۶]. به هر حال با آماده شدن برای حرکت بنا بر نقلی «نعمان بن بشیر» و بنا بر نقل دیگر «بشیر بن حدلم» با آنها حرکت کردند. در طول مسیر همه جا اهل بیت حسینی از جلو روان بودند و لشکر در عقب می‌آمدند به اندازه‌ای که اهل بیت از نظر نیفتند و یا از جلو به عنوان نگهبان حرکت می‌کردند، و در منازل از ایشان دور شده و در اطراف ایشان بمانند نگهبانان متفرق می‌شدند و خلاصه به سان خدمتکاران و حارسان در خدمت ایشان بودند تا به «مدینه» رسیدند. قابل توجه اینکه در روایتی که جناب «مفید» و «ابن شهر آشوب» نقل کرده‌اند، قبل از حرکت، «یزید» آنها را برای ماندن در «شام» دعوت نمودند، ولی داغدیدگان کربلا [صفحه ۱۲۴] امتناع نمودند و گفتند ما را به «مدینه» که محل هجرت جدمان - صلی الله علیه و آله و سلم - است، برگردان. در این موقع بود که «یزید» به «نعمان بن بشیر» که صحابی رسول الله بود، دستور داد: «اینها را با آنچه به صلاحشان هست تجهیز نما و فردی از اهل شام که صالح و امین باشد را با آنها روانه ساز و با آنها اسب سواران و کمک کارانی بفرست» و بعد خود آنها را پوشانید و هدیه داد و برای آنها ارزاق و وسایل پذیرایی تعیین نمودند و سپس با حضرت سجاد علیه‌السلام وداع نمود. [۲۰۷].

برگشت حضرت سجاد به همراه کاروان اسیران به کربلا

پس از حرکت کاروان مصیبت کشیده‌ی اسیران از «شام» با عز و ناز که آن را به برکت مجاهدتهای خود تحت رهبری حضرت سجاد علیه‌السلام اکتساب نموده بودند، در راه طبق دستور مستقیم و اکید «یزید»، نگهبانان و همراهان ایشان، بمانند خادمینی مهربان و دلسوز، آنها را مراقبت کرده و از هر جهت مراعات حال آنها را می‌نمودند حتی آنها از جلو می‌رفتند و هر گاه کاروانیان منزل می‌کردند، از آنها فاصله گرفته و در راه اطراف بمانند نگهبانان پراکنده می‌شدند و هر موقع یکی از آنها می‌خواست وضو بگیرد او را پیاده می‌کردند و به هر حال آنچه از محبت و مهربانی و ملاطفت ممکن بود در حق آنان کوتاهی نمی‌کردند. در خلال راه به «عراق» رسیدند. آنها به مسئول و راهنمای همراه خود گفتند ما را از راه «کربلا» ببر، چرا که می‌خواهیم قبرهای مطهر عزیزان خود را

زیارت کنیم. او پذیرفت و آنها به طرف «کربلا» روانه شدند تا به آنجا رسیدند. حال هر کسی می‌تواند حال روحی این عزیزان بلا کشیده را حدس بزند. روشن است که آنها چگونه گریستند و چه سان ناله و زاری کردند. آری چه نوحه‌ها که نخواندند و چه ناله‌های جانسوز که سر ندادند و چه لطمه‌ها که به سر و روی خود زدند. (که تمام جزئیات این امور در تاریخ ثبت شده است.) [۲۰۸]. به هر تقدیر این خاندان داغ‌دیده سه روز را به این منوال گذراندند و آنچنان که «سید ابن طاوس» در کتاب شریف لهوف آورده است «و اقاموا الماتم المحرقه للاکباد» [صفحه ۱۲۵] یعنی: «عزاداریها و ماتمهایی را اقامه کردند که جگرها را می‌سوزاند.» [۲۰۹]. پر واضح است اگر به همین ترتیب این عزیزان در آنجا باقی می‌ماندند، موجبات هلاکت خود را فراهم نموده در عزای عزیزان از دست رفته، جان خود را تقدیم می‌کردند. از این رو حضرت علی بن الحسین علیه‌السلام که ولی خدا و رهبر مطاع الهی بود، به آنها دستور داد: «بارها را بر بندید و برای رفتن به «مدینه» آماده شوید.» آنها نیز با کمال اشتیاقی که برای ماندن بر سر قبور عزیزان خود داشتند، امتثال نموده و با دلی آکنده از حزن و سوز، آماده رفتن شدند و با آن سرزمین و قبور و صاحبان آن، وداع نمودند. چه وداع جانسوزی که شاید نظیر آن در تاریخ ثبت نشده باشد. آخر چگونه می‌توان بدون «حسین» علیه‌السلام و بدون «عباس» و «اکبر» و بدون سایر آن عزیزانی که در این سرزمین به شهادت رسیدند، به «مدینه» بازگشت؟! نکته‌ای که در اینجا قابل ذکر است اینکه: جناب «سید ابن طاوس» - رحمه الله علیه - در کتاب خود آورده است که هنگامی که کاروان حسینی به همراه حضرت سجاد علیه‌السلام وارد «کربلا» شدند، دیدند جناب «جابر بن عبدالله انصاری» آن صحابی والا مقام پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - به همراه جماعتی از بنی هاشم و مردانی از آل رسول الله وارد «کربلا» شده‌اند تا به زیارت قبر امام حسین - علیه‌السلام - نائل شوند و لذا در یک زمان با هم ملاقات کرده و در آنجا گرد هم آمدند. آنها با گریه و حزن و سینه زنی همدیگر را ملاقات نمودند و عزاداریهای جگر سوز اقامه داشتند و زانی هم که در آن نواحی می‌زیستند گرد آنها جمع گردیدند و بدین منوال چند روزی را آنجا ماندند. چنین مشهور است که جناب جابر، در روز بیستم صفر سال ۶۱ هجری به زیارت حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام آمده است، حال آیا ورود حضرت سجاد علیه‌السلام با کاروان به «کربلا» هم در این روز بوده است؟ (که با توجه به محاسبه‌ی مدت مدیدی که از حرکت اسرا از «کوفه» تا رسیدن به «شام» و اقامت در آنجا و سپس برگشت به «کربلا» صرف گردید، بعید می‌نماید) و یا این ملاقات در زیارت‌های بعدی جناب «جابر» از «کربلا» اتفاق افتاده است؟ و یا احتمال دیگری [صفحه ۱۲۶] مطرح است؟ خداوند متعال آگاه‌تر است. [۲۱۰].

ورود امام سجاد به همراه بازماندگان عاشورا به مدینه

اشاره

حضرت زین العابدین علیه‌السلام که رهبری امت اسلامی را پس از شهادت پدر بزرگوارش به دوش دارد، در هر مقطع از زمان نقش بی‌نظیر خود را در انجام رسالت سنگین ابلاغ پیام نهضت حسینی و پاسداری از آن ایفاء می‌نماید. اینک قافله بازماندگان عاشورا در نزدیکی «مدینه» است، «مدینه» شهر پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - و قلب اسلام است و شهر حسین و اهل بیت علیهم‌السلام می‌باشد و با همه‌ی تحولاتی که پس از رحلت پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - پیدا کرده اما هنوز عمیقاً به حسین و دودمان او عشق می‌ورزد و هنوز بیش از هفت ماه از خروج حسین علیه‌السلام با آن خاطره‌های به یاد ماندنی از این شهر نگذشته است. از این رو حضرت سجاد علیه‌السلام با برنامه ریزی الهی خود، تصمیم می‌گیرد بیشترین بهره برداری را از ورود مجدد خود به همراه سایر بازماندگان عاشورا به «مدینه» داشته باشد. باید کاری انجام شود که همه مردم در جریان آنچه گذشته است، به بهترین وجه ممکن قرار گیرند و به عظمت واقعه‌ای که اتفاق افتاد و چگونگی هتک حرمت آل الله، آگاه گردند که آگاهی مردم

مهمترین عامل در ایجاد هر نوع تغییر و دگرگونی اجتماعی است. کاروان به آرامی به سمت «مدینه» در حرکت است و اینک به نزدیکی آن شهر مقدس رسیده است، که ناگاه به دستور حضرت زین العابدین علیه السلام متوقف می شود «بشیر بن حذلم» که از شام بدینجا در خدمت کاروان بوده است، می گوید: حضرت از مرکب خود پیاده شد و بار از شتران بر گرفته و خیمه ها برافراشته گردید و بعد اهل حرم که شامل زنان و کودکان بودند را در این خیمه ها فرود آورد، دستور داد در آنجا استراحت کنند. سپس رو به من نموده و فرمود: ای بشیر: «خداوند پدرت را رحمت کند او شاعر بوده آیا تو نیز بر شعر سرودن توانایی؟» «بشیر» می گوید: گفتم: بلی، یابن رسول الله، من نیز شاعرم. [صفحه ۱۲۷] فرمود: حال که چنین است وارد مدینه شو و خبر شهادت حضرت ابی عبدالله علیه السلام را به مردم ابلاغ کن. (نظر به کارآئی بیشتر «شعر» در انتقال احساس و تأثیر خارق العاده ای آن در تهییج عواطف، استفاده ای به موقع حضرت سجاده علیه السلام از این «هنر» برای پیشبرد اهداف عالی خود در این قسمت قابل توجه است.) «بشیر» در پی فرمان حضرت سجاده علیه السلام بر اسب خود سوار شده و با شتاب وارد «مدینه» می شود و می تازد تا به مسجد پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - می رسد. حال بقیه داستان را از زبان خود او بشنویم: «چونکه به مسجد پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - رسیدم در حالی که گریه می کردم صدایم را بلند کردم و این شعر را برای مردم خواندم: یا اهل یثرب لا مقام لكم بها قتل الحسین فادمعی مدرار الجسم منه بکربلا مضرج و الراس منه علی القنأ یدار - ای مردم مدینه!! دیگر اینجا جای اقامت شما نیست، چرا که حسین کشته شد و اشکهای من در سوگ او جاری است. - پیکر او در کربلا به خاک و خون آغشته است و سر منورش بر روی نیزه ها در شهرها چرخانیده شده از یک محل به محل دیگر حمل می شود. آری این علی بن الحسین علیه السلام است که با عمه ها و خواهرانش بر شما وارد شده و در بیرون شهر مدینه فرود آمده اند و من فرستاده ایشان هستم تا به شما جایگاه آنان را و محل استقرارشان را معرفی کنم.» وقتی مردم خبر مرا دریافت کردند همه فوج فوج به سمت خارج شهر به حرکت درآمدند، به گونه ای که دیگر در «مدینه» هیچ زنی باقی نماند مگر اینکه از خانه خارج شد و این در حالی بود که از شدت این مصیبت موهایشان پریشان شده بود و چهره هایشان را می خراشیدند و به آن لطمه می زدند و آه و ناله سر می دادند. آری همه فریاد می زدند و واویلا!!، وا ثبور!! و من در عمرم همانند آن روز را به یاد ندارم که جمعیت گریه کنندگان به آن انبوهی باشند، و روزی را بر مسلمانان تلخ تر از آن روز به خاطر ندارم. در این هنگام صدای زنی را شنیدم که برای امام حسین علیه السلام گریه می کرد و با اشعاری که بسیار زیبا و جالب و بلند است در مصیبت او نوحه سرایی [صفحه ۱۲۸] می نمود. او به من گفت: ای کسی که خبر مرگ حسین علیه السلام را برای ما آوردی مصیبت و اندوه ما را در سوگ حسین تجدید کردی و زخمهایی که در غم فراق او هنوز التیام نیافته بود، چنان مجددا خدشه دار نمودی که دیگر هرگز امید بهبود آن نمی رود، خدایت تو را رحمت کند، بگو بینم تو کیستی؟ گفتم: من «بشیر بن حذلم» هستم که مولایم حضرت علی بن الحسین - علیهما الصلاة و السلام - مرا فرستاده تا خبر آمدنشان را به شما بدهم، ایشان هم اکنون با عیال ابی عبدالله و همسران او در فلان موضع هستند. «بشیر» می گوید: مردم «مدینه» یکپارچه مرا ترک کرده و با سرعت به سوی محل استقرار تازه واردین به حرکت درآمدند. من اسبم را تاخت کردم و به سوی آنجا شتافتم، اما دیدم با ازدحام مردم تمامی راهها بسته شده و همه مکانها به اشغال در آمده است. از سر ناچاری از اسب پیاده شده و بر سر و دوش مردم گام بر می داشتم تا به نزدیکی خیمه حضرت علی بن الحسین علیه السلام رسیدم، حضرت هنوز داخل خیمه بودند و با خود پارچه ای داشتند که با آن اشک چشمان خود را تمیز می کردند. پشت سر حضرت، خادم حضرت قرار داشت و چهار پایه ای به همراه داشت. او آن چهار پایه را بیرون آورد به زمین گذاشت و حضرت آمدند و بر روی آن نشستند در حالی که نمی توانستند از گریه خود جلوگیری نمایند. در این حال صدای مردم به گریه و ناله بلند بود و زنها و کنیزان همه ضجه می زدند. مردم از هر سو به حضرت تسلیم می گفتند. آری آن بیابان پر از شیون و اندوه و شدید بود. حضرت زین العابدین با دستان خود اشاره کردند: «آرام باشید» و مردم به پاس ادب حضرت همه ساکت شدند. سپس حضرت خطبه ای خواندند که در آن از مظالم دستگاه اموی پرده برداشته و

عمق فاجعه عظمایی را که رخ داده بود برای مردم بیان کردند و وظیفه همگان را در قبال آن، که همان تبری از دشمنان و ولاء اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام است بیان کردند. و سپس وارد «مدینه» شدند و در آنجا به عزاداری کنار قبر حضرت پیامبر مشغول شدند. [۲۱۱]. [صفحه ۱۲۹]

خطبه‌ی افشاگرانه و آگاهی بخش و کاملاً سیاسی حضرت سجاده برای اهل مدینه

«حمد و سپاس خداوند را سزااست که پروردگار عالمیان است. او مالک روز جزا و آفریننده‌ی همه خلایق است. همان خدایی که هم آنچنان مقامش بلند و رفیع است که در آسمانهای بلند مرتبه، رفعت گرفته است و هم آنچنان به ما نزدیک است که شاهد زمزمه‌ها بوده، آنها را می‌شنود. ما او را در سختی‌های بزرگ و آسیب‌های روزگار و درد و رنج حوادث ناگوار و مصائب دلخراش و بلاهای جانسوز و مصیبت‌های بزرگ، سخت، رنج‌آور و بنیان سوز سپاس می‌گزاریم. ای مردم! خداوند متعال - که جمیع مراتب حمد مخصوص اوست - ما را به مصیبت‌های بزرگ مبتلا فرمود و در اسلام شکافی بس بزرگ پدید آمد. آری حضرت اباعبدالله الحسین علیه‌السلام و عترتش کشته شدند!! اهل حرم، زنان و اطفال او اسیر گردیدند و سر او را بر سر نیزه زدند و در شهرها به گردش در آوردند و این مصیبتی است که همانند ندارد. ای مردم! کدام مرد شما بعد از قتل حضرت شادی می‌کند؟ یا کدامین چشم از شما، اشک خود را ننگه می‌دارد و از ریختن آن بخل می‌ورزد؟ آری آسمانهای هفتگانه در قتل او گریستند!! و دریاها با امواج خود بر او زاری نمودند و آسمانها نیز با همه‌ی ارکان وجودی خویش، در عزای او ماتم گرفتند. زمین از همه‌ی جوانب خود و درختان با تمامی شاخه‌ها و ماهی‌ها و تمام لجه‌های دریاها و ملائکه مقرب الهی و تمام اهل آسمانها برای او گریستند. ای مردم!! کدامین قلب است که در شهادت حضرت از هم نگسلد؟ یا کدامین دل است که برای او ناله نکند؟ یا کدامین گوش است که این شکاف که در اسلام وارد شد را بشنود و آرام بگیرد؟! ای مردم!! ما به سان فرزند ترک و کابل، حالمان چنان شد که رانده شده، از هم پراکنده، بدون حمایت و از وطن خود دور افتاده بودیم و این همه در حالی بود که نه جرمی مرتکب شده بودیم و نه کار زشت و مکروهی از ما سر زده بود و نه شکستی شکافی در اسلام وارد کرده بودیم. آری، هرگز بمانند این را در روزگار پدران پیشین خود نشنیده بودیم و این یک امر نو ظهور و بدعتی جدید بود. قسم به خدای سبحان!! اگر پیامبر به اینان به همان اندازه که سفارش ما را کرد و ما را وصی خود قرار داد، توصیه جنگ و قتال با ما می‌کرد، از آنچه با ما کردند، بیشتر [صفحه ۱۳۰] نمی‌توانستند بکنند!!! «انا لله و انا الیه راجعون» چه مصیبت بزرگی و چه فاجعه دلسوز و دردناک و رنج دهنده و ناگوار و تلخ و جانسوزی!!! ما، این همه را که به ما رسید به حساب خدا منظور می‌کنیم چرا که او شکست ناپذیر و انتقام گیر است.» [۲۱۲]. پس از پایان خطبه حضرت که حاوی نکات بسیار ارزشمند و حیات آفرین است فرزند «صعصع بن صوحان» که پدرش از یاران صمیمی و بلند مرتبه حضرت امیرالمؤمنین - علیه‌السلام - بود، برخاست و به خاطر مشکلی که در پاهای او بود، از حضرت سجاده - علیه‌السلام - عذرخواهی نمود و حضرت عذر او را پذیرفته و حسن ظن خود را به او ابراز نموده و از او تشکر نموده و برای پدرش از خداوند طلب رحمت فرمود [۲۱۳].

ورود اهل بیت حسینی به مدینه عزاداری کنار قبر پیامبر

اشاره

پس از برگزاری آن مراسم باشکوه در استقبال از آل الله توسط اهالی شهر «مدینه» و اطلاع از دیدگاه حضرت زین العابدین علیه‌السلام که گزارشگر آن همه درد و مصیبت بودند، همگی با یک دنیا آه و حسرت در فراق و فقدان سالار و سرور جوانان اهل

بهشت، حضرت ابی‌عبدالله‌الحسین‌علیه‌السلام و نفرتی عمیق از دودمان اموی که مسبب این جنایات هولناک بودند، به «مدینه» برگشتند. اهل بیت حسینی نیز به همراهی حضرت سجاد علیه‌السلام وارد مدینه شدند. در خلال راه به حضرت زین‌العابدین علیه‌السلام اطلاع دادند که عمویشان جناب «محمد بن حنفیه» برای دیدن و استقبال از ایشان آمده و از کثرت حزن و دهشت‌خبر عظیم شهادت امام حسین بی‌هوش شده است. حضرت به ملاقاتش آمده و بین آنها گفتگویی صورت گرفت. [۲۱۴] جریان ملاقات «محمد بن حنفیه» با حضرت سجاد علیه‌السلام در ابتدای ورود حضرت به «مدینه» حاکی از نهایت علاقه «محمد بن حنفیه» به حضرت امام حسین علیه‌السلام می‌باشد. در همین میان یکی از منحرفین با حضرت سجاد علیه‌السلام برخورد کرده و سخن‌گزنده‌ای می‌گوید که با جواب دندان‌شکن حضرت مواجه می‌شود. [صفحه ۱۳۱] به هر حال بعد از ورود به «مدینه» که در اسناد تاریخی، زمان آن را روز جمعه و به هنگام خواندن خطبه‌های «نماز جمعه» ثبت کرده‌اند، یکسره به سوی قبر حضرت پیامبر - صلی‌الله‌علیه‌و آله و سلم - روانه شدند و خدا می‌داند در این مسیر و در هنگام برخورد با فضای عطرآگین مسجد و قبر پیامبر - صلی‌الله‌علیه‌و آله و سلم - چه خاطراتی که برای این عزیزان تجدید نشد و چه حسرتها و غصه‌هایی که برای ایشان به وجود نیامد. [۲۱۵] تا آنجا که جناب «سید ابن طاووس» - رحمه‌الله‌علیه - در کتاب لهوف خود می‌نویسد: «حضرت سجاد صلوات‌الله‌علیه‌با اهل و عیال خود به شهر «مدینه» وارد شدند و نگاهی به خانه‌های فامیل و مردان خاندانش انداختند، دیدند آن خانه‌ها همه با زبان حال نوحه‌گردد و اشک می‌ریزند که کجایند صاحبان ما و فریاد و مصیبت‌ها در آنها بلند است...» [۲۱۶]. اینان وارد مسجد شدند و مصائب حسینی را برای مردم باز گفتند و داغها تازه شده و حزن و اندوه فراوان مردم را فرا گرفته و همه در سوگ شهیدان کربلا-نوحه‌سرای می‌کردند و به شدت می‌گریستند، آری آن روز همانند روز رحلت پیامبر - صلی‌الله‌علیه‌و آله و سلم - بود که تمام مردم «مدینه» اجتماع کرده و به عزاداری پرداخته بودند. در اینجا مراثی «ام‌کلثوم» و «زینب» - سلام‌الله‌علیهما - در کنار قبر جدشان حضرت رسول‌الله - صلی‌الله‌علیه‌و آله و سلم - و مادرشان حضرت فاطمه - سلام‌الله‌علیها - بسیار جانگداز است. [۲۱۷]. امام حضرت سجاد علیه‌السلام نیز به زیارت قبر پیامبر - صلی‌الله‌علیه‌و آله و سلم - آمده و صورت بر قبر مطهر نهادند و گریستند. و در «مقتل ابی‌مخنف» آمده است که حضرت در اینجا اشعاری خواند: اناجیک یا جداه یا خیر مرسل حبیبک مقتول و نسلک ضایع اناجیک محزوننا علیلا موجلا اسیرا و مالی قط حام و دافع سیننا کما تسبی الاماء و مسنا من الضر ما لا تحتمله الاضالع - ای جد بزرگوار و ای بهترین پیامبران مرسل، با تو راز و نیاز می‌کنم، محبوب [صفحه ۱۳۲] تو حسین علیه‌السلام کشته شد و نسل تو پریشان گشته و ضایع گشتند. - با تو راز می‌گویم در حالی که محزون و بیمار و هراسان و اسیر هستم و کسی نیست که از من حمایت و دفاع کند. - ما را اسیر کردند همان گونه که کنیزان را اسیر می‌کنند و آنچه‌ان به ما آسیب رسید که استخوانها را یاری تحمل آن نیست. [۲۱۸]. به هر حال حضرت سجاد علیه‌السلام با حالی جانگداز و جگر سوز از کنار قبر رسول خدا - صلی‌الله‌علیه‌و آله و سلم - بیرون آمدند. باید توجه داشت وابستگان دودمان نبوت و امامت که در «مدینه» بودند، جناب «ام‌سلمه» همسر مکرمه پیامبر، «ام‌البین» مادر حضرت عباس - سلام‌الله‌علیها - و دختران جناب «عقیل»، برادر حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام که خواهران حضرت «مسلم» بودند، و حتی اصحاب رسول‌الله - صلی‌الله‌علیه‌و آله و سلم - نیز همه نوحه‌سرای می‌و عزاداری داشتند. [۲۱۹] و این مراسم تا پانزده روز به شکل رسمی ادامه یافت، گرچه حضرت سیدالساجدین علیه‌السلام حال و وضع دیگری داشتند که باید آن را تحت عنوان تداوم عزاداری حضرت سجاد علیه‌السلام برای پدر بررسی نمود. همچنین زنهاش هاشمی تا مدت مدیدی حالت عزای خود را حفظ نمودند.

ملاقات محمد بن حنفیه با حضرت سجاد در ابتدای ورود حضرت به مدینه

به هنگام ورود اهل بیت حسینی و بازماندگان نهضت عاشورا به «مدینه منوره»، «محمد بن حنفیه» مریض بود و در منزل استراحت می‌نمود. اما هنگامی که صدای شیون و ضجه‌ی مردم را شنید، گفت: به خدا سوگند که همانند این زلزله را ندیده‌ام، این ضجه و

شیون چیست؟ چون او مریض بود نمی‌شد حقیقت را به او بازگفت و لذا در برابر اصرار ایشان، بعضی از غلامها به او گفتند: ای فرزند امیرالمؤمنین هم اکنون امام حسین و اهل حرم او به «مدینه» بازگشته‌اند. او گفت: چرا به نزد من نمی‌آیند؟ گفتند: آنها در انتظار تو هستند. او از جای برخاست در حالی که گاهی می‌افتاد و گاهی [صفحه ۱۳۳] می‌ایستاد و می‌گفت: «لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم» و چه بسا این مصیبت را احساس کرده بود و لذا گفت: به خدا سوگند که من مصائب آل یعقوب را در این کار می‌بینم!! سپس گفت: برادرم کجاست؟ میوه‌ی دلم کجاست؟ حسین کجاست؟ به او گفتند: برادرت حسین علیه‌السلام در بیرون «مدینه»، در فلان مکان بار انداخته است. از این رو او را بر اسب سوار کردند و خادمان او در جلوی حرکت می‌کردند تا به خارج «مدینه» رسیدند. چون نگاه کرد و بجز پرچمهای سیاه چیزی ندید، پرسید: این پرچمهای سیاه چیست؟ به خدا قسم که فرزندان امیه، «حسین» را کشتند!! سپس ضجه‌ای زد و از روی اسب به زمین افتاد و از هوش رفت. خادم او نزد امام زین العابدین علیه‌السلام آمده و عرض کرد: ای مولای من، عمویت را دریاب پیش از آنکه روح از بدن او جدا شود. امام سجاده علیه‌السلام در حالی که پارچه‌ای سیاه در دست داشت و اشک خود را با آن پاک می‌کرد، به راه افتاد و بر بالین عمویش آمده و سر او را به دامن گرفت. چون «محمد بن حنفیه» به هوش آمد به حضرت گفت: ای پسر برادرم! برادرم کجاست؟ نور چشم کجاست؟ پدرت کجاست؟ جانشین پدرم کجاست؟ برادرم حسین کجاست؟ حضرت علی بن الحسین علیه‌السلام پاسخ داد: «عمو جان! به سوی تو آمدم در حالی که یتیم هستم. مردانمان را کشتند و زنانمان را به اسیری گرفتند و اکنون بجز کودکان و بانوان حرم که همه مصیبت زده و گریان هستند، دیگر کسی را به همراه نیاورده‌ام. ای عمو! اگر برادرت حسین را می‌دیدى چه می‌کردى؟ او طلب کمک می‌کرد ولی کسی به یاری او نمی‌شتافت و بالب تشنه شهید شد!! در حالی که همه حیوانات از آب سیراب می‌شدند!! در این حال «محمد بن حنفیه» فریاد جگر سوزی کشیده باز بیهوش گردید. [۲۲۰].

سخن گزنده‌ی یکی از منحرفین و پاسخ دندان شکن امام سجاده

در کتاب امالی «شیخ طوسی» آمده است: امام صادق علیه‌السلام فرمودند: «هنگامی که حضرت علی بن الحسین علیه‌السلام وارد شدند و حضرت حسین [صفحه ۱۳۴] بن علی - صلوات الله علیه - کشته شده بودند، «ابراهیم بن طلحه بن عبیدالله» از حضرت استقبال نمود و گفت: ای علی بن الحسین چه کسی پیروز شد؟ این در حالی بود که حضرت سرشان را پوشانده و در «محمل» بودند. حضرت علی بن الحسین علیه‌السلام جواب دادند: اگر می‌خواهی بدانی چه کسی پیروز شد بگذار تا وقت نماز فرا رسد، آنگاه ابتدا اذان و سپس اقامه بگو. [۲۲۱]. پسر «طلحه» که وضعیت پیمان شکنی پدرش در جنگ او با حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام روشن است، شخصی است که هیچ رابطه‌ی ولایی با خاندان امامت ندارد، از این رو وقتی می‌بیند در جریان نهضت عاشورا به حسب ظاهر حضرت ابی‌عبدالله علیه‌السلام کشته شده و اهل حرم او به اسارت در می‌آیند، برای تشفی خاطر خود به حضرت امام زین العابدین علیه‌السلام عرض می‌کند چه کسی پیروز شد؟ این سخن گزنده حاکی از نیت سوء او می‌باشد. ولی حضرت سجاده علیه‌السلام با پاسخ دندان شکن خود به او می‌فهماند که غرض از نهضت عاشورا پیروزی ظاهری و رسیدن به ثروت و حاکمیت نبود. این نهضت برای حفظ اساس دین از اندراس و نابودی انجام شد و به ثمر هم رسید و نشانه آن اینکه هر مسلمانی به هنگام «اذان» و «اقامه» به توحید و رسالت حضرت خاتم النبیین - صلی الله علیه و آله و سلم - شهادت می‌دهد. اما در ارتباط با زمان وقوع این برخورد، عده‌ای آن را در «شام» گزارش کرده و عده‌ای مربوط به «مدینه» می‌دانند. ولی با توجه به اینکه اولاً حضور «ابراهیم بن طلحه» در «مدینه» بوده و ثانیاً عبارت: «حضرت سرشان را پوشانده بودند و در «محمل» نشسته بودند» در متن روایت آمده است، شاید احتمال وقوع این برخورد در «مدینه» اقوی باشد.

بر اساس نقل «سید ابن طاوس»، مؤلف کتاب لهوف، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود: «حضرت زین العابدین علیه السلام برای پدرش چهل سال گریست، و این در حالی بود که این مدت روزها را روزه می گرفت و شبها را به نماز می ایستاد. به موقع افطار، غلام [صفحه ۱۳۵] حضرت برای ایشان غذا و آشامیدنی می آورد و آن را در مقابل حضرت می گذاشت و عرض می کرد: ای مولای من میل بفرمائید. حضرت می فرمود: فرزند رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - در حالی که گرسنه بود کشته شد، فرزند رسول خدا در حالی که تشنه بود کشته شد!! پس این جملات را مکررا می فرمود و گریه می کرد تا غذای حضرت با اشک چشمشان مرطوب می گردید و آشامیدنی ایشان با آن ممزوج می شد. و این حال حضرت بود تا به لقاء خدای متعال واصل شد.» [۲۲۲]. چه اینکه یکی دیگر از غلامان حضرت نقل می کند که امام سجاد علیه السلام روزی به صحرا تشریف بردند و من آن حضرت را متابعت نمودم و دیدم ایشان روی سنگی سخت و خشن به سجده مشغول شدند، من صدای بلند گریه ایشان را می شنیدم و شمردم که هزار بار فرمود: «لا اله الا الله حقا، لا اله الا الله تعبدا و رقا، لا اله الا الله ایمانا و تصدیقا» سپس سرش را از سجده بلند کرد و در حالی که صورت و محاسنش از آب چشمانش مملو بود، من عرض کردم: آقای من! آیا وقت آن نرسیده که حزن شما تمام شود؟ آیا موقع آن فرا نرسیده که گریه شما کم شود؟ در اینجا حضرت فرمود: وای بر تو! «یعقوب» پسر «اسحاق» پسر «ابراهیم» علیه السلام یک پیامبر بود و فرزند پیامبر هم بود و دوازده فرزند داشت. خدای متعال یکی از آن فرزندان را غائب کرده از جلو چشم او پنهان نمود، در این ارتباط موهای سر «حضرت یعقوب» سفید شد، و پشت او از غم، خم گردید و به خاطر گریه، نور چشمش از دست رفت و این در حالی بود که آن فرزند هنوز زنده بود و در دار دنیا به سر می برد. ولی من پدرم را و برادرم را و هفده نفر از اهل بیتم را از دست دادم، در حالی که همه قطعه قطعه شده بودند و سر به بدن نداشتند، پس چگونه حزن من تمام شود و گریه‌ام رو به کاهش گذارد؟! [۲۲۳]. در همین ارتباط در امالی شیخ صدوق آمده است که امام صادق علیه السلام فرمودند: «زیاد گریه کنندگان (بکائین) پنج نفر هستند: حضرت آدم، یعقوب و یوسف و فاطمه دختر محمد - صلی الله علیه و آله و سلم - و علی بن الحسین علیه السلام (بعد تک تک را توضیح می دهند و در آخر می فرمایند): و اما علی بن الحسین علیه السلام پس بر امام حسین علیه السلام به مدت بیست سال یا چهل سال گریست و هیچ وقت طعامی خدمت حضرت نگذاشتند مگر اینکه گریست، [صفحه ۱۳۶] تا اینکه یکی از غلامهای حضرت به ایشان عرض کرد: یا ابن رسول الله فدای شما گردم، می ترسم از هلاک شدن شما! حضرت فرمود: «حزن و اندوه خود را به خداوند شکوه می برم و من از خدا چیزی می دانم که شما نمی دانید. من هر گاه جریان قطعه شدن فرزندان فاطمه را یاد می کنم اشکم سرازیر می شود.» [۲۲۴]. به هر حال در ارتباط با وضعیت حضرت امام زین العابدین علیه السلام در زمینه شهادت جانگداز پدر بزرگوارش و سایر وابستگان عزیزش، نکات و قطعه‌های زیادی در تاریخ ثبت شده که از آنها به دست می آید این خود دیگر رویه‌ای برای حضرت شده بود و از این طریق و با این شیوه یاد و خاطره عظیم حادثه عاشورا را در جامعه زنده نگه می داشت.

زنده‌ای بنی هاشم و تداوم عزاداری برای سیدالشهداء

حضرت زینب - سلام الله علیها - در عزای برادر و اهل بیت و فرزندان و اصحاب او مداوم گریه می کرد و هیچگاه اشک چشمانش خشک نشد و زمانی که به فرزند برادرش، حضرت زین العابدین علیه السلام می نگریست حزن او تجدید و اندوهش زیاد می شد و این وضعیت برای ایشان بود تا پس از دو سال به ملکوت اعلی پیوست. [۲۲۵]. «ام البنین» مادر حضرت ابوالفضل العباس و سه فرزند دیگر امیرالمؤمنین علیه السلام تا زنده بود، کنار صورت قبری که خود در «بقیع» ساخته بود، می آمد و با اشعار جانگداز، مدیحه سرایی می کرد که هر کس او را می دید به گریه می افتاد. [۲۲۶]. جناب «رباب» همسر والا مقام حضرت سیدالشهداء علیه السلام نیز

وضعیت دلخراشی پس از وقایع عاشورا داشته و دیگر ازدواج نکرد و تا زنده بود گریست و از زیر آسمان به پناه هیچ سقفی نرفت و زندگانی او بیش از یک سال دوام نیاورد. [۲۲۷] و همچنین سایر زنده‌های بنی هاشم. در این ارتباط در تاریخ آمده است که: «زنهای بنی هاشم لباس سیاه بر تن کردند [صفحه ۱۳۷] و هرگز از سرما و گرما شکایت نمی کردند، به دستور امام سجاد علیه السلام برای آنها غذای مخصوص عزاداران تهیه می کردند و تا پنج سال بعد از شهادت امام حسین علیه السلام هیچ یک از زنان هاشمی، سرمه به چشم نکردند و موی خود را حنا نبستند و حتی هیچ کس دودی از خانه آنها ندید تا اینکه «عبیدالله ابن زیاد» پس از ۵ سال کشته شد. و سر او را برای حضرت سجاد علیه السلام آوردند، آنگاه آنها از عزاداری آمدند. [۲۲۸] و البته در روایتی که در کتاب محاسن نقل شده است آمده که خود حضرت سجاد علیه السلام برای آنها جهت عزاداری، غذا تهیه می کرد. [۲۲۹]. [صفحه ۱۴۱]

مقطع حضور حضرت سجاد علیه السلام در مدینه تا هنگام وفات

مقدمه

پس از حوادث خونبار روز عاشورا و اسارت حضرت علی بن الحسین علیه السلام و سایر بازماندگان نهضت عاشورا و انتقال به «کوفه» و سپس به «شام» که در خلال آن سنگین ترین مصائب جسمی و روحی بر این عزیزان تحمیل گردید، ولی آنها با کمال قدرت و شجاعت به وظایف الهی و انقلابی خود عمل نموده و موجبات رسوایی دودمان ننگین اموی و روشن بینی مردم را فراهم آورده و یاد و خاطره نهضت حسینی را در اذهان ثبت نمودند، و همگان را از اهداف آن حرکت الهی خونین مطلع ساختند، چنانکه در قسمت‌های مربوطه به صورت تفصیلی بیان گردید، این کاروان قهرمان و پیروز به سوی «مدینه» حرکت نمود و در خلال راه با فرود در دشت تفتیده خون گرفته «کربلا»، بر سر قبر عزیزان خود به عزاداری پرداخت و سپس با نقشه‌ی مدبرانه‌ی امام سجاد علیه السلام با وضع منحصر به فردی به «مدینه» وارد شد و آنچنان مردم را در فقدان حسینی گداخت و احساسات آنان را به همراه ارائه آگاهی و روشن بینی برافروخت که آثار عمیق اجتماعی خود را بر جای گذاشته و همگی از جنایت وارد شده بر پسر دختر پیامبر خود آگاه گردیدند. آری این همه به رهبری مستقیم حضرت زین العابدین علیه السلام از آغاز تا پایان، انجام پذیرفت. اینک حضرت سجاد علیه السلام در «مدینه» مستقر شده و تا پایان عمر پربرکت خود که بنابر اصح اقوال ۳۵ سال به طول انجامید، در این شهر که شهر پیامبر خداست، [صفحه ۱۴۲] مشغول انجام وظایف سنگین امامت شدند. این مدت مدید که مدت امامت حضرت است، یکی از برهه‌های بسیار حساس برای اسلام و شیعه به حساب می آید که از ویژگی‌های مخصوص به خود برخوردار است. برای آشنایی با زندگی امام زین العابدین علیه السلام در این مقطع و شناخت کیفیت انجام مسئولیت امامت و رهبری امت توسط آن امام همام، باید اولاً نگاهی فراگیر و عمیق به وضعیت عمومی اجتماع و مشخصه‌های این مقطع از تاریخ صدر اسلام را از نظر نظام سیاسی حاکم و عملکرد آن و همچنین وضعیت اجتماعی و فرهنگی شیعه و سایر مسلمین یعنی «جو حاکم بر زمانه» را به صورت دقیق شناسایی نمود و ثانیاً با توجه به عنصر «غیب» که آبشخور تصمیمات امام معصوم - علیه السلام - است، این موضوع را به بررسی نشست که در چنین شرایطی، حفظ، تداوم، بسط و گسترش اسلام ناب که اولین وظیفه هر امام معصومی است و محافظت از جامعه‌ی شیعه که پیروان راستین اسلام‌اند، چگونه میسر است؟ و رهبری امام در تحقق این اهداف بلند چگونه تبلور عینی یافته است؟ در این زمینه باید حرکت «بلند مدت» امام معصوم علیه السلام و استراتژی آن حضرت را تبیین نمود و بر اساس آن، حرکات «کوتاه مدت» و تاکتیک‌ها را مشخص کرده و آنها را بررسی نمود. بنابراین برای بررسی زندگانی حضرت سجاد علیه السلام در مقطع حضور آن حضرت در «مدینه» تا هنگام وفات که دوران «امامت» ایشان است، باید با «ترسیم اوضاع زمانه حضرت» از یک سو و «تبیین استراتژی حضرت» از سوی دیگر، به بحث و تحقیق پرداخت. آنگاه «ابعاد شخصیت جامع و کامل این امام بزرگوار» را به

دقت بررسی نمود و در خلال آن ضمن آشنایی با فضایل بی‌پایان این امام معصوم، درسهای لازم را فراگرفت.

گزارشی مختصر از اوضاع زمانه حضرت سجاد در مقطع حضور ایشان در مدینه

جهان اسلام در عصر امامت حضرت سجاد علیه‌السلام یکی از اسفبارترین دوران خود را سپری می‌کرد؛ از نظر نظام سیاسی حاکم، بخش وسیعی از قلمرو اسلامی تحت حاکمیت و سیطره دودمان اموی قرار داشت که اینان پلیدترین، [صفحه ۱۴۳] سفاکترین و جسورترین والیانی بودند که در ضدیت با ارزشهای بنیادین اسلامی و هدم و نابودی تعالیم نبوی برای خود هیچ حد و مرزی نمی‌شناختند و سلطنت و حکمرانی آنان بر مبنای همین فلسفه، پایه‌گذاری شده بود که با گرفتن انتقام از دودمان پیامبر، برای حقد و کینه‌های انباشته خود از شکست‌های دوران ظهور اسلام، درمانی فراهم آورند. اینان در این راستا تا آخر خط حرکت کردند و عملکردی از خود به یادگار گذاشتند که روی تاریخ را سیاه نمود و با آن برای خود همیشه ننگ و نفرین خریداری کردند. آری انحراف از جریان صحیح امامت و ولایت که پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - منادی آن بودند و از طرف خداوند متعال آن را در جامعه تبلیغ نمودند، این کاملاً - به بار نشسته و میوه‌های شوم آن یکی پس از دیگری، همان گونه که از قبل نیز توسط اولیاء برگزیده‌ی حق بیان شده بود، به دست می‌آمد. از حاکمیت «معاویه بن ابی‌سفیان» که بگذریم، دوران امامت حضرت سجاد علیه‌السلام مقارن است با سلطنت «یزید بن معاویه» که با همه کوتاهی آن ابتدا با به شهادت رساندن پسر دختر پیامبر حضرت امام حسین علیه‌السلام آغاز شد و در ادامه آن حمله‌ی ددمنشانه به «مدینه» پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - و «مکه معظمه» اتفاق افتاد که فجایع حاصل از آن روی تاریخ را سیاه نمود. بعد از «یزید» با فاصله کوتاهی «مروان بن حکم» شخصی که از اهانت کنندگان به پیامبر بود به حکومت رسید و او بنیان حکومت «مروانیان» که از «بنی امیه» بودند را تحکیم نمود و بعد از او «عبدالملک مروان» به تخت سلطنت نشست و به مدت بیست و یک سال در حالی که رسماً به خدا سوگند می‌خورد که شراب می‌نوشم، از هیچ ظلم و جنایتی فروگذار نبود و بالاترین سیئه او مسلط کردن «حجاج بن یوسف ثقفی» بر جان و مال مردم بود، فرد سفاکی که «عبدالملک» را از «رسول خدا» - صلی الله علیه و آله و سلم - بالاتر می‌دانست و رسماً از مردم مسلمان «جریمه» می‌گرفت و شنیدن نام «کافر» برای او خوشتر از شنیدن نام «شیعه» بود. و باید گفت از گستره‌ی جنایت این پلید و کثرت خونریزی و سفاکی او فقط خداوند آگاه است و بس. پس از عبدالملک پسرش «ولید بن عبدالملک» به حکومت دست انداخت، همو که طبق بیان سیره نویسان در عصر او زمین از ظلم و ستم لبریز بود. آنچه گذشت گذری سریع به نظام سیاسی حاکم بر بخش وسیعی از قلمرو اسلامی بود و در همین زمان در بخش دیگر «زبیریان» به ریاست «عبدالله ابن زبیر» [صفحه ۱۴۴] مشغول حکومت بودند که اینان با رقیبان خود (امویان) در یک نقطه اشتراک داشتند و آن نقطه، عداوت با دودمان پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - همداستانی آنها در قتل و کشتار و فشار بر «بنی هاشم» است که این همه در تاریخ بخوبی ثبت گردیده است. و نکته دیگر رواج سب امیرالمؤمنین حضرت علی علیه‌السلام است که در بالای منابر انجام می‌شد و اگر خطیبی از آن اجتناب می‌کرد مورد اعتراض مردم واقع می‌شد. از آنچه گذشت، گرچه بسیار گذرا بود ولی بخوبی می‌توان دورنمایی از اوضاع سیاسی حاکم بر جهان اسلام در عصر امامت حضرت سجاد علیه‌السلام به دست آورد و در پرتو آن به دور نمایی از اوضاع فرهنگی و اجتماعی آن عصر رسید. وقتی جامعه به چنین والیانی مبتلا باشد، اوضاع آن چگونه خواهد بود؟ آری ارزشهای دینی به صورت کلی دچار تحریف قرار گرفته و تغییر کرده بود و گستاخی بنی امیه به جایی رسیده بود که مردم را به عنوان برده‌های حکومت خود پنداشته و به همین عنوان از آنان بیعت می‌گرفتند و خفقان شدید و حاکمیت جو رعب و وحشت، همه‌ی روحیه و توان مردم را برای هر نوع حرکت کارساز، سلب کرده بود. اما «شیعه» در این میانه وضعی بس اسفبار را می‌گذرانید. اولاً بعد از شهادت حضرت امام حسین علیه‌السلام و بزرگان شیعه و عناصر راسخ در ولایت اهل بیت - علیهم‌السلام -، سایر موالیان دچار یک نوع شکست روحی شده بودند که سرکوب شدید آنان

از ناحیه والیان اموی و دست نشانندگان آنها، به آن بیشتر دامن می‌زد، بخصوص با توجه به قصور یا تقصیری که در یاری رساندن به امام حسین علیه‌السلام در خود احساس می‌کردند. از این گذشته با توجه به وقایعی که در آن دوران اتفاق افتاد و بعضی از نصوص تاریخی بر آن دلالت دارند، بخوبی می‌توان به این نتیجه رسید که دیگر «شیعه» به عنوان یک جریان و تفکر و تشکل اجتماعی وجود خارجی نداشته و علاوه بر «بنی امیه» که پس از واقعه کربلا کار «شیعه» را تا حدودی تمام شده حساب می‌کردند، خود آنان نیز از انسجام و اقتدار بکلی فاصله گرفته و هویت اجتماعی خود را از دست داده بودند. از سوی دیگر به دنبال مصائب سنگین تحمیل شده بر جامعه «شیعه» و موالیان اهل بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام و عدم امکان حضور مؤثر و فعال رهبری معصوم علیه‌السلام در میان آنان، به خاطر جو خفقان شدید و عدم اطمینان از عناصر [صفحه ۱۴۵] سست پیمان موجود، انحرافات عقیدتی و فکری متعددی نیز جامعه «شیعه» موجود را دستخوش نوسانات جدی کرده بود که بعضی از آنها عبارتند از پیدایش «فرقه کیسانیه» که به داعیه امامت و مهدویت جناب «محمد بن حنفیه» خط خود را از امامت حضرت سجاد علیه‌السلام جدا کردند و همچنین پیدایش «غلات» که به نوعی جایگاه اهل بیت را فراتر از آنچه باید باشد، ترسیم نموده و عقایدی را برای خود انتخاب کرده بودند که ابا مورد رضایت حضرت سجاد علیه‌السلام نبود. و این غیر از انحرافات عقیدتی متعددی بود که عمال «بنی امیه» به آن دامن می‌زدند مانند مسأله «جبر»، «تشبیه و تجسیم» و مسأله «ارجاء» که همگی از ناحیه حکومت اموی مورد تبلیغ و حمایت بود. آنچه گذشت، ترسیمی گذرا از اوضاع سیاسی و اجتماعی عصر امامت حضرت سجاد علیه‌السلام بود که با توجه به آن می‌توان اوضاع زمانه حضرت را شناسایی نمود. به این اوضاع و بعضی از سر فصل‌های آن به صورت تفصیلی در بررسی ابعاد شخصیت حضرت سجاد علیه‌السلام، اشاره خواهد شد. در پرتو بررسی گذرای اوضاع زمانه حضرت سجاد علیه‌السلام به دست می‌آید که آن حضرت به عنوان بازمانده جریان عاشورا و تنها شخصیتی که به صورت رسمی منصب «امامت» را به عهده دارند، تا چه حد مورد سوء ظن دستگاه حاکمه قرار داشته و چگونه کوچکترین حرکت سیاسی رو در رو با نظام سیاسی موجود، می‌تواند به برخورد شدید تا حد به شهادت رساندن ایشان منجر شده و نظام ولایت و امامت و جریان حق را دچار ضایعه جبران ناپذیر نماید. از سوی دیگر حرکت‌های انقلابی در جامعه شیعی اگر به مسأله‌ی امامت گره بخورد خفقان موجود را باز هم شدیدتر نموده و سرکوبها به جایی خواهد رسید که باقی مانده‌ی محدود جامعه شیعی را دچار مشکل جدی‌تر خواهد کرد. آری وضعیت به گونه‌ای بوده است که حضرت سجاد علیه‌السلام در یک تشبیه دقیق و گویا حال خود و شیعیانشان را که بسیار اندک بوده‌اند در مابین «بنی امیه»، به وضعیت «بنی اسرائیل» در مابین قوم «فرعون» تشبیه نموده‌اند که بچه‌های آنها را می‌کشتند و زنانشان را نگه می‌داشتند. [۲۳۰].

[صفحه ۱۴۶] حال با توجه به این شرایط از طرف مقام عظمای امامت، چه «برنامه‌ی بلند مدت» و کدامین «استراتژی» باید برای رهبری و امامت جامعه اتخاذ شود؟ این بحث را باید تحت عنوان برنامه بلند مدت حضرت سجاد علیه‌السلام در طول دوران امامت خود پیگیری نمود.

برنامه بلند مدت حضرت سجاد در طول دوران امامت

اشاره

با توجه به وضعیت اسفبار جهان اسلام در عصر امامت حضرت سجاد علیه‌السلام و نقشه گسترده‌ی نظام سیاسی حاکم برای هدم ارزشهای بنیادین اسلامی و ایجاد خفقان و سرکوب شدید توسط «بنی امیه» و «زبیریان» نسبت به دوستان اهل بیت علیهم‌السلام و قلت شدید اصحاب «وفادار» و «عارف» به اهداف و جایگاه امامت، می‌توان با مد نظر داشتن رسالت امامت در پاسداری از دستاوردهای حضرت پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - و تربیت و حفظ عناصر وارسته و متعهد به مکتب، به ترسیم برنامه بلند

مدت حضرت زین العابدین علیه السلام در دوران امامت خود پرداخت. به نظر می‌رسد این برنامه دارای سر فصل مهم و کلانی بوده که بعضی از آنها عبارتند از: ۱- حفاظت از دستاوردهای نهضت عاشورا و جلوگیری از خاموش شدن شعله‌ی فروزان نهضت حسینی. ۲- ارائه سیمای ملکوتی و پرجاذبه از امامت راستین در بین جامعه. ۳- نشر معارف اصیل و ناب اسلامی در بین اقشار مختلف جامعه. ۴- تربیت انسانهای مستعد و گسترش و تعمیق باورهای صحیح مذهبی در ابعاد مختلف در وجود آنان، و بازسازی جامعه شیعی. ۵- برگرداندن روحیه اعتماد به نفس و شور و نشاط به پیروان خود و مبارزه با یأس و خمودگی موجود در جامعه. ۶- خنثی کردن نقشه‌های خائنانه «بنی امیه» «بنی مروان» برای هدم اساس اسلام. با توجه به شناخت عمیق، صحیح و معصومانه حضرت علی بن الحسین علیه السلام از شرایط جامعه‌ی معاصر خویش، حضرت بخوبی می‌دانستند که آن [صفحه ۱۴۷] شرایط، مناسب درگیری مسلحانه و رو در رو با نظام سیاسی نیست. از این رو در ابعاد مختلف زندگانی منور خود، خط مشی را انتخاب نمودند که در پرتو آن حرکت حساب شده‌ای برای بازسازی نیروهای پراکنده و آسیب دیده و مأیوس و تربیت نیروهای جدید و با نشاط به انجام رسید و معارف اصیلی که می‌رفت در سایه حکومت سیاه دودمان اموی و دیگران بکلی نابود گردد، و هدف حاکمیت اموی در واقع چیزی جز این نبود، نه تنها از این خطر نجات یافت بلکه زمینه‌های وسیع نشر و نضج آن در عصر امامت امام باقر و امام صادق علیهما السلام فراهم آمد. حضرت در این ارتباط بالاترین بهره از روشهای «تعلیم غیر مستقیم» برده و بخصوص از سلاح «دعا» حداکثر استفاده را می‌نمودند. و در این راستا اعتماد و شور و نشاط را به پیروان خود برگردانده و آنها را از یأس و خمودگی نجات دادند. آری آنچه‌ان در پرتو تلاشهای حضرت تصویر منور و پرجاذبه‌ای از امامت در اذهان ترسیم گردید که حقایق نظیر است. به گوشه‌ای این تصویر در بحث «امام سجاد علیه السلام از منظر نکته دانان و گوهر شناسان» اشاره خواهد شد. در همین رابطه حضرت در زبان مخالفین بدین گونه معرفی شدند که «خیر لا شرفیه» و «علی الخیر». حضرت نه تنها با حرکات سنجیده خود مستمسکی به دست دشمنان عنود ندادند بلکه با تدبیری الهی، آرمانهای خود را به گونه‌ای جلو بردند که «جامعه‌ی شیعی» نیز بازسازی گردید و از خطر هدم و انحطاط کلی مصون ماند و با رفتار منحصر به فرد خود در زنده نگهداشتن خاطره جانبازی پدر و اصحابش آنچه‌ان برنامه‌ای در زندگانی خود پیاده نمودند که این نهضت هم از بعد «احساس» و «عاطفه» و هم از بعد «معرفت» و «آگاهی» در فرهنگ شیعی ثبت گردید و به عامل قدرتمند بقاء نظام اندیشه‌ی شیعی و تفکر علوی در طول تاریخ تبدیل شد. لازم به ذکر است حضرت در برنامه بلند مدت خود از عنصر «تقیه» که از عناصر اصیل فرهنگ اسلامی است، نهایت استفاده را برده و در پرتو آن آرمانهای خود را محقق ساختند.

استفاده فراگیر حضرت سجاد از عنصر تقیه

«تقیه» یکی از راهکارهای مبارزاتی مهم در فرهنگ پویای اسلامی و شیعی [صفحه ۱۴۸] است. این واژه از ریشه‌ی «وقی»، «یقی» است که «تقوی» نیز از همین ریشه می‌باشد، به معنای مراقب احوال دشمن بودن و مناسب شرایط موجود حرکت جهادی خود را تنظیم کردن است، در روایتی امام صادق علیه السلام می‌فرمایند: «... المؤمن مجاهد لانه یجاهد اعداء الله عزوجل فی دولة الباطل بالتقیه و فی دولة الحق بالسیف» [۲۳۱]. یعنی: «مؤمن همیشه مجاهد است چون در دولت حق با شمشیر می‌جنگد و مجاهدت می‌کند و در دولت باطل مجاهده‌ی او با «تقیه» است.» بنابراین مؤمن همیشه در حال جهاد و مبارزه است گاهی با شمشیر، گاهی با «تقیه»، در واقع «تقیه» سپر به دست گرفتن است و تشدید مراقبه و اعمال روشهای قوی امنیتی و اطلاعاتی در مبارزه‌ی سری با دشمن، نه ترک جهاد و خانه نشینی و عزلت. این واژه در قرآن هم استعمال شد و در سوره‌ی آل عمران صریحا به آن اشاره شده است: «لا یتخذ المومنون الکافرین اولیاء من دون المؤمنین، و من یفعل ذلک فلیس من الله فی شی الا ان تتقوا منهم تقیه و یحذرکم الله نفسه و الی الله المصیر» [۲۳۲]. یعنی: «مؤمنان نباید از کافران به جای مؤمنان دوست بگیرند و هر کس چنین کند از (لطف و

ولایت) خداوند بی بهره است، مگر آنکه به نوعی از آنها تقیه کنید، و خداوند شما را از خویش برحذر می‌دارد، و بازگشت به سوی خداست.» حضرت علی بن الحسین علیه‌السلام نیز در روایتی می‌فرماید: کسی که امر به معروف و نهی از منکر را ترک کند همانند کسی است که قرآن را کنار نهاده و به آن پشت کرده باشد، مگر اینکه در حال «تقیه» باشد و بعد در تعریف «تقیه» فرمودند: «تقیه آن است که به خاطر تجاوز و طغیان ستمگر عنودی از او بترسی.» [۲۳۳]. با روشن شدن اصل «تقیه» با توجه به اینکه در عصر حضرت زین العابدین علیه‌السلام حضرت بشدت مورد سوء ظن دستگاه اموی بودند، مهمترین اصلی که حضرت در پرتو آن خود و شیعیان را از اقدامات خشن اموی‌ها محافظت نمودند، همین اصل «تقیه» بود. چه اینکه این اصل در طول تاریخ اسلام از اول تاکنون، همیشه باعث حفظ و بقاء «شیعه» بوده است. [صفحه ۱۴۹] آری حضرت سجاده علیه‌السلام در شرایط ناگواری به سر می‌بردند که چاره‌ای جز تمسک به «تقیه» به معنای صحیح اسلامی آن نداشتند و این یکی از عناصر کلیدی مورد استفاده ایشان در حرکت‌های بلند مدت و کوتاه مدت بود. و البته باید توجه داشت هر کجا در طول حیات مبارک حضرت زین العابدین علیه‌السلام - از لحظه شهادت پدر تا لحظه ارتحال خود آن بزرگوار، آن امام عزیز شرایط را برای ارائه صریح حق و برخورد با دستگاه جبار اموی و افشاء عملکرد ظالمانه آن و تحذیر از همکاری با آن دستگاه فاجر و ... مناسب می‌دیدند بدون کمترین پرده پوشی وظیفه‌ی خود را عمل می‌کردند که نمونه‌های آن در حیات مبارک، حضرت بسیار زیاد است؛ از قبیل «برخورد با عبدالله بن زیاد»، «خطبه در کوفه»، «خطبه در مسجد شام»، «برخوردهای حضرت با عبدالملک مروان» و.. که در بررسی «بعد سیاسی» وجود اقدس حضرت به بعضی از آنها اشاره شده است.

ابعاد گوناگون شخصیت کامل و متعالی حضرت سجاده

امام معصوم علیه‌السلام از شخصیت جامع و ذات ابعادی برخوردار است که از نظر کمال، در اوج قله‌ی رفعت و تعالی قرار گرفته و از این رو در سطح جامعه بشری از هر حیث صلاحیت اسوه بودن و مقتدا قرار گرفتن را واجد است. حضرت علی بن الحسین علیه‌السلام نیز به عنوان معصوم ششم و امام چهارم چنین بوده با بهره‌مندی از یک شخصیت متعالی در همه ابعاد، سیمای منور امامت را زینت بخش می‌باشند. برای بررسی «مقطع حضور حضرت سجاده - علیه‌السلام - در مدینه تا هنگام وفات» که عصر امامت ایشان را تشکیل می‌دهد، با توجه به اوضاع زمانه ایشان و دورنمایی که از برنامه بلند مدت حضرت ترسیم گردید، به بررسی ابعاد وجودی و جوانب مختلف شخصیت متعالی حضرت می‌پردازیم. در یک نگاه گذرا می‌توان بعضی از ابعاد شخصیت آن حضرت را چنین شماره نمود: ۱- بعد فردی ۲- بعد فرهنگی ۳- بعد اجتماعی [صفحه ۱۵۰] ۴- بعد سیاسی ۵- بعد اقتصادی گرچه در وجود کامل و فوق کمال حضرت، این ابعاد همه با هم معنی پیدا می‌کند و هرگز به شکل دقیق، آنها از هم قابل تفکیک نمی‌باشند، ولی با ملاحظاتی شاید بتوان بر اساس اسناد و روایات موجود در تاریخ و کتب روایی، بحث‌هایی را پیرامون هر یک به صورت مجزا ارائه داد. بدین امید که در پرتو این بررسی و آشنایی، توفیق استفاده و اقتدا به این امام همام که به حق «زین العابدین» لقب گرفته‌اند، شامل حال همگان گردد. [صفحه ۱۵۳]

بعد فردی وجود مبارک امام چهارم علیه‌السلام «کمالات بی‌پایان»

مقدمه

در بررسی «بعد فردی» شخصیت کامل حضرت سجاده علیه‌السلام باید توجه داشت که کمالات بی‌پایان امام معصوم علیه‌السلام در این بعد را نمی‌توان استقصاء نمود چرا که «امام» مظهر اتم کمالات غیر متناهی الهی است و او بحق «خليفة الله» در روی زمین و در

همه عوامل وجود می‌باشد. اما با توجه به آنچه در روایات و اسناد موجود است، می‌توان به بعضی از سر فصل‌های مهم در این قسمت دست یافت. در ارتباط با حضرت سجاد علیه‌السلام تا آنجا که در بعضی از نصوص روایی اشاره رفته است، در بعد فردی کمالات بلندی برای آن حضرت نقل شده است که جدا قابل وجه بوده و در بخش‌های متعددی از آن قابل الگو برداری و اقتباس می‌باشد. این کمالات که تنها گوشه‌ای از کمالات حضرت است عبارتند از: ۱- علم لا یتناهی حضرت ۲- توحید عینی حضرت و تسلیم در مقابل تقدیر الهی ۳- درگیری با شیطان و درهم شکستن او ۴- مراقبت دائمی از خود ۵- زهد در دنیا و رغبت به آخرت [صفحه ۱۵۴] ۶- اهتمام به عبادات بویژه «نماز» و «حج» ۷- برخی از حالات شخصی و ویژگی‌های فردی حضرت لازم به ذکر است امام سجاد علیه‌السلام بر اساس آنچه در گفتار و قضاوت امام صادق علیه‌السلام منعکس شده است، «شبهه‌ترین اهل بیت به حضرت مولی‌امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام» [۲۳۴] می‌باشند که با توجه به سر آمد بودن حضرت علی علیه‌السلام در کمالات، جایگاه امام سجاد علیه‌السلام نیز در این ارتباط روشن می‌گردد.

علم لا یتناهی حضرت امام سجاد

اشاره

امام سجاد علیه‌السلام بمانند سایر معصومین علیهم‌السلام دارای علوم لا یتناهی می‌باشند و به جمیع «ما کان» و «ما یکون» و «ما هو کائن» یعنی «گذشته» و «حال» و «آینده» آگاه بوده و بر همه عوامل هستی نیز احاطه وجودی و علمی دارند. در این ارتباط نقل شده است فردی بر حضرت زین العابدین علی بن الحسین علیه‌السلام وارد شد، حضرت از او پرسیدند: تو کیستی؟ عرض کرد: من «منجم» هستم. حضرت فرمودند: «پس تو پیشگو، طالع بین و فالگیر هم هستی!! آنگاه نگاهی معنی‌دار به او انداخته و فرمودند: آیا تو را به مردی راهنمایی کنم که از زمانی که تو وارد بر ما شدی در چهارده عالم (و در نقلی دیگر «چهارده هزار عالم») سیر نمود که هر عالمی سه بار بزرگتر از دنیاست و این در حالی می‌باشد که ابدا از مکانش حرکتی نکرده است؟ آن شخص گفت: او کیست؟ حضرت فرمود: من. و اگر بخواهی تو را به آنچه خورده‌ای و به آنچه برای خود در خانه ذخیره نموده‌ای آگاه می‌نمایم. (سپس به او فرمودند: امروز پنیر خورده‌ای و در منزلت بیست دینار ذخیره نموده‌ای که سه دینار آن دارای وزن صحیح می‌باشد. آن مرد با شنیدن این مطالب، خدمت حضرت عرض کرد: من شهادت می‌دهم شما «حجۀ» عظمای حق و مثل اعلی [صفحه ۱۵۵] و اساس و ریشه‌ی تقوی می‌باشید ... [۲۳۵]. در زمینه سعه‌ی علم حضرت سجاد علیه‌السلام می‌توان به «اطلاع آن حضرت از «غیب»، «اطلاع بر سایر زبانها و لهجه‌ها در بین انسانها» و «اطلاع از لغت حیوانات و احوال آنها» به عنوان نمونه اشاره نمود. به هنگام بررسی بعد فرهنگی وجود اقدس حضرت سجاد علیه‌السلام همچنین به «جایگاه رفیع علمی آن حضرت» به صورت مفصل اشاره شده است.

اطلاع حضرت سجاد از «غیب» و اخبار به آن

اشاره

در زمینه اطلاع حضرت علی بن الحسین علیه‌السلام از «غیب» یعنی آنچه از مجاری ظاهری ادراک انسانها مخفی است و یا افرادی آن را مخفی نموده و دسترسی به آن به حسب ظاهر جز از طریق خود آنها امکان ندارد، موارد عدیده‌ای در روایات و اسناد تاریخی ذکر گردیده است که در این قسمت به چند نمونه از آن اشاره می‌شود: ۱- اخبار از ما فی الضمیر «ابو خالد کابلی» و اطلاع از اسمی که مادرش برای او انتخاب نموده بود و هیچ کس از آن اطلاع نداشت: «ابو خالد کابلی» می‌گوید: «به نزد حضرت علی بن الحسین علیه‌السلام آمدم تا از او سؤال کنم آیا سلاح رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - نزد اوست؟ پس همینکه چشمش به من افتاد

فرمود: ای اباخالد آیا می‌خواهی سلاح رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - را به تو نشان دهم؟ من عرض کردم: آری قسم به خدا، یا ابن رسول الله نیامدم نزد شما مگر اینکه از همین موضوع سؤال کنم و شما از آنچه در نفس من بود خبر دادید. حضرت فرمود: آری و سپس صندوقی بزرگ و زنبیلی را طلبید و یکی یکی آثار رسول خدا را بیرون می‌آورد و آنها را معرفی می‌کرد، من جمله انگشتر حضرت، زره، شمشیر ذوالفقار، عمامه، پرچم، چوب دستی، کفش‌های حضرت و ردایی که روز جمعه آن را می‌پوشیدند و در آن خطبه‌ی «نماز جمعه» را برای اصحابشان می‌خواندند که و خلاصه اشیاء زیادی بیرون آورد و [صفحه ۱۵۶] من گفتم: کافی است، خداوند من را فدای شما قرار دهد. [۲۳۶]. چه اینکه در برخوردی دیگر، حضرت «ابو خالد کابلی» را به نام مخصوصی که مادرش او را به آن نامیده بود، یعنی «کنکر» نامیدند. «ابو بصیر» از امام باقر علیه‌السلام در روایت بلندی نقل می‌کند: «... «ابو خالد کابلی» نزد حضرت سجاده علیه‌السلام آمد و چون برای دخول اذن خواست، حضرت اذن دادند و او داخل شد. بعد حضرت فرمودند: مرحبا به تو ای «کنکر» تو که زیارت کننده‌ی ما نبودی!! چه شده است و در مورد ما چه چیزی بر تو آشکار شده است؟ او به سجده افتاد و بعد گفت: الحمد لله که خداوند امام را به من شناساند ... و بعد گفت: شما مرا به آن اسمی صدا زدید که مادرم هنگام تولد من، آن را بر من انتخاب کرد (و قسم به خدا تا به امروز هیچ کس از مردم من را به آن صدا نزده بود). [۲۳۷]» ۲- اطلاع حضرت از نامه‌ای که «حجاج بن یوسف»، به «عبدالملک مروان» نوشت و جوابی که او به آن دژخیم داد: «روایت شده که «حجاج بن یوسف» به «عبدالملک بن مروان» نامه‌ای نوشت که اگر می‌خواهی پادشاهی‌ات ثابت بماند علی بن الحسین علیه‌السلام را بکش. در جواب، «عبدالملک» به او نوشت: «مرا از خون بنی هاشم بر حذر بدار و تو خود نیز آن خون را محترم بشمار. چرا که من خودم دیدم پس از اینکه «آل ابوسفیان» دست خود را به این خون آغشته نمودند چگونه خداوند ملک آنها را زایل نمود.» بعد این نامه را به صورت سری به سوی «حجاج» فرستاد. ولی در همان ساعتی که او نامه را برای «حجاج» می‌نوشت، حضرت علی بن الحسین علیه‌السلام برای او نوشتند: «بر آنچه درباره خون بنی هاشم نوشتی مطلع شدم. خداوند در این موضوع از تو سپاسگزاری نموده و پادشاهی تو را تثبیت و عمرت را افزود.» این نامه را حضرت با ثبت تاریخی که در آن تاریخ «عبدالملک» برای «حجاج» نامه نوشته بود، با غلامی به نزد «عبدالملک» فرستاد و چون غلام به [صفحه ۱۵۷] حضور او رسیده و نامه را تسلیم کرد در تاریخ آن نگریست و متوجه شد که دقیقاً برابر با تاریخ نامه خود اوست. و لذا در صدق حضرت زین العابدین علیه‌السلام شک نکرد و در این رابطه بسیار خوشحال شد. بعد باری از دینار برای حضرت فرستاده و از او خواست تا آن را برای حوایج خود و اهل بیت و دوستانشان مصرف نماید. و در نامه حضرت این نکته ذکر شده بود که: «رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - در خواب نزد من آمد و از آنچه برای تو نوشتم مرا مطلع نمود.» [۲۳۸]. ۳- اخبار به امارت و حکومت «عمر بن عبدالعزیز» در زمان جوانی او: «عبدالله بن عطاء التمیمی» می‌گوید: «با حضرت علی بن الحسین علیه‌السلام در مسجد بودم که «عمر بن عبدالعزیز» در حالی که جوان بود و کفشی با دو بند نقره فام پوشیده بود، از جلوی ما عبور کرد. حضرت به او نگاه کرده فرمودند: یا «عبدالله بن عطاء» آیا این خوشگذران را می‌بینی؟ نخواهد مرد تا اینکه والی همه مردم شود. گفتم: این فاسق؟ فرمود: بلی.» [۲۳۹]. آری از این نمونه‌ها در تاریخ زیاد وجود دارد اما به هر حال حضرت در حدیثی فرمودند: «اگر این آیه شریفه قرآنی که می‌فرماید: «یحمو الله ما یشاء و یتب و عنده ام الكتاب» [۲۴۰]، نبود هر آینه به آنچه تا روز قیامت واقع می‌شود، شما را خبر می‌دادم.» [۲۴۱]. ۴- «فضیل» از امام صادق علیه‌السلام نقل می‌کند که حضرت فرمودند: برای حضرت علی بن الحسین علیه‌السلام عسلی آوردند و حضرت از آن تناول فرمود. بعد چنین فرمود: «سوگند به خدا هر آینه من می‌دانم که این عسل از کجاست؟ و زمینش کجاست؟ و اینکه آن را از فلان قریه استحصال نموده و به دست آورده‌اند.» [۲۴۲]. ۵- هنگامی که زمان ارتحال حضرت علی بن الحسین - علیه‌السلام - فرا رسید [صفحه ۱۵۸] حضرت فرمود: «ای محمد امشب چه شبی است؟» ایشان گفت: شب فلان و فلان. فرمود: «از این ماه چقدر گذشته است؟» گفت: فلان مقدار. حضرت فرمود: «این همان شبی است که به من وعده داده شده است.» بعد آبی برای وضو طلب

نمود وقتی آب را آوردند فرمود: «در این آب موشی افتاده است!!» بعضی از افراد که آنجا بودند گفتند: ایشان هذیان می‌گویند (نستجیر بالله) حضرت فرمود: «چراغی بیاورید.» که آوردند و معلوم شد در آن موشی افتاده است. پس دستور داد آن آب را ریختند و آب دیگری آوردند و سپس وضو گرفت و نماز خواند و چون شب به پایان رسید از این عالم ارتحال فرمود...» [۲۴۳]. - در همین رابطه یعنی اطلاع حضرت به «غیب» و اخبار از آن، روایت زیبایی دیگری وجود دارد که در ضمن نفوذ کلمه حضرت به افراد از جن را نیز دربر دارد و آن را می‌توان تحت عنوان «پرتوی از علم غیب حضرت سجاده - علیه‌السلام -» بیان کرد و از آن استفاده برد.

پرتوی از علم غیب حضرت سجاده و قدرت تکوینی آن حضرت

«ابی‌الصباح کنانی» می‌گوید: از امام باقر علیه‌السلام شنیدم که می‌فرمود: «ابوخالده کابلی» برهه‌ای از زمان را خدمتگزار حضرت علی بن‌الحسین علیه‌السلام بود. سپس روزی از شدت اشتیاق خود نسبت به زیارت مادرش به حضرت شکایتی برد و از ایشان اذن خواست که از خدمت حضرت مرخص شده و به دیدار مادر برود. حضرت به او فرمود: «ای کنکر» فردا مردی از شام بر ما وارد می‌شود که دارای منزلت و مال و آبروست. او دختری دارد که جن زده شده [۲۴۴] و به دنبال معالجه و طبیبی می‌گردد که او را معالجه کند و حاضر است مال خود را برای آن صرف کند. پس هر گاه آمد تو اولین فرد از مردم باش که به نزد او می‌روی، بعد به او بگو، من دخترت را به ده هزار درهم معالجه می‌کنم، او نیز به قول تو اطمینان نموده و همین مقدار پول را به تو بذل خواهد نمود.» [صفحه ۱۵۹] چون فردا شد مرد شامی وارد شده و دخترش نیز همراه او بود و به دنبال معالجه می‌گشت. «ابوخالده» به او گفت، من او را معالجه می‌کنم و هزینه آن ده هزار درهم است. اگر شما به این وفا کنید من نیز تعهد می‌کنم که این مرض هرگز به او برگشت ننماید. پدر آن دختر تعهد نمود. علی بن‌الحسین علیه‌السلام به «ابوخالده» فرمود که او به تو نیرنگ خواهد کرد. «ابوخالده» گفت من به او تعهد کردم. حضرت فرمود، برو و گوش چپ آن خانم را بگیر و بگو: «ای خبیث علی بن‌الحسین علیه‌السلام به تو می‌گوید، از این خانم خارج شو و دیگر برنگرد.» «ابوخالده» نیز همچنانکه حضرت فرموده بود عمل کرد و آن جن خارج شد و دختر از دیوانگی نجات یافت. بعد «ابوخالده» از آن مرد شامی پول را طلب نمود ولی او از پرداخت آن سرباز زد. «ابوخالده» به خدمت حضرت علی بن‌الحسین علیه‌السلام برگشت و حضرت به او فرمود، مگر به تو نگفتم که او با تو حيله خواهد نمود؟ اما به زودی آن مرض به دختر برگشته پس مجدد به سراغ تو خواهد آمد. در این هنگام به او بگو، مرض به دختر برگشت چون تو به آنچه ضمانت نموده و تعهد کردی وفا نکردی. حال اگر ده هزار درهم به علی بن‌الحسین علیه‌السلام تحویل می‌دهی من به گونه‌ای او را معالجه خواهم نمود که دیگر به او برنگردد. آن مرد این مبلغ را در دستان حضرت گذاشت و «ابوخالده» به نزد آن دختر رفته و گوش چپ او را گرفت و گفت، ای خبیث علی بن‌الحسین علیه‌السلام به تو می‌گوید از این دختر خارج شو و دیگر هرگز مگر از راه خیر به او متعرض نشو. و اگر برگردی تو را به آتش برافروخته‌ی خدائی، که به قلب‌ها طلوع می‌کند، خواهم سوزانید. (فانک ان عدت احرقتک بنار الله الموقده التي تطلع علی الافنده) او خارج شد و دختر از جنون افاقه یافت و دیگر هم به آن مبتلی نشد. در این حال «ابوخالده» مال را از حضرت تحویل گرفت و حضرت به او اذن فرمود که به سوی مادرش رهسپار شده تا او را زیارت کند. او نیز حرکت کرد و با آن مال هزینه‌ی سفر خود را تأمین نمود تا به مادرش وارد شد و او را دیدار کرد.» [۲۴۵]. [صفحه ۱۶۰]

اطلاع حضرت سجاده بر سایر زبانها و لهجه‌ها در عالم انسانی

یکی از ویژگی‌های منحصر به فرد ائمه هدی علیهم‌السلام که دارای مقام امامت برای هدایت همه انسانها و «خليفة الله» در همه

عوامل وجود می‌باشند، این است که هر کس با هر لغت و زبان و لهجه‌ای سخن بگوید، کلام او را متوجه می‌شوند و خود نیز قادر به سخن گفتن به تمام لغت‌ها و زبانها در صورت لزوم هستند. حضرت زین العابدین علیه‌السلام بر اساس آنچه در اسناد روایی و تاریخی آمده است بر خط و لغت رومی اطلاع داشته‌اند و سخن کسانی را که با این زبان سخن می‌گفتند، بخوبی ادراک می‌کردند: ۱- جناب «حلبی» از امام صادق علیه‌السلام شنید که حضرت می‌فرمودند: «چون علی بن الحسین علیه‌السلام و سایر کسانی که با ایشان بودند را به نزد «یزید بن معاویه» - علیهما لعائن الله - آوردند، آنها را در خانه‌ای قرار دادند. در آن موقع بعضی از آل رسول به دیگری گفتند، تنها علتی که برای آن ما را در این منزل قرار دادند، این است که آن خانه بر سر ما خراب شده و ما را بکشد. با شنیدن این سخن، پاسداران آن جا که رومی بودند با زبان رومی با هم چنین سخن گفتند: «به اینها نگاه کنید، آنها می‌ترسند که این خانه بر سرشان خراب شود ولی فردا از این جا بیرون برده می‌شوند و همگی کشته خواهند شد.» و علی بن الحسین علیه‌السلام فرمود: «جز من هیچ کس در بین ما نبود تا رومی (رطانه) را به خوبی بداند.» («رطانه» به معنای زبان رومی نزد اهل مدینه، مشهور است.) [۲۴۶]. ۱- «داود بن فرقد»، می‌گوید: «نزد امام صادق علیه‌السلام از کشته شدن حضرت امام حسین علیه‌السلام و حمل شدن فرزندش به سوی «شام» ذکر می‌شود. حضرت فرمود: «چون حضرت علی بن الحسین علیه‌السلام وارد زندان شدند، بعضی از افرادی که آنجا بودند به دیگری گفتند، چقدر بنیان این دیوار زیباست!! و بر روی آن دیوار به زبان رومی مطالبی نوشته شده بود و آن را علی بن الحسین علیه‌السلام خواند. در این حال رومی‌های موجود در آنجا با هم به زبان رومی صحبت کردند و گفتند: «در بین اینها کسی که به خون مقتول اولی باشد، جز [صفحه ۱۶۱] این فرد وجود ندارد»، و مقصودشان علی بن الحسین علیه‌السلام بود.» [۲۴۷].

اطلاع حضرت سجاده از لغت حیوانات و احوال آنها

اشاره

ائمه اطهار علیهم‌السلام به عنوان وسایط فیض الهی برای جمیع موجودات نقش ولایت و راهبری عالم هستی را در بعد تکوین و تشریح به عهده دارند، در این ارتباط یکی از خصایص و کرامات آنان آشنایی بر همه‌ی لغات و لهجه‌ها در عالم انسانی و بر همه اصوات و لغات در عالم حیوانات می‌باشد. علی بن الحسین علیه‌السلام نیز به لغات و اصوات حیوانات اطلاع داشته و در موارد متعددی با آنها صحبت نموده و مراد و کلام آنها را دانسته و شنیده و برای اصحابشان بازگو نموده‌اند. در این زمینه «نقل کلام و سخن گنجشکها»، «گوسفند و بچه آن»، «روابه»، «آهو» و «گرگ» از حضرت سجاده علیه‌السلام روایت شده است.

سخن گنجشکها و اخبار حضرت سجاده از آن

«ابوحمزه ثمالی» می‌گوید: «در منزل حضرت علی بن الحسین علیه‌السلام با ایشان بودم و در آن منزل درختی بود. گنجشک‌های زیادی روی آن درخت لانه داشته از این رو به آنجا رفت و آمد نموده و جیک و جیک می‌کردند. حضرت به من فرمود: «ای اباحمزه آیا می‌دانی یکی از اینها چه می‌گوید؟» عرض کردم: خیر. فرمود: «او پروردگارش را تقدیس نموده و از او روزی امروزش را طلب کرد.» بعد حضرت فرمود: «ای اباحمزه به ما منطق پرندگان آموخته شده و از همه اشیاء به ما داده شده است. «علمنا منطق الطیر و اوتینا من کل شیء.» [۲۴۸]. همچنین در روایتی دیگر همین جناب «ابوحمزه» می‌گوید: «نزد حضرت علی بن الحسین علیه‌السلام بودم و بر دیوار مقابل حضرت، گنجشک‌هایی بودند [صفحه ۱۶۲] که سر و صدا می‌کردند. حضرت فرمود: «ای اباحمزه آیا می‌دانی چه می‌گویند؟ هر آینه برای آنها زمانی است که در آن زمان غذای خود طلب می‌کنند و سؤال می‌کنند، ای اباحمزه

قبل از طلوع شمس نخواب. من این را برای تو نمی‌پسندم و این عمل کراهت دارد. (یعنی در «بین الطلوعین» حتما بیدار باش) هر آینه خداوند ارزاق بندگان را در آن موقع تقسیم می‌فرماید و بر دستان ما آن را جاری می‌فرماید، (ان الله یقسم فی ذلک الوقت ارزاق العباد و علی ایدینا یجریها) [۲۴۹].

سخن گوسفند و اطلاع حضرت سجاده از آن

«ابی بصیر» از مردی به نام «عبدالعزیز» نقل می‌کند که گفت: «با علی بن الحسین - علیه السلام - به سوی «مکه» خارج شدم. از «ابواء» که یکی از قرای اطراف «مدینه» است گذشتیم. حضرت بر مرکب خود سوار بودند و من پیاده می‌رفتم. حضرت گله‌ای را مشاهده کردند و گوسفندی که از آن عقب افتاده بود. این گوسفند با صدای بسیار شدید و بلندی بع می‌کرد و به این طرف و آن طرف می‌نگریست. در عقب سر او بره‌ای بود که او نیز بع می‌کرد و در پی گله در طلب آن بود. هر گاه این بره می‌ایستاد آن گوسفند صدا می‌کرد و به دنبال آن، بره نیز بع می‌نمود. در این حال حضرت امام سجاده علیه السلام فرمود: ای «عبدالعزیز» آیا می‌دانی این گوسفند چه گفت؟» عرض کردم: «والله نمی‌دانم او چه گفت.» فرمود: «گفت به گله گوسفندان ملحق شو» چرا که خواهرش در سال گذشته در همین موضع از گله عقب افتاده و گرگ او را خورده بود. [۲۵۰].

دعوت حضرت سجاده از یک روباه و اطاعت او

امام صادق علیه السلام نقل می‌کنند که حضرت علی بن الحسین علیه السلام با اصحابشان در راه «مکه» مشغول صرف نهار بودند که روباهی بر آنها گذشت، حضرت به اصحابش فرمود: «آیا به من قول می‌دهید و تعهد [صفحه ۱۶۳] می‌سپارید که به این روباه متعرض نشوید و او را نرمانید تا به نزد ما بیاید؟» آنان سوگند یاد کردند. حضرت فرمود: «ای روباه بیا!!» آن روباه آمد و در نزدیک حضرت صدا کرد و حضرت استخوانی با گوشت، جلوی او انداختند. او آن را برداشته و پشت کرد و مشغول خوردن آن شد. حضرت فرمود: «آیا مجدداً متعهد می‌شوید او را رها کنید تا باز او به نزد ما بیاید؟» اصحاب قبول کردند و او نزد آنان آمد ولی یکی از اصحاب با نگاه تندى به او نگریست و به صورت او خیره شد. او نیز از آن جمع خارج شد و شروع به دویدن کرد. حضرت علی بن الحسین علیه السلام فرمود: «کدامیک از شما تعهد مرا پاسداری نمودید؟!!» (چرا تعهد من را شکستید؟) مردی گفت: «یا ابن رسول الله من به او خیره شدم و نمی‌دانستم و از این رو استغفار می‌کنم.» حضرت سکوت کردند. [۲۵۱].

آمدن آهوئی نزد حضرت سجاده و سخن گفتن با آن حضرت

«جابر» از امام باقر علیه السلام نقل می‌کند که فرمود: «روزی حضرت علی بن الحسین علیه السلام در میان اصحابش بود که ماده آهوئی (ظبیه) از صحرا به رو به حضرت آورد تا در مقابل ایشان ایستاد و صداهایی از خود تولید نمود. بعضی از آن افراد گفتند: «یا ابن رسول الله، این ماده آهو چه می‌گوید؟» حضرت فرمود: «او گمان دارد که فلاں فرد از قریش نوزاد او را دیروز صید کرده و می‌گوید از دیروز تا به حال او را شیر نداده است.» بعد حضرت علی بن الحسین علیه السلام فردی را به نزد آن شخص فرستاد که آن بچه آهو را به نزد من بفرست هنگامی که آن را آوردند چون مادرش او را دید، صدا کرد و با دستش به زمین زد. و سپس او را شیر داد!! بعد حضرت بچه‌اش را به او بخشید و به کلامش شبیه کلام او با سخن گفت و آن آهو با بچه‌اش رفتند. اصحاب پرسیدند: «یا بن رسول الله چه گفت؟» حضرت فرمود: «از خدا برای شما طلب خیر کرد و از شما تشکر نمود.» [۲۵۲]. [صفحه ۱۶۴] در روایت دیگری که «حمران ابن ایمن» نقل می‌کند نیز شبیه این داستان آمده ولی در ذیل آن چنین آمده است که حضرت سؤال کردند: «آیا

می‌دانید آهو چه گفت؟» گفتند: خیر. فرمود: «او می‌گوید: «خداوند هر غائبی که دارید به شما برگرداند و علی بن الحسین علیه‌السلام را بیامرزد، همچنانکه بچه مرا به من برگرداند.» [۲۵۳]. باید توجه داشت در روایت دیگری در رابطه با آمدن «آهو» به حضور علی بن الحسین علیه‌السلام چنین آمده است که حضرت در سفر بودند، ظهر که مشغول ناهار شدند، آهوئی نر (غزال) جلو آمده و حضرت او را به غذا دعوت کردند و فرمودند: «تو در امنیت کامل هستی!!»، آن آهو جلو آمد و بر سر سفره از همان غذا تناول کرد. در این هنگام یکی از همراهان حضرت سنگریزه‌ای کوچک به پشت آن آهو زد و این عمل باعث شد که او بلند شده و فرار کند. حضرت علی بن الحسین علیه‌السلام با مشاهده این صحنه به آن فرد فرمودند آیا تعهد مرا پاس نداشتی و آن را شکستی؟ دیگر هرگز با تو کلمه‌ای سخن نخواهم گفت!!» [۲۵۴]. لازم به ذکر است قطعا واقعه‌ای که در این حدیث نقل شده غیر از حادثه روایت سابقه است، چرا که در احادیث قبل «ظبیه» یعنی «آهوی ماده» مطرح است و در این حدیث «غزال» که «آهوی نر» می‌باشد. چه اینکه در روایت دیگری چنین آمده است که امام باقر علیه‌السلام فرمودند: «چون پدرم با جمعی از اهل بیت و اصحابش برای بازدید از بعضی از منازلشان از شهر خارج شدند، حضرت دستور داد سفره را برای غذا آماده سازند در این حال آهوئی از صحرا جلو آمده و صدا کرد و سپس به پدرم نزدیک شد. حاضران گفتند: «یابن رسول الله این آهو چه می‌گوید؟» حضرت فرمود: «از اینکه سه روز است غذا نخورده شکایت دارد پس با او کار نداشته باشید تا او را برای غذا صدا کنم» آنان قبول کردند و حضرت او را دعوت نمود و او شروع به غذا خوردن کرد. در این حال یکی از اصحاب دستش را بر پشت او گذاشت و او فرار نمود. پدرم فرمود: «مگر به من تعهد نکردید به او دست نزنید؟» آن مرد سوگند خورد [صفحه ۱۶۵] که این کار را تکرار نکند. مجدد پدرم با او صحبت کرد و گفت: «برگرد که دیگر مشکلی برای تو نیست که آن آهو برگشت و غذا خورد تا سیر شد سپس صدا کرد و رفت، اصحاب پرسیدند: «یابن رسول الله چه گفت؟» فرمود: «برای شما دعا کرد و رفت.» [۲۵۵].

بر خورد امام سجاد با یک گرگ و دعای حضرت برای همسر او که آبتن بود

در تاریخ آمده است که حضرت زین العابدین علیه‌السلام باغی در خارج شهر داشتند و گهگاهی برای استفاده از آن، به آنجا می‌رفتند در یکی از این دفعات در خارج شهر در سر راه آن باغ، ناگهان با گرگی خشمناک که موهای بدن آن نیز ریخته بود، برخورد نمودند که راه را بر هر رونده‌ای از هر دو سوی جاده بسته بود. حضرت به او نزد؟ک شدند و او زوزه کشید و صدا کرد، بعد به او گفتند: «تو منصرف بشو و من ان شاء الله انجام خواهم داد.» در این لحظه «گرگ» از جاده منصرف شد و رفت. به حضرت گفته شد، این گرگ چه کار داشت و مشکل او چه بود؟ حضرت فرمودند: «او نزد من آمده بود و گفت: همسرم حامله است و اکنون موقع زایمان او شده است بسیار بر او این امر مشکل آمده، شما مرا و او را دریابید و برای او دعا کنید تا مشکلتش برطرف گردد. و من نزد شما متعهد می‌شوم نه خودم و نه احدی از فرزندان و نسل من، هرگز متعرض شیعیان شما نشده و به آنها آسیبی وارد نسازیم. من هم به او گفتم که چنین خواهم کرد و لذا برایش دعا کردم.» [۲۵۶].

توحید عینی حضرت سجاد و تسلیم مقابل تقدیر الهی

امامان معصوم - علیهم صلوات الله - از نظر ادراک توحید و شهود یگانگی حضرت حق در همه ابعاد، سر آمد همه خلایق بوده و از این رو در همه شئون زندگی کاملا در مقابل حضرت حق تسلیم و به همه آنچه او برای آنها تدبیر می‌کرده است «راضی» بوده‌اند. حضرت علی بن الحسین علیه‌السلام نیز در این زمینه در اوج قله‌ی توحید [صفحه ۱۶۶] عینی بوده و در مقابل تقدیر حضرت الله، تسلیم محض بوده‌اند. امام باقر علیه‌السلام می‌فرمایند: «علی بن الحسین علیه‌السلام فرمودند یک مرتبه که بشدت مریض شده بودم، پدرم علیه‌السلام به من فرمود: «چه آرزویی داری؟» عرض کردم: «پدر جان آرزو دارم از کسانی باشم که در مقابل آنچه خداوند

برای من تدبیر فرموده است، پیشنهادی نداشته باشم!!» پدر به من فرمود: «احسنت، تو مشابه و نظیر حضرت ابراهیم خلیل - صلوات الله علیه - گشته‌ای، زمانی که جبرائیل علیه‌السلام به ایشان گفت: «آیا حاجت و نیازی داری؟» ایشان پاسخ داد: «برای خدای خود پیشنهادی ندارم بلکه او مرا کفایت می‌کند و او بهترین و کیل است.» [۲۵۷]. (این قضیه مربوط به مسأله‌ی انداختن حضرت «ابراهیم» در آتش است که در آن لحظات آخر «جبرائیل» چنین سخنی داشت و حضرت چنین پاسخ دادند و بعد هم آتش برای ایشان «گلستان» شد). البته این حالت بلند معنوی حضرت، مانع از این نمی‌باشد که اگر خواسته‌ای داشته باشند آن را از خداوند متعال درخواست کنند، چه اینکه دعاها و مناجاتهای بیشمار حضرت سجاد علیه‌السلام همه مشحون از درخواستهای گوناگون است که همه را به پیشگاه ذات مقدس ربوبی عرضه داشته‌اند و از حضرت باری، حاجات خود را مسألت نموده‌اند. در این رابطه آنچه مهم است ادراک این مطلب است که انسان در «دعا» نیز «موحد» باشد و صرفاً از خداوند حاجت خود را بخواهد و دست نیاز به سوی غیر خدا دراز نکند و بر اساس این آیه قرآن که می‌فرماید: «و قال ربکم ادعونی استجب لکم» [۲۵۸]. یعنی: «پروردگار شما فرمود فقط مرا بخوانید و من دعای شما را مستجاب می‌کنم و به شما جواب می‌دهم.» آری خداوند می‌فرماید: «فلیستجیبوا لی ولیؤمنوا بی لعلمهم یرشدون» [۲۵۹]. یعنی: «پس حتماً از من طلب استجابت کنند و به من ایمان داشته باشند که [صفحه ۱۶۷] چه بسا در پرتو آن به رشد نائل آیند.» در همین زمینه، نگرش توحیدی حضرت سجاد علیه‌السلام در مشکلی که برای ایشان در برخورد با جناب «محمد بن حنفیه» پیش آمده بود، قابل دقت است و به حق باید آن را تبلور توحید حضرت در امور اجتماعی دانست. این قضیه تحت عنوان «توحید و توکل حضرت سجاد علیه‌السلام در بررسی بعد اجتماعی حضرت بیان گردیده است.

درگیری امام سجاد با شیطان و درهم شکستن او

حضرت علی بن الحسین علیه‌السلام همانند سایر اولیاء الهی همه کمالات خود را مرهون خودسازی و مبارزه با شیطان درون و بیرون بوده‌اند، هم با هوای نفس بشدت مبارزه کرده و نفس خود را صد در صد مهار نموده و آن را تبدیل به نفس قدسی الهی کرده‌اند و هم شیطان را که مسئولیتی جز وسوسه و اغواء در قلوب بنی آدم ندارد سرکوب نموده و به شکل کامل سلطه و حضور او را در مجاری ادراکی خود از بین برده بوده‌اند. «ابابصیر» می‌گوید: «امام باقر علیه‌السلام برای من حدیث کردند که حضرت علی بن الحسین علیه‌السلام فرمودند: «در خواب شیطان را دیدم او به من هجوم آورده حمله کرد، من نیز با او گلاویز شدم، سپس دستم را بلند کرده و بینی او را شکستم، آن گاه هنگامی که صبح کردم به لباسم نگریسته کان قطعات ریز خون را در آن یافتم.» [۲۶۰]. از آنجا که خواب معصوم - علیه‌السلام - عین بیداری اوست که خودشان فرمودند: «ان منا منا و یقظتنا واحده (واحد)» [۲۶۱] یعنی: خواب و بیداری ما یکی است. بنابراین این خواب نمایانگر مبارزه جدی و عملی حضرت سجاد علیه‌السلام با شیطان و پیروزی بر او می‌باشد. [صفحه ۱۶۸]

امام سجاد و مراقبت دائمی از خود

یکی از دستورات بسیار مهم اخلاق اسلامی که اساس و ریشه‌ی همه پیشرفت‌ها و وسیله‌ی بسیار مؤثر وصول به کمالات معنوی است، تحت عنوان «مراقبه» شهرت یافته است. «مراقبه» به معنای مواظبت دائمی از خود در مقابل خداوند متعال است و اینکه انسان با شناخت کافی و صحیح از آنچه خداوند متعال از او طلب دارد، به صورت دائم به انجام آن با قصد اخلاص کوشا باشد. «مراقبه» گرچه دارای مراتب مهمی می‌باشد ولی جوهره‌ی همه آن مراتب، مواظبت بر انجام وظایف بندگی و توجه به حضور در محضر الهی است. حضرت علی بن الحسین علیه‌السلام با شناخت صحیح و الهی خود از مسیر تکامل انسان و عوامل موافق و مخالف در این مسیر، نهایت درجه‌ی مراقبه را در زندگی خود اعمال می‌نموده‌اند. علاوه بر آنچه در مورد شخصیت جامع و کامل حضرت و برنامه

فراگیر عبودیت و نمازها و روزه‌ها و حج‌های بسیار آن بزرگوار که در اسناد روایی گزارش شده، حدیث جالبی از آن حضرت روایت شده است که مضمون آن چنین است: به حضرت علی بن الحسین علیه‌السلام گفته شد: «یابن رسول الله چگونه ایام را می‌گذرانید؟»، حضرت فرمود: «من شب را به روز آوردم در حالی که از طرف هشت عامل مورد طلب می‌باشم: الله - تبارک و تعالی - از من فرائض و واجبات را طلب می‌نماید. پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - از من «سنت» و دستورات اسلامی را می‌طلبد. اهل و عیال «روزی» خود را از من درخواست دارد. نفس «شهو» را از من می‌خواهد. و «شیطان» متوقع است از او تبعیت کنم. و دو ملک و فرشته‌ای که نگهبان من هستند، از من «صدق عمل» را انتظار دارند. و «ملک الموت» «روح» مرا از من می‌طلبد. و بالاخره این «قبر» است که از من جسد را طلب دارد. پس من بین این خصال «مطلوب» هستم!!!» [۲۶۲]. [صفحه ۱۶۹] پر واضح است شخصیتی که این چنین خود را مطلوب این عوامل می‌داند، چگونه در انجام وظیفه کوشا بوده و مراقبه واقعی را نسبت به همه وظایف خود اعمال می‌فرماید. نکته بسیار مهم دیگر در ارتباط با شخصیت متعالی حضرت سجاده علیه‌السلام مسأله «محاسبه» دقیق عملکرد روزانه و هفتگی و ماهیانه و سالیانه و به طور عمومی حسابرسی دقیق از اعمال و رفتار و نیات و انگیزه‌هاست که به بهترین صورت از طرف آن امام همام انجام می‌گرفته است.

زهد در دنیا و رغبت به آخرت، دورنمای شخصیت حضرت سجاده

در بینش اسلامی «دنیا» مقدمه و مزرعه عالم «آخرت» است و لذا از هیچ ارزش اصیل و استقلال‌ی برخوردار نیست. اولیاء الهی نیز هرگز «دنیا» را مقصد و مراد خود ندانسته، تمام علائق قلبی خود به آن را بریده و تنها به عنوان وسیله و ابزار اکتساب رضوان خداوندی و نیل به قرب و لقاء او به آن می‌نگریسته‌اند. این حقیقت متعالی در ادبیات قرآن و روایی به عنوان «زهد» مطرح شده است که همان عدم تعلق به دنیاست نه بهره‌مند نبودن از آن. در عوض تمام توجه بندگان صالح حضرت حق به «آخرت» بوده که جهان بی‌پایان و «دار جزا» و منزل نهایی انسان است و آن را اصل می‌دانسته‌اند. حضرت زین العابدین علیه‌السلام به مانند سایر معصومین علیهم‌السلام نمونه‌های عالی «زاهد در دنیا» و «راغب در آخرت» بوده‌اند. «زراره» آن شیعه بزرگوار و راوی برجسته و بزرگ نقل نموده است که: «پرسش‌گری در میانه‌ی شب، چنین می‌گفت: «کجایند زاهدان در دنیا و کجایند راغبین در آخرت؟»، پس در این هنگام هاتفی از گوشه‌ی «بقیع» صدا برآورد: (و این در حالی بود که صدایش را می‌شنیدیم ولی شخص او را نمی‌دیدیم) آن فرد علی بن الحسین علیه‌السلام است.» [۲۶۳]. در همین ارتباط جناب «ابوحمزہ ثمالی» که یکی از برجسته‌ترین شاگردان امام سجاده علیه‌السلام بوده و دعای شریف «ابوحمزہ ثمالی» که بهترین و [صفحه ۱۷۰] بلندترین «دعای سحر» در «ماه رمضان» است، توسط او از حضرت سجاده علیه‌السلام روایت شده است می‌گوید: «من نشنیدم احدی از مردم زاهدتر از حضرت علی بن الحسین علیه‌السلام بوده باشد. مگر آنچه به من رسیده از امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب و علی بن الحسین علیه‌السلام چنان بود که هر گاه تکلم می‌فرمود در زهد و موعظه، به گریه در می‌آورد و هر کس را که در محضر شریفش حضور داشت.» [۲۶۴]. به هر حال جناب «ابن شهر آشوب»، در کتاب شریف «مناقب» می‌فرماید: «بسیار کم کتابی در زمینه «زهد» و «موعظه» یافت می‌شود که در آن ذکر نشده باشد «قال علی بن الحسین» علیه‌السلام یا «قال زین العابدین» علیه‌السلام یعنی در تمام کتب در این زمینه از حضرت حدیث نقل شده است. [۲۶۵]. در این قسمت بسیار مناسب است به آنچه تحت عنوان «صحیفه الزهد» از حضرت سجاده علیه‌السلام روایت شده است اشاره داشته باشیم، و با دقت در آن به افق وسیعی که حضرت در این زمینه فرا روی طالبان حقیقت می‌گشاید، آشنا شده و از رهنمودهای بلند این امام قدسیان و زاهدان بهره‌مند گردیم. حضرت در این روایت شریف چنین می‌فرماید: «همانا نشانه زهد پیشگان در دنیا که به آخرت رغبت دارند این است که هر همدم و دوستی را رها کرده و هر همنشینی را که مراد و مقصودش غیر از آن چیزی است که اینها اراده کرده‌اند، ترک می‌کنند. آگاه باشید، همانا کسی که برای پاداش آخرت عمل می‌کند کسی است

که نسبت به زرق و برق موقت و زودگذر دنیا بی‌اعتنا است. خود را برای مرگ آماده نموده، قبل از تمام شدن مهلت و فرارسیدن آنچه هر انسانی ناچار از ملاقات آن است، سعی و تلاشش را مصروف عمل می‌نماید و پیش از آنکه هنگام ترس فرابرسد، ترسان است. به درستی که خدای عزوجل می‌فرماید: «حتی اذا جاء احدهم الموت قال رب ارجعون لعلى اعمل صالحا فيما تركت» [۲۶۶]. یعنی: «تا آنگاه که مرگ یکی از ایشان فرارسد می‌گوید: پروردگارا مرا [صفحه ۱۷۱] بازگردانید، شاید من در آنچه وانهادم کار نیکی انجام دهم.» پس امروز هر یک از شما باید حتما خودش را به منزله‌ی کسی که به دنیا بازگشته است فرض کند، کسی که به خاطر تقصیرها و کوتاهی‌هایش در کار صالح و شایسته برای روز فقر و نیازش، پشیمان است. و بدانید ای بندگان خدا، تحقیقا هر کس که از هجوم شبانه‌ی دشمن می‌ترسد، بستر را رها کرده و از خواب خودداری می‌کند و از ترس سلطان و فرمانروای اهل دنیا، دست از بخشی از خوردن و نوشیدن خود برمی‌دارد، پس چگونه است حال تو ای فرزند آدم، وای بر تو، از ترس عذاب غافلگیرانه سلطان رب العزه و گریبان گرفتن و مؤاخذه دردناک و ناگهانش نسبت به اهل معصیت و گناه، با وجودی که مرگ‌ها شب و روز درب خانه‌ی انسان‌ها را می‌زنند؟ پس این همان حمله‌ی ناگهانی و غافلگیرانه‌ای است که نجات دهنده‌ای از آن و پناهگاهی در برابر آن و گریزگاهی از آن وجود ندارد. پس ای مؤمنین، بترسید از خدا، از عذاب ناگهانی و حمله‌ی غافلگیرانه‌اش همان گونه که اهل تقوی می‌ترسند. چرا که خدای متعال می‌فرماید: «ذلک لمن خاف مقامی و خاف وعید» [۲۶۷]. «این (پاداش) برای کسی است که از ایستادن در پیشگاه من بترسد و از تهدیدم بیم داشته باشد.» پس از زرق و برق زندگی دنیا و فریبکاری و بدیهای آن برحذر باشید و دوری کنید و همواره زیان عاقبت تمایل به دنیا را، به یاد داشته باشید، چرا که زینت دنیا فتنه و آزمایش و محبت دنیا خطا و گناه است. و بدان - وای بر تو ای فرزند آدم - همانا سخت شدن دل و لبریز شدن از غذا تا سر حد مرگ و مستی ناشی از سیری و غرور پادشاهی و حاکمیت از جمله چیزهایی است که انسان را از عمل غافل نموده و نسبت به آن کند می‌کند و موجب فراموشی یاد خدا و غفلت از نزدیکی مرگ می‌گردد تا جائی که انسان گرفتار به محبت دنیا گویا از مستی شراب به کلی فاسد و تباه شده است. بدان که انسان عاقل در مورد خدا، که از او می‌ترسد و برای او عمل می‌کند، به [صفحه ۱۷۲] شدت نفسش را تمرین داده و آن را به گرسنگی عادت می‌دهد تا به سیری اشتیاق پیدا نکند و اینگونه اسب (نفس) را ب رای مسابقه در میدان (زندگی) ورزیده و آماده می‌سازد. پس ای بندگان خدا، از خدا بترسید آنگونه ترسیدنی که یک آرزومند پاداش الهی و یک فرد ترسناک از عقاب الهی دارند. پس تحقیقا خدای متعال هم راه عذر را بسته هم انذار نموده و هم تشویق کرده هم ترسانده است. اما شما نه به آنچه خداوند تشویق نموده که همان پاداش ارزشمند باشد، اشتیاق نشان می‌دهید تا (به سبب آن شوق) عمل نیک انجام دهید و نه از آنچه خدا از آن ترسانده که همان عقاب شدید و عذاب دردناکش باشد، می‌ترسید تا (بخاطر ترس از عذاب از انجام گناهان) خودداری کنید. و خداوند در کتابش شما را آگاه ساخته است که: «فمن يعمل من الصالحات و هو مؤمن فلا کفران لسعیه و انا له کاتبون» [۲۶۸] یعنی: «پس هر که کارهای شایسته انجام دهد و مؤمن باشد برای تلاش او ناسپاسی نخواهد بود و ماییم که به نفع او می‌نویسیم و ثبت می‌کنیم.» سپس برای شما در کتابش مثالها زده و به تعبیرات گوناگون آیات را بیان کرده تا از زیور و زرق و برق فریبنده و زودگذر زندگی دنیا بر حذر باشید، پس فرمود: «انما اموالکم و اولادکم فتنه و الله عنده اجر عظیم» [۲۶۹]. یعنی: «اموال شما و فرزندانان فقط و فقط (وسیله) آزما?شی هستند و خداست که نزد او پاداشی بزرگ است.» از این رو تا آنجا که می‌توانید تقوای خدا را پیشه کنید و (نسبت به او امرش) شنوای او و فرمانبردار باشید پس تقوای الهی پیشه کنید و از موعظه‌های پروردگار پند بگیرید و من جز این نمی‌دانم که بسیاری از شما هستند که پیامدهای گناهان، آنان را نابود ساخته اما از آن دوری نکردند و به دینشان خسارت وارد نموده، اما با آن گناهان به دشمنی برنخاسته‌اند. آیا ندای الهی را نمی‌شنوید که دنیا را معیوب شمرده و آن را حقیر و کوچک [صفحه ۱۷۳] معرفی می‌کند، آنجا که می‌فرماید: «اعملوا انما الحیوة الدنیا لعب و لهو و زینة و تفاخر بینکم و تکاثر فی الاموال و الاولاد کمثل غیث اعجب الکفار نباته ثم یهیج فتراه مصفرا ثم یکون حطاما و فی الآخرة عذاب شدید و مغفرة من الله و

رضوان و ما الحیوة الدنیا الا متاع الغرور. سابقوا الی مغفرة من ربکم و جنه عرضها کعرض السماء و الارض اعدت للذین آمنوا باللّٰه و رسله ذلک فضل اللّٰه یؤتیه من یشاء و اللّٰه ذوالفضل العظیم.» [۲۷۰]. یعنی: «بدانید که زندگی دنیا در حقیقت بازی و سرگرمی و آرایش و فخر فروشی شما به یکدیگر و فزون طلبی در اموال و فرزندان است. همچون مثل بارانی که کشاورزان را به رستنی آن به شگفتی اندازد سپس خشک شود و آن را زرد می‌بینی، آنگاه خاشاک شود. و در آخرت عذابی سخت است و از جانب خدا آمرزش و خشنودی. و زندگانی دنیا جز کالای فریبنده نیست. به آمرزشی از پروردگارتان و بهشتی که پهنایش چون پهنای آسمان و زمین است سبقت جوئید که اینها برای کسانی که به خدا و پیامبرانش ایمان آورده‌اند آماده شده است. این فضل خداست که به هر کس بخواهد آن را می‌دهد و خداوند صاحب فضل بزرگ است.» و نیز می‌فرماید: «یا ایها الذین آمنوا اتقوا اللّٰه و لتتنظر نفس ما قدمت لغد و اتقوا اللّٰه ان اللّٰه خبیر بما تعملون. و لا تکنوا کالذین نسوا اللّٰه فانسیهم انفسهم اولئک هم الفاسقون.» [۲۷۱]. یعنی: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از خدا پروا دارید. و هر کسی باید بنگرد که برای فردا، از پیش چه فرستاده است. و از خدا بترسید. در حقیقت خدا به آنچه می‌کنید، آگاه است. و چون کسانی مباحثید که خدا را فراموش کردند و او آنان را دچار خود فراموشی کرد. آنان همان نافرمانانند.» پس ای بندگان خدا، تقوای خدا را پیشه کنید و بیندیشید و بدانید که برای چه آفریده شده‌اید. چرا که خداوند شما را بیهوده نیافریده و باطل و بی‌هدف رهایتان نساخته است. تحقیقا او خود را به شما شناسانده و پیامبرش را به سوی [صفحه ۱۷۴] شما برانگیخته و کتابش را بر شما فرو فرستاده است که در آن کتاب حلال و حرام او و دلیل‌ها و مثل‌های او وجود دارد. پس تقوای الهی داشته باشید، که تحقیقا پروردگار شما بر شما احتجاج و استدلال نموده پس چنین فرموده است: «الم نجعل له عینین و لسانا و شفقتین و هدیناه النجدین.» [۲۷۲]. یعنی: «آیا برای او دو چشم قرار ندادیم و زبانی و دو لب. و هر دو راه (خیر و شر) را به او نمایانندیم.» پس این حجت و دلیلی است بر شما. بنابراین تقوای الهی داشته باشید هر چقدر که می‌توانید همانا نیروئی جز به یاری خدا، و توکل و تکیه‌ای جز بر او نیست. و درود خداوند بر محمد پیامبرش و آل او باد» [۲۷۳]. آری مواعظ و نصایح مستمر حضرت علی بن الحسین علیه‌السلام در طول حیات طیبه ایشان در تاریخ ثبت شده است. تا آنجا که بنا بر نقل «سعید بن مسیب» حضرت هر هفته در روز جمعه در مسجد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم با یک خطبه بلند و نورانی مردم را موعظه کرده و به «تقوی» و «زهد» و «خودسازی» دعوت می‌نمودند. [۲۷۴].

امام سجاده و اهتمام شدید به عبادات بویژه «نماز» و «حج»

اشاره

«عبادت» که همان اظهار بندگی و خاکساری مقابل حضرت حق متعال است، از نمودهای مختلفی بهره‌مند است که یکی از آنها عبادتهای مصطلح مانند «نماز» و «روزه» و «حج» و ... می‌باشد. اما «عبادت» به این مصادیق منحصر نبوده هر عمل صالحی که به «قصد تقرب الی الله» اتیان شود را شامل می‌شود. زندگانی معصومین علیهم‌السلام سرتاسر «عبادت» است و ایشان تمام کارهای خود را به رنگ بندگی خداوند رنگ آمیزی نموده‌اند. بنابراین تمام افعال و حرکات معصومین «عبادت» است. معصومین - علیهم‌السلام - به تناسب ظروف خاص اجتماعی و مقدار [صفحه ۱۷۵] فراغت خویش به عبادتهایی خاص نظیر «نماز» و «روزه» و «ذکر» و ... اشتغال داشته‌اند. ولی نباید از این نکته غفلت ورزید که آنان هرگز مانند انسانهای تک بعدی و ظاهر اندیش، بندگی حضرت الله را در «نماز» و «حج» صرف منحصر ندانسته و از سایر عبادتها که عمدتاً در قالب رفتارهای اجتماعی ظاهر می‌گردد، غافل نبوده‌اند. و این جامعیت را باید در بررسی سایر ابعاد زندگی این اسوه‌های کمال و سعادت پی‌جویی نمود. حال در بررسی زندگانی حضرت «زین العابدین» علیه‌السلام به خاطر شرایط ویژه دوران آن امام بزرگوار، به این نکته واقف می‌شویم که آن حضرت آنچنان به

عبادهای اسلامی اهتمام داشته‌اند که به حق به عنوان «زینت عبادت کنندگان» لقب یافته‌اند. آری اهتمام فوق العاده حضرت سجاد علیه‌السلام به عبادتهایی نظیر «نماز» و «حج» یکی از نکات برجسته شخصیت متعالی حضرت در بعد فردی می‌باشد. در این زمینه باید اولاً- «دورنمای این اهتمام» را بررسی نمود و ثانياً «به شکل تفصیلی جزئیات عبادتهای حضرت و کیفیت آن را» مرور نمود. نکته‌ای که در زمینه عبادتهای امام سجاد علیه‌السلام نباید مورد بی‌توجهی قرار گیرد، این است که: حضرت زین العابدین علیه‌السلام به وسیله سلوک شخصی در زمینه اهتمام شدید به عبادات اسلامی، در جامعه‌ای که از معنویات و عبادات واقعی بی‌بهره گشته است، کانونی فروزان از توجه واقعی به حضرت حق ایجاد نموده و مشعلی پرنور فراروی مردم قرار داده بودند تا همگان به ایشان تأسی نموده و از آن همه غفلت و انحراف نجات یابند. و آیندگان نیز با شناخت از این «زینت بخش عبادت و بندگی»، راه خود را برای قرب حضرت حق، بدرستی باز یابند و به او در بندگی و نحوه آن اقتدا نمایند.

دورنمایی از اهتمام حضرت سجاد به عبادت حضرت حق

برای تصویر دور نمایی از اهتمام شدید حضرت سجاد علیه‌السلام به عبادات به سه روایت توجه نمائید: ۱- امام باقر علیه‌السلام فرموده‌اند: «فاطمه»، دختر علی بن ابی‌طالب [صفحه ۱۷۶] هنگامی که آن تلاش طاقت فرسا و عبادت بی‌وقفه و اهتمام شدید به آن را در فرزند برادر خود، حضرت علی بن الحسین علیه‌السلام مشاهده نمود، به نزد «جابر بن عبدالله بن عمرو حرام الانصاری» آمده و گفت: «ای مصاحب رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم هر آینه ما بر شما حقوقی داریم و یکی از آنها این است که هر گاه مشاهده کردید که یکی از ما از شدت تلاش و مجاهده، خود را هلاک می‌نماید، خدا را به او یادآور شوید و او را به محافظت از جان خود و تداوم حیاتش دعوت کنید. حال این علی بن الحسین علیه‌السلام بازمانده پدرش حسین است که از کثرت عبادت، بینی ایشان آسیب دیده و شکافته شده و پیشانی و زانوها و دستهای او پینه بسته است.» «جابر بن عبدالله» به درب منزل حضرت علی بن الحسین علیه‌السلام آمد، پس از گفتگویی که بین او و حضرت باقر علیه‌السلام واقع شد و پس از استیذان برای دخول، بر حضرت علی بن الحسین علیه‌السلام داخل شده و حضرت را در محراب عبادتشان یافت در حالی که بدن آن بزرگوار به خاطر عبادت به شدت ضعیف شده بود. حضرت با دیدن او بلند شده و از حال او سؤال متعددی پرسیده و سپس او را در کنار خود به زمین نشاندند. در این حال «جابر» رو به حضرت کرده و عرض کرد: یابن رسول الله آیا اطلاع ندارید که خداوند بهشت را برای شما و محبین شما آفریده است و آتش دوزخ را برای کسی که شما را دشمن بدارد، خلق فرموده است؟ پس این همه تلاش که خودتان را به آن مکلف می‌فرمائید برای چیست؟ حضرت علی بن الحسین علیه‌السلام به او فرمودند: «ای مصاحب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آیا تو اطلاع نداری خداوند تمامی گناهان گذشته و آینده جد من رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم را بخشیده بود. (لیغفر الله لك ما تقدم من ذنبك و ما تأخر) [۲۷۵] (و البته پیامبر معصوم بوده و گناه مصطلح نداشته و منظور از «ذنب» در اینجا «گناه از منظر دیگران» و یا «ترک اولی» است.) اما در عین حال آن حضرت که پدر و مادرم فدایش باد، تلاش و عبادت را رها نکرد تا اینکه [صفحه ۱۷۷] ساق پای حضرت منفتح شده و پاهایش ورم نمود. و هنگامی که به او گفته شد، آیا این چنین رفتار می‌کنید در حالی که خداوند تمامی گناهان شما را بخشیده است، فرمود: «افلا اکون عبدا شکورا؟ آیا بنده‌ای سپاسگزار نباشم.» «جابر» چون به حضرت علی بن الحسین علیه‌السلام نگریست که این گونه سخنان نمی‌تواند حضرت را به مراعات اعتدال بیشتر وادار سازد، عرض کرد: ای فرزند رسول خدا لااقل برای بقاء جان خود فکری بنمائید، چرا که شما از خانواده‌ای هستید که بلاها از مردم به واسطه آنان دفع شده و دردها و ناراحتی‌ها توسط آنان برطرف می‌شود و به وسیله آنها از آسمان طلب باران می‌گردد.» حضرت به او فرمودند: «ای «جابر» پیوسته به منهاج پدرانم - صلوات الله علیهم - اقتدا و تأسی خواهم کرد تا آنان را ملاقات نمایم.» «جابر» به حاضران در آن مجلس رو نمود و گفت: «قسم به خدا در اولاد انبیاء کسی به مانند علی بن الحسین علیه‌السلام یافت نمی‌شود مگر

«یوسف» پسر «یعقوب» و قسم به خدا فرزندان علی بن الحسین علیه السلام از فرزندان «یوسف» افضل اند چرا که بعضی از آنان زمین را از عدل و داد پر خواهند نمود همچنانکه از ظلم و جور پر شده باشد. [۲۷۶]. ۲- «سعید بن کلثوم» می گوید: «نزد حضرت صادق علیه السلام بودم که یادی از حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام به میان آمد. حضرت پس از بیان پاره‌ای از حالات و افعال عبادی امیرالمؤمنین فرمودند: «هیچ کس از فرزندان ایشان شبیه‌تر به ایشان از حضرت علی بن الحسین علیه السلام نبود.» بعد فرمودند: «روزی فرزندشان جناب ابوجعفر محمد بن علی الباقر علیه السلام بر ایشان وارد شدند و دیدند پدر در زمینه عبادت به مرتبه‌ای رسیده که احدی به آن نرسیده است. ایشان را در حالی یافت که از کثرت شب زنده‌داری رنگ سیمایشان به زردی گرائیده و از گریه‌های طولانی، چشمانشان آتش گرفته. جبهه‌ی حضرت تغییر کرده و بینی مبارکشان از سجده‌های زیاد آسیب دیده و پاره شده است و از ایستادن در حال نماز، پاهای ایشان متورم شده است.» «ابوجعفر» فرمود: «هنگامی که ایشان را به این حال دیدم، نتوانستم جلوی [صفحه ۱۷۸] گریه خود را بگیرم و لذا از سر ترحم به حضرت نگریستم، حضرت در حال تفکر به سر می‌برد. گریه‌ی من موجب شد که به من متوجه شود. بعد فرمود: «ای پسرم بعضی از آن صحفی که در آنها عبادات علی بن ابی طالب علیه السلام نوشته شده است را برایم بیاور.» من آنها را آوردم و بعد از اینکه کمی از آن را مطالعه فرمودم، با ناراحتی آنها را از دست خود رها کرد و آه بکشید فرمود: «چه کسی بر عبادت علی بن ابی طالب علیه السلام قدرت دارد؟!» [۲۷۷]. ۳- امام صادق علیه السلام فرمودند: «حضرت علی بن الحسین علیه السلام در عبادت بسیار شدید الاجتهاد بودند و زیاد تلاش می‌نمودند. روزشان «روزه» و شبشان را در حالت «قیام» برای نماز به سر می‌بردند. البته این رویه به جسم حضرت آسیب رسانید. من به ایشان گفتم: «پدر جان این همه تلاش و جدیت تا به کجا؟» به من فرمود: «به سوی خدایم محبت می‌ورزم باشد که به جوار او نزدیک شده مرا به مقام قرب خود پیش برد.» آری علاوه بر این حضرت بیست مرتبه با پای پیاده «حج» بجا آورد و فاصله «مدینه» تا «مکه» را بیست روز می‌پیمود. [۲۷۸]. در این زمینه آنچه بسیار جالب به نظر می‌رسد برخورد «عبدالملک بن مروان» آن خلیفه مقتدر و زورگوی اموی - با حضرت سجاده علیه السلام است که با مشاهده آثار عبادت در سیمای حضرت، لب به تعریف و تمجید حضرت گشود و سپس حضرت با برخوردی بی‌نظیر، همه کمالات خود را از خدا دانسته دیدگاه خود را نسبت به عشق به عبادت الهی بیان می‌دارد. شرح مبسوط این برخورد و تمجیدها تحت عنوان گزارش «زهری» از وارد شدن حضرت سجاده علیه السلام بر «عبدالملک» و تکریم و اعزاز حضرت توسط او بیان خواهد شد.

بررسی تفصیلی و جزئیات عبادات حضرت سجاده

اشاره

امام همام حضرت علی بن الحسین زین العابدین علیه السلام در راستای [صفحه ۱۷۹] انجام وظایف بندگی و هدایت امت که در شرایط خاص زمانی و مکانی آن مقطع از تاریخ به دوش مبارکشان آمده بود، به مسأله «عبادت» و «راز و نیاز با حضرت حق» اهتمام ویژه‌ای مبذول می‌داشتند تا از یک سو با ارتباط با مبدأ آفرینش، جان پر عشق خود را آرامش بخشیده از مصدر همه‌ی خوبیها و کمالات، فیوضات لایتنهای دریافت دارند و از سوی دیگر الگوی زیبا و کامل از عشق سوزان یک بنده مخلص و پاکباز در مقابل خداوند متعال ارائه داده، جامعه شیعه و مسلمین را از این جهت تربیت نمایند و آنها را با معارف بلند اسلام علما و عملا آشنا سازند. از این رو حضرت سجاده علیه السلام عبادت‌های زیادی در طول شبانه روز و ماه و سال انجام می‌دادند. آنچه از این عبادتها در تاریخ و روایات گزارش شده است عبارت است از: ۱- نمازهای حضرت ۲- حج‌های حضرت ۳- سجده‌های حضرت ۴- دعاها و مناجات‌های حضرت لازم به ذکر است همه کارهای معصوم علیه السلام در قالب «عبادت» انجام می‌شود و قطعاً عبادات امام سجاده علیه السلام

منحصر به آنچه در بالا ذکر شد نیست، ولی در این قسمت عبادات مخصوصی که بیشتر جنبه فردی در آن برجسته است، بیان می‌گردد.

نمازهای حضرت سجاده

اشاره

حضرت زین العابدین -علیه السلام- علاقه شدیدی به «نماز» داشته‌اند و با اهتمام خاصی این عبادت بزرگ اسلامی را به جا می‌آورده‌اند. برای بررسی کیفیت انجام این «عبادت» و آشنا شدن با تفصیل این موضوع و جزئیات آن، باید موضوعات زیر را در خلال اسناد تاریخی و روایات اسلامی کاوش نمود: ۱- حضرت در آستانه نماز (انجام مقدمات نماز) ۲- حالات امام سجاده علیه السلام به هنگام نماز ۳- حضور قلب حضرت در نماز ۴- لباس و مکان حضرت در موقع نماز [صفحه ۱۸۰] ۵- بعضی از مکانهای مورد علاقه حضرت برای نماز و دعا ۶- کثرت نمازهای حضرت ۷- خواندن مستمر نمازهای نافله بویژه «نماز شب»

امام سجاده در آستانه نماز (انجام مقدمات نماز)

اشاره

اولیاء الهی در پرتو معرفت عمیق و کاملی که از حضرت حق دارند و محضر اقدس او را با همه عظمتش بخوبی درک می‌کنند، به هنگام آماده شدن برای حضور رسمی در آن محضر قدسی، دچار تغییر حال شده آثار این تغییر در صورت و شمایل مبارکشان ظاهر می‌شود. امام سجاده علیه السلام نیز موقع اقدام برای گرفتن وضو، رنگ رخسارشان زرد می‌شد و این علامت آمادگی برای قیام در محضر ربوبی به هنگام «نماز» بود. محمد بن الحسین از عبدالله بن محمد القرشی نقل کرده است که ایشان گفت: «هنگامی که علی بن الحسین علیه السلام «وضو» می‌گرفت، رنگش زرد می‌شد، اهل خانواده ایشان به حضرت عرض می‌کردند: «چه چیزی شما را ترسانیده است؟» حضرت می‌فرمود: «آیا می‌دانید برای چه کسی آماده می‌شوم تا در مقابلش به قیام بایستم؟» [۲۷۹]. آری این رویه مستمر حضرت سجاده علیه السلام بوده است که از شدت خضوع در برابر حق و احساس عظمت و بزرگی خالق یکتا، رنگ صورتشان تغییر می‌کرده است و آثار نگرانی در اندامشان ظاهر می‌شده است. باید توجه داشت که در فاصله بعد از «وضو» و قبل از دخول در «نماز»، همین حالت خوف و تغییر رنگ صورت حضرت ادامه داشته است. همچنین حضرت سجاده علیه السلام در زمینه «تهیه آب وضو و گرفتن وضو» رویه خاصی داشته‌اند که جدا قابل تأمل می‌باشد. و نکته دیگر اینکه حضرت سجاده علیه السلام پس از انجام وضو و در موقع دخول در «نماز» به خود عطر می‌زدند و خود را خوشبو می‌نمودند. [صفحه ۱۸۱]

رویه حضرت سجاده در زمینه‌ی تهیه آب وضو و وضو گرفتن و مسواک زدن

حضرت زین العابدین امام سجاده علیه السلام دوست نمی‌داشتند که هیچ کس ایشان را در زمینه‌ی تهیه آب وضو کمک کند. خودشان شخصا آبی را که می‌خواستند از آن به عنوان «آب وضو» استفاده کنند، از چاه کشیده و قبل از اینکه بخوابند، روی آن را می‌پوشانیدند. سپس وقتی که در دل شب برای «نماز شب» از خواب بلند می‌شدند ابتدا مسواک نموده و بعد وضو گرفته و شروع به نماز می‌کردند... [۲۸۰].

استعمال عطر به هنگام ورود به نماز توسط حضرت سجاده

«عبدالله بن حارث» نقل نموده است که حضرت علی بن الحسین علیه‌السلام شیشه‌ای از «مشک» داشتند که آن را در محل نماز خود گذاشته بودند. پس هر گاه وارد «نماز» می‌شدند از آن برگرفته با آن مسح می‌نمودند و خود را خوشبو می‌ساختند. [۲۸۱]. باید توجه داشت استعمال بوی خوش یکی از دستورات اکید اسلامی است و پیامبر اکرم و ائمه‌ی هدی علیهم‌السلام به آن علاقه وافری داشته‌اند و بخصوص در موقع اقامه‌ی نماز، معطر ساختن خود به عطر، مستحب بوده و باعث افزونی ثواب «نماز» می‌شود.

حال حضرت سجاده در فاصله بین گرفتن «وضو» و دخول در «نماز»

حضرت علی بن الحسین علیه‌السلام هر گاه از وضوی نماز فارغ می‌شدند، در فاصله‌ی مابین وضو و نمازشان، ایشان را لرزش فرا می‌گرفت و به مانند شخص تب داری که می‌لرزد، می‌لرزیدند. به ایشان گفته شد: این چه حالتی است که شما را عارض می‌شود؟ حضرت جواب فرمود: «وای بر شما!! آیا می‌دانید برای چه کسی می‌ایستم؟ و چه کسی را اراده دارم تا با او به مناجات برخیزم؟» [۲۸۲]. [صفحه ۱۸۲]

حالات حضرت سجاده به هنگام اقامه‌ی نماز

اولیاء الهی در پرتو معرفت تام و کاملی که به ذات اقدس احدیت دارند و حقیقت «نماز» را که حضور در محضر ربوبی است، ادراک می‌نمایند، در حال اقامه‌ی «نماز» با استشعار واقعی «ذل عبودیت» خود در مقابل «عز و جبروت حضرت الله» دچار تغییر حال شده آثار این تغییر در بدن شریفشان ظاهر می‌شود. «زرد شدن رنگ صورت» و «تغییر رنگ آن»، «اقشعرار پوست» حالتی است مخصوص که هنگامی که خوف و ترس شدیدی بر انسان عارض شود، برای پوست بدن رخ می‌دهد، «لرزیدن به مانند انسانی که تب کرده است» و امثال آن نمونه‌ای از این آثار است که در ظاهر قابل مشاهده می‌باشد. به علاوه مراعات کامل «ادب عبودیت» و «درک حضور الهی» و «عدم توجه به غیر خداوند» و «مکالمه با خداوند به صورت مشافهه»، همه بهره‌های معنوی اولیاء حضرت حق از اقامه‌ی «نماز» است. حضرت زین العابدین امام سجاده علیه‌السلام نیز در این زمینه، نمونه کامل و مثال زدنی می‌باشند که تمام این حالات معنوی از وجود اقدسشان در حال نماز، گزارش شده است. ۱- امام صادق علیه‌السلام فرمودند: «حضرت علی بن الحسین علیه‌السلام هر گاه برای «نماز» حاضر می‌شدند پوستشان مقشعر می‌شد (حالتی که برای پوست در موقع ترس شدید حادث می‌شود) و رنگشان زرد شده و به سان شاخه و برگ درخت خرما می‌لرزید.» [۲۸۳]. ۲- امام باقر علیه‌السلام فرمودند: «علی بن الحسین علیه‌السلام هر گاه به نماز می‌ایستادند رنگ رخسارشان تغییر می‌کرد و قیامشان در «نماز» به مانند قیام عبد ذلیلی بود در مقابل پادشاهی جلیل. اعضای ایشان از خشیت خداوند عزوجل می‌لرزید و حضرت هر نمازی که می‌خواند به مانند کسی که می‌خواهد با نماز وداع نموده و دیگر هرگز موفق به نماز نمی‌شود، نماز می‌خواند.» [۲۸۴] (چنین می‌دید و می‌پنداشت که بعد از این نماز دیگر هرگز نماز نخواهد خواند.) [صفحه ۱۸۳] ۳- امام صادق علیه‌السلام فرمودند: «پدرم امام باقر علیه‌السلام می‌فرمودند: «علی بن الحسین علیه‌السلام هر گاه به نماز می‌ایستاد کان ساقه‌ی درختی بود که هیچ حرکتی نمی‌کرد مگر آنکه باد بخشی از آن را به حرکت در آورد.» [۲۸۵]. ۴- «ابان بن تغلب» می‌گوید: به امام صادق علیه‌السلام عرض کردم: «من حضرت علی بن الحسین علیه‌السلام را دیدم که هر گاه به نماز می‌ایستاد رنگ مبارکش تغییر می‌کند. حضرت به من فرمود: «قسم به خدا علی بن الحسین

می‌دانست که در مقابل چه کسی می‌ایستد!!!» [۲۸۶]. ۵- «جابر بن جعفی» نیز از امام باقر علیه‌السلام نقل می‌کند که فرمود: «در هنگام نماز باد علی بن الحسین علیه‌السلام را تکان می‌داد به مانند اینکه باد «سنبله» را تکان دهد.» [۲۸۷].

حضور قلب امام سجاده در نماز

اشاره

«نماز» برترین «عبادت» در مجموعه‌ی عبادات اسلامی است که به عنوان عمود و ستون خیمه‌ی دین معرفی شده است. نماز زیباترین مجموعه‌ای است که حضرت حق برای «ذکر» خود در اختیار بندگان قرار داده که «اقم الصلوة لذكری» [۲۸۸] «نماز» معجون با برکت و کامل و نمونه‌ای از تمام مراحل «سیر الی الله» و یاد حضرت حق می‌باشد که اگر انجام آن در درگاه حضرت ربوبی، قبول واقع شود، ماسوای آن از سایر اشکال عبودیت نیز قبول شده و الا بقیه‌ی اعمال همه رد خواهد شد: «ان قبلت قبل سائر عمله و ان ردت رد علیه سائر عمله» [۲۸۹] و اول عبادتی است که در روز قیامت مورد سؤال قرار می‌گیرد. [۲۹۰] آری نماز «خیر العمل» یعنی بهترین کار در مجموعه اعمال صالح است که «حی علی خیر العمل». (البته روح نماز و قبولی آن به ولایت اهل بیت علیهم‌السلام وابسته است و از این رو برترین عمل [صفحه ۱۸۴] «ولایت» نیز بیان شده است.) [۲۹۱]. حال باید توجه داشت مغز و روح نماز همان «حضور قلب» در حال انجام این عمل شریف است. «حضور قلب» یعنی توجه به حضور در محضر ربوبی و غفلت از ماسوای او به هنگام انجام این عمل و درک واقعیت آنچه می‌خوانیم و مکالمه و معاشقه با حضرت الله. و همین میزان قبول و معیار برای مقدار پذیرش این عمل می‌باشد. اولیاء الهی و حضرات معصومین علیهم‌السلام نمونه‌های کامل و بی‌نظیری از «حضور قلب» را در نمازهای خود به نمایش گذاشته‌اند که گزارش آن به صورت مفصل در اسناد تاریخی آمده است. حضرت زین العابدین علیه‌السلام نیز در حال نماز آنچنان مستغرق یاد حق و مشاهده‌ی جلال و جمال ربوبی می‌شدند که به طور کلی از غیر خدا منصرف شده و ابدًا به آنچه در اطراف و پیرامون ایشان می‌گذشت، متوجه نبودند. «حمران بن اعین» از امام باقر علیه‌السلام نقل می‌کند که حضرت فرمود: «روزی علی بن الحسین علیه‌السلام نماز می‌خواند. پس «رداء» از یکی از دوش‌های حضرت ساقط گردید ولی حضرت آن را درست نکرده تا اینکه از نماز خود فارغ شد. یکی از اصحاب حضرت راجع به این موضوع از حضرت پرسید. حضرت پاسخ داد: «وای بر تو!! آیا می‌دانی در مقابل چه کسی بودم؟ هر آینه از نماز بنده، قبول درگاه الهی نمی‌شود مگر آنچه را که در آن حال با قلبش به خداوند اقبال داشته باشد.» آن مرد گفت: «ما همه هلاک شدیم. حضرت فرمود: «هرگز؛ خداوند عزوجل این مسأله را با نوافل تتمیم می‌نماید.» [۲۹۲]. عین همین تعابیر و همین واقعه از زبان جناب «ابوحمزه ثمالی» نیز نقل شده است. [۲۹۳] همچنین در حالات حضرت در موقع نماز نقل شده است که «هرگاه ایشان به نماز می‌ایستاد به هیچ چیز غیر از نماز، مشغول نمی‌شد و هیچ چیزی نمی‌شنید چرا که [صفحه ۱۸۵] به نماز اشتغال داشت.» [۲۹۴]. در این رابطه در کتاب کشف الغمه آمده است که فرزندی از حضرت سجاده علیه‌السلام در چاه افتاد و اهل مدینه مشغول نجات او شدند. تا بالاخره او را از چاه بیرون آوردند. در این حال حضرت به «نماز» ایستاده و پیوسته در محرابشان بودند. بعد از فراغت از «نماز» موضوع را به اطلاع حضرت رساندند و ایشان فرمودند: «ابدًا متوجه نشدم!! من مشغول مناجات با «رب عظیم» بودم.» [۲۹۵]. اما آنچه در رابطه با «حضور قلب» بی‌نظیر حضرت سجاده علیه‌السلام در «نماز» قابل توجه است «دو واقعه عجیب» در این زمینه است که باید مورد دقت و تأمل قرار گیرد.

دو واقعه‌ی بسیار جالب و عجیب در زمینه‌ی «حضور قلب» امام سجاده در نماز

۱- حضرت علی بن الحسین زین العابدین علیه‌السلام به «نماز» ایستاده بودند، در اثناء نماز فرزندشان حضرت محمد (امام باقر

علیه‌السلام) در حالی که طفل بودند به راه افتاده و به کنار چاهی بسیار ژرف آمدند. این چاه در منزل حضرت در «مدینه» بود، آنگاه به داخل چاه سقوط نمودند. مادر ایشان که به ایشان نظاره می‌کرد، با دیدن این منظره فریاد کشید و بر سر زنان، به سمت چاه جلو آمد و در کنار آن مشغول فریاد کشیدن و کمک خواستن شد. آن خانم می‌گفت: «یا ابن رسول الله فرزند شما محمد در چاه افتاد و غرق شد.» اما حضرت به هیچ وجه از «نماز» خود منصرف نمی‌شدند و این در حالی بود که صدای اضطراب بچه‌شان از قعر چاه به گوش حضرت می‌رسید. پس چون این مسأله برای آن خانم مدتی مدید گذشت در حالی که به شدت بر فرزندش محزون بود، گفت: «چقدر قلوب شما اهل بیت رسول الله قسی و سخت است!!!» اما حضرت بر «نماز» خود اقبال داشته و از آن خارج نشدند مگر بعد از اتمام و اکمال آن. آنگاه به سوی آن خانم رو نموده و به سمت چاه آمدند و در کنار آن به روی زمین نشستند و دستشان را به قعر چاه دراز نمودند. و این در حالی بود که جز با [صفحه ۱۸۶] طناب بلند نمی‌شد به قعر چاه دست یافت. پس فرزندشان حضرت محمد علیه‌السلام را در حالی که زبان کودکانه گشوده و سخن می‌گفتند و می‌خندیدند، با دستشان از چاه بیرون آوردند و هرگز جسم و لباس ایشان به آب مرطوب نشده بود. حضرت سجاده علیه‌السلام آن گاه رو به همسر خود نمودند و فرمودند: «بگیر او را ای «ضعیف‌الیقین» به خداوند.» آن خانم به خاطر سلامت فرزندشان شروع به خنده کرد و از سوی دیگر به خاطر آن سخنی که حضرت به او گفته بودند (یا ضعیف‌الیقین) گریست. حضرت به او فرمودند: «امروز ملامت و نکوهشی بر تو نیست، البته اگر می‌دانستی که من در مقابل جباری ایستاده بودم که اگر من رویم را از او می‌گرداندم او نیز رویش را از من می‌گرداند. چه کسی بعد از او می‌تواند شخص راحم و مهربانی را سراغ بگیرد؟ (در نسخه دیگری هم آمده است: آیا مهربانتر از او برای بنده‌اش چه کسی را سراغ داری؟) [۲۹۶]. ۲- «ابلیس» به صورت یک «افعی» دارای ده سر و دندانه‌های بسیار تیز برای حضرت علی بن الحسین علیه‌السلام در حالی که مشغول نماز بودند، تجسم یافت و خودنمایی کرد و چشمان خود را برافروخته و سرخ فام جلوه‌گر ساخت. آن ملعون از موضع سجده‌ی حضرت از دل زمین بر حضرت نمایان شد، بعد مدتی مدیدی در محراب حضرت مکث نمود ولی حضرت ابتدا از او ترسیدند و برای لحظه‌ای هم گوشه‌ی چشمشان را به سوی او نینداختند. با مشاهده‌ی این وضعیت، «شیطان» ناگهان به سر انگشتان حضرت هجوم آورده و با دندانه‌های جلوی خود، شروع به گاز گرفتن آن نمود، و از آتش درون خود بر آن می‌دمید و در تمام طول این مدت حضرت حتی گوشه‌ی چشمی هم به او نمی‌کردند و قدم خود را از جایش تکان نمی‌دادند، و هرگز شک و وهمی در «نماز» و قرائتشان به دل شریفشان عارض نمی‌گردید. «ابلیس» در این حال به سر می‌برد که به ناگاه شهاب آتشی از آسمان بر او هجوم آورد پس چون به او نزدیک شده و آن را احساس نمود فریاد برکشید و در صورت سیمای اولیه خود در آمده و در کنار حضرت علی بن الحسین علیه‌السلام [صفحه ۱۸۷] ایستاد. سپس گفت: «ای علی تو «سیدالعابدین» هستی همچنانکه به آن نامیده شده‌ای و من ابلیسم. قسم به خدا عبادت تمامی انبیاء از پدر تو حضرت «آدم» تا خود تو را مشاهده نموده‌ام ولی هرگز به مانند تو و عبادت تو ندیدم!!! بعد هم حضرت را ترک کرد و پشت نمود و این در حالی بود که حضرت هنوز در نماز بود هرگز چیزی او را از کلامش مشغول نکرده بود تا اینکه نمازش را با تمامیت آن به پایان رسانید.» [۲۹۷]. در همین رابطه روایت دیگری نیز تحت عنوان «لقب زین العابدین» نقل گردیده که قابل توجه است.

لباس و مکان حضرت سجاده در موقع نماز

اشاره

امام صادق علیه‌السلام می‌فرمایند: «عادت حضرت علی بن الحسین علیه‌السلام این بود که هنگامی که به «نماز» می‌ایستاد پشم و غلیظترین لباس خود را می‌پوشید و هنگامی که نماز می‌خواند به موضع خشنی می‌رفت و در آن نماز می‌خواند و بر زمین سجده

می‌کرد. روزی به سمت «جبان» که اسم کوهی است در اطراف «مدینه» آمد و سپس بر روی سنگ خشن و آتشی (سوزاننده) ایستاد و بعد شروع به نماز خواندن نمود. حضرت زیاد می‌گریست آنگاه سرش را از سجده برداشت و کان صورت مبارکش از زیادی اشک، در آب فرورفته بود. [۲۹۸]. آنچه ذکر شد مکان عمومی نماز حضرت سجاده علیه‌السلام بود ولی حضرت به بعضی از مکانها برای «نماز» علاقه خاصی داشتند که در آن مکانها بخصوص به نماز می‌ایستادند و با خداوند راز و نیاز می‌کردند.

بعضی از مکانهای مورد علاقه حضرت سجاده برای اقامه «نماز»

اشاره

امام زین العابدین علیه‌السلام آنچنانکه از بعضی از روایات و اسناد تاریخی به دست می‌آید، برای نماز خواندن در بعضی از مکانها، ارزش خاصی قائل بودند. حتی [صفحه ۱۸۸] حاضر بودند مسافت بسیار طولانی را طی نموده و خود را به آن مکان برسانند و در آنجا «نماز» خوانده و بلافاصله مراجعت بفرمایند. یکی از این مکانها «مسجد کوفه» است و دیگری «مسجد الحرام» بخصوص «حجر اسماعیل» در زیر ناودان خانه خدا می‌باشد که بشدت مورد علاقه حضرت بوده است. ۱- «ابوحزمه ثمالی» نقل می‌کند که «حضرت علی بن الحسین علیه‌السلام از «مدینه» صرفاً به قصد «مسجد کوفه» حرکت کرده و یکسره به آنجا آمدند و چهار رکعت در آن مکان نماز خواندند و سپس برگشته و یکسره به سراغ مرکب خود رفتند و بر آن سوار شده و راه را گرفته و به سمت «مدینه» برگشتند. [۲۹۹]. در رابطه با نماز خواندن و مناجات حضرت سجاده علیه‌السلام در «مسجد کوفه» نیز خاطره‌ای وجود دارد که قابل توجه است. ۲- «طاووس» می‌گوید: «مردی را در «مسجد الحرام» در زیر ناودان «کعبه» دیدم که «نماز» می‌خواند و «دعا» می‌کرد و در «دعا» گریه می‌کرد. پس وقتی که از «نماز» فارغ شد به سراغ او آمدم و معلوم شد که حضرت علی بن الحسین علیه‌السلام است. به ایشان عرض کردم: «یا ابن رسول الله؛ شما را بر چنین حالی دیدم در حالی که شما سه ویژگی دارید که امیدوارم شما را از خوف ایمن سازد. اول: اینکه شما فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هستید. دوم شفاعت جدتان هست و سوم: رحمت الهی». حضرت فرمود: «ای طاووس اما اینکه من فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هستم پس این مرا ایمن نمی‌سازد چرا که از خدا شنیدم که می‌فرمود: «فلا انساب بینهم یومئذ و لا یتسائلون» [۳۰۰] یعنی: «در روز قیامت نسبت‌ها از بین می‌رود و سؤال نمی‌شوند». اما شفاعت جدم، آن نیز من را ایمن نمی‌سازد چونکه خداوند می‌فرماید: «و لا یشفعون الا لمن ارتضى» [۳۰۱] یعنی: «شفاعت نمی‌کنند مگر برای کسی که او را بپسندند و از او راضی باشند». و اما رحمت الهی؛ پس بدرستی که خداوند می‌فرماید: «انها لقریبه من [صفحه ۱۸۹] المحسنین» [۳۰۲] (البته آیه این چنین است: «ان رحمه الله قریب من المحسنین» و اگر نقل راوی صحیح باشد، حضرت نقل به معنی فرموده‌اند) یعنی: «هر آینه رحمت خداوند به نیکوکاران نزدیک می‌باشد». و من نمی‌دانم که محسن و نیکوکار هستم یا نه». [۳۰۳]. ۳- باز جناب «طاووس» نقل می‌کند که شبی داخل «حجر اسماعیل» شدم، در این حال حضرت علی بن الحسین علیه‌السلام نیز وارد شده و مشغول نماز خواندن شدند، پس ماشاء الله نماز خواند و سپس سجده کرد، من گفتم: ایشان مردی صالح از اهل بیته شایسته است، باید به دعای او گوش کنم، پس شنیدم که در سجده‌اش می‌گفت: «عبیدک بفنائک، مسکینک بفنائک، سائلک بفنائک، فقیرک بفنائک...» [۳۰۴]. ۴- «محمد بن ابی حمزه» از پدرش نقل می‌کند که حضرت علی بن الحسین علیه‌السلام را در مقابل آستانه «کعبه» شریف در دل شب دیدم در حالی که نماز می‌خواند پس قیام را بسیار طول داد تا اینکه یک مرتبه بر پای راست خود تکیه می‌داد و یک بار بر پای چپ، و بعد هم شنیدم که می‌فرمود، در حالی که گریان بود: «ای سید و مولای من! آیا مرا عذاب می‌کنی در حالی که حب تو در دل من می‌باشد؟! آری قسم به عزت تو که اگر چنین کنی بین من و گروهی که برای مدت طولانی آنها را برای تو دشمن می‌داشتم، جمع فرموده‌ای.» [۳۰۵]. در این زمینه نیز «خاطره‌ای بسیار جالب از یک نماز حضرت در بین راه «مدینه» و «مکه» وجود دارد» که حاوی بعضی از کرامات و معجزات حضرت نیز هست و جدا

قابل توجه می باشد. و مطلب دیگر «هماهنگی عالم تکوین با تسبیح حضرت در حال «نماز» است که این نیز از امور خارق العاده و بسیار مهم می باشد.

خاطره‌ای از نماز، مناجات و سجده حضرت سجاد در «مسجد کوفه»

«یوسف بن اسباط» از پدرش نقل می کند که می گوید: «من وارد مسجد کوفه» [صفحه ۱۹۰] شدم به ناگاه با جوانی برخورد کردم که مشغول مناجات با پروردگارش بود و در سجده می گفت: «سجد وجهی متعفرا فی التراب لخالقی و حق له» یعنی: «صورت من در حالی که در خاک مالیده شده است، برای خالقم سجده کرده و او حق دارد که برای او سجده کنم.» من به سمت او رفتم و معلوم شد که او حضرت علی بن الحسین علیه السلام - می باشد. پس چون فجر طالع شد به کنار ایشان رفتم و به ایشان عرض کردم: یا بن رسول الله؛ نفس خود را معذب نمودید و خداوند به آنچه شما را برتری داده، برتری داده است؛ حضرت گریه کرد و سپس روایت زیبایی از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برایم نقل کرد. [۳۰۶].

خاطره‌ای از یک نماز حضرت سجاد در راه «مکه مکرمه»

«حماد بن حبيب كوفي» می گوید: «در راه «مکه» در منزلی به نام «زبان» از قافله و کاروان عقب افتادم و علت این بود که گردبادی سهمگین و ظلمانی برخاست و قافله را از هم متفرق ساخت و من در آن بیابان و صحرا گم شدم. همچنان راه می رفتم تا به یک وادی و بیابانی منتهی شدم. چونکه شب فرا رسید به درختی خشک و عاری از برگ پناه بردم، همینکه سیاهی شب بالا آمد و با روشنایی روز مخلوط گردید جوانی را مشاهده کردم که جلو می آمد و بر قامت او لباسی ژولیده و سفید دیده می شد، اما از او رایحه مشک به مشام می آمد. پیش خود گفتم ای ولی از اولیاء خداست، هر گاه حرکت مرا احساس کند، می ترسم روی برگردانده به جای دیگری رود و یا از بسیاری از کارهایی که می خواهد انجام دهد او را مانع شوم، پس تا آنجا که قدرت داشتم خود را مخفی نمودم. او به موضع من نزدیک شد و برای «نماز» آماده گردید، سپس به پا ایستاد و گفت: «ای کسی که ملکوت و باطن همه‌ی اشیاء را به حیازت و تملیک خود در آورده‌ای و جبروت هر شیئی را مقهور خود قرار داده‌ای، در قلب من سرور اقبال به خود را وارد فرما و من را به جرگه‌ی مطیعین خویش بپیوند.» سپس وارد «نماز» شد. در این حال چونکه او را مشاهده کردم دیدم همه اعضا و جوارحش به آرامش گرائید و حرکاتش به سکون آمد. به جایگاهی که در آنجا برای نماز آماده شده [صفحه ۱۹۱] بود رفتم، دیدم چشمه‌ای با آب سفید جاری است، من نیز برای «نماز» مهیا شدم و پشت سر او ایستادم. در این حال من خود را در محرابی یافتم که کان در همان وقت ساخته شده بود. پس او را دیدم که به هر آیه‌ای که در آن «وعده» و «وعید الهی» آمده بود، می رسید و تلاوت می کرد آن را با صدای گریه آلود و با لحنی حزین تکرار می نمود، تا اینکه سیاهی شب شکافته شد در این حال پا ایستاد و می گفت: «ای کسی که «طلب کنندگان» او را قصد نموده و در حالی که صاحب رشد و بینش بودند به او رسیدند و «بیمناکان» او را مقصود گرفتند و او را صاحب فضل و کرامت یافتند و «عبادت کنندگان» به سوی او پناه آوردند و او را صاحب نعمت و بخشش کسی که بدن خود را برای غیر تو به مشقت اندازد (و به غیر تو مشغول شود)، چه موقع به راحت و آرامش خواهد رسید؟ و کسی که با نیت خود، غیر تو را مقصد گیرد، چه موقع خوشحال و مسرور خواهد شد؟ خداوند!!! سیاهی شکسته شد و کام دل در خدمت تو بر نگرتم و از حوض‌های مناجات تو، آبی نیاشامیدم، بر محمد و آلش درود بفرست «و افعل بی اولی الامرین بک یا ارحم الراحمین» با من از دو کار آنچه را که به تو سزاوارتر است انجام بده، ای ارحم الراحمین.» من ترسیدم این شخص بزرگوار از دست من رفته و اثر او بر من مخفی گردد و لذا به دامن او چسبیدم و به او عرض کردم: «سوگند به کسی که سختی و آزرده‌گی، تعب و خستگی را از تو زدوده است و به تو شدت اشتیاق به لذت ترس و رعب را بخشیده است، مرا مورد رحمت و در

کنف عطوفت خود قرار ده. چرا که من گم شده‌ام و آرزوی من همان چیزی است که تو انجام می‌دهی و منیهی من همان چیزی است که شما بدان نطق می‌فرمائی.» او فرمود: «اگر تو کل تو صادقانه بود گم شده نبودی!! حال، مرا تبعیت کن و پشت سر من راه پیما.» پس چونکه به کنار درخت رسیدم دستم را گرفت و من این چنین تصور و تخیل کردم که زمین زیر قدم من می‌چرخد و کش پیدا می‌کند، در این حال همین که عمود صبح طالع شد به من فرمود: «بر تو بشارت باد این مکه است!!» من ضجه و ناله مردم را شنیدم و حاجی‌ها را دیدم. گفتم: «سوگند به کسی که در «روز آزه» (روز نزدیک) و روز نیازمندی به او امید داری، تو کیستی؟» او به من فرمود: «حال که سوگند خوردی من علی بن الحسین علی بن ابی طالب -صلوات الله علیهم [صفحه ۱۹۲] اجمعین - هستم.» [۳۰۷].

هماهنگی عالم تکوین با حضرت سجاده در تسبیح حضرت حق در حال نماز

«سعید بن مسیب» می‌گوید: «هر ساله مردم پس از انجام مراسم حج از «مکه» خارج نمی‌شدند مگر اینکه حضرت علی ابن الحسین - علیه‌السلام- از شهر خارج شود. پس در یک سال حضرت خارج شد و من نیز با ایشان خارج شدم. حضرت در بعضی از منازل بین راه فرود آمد و دو رکعت نماز گزارد. در سجده آن نماز، امام تسبیح حضرت حق می‌گفت و تمامی درختان و سنگ‌های موجود، با حضرت شروع به تسبیح نمودند. من از مشاهده این منظره وحشتناک شدم. حضرت سرش را بلند نمود و فرمود: «ای سعید آیا ترسیدی؟» عرض کردم: «بلی یا بن رسول الله»، فرمود: «این تسبیح اعظم است.» [۳۰۸]. و در تعبیر دیگری «سعید بن مسیب» می‌گوید: «روزی حضرت را در حال سجده در کنار اثاثیه سفر یافتم، پس قسم به کسی که جان «سعید» در دست اوست، هر آینه دیدم درخت را و سنگ‌ها و جهاز شتر را که به مانند کلام او را تکرار می‌کردند و همان کلام او را به او بر می‌گردانیدند.» [۳۰۹]. باید توجه داشت قرآن برای حضرت داود علیه‌السلام نیز این حالت را ذکر فرموده است که چون تسبیح حضرت حق می‌گفت کوهها و پرندگان با او هم‌نوا می‌شدند. «و سخنرا مع داود الجبال یسبحن و الطیر و کنا فاعلین» [۳۱۰]. «و لقد آتینا داود منا فضلا یا جبال اوبی معه و الطیر» [۳۱۱].

کثرت نمازهای حضرت سجاده

حضرت زین العابدین امام سجاده علیه‌السلام به مانند حضرت امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام به کثرت «نماز» شهرت دارند و این «عبادت» و «نماز» فراوان و زیاد [صفحه ۱۹۳] ایشان، آثار خود را در جسم شریفشان به جای گذاشته بودند؛ از جمله ما بین دو چشم ایشان و پیشانی مبارکشان برآمده و «پینه» کرده بود و به علت زیادی آن مجبور بودند مرتب آن را کوتاه کنند و لذا حضرت به «ذوالثفنات» مشهور شده بودند و «ثفنه» همان «پینه» و برجستگی که زیر شکم شتر، به خاطر نشستن ایجاد می‌شود. ۱- «حمران ابن‌اعین» از امام محمد بن علی الباقر علیه‌السلام نقل می‌کند که حضرت فرمودند: «عادت و رویه حضرت علی بن الحسین این بود که هزار رکعت نماز در شبانه روز اقامه می‌فرمودند و همچنانکه حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام انجام می‌دادند، برای حضرت پانصد نخله خرما بود و حضرت در نزد هر درخت دو رکعت نماز می‌خواندند.» [۳۱۲]. عین این روایت را جناب جابر جعفی از امام باقر علیه‌السلام نقل کرده است. [۳۱۳]. ۲- «عبدالعزیز ابن ابی حازم» می‌گوید از «ابی حازم» شنیدم که می‌گفت: «حضرت علی بن الحسین علیه‌السلام در شبانه روز هزار رکعت نماز می‌خواند تا اینکه در جبهه و پیشانی و سایر مواضع سجده‌ی حضرت چیزی به مانند «پینه» بر زیر شکم شتر، بیرون آمد.» [۳۱۴]. ۳- «عبدالله» پسر حضرت سجاده علیه‌السلام نیز می‌گوید: «پدرم در شب آن قدر نماز می‌خواند تا اینکه از شدت خستگی به سان کودکان کشان کشان خود را به بستر خود می‌کشاند!!!» [۳۱۵].

امام سجاده و خواندن مستمر نمازهای نافله بویژه «نماز شب»

حضرت سجاده علیه‌السلام قبل از خوابیدن خود شخصا از چاه آب کشیده و مقداری از آن را برای وضوی خود کنار می گذاشتند و روی آن را می پوشانیدند تا نه آلوده شده و نه بعضی از حیوانات در آن بیفتند، سپس وقتی برای نماز شب در دل شب از خواب برمی خاستند، ابتدا مسواک می زدند و سپس وضو گرفته و مشغول نماز می شدند. [صفحه ۱۹۴] عادت حضرت این بود که آنچه از نافله روز از حضرت فوت شده بود، آن را در شب قضا می کردند. (نافله روز همان نمازهای مستحبی است که قبل یا بعد از نمازهای واجب خوانده می شود، مثل «نافله صبح» که دو رکعت است و قبل از نماز صبح خوانده می شود. «نافله ظهر» که هشت رکعت است و در قالب چهار دو رکعتی قبل از نماز ظهر و «نافله عصر» نیز هشت رکعت است که به همین ترتیب قبل از نماز عصر خوانده می شود). حضرت می فرمود: «ای پسر من این عمل بر شما واجب نیست و لکن من دوست دارم هر کدام از شما که خودش را بر کار خیری عادت می دهد، بر آن مداومت داشته باشد.» «و حضرت همیشه «نماز شب» را به جا می آوردند و هرگز آن را چه در سفر یا در حضر ترک نمی کردند.» [۳۱۶].

حج های حضرت سجاده

اشاره

یکی دیگر از عبادتهایی که به شدت مورد علاقه حضرت سجاده علیه‌السلام بوده و در طول حیات خود بارها بدان اقدام کرده‌اند، تشریف به خانه خدا و انجام «مناسک حج» می باشد. برای بررسی این موضوع می توان در زمینه‌های زیر بحث را ارائه نمود. ۱- تشریف به «حج» حضرت در حال کودکی. ۲- حضرت سجاده علیه‌السلام و حج با پای پیاده. ۳- تبعیت مردم از حضرت در شروع و پایان حج. ۴- حالت معنوی خاص حضرت به هنگام گفتن «لیبیک» ۵- انفاق حضرت در راه تشریف به حج. ۶- خدمت کردن حضرت به حجاج. ۷- تهیه پاکیزه‌ترین ره توشه برای حج. ۸- تعداد حج های حضرت. [صفحه ۱۹۵] ۹- بعضی از حالات حضرت در حج. ۱۰- خاطراتی از سفر حج حضرت ۱۱- اعتراض فردی به حضرت سجاده علیه‌السلام در راه «مکه» در زمینه ترک جهاد و گزاردن حج و جواب حضرت. البته باید توجه داشت در زمینه تفصیل انجام «مناسک حج» از جانب حضرت سجاده علیه‌السلام، روایات و اسناد فراوانی در دست نمی باشد.

تشریف حضرت سجاده به حج در حال کودکی

اشاره

در زمینه تشریف حضرت علی بن الحسین به حج در حال کودکی دو روایت وجود دارد: ۱- «ابراهیم بن ادهم» و «فتح الموصلی» هر دو این قضیه را نقل کرده‌اند که: «من در بیابان با کاروانی طی طریق می کردم. حاجتی برایم پیش آمد و کمی از کاروان فاصله گرفتم. در این حال با کودکی برخورد کردم که با پای پیاده راه می پیمود. با خود گفتم: «سبحان الله، بیابانی پهناور و کودکی در حال پیاده روی!!» پس به او نزدیک شدم و به او سلام نمودم. جواب سلامم را داد. آنگاه به او گفتم: «به کجا رهسپاری؟» گفت:

«خانه پروردگارم را اراده کرده‌ام.» گفتم: «حبیب من تو کوچکی و بر تو نه واجبی است نه مستحبی.» او گفت: «ای پیرمرد بزرگوار؛ آیا تا به حال ندیده‌ای افرادی که از من کوچکتر بوده‌اند و مرده‌اند؟!» من گفتم: زاد و راحله تو کجاست؟» جواب داد: «زاد و توشه من تقوای من است و مرکب سواری و راحله‌ام دو پای من و اراده و قصدم به سوی مولای خودم.» گفتم: «من چیزی از غذا و طعام با تو نمی‌بینم.» گفت: «ای شیخ آیا این عمل نیکوست که انسانی تو را به دعوتی بخواند آنگاه تو از خانه‌ات طعامی را برداشته و با خود همراه ببری؟» گفتم: «نه.» گفت: «کسی که مرا به خانه خود دعوت نموده است، همو مرا اطعام می‌کند و [صفحه ۱۹۶] آب می‌آشاماند.» گفتم: «بر مرکب من سوار شو تا به «مکه» برسیم و حج را ادراک کنی.» گفت: «کوشش و تلاش از جانب من است و رساندن به عهده او. آیا قول خدای متعال را شنیدی که می‌فرماید: «و الذین جاهدوا فینا لنهینهم سلبنا و ان الله لمع المحسنین» [۳۱۷] یعنی: «کسانی که در راه ما جهاد و تلاش کنند هر آینه آنها را به راههای خود هدایت می‌کنیم و حتما خداوند با نیکوکاران است.» در این گیر و دار بودیم که جوانی خوش منظر در حالی که لباسهای سفید نیکویی پوشیده بود، رو به ما آورد و با آن کودک دست به گریبان هم فرو برده دیده‌بوسی نمود و بر او سلام کرد. من رو به آن جوان کرده و گفتم: «تو را به کسی که تو را نیکو آفریده، سوگند می‌دهم این کودک کیست؟» گفت: «آیا او را نمی‌شناسی؟ این علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب است» من جوان را رها کرده و به آن کودک رو آوردم و پرسیدم: «شما را به پدرانمان می‌خوانم، این جوان کیست؟» گفت: «او را نمی‌شناسی؟» این برادرم «خضر» است که هر روز به سراغ ما می‌آید و بر ما سلام می‌کند.» عرض کردم: «شما را به حق پدرانتان سوگند می‌دهم که مرا آگاه سازی از این بیابانهای بی آب و علف و صحراهای سوزان چگونه بدون زاد و توشه عبور می‌کنی؟» حضرت فرمود: «نه، من با زاد و توشه عبور می‌کنم!! زاد و توشه من چهار چیز است.» عرض کردم: «کدام است؟» فرمود: «همه دنیا را یکسره و بکلی می‌بینم که مملکت خداوند است، اما همه‌ی خلق را می‌بینم که بندگان، کنیزان و عیال اویند، اسباب و روزیها را نیز به دست خداوند می‌بینم و قضاء الهی را در تمام زمین خداوند نافذ و جاری می‌بینم.» من گفتم: «یا زین العابدین زاد و توشه شما چه نیکو زاد و توشه‌ای است و شما با آن صحراهای آخرت را در می‌نوردید چه رسد به صحراهای دنیا؟» [۳۱۸]. [صفحه ۱۹۷] در زمینه «تشریف حضرت «خضر» به محضر علی بن الحسین علیه‌السلام داستان دیگری نیز وجود دارد. ۲- عبدالله بن مبارک می‌گوید: در بعضی از سالها به سمت «مکه» قصد حج نمودم و در حالی که در کنار حجاج در حال حرکت بودم، کودک هفت یا هشت ساله را مشاهده کردم. او در گوشه‌ای بدون زاد و راحله، مشغول حرکت بود. من به نزدش رفته بر او سلام کردم و گفتم: «با چه کسی بیابان را طی کردی؟» گفت: «با شخص نیکوکار» (قلت له مع من قطع البر؟ قال: مع البار). پس در چشمان من او بزرگ آمد و لذا عرض کردم: «پسر جانم زاد و توشه و مرکب سواری شما کجاست؟» فرمود: «زاد من، «تقوای من» است و راحله و مرکب سواریم دو پای من، مولایم را نیز قصد کرده‌ام.» با شنیدن این سخنان شخصیت او در نفس من بسیار بزرگ جلوه کرد و لذا گفتم: «پسرم از کدام فامیل هستید؟» فرمود: «از دودمان ابوطالب.» گفتم: «بیشتر توضیح دهید.» فرمود: «هاشمی هستم» و باز که بیشتر توضیح خواستم. فرمود: «علوی و فاطمی می‌باشم.» گفتم: «ای سید و آقای من آیا تاکنون شعری سروده‌اید؟» فرمود: «بلی» گفتم: «چند سطری از شعرت را برایم بخوان.» حضرت این چنین سرود: لنحن علی الحوض رواده نزود نسقی و راده ما فاز من فاز الابدنا و ما خاب من حبنا زاده و من سرنا نال منا السرور و من ساء نساء میلاده و من کان غاصبنا حقنا فیوم القیامه میعاده - هر آینه ما پیش تازان ورود بر «حوض کوثر» هستیم و وارد شوندگان بر آن را پشتیبانی نموده و آب می‌آشامانیم. - هیچ کس به فوز رستگاری نرسید جز از طریق ما و هر کسی که حب و محبت ما، زاد و توشه‌ی او بود، ضرر نکرده و محروم نماند. - هر کس ما را مسرور کند از طریق ما به او سرور و خوشحالی خواهد رسید و [صفحه ۱۹۸] هر کسی به ما بدی کند میلاد و مولد او بد می‌باشد. - و هر کس حق ما را غصب کند، پس روز قیامت میعاد او خواهد بود. سپس از چشمان من غائب شد تا اینکه به «مکه» رسیدیم و حج خود را به جا آورده و برگشتیم. به «ابطح» (که اسم وادی است) رسیدم. در آنجا حلقه‌ای دایره شکل دیدم، نزدیک رفته و بر آنها مشرف شدم

تا ببینم چه کسی آنجاست. در این حال همان کودک که مصاحب و رفیق من شده بود را دیدم، از اسم او که سؤال کردم، گفتند: «او زین العابدین علیه السلام است.» [۳۱۹].

تشریح حضرت «خضر» به محضر مبارک حضرت سجاده

«ابو حمزه ثمالی» و «منذر ثوری» از حضرت علی بن الحسین علیه السلام نقل می‌کنند که فرمود: «خارج شدم تا اینکه به این دیوار رسیدم و بر آن تکیه دادم. در این لحظه مردی را دیدم که لباس سفید پوشیده بود و مستقیماً به صورت من نگاه می‌کرد. بعد گفت: ای علی بن الحسین، چرا شما را عزادار و محزون می‌بینم؟ آیا حزن تو به خاطر دنیا است؟ پس رزق و روزی خدا برای «نیکوکار» و «فاجر» حاضر است.» گفتم: «حزن من بر این که تو می‌گویی نیست و رزق خداوند نیز برای این دو گروه است.» گفت: «پس بر آخرت است؟» پس آن وعده‌ای صادق است که «پادشاهی مقتدر و قاهر» در آن حکم خواهد کرد. برآستی حزن شما برای چیست؟» گفتم: «از فتنه «ابن زبیر» می‌ترسم.» حضرت فرمود: «آن شخص خندید و بعد گفت: «ای علی بن الحسین آیا تا به حال هیچ کس را دیده‌ای که بر خداوند توکل کند ولی او را کفایت نکند؟» گفتم: «نه» گفت: «ای علی بن الحسین آیا هیچ کس را دیده‌ای که از خداوند بترسد ولی او را نجات ندهد؟» گفتم: «نه» پس گفت: «ای علی بن الحسین آیا تا به حال کسی را دیده‌ای که از خدا سؤال [صفحه ۱۹۹] کند ولی به او ندهد؟» گفتم: «نه». بعد نگاه کردم در آن هنگام هیچ کس در جلوی من نبود. و آن شخص «خضر» علیه السلام بوده است.» [۳۲۰].

حضرت سجاده و حج با پای پیاده

حضرت سجاده علیه السلام از اوان کودکی و نوجوانی خود تا آخر عمر به صورت مکرر با پای پیاده به حج خانه خدا مشرف می‌شدند. قضایای مربوط به حج حضرت به صورت پیاده در حال کودکی تحت عنوان تشریح حضرت سجاده (علیه السلام) به حج در حال کودکی بیان گردید. همچنین پیاده حج رفتن حضرت و برخورد شخصی با ایشان بعد از گم شدن از کاروان و نماز خواندن و سپس با «طی الارض» به خانه خدا رسیدن، نیز تحت عنوان «خاطره‌ای از «نماز» حضرت در بین راه «مدینه» و «مکه» ذکر گردیده است. اما در زمینه حج گزاردن حضرت با پای پیاده به صورت کلی در کتاب الارشاد «شیخ مفید» آمده است: حضرت علی بن الحسین علیه السلام به صورت پیاده حج بجا آوردند، پس فاصله «مدینه» تا «مکه» را در خلال بیست روز پیمودند. [۳۲۱]. و «معتب» از امام صادق علیه السلام نیز نقل می‌کند که فرمودند: «حضرت سجاده علیه السلام با پای پیاده به حج رفت پس فاصله بین «مدینه» و «مکه» را در طی بیست روز سیر کرد.» [۳۲۲].

تبعیت مردم از حضرت سجاده در شروع و پایان حج

«سعید بن مسیب» می‌گوید: «قراء» (گروهی از قاریان مشهور قرآن در «مدینه») برای رفتن به حج خانه خدا اقدام نمی‌کردند، مگر اینکه حضرت زین العابدین علیه السلام برای حج اقدام کند. طبعاً در انجام مناسک هم به تبع و در [صفحه ۲۰۰] تابعیت حضرت حرکات خود را تنظیم می‌نمودند. چه اینکه همین «سعید بن مسیب» می‌گوید: «مردم از «مکه» خارج نمی‌شدند تا اینکه حضرت علی بن الحسین علیه السلام از «مکه» خارج شوند...» [۳۲۳]. بنابراین نظر به احترام فوق العاده‌ای که مردم برای حضرت سجاده علیه السلام قائل بودند در انجام اعمال عبادی حج، خود را تابع حضرت می‌دانستند و در شروع و پایان حج به حضرت اقتدا کرده و به تبعیت

ایشان، اعمال را انجام می‌دادند. اما از نظر تعداد افرادی که به تبعیت از حضرت زین العابدین علیه‌السلام از «مدینه» خارج می‌شدند و در طول مناسک حج به دنبال آن حضرت بودند، «علی بن زید» از نوادگان حضرت سجاده علیه‌السلام در ضمن حدیثی نقل می‌کند که: «قراء» از «مدینه» به سوی «مکه» خارج نمی‌شدند مگر زمانی که علی بن الحسین علیه‌السلام خارج می‌شدند پس او خارج شد و ما نیز که هزار اسب سوار و مرکب سوار بودیم با او خارج شدیم ...» [۳۲۴].

حالت معنوی خاص حضرت سجاده به هنگام گفتن لبیک

یکی از واجبات «حج» که با آن «حج» و یا «عمره» آغاز می‌گردد، پس از پوشیدن لباس مخصوص که دو تکه پارچه ندوخته و پاک و طاهر است، گفتن عبارت معنوی «لبیک، اللهم لبیک، لا شریک لک لبیک، ان الحمد و النعمه لک و الملک لا شریک لک لبیک» است. «لبیک» به معنای «گوش به فرمان بودن» و «مطیع کامل بودن در مقابل فرمان» است. «لبیک» به معنای پاسخ مثبت دادن در مقابل دعوت، با همه وجود است. آغاز شدن «حج» با این عبارت معنوی از راز و رمز ویژه‌ای برخوردار است که برای دلسوختگان و عاشقان کوی دوست، شناخته شده است. از این رو اولیاء خداوند به هنگام به زبان آوردن این عبارت، دچار حالات معنوی عجیبی می‌شوند که در سیره‌ی آنها بازگو گردیده است. [صفحه ۲۰۱] حضرت علی بن الحسین علیه‌السلام نیز در موقع شروع «حج» دچار تغییر حال می‌شدند. در این زمینه آمده است: «وقتی که حضرت «لباس احرام» می‌پوشید، رنگش از یاد خدا و جلال او تغییر می‌کرد و چنان در جذبه معنویت حق قرار می‌گرفت که از گفتن «لبیک» نیز ناتوان می‌آمد، همراهان حضرت با دیدن وضع معنوی وی، بشدت تحت تأثیر قرار گرفته و می‌پرسیدند: چرا «لبیک» نمی‌گویید؟ امام در پاسخ می‌فرمود: «بیم آن دارم که «لبیک» بگویم ولی خداوند در جوابم ندا دهد: «لا لبیک».» [۳۲۵]. و «سفیان بن عیینه» می‌گوید: «علی بن الحسین علیه‌السلام محرم شد پس چونکه می‌خواست بگوید: «لبیک اللهم لبیک» آن را گفت ولی حالش دگرگون شد و غش کرد تا اینکه از مرکب خود به روی زمین افتاد.» [۳۲۶].

انفاق حضرت سجاده در راه تشریف به حج

«سفیان» می‌گوید: «علی بن الحسین علیه‌السلام قصد «حج» نمودند، خواهرشان حضرت «سکینه» دختر امام حسین علیه‌السلام هزار درهم برای حضرت فرستاد و آن را گروهی در خارج مدینه به نام «حره»، به حضرت تسلیم نمودند. پس چون حضرت سجاده علیه‌السلام از مرکب خود پائین آمدند، تمام آن مبلغ را بین مساکین تقسیم نمودند.» [۳۲۷]. باید توجه داشت امام سجاده علیه‌السلام در زمینه‌ی انفاق در راه حق تعالی، گوی سبقت را از همگان ربوده و حقا در این زمینه پیشتاز بوده‌اند که مسائل مربوط به آن به صورت مفصل در مبحث «انفاق حضرت سجاده علیه‌السلام» بررسی شده است.

خدمت کردن حضرت سجاده به حاجیان

«سعید بن مسیب» می‌گوید: «حضرت زین العابدین علیه‌السلام برای حجاج، سویق (آردی نرم و لطیف مخلوط از آرد گندم و جو) شیرین و ترش مزه [صفحه ۲۰۲] تهیه می‌نمود و با خود می‌آورد تا با آن، از آنها پذیرایی کند. ولی خود را از آن منع می‌نمود.» [۳۲۸]. همچنین در وقع سفر، خود را به صورت ناشناس در مابین همسفران وارد می‌نمود و با آنان شرط می‌کرد که به آنان خدمت

کند. [۳۲۹]. این رویه حضرت به صورت قطعی در سفرهای حج بوده که حضرت بدان عمل می‌کردند. روایات مربوط به این موضوع در قسمت «بزرگواریه‌های ویژه حضرت» تحت رقم (۲) بیان گردیده است. آری دستور خدمت به میهمانان خداوند در سفر «حج» که به صورت متعدد از طرف ائمه هدی علیهم‌السلام سفارش شده است، از جانب خود آن بزرگواران و از آن جمله حضرت سجاد علیه‌السلام بدان عمل می‌شده است و برای دیگران نیز مایه درس بوده و باید مورد عمل قرار گیرد.

تهیه پاکیزه‌ترین ره توشه برای حج توسط حضرت سجاد

امام صادق علیه‌السلام فرمودند: «عادت حضرت علی بن الحسین علیه‌السلام این بود که هر گاه به سوی «مکه» برای «حج» و «عمره» مسافرت می‌نمود، پاکیزه‌ترین ره توشه و زاد از «بادام» و «شکر» و «آرد» نرمی که از «گندم» و «جو» درست شده بود (سویق) در دو نوع ترش مزه و شیرین برای خود فراهم می‌نمود.» [۳۳۰]. باید توجه داشت آنچه در این روایت از اهتمام حضرت سجاد - علیه‌السلام - به تهیه بهترین ره توشه برای انجام «مناسک حج» ذکر گردید، با همراه نداشتن آذوقه توسط حضرت در بعضی از سفرهای حج خود که در کودکی انجام داده‌اند، منافاتی ندارد و ممکن است تهیه آذوقه مربوط به یک سری سفرهای خاص باشد که در بزرگسالی حضرت انجام گرفته است. چه اینکه ممکن است بگوئیم حضرت این آذوقه را برای همسفران خود تهیه می‌فرمود و خود از آن چیزی تناول نمی‌کرد چنانکه در روایتی به آن اشاره شد. [صفحه ۲۰۳]

تعداد حج‌های حضرت سجاد

در زمینه تعداد حج‌های حضرت سجاد علیه‌السلام در طول حیات شریف حضرت آمار یکسان و دقیقی در روایات و سندهای تاریخی موجود نیست. در این زمینه آنچه روایت شده مربوط به توصیه‌ای است که حضرت در ارتباط با شتری که بیست بار، یا بیست و دو بار و یا چهل بار با او به حج خانه خدا رفته بودند، فرمودند و اضافه کردند که من در طول این مدت و این سفرهای زیاد، حتی یک تازیانه هم به او نردم. از اینجا بدست می‌آید که حداقل حضرت با این یک شتر بیست بار به حج خانه خدا مشرف شده‌اند، اما در مورد سایر حج‌های حضرت که یا با شترهای دیگر بوده و یا با پای پیاده انجام شده است که آنها نیز کم نبوده است، خبر صریحی در اختیار نداریم. امام صادق علیه‌السلام فرمودند: «حضرت علی بن الحسین علیه‌السلام به فرزندشان محمد علیه‌السلام هنگامی که وفات ایشان فرا رسید، فرمودند: «من بر این ناقه‌ام» (شتر ماده) بیست حج بجای آوردم و حتی یک تازیانه هم به او نردم، پس هنگامی که این ناقه مرد، او را دفن کن تا درندگان از گوشت او نخورند.» [۳۳۱]. «زراره بن اعین» نیز نقل کرده است که حضرت علی بن الحسین علیه‌السلام بیست حج را با «ناقهای» بجا آورد و یک تازیانه هم به او نرد.» [۳۳۲]. در قسمت «ارتباط حضرت با حیوانات» به روایات متعددی در این زمینه اشاره شده است، از جمله اینکه: «زراره» می‌گوید که از امام باقر - علیه‌السلام - شنیدم که می‌فرمود: «برای حضرت علی بن الحسین علیه‌السلام ناقه‌ای بود که بیست و دو مرتبه با او به حج خانه خدا رفته بود و هرگز حتی یک تازیانه هم بر او نرده بود.» [۳۳۳]. در کتاب اختصاص آمده است که حضرت با این ناقه «چهل» حج گزارده بودند. [۳۳۴]. [صفحه ۲۰۴]

بعضی از حالات حضرت سجاد در حج خانه خدا از «طواف» و «نماز» و «دعا» در مسجدالحرام

۱- حضرت سجاد علیه السلام به نماز خواندن در «حجر اسماعیل» در موقع تشریف به حج و دخول در مسجد الحرام بسیار علاقه داشتند. «طاوس» می گوید: «شبی داخل در «حجر اسماعیل» شدم در این حال علی بن الحسین - علیه السلام - نیز وارد شده و مشغول نماز شدند، پس الی ما شاء الله نماز خوانده و سپس به سجده رفتند. با خود گفتم: مردی صالح از اهل بیتی شایسته، پس حتما باید به دعای او گوش بسپارم. آنگاه شنیدم که در سجده می گفت: «عبیدک بفنائک مسکینک بفنائک، فقیرک بفنائک، سائلک بفنائک» و من در هیچ مشکل و ناراحتی آن را نخواندم، مگر اینکه مشکلم حل شده و برایم فرج حاصل شد.» [۳۳۵]. ۲- همچنین امام سجاد علیه السلام در هنگام حج با در آویختن به «پردهی کعبه» با خدای خود مناجات می نمودند. «اصمعی» می گوید: شبی مشغول طواف در اطراف خانه کعبه بودم، در آن حال جوانی دارای شمائل ظریف دیدم که از دو طرف گیسوان او ریخته بود و به «پردهی کعبه» چنگ زده و می گفت: «چشمها خوابیده و ستارگان و نجوم بالا- آمده و علو یافته است. و تو پادشاه حی و قیوم می باشی، پادشاهان دربهای خود را بسته و نگهبانان بر آن گمارده اند اما درب تو برای سائلین باز می باشد. به سراغ تو آمدم تا به رحمت خود به من نگاه کنی ای ارحم الراحمین». و بعد اشعاری را تلاوت نمود بدین ترتیب: یا من یجیب دعا المضطر فی الظلم یا کاشف الضر و البلوی مع السقم قد نام وفدک حول البیت قاطباً و انت وحدک یا قیوم لم تتم ادعوک رب دعاء قد امرت به فارحم بکائی بحق البیت و الحرم ان کان عفوک لا یرجوه ذو سرف فمن یجود علی العاصین بالنعم - ای کسی که دعای انسان مضطر را در ظلمت های شبانه، مستجاب می نمایی و کسی که ضرر و مصیبت و مرض را برطرف می فرمایی. - همه میهمانان و «واردین بر» تو در اطراف خانه تو به خواب رفته اند و تنها تو [صفحه ۲۰۵] ای قیوم نمی خوابی. - من ای پروردگرم تو را می خوانم، دعایی که تو بدان امر فرموده ای، پس بر گریه می من به حق بیت و حرم، ترحم بفرما. - اگر عفو و بخشش تو را انسانهایی که اسراف نمودند، امید ندارند، پس چه کسی با نعمت های فراوان بر گنجهکاران بذل و بخشش نماید. اصمعی می گوید: پشت سر این جوان آمدم و متوجه شدم او زین العابدین علیه السلام است. [۳۳۶]. ۳- همچنین «طاوس الفقیه» می گوید: «حضرت علی بن الحسین - علیه السلام - را دیدم که از وقت «عشاء» تا «سحر» به دور خانه خدا طواف می کرد و عبادت می نمود. پس چونکه دیگر هیچ کس را ندیدم با گوشه‌ی چشمش به سوی آسمان خیره شد و عرض کرد: «خداوند!!! ستارگان آسمانهای تو فرو شدند و چشمان بندگانت، به خواب رفتند ولی دربهای تو برای نیازمندان و سائلین باز است. به سراغ تو آمده ام تا مرا بیامری و به من رحمت آوری و سیمای جدم صلی الله علیه و آله و سلم را در عرصه های قیامت به من بنمایانی.» سپس گریست و گفت: «به عزت و جلالت سوگند، با معصیتم قصد مخالفت تو را نداشتم و در هنگام معصیت، تو را معصیت ننمودم در حالی که دچار شک به تو باشم و یا به عذاب تو جاهل بوده و یا به عقوبت متعرض باشم. و لکن نفسم مرا گول زده و بر این عمل، پردهی آویزان تو بر من و عمل من، مرا کمک نمود. پس الآن از عذاب تو چه کسی مرا نجات مرحمت می فرماید؟! و اگر تو ریسمان خودت را از من قطع نمایی به ریسمان چه کسی چنگ زمن؟ پس وای از رسوایی بزرگ، در فردایی که در پیشگاه تو وقوف خواهم داشت، همان هنگامی که به «سبک باران» گفته خواهد شد: «براحتی عبور کنید!!» و به «سنگین باران» نیز گفته می شود: «فرود آئید». آیا من با «سبک باران» عبور خواهم کرد و یا با «سنگین باران» به زیر کشیده خواهم شد؟ وای بر من هر چه عمرم طولانی می شود، گناهان و خطایم بیشتر شده و «توبه» هم نمی کنم. آیا وقت آن نرسیده که از خدایم خجالت بکشم؟! بعد هم باز گریست و این اشعار را سرود: اتحرقنی بالنار یا غایه المنی فاین رجائی ثم این محبتی [صفحه ۲۰۶] اتیت باعمال قباح زریه و ما فی الوری خلق جنی کجنایتی - نهایت آرزوهای من؛ آیا مرا با آتش می سوزانی؟ پس امید من کجاست؟ و بعد محبت من کجاست؟ - اعمال قبیح و زشت کوچک و بزرگی که مستحق مؤاخذة و ملامت است را انجام داده ام و در همه ی جهان، کسی نیست که جنایتی مثل جنایت من انجام داده باشد!! باز هم گریست و گفت: «منزهی تو، معصیت می شوی کان اصلا دیده نمی شوی. و تو آنچنان «حلم» و «صبر» می ورزی که کان اصلا معصیت نشده ای!! تو نسبت به مخلوقات خود با نعمت های زیبا و انعامهای نیکو، آنچنان محبت می ورزی که کان تو، به آنها نیاز داری! و تو

ای سید و مولای من از آنها کاملاً بی‌نیاز می‌باشی.» و بعد هم به حالت سجده خود را به روی زمین انداخت. «طاوس» می‌گوید: «من به ایشان نزدیک شدم و سر مبارکش را برداشته و آن را به زانوی خود گذاشتم و گریستم تا اینکه اشکهای چشم من بر گونه حضرت جاری شد» در این حال بلند شده و به روی زمین نشست و فرمود: «کیست کسی که مرا از یاد خدایم مشغول داشت؟» گفتم: «من «طاوس» هستم ای فرزند رسول خدا. این جزع و فزع برای چیست؟ بر ماست که به مانند این خود را ملزم کنیم. چرا که ما گنهکار و جنایت کار هستیم!! ولی شما پدرتان حسین بن علی و مادرتان فاطمه الزهرا و جدتان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم است.» «طاوس» می‌گوید: «حضرت به من توجه فرمود و گفت: «هیئات، هیئات ای «طاوس» حدیث و یاد پدر و مادر و جدم را از من وا بگذار، خداوند بهشت را برای کسی که او را اطاعت کند و نیکو باشد آفریده است گرچه بنده‌ای «حبشی» باشد و همو آتش را برای کسی که او را نافرمانی می‌کند، آفرید ولو او فرزندی از «قریش» باشد. آیا گفتار خداوند تعالی را نشنیدی: «فاذا نفخ فی الصور فلا انساب بینهم یومئذ و لا یتسائلون». [۳۳۷]. یعنی: «پس هرگاه در «صور» دمیده شود و قیامت فرا رسد پس نسبها در آن روز بین مردم از بین خواهد رفت و سؤال نخواهند شد.» سوگند به خداوند در فردای قیامت هیچ چیز به تو نفع نخواهد رسانید مگر آنچه که از عمل صالح به عنوان [صفحه ۲۰۷] پیشکش پیش فرستاده باشی.» [۳۳۸]. ۴- قضیه دیگری که «طاوس» از حضرت نقل می‌کند چنین است: «مردی را در «مسجد الحرام» زیر «ناودان» خانه خدا دیدم که نماز می‌خواند و دعا می‌کرد و در حال دعا گریه می‌کرد. نزد او آمده و زمانی که از «نماز» فارغ شد متوجه شدم حضرت علی بن الحسین علیه‌السلام است بعد با حضرت صحبت کردم [۳۳۹] که مشروح این جریان تحت عنوان «بعضی از مکانهای مورد علاقه حضرت سجاد علیه‌السلام برای اقامه نماز» بیان گردیده است. ۵- و بالاخره «محمد بن ابی حمزه» از پدرش نقل می‌کند که او گفت: «علی بن الحسین علیه‌السلام را شبی در آستانه «کعبه» دیدم که نماز می‌خواند، پس قیام نماز را طول داد به گونه‌ای که گاهی بر پای راست خود تکیه می‌کرد و گاهی بر پای چپ خود، آنگاه شنیدم که با صدای گریه آلود می‌گفت: «ای سید و آقای من؛ آیا مرا در حالی که حب و محبت تو در دلم لانه کرده است عذاب می‌کنی؟! سوگند به عزت تو اگر چنین کنی مرا با کسانی در یک جا جمع نموده‌ای که برای تو همیشه آنها را دشمن می‌داشته‌ام!!» [۳۴۰].

خاطراتی متعدد از سفر حج حضرت سجاد

از حضرت سجاد علیه‌السلام در زمینه سفر حج چه در بخش حرکت از «مدینه» تا «مکه» و چه در خود «مکه مکرمه» و خانه خدا، خاطرات زیادی در اسناد تاریخی و روایات اسلامی بازگو شده است. بعضی از این قضایا در ارتباط با برخورد با حیواناتی در بین راه «مدینه» و «مکه» است که در قسمت «اطلاع حضرت زین العابدین علیه‌السلام از لغت حیوانات» بیان گردیده است. قضیه دیگر مربوط به نماز خواندن حضرت در راه «مکه» می‌باشد که در ضمن آن داستان گم شدن یکی از حجاج و مشاهده آثار عبودیت و عبادت در حضرت و بعد ارائه کرامتی عجیب و «طی الارض» آن بزرگوار نیز آمده است، که تحت عنوان [صفحه ۲۰۸] «خاطره‌ای از یک نماز حضرت سجاد علیه‌السلام در راه «مکه مکرمه» به صورت مفصل بیان گردیده است. اما قضیه‌ای دیگر که بسیار جالب است: مرحوم «شیخ طوسی» رضوان الله تعالی علیه - در امالی خود آورده است که حضرت علی بن الحسین علیه‌السلام به عنوان حاجی به سوی «مکه» حرکت نمودند تا در بین راه «مدینه» و «مکه» به یک وادی و صحرائی رسیدند. ناگهان مردی که «راهن» بوده و دزدی می‌کرد، راه را بر حضرت بست و به ایشان گفت: «بیا پائین!!» حضرت فرمودند: چه چیزی می‌خواهی؟» گفت: «می‌خواهم تو را بکشم و آنچه را با خود داری از تو بگیرم!!!» حضرت فرمودند: «من حاضرم آنچه با خود دارم به دو قسمت کرده و یک قسمت را به تو بدهم و تو را هم حلال کنم.» آن دزد گفت: «نه»، حضرت فرمود: «پس اجازه بده برای من آن مقداری که بتوانم با

آن خود را به «مکه» برسانم باقی بماند. آن را برای من بگذار.» باز آن دزد امتناع کرد. حضرت فرمود: «رب تو کجاست؟» گفت: «خوابیده است!!!» در این هنگام دو «شیر» مشاهده شدند که به حضور حضرت آمدند. سپس یکی از آنها سر آن دزد را گرفت و یکی هم دو پای او را و حضرت فرمود: «آیا گمان نموده‌ای خدای تو خوابیده است و تو را نمی‌بیند.» [۳۴۱]. در ارتباط با خاطرات سفر حج حضرت سجاد علیه‌السلام نمونه‌های دیگری نیز وجود دارد که بعضی در قسمت «دعاهای مستجاب حضرت سجاد علیه‌السلام - رقم (۱) و (۲)» بیان گردیده است. خاطره دیگر که مربوط به حج حضرت است در زمینه بازسازی «کعبه» و نصب «حجر الاسود» می‌باشد. همچنین توفیق استلام «حجر الاسود» به سهولت در حالی که «هشام» از آن محروم مانده بود، خاطره دیگری است که تحت عنوان «فرزدق، شاعر اهل بیت و توصیف حضرت سجاد علیه‌السلام» بیان گردیده است. به برخوردی که با «عبدالملک بن مروان» در کنار خانه خدا داشته‌اند در قسمت «نشان دادن عزت و حرمت خود به «عبدالملک مروان» اشاره گردیده است. چه اینکه خاطره زیبای دیگری از سفر حج حضرت در ارتباط با نصب خیمه‌ی [صفحه ۲۰۹] حضرت در بین راه، در مکانی که محل اسکان «جن» بوده است، نقل شده که حضرت از آن نهی می‌کنند و بعد آنها با هدیه‌ی طبقی بزرگ از میوه، از حضرت می‌خواهند که با تناول آن، آنها را خشنود سازند. این جریان تحت عنوان «مراعات حال دیگران توسط امام سجاد علیه‌السلام» بیان گردیده است.

اعتراض فردی به حضرت سجاد در راه «مکه» در زمینه ترک «جهاد» و گزاردن «حج» و جواب حضرت

«عباد البصری» در راه «مکه» با حضرت علی بن الحسین علیه‌السلام ملاقات کرد و گفت: «ای علی بن الحسین جهاد و سختی آن را ترک نموده‌ای و به حج و نرمی و راحتی آن اقبال کرده و رو آورده‌ای؟ و این در حالی است که خداوند متعال می‌فرماید: «هر آینه خداوند از مؤمنین جانهایشان را و اموالشان را خریداری نمود تا برای آنان بهشت باشد. آنان در راه خداوند می‌جنگند پس می‌کشند و کشته می‌شوند. تا آنجا که می‌فرماید: «و به مؤمنین بشارت بده.» [۳۴۲]. حضرت علی بن الحسین علیه‌السلام در جواب او فرمودند، «هر گاه ما افرادی را ببینیم که این صفات را واجد باشند، پس «جهاد» با آنها از «حج» افضل خواهد بود.» [۳۴۳]. بر اساس این روایت حضرت زین العابدین علیه‌السلام نگرش عمیق سیاسی خود را در ارتباط با جایگاه احکام دین الهی از قبیل «جهاد» و «حج» بیان نموده و اولویتها را مشخص می‌فرماید. در واقع عملکرد عبادی حضرت در پرتو این بیان بلند آن بزرگوار تفسیر خاصی به خود می‌گیرد. از این رو هرگز ارائه تصویری که در آن، حضرت سجاد علیه‌السلام از جهاد و مبارزه به دور بوده و صرفاً اعمال عبادی را بر هر کاری مقدم داشته‌اند، صحیح نخواهد بود. و نکته دیگر از این روایت قابل استفاده است، نبود یاران وفادار، پرصلابت، راسخ و مجاهد در محضر حضرت است که نمایشگر شدت غربت و سختی شرایط آن [صفحه ۲۱۰] دوران می‌باشد و اینکه چگونه حضرت با شناخت عمیق از این شرایط، اولویتهای حرکت اجتماعی و سیاسی خود را تنظیم می‌کرده‌اند.

سجده‌های حضرت سجاد

اشاره

«سجده» برای خداوند یعنی گذاشتن پیشانی روی خاک از سر تواضع و اظهار عبودیت و ذلت در مقابل حق تعالی، یکی از مصادیق بسیار روشن و بارز «عبادت الهی» است و بعضی آن را مصداق ذاتی عبادت دانسته‌اند که این عملی است که بذاته یعنی به خودی

خود، «عبادت» محسوب می‌شود، به خلاف سایر اعمال که اگر صلاحیت عبادت شدن را واجد باشد باید با تعلق قصد به «عبادت فعلی» تبدیل گردد. به هر تقدیر «سجده» برای خداوند متعال یک مصداق بارز «عبادت» بوده بر اساس بعضی از روایات بهترین و نزدیکترین حالت انسان به خداوند همین حالی است که به سجده رفته و در آن حال مشغول گریه باشد و خداوند را به بزرگی یاد نماید. [۳۴۴]. اولیاء خداوند عموماً به این عبادت علاقه خاصی داشته و به آن اهتمام ویژه‌ای مبذول می‌دارند. در این بیان حضرت زین العابدین امام سجاده علیه السلام آنچنان گوی سبقت را برده‌اند که اساساً یکی از القاب مشخصه‌ی حضرت همین لقب «سجاده» و از این بالاتر «سیدالساجدین» تعیین گردیده است که دلالت بر کثرت سجده‌های حضرت دارد. به علاوه به علت کثرت سجده‌های آن بزرگوار و ظهور آثاری در مواضع سجده در بدن مبارک حضرت به نام «ثفنه» که همان «پینه» است، حضرت را به «ذوالثفنتان» نیز ملقب نموده‌اند. برای بررسی این عبادت حضرت سجاده علیه السلام باید در محورهای زیر بحث نمود: ۱- محلی که حضرت برای سجده انتخاب می‌نمودند. ۲- بعضی از اذکار سجده‌ی حضرت. [صفحه ۲۱۱] ۳- حالت حضرت به هنگام سجده. ۴- کثرت سجده‌های حضرت و آثار آن.

محلی که حضرت سجاده برای سجده انتخاب می‌نمودند

می‌دانیم که بر اساس فقه شیعه «سجده» بر هر چیز صحیح نبوده، باید محل سجود انسان به هنگام عبادت، «زمین» و یا «آنچه از آن می‌روید» باشد. در واقع انسان بر اساس این حکم فقهی، مقدس‌ترین عضو وجود خود را که همان «پیشانی» است، بر پست‌ترین اشیاء که «خاک» است، می‌گذارد و بدین وسیله نهایت شکستگی و تواضع و ذلت خود را در مقابل خداوند اظهار می‌کند و لذا «سجده» بر روی خاک به معنای پرستش خاک نیست که بعضی از فرقه‌های انحرافی در اسلام، آن را مطرح کرده‌اند، بلکه «سجده» در مقابل ذات اقدس الهی است که بر اساس یک حکم فقهی و فلسفه زیبایی که اشاره شد، بر روی خاک انجام می‌شود. در همین رابطه نظر به قداست تربت حضرت سیدالشهداء علیه السلام سجده بر تربت آن امام بزرگوار نیز، مستحب بده و موجب افزایش بسیار زیاد ثواب نماز می‌گردد و این همه سنت‌ها و احکامی است که از ائمه هدی علیهم السلام- به دست ما رسیده است. «طاوس بن کیسان یمانی» نقل می‌کند که «حضرت علی بن الحسین- علیه السلام- پارچه‌ای مخصوص داشتند که در آن تربت حسین- علیه السلام- را نگهداری می‌کردند و جز بر آن سجده نمی‌کردند.» [۳۴۵] حال رمز و راز این تقید به سجده‌ی بر خاک برگرفته از قبر حضرت سیدالشهداء علیه السلام چیست؟ و این عمل چه پیامهایی دارد؟ و چگونه یادآور ارتباط نماز با جهاد و شهادت است؟ و یا چگونه نماز که برترین نوع عشق بازی با حضرت حق است را با یاد برترین عاشق الهی گره می‌زند؟! اموری است که هر کس با اندک تدبیر و تفکری می‌تواند آن را دریابد. حضرت سیدالساجدین علیه السلام علاوه بر این، مقید بودند که بر زمین سخت و سنگین و خشن سجده کنند و پیشانی خود را بر امثال این اشیاء در مقابل عظمت الهی بسایند. امام صادق علیه السلام می‌فرماید که: «حضرت علی بن [صفحه ۲۱۲] الحسین بر زمین سجده می‌کردند پس روزی به «جبان» که کوهی است در اطراف «مدینه»، آمده و بر سنگی خشن و بسیار سوزنده و آتشین به نماز ایستادند...» [۳۴۶]. چه اینکه باز بنابر نقل امام صادق علیه السلام از یکی از بندگان و بردگان حضرت سجاده علیه السلام او می‌گوید: «حضرت روزی به سمت صحرا رفتند و من ایشان را تبعیت می‌کردم تا اینکه دیدم حضرت بر سنگی بسیار خشن به سجده افتاده‌اند، من ایستادم و صدای گریه و زاری ایشان را می‌شنیدم...» [۳۴۷].

بعضی از اذکار سجده‌ی حضرت سجاده

«طاوس بن کیسان یمانی» که یکی از بزرگان از اصحاب حضرت سجاده علیه السلام می باشد، و از مناجات‌ها و عبادات حضرت، مشاهدات زیادی داشته و از آنها گزارشهایی به عنوان روایات گرانقدری برای ما به ارمغان گذاشته است، می گوید شبی وارد «حجر اسماعیل» در خانه خدا شدم، در این هنگام حضرت علی بن الحسین علیه السلام وارد شده و به نماز مشغول شدند و الی - ما شاء الله نماز خواندن سپس به سجده رفتند و من گفتم: «مردی صالح از اهل بیتی نیکوکار است حتماً به دعای ایشان گوش فراخواهم داد، پس شنیدم که در سجده می فرمود: «عبیدک بفنائک، مسکینک بفنائک، فقیرک بفنائک، سائلک بفنائک» یعنی: «بنده تو در آستانه توست، مسکین تو در آستانه‌ی توست. فقیر تو در آستانه‌ی توست، سائل تو در آستانه‌ی توست.» طاوس می گوید: «من در هیچ مشکل و ناراحتی این دعا را نخواندم مگر اینکه ناراحتی من برطرف گردیده برایم فرج حاصل شد.» [۳۴۸]. البته در بعضی از روایات دیگر در ذیل و ادامه این دعا آمده است: «یشکو الیک ما لا یخفی علیک» یعنی: «به سوی تو شکایت می کند آنچه بر تو مخفی نیست.» و یا «یستلک ما لا یقدر علیه غیرک» یعنی: «از تو مسئلت می کند آنچه غیر تو بر آن قادر نیست.» و یا «لا تردنی عن بابک» [۳۴۹] یعنی: «مرا از درگاه خود مران.» «یوسف بن اسباط» از پدرش نقل می کند که وارد مسجد کوفه شدم و دیدم [صفحه ۲۱۳] جوانی با خدای خود مناجات می کند و در سجده خود می گوید: «سجد وجهی متعفرا فی التراب لخالقی و حق له» یعنی: «صورت‌م برای خالق سجده نمود در حالی که آن را به خاک سائیده‌ام و این حق اوست.» پس به سراغش رفتم و دیدم حضرت علی بن الحسین علیه السلام است. [۳۵۰]. و همچنین بنا بر نقل حضرت صادق علیه السلام از زبان یکی از موالیان و بندگان حضرت سجاده علیه السلام حضرت روزی به صحرا رفته و بر روی سنگی خشن به سجده می روند و او می گوید: «من ایستاده بودم و صدای گریه و زاری با صدای بلند حضرت را می شنیدم و شمردم که هزار مرتبه می گفت: «لا اله الا الله حقا حقا، لا اله الا الله تعبداً و رقا، لا اله الا الله ایمانا و صدقا.» [۳۵۱].

حالت روحی و جسمی حضرت سجاده در سجده

«سجده» یکی از برترین نمودهای بندگی حضرت حق می باشد که می توان در ضمن انجام آن به عالیترین کمالات نائل آمد. امام صادق علیه السلام می فرماید: «سوگند به خداوند، کسی که حقیقت سجده را در عبادت خود بیاورد و هرگز دچار خسارت نخواهد شد.» [۳۵۲]. در اینجا این سؤال مطرح می شود که حقیقت سجده چیست؟ در ظاهر، شکل ظاهری «سجده» محقق نمی گردد مگر اینکه انسان از جمیع اطراف خود با در افتادن به روی زمین، خود را برکنار داشته و از همه چیز، خود را محجوب نماید و در باطن نیز حقیقت «سجده» حاصل نمی شود مگر با فاصله گرفتن به «قلب» و «سر» و «روح» و همه حواس و ادراک، از آنچه غیر خداست و اقبال تام و تمام به مقام عبودیت در مقابل حضرت الله که در نهایت، این حالت متعالی به مقام «فنا» منجر خواهد شد که برترین مقام کمالی برای انسان است و به معنای رسیدن به ادراک و شهود واقعی «توحید» و نیستی محض خود و ماسوا در مقابل خداوند متعال است. به هر حال در روایات آمده است که «سجود» افضل اعمال بدنی است و از سایر عبادات در نورانی نمودن انسان مؤثرتر است. امام صادق علیه السلام می فرماید: «نور را در [صفحه ۲۱۴] گریه و سجده یافتیم» و روایت شده که «تزدیکترین حالت عبد به خداوند حال سجده است بخصوص اگر گرسنه بوده و مشغول گریه باشد.» [۳۵۳]. حال بر این اساس حضرت سیدالساجدین علیه السلام که سجده‌های طولانی و زیادی داشته‌اند، در حال نماز و غیر آن که به سجده می رفته‌اند آنقدر در سجده مکث می کرده و مشغول مناجات و یاد حق بوده‌اند که «عرق» تمام صورت مبارکشان را می پوشانیده و آب از سر و روی ایشان می ریخته است. امام صادق علیه السلام فرمودند: «هرگاه حضرت علی بن الحسین علیه السلام به «نماز» می ایستادند، رنگشان تغییر می کرد و هر گاه به «سجده» می رفتند، سرشان را بلند نمی کردند تا اینکه عرق از سر و روی ایشان می بارید.» [۳۵۴]. در نقل دیگر هم امام صادق علیه السلام

فرمودند: «حضرت علی بن الحسین -علیه السلام- بسیار گریه می‌کردند و یک بار که در موضعی زبر و درشت در کوه «جبان» در اطراف «مدینه» به «نماز» ایستاده بودند، به سجده رفته و پس از اینکه از سجود سر برداشتند کان در آب فرورفته بودند و این به خاطر کثرت گریه‌های ایشان بود.» [۳۵۵].

کثرت سجده‌های حضرت سجاده و آثار آن

از امام صادق سؤال شد چرا خداوند حضرت ابراهیم را به عنوان «خلیل» خود اتخاذ فرمود؟ حضرت پاسخ داد: «به خاطر کثرت سجده‌های آن بزرگوار بر روی زمین.» [۳۵۶]. آری «سجده» بر روی زمین و تداوم این عمل مقدس باعث صعود انسان به کمالات بلندی خواهد شد. حضرت سید الساجدین -علیه السلام- هم که به لقب «سجاده» ملقب گردیده‌اند، به خاطر کثرت سجده‌های آن حضرت بوده و روایات متعددی در این ارتباط وجود دارد که در بحث لقب «سجاده» بعضی از آنها بیان گردیده است. چه اینکه حضرت [صفحه ۲۱۵] شبانه روز هزار رکعت نماز می‌خواندند [۳۵۷] که مستلزم تعداد بسیاری سجده است که این نیز بر کثرت سجده‌های حضرت دلالت دارد. به گوشه‌ای از کثرت نمازهای حضرت در روایات اسلامی اشاره شده است. طبیعتاً این سجده‌های طولانی و زیاد در بدن مبارک حضرت بخصوص در مواضع پنجگانه سجده، آثار خود را بجای گذاشته بود و باعث زبری و برآمدگی این مواضع شده و حضرت مجبور بودند مرتب پینه‌های برآمده در آن مواضع را قطع نمایند که به همین مناسبت به «ذوالثفتات» نیز مشهور شده بودند. [۳۵۸]. در روایت آمده است که چون حضرت باقر به پدر نگرستند و آثار عبادت را که در همه اعضاء و جوارحشان ظاهر شده بود دیدند، متوجه شدند از کثرت سجود، بینی حضرت آسیب دیده و سوراخ شده و لذا شروع به گریه نمودند و پدرشان با برخوردی عجیب ایشان را ساکت نمودند. [۳۵۹]. این روایت به شکل کامل در بحث «دورنمایی از اهتمام حضرت سجاده علیه السلام به عبادت حضرت حق» بیان گردید. همچنین در برخورد «عبدالملک بن مروان» با حضرت سجاده علیه السلام که در کاخ سلطنتی او در «شام» انجام گردید، با مشاهده آثار عبادت در سیمای حضرت، سخن به تمجید و تعریف از ایشان گشود که روایت آن به صورت مفصل در قسمت مربوطه بیان گردیده است. [۳۶۰]. چه اینکه در روایتی دیگر، از حج «هشام بن عبدالملک» و عدم توفیق او برای استلام «حجرالاسود» به خاطر ازدحام شدید مردم، سخن به میان آمده است، در حالی که او از این عمل مستحبی محروم شده بود، برای او منبری نصب کردند و بر آن نشست و اهل شام بر گرد او حلقه زدند. در این هنگام حضرت علی بن الحسین علیه السلام در حالی که دو حله‌ی احرام پوشیده بودند، رو به سوی کعبه آوردند. صورتشان از همه مردم زیباتر و بوی دلنواز و طیب وجودشان از همه دل‌انگیزتر، و در محل سجده‌ی ایشان [صفحه ۲۱۶] چیزی به مانند زانوی ماده بزی مشاهده می‌شد. «بین عینیه سجاده‌ی کانه‌ی رکبه‌ی عنز» [۳۶۱]. تمام این روایت در قسمت «فرزدق شاعر اهل بیت و توصیف حضرت سجاده علیه السلام» آمده است.

دعاها و مناجاتهای حضرت سجاده

حضرت زین العابدین امام سجاده علیه السلام به حق به عنوان «جمال نیایشگران» شهرت یافته‌اند و این بخاطر اهتمام خارق العاده آن حضرت به تلاوت «ادعیه» و انس با مناجاتهای بسیار و اشتغال طولانی به راز و نیاز با خداوند سبحان بوده است. در عصری که دشمنان توحید و معنویت، محرابها را به خون موحدان و آزادگان رنگین ساخته بودند و هر نغمه‌ای که حاکی از رهائی از زنجیرهای قطور بردگی و اسارت در مقابل هوا و هوس و شهوات و رذائل بود، با خشن‌ترین هجوم سرکوب می‌گردید، در عصر ظلمت و خمودگی و تباهی، امام زین العابدین علیه السلام بر اساس نور عصمت و تشخیص صحیح نوع وظیفه‌ی خطیری که بر دوش

مبارک داشتند، با انشاء دعاهاى عالیة المضامین، نهضتى عمیق و فراگیر در روشنگرى فکرى و معنوى جامعه خود آغاز نمودند که آثار پر برکت خود را برای احیاء جامعه شیعی و اسلامى و هدایت گسترده توده‌هاى نیازمند به ارشاد و دستگیرى، برجای گذاشت. بهر تقدیر حضرت على بن الحسین علیه‌السلام از این طریق سرمایه‌ای بس گرانقدر به ارث گذاشتند که مجموعه آن تحت عنوان «صحیفه‌ی کامله‌ی سجاده» شهرت یافته و به حق «اخذ القرآن» یعنی «خواهر قرآن» لقب گرفته است. با توجه به گسترده بودن «بعد فرهنگى» وجود حضرت سجاده - علیه‌السلام - و ارتباط این موضوع با این بعد، مباحث مفصل مربوطه را در آن قسمت پی‌گیری خواهیم نمود. در این قسمت بخشى از ادعیه و مناجاتهای حضرت که تحت عنوان «مناجاتهای خمس عشر» مشهور است، قابل توجه می‌باشد که دنیائی از «عشق» و [صفحه ۲۱۷] «شور» و «نیاز» در زمینه‌های مختلف در آن تعبیه شده است. امید است با انس گرفتن و تلاوت آنها خود را در معرض انوار آن قرار داده و بهره‌مند شویم.

برخی از حالات شخصی و ویژگی‌های فردی حضرت سجاده

اشاره

امام معصوم - علیه‌السلام - مدار و محور کمال و فضیلت و شخصیت جامع و کاملش، مجمع همه خوبیها و فضائل است و از این رو الگوی کامل و فوق کمال برای اقتداء در همه ابعاد زندگى است. حضرت زین العابدین علیه‌السلام معصوم ششم و امام چهارم در تمام ابعاد وجودی برای جامعه بشری بویژه شیعیان آن حضرت، الگو می‌باشند. این شخصیت بزرگ حالات شخصی و ویژگی‌های فردی بیشماری داشتند که تمام آنها برای دلسوختگان سلوک الی الله قابل اقتباس و تبعیت است. بخش‌هایی از این ویژگی‌ها و حالات را در بررسی بعد فردی حضرت بیان نمودیم. و اینک به شماری دیگر از آنها اشاره داشته و اسناد آنها را ذکر می‌نمائیم: ۱- کیفیت لباس حضرت. ۲- نوع زیراندازی که حضرت استفاده می‌کردند. ۳- کیفیت راه رفتن حضرت (متانت فوق العاده) ۴- نحوه نشستن حضرت. ۵- نقش انگشتری حضرت ۶- امام سجاده - علیه‌السلام - و حفظ کرامت نفس در تهیه مرکب سواری ۷- افطاری، سحری و شام حضرت (کیفیت غذای حضرت). ۸- بعضی از میوه‌ها و غذاهای مورد علاقه حضرت. ۹- صورت زیبای حضرت سجاده علیه‌السلام در موقع تلاوت قرآن. ۱۰- عدم تکلم حضرت در ما بین الطلوعین. ۱۱- کیفیت سلوک حضرت در ماه رمضان. ۱۲- سایر حالات و ویژگی‌های فردی حضرت.

کیفیت لباس حضرت سجاده

اشاره

۱- جناب «حلبی» از معصوم علیه‌السلام روایت کرده است که از ایشان در [صفحه ۲۱۸] مورد پوشیدن لباس خز (پارچه‌ای بافته شده از ابریشم مخلوط با پشم) سؤال نمودم فرمود: «مانعی ندارد. حضرت على بن الحسین علیه‌السلام در زمستان لباس و جامه «خز» می‌پوشید و چون تابستان می‌رسید آن را می‌فروخت و پولش را در راه خدا صدقه می‌داد و می‌فرمود: «من از خدایم خجالت می‌کشم که از پول لباسی که خدا را در آن پرستیدم مصرف کنم.» [۳۶۲]. ۲- «سلیمان بن راشد» از پدرش نقل می‌کند که می‌گوید: «من على بن الحسین - علیه‌السلام - را دیدم که دراعه‌ای سیاه (نوعی جامه‌ی پشمین) و طیلسان آبی (جامه‌ای است که همه‌ی بدن را پوشانده و از تفصیل و خیاطی خالی است، دائره‌ای شکل بوده و پائین آن باز است که خواص و علما و مشایخ آن را می‌پوشیدند) پوشیده بود.» [۳۶۳]. ۳- حضرت رضا علیه‌السلام فرمودند: «عادت حضرت على بن الحسین علیه‌السلام این بود که روپوشی بلند از «خز» که قیمتش پنجاه دینار بود و «مطرف خز» (ردایی که مربع بوده و علامت داشت) که قیمتش پنجاه دینار

بود، می پوشیدند.» [۳۶۴]. ۴- در همین ارتباط باز از حضرت رضا علیه السلام نقل شده است که فرمود: «حضرت علی بن الحسین علیه السلام در زمستان «جبهی خز» و «مطرف خز» و «قلنسوه خز» (شب کلاه) می پوشیدند و زمستان را با آنها می گذرانیدند و «مطرف» (پالتوی بلند مربع مربع) را در تابستان فروخته و پولش را در راه خدا صدقه می دادند و می فرمودند: «من حرم زینه الله التي اخرج لعباده و الطيبات من الرزق» [۳۶۵] یعنی: «چه کسی زینت الهی را که برای بندگانش خارج فرموده و روزی های پاک و پاکیزه را حرام کرده است.» ۵- همچنین در زمینه لباسی که حضرت علی بن الحسین علیه السلام به هنگام «زفاف» و برای مراسم عروسی خود، پوشیده بودند روایتی نقل شده است که بسیار جالب به نظر می رسد. از «ابی خالد کنکر کابلی» روایت شده است که گفت: «یحیی ابن الطویل که [صفحه ۲۱۹] خداوند درجهی او را رفعت بخشید و او فرزند دایه‌ی حضرت زین العابدین علیه السلام بود مرا ملاقات کرد. پس دستم را گرفت و با او به سوی حضرت رفتم. پس ایشان را دیدم که در منزلی که مفروش به فرشهای رنگ شده و دارای دیوارهای سفید (و یا آهک مالی شده) بود، نشسته در حالی که لباس های رنگ آمیزی شده پوشیده است. من خیلی نشستن نزد ایشان را طول ندادم و همین که بلند شدم به من فرمود: «فردا به نزد من بیا انشاء الله تعالی.» من خارج شدم و به «یحیی» گفتم: «مرا بر مردی وارد کردی که لباسهای رنگ آمیزی شده می پوشد!!» و قصدم این بود که دیگر به نزد ایشان برنگردم. بعد فکر کردم که برگشتن من نزد ایشان بی ضرر است و لذا فردا به نزدشان رفتم. دیدم درب منزل باز است ولی هیچ کس را ندیدم و لذا تصمیم گرفتم که برگردم، در این هنگام کسی از داخل خانه مرا صدا زد و من گمان کردم غیر من را اراده نموده است، بعد من را ندا داد که ای «کنکر» داخل شو. و این اسمی بود که مادرم مرا به آن نامیده بود و احدی جز من آن را نمی دانست!! پس بر ایشان داخل شدم و دیدم در منزلی که از گل ساخته شده است بر روی حصیری از درخت خرما نشسته و لباسی از «کرباس» پوشیده است و «یحیی» هم نزد ایشان است. بعد به من فرمود: ای «اباخالد» من نزدیک به عروسی هستم و آنچه که تو دیروز دیدی خواسته و رأی خانمها بود و قصد نداشتم که با آنها مخالفت کنم». بعد هم بلند شده و دست من و «یحیی» را گرفتند و ما را به کنار برکه‌ی آبی آورده و فرمود: «بایستید»، ما ایستادیم و به ایشان نگاه می کردیم. آنگاه حضرت فرمود: بسم الله الرحمن الرحيم. بر روی آب راه رفت تا اینکه دیدیم کعبه از بالای آب ظاهر گردید. من عرض کردم: «الله اکبر، الله اکبر، تو «کلمه‌ی بزرگ» و «حجت عظمی» می باشی. صلوات خداوند بر تو باد.» حضرت به ما توجه نمود و فرمود: «سه نفرند که خداوند در روز قیامت به آنها نگاه نخواهد کرد و آنها را تزکیه نکرده و برای آنها عذاب دردناکی است. اول کسی که در ما و درباره شخصیت ما چیزی را داخل نماید که از ما نیست، دوم کسی که از ما چیزی را خارج کند که آن از ماست، سوم کسی که معتقد باشد این دو گروه از اسلام بهره‌ای دارند.» [۳۶۶]. [صفحه ۲۲۰] از این حدیث، به دست می آید در مراسمی نظیر عروسی تا آنجا که به حدود شرعی و الهی تعدی صورت نگیرد، تبعیت از خواسته‌ی خانمها و مراعات آداب و رسوم مرسومه در مراسم عروسی، مانعی ندارد. گرچه عادت اولیه‌ی حضرت سجاده علیه السلام پوشیدن لباس «کرباس» بوده است، ولی برای عروسی لباس رنگ آمیزی شده هم می پوشیدند. (صلوات الله علیه. ۶- در زمینه نحوه‌ی لباس حضرت روایت دیگری نیز وجود دارد که بسیار عجیب و جالب به نظر می رسد. «اصمعی» می گوید، من در صحرا بودم که ناگهان جوانی را دیدم که از جمعیت فاصله گرفته و در حالت انعزال از آنها بود و لباسی که پوشیده بود کهنه و نخ نما شده بود، ولی دارای سیمایی باابته بود، به او نزدیک شده و گفتم: «اگر حال و وضعیت خود را نزد این افراد به شکایت ببری حتما آنها بعضی از آن را برای تو اصلاح خواهند کرد و به تو رسیدگی می نمایند.» آن جوان با شنیدن این سخن اشعاری را انشاء فرمود که دلالت بر کمالات بلند روحی و عزت نفس و توکل آن بزرگوار بر خداوند متعال بود. مضمون این اشعار چنین است: «لباسم در دنیا «صبر» بر شداید و مشکلات را بر خود همواره کردن است و لباس آخرتم «بشاشت» و «بشر» است. اگر امر سختی به من برسد به «عزیز» و عزت او پناه می برم چرا که من از قومی هستم که صاحب افتخارات می باشند. و از اهل دنیا جز اسمی باقی نمانده است ...» بعد از اسم آن جوان پرس و جو نمودم، معلوم شد او علی بن الحسین علیه السلام است. آنگاه گفتم: آری نباید

این جوجه جز از آن لانه بیرون بیاید!!! (ابی ان یكون هذا الفرخ الا من ذلك العش). [۳۶۷]. با توجه به این روایت و آنچه قبلا بیان گردید به دست می‌آید که حضرت در پوشیدن لباس حالات مختلفی داشته‌اند، هم لباسهای ساده و بعضا مندرس می‌پوشیدند و هم در شرایطی خاص لباسهای رنگی و مرتب و در همه این امور به [صفحه ۲۲۱] وظیفه خود عمل کرده و هیچ توجه استقلالی به لباس نداشتند. در زمینه نوع پوشش حضرت سجاده علیه‌السلام قضیه‌ای در زمینه «نحوه پوشش ایشان برای تشریف به مسجد پیامبر در دل شب» نقل شده است که قابل توجه می‌باشد. چه اینکه «نحوه پوشش و لباس حضرت در موقع «نماز» خود بحث دیگری است که تحت همین عنوان بررسی گردیده است.

نحوه پوشش حضرت سجاده برای تشریف به مسجد پیامبر در دل شبی بسیار سرد

امام صادق علیه‌السلام فرمودند: «یکی از بردگان حضرت علی بن الحسین علیه‌السلام در شبی سرد با حضرت برخورد نمود در حالی که ایشان جبه‌ای از خز (پارچه پشمی و یا ابریشمی) و ردایی از خز که مربع شکل بوده و دارای نشانه‌هایی بود و عمامه‌ای از خز پوشیده بودند و خود را به «غالیه» (که عطری معروف است) خوشبو نموده بودند. او به حضرت عرض کرد: قربان شما بشوم در این ساعت و با این هیأت به کجا تشریف می‌برید؟ فرمود: به سوی مسجد جدم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم می‌روم که حورالعین را از خداوند عزوجل خطبه کرده و به عقد در آورم!!!» [۳۶۸]. (یعنی به عبادت مشغول شده و در ثواب، خداوند برای من حورهای بهشتی منظور فرماید.) البته مطرح شدن این انگیزه برای عبادت، منافاتی با مرتبه متعالی وجود اقدس آن حضرت که در آن حد، چیزی جز عشق به حضرت حق و انجام عبادات به خاطر محبت دوست، مطرح نیست، ندارد. چرا که در آن موقعیت حضرت باید چیزی را برای سؤال کننده مطرح می‌کردند که قابل فهم او باشد. و از این گذشته انجام عبادات با توجه به این سری انگیزه‌ها فی حد نفسه و بیان آن برای مردم اثر تربیتی داشته و می‌تواند آنها را به سوی اعمال صالح سوق دهد.

نوع زیراندازی که حضرت سجاده استفاده می‌کردند

از حضرت ابی‌عبدالله امام صادق علیه‌السلام نقل شده که فرمود: «برای حضرت علی بن الحسین علیه‌السلام بالشت و پستی و همچنین نوعی زیرانداز که [صفحه ۲۲۲] در آن تمثالها و عکس‌هایی بود، وجود داشت که بر آن می‌نشست.» [۳۶۹] در حدیث دیگری آمده که «ابو خالد کابلی» روزی به حضور حضرت مشرف شد و مشاهده کرد حضرت بر روی فرشهای رنگ آمیزی شده نشسته‌اند و فردای آن روز که آمد دید روی حصیری از درخت خرما جلوس فرموده است (تفصیل این حدیث در «کیفیت لباس حضرت سجاده علیه‌السلام» بیان گردید.) البته باید توجه داشت حضرت زین العابدین علیه‌السلام برای جای نماز خود از مواضع زبر و سنگهای خشن استفاده می‌کردند و در بعضی از مواقع روی سنگهای داغ و آتشین به نماز می‌ایستادند که تحت عنوان «مکان حضرت سجاده علیه‌السلام در موقع نماز» جزئیات آن ذکر گردیده است. نوع زیرانداز حضرت زین العابدین در موقع سوار شدن بر مرکب نیز قابل توجه است. «ابراهیم بن ابی‌یحیی مدائنی» از امام صادق علیه‌السلام روایت کرده است که فرمودند: «علی بن الحسین علیه‌السلام بر مرکبی سوار می‌شدند که بر روی آن قطیفه‌ای سرخ (جامه‌ای مخملین) افتاده بود.» [۳۷۰].

کیفیت راه رفتن حضرت سجاده (متانت فوق العاده)

حضرت زین العابدین علیه‌السلام مظهر کمالات و دارای فضائل بی‌پایان در ابعاد وجودی و شخصیتی بوده‌اند که یکی از آنها متانت فوق العاده از یک سو و ابهت و جلالت از سوی دیگر می‌باشد. اما به «ابهت» و «جلالت» حضرت، جناب «فرزدق» در اشعار معروف خود اشاره نموده است که: «یغضی حیاء و یغضی من مهابة فما یکلم الا حین یتسم» یعنی: «او چشم خود را از روی حیاء می‌بندد و

دیده‌ی خلق از جلالت او فرومی‌افتد و هرگز سخن نمی‌گوید مگر اینکه در حال تبسم باشد (و یا در مقابلش هرگز کسی سخن نمی‌گوید مگر او تبسم نماید). اما متانت فوق العاده حضرت ابعاد مختلفی دارد که گوشه‌ای از آن در نحوه راه [صفحه ۲۲۳] رفتن آن حضرت ظاهر شده است. ۱- امام صادق علیه‌السلام فرمودند: «علی بن الحسین صلوات الله علیه به گونه‌ای راه می‌رفتند که کان بر روی سر حضرت پرنده‌ای وجود دارد و دست راست ایشان از دست چپشان سبقت نگرفته و تجاوز نمی‌کرد». [۳۷۱]. (کان علی رأسه الطیر) که در متن این روایت آمده است، برای توصیف حضرت به سکون و وقار می‌باشد و اینکه در ایشان هیچ نوع از سبکی و اضطراب وجود نداشت چون پرنده جز بر چیز ساکن نمی‌نشیند. ۲- «سفیان بن عیینه» می‌گوید: «هرگز حضرت علی بن الحسین علیه‌السلام دیده نشدند که در حال راه رفتن، دستشان از ران پایشان تجاوز کند». [۳۷۲]. ۳- در کتاب «کشف الغمه» نیز آمده است: «هرگاه حضرت زین العابدین علیه‌السلام راه می‌رفتند، دستشان از ران پایشان تجاوز نمی‌کرد و دستشان را بالا و پایین نمی‌بردند و دارای سبکینه و آرامش و خشوع بودند». [۳۷۳]. آری در واقع حضرت مصداق بارز این آیه کریمه قرآن بودند که: «و عباد الرحمن الذین یمشون علی الارض هونا» [۳۷۴].

نحوه‌ی نشستن حضرت سجاده

«ابوحزمه ثمالی» می‌گوید: «حضرت علی بن الحسین علیه‌السلام را دیدم که نشسته بودند در حالی که یکی از پاهای خود را بر روی ران پای دیگر گذاشته بودند. من عرض کردم: «مردم این نحوه نشستن را نمی‌پسندند و می‌گویند آن نحوه نشستن خداوند است!!» حضرت فرمود: «من به این گونه نشستم چرا که خسته شده و ملالت به من روی آورده بود و خداوند را هرگز ملالت عارض نشده و او را خواب و چرت فرا نمی‌گیرد». [۳۷۵]. [صفحه ۲۲۴]

نقش انگشتری حضرت سجاده

امام سجاده علیه‌السلام بر اساس یکی از سنن اسلامی انگشتر به دست می‌نمودند، و انگشتری ایشان دارای نقوش مختلفی بوده است که نوع آنها در روایات ذکر شده است. از آن جمله از امام صادق علیه‌السلام نقل شده است که نقش «خاتم» علی بن الحسین علیه‌السلام چنین بود: «الحمد لله العلی العظیم». [۳۷۶]. چه اینکه از حضرت ابی الحسن الرضا -علیه‌السلام- نقل شده است که نقش انگشتری حضرت سجاده -علیه‌السلام- چنین بود: «خزی و شقی قاتل الحسین بن علی صلوات الله علیه» [۳۷۷] یعنی: «خوار و بدبخت گردید کشنده حضرت امام حسین -علیه‌السلام-» همچنین حضرت صادق علیه‌السلام از قول پدرشان نقل کرده‌اند که ایشان فرمودند: «نقش خاتم پدرم چنین بود: «العزّة لله» [۳۷۸]. همچنین از حضرت رضا علیه‌السلام نقل شده که نقش خاتم حضرت علی بن الحسین -علیه‌السلام- نقش خاتم پدرشان بود بدین صورت که «ان الله بالغ امره». [۳۷۹]. و در کتاب الفصول المهمه تألیف «ابن الصباغ المالکی» آمده است: نقش خاتم حضرت امام زین العابدین علیه‌السلام این چنین بود: «و ما توفیقی الا بالله» [۳۸۰]. اما آنچه در این ارتباط بسیار جالب است حدیثی است که «محمد بن مسلم» از امام صادق -علیه‌السلام- نقل می‌کند که از حضرت راجع به انگشتر امام حسین بن علی -علیه‌السلام- پرسیدم که به دست چه کسی افتاد؟ و عرض کردم من شنیده‌ام در هنگامی که همه چیز حضرت غارت شد، این انگشتر هم از انگشت ایشان ربوده شد. امام صادق علیه‌السلام فرمودند: «آنچنانکه می‌گویند صحیح نیست، هر آینه حضرت حسین -علیه‌السلام- به فرزندش علی بن [صفحه ۲۲۵] الحسین -علیه‌السلام- وصیت نمود و او را وصی خود قرار داد و انگشترش را در دست او قرار داد و امرش را به او تفویض کرد. همچنانکه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نسبت به امیرالمؤمنین -علیه‌السلام- و امیرالمؤمنین -علیه‌السلام- نسبت به امام حسن -علیه‌السلام- و امام حسن -علیه‌السلام- نسبت به امام حسین -علیه‌السلام- انجام داده بود و این انگشتر سپس به پدرم رسید بعد از پدرش، و از او به من رسید و آن هم اکنون نزد

من است و من هر جمعه آن را به دست نموده و در آن نماز می‌خوانم.» «محمد بن مسلم» می‌گوید: روز جمعه‌ای بر او وارد شدم در حالی که مشغول نماز بودم، پس چونکه از نماز فارغ شد دستش را به سوی من دراز نمود و من در انگشت مبارک او انگشتری دیدم که نقشش چنین بود: «لا اله الا الله عده للقاء الله» یعنی: «لا اله الا الله زاد و توشه لقاء الهی است» پس فرمود: «این انگشتر جدم حضرت ابی‌عبدالله الحسین -علیه‌السلام- است.» [۳۸۱]. با توجه به نقش‌های انگشتری حضرت سجاده -علیه‌السلام- معارف ناب و گرانقدری به دست می‌آید که بر اهلش پوشیده نیست.

امام سجاده و حفظ کرامت نفس در تهیهی مرکب مناسب

«ابن‌سنان» از امام صادق -علیه‌السلام- نقل کرده است که حضرت فرمود: «حضرت علی بن الحسین -علیه‌السلام- مرکبی را به یکصد دینار می‌خریدند تا بدین وسیله کرامت نفس خود را حفظ نمایند.» [۳۸۲]. از این حدیث شریف به دست می‌آید تهیه وسیله سواری پسندیده اگر به منظور حفظ کرامت نفسانی باشد، امری نیکو است برخلاف اینکه با انگیزه‌هایی از قبیل تکبر، به رخ کشیدن خود، تحقیر دیگران، راحت طلبی و ... این کار صورت گیرد که در این صورت همه‌ی این انگیزه‌ها، ناپسند و عمل مبتنی بر آن نیز در معیار ارزشی اسلام، فاقد ارزش بلکه ضد ارزش می‌باشد. اما از آنجا که خداوند مؤمن را از «عزت» خود بهره‌مند فرموده و هرگز به اموری که موجب وهن شخصیت او باشد راضی نیست، اعمالی نظیر [صفحه ۲۲۶] آنچه حضرت سجاده -علیه‌السلام- در تهیه مرکب شایسته انجام دادند، یک کار ارزشی و ممدوح خواهد بود. خداوند متعال هم در قرآن فرموده است: «و لقد کرّمنا بنی آدم و حملناهم فی البر و البحر» [۳۸۳]. یعنی: «هر آینه بنی آدم را اکرام نمودیم و آنها را گرامی داشتیم و آنها را در دریا و خشکی بر مرکبها سوار کردیم.»

افطاری، سحری و شام حضرت سجاده (کیفیت غذای حضرت)

در خلال روایت مفصلی که یکی از کرامتهای بزرگ حضرت سجاده -علیه‌السلام- در زمینه قضاء دین یکی از شیعیان را بیان می‌کند، چنین آمده است که: «حضرت به کنیز خود دستور دادند: یا فلانه (اسم کنیز را آوردند) سحری و افطاری مرا بیاور. او هم دو قرص نان آورد. حضرت آن را به یکی از شیعیان خود که مقروض بود دادند و او آنها را به بازار برده و با یک ماهی و کمی نمک تعویض کرد و بعد صاحبان ماهی و نمک آن دو قرص نان را نزد او آوردند و گفتند ای بنده خدا تلاش کردیم خودمان یا یکی از خانواده‌مان این نان را بخوریم ولی دندانمان در آن کارگر نیفتاد!! و لذا اینها را برای تو بر گردانیدیم و بعد هم فرستاده‌ی حضرت آمد و همان دو قرص نان را برای حضرت باز پس گرفت ولی به برکت آن، وضع آن شیعه بکلی دگرگون شد و همه قرض خود را داد.» [۳۸۴]. از این روایت به دست می‌آید، حضرت زین العابدین برای سحری و افطاری خود از دو قرص نان این چنینی استفاده می‌کرده‌اند. (مشروح این داستان تحت عنوان «کرامتی بزرگ در قضاء دین یکی از شیعیان» بیان گردیده است.) در روایتی دیگر که سیره حضرت در انفاق در روزهایی که روزه بودند را بیان می‌کند؛ آمده است: بعد از اینکه حضرت تمام غذای طبخ شده را بین مردم تقسیم می‌کرد و همه‌ی دیگرها تمام می‌شد، آنگاه مقداری نان و خرما برای ایشان می‌آوردند و «شام» حضرت همان بود. [۳۸۵]. [صفحه ۲۲۷]

بعضی از میوه‌ها و غذاهای مورد علاقه حضرت سجاده

حضرت زین العابدین -علیه‌السلام- به «انگور» علاقه داشتند و از آن خوششان می‌آمد. در عین حال بر اساس آیه «لن تتلوا البر حتی تنفقوا مما تحبون» [۳۸۶] که وصول به «بر» و «نیکی» را در گرو انفاق از چیزی که انسان آن را دوست می‌دارد دانسته، حضرت

همین میوهی مورد علاقه خود را «انفاق» می نمودند. امام صادق -علیه السلام- فرمودند: «حضرت علی بن الحسین -علیه السلام- از انگور خوششان می آمد. روزی مقداری انگور مرغوب و زیبا به «مدینه» آورده شد و ام ولد حضرت (کنیز ایشان) مقداری از آن را خریده و به هنگام افطارشان نزد ایشان آورد و حضرت از آن تعجب نموده خشنود شدند. و قبل از اینکه دستشان را به سمت آن دراز کنند سائلی به در خانه مراجعه نمود. حضرت به آن کنیز فرمودند: «این انگور را برای او ببر.» کنیز گفت: «ای مولای من بعضی از این انگور او را کفایت می کند.» حضرت فرمود: «نه، به خدا قسم!! همه اش را برای او بفرست!!» چون فردا شد باز آن کنیز مقداری از همان انگور خرید و آورد و باز سائلی آمد و مثل آنچه دیروز انجام شد، حضرت دستور داد و آن کنیز هم انگور را برای او فرستاد. باز کنیز انگوری خرید و در شب سوم آن را برای حضرت آورد ولی دیگر سائلی نیامد. حضرت فرمود: «چیزی از آن از ما فوت نگردید و الحمد لله». [۳۸۷]. نظیر این روایت، روایت دیگری است که «هشام بن سالم» می گوید: «علی بن الحسین -علیه السلام- از «انگور» خوششان می آمد. روزی حضرت روزه دار بودند چون موقع «افطار» شد، اول چیزی که برای حضرت آوردند، انگور بود. کنیز حضرت آن را در ظرفی نهاده و مقابل حضرت گذاشت. در این هنگام سائلی آمد و حضرت آن را به او دادند. آن کنیز با دسیسه و حيله‌ای آن انگور را از سائل خرید و آورد در مقابل حضرت گذاشت که در این حال سائل دیگری آمد. حضرت آن انگور را به او عطا فرمودند و آن کنیز همان کار را تکرار کرد تا اینکه سه بار چنین شد و در دفعه چهارم حضرت آن انگور را تناول فرمود. [۳۸۸]. [صفحه ۲۲۸] همچنین از «عبدالله دامغانی» روایت شده است که حضرت علی بن الحسین -علیه السلام- همیشه «شکر» و «بادام» صدقه می دادند. وقتی از علت آن سؤال شد، این آیه را تلاوت کردند که «لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون» [۳۸۹] یعنی: «هرگز به «بر» و «نیکی» مطلق نمی رسید تا اینکه از آنچه دوست می دارید در راه خدا انفاق کنید.» آری حضرت این دو را دوست می داشتند. از مجموع این روایات به دست می آید، حضرت سجاده -علیه السلام- از «انگور» و «بادام» و «شکر» خوششان می آمد ولی همه آنها را در راه خدا انفاق می کردند.

صوت زیبای حضرت سجاده در موقع تلاوت قرآن

اشاره

در زمینه صوت زیبای حضرت زین العابدین -علیه السلام- دو روایت نقل شده است که از آنها به دست می آید حضرت از صدای بسیار زیبایی برخوردار بوده اند. ۱- امام صادق -علیه السلام- فرمودند: «علی بن الحسین -علیه السلام- از همه مردم برای تلاوت قرآن مجید صوت زیباتری داشتند و به صورت مکرر «سقاها» که از کنار درب منزل حضرت می گذشتند، در آنجا (بی اختیار) می ایستادند و به قرائت ایشان گوش می سپردند.» [۳۹۰]. ۲- موسی بن جعفر -علیه السلام- که خود دارای صوتی زیبا بودند، روزی از روزها فرمودند: «حضرت علی بن الحسین -علیه السلام- قرآن تلاوت می کردند و چه بسا گذر کننده‌ای از کنار ایشان عبور می کرد و به خاطر زیبایی صدای آن حضرت بیهوش شده از حال می رفت.» بعد فرمود: اگر امام گوشه‌ای از این را اظهار کند، مردم توانایی تحمل آن را نخواهند داشت.» سؤال شد: «آیا رسول الله -صلی الله علیه و آله و سلم- با مردم نماز نمی خواند و صوتش را در موقع تلاوت قرآن بلند نمی نمود؟» حضرت جواب دادند که: «رسول الله -صلی الله علیه و آله و سلم- به اندازه‌ای که کسانی که در پشت سر ایشان به نماز ایستاده بودند قدرت تحمل داشتند بر آنها تحمیل [صفحه ۲۲۹] نموده و به همان مقدار از زیبایی صوت خود اظهار می فرمود.» [۳۹۱]. با توجه به صوت زیبای حضرت که آن را به تلاوت قرآن اختصاص داده بودند جالب است «دیدگاه حضرت در مورد قرآن» را نیز مرور کنیم.

دیدگاه حضرت سجاده در مورد قرآن

حضرت زین العابدین -علیه السلام- در ارتباط با تبیین جایگاه قرآن در جامعه و بیان اهمیت آن تلاش وافری داشته‌اند. هم خود به آن و قرائتش اهتمام می‌ورزیدند و هم به تفسیر آن جامعه را هدایت می‌کردند. در این ارتباط چند روایت وجود دارد: ۱- «زهری» می‌گوید: علی بن الحسین -علیه السلام- فرمود: «اگر تمام کسانی که بین مشرق و مغرب عالم زندگی می‌کنند بمیرند، من بعد از اینکه قرآن با من باشد، هرگز دچار وحشت نخواهم شد.» و ادامه می‌دهد که حضرت سجاده -علیه السلام- هنگامی که آیه مبارکه‌ی «مالک یوم الدین» را تلاوت می‌نمود آن قدر آن را تکرار می‌کرد که نزدیک بود قالب تهی کند. [۳۹۲]. ۲- «زهری» می‌گوید: «از علی بن الحسین -علیه السلام- شنیدم که می‌گفت: «آیات قرآن خزائن علم است پس هر گاه خزینه‌ای را باز نمودی برای تو شایسته است که به آنچه در آن است، نظر نمایی و بدقت بنگری.» [۳۹۳]. ۳- حضرت فرمودند: «بر تو باد به قرآن!! چرا که خداوند بهشت را با دست قدرت خود آفرید، یک خشت از «طلا» و یک خشت از «نقره» و ملاط آن را از «مشک» قرار داد و خاکش را از «زعفران» و سنگ‌هایش را «لؤلؤ». او درجات بهشت را به قدر آیات قرآن قرار داد پس هر کس از آن بخواند به او می‌گوید: «بخوان و بالا برو» و هر کس داخل بهشت بشود، در بهشت درجه‌ای بالاتر از آن نیست مگر پیامبران و صدیقین.» [۳۹۴]. ۴- حضرت فرمودند: «هر کس قرآن را در «مکه» ختم کند نمی‌میرد مگر اینکه [صفحه ۲۳۰] رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - را ببیند و منزلش را در بهشت مشاهده کند ...» [۳۹۵]. ۵- حضرت در تفسیر این آیه از قرآن «و لکم فی القصاص حیاة» [۳۹۶] فرمودند: «لکم»، ای امت محمد «فی القصاص حیاة» چون کسی که قصد کشتن داشته باشد و بداند که «قصاص» خواهد شد و از این رو از کشتن بازبایستند، این حیات و زندگی کسی است که به قتل اهتمام کرده است و حیات و زندگی کسی است که می‌خواست کشته شود و زندگی و حیات غیر آن دو از مردم است هر گاه آنها دانستند که «قصاص» واجب است. و هرگز دیگر جسارت به «قتل» به خاطر ترس از «قصاص» پیدا نمی‌کنند «یا اولی الالباب» صاحبان عقول «لعلکم تتقون». بعد فرمود: ای بندگان خدا!!!! این «قصاص» کشتن شماست برای کسی که او را در دنیا می‌کشید و روحش را فانی می‌کنید. آیا شما را خبر ندهم به بزرگتر از این قتل؟ و آنچه که خداوند واجب فرموده برکشنده او، چیزی که بزرگتر از این قصاص است!! مردم گفتند: بلی یا بن رسول الله. فرمود: «بزرگتر از این قتل، این است که او را به گونه‌ای بکشد که دیگر قابل جبران نباشد و هرگز بعد از آن زنده نخواهد شد.» گفتند: آن چیست؟ فرمود: «آن این است که او را از نبوت حضرت محمد - صلی الله علیه و آله و سلم - و از ولایت علی بن ابی طالب -علیه السلام- گمراه کند و او را به غیر راه خدا براند و با اتباع شیوه دشمنان «علی» و اعتقاد به امامت آنها، او را دچار تغییر و اعوجاج نماید و «علی» را از حقش دفع کند و فضیلت او را انکار نماید و در زمینه لزوم اداء تعظیم واجب او، بی‌مبالاتی کند. پس این همان قتلی است که موجب می‌شود مقتول برای همیشه در آتش جهنم اهل خلود باشد و لذا جزاء این قتل نیز همانند این است، خلود در آتش جهنم!!» [۳۹۷]. لازم به ذکر است حضرت سجاده -علیه السلام- در اثر منور نفس قدسی خود یعنی «صحیفه سجادیه»، در دعای ۴۲ تحت عنوان «و کان من دعائه عند ختم القرآن» معارف بسیار بلندی در ارتباط با کتاب خداوند متعال بیان فرموده‌اند که [صفحه ۲۳۱] جدا باید مورد توجه قرار گیرد.

عدم تکلم حضرت سجاده در مابین الطلوعین

یکی از قطعه‌های بسیار مهم در شبانه روز، زمان مابین «طلوع فجر صادق» تا «طلوع خورشید» می‌باشد که برای بیدار بودن آن و اشتغال به یاد خدا، سفارش‌های زیادی از جانب ائمه هدی علیهم السلام رسیده است. خوابیدن در این قطعه از زمان «مکروه» و بشدت مورد نکوهش واقع شده است. آری ارزاق مادی و معنوی انسان در این بخش از زمان توزیع می‌گردد. حضرت علی بن الحسین -علیه السلام- مقید به بیدار بودن در این وقت بوده و علاوه بر آن جز به یاد خدا هیچ اشتغالی نداشتند و هرگز با دیگران در این

فاصله زمانی مشغول به صحبت در امور عادی نمی‌شدند. از قول بعضی از اصحاب حضرت چنین آمده است که: من نزد حضرت علی بن الحسین -علیه السلام- بودم و عادت ایشان این بود که هرگاه نماز صبح را به جا می‌آوردند تا طلوع خورشید، هیچ سخن نمی‌گفتند و با کسی تکلم نمی‌فرمودند و در روزی که «زید» متولد شد بعد از نماز صبح نزد حضرت آمده و ایشان را به تولد او بشارت دادند. در این هنگام حضرت به اصحابش فرمود به نظر شما اسم این مولود را چه بگذاریم؟... [۳۹۸].

کیفیت سلوک حضرت سجاده در ماه رمضان

ماه مبارک رمضان که از مبارک‌ترین زمانها برای انجام امور عبادی به صورت عام است، از اهمیت خاصی نزد اولیاء خداوند برخوردار است. آنان از این میدان بزرگ تقرب الی الله حداکثر استفاده را می‌نمایند. و خود را در این ماه که «شهر الله» لقب گرفته است برای یاد و انس با حضر حق، فارغ می‌نمایند. «روزه» را به امساک سطحی از «خوردن» و «آشامیدن» منحصر نمی‌دانند و با این عمل، به حقیقت امساک از «منهیات الهی» و امساک از «توجه به غیر خدا» مشغول شده و خلاصه بالاترین بهره را در سلوک الی الله و قرب و لقاء او که نتیجه و پاداش «صوم» است، می‌برند. [صفحه ۲۳۲] حضرت سجاده -علیه السلام- نیز در قله و نقطه مقدم بندگان صالح حضرت الله قرار داشته و در این ماه شریف خود را فقط برای یاد فراگیر حضرت حق فارغ می‌نمودند. «حصین» از امام صادق -علیه السلام- نقل می‌کند که فرمودند: «عادت حضرت علی بن الحسین -علیه السلام- این بود که هرگاه «ماه رمضان» فرامی‌رسید جز به «دعا» و «تسبیح» و «استغفار» و «تکبیر» به هیچ چیز تکلم نمی‌کردند و هرگاه «افطار» می‌کردند می‌گفتند: «اللهم ان شئت ان تفعل فعلت» یعنی: «خداوندا تو اگر بخواهی کاری را انجام دهی انجام خواهی داد». [۳۹۹]. قابل توجه خوانندگان عزیز اینکه حضرت زین العابدین -علیه السلام- در خلال دعاها و مناجاتهای خود در ارتباط با ماه مبارک رمضان، چه به هنگام رو آوردن این ماه مبارک، چه به هنگام وداع آن ماه عزیز و چه در شبها و سحرهای فرخنده آن، معارف بلند و نابی در ارتباط با این ماه مقدس بیان می‌فرمایند. از این رو تلاوت و دقت در ان ادعیه بسیار شایسته است. تا دیدگاه حضرت سجاده -علیه السلام- در ارتباط با «ماه رمضان» روشن گردد.

سایر حالات و ویژگی فردی حضرت سجاده

حضرت زین العابدین امام سجاده -علیه السلام- در زندگانی پربرکت و منور و الهی خود در طول شبانه روز و ایام و ماهها، عادات و حالات ارزنده‌ای را به صورت مرتب پی‌گیری داشته و به آن مقید بوده‌اند. برخی از این عاداتها و حالات که ویژگی‌های بارز امام سجاده -علیه السلام- بوده است در بررسی بعد اجتماعی و فرهنگی و اقتصادی آن بزرگوار بررسی می‌شود و برخی دیگر در خلال بررسی بعد فردی آن امام عزیز تحت عنوان بررسی تفصیلی و جزئیات عبادت‌های حضرت سجاده -علیه السلام- بیان گردیده است. ۱- از قبیل: تقید به استعمال «عطر» برای ورود به «نماز». ۲- تهیه آب وضو قبل از خواب و مسواک کردن و تقید به «نماز شب». ۳- تهیه بهترین ره توشه از قبیل «بادام» و «شکر» و ... برای حج خانه خدا. [صفحه ۲۳۵]

بعد فرهنگی وجود اقدس حضرت سجاده علیه السلام (مدیریت نهضت فرهنگی اسلام)

مقدمه

عصر امامت حضرت زین العابدین امام سجاده -علیه السلام- یکی از سخت‌ترین عصرهای تاریخ صدر اسلام قلمداد می‌گردد چرا که سلسله حاکمان پست فطرت و سفاک اموی و ایادی آنان با تمام قوا و با استخدام همه ظرفیت شیطنت و خشونت خود، به هدم

ارزشهای اسلامی و توحیدی در ابعاد مختلف همت گماشته بودند و با اعمال استبداد فراگیر و سرکوب شدید نیروهای فکری، اجتماعی و تشکیلاتی مربوط به خاندان رسالت و امامت، و با به شهادت رساندن هزاران انسان پاکبخته و فداکار و آشنای با مبانی وحیانی و آئین توحید و دستورات نبوی و تعالیم علوی، خط نابودی کامل رسالت پیامبر اسلام حضرت محمد صلوات الله علیه و آله را با شدت تعقیب می‌کردند. به گوشه‌ای از این مسائل در ترسیم اوضاع زمانه‌ی حضرت سجاد -علیه‌السلام- و به فرزهایی از آن تاریخ ننگین و سیاه در بررسی بعد سیاسی حضرت سجاد -علیه‌السلام- و ارتباط آن امام بزرگوار با خلفای اموی اشاره رفته است. بنابراین دوره امامت حضرت سجاد -علیه‌السلام- را باید یکی از سخت‌ترین دوره‌های تاریخ اسلام لقب داد و حقیقتاً قلم از ترسیم دشواری خارق‌العاده این عصر، احساس عجز نموده، بخصوص در کاری فشرده مانند آنچه در پیش روی ماست، توان ترسیم واقعیت این دوره به غایت مشکل می‌نماید. [صفحه ۲۳۶] اما با توجه به برنامه بلند مدت حضرت سجاد -علیه‌السلام- یکی از اولویتهای قطعی آن امام بزرگوار، آغاز یک «نهضت فرهنگی» عمیق و ریشه‌دار در جهت حفظ و استمرار دستاوردهای رسالت حضرت خاتم الانبیاء - صلی الله علیه و آله و سلم - و جد بزرگوار و عمو و پدر ارجمندش بوده است. «نهضت سیاسی» با قیام جاودانه عاشورا و حرکت الهی حضرت ابی‌عبدالله -علیه‌السلام- انجام پذیرفت. این نهضت گرچه به ظاهر با موفقیت همراه نبود، و با شدیدترین وجه ممکن سرکوب گردید ولی طراح و مجری آن، آنچنان با نور عصمت و درایت الهی، آن را سامان داد که «دین» را به معنای جامع از خطر اضمحلال نهایی حفظ کرده، زمینه رسوایی و انحطاط خط حاکم و «نظام سیاسی» موجود را به بهترین وجه در بلند مدت فراهم ساخت. اینک آنچه لازم می‌نماید آغاز یک «نهضت فرهنگی» است که از یک سو زمینه بارور شدن اهداف اصیل نهضت حضرت ابی‌عبدالله -علیه‌السلام- را فراهم نموده و از فراموش شدن آن جلوگیری نماید و از سوی دیگر با توجه به «اصالت فرهنگ» در بینش اسلامی، زمینه ساز تأسیس مکتب فراگیر جعفری و نشر معارف اصیل اسلامی در جامعه باشد. امام زین‌العابدین -علیه‌السلام- با ایفای نقش «امامت» در این دوران در بعد فرهنگی، با همه سختی که به همراه داشت، به بهترین وجه رسالت خطیر خود را به انجام رسانده و با حفظ کیان دین مبین اسلام از اضمحلال، زمینه‌ی شناخت و بارور شدن ارزشها و تعالیم فراگیر اسلامی در جامعه را فراهم نمودند و با مجاهدات عظیم خود در این نهضت، میراثی جاودانه از تعالیم آسمانی دین مبین اسلام، برای نسل‌های بعد به ارمغان گذاشتند. رسالت اصیل همه انبیاء و اولیاء آشنا ساختن جامعه بشری با معارف ناب در زمینه «مبدأ» و «معاد» و شناخت کامل وظایف گسترده‌ی بندگی در مقابل «ذات اقدس احدیت» است و در مرحله‌ی بعد تربیت انسانهای شایسته که این معارف در وجود آنان به بار نشسته باشد و عملاً به مقام منبع «عبودیت» حق متعال واصل شده و «موحد» و «مخلص» گردیده باشند و سایر اهداف آنان همه زمینه ساز و مقدمه‌ی انجام این رسالت است. بنابراین «مبارزه با طاغوتها»، «تشکیل حکومت و استقرار نظام سیاسی صالح»، «اصلاح وضع معیشت مردم» و ... همه و همه مقدمه‌ی [صفحه ۲۳۷] «خداشناسی» و «خداابوری» است. از این رو «نهضت فرهنگی» از «اصالت» برخوردار است و چنانچه قرآن می‌فرماید: «هو الذی بعث فی الاممین رسولا- منهم یتلوا علیهم آیاته و یرکبهم و یعلمهم الکتاب و الحکمه». [۴۰۰]. یعنی: «خداوند در جامعه‌ی فاقد دانش، پیامبری از خودشان مبعوث فرمود تا ابتدا آیات او را بر آنها تلاوت نماید و بعد آنها را «تذکیه» و «تهذیب» نموده و «کتاب» و «حکمت» به آنها تعلیم فرماید.» «انسان‌سازی» که راهی جز «تعلیم» و «تربیت» برای آن متصور نیست، هدف اصیل ارسال همه انبیاء و آرمان نهایی همه اوصیاء است. حال حضرت امام زین‌العابدین -علیه‌السلام- در اوج حاکمیت استبداد و در دورانی که «حاکمان اموی» تمام توان خود را برای زدودن نور «وحی» از سرزمین وحی و نابودی سیره‌ی حیاتبخش پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - بسیج کرده بودند، در حالی که هنوز آثار زنجیرهای استبداد بر بدن مطهرش موجود است، با اتخاذ روشی بدیع، زبان خود را در دفاع از حق و بیان معارف اصیل اسلامی به کار گرفته و با موفقیت تمام، در خلال مدت مدیدی حدود ۳۵ سال، به بهترین وجه «نهضت فرهنگی» اسلام و تشیع را رهبری می‌نمایند. آری حضرت که بخوبی از عهده رهبری نهضت پدر بعد از شهادت ایشان بر آمده بودند، در این

نهضت نیز به موفقیت دست یافته و دلیل قاطع آن تبلور عظیم فرهنگ اصیل اسلام و تشیع توسط حضرت امام باقر و امام صادق علیهما السلام است که در پرتو فداکاریهای امام سجاد -علیه السلام- در زمینه تربیت شاگردان شایسته و حفظ و استمرار معارف اسلامی در خلال زمان بسیار سخت مابین قیام عاشورا و سقوط «بنی امیه»، به انجام رسید. به هر حال بررسی حیات علمی و فرهنگی امام سجاد -علیه السلام- نیازمند فرصت طولانی و تحقیقات گسترده‌ی تاریخی است و در این مختصر به بررسی بعضی از امور در این زمینه اکتفا می‌شود: ۱- جایگاه رفیع علمی حضرت سجاد (-علیه السلام-) [صفحه ۲۳۸] ۲- رهبری فکری جامعه توسط حضرت سجاد (-علیه السلام-) با شگردی ویژه و پایه گذاری «نهضت فرهنگی» ۳- بیان بدیع معارف الهی و ارائه درسهای سترگ «علمی» و «حقوقی» توسط حضرت سجاد (-علیه السلام-) ۴- امام سجاد (-علیه السلام-) و تربیت شاگردان برجسته ۵- روشنگری و افشاگری توسط حضرت در زمینه مسائل سیاسی جامعه (هشدار به عالمان وابسته).

جایگاه رفیع علمی حضرت سجاد

اشاره

حضرت علی بن الحسین امام زین العابدین -علیه السلام- یکی از مصادیق روشن این آیه کریمه قرآنی می‌باشند که «کل شیء احصیناه فی امام مبین» [۴۰۱] یعنی: «هر چیزی را در امام مبین - کارنامه‌ای روشن - برشمردیم.» چرا که بر اساس روایات متعدد هنگامی که از رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - از این آیه سؤال شد حضرت امیرالمؤمنین -علیه السلام- را به عنوان «امام مبین» معرفی کردند [۴۰۲] و جانشینان آن امام، همه وارث علم و سایر کمالات خدادادی آن بزرگوار می‌باشند. آری حضرت امیرالمؤمنین علی -علیه السلام- باب «مدینه علم» پیامبر می‌باشند که «انا مدینه العلم و علی بابها» [۴۰۳] یعنی: «من شهر علم هستم و «علی» درب آن می‌باشد.» و تمام علم حضرت به جانشینان ایشان یکی پس از دیگری انتقال یافته است. علاوه بر «علم غیب» امام سجاد -علیه السلام- که در عنوان «علم لا-یتناهی حضرت» به گوشه‌ای از آن اشاره شد، باید توجه داشت حضرت سجاد -علیه السلام- دارای علوم همه انبیاء و صاحب مراتب عالی علم می‌باشند. حضرت در زمینه الهی بودن علم ائمه و گستردگی دامنه آن می‌فرماید: «حضرت محمد - صلی الله علیه و آله و سلم - امین خداوند در روی زمین بود و چون به لقاء حق شرفیاب شد، اهل بیت او وارثان او و امینان خداوند در روی زمین می‌باشند. علم منایا و بلایا (که علم به سرنوشت و مقدرات انسانهاست)، نسب عرب، طهارت مولد آنان، نام [صفحه ۲۳۹] شیعیان و اسامی پدران آنها، همه نزد ماست. ما برگزیدگان خداوند و اوصیای پیامبریم و از هر فرد دیگری به قرآن سزاوارتر می‌باشیم. ما در مراتب عالی علم قرار داریم و علوم همه انبیاء نزد ما به ودیعت گذارده شده است.» [۴۰۴]. ائمه ما علیهم السلام قسم یاد می‌کردند که «علم الكتاب و الله کله عندنا» [۴۰۵] یعنی: «قسم به خداوند که همه علم کتاب نزد ماست.» همان علمی که جانشین حضرت سلیمان با قطره‌ای از آن، تخت «بلقیس» را از «یمن» به «فلسطین» آورد. یکی دیگر از ابعاد علوم ائمه علیهم السلام بهره‌مندی آنان از اسرار و علوم ویژه است که نمی‌توان آن را در اختیار همه قرار داد و همچنین سر آمدی آنان در «علم فقه» و «احکام» که حضرت سجاد -علیه السلام- در این دو بخش نیز پیشتاز و نمونه بوده‌اند. به هر تقدیر بر اساس یکی از اعتقادات ضروری شیعه، «ائمه‌ی دین» علیهم السلام به جمیع «الهی» و «بشری» عالمند و هیچ چیز بر آنها مخفی نمی‌باشد و حضرت سجاد -علیه السلام- نیز امام بر حق و وارث شجره‌ی طیبه علم و کمال پدران معصوم خود بوده‌اند. در زمینه جایگاه رفیع علمی حضرت سجاد -علیه السلام- دو استدلال دیگر نیز قابل توجه است: ۱- تمام میراث سترگ علمی که در عصر امام باقر -علیه السلام- که بحق «شکافنده علوم» لقب گرفتند و در زمان امام صادق -علیه السلام- که به خاطر تلاش در نشر فرهنگ اسلام و تبیین احکام و معارف ناب، بحق «رئیس مذهب» لقب یافتند در اختیار جامعه‌ی اسلامی قرار گرفت از حضرت سجاد -علیه السلام-

بوده، بر اساس وراثت در صفات کمالیه که از اصول اساسی امامت می‌باشد، همه را از آن امام بزرگوار به ارث برده بودند. ۲- بر اساس «ان آثارنا تدل علینا» یعنی: «آثار و نتایج وجود ما بر کمالات ما دلالت می‌کند»، مجموعه‌های پر قیمت و بی‌بدیل بجا مانده از حضرت سجاده -علیه‌السلام- از قبیل «صحیفه‌ی کامله سجادیه» و «رساله‌ی الحقوق» و صدها [صفحه ۲۴۰] حدیث و روایت از یک سو و شاگردان تربیت شده و به مرتبه کمال رسیده نظیر «ابوحزمه ثمالی» که او را ائمه هدی «سلمان» و «لقمان» زمان نامیده‌اند، از سوی دیگر دلالت واضح به جایگاه رفیع علمی و فرهنگی حضرت دارد.

امام سجاده دارای اسرار و علوم ویژه

یکی از شعبه‌های علوم جامع ائمه‌ی هدی علیهم‌السلام، بهره‌مندی آنان از اسرار و علوم ویژه‌ای است که آن را نزد خود نگهداری نموده و جز به کسانی که ظرفیت تحمل آن را داشته و آنان بسیار اندک بوده‌اند، از دیگران مکتوم نگه می‌داشته‌اند. «ابوبصیر» می‌گوید بر امام صادق حضرت ابی‌عبدالله -علیه‌السلام- وارد شدم و عرض کردم فدای شما شوم از شما سؤالی دارم. آیا اینجا کسی است که کلام مرا بشنود؟ حضرت پرده‌ای که بین ایشان و اتاق دیگری بود بالا زده و بر آنجا نگرسته و مطلع شدند و بعد فرمودند: «ای ابامحمد (کنیه ابوبصیر) آنچه می‌خواهی پرس!!» عرض کردم: «فدایت شوم، شیعیان تو می‌گویند رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - به علی -علیه‌السلام-، باب علمی را آموخت که از آن هزار باب باز می‌شود؟» فرمود: «ای ابامحمد، رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - به علی -علیه‌السلام- «هزار» باب علم آموخت که از هر یک «هزار» باب مفتوح می‌گردد.» گفتم: «قسم به خدا این «علم» است.» حضرت مدتی روی زمین را خراش داد و بعد فرمود: «آری این علم است و این آن نیست.» بعد فرمود: «یا ابامحمد نزد ما «جامعه» است و آنان چه می‌دانند «جامعه» چیست؟» عرض کردم: «فدایت شوم «جامعه» چیست؟» فرمود: «صحیفه‌ای است که طول آن هفتاد ذراع از ذراع رسول الله است و این املاء حضرت است که از میان دو لب مبارکشان خارج شده و حضرت علی -علیه‌السلام- با دست راست آن را می‌نوشتند. در آن تمام «حلال» و «حرام» و تمام آنچه که مردم به آن نیاز دارند وجود دارد حتی «دیه» خراشی که در بدن کسی وارد می‌شود (حتی الارش فی الخدش) بعد حضرت با دستش به من زده و فرمود: «آیا اجازه می‌دهی با دستم بدن تو را کمی فشار دهم تا درد آن را احساس کنی؟» [صفحه ۲۴۱] عرض کردم: «فدایت شوم هر آینه من برای شما هستم. هر کاری که می‌خواهی بکن.» حضرت با دستش مختصری مرا فشرد، یعنی مرا فقط لمس کرد و فرمود حتی «دیه» این نیز در آن وجود دارد.» (و این را در حالی که کان غضبناک بود فرمود) عرض کردم: «این قسم به خدا، «علم» است.» فرمود: «این علم است ولی آن نیست.» بعد مدتی ساکت شد و سپس فرمود: «هر آینه نزد ما «جفر» است و آنها چه می‌دانند «جفر» چیست؟» عرض کردم: «جفر» چیست؟ فرمود: ظرفی از چرم که در آن علم پیامبران و اوصیاء موجود است و علم علمائی که از «بنی اسرائیل» بوده‌اند.» عرض کردم: «این هر آینه علم است.» و حضرت فرمود: «آری این علم است ولی آن نیست.» باز مدتی ساکت شد و بعد فرمود: «هر آینه نزد ما «مصحف فاطمه» علیهاالسلام است و آنها چه می‌دانند «مصحف فاطمه» علیهاالسلام چیست؟» عرض کردم: «مصحف فاطمه» علیهاالسلام چیست؟» فرمود: «مصحفی که در آن مثل قرآن شما است به اندازه‌ی سه بار (یعنی سه برابر قرآن است) ولی قسم به خدا یک حرف از قرآن شما در آن نیست.» عرض کردم: «قسم به خداوند که این علم است.» فرمود: «آری این علم است ولی آن نیست.» (یعنی علم خاص که اشرف علوم ماست نیست). باز هم برای مدتی ساکت ماند و سپس فرمود: «نزد ما علم «ما کان» (آنچه که بوده) و علم «ما هو کائن» (آنچه که لباس هستی خواهد پوشید) تا روز قیامت موجود است.» عرض کردم: «فدایت شوم، سوگند به خدا این علم است.» فرمود: «آری این علم است ولی آن علم خاص نیست.» عرض کردم: «فدایت شوم، پس آن علم ویژه کدام است؟» فرمود: «آن در شب و روز حادث می‌شود، امری بعد از امر، و شیئی بعد از شیئی تا روز قیامت.» (ما یحدث باللیل و النهار، الامر بعد الامر، والشیء بعد الشیء الی [صفحه ۲۴۲] یوم القیامه) [۴۰۶]. حال باید توجه داشت این علوم همه

و همه نزد حضرت سجاد -علیه السلام- نیز موجود بوده است. چه اینکه خود در خلال اشعاری که به ایشان نسبت داده شده است به بهره مندی خود از این علوم اخبار فرموده‌اند: انی لا-کتّم من علمی جواهره کی لا-یری الحق ذو جهل فیفتننا و قد تقدم فی هذا ابوحسن الی الحسین و وصی قبله حسنا قرب جوهر علم لو ابوح به لقیل لی انت ممن یعبد الوثنا و لاستحل رجال مسلمون دمی یرون اقبح ما یأتونه حسنا [۴۰۷]. - من از دانش خود گوهرهای آن را پنهان و کتمان می‌کنم تا آدم جاهلی که «حق» را نمی‌تواند ببیند ما را به مشکل نیندازد و به آزار و ایداء ما مشغول نشود. - حضرت ابوالحسن علی بن ابی‌طالب در بهره‌مندی از این علوم پیشتاز بوده و بعد، آن حضرت این دانش را به امام حسن و امام حسین به عنوان وصیت به ودیعه نهاده است. - پس چه بسا گوهر علمی که اگر آن را فاش سازم، مرا متهم به بت پرستی خواهند کرد. - و مردان مسلمانی ریختن خونم را مباح خواهند شمرده و این زشت‌ترین کار خود را نیکو خواهند پنداشت. باید توجه داشت ممکن است علم مورد نظر حضرت از سنخ «علم توحید» در مراتب اعلای آن باشد.

امام سجاد سرآمد فقیهان

یکی دیگر از شعبه‌های علم ائمه هدی علیهم السلام آگاهی اتم آن بزرگواران از جمیع احکام الهی و همه حلال و حرامها می‌باشد که اصطلاحاً به «علم فقه» شهرت یافته است. [صفحه ۲۴۳] «بکر بن کرب صیرفی» می‌گوید از امام صادق -علیه السلام- شنیدم که می‌فرمود: «هر آینه نزد ما چیزی است که با وجود آن هرگز به مردم نیازی نخواهیم داشت ولی مردم حتماً به ما محتاج و نیازمند می‌باشند، و نزد ما کتابی است به املاء حضرت رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - و خط حضرت علی -علیه السلام-، صحیفه‌ای که در تمام حلالها و حرامها موجود است و شما برای کاری نزد ما می‌آئید و سپس ما هر گاه به آنچه از ما کسب تکلیف کرده‌اید عمل کنید و یا آن را ترک کنید، می‌شناسیم و می‌فهمیم.» [۴۰۸]. اما امام سجاد -علیه السلام- به اعتراف بسیاری از تذکره نویسان، سرآمد فقیهان دوران خود بوده‌اند و هیچ کس در «علم فقه» مقدم بر ایشان نبوده است. اقرار به این مطلب و مرجعیت آن بزرگوار در این زمینه حتی شامل دستگاه اموی و شخص «عبدالملک مروان» و علماء درباری او مانند «زهری» نیز بوده است. «ابن جوزی» حضرت را به لقب «سیدالفقهاء» ملقب نموده و از قول تعداد بسیاری نقل کرده است که «ما در میان فقیهان، فقیه‌تر از علی بن الحسین -علیه السلام- ندیدیم.» (ما راینافقه من علی بن الحسین -علیه السلام-) [۴۰۹] این جمله هنگامی ارزش خود را نشان می‌دهد که توجه داشته باشیم در عصر حضرت فقهای بسیاری می‌زیسته‌اند. به گوشه‌ای از این قبیل اعترافات در قسمت «حضرت سجاد -علیه السلام- از منظر نکته دانان و گوهر شناسان» اشاره شده است.

رهبری فکری جامعه توسط حضرت سجاد با شگردهای ویژه و پایه گذاری «نهضت فکری»

حضرت سید الساجدین -علیه السلام- برای ایفای نقش برجسته‌ی امامت خویش در دوران پس از واقعه خونبار عاشورا، نقشه‌ای بسیار پیچیده و چند سویه طراحی نمودند تا با پایه گذاری نهضت فرهنگی عمیق و گسترده، اهداف بلند اسلام و رسالت را به تحقق نزدیک نموده، و با حفاظت از دستاوردهای نهضت پدر [صفحه ۲۴۴] بزرگوارشان حضرت امام حسین -علیه السلام-، زمینه تعمیق و بارور شدن آن را فراهم سازند. شناخت این نقشه نیازمند بررسی‌های گسترده در تاریخ و اسناد موجود که مجال بسیار واسع می‌طلبد، اما به صورت خلاصه می‌توان اظهار داشت با توجه به شرایط استثنایی و وحشتناک عصر این امام همام، عملکرد حضرت سجاد -علیه السلام-، آیتی روشن از یک اعجاز واقعی است. سرکوب شدید دشمن، از هم گسیختگی نیروها، نفوذ گسترده‌ی آموزه‌های غیر اسلامی در جامعه، خفقان و استبداد شدید، تحت مراقب دائمی بودن، حاکمیت یأس و ناامیدی بر بخش وسیعی از مسلمین، شیوع انحرافات عقیدتی از خط راستین امامت و ... ، با این همه چگونه باید سکان مدیریت جامعه را هدایت نمود که هم

از اساس معارف اسلامی و دستاوردهای رسالت حفاظت به عمل آمده و هم زمینه بسط و گسترش معارف ناب فراهم گردد. و این همه در خدمت تربیت انسانهای لایق قرار گرفته و عملاً شروع به نیرو سازی و کادر سازی کرده تا خسارت‌های انسانی گذشته و حال را نه تنها جبران کرد که بر آن فائق آمده و زمینه یک «انقلاب فرهنگی بزرگ» را که باید به دست دو امام عزیز بعدی به وقوع بپیوندد، فراهم ساخت. و در ضمن شور و نشاط و باور داشتن و اعتماد را نیز به جامعه‌ی پیروان واقعی بر گرداند و از عقب گرد و انحطاط روحیه، آنها را محافظت نمود. در این راستا حضرت زین العابدین صلوات الله علیه با رفتار و گفتار خویش بهترین عملکرد را در تاریخ از خود ارائه دادند. توجه به سر فصل‌های زیر در راستای ادعای فوق قابل توجه می‌باشد: ۱- تذکر دائمی مصائب وارد بر آل الله در حادثه خونبار کربلا که تحت عنوان «تداوم عزاداری حضرت سجاده علیه السلام - برای پدر» مورد بررسی قرار گرفت. ۲- حضور فعال در عرصه‌های اجتماعی و ارائه عملی یک الگوی کامل از همه فضائل و مناقب انسانی و الهی که با بررسی «بعد فردی» و «اجتماعی» وجود مبارک حضرت می‌توان به گوشه‌ای از این الگوی منور واقف گردید. ۳- تنظیم ماهرانه روابط سیاسی خود با زمامداران اموی و نظام سیاسی فاسد حاکم که نه به آنها بهانه سرکوب و اعمال خشونت داده و نه ایهام انزال از جامعه و یا [صفحه ۲۴۵] تأیید عملکرد حاکمان، از آن قابل استفاده باشد. این مسأله را در بررسی «بعد سیاسی» وجود اقدس حضرت باید پی‌گیری نمود. ۴- بیان معارف الهی اسلام و درسهای سترگ علمی و حقوقی و ارائه مکتبی جامع از «خود سازی» و «تهذیب» در قالب شورانگیز «دعا» و «مناجات» با حضرت حق که خود را در قالب صدها مناجات بجا مانده از حضرت بویژه «صحیفه کامله سجاده» «رساله الحقوق» و روایات بی‌شمار که همان «سخنان گهربار حضرت» است، نشان داده است. ۵- دست یازیدن به تربیت دهها شاگرد و پیاده کردن عملی معارف صحیح اسلامی در جان و دل آنان که از برجسته‌ترین بخش‌های عملکرد حضرت سجاده علیه السلام می‌باشد و تحت عنوان «تربیت شاگردان برجسته» باید بررسی گردد. ۶- «روشنگری و افشاگری در زمینه مسائل سیاسی جامعه» و «هشدار به عالمان وابسته به دربار» که بخشی از آن در نامه معروف حضرت به «زهری» خود را نشان داده و قسمت‌هایی از آن نیز در ادعیه «صحیفه کامله سجاده» ارائه شده است. و شگردهای بسیار دیگر که مگر می‌توان همه آنها را در این مختصر استقصا نمود؟! آری باید این امور و سمائل را بدقت مطالعه و بررسی نمود تا به چگونگی رهبری فکری جامعه توسط حضرت سجاده علیه السلام و پایه گذاری «نهضت فرهنگی اسلام» توسط ایشان واقف گردید. و نقش منحصر بفرد این امام بزرگوار را در تاریخ منور و حیاتبخش امامت و ولایت شناخت و از آن اقتباس کرد. به گوشه‌ای دیگر از این مسأله تحت عنوان «گستره‌ی معارف اسلامی در صحیفه کامله سجاده» اشاره شده است.

بیان بدیع معارف الهی و ارائه درسهای سترگ علمی، حقوقی و اخلاقی توسط حضرت سجاده

اشاره

پایه گذاری و مدیریت یک نهضت فرهنگی صحیح و ریشه‌دار، بیش از هر چیز و قبل از هر چیز، نیازمند ارائه یک مجموعه مدون و فراگیر از علوم و معارف و ارزشهاست که تحقق آن در پرتو «نهضت فرهنگی» مورد انتظار است. حضرت [صفحه ۲۴۶] سجاده علیه السلام در این زمینه با توجه به شرایط خاص زمانه، شیوه‌ای بدیع برای ارائه این مجموعه‌ی مدون به کار گرفتند که علاوه بر بیان بایسته‌های لازم برای ایجاد تحول در جامعه از بعد فرهنگی، بخش قابل توجهی از این مجموعه را در قالب شور انگیز «دعا» و «مناجات» در اختیار جامعه گذاشتند تا از یک سو با سرکوب و اختناق شدید حاکم در جامعه که به شدت از روشنگری حقیقی برای مردم جلوگیری می‌کرد، مواجه نشده و با مانع برخورد نکند و از سوی دیگر با توجه به زبان خاص «دعا» و «مناجات» در ضمن انتقال معارف به مخاطب، با نفوذ علیهم السلام در عمق جان او، شور و نشاط را در وجودش ایجاد و همه هستی‌اش را به ذات اقدس

الهی مرتبط نماید. در این ارتباط بخصوص باید از دو اثر جاودانه وجود مبارک حضرت زین العابدین علیه‌السلام یعنی «صحیفه کامله سجاده» و «رساله الحقوق» نام برد و به بررسی آنها نشست تا به گوشه‌ای از عظمت روحی آن امام همام پی برده و به حسن تدبیر و مدیریت این رهبر بزرگ الهی واقف شد. و این همه غیر از «سخنان گهرباری» است که از حضرت سجاده علیه‌السلام به یادگار مانده است. البته باید توجه داشت برقرار نمودن ارتباط با ذات متعال مبدأ هستی و ارائه عرض نیاز به محضر او و همهی هستی خود را در کف فقر گرفته با خاکساری به پیشگاه قدسش راز و نیاز نمودن و در یک کلمه «دعا» و «مناجات» خواندن، خود از «اصالت» برخوردار بوده و امام سجاده علیه‌السلام که بحق به «زین العابدین» ملقب گردیده‌اند، در این میدان نیز گوی سبقت را از دیگران ربوده و در خلال مناجاتهای بدیع و اصیل خود، آنچنان غرق تماشای جمال دوست می‌گشتند که نتیجه آن چیزی جز لقاء و فناء و کمال برای ذات منورشان نبوده است. آری پرستش حضرت حق در هر قالبی باشد زیباست بخصوص در قالب «دعا»، که: «الدعا مخ العباده» [۴۱۰]. یعنی: «دعا مغز و لباب عبادت است». بنابر این حضرت سجاده علیه‌السلام در تحکیم و تجدید بنای معارف الهی اسلام نقشی برجسته ایفاء نموده‌اند که این نقش با توجه به تربیت دهها شاگرد که گروه وسیعی از آنان فقهای برجسته و عارفان والامقام بودند بهتر قابل تشخیص بوده [صفحه ۲۴۷] و برجسته‌تر قابل بررسی و پی‌گیری می‌باشد.

صحیفه سجاده یکی از آثار نفس قدسی حضرت سجاده

مقدمه

«صحیفه کامله سجاده» اثر جاودانه نفس قدسی حضرت زین العابدین و سید الساجدین علیه‌السلام، یکی از جامع‌ترین و ارزنده‌ترین منابع فرهنگی ناب اسلامی است که در میان آثار بجا مانده از این امام همام از همه مهمتر و متقن‌تر می‌باشد. این کتاب شریف که دومین کتابی است که در صدر اسلام تدوین شده است، پس از «قرآن» و «نهج البلاغه» قرار داشته و بحق «اخت القرآن»، «زبور آل محمد» و «انجیل اهل بیت» لقب گرفته است. برای آشنایی اجمالی با این اقیانوس مواج معارف اسلامی باید موضوعات زیر را مورد بررسی قرار داد. ۱- حدیث «صحیفه کامله سجاده» ۲- بررسی سند «صحیفه کامله سجاده» ۳- «صحیفه سجاده» در نگاه نکته دانان و قدرشناسان ۴- گستره معارف اسلامی در «صحیفه کامله سجاده» ۵- شروح «صحیفه کامله سجاده» ۶- تعداد ادعیه «صحیفه کامله سجاده» ۷- مستدرکات «صحیفه کامله سجاده» ۸- داستانهای پیرامون «صحیفه کامله سجاده»

چگونگی دستیابی به کتاب صحیفه (حدیث صحیفه کامله سجاده)

در مقدمه کتاب شریف «صحیفه کامله سجاده» پس از ذکر سلسله‌ی سند روایتی که به وسیله آن این کتاب شریف روایت شده است، چنین آمده است: «متوکل بن هارون» می‌گوید: من با «یحیی بن زید بن علی» علیه‌السلام در حالی که به سوی خراسان رهسپار بود، پس از کشته شدن پدرش، برخورد و ملاقات کردم و بر او سلام نمودم. [صفحه ۲۴۸] «یحیی» پرسید: «از کجا می‌آیی؟» گفتم: «از حج مراجعت می‌کنم.» او درباره کسان و اقوام و پسر عموهای خود که در «مدینه» بودند از من پرسید: «بالاخص از احوال جعفر بن محمد علیه‌السلام سؤال را به مبالغه رسانید (سؤالات زیاد کرد) و من خبر آنها را و خبر او را به وی دادم و مراتب حزن و اندوهشان را بر قتل پدرش: جناب «زید بن علی» علیه‌السلام بیان کردم. یحیی به من گفت: عموی من: محمد بن علی علیه‌السلام (امام باقر علیه‌السلام) پدرم را به ترک خروج و قیام امر می‌فرمود و او را مطلع نمود که اگر علیه «بنی امیه» خروج کند و از «مدینه» بیرون رود، عاقبت کار او به کجا خواهد کشید. حال تو آیا با پسر عموی من جعفر بن محمد علیه‌السلام (امام صادق) ملاقات نمودی؟ گفتم: «آری!» گفت: «آیا از او درباره من سخنی شنیدی؟» گفتم: «آری!» گفت: «چگونه مرا یاد می‌کرد؟ به من

خبر ده!» گفت: «فدایت شوم! من دوست ندارم با تو روبرو شوم با بیان آنچه از او شنیده‌ام» (و بدین وسیله خاطر تو را پریشان سازم). یحیی گفت: «آیا تو مرا از مرگ می‌ترسانی؟! آنچه را که از او شنیده‌ای بیاور!!» من گفتم: «از او شنیدم که می‌فرمود: هر آینه تو نیز کشته می‌شوی و به دار آویخته می‌شوی، همان طور که پدرت کشته شد و به دار آویخته گشت!!» در این حال رنگ چهره «یحیی» تغییر کرد و گفت: «یمحو الله ما یشاء و یثبت و عنده ام الکتاب» [۴۱۱] یعنی: «آنچه را خداوند بخواهد از میان می‌برد، و آنچه را که خداوند بخواهد برقرار می‌کند و علم «ام الکتاب» که تغییر ناپذیر است در نزد اوست.» ای متوکل!! بدرستی که خداوند عزوجل این امر ولایت را به ما تأیید نمود، و از برای ما هم «علم» را قرار داد و هم «شمشیر» را، و هر دو تای آنها را برای ما جمع کرد. و پسرعموهای ما فقط به «علم» اختصاص یافتند. من گفتم: «فدایت کردم! من چنین می‌دانم و می‌انگارم که «توده‌ی مردم به پسرعمویت جعفر -علیه‌السلام- میلشان بیشتر است از میلی که به تو و به پدرت دارند!» یحیی گفت: «این بدان سبب است که عمویم محمد بن علی و فرزندش جعفر علیهماالسلام مردم را به حیات و زندگی فرامی‌خوانند و ما مردم را به مرگ فرا [صفحه ۲۴۹] می‌خوانیم!!» من گفتم: «یابن رسول الله! آیا ایشان داناترند و یا شما داناتر هستید؟! «یحیی» مدتی سر به زیر افکنده و سپس سر خود را بلند کرده و گفت: «همگی ما دارای علم می‌باشیم، مگر آنکه ایشان می‌دانند تمام چیزهایی را که ما می‌دانیم و لیکن ما نمی‌دانیم تمام آنچه را که ایشان می‌دانند.» پس از این «یحیی» به من گفت: «آیا تو از گفته‌ها و کلمات پسرعموی من چیزی نوشته‌ای؟! گفت: «آری!» گفت: «آنها را به من نشان بده!» من از برای او بیرون آوردم مسائل گوناگونی را از علم و بیرون آوردم برای او دعایی را که ابوعبدالله -علیه‌السلام- بر من املاء نموده بود، و به من خبر داده بود که: پدرش محمد بن علی علیهماالسلام آن دعا را بر او املاء نموده بود و خبر داده بود که آن دعا از دعاهای پدرش علی بن الحسین -علیهماالسلام- است از دعای «صحیفه کامله». «یحیی» نظری در آن دعا کرد تا آنکه تا پایانش را قرائت نمود و به من گفت: «آیا به من اجازه می‌دهی از آن نسخه‌ای بردارم؟! گفت: «یابن رسول الله! آیا از من اجازه می‌خواهی در مورد چیزی که از شما و از جانب شما به ما رسیده است؟! «یحیی» گفت: «هان، اینک من برای تو بیرون می‌آورم صحیفه‌ای را از دعای کامل از آنچه را که پدرم از پدرش حفظ نموده است، و حقا پدرم سفارش می‌نمود به صیانت و حفاظت آن که مبادا به دست غیر اهل برسد.» «عمیر» می‌گوید: پدرم (متوکل بن هارون) گفت: «من برخاستم و سر و صورت او را بوسیدم و به وی عرض کردم: «سوگند به خداوند ای پسر رسول خدا! من محبت شما و اطاعت از شما را «دین» خود برای خود قرار داده‌ام! و حقا امیدمندم که همین ولاء و طاعت، مرا در زندگانی‌ام و در مردنم سعادت‌مند گرداند!!» پس صحیفه‌ای را که من به او داده بودم انداخت به سوی غلامی که با وی بود و گفت: «این دعا را با خط روشن و آشکار و زیبایی بنویس! و به من عرضه بدار! امید است من آن را از بر کنم. چرا که من آن را از جعفر -حفظه الله- طلب می‌کردم و او از من دریغ می‌نمود.» «متوکل» می‌گوید: «من در این حال بر کرده‌ی خود پشیمان گشتم و نمی‌دانستم [صفحه ۲۵۰] چکار باید بکنم؟ و ابوعبدالله -علیه‌السلام- هم چنین نبود که قبلا- به من بفهماند که من نباید آن را به احدی بدهم.» سپس «یحیی» صندوقچه‌ای را طلبید، و چون به نزدش آوردند، از میان آن صحیفه‌ی قفل و مهر شده‌ای را بیرون آورده و نظری به مهر آن نمود و آن را بوسید، و گریه کرد و پس از آن مهرش را شکست و قفل آن را گشود و سپس «صحیفه» را باز کرد و به روی چشمش گذاشت و به چهره‌اش مالیده و گفت: «سوگند به خداوند، ای «متوکل»! اگر تو گفته پسر عمم را به من نمی‌گفتی که: «من کشته می‌شوم و به دار آویخته می‌گردم»، تحقیقا من این «صحیفه» را به تو نمی‌دادم، و در حفظ آن سعی بوده و از دادن به غیر بخل می‌ورزیدم. و لیکن من تحقیقا می‌دانم که: «گفتار او حق است که از پدرانش اخذ کرده است و تحقیقا صحت آن به وقوع خواهد پیوست. بنابراین نگران آن شدم که مثل چنین علمی به چنگ «بنی امیه» افتد و آنان آن را کتمان کنند، و در خزانه‌هایشان برای خود ذخیره نمایند. بنابراین تو این «صحیفه» را بگیر و مرا از نگرانی فارغ ساز، و در مورد آن در انتظار باقی بمان! پس در آن هنگامی که خداوند میان من و آن جماعت آنچه را که بخواهد حکم کند، حکم فرمود، این «صحیفه» امانتی است و از من نزد تو،

تا اینکه آن را برسانی به سوی دو پسر عمومیم: محمد و ابراهیم دو پسران عبدالله بن الحسن بن الحسن بن علی علیهما السلام زیرا که آن دو دانشجویان من هستند در امر امامت پس از من.» «متوکل» می‌گوید: من «صحیفه» را از وی اخذ نمودم، و چون «یحیی بن زید» کشته شد، به سوی «مدینه» رهسپار شدم، و ابو عبدالله امام صادق -علیه السلام- را دیدار کردم، و از حدیث و داستان «یحیی» برای او گفتم. «حضرت گریست و اندوهش بر فقدان «یحیی» به شدت رسید، و گفت: «خداوند رحمتش را بر پسرعموی من نازل کند، و وی را به پدرانش و اجدادش ملحق فرماید!! و سوگند به خداوند ای «متوکل»! مرا از دادن دعا به او دریغ نیامد، مگر از همان جهتی که او بر صحیفه‌ی پدرش ترسید و کجاست آن «صحیفه»؟ گفتم: «این است آن «صحیفه». حضرت آن را گشود و گفت: «سوگند به خداوند این خط عمومیم «زید» و دعای جدم علی بن الحسین -علیهما السلام- است.» پس از آن گفت به پسرش، برخیز ای «اسماعیل» و بیاور آن دعایی را که من تو را به حفظ و صیانتش امر کردم!! «اسماعیل» برخاست و صحیفه‌ای را بیرون آورد که گویا بعینه همان [صفحه ۲۵۱] صحیفه‌ای بود که «یحیی بن زید» به من داده بود. حضرت آن را بوسید و به دیده‌اش نهاد و گفت: «این خط پدرم، و املاء جدم علیهما السلام در حضور من می‌باشد.» گفتم: «یابن رسول الله! آیا اذن می‌دهید من این «صحیفه» را با «صحیفه‌ی زید» و «یحیی» «مقابله کنم؟!» حضرت در این کار به من اذن داد و گفت: «تو را برای این امر مهم شایسته یافتم!» من نگاه کردم و دیدم آن دو «صحیفه»، مطلب واحدی است، و در آن حتی یک حرف را نیافتم که با «صحیفه» دیگر اختلاف داشته باشد. در ادامه روایت مسأله تحویل صحیفه به دو پسر عبدالله بن الحسن و مکالمه حضرت صادق با آن دو آمده است و سپس به صورت مفصل کلام حضرت امام صادق -علیه السلام- در ارتباط با سخنان «یحیی بن زید» که «ما مردم را به مرگ می‌خوانیم و پسرعموهای ما آنان را به حیات» آمده است و همچنین داستان شگفت‌انگیز خواب حضرت رسول -صلی الله علیه و آله و سلم- بالای منبر راجع به حاکمیت «بنی امیه» و لزوم برخورد با آنان و اینکه سلطنت آنان هزار ماه به طول خواهد انجامید و در این مدت هرگز ملکشان زائل نخواهد شد و اینکه آنان هزار ماه به طول خواهد انجامید و در این مدت هرگز ملکشان زائل نخواهد شد و اینکه آنان بغض و کینه «اهل بیت» را شعار خود قرار خواهند داد و خداوند عملکرد آنان را برای رسولش بیان کرده است. بعد حضرت فرمود: هر کس از ما «اهل بیت» خروج کند برای دفع ستم، بلیه و گرفتاری او را از پای در آورده و موجب فزون شکنجه و آزار ما و شیعیانمان خواهد شد (که منظور قیام استقلالی و خود سرانه در عرض معصوم است و در صورت نبود امکانات، نه قیام و نهضتی که در طول آن و به پیروی از دستورات آنان باشد که با توجه به وجوب دفع ظلم و فضايلت و وجوب خروج از زیر بار حکومت جائز و اینکه تشکیل حکومت اسلام از الزم فرائض است، نه تنها منعی نداشته که واجب و لازم هم می‌باشد.) بعد «متوکل به هارون» می‌گوید: «سپس حضرت ابو عبدالله بر من آن دعاها را املاء نمودند و آنها هفتاد و پنج باب می‌باشد. یازده باب آن از دست من به در رفت و از آنها شصت و اندی باب را نگه داشتم. و سپس در مقدمه صحیفه‌های موجود آمده [صفحه ۲۵۲] است که «حدثنا ابوالفضل ... - تا آخر سلسله روایت» [۴۱۲].

بررسی سند صحیفه‌ی کامله‌ی سجاده

انتساب «صحیفه‌ی کامله سجاده» به حضرت زین العابدین -علیه السلام- مورد قبول تمام علمای اسلام از همه فرقه‌ها می‌باشد و هیچ کس در این انتساب تشکیک نکرده است و بسیاری این مجموعه ارزشمند را از «متواترات» دانسته‌اند که کمترین نیازی به بررسی صحت و سقم افراد موجود در سند آن نمی‌باشد چرا که وقتی مطلبی «متواتر» شد، موجب یقین شده و دیگر مجال شبهه در آن باقی نمی‌ماند. باید توجه داشت طرق روایت «صحیفه کامله سجاده» از میلیون متجاوز است و با توجه به این همه، بعضی شبهات در برخی از رجال حدیث شریف صحیفه، کمترین ضرری به اتقان آن نخواهد زد. در این قسمت مروری بر «دیدگاه بعضی از بزرگان اهل حدیث و علماء برجسته» در این ارتباط برای آشنایی با موضوع بسیار مفید می‌باشد.

دیدگاه بعضی از علماء برجسته و بزرگان اهل حدیث در زمینه سند «صحیفه کامله سجاده»

۱- مرحوم علامه «مجلسی» - رضوان الله علیه «صحیفه سجاده» را به طرق عدیده‌ای روایت می‌کند، از جمله روایت آن از پدرش: مرحوم «محمد تقی مجلسی اول» که آن بزرگوار در عالم رویا بدون واسطه «صحیفه» را از حضرت قائم آل محمد علیه‌السلام - به طور مناوله یعنی دست به دست اخذ و روایت کرده است. [۴۱۳]. ۲- خود علامه «مجلسی اول» می‌فرماید: «غیر از این طریق، طرق کثیره‌ای وجود دارد که بر آلف و الوف زیادی می‌نماید، و اگرچه آنچه را که من ذکر کرده‌ام با نهایت اختصار، آن بالغ بر «ششصد» طریق عالی می‌گردد.» [۴۱۴]. ۳- علامه «محمد تقی مجلسی» می‌گوید: «صورت مکتوب پدر علامه‌ام بعد از این اجازه شهیدیه‌ی ثانویه، این است که من به فرزند اعز خود اجازه دادم تا از من این «صحیفه» را با این اسناد از حضرت امام الساجدین و زین العابدین و العارفین علی بن [صفحه ۲۵۳] الحسین ابن ابی طالب با اسنادی که بلا واسطه از صاحب الزمان و خلیفه الرحمن - صلوات الله و سلامه علیه - در رؤیا واقع شده است با سایر اسانیدی که بر هزار هزار (یک میلیون) سند افزون است روایت کند.» [۴۱۵]. داستان تشرف مرحوم مجلسی به حضور حضرت بقیه الله الاعظم - عجل الله فرجه - در قسمت «داستانهایی پیرامون «صحیفه» نقل شده است. همچنین پس از آنکه روایت «صحیفه» را با اسناد مختلفه و کثیره نقل می‌کند در خاتمه آن عبارت پدر را می‌آورد که: «اسانید مذکوره در اینجا فقط بر پنجاه و شش هزار و یکصد عدد (۵۶۱۰۰) رسیده است.» [۴۱۶]. باز از قول پدر نقل می‌کند که: «و حاصل آنکه ابداء شکی وجود ندارد بر اینکه «صحیفه کامله» از مولانا سید الساجدین می‌باشد، از جهت متن خود صحیفه و فصاحتش و بلاغتش و اشتمالش بر علوم الهیه‌ای که برای غیر معصوم امکان آوردن آن نمی‌باشد. و الحمد لله رب العالمین بر این نعمت جلیله که اختصاص به ما جماعت شیعه داده ... و اسانید مذکوره در اینجا عبارت از پنج هزار و ششصد و شانزده سند (۵۶۱۶) می‌باشد.» و نیز در میان اجازه ایشان از والد «شیخ بهائی» می‌گوید: «و آنچه را که من از اسانید «صحیفه» به غیر از این اسانید مشاهده کرده‌ام بیشتر است از اینکه احصاء شود. (فهی اکثر من ان تحصی) [۴۱۷]. ۴- علامه بزرگوار مرحوم «شیخ آقا بزرگ تهرانی»: «سند صحیفه سجاده» در هر طبقه و عصری سرانجام به امام باقر علیه‌السلام - و «زید» شهید منتهی می‌شود که آن دو بزرگوار آن را از علی بن الحسین علیه‌السلام - نقل کرده‌اند ... و این صحیفه از «متواترات» نزد اصحاب است.» [۴۱۸]. ۵- آیت الله «میرزا محمد علی مدرس چهاردهی جیلانی» در شرح «صحیفه فارسی» می‌گوید: «بدانکه بودن «صحیفه» از حضرت امام الساجدین علیه الصلوٰه و السلام - از واضحات و لائحات است. خدشه‌ای در سند او نیست حتی آنکه «غزالی» [صفحه ۲۵۴] گوید که آن صحیفه «زبور آل محمد» - صلی الله علیه و آله و سلم - است.» [۴۱۹]. ۶- مرحوم آیت الله «سید حسن صدر» می‌گوید: «صحیفه سجاده از متواترات است. به مثابه قرآن در نزد تمامی فرقه‌های اسلام، و جمیع آنها به «صحیفه» افتخار می‌کنند.» [۴۲۰]. ۷- مرحوم استاد «محمد مشکوه» در مقدمه خود بر «صحیفه» بحث مفصلی راجع به سند این «صحیفه» دارند و بعد می‌فرماید: «با توجه به آنچه در این مقدمات ذکر شد، ثابت و مدلل گشت که این «صحیفه» مبارکه پیشوای کتب اسلامی، و تالی تلو قرآن کریم است و «عقل» و «نقل» بر صدور آن از مقام امام چهارم گواهی می‌دهند و دشمن نیز در این باب جز آنچه دوست گوید، نتواند گفت.» [۴۲۱]. ۸- مرحوم علامه آیت الله «حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی» - قدس سره - «صحیفه کامله سجاده از «متواترات» می‌باشد، و مانند نسبت کافی به «کلینی» و تهذیب به «شیخ طوسی» که از «متواترات» است و در آن محل شبهه و تردید نیست ... جایی که ادعیه صحیفه از زمان معصوم تا به حال به تواتر متصل و منسجم بوده باشد، لو فرض که این سند هم در میان نبود، نبود.» [۴۲۲].

عظمت کتاب شریف «صحیفه کامله سجاده» بسی برتر از این است که کسی بتواند به کنه آن واقف شود مگر کسانی که از خاندان وحی بوده با منشیء آن، از یک آبشخور استفاده کرده باشد. اما به اندازه‌ای که معرفت دانان و نکته سنجان از بزرگان علمای شیعه توانسته‌اند از این عظمت ادراک کنند، نمونه‌هایی بیان می‌گردد تا برای امثال ما نیز تا حدودی جایگاه رفیع این «زبور آل محمد» - صلی الله علیه و آله و سلم - روشن گردد. ۱- مرحوم علامه آیت الله «حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی» - قدس سره - (با ذکر تنها چند فقره از صحیفه) «ما می‌توانیم تمام مضامین ادعیه و [صفحه ۲۵۵] زیاراتی را که ائمه - علیهم السلام - ذکر نموده‌اند و ابواب توحید و ولایت را که مفصلاً در اخبار آورده شده است، از همین چند فقره‌ی کوتاه و مختصر استنتاج و استخراج نمایم، و در حقیقت آن را منبع و چشمه‌ای از سیلاب زلال و روانی که در کلمات حضرت امام محمد باقر و امام جعفر صادق و امام رضا و سایر امامان علیهم السلام می‌باشد، قرار دهیم و بیانات و احتجاجات و استشهدات شروح مفصله‌ی مقام وحدت خداوندی و نبوت مصطفوی و ولایت مرتضوی را تا حضرت حجه بن الحسن العکسری - ارواحنا فداه - از آن اخذ نمایم.» [۴۲۳]. و بعد می‌فرمایند: «این است نمونه‌ای از صحیفه کامله سجاده که اولوالالباب را غرق تحیر نموده و زیرکان عالم را به تفکر واداشته و حکیمان اندیشمند را به دنبال خود کشیده و عالمان ذی‌درایت را به قبول واداشته و عارفان روشن ضمیر را به خضوع و خشوع در برابر این مکتب به زانو در آورده است.» [۴۲۴]. ۲- علامه معاصر «شیخ جوهری طنطاوی» صاحب تفسیر معروف و مفتی اسکندریه و از اعلام علمای اهل سنت در جواب هدیه «صحیفه» از جانب مرحوم آیت الله «سید شهاب الدین مرعشی نجفی» - رضوان الله علیه - : «حضرت استاد علامه حجت، ابوالعالی، نقیب الاشراف، سید شهاب الدین حسین مرعشی نجفی، نسابه خاندان رسول خدا - صلوات الله علیه و آله و سلم - که خدا او را محفوظ دارد: سلام و رحمت و برکات خدا بر شما باد! نامه‌ی گرامی مدتی پیش به ضمیمه کتاب «صحیفه» از کلمات امام زاهد اسلام، علی زین العابدین بن امام حسین شهید، ریحانه‌ی مصطفی رسید. کتاب را با دست تکریم گرفتم و آن را کتابی یگانه یافتم که مشتمل بر علوم و معارف و حکمت‌هایی است که در غیر آن یافت نمی‌شود. حقا که از بدبختی است که ما تاکنون به این اثر گرانهای جاوید از میراث‌های نبوت و اهل بیت دست نیافته‌ایم. من هر چه در آن مطالعه و دقت می‌کنم، می‌بینم که آن بالاتر از کلام مخلوق و پایین‌تر از کلام خالق است. راستی چه کتاب کریمی است! خدای شما را در برابر این هدیه بهترین پاداش بخشد و به نشر علم و هدایت موفق و مؤید بدارد. و شما سزاوار این کارید.» طنطاوی جوهری. [۴۲۵].

[صفحه ۲۵۶] ۳- محقق علیم و حکیم خبیر «سید علیخان کبیر» که از اعلام علمای تشیع و مفاخر شیعه است و کمتر کسی به جامعیت او یافت می‌شود، در معرفی صحیفه: «تحقیقا این «صحیفه» شریفه اثر بارزی است از علم الهی و در آن رایحه و بوی عطری است از کلام نبوی و چگونه این طور نباشد در حالی که آن شعله‌ای است از نور مشکاه رسالت و وزش هوای عطرآگین است از بوی جان پرور باغهای امامت، تا به جایی که بعضی از عارفان درباره آن گفته‌اند: «صحیفه سجاده در همان مجرای الهامات و وحی‌های آسمانی، و در همان منهج و مسیر صحیفه‌هایی است که به صورت لوح از عرش حضرت باری نازل می‌شده است، به جهت آنکه مطالبی که در آن مندرج می‌باشد، مشتمل است بر انوار حقایق معرفت، و میوه‌های شیرین باغها و بستانهای حکمت. و علمای احیا و صرافان و ناقدان قدما از پیشینیان اهل صلاح به آن لقب «زبور آل محمد» داده و «انجیل اهل بیت» می‌گفته‌اند ... اما بلاغت بیان و برتری گفتار «صحیفه» به حدی است که سخنوران ساحر و فصیحان و ادیبان سحرانگیز، در برابر آن به سجده در آیند، و سران و سروران دانشمند از آوردن مثل آن به عجز و ناتوانی معترفند ...» [۴۲۶]. ۴- استاد «سید محمد مشکوه» در مقدمه خود بر «صحیفه»: «و شاید شدت اهتمام درباره «دعا» سبب شده که این کتاب پیش از سایر کتب متداول شود، زیرا بعد از «قرآن مجید»، کتاب «صحیفه» دومین کتابی است که در صدر اسلام پدید آمده است. تاکنون مدت سیزده قرن می‌گذرد که این کتاب مونس بزرگان زهاد و صالحین و مرجع و مشارالیه مشاهیر علما و مصنفین بوده و هست.» بعد مرحوم «مشکوه» بحث مفصلی راجع به سند «صحیفه» دارند و سپس می‌نویسند: «دعاهای «صحیفه» علاوه بر حسن بلاغت و کمال فصاحت، بر لبایی از علوم الهی و معارف

یقینی مشتمل است که عقول در برابر آن منقاد و مطیع و «فحول» در برابر آن خاضع‌اند. و این حقیقت برای صاحب‌دلان که گوش حق نبوش و دیده‌ی حق بین دارند، ظاهر و حاضر و آشکار است. زیرا عبارات «صحیفه» دلالت دارد که این کتاب فوق کلام مخلوق است و از این جهت این اثر مقدس از دسترس اوهام و اضعین و [صفحه ۲۵۷] جاعلین برتر و بالاتر است. [۴۲۷]. و بعد از ذکر مطالبی دیگر در مدح «صحیفه» می‌نویسند: «همه کتب ادعیه، ریزه خوار خوان آن بزرگوارند و هر یک از آن بهره دارند ولی آن کتاب مستغنی از همه است، و هیچ یک از دعا‌های آن از کتاب دیگری نقل نشده است. زیرا کسی را نمی‌رسد که بر آن سبقت جوید، بلکه هیچ کس به گرد آن شهسوار عرصه معرفت نمی‌رسد. و سراسر «صحیفه» شریفه مشحون از حقایقی است که خدای تعالی هنگام خلوت و حال، آن را بر زبان آن حضرت روان ساخته است.» [۴۲۸].

گستره‌ی معارف اسلامی در صحیفه کامله‌ی سجاده (مروری گذرا بر مباحث صحیفه)

مروری گذرا بر «صحیفه کامله سجاده» که پرتوی از مقام عبودیت و عشق یک انسان کامل در محضر اقدس ربوبی و تبلور خالصانه‌ترین نجوای یک «ولی خدا» با خداوند - عزوجل - است، بروشنی این مطلب را اثبات می‌کند که این صحیفه‌ی نور، ترجمان کاملی از همه بایسته‌های لازم در عرض نیاز به محضر بی‌نیاز علی الاطلاق است. آری آنچه یک «بنده» در ارتباط با مولای خود بدان نیازمند است، از تحکیم پایه‌های معرفت در ابعاد مختلف «توحید» و «نبوت» و «معاد»، تا اذعان به مقام معظم «ولایت» که واسطه تام بین «خلق» و «خالق» است و تبیین جایگاه والای امامان و اوصافشان و گشودن راز لزوم اطاعت و پیروی تام از آنها و بازگویی و بازشناسی به تفصیل همه‌ی اوصاف والای حسنی حق تعالی و لزوم توجه به آنها در برقراری ارتباط با «حق» و اقرار و اذعان به عظمت قرآن، این نسخه جامع حضرت حق و کتاب روشنگر در تمام ابعاد وجودی انسان، و بیان زوایای مختلف مسأله «امامت» و روشنگری تام در ارائه الگوی صحیح زندگانی انسانی و الهی و بیان سیمای «انسان کامل» با ذکر فلسفه‌ی خلقت و کیفیت پیمودن مسیر بندگی و ارائه مکتب کامل و جامع «خودسازی» و «تهذیب نفس» و بیان تفصیلی «فضائل» و «رذائل» نفسانی و تبیین نظام‌های اجتماعی مورد قبول در مکتب اسلام از «نظام سیاسی» و «اجتماعی» و «اقتصادی» و از همه مهمتر «نظام فرهنگی» و اشارات و تصریحات متعدد به مباحث سیاسی مختلف از قبیل «جهاد» و «شهادت» و «مخالفت با حاکمان فاسد» و تعرض به [صفحه ۲۵۸] دهها موضع عقیدتی و فکری نظیر «شجاعت»، «توسل»، «صلوات»، ... و تأیید بر حقانیت «تشیع» و بینش عقیدتی و سیاسی آن، مسأله «آزمایش» و «ابتلا»، انسان و مسئولیت او، «مکتب انتظار» و مسئولیت‌های خطیر در «عصر غیبت» و موضوعات دیگر، این همه در این کتاب ارجمند مورد توجه قرار گرفته و بدان پرداخته شده است. بنابراین گرچه «صحیفه کامله سجاده» سراسر «دعا» و «نیایش» است و سید الساجدین و زین العابدین حضرت علی بن الحسین - علیه السلام - در قالب راز و نیاز و مناجات با حضرت حق سخن گفته‌اند ولی با تأمل در این مجموعه بخوبی به دست می‌آید حضرت در پرتو این معاشقه‌ی خالصانه با معبود، یک «مکتب» فکری کامل ارائه نموده‌اند که حاوی «توحید»، «اخلاق»، «حکمت‌های سازنده»، «رهنمودهای اجتماعی، سیاسی و اقتصادی»، «عشق و عرفان»، «عبادت» و «خودسازی» و به صورت خلاصه آنچه در «سیر الی الله» مورد نیاز یک سالک واقعی و یک جامعه توحیدی است، می‌باشد. و ویژگی خاص و چشمگیر این عملکرد حضرت سجاده - صلوات الله علیه - این است که این همه را در محراب عشق و فقر، با عطر مناجات معطر ساخته و در هنگامه «نیایش»، مکتبی کامل از همه ابعاد ارائه داده است. در منطق حضرت، مبارزه با شیاطین درون با جهاد خستگی ناپذیر با شیاطین بیرون در کنار هم مطرح شده و «عرفان ناب تشیع» که نه عزلت و انزعال را تصدیق می‌کند نه سیاست زدگی و انغمار در امور اجتماعی را به تنهایی برمی‌تابد، با جمع «وحدت» و «کثرت» و ابتدای همه مراحل سلوک و پیشرفت بر مبنای قویم «توحید» و تذلل نزد حضرت حق، به عالمیان معرفی شده است. از این روست که بزرگان اهل معرفت اذعان نموده‌اند: «صحیفه کامله سجاده» سرچشمه و منبع تمام حقایق و معارف و احکام و ارزشهایی است که در کلمات

سایر ائمه هدی علیهم السلام پس از ایشان به منصفه ظهور رسیده است. از اینجاست که باید به هنر بی نظیر حضرت سجاد- علیه السلام- در رهبری فکری جامعه به دیده‌ی اعجاز نگریست که چگونه در عصر خود که امکان ارائه معارف دین در قالبهای دیگر با محدودرات جدی مواجه بوده است، با گزینش این قالب یعنی تبیین و اشاعه‌ی معارف دینی به صورت «دعا» و راز و نیاز با حضرت حق که شورانگیزترین قالب ارتباط با حق تعالی است، و موجد نشاط و شادابی روحی و [صفحه ۲۵۹] ترک حالت خمودگی و بازدگی است، مسئولیت خطیر هدایتگری و رهبری جامعه را نه در عصر خود بلکه در همه‌ی اعصار و قرون به انجام رسانیده است. با اتخاذ این شیوه بدیع هم ارتباط «رهبری» با جامعه حفظ شد و هم مردم از زلال علم ناب حضرت، معارف اصیل اسلامی را فراگرفتند و هم از ایجاد و تحکیم روحیه خمودگی ناشی از شرایط سخت زمانه برای «شیعه» و پیروان واقعی جلوگیری به عمل آمد و هم کوچکترین بهانه‌ای به دست حاکمان ستمگر و ظالم اموی داده نشد تا جلوی فعالیت حضرت را بگیرند و یا ایشان را به حبس و قتل تهدید کنند. بنابراین معارف گسترده موجود در «صحیفه کامله سجاده» یک اقیانوس موج بیکرانه است که با شیوه‌ای بدیع ارائه گردیده است. بدیهی است بررسی معارف مطرح شده در این صحیفه‌ی عشق و تبیین آن نیازمند مجالی واسع می‌باشد که باید مقدمات آن را برای جامعه اسلامی فراهم آورد و نسل جوان امت اسلام را بیش از پیش با آن آشنا ساخت. و باید توجه داشت حضرت زین العابدین -علیه السلام- خود اولین شخصیتی بوده‌اند که بالاترین بهره را از این مجموعه گرانقدر برداشت نموده‌اند چرا که «دعا» و «مناجات» با حضرت رب الارباب برای همه بندگان بویژه بندگان خاص الهی از «اصالت» برخوردار بوده و مغز و لب پرستش حضرت حق را تشکیل می‌دهد.

شرح صحیفه‌ی کامله‌ی سجاده

نظر به جایگاه والای «صحیفه کامله سجاده» این «زبور آل محمد» که به «اخذ القرآن» هم ملقب شده است، و انبوه معارف و حقایق نابی که در آن موجود است، از قدیم الایام تاکنون از جانب علمای بزرگ و اندیشمندان فرهیخته مورد توجه قرار گرفته و توسط آنان شروح متعددی بر آن نگاشته شده است که بر شصت متجاوز می‌گردد و بسیاری از علماء نیز بر آن حاشیه زده و بعضی از مطالبش را بدین وسیله شرح داده‌اند. چه اینکه ترجمه‌های مختلفی از آن به سایر زبانها انجام شده است و این همه اهمیت این کتاب را در منظر علمای بزرگ به اثبات می‌رساند. یکی از بهترین این شروح مربوط به مرد جلیل و حکیم و متأله و فقیه‌ی خبیر و شاعر مفلک و ادیب قدرتمند و جامع جمیع کمالات حسنه و آیت ربانی مرحوم [صفحه ۲۶۰] سید علیخان کبیر مدنی شیرازی - تغمده الله برضوانه - به نام ریاض السالکین می‌باشد که این شرح عظیم، نیاز ارباب فضل و دانش را بدان «صحیفه» مبرهن نموده و بدون آن گویی حق «صحیفه» ادا نشده است. و همچنین محققینی همچون «ملا- محمد محسن فیض کاشانی» و «شیخ بهاء الدین عاملی» و «میر داماد» و مرحوم «علامه مجلسی» بر آن شرح و تعلیقه نوشته‌اند. [۴۲۹].

تعداد ادعیه صحیفه کامله سجاده

چنانکه در حدیث «صحیفه کامله سجاده» بنابر روایت «جعفر بن محمد حسنی» آمده است، تعداد ادعیه این کتاب شریف «هفتاد و پنج» دعا می‌باشد و راوی آن «متوکل بن هارون» می‌گوید: از من یازده دعا ساقط شده است و مقدار شصت و چهار (نیف و ستین) دعا را روایت می‌کنم و لکن در روایت «محمد بن احمد بن مسلم مطهری» که تعداد و اسامی ادعیه را ذکر می‌نماید، فقط «پنجاه و چهار» دعا چنانچه امروزه هم در صحیفه می‌یابیم، موجود می‌باشد. بنابراین از اصل صحیفه «بیست و یک» دعا افتاده است. از این رو «صحیفه کامله سجاده» اصل، مشتمل بر ۷۵ دعا می‌باشد و «صحیفه» روایت شده توسط «متوکل بن هارون» مشتمل بر ۶۴ و

صحیفه‌های موجود مشتمل بر ۵۴ دعا از آن ادعیه است. بنابراین ما فعلاً تنها آنچه به صورت قطع می‌توانیم از «صحیفه کامله» بدانیم همین ۵۴ دعاست. و در یکی از نسخه‌های بدست آمده از «صحیفه» که در «مضجع شریف رضوی» در زمان طاغوت «محمد رضا پهلوی»، کشف شده است، فقط ۴۰ دعا آمده که از صحیفه اصلیه ۳۵ دعا کم دارد. [۴۳۰].

مستدرکات صحیفه‌ی کامله سجاده

بر اساس کمبودی که در «صحیفه کامله سجاده» به وجود آمده و تعدادی از آن [صفحه ۲۶۱] متأسفانه از دست رفته است، تعدادی از فحول علمای شیعه تلاش نموده‌اند این خلأ را جبران نموده و با فحوص اکید در خلال کتب روایی و آثار بجا مانده از قدمای اصحاب، به تعدادی دیگر از ادعیه منتسبه به حضرت زین العابدین -علیه السلام- دست یابند و آنها را تحت عنوان: «مستدرکات صحیفه» عرضه کرده‌اند. این مستدرکات تا هشت عدد و بلکه بیشتر هم رسیده است که بعضی از آنها عبارتند از: ۱- آنچه مرحوم «ملا- تقی زیابادی قزوینی» تحت عنوان «مما یلحق به» پس از ختم ادعیه آورده است و مشتمل بر ۱۴ دعا می‌باشد. ۲- «صحیفه ثانیه سجاده» تدوین صاحب الوسائل، «شیخ محمد بن حسن حر عاملی» ۳- صحیفه‌ای دیگر تدوین «شیخ محمد بن علی حرفوسی». ۴- «صحیفه ثالثه سجاده» تدوین «میرزا عبدالله افندی» صاحب ریاض العلماء و از بهترین شاگردان «علامه مجلسی» (اسم این کتاب الدرر المنظومه الماثوره فی جمع لثالی الادعیه السجاده المشهوره می‌باشد). ۵- «صحیفه رابعه سجاده» تدوین «حاج میرزا حسین ابن محمد تقی نوری». ۶- «صحیفه خامسه» تدوین «سید محسن امین حسین عاملی» که شامل ۱۸۲ دعاست. ۷- «صحیفه سادسه» تدوین «شیخ محمد صالح بن میرزا فضل الله مازندرانی حائری». ۸- باز «صحیفه سادسه» تدوین «شیخ محمد باقر بن محمد حسن بیرجندی قائمی». ۹- «صحیفه سابعه» تدوین «شیخ هادی بن عباس آل کاشف الغطاء». ۱۰- «صحیفه ثامن» تدوین «حاج میرزا علی حسینی مرعشی شهرستانی حائری». بنابراین مجموعاً ده تلاش مجزا از جانب ده نفر از علمای بزرگ برای جمع آوری بعضی از ادعیه منتسبه به حضرت سجاده -علیه السلام- به عمل آمده و اگر [صفحه ۲۶۲] به حسب زمان تدوین، آنها را شماره‌ی مسلسل بدهیم، بهتر است از آنچه الآن بدان شهرت دارند. و اخیراً مجموعه‌ای به نام الصحیفه السجاده الجامعه انتشار یافته است که حاوی جمیع ادعیه مذکوره در صحیفه‌های فوق و ادعیه «صحیفه کامله سجاده» می‌باشد که به شکل موضوعی تنظیم شده است. و ای کاش در این کتاب بین ادعیه صحیفه کامله و سایر ادعیه خلط و اختلاط صورت نگرفته بود تا ارزش و اتقان ادعیه کتاب اصل، محفوظ می‌ماند. [۴۳۱].

داستانهایی پیرامون صحیفه کامله سجاده

«صحیفه کامله سجاده» مورد توجه و علاقه دلسوختگان طریق وصال ربوبی و «قره العین» عاشقان وادی صفا و لقاء بوده و هست که با ترنم زمزمه‌های عارفانه آن، عطش خود به مکالمه‌ی با حضرت دوست را فرونشانده و بالاترین بهره را در تسریع «سیر الی الله» می‌برده‌اند و می‌برند. از این رو اهتمام اکیدی بر حفظ این ادعیه و تداوم بر تلاوت آن در بین مؤمنین وجود داشته است و با آن روح خود را صیقل زده و جلا- می‌دهند و لذا از آن خاطراتی نیز دارند. یکی از این خاطرات مربوط به محدث عظیم و سالک وارسته و اخلاق کبیر «مرحوم مجلسی اول» - رضوان الله تعالی علیه - می‌باشد که خود آن را در نوشته‌شان به صورت مختصر آورده است و در اینجا مفصل آن که از قلم مرحوم «آیت الله مدرس چهاردهی رشتی» در مقدمه «شرح صحیفه» خودشان نقل شده است، چنین می‌باشد: «مرحوم مجلسی» می‌فرماید: در اوایل سن خود مایل بودم که نماز شب بخوانم، لکن قضاء بر ذمه من بود و به واسطه آن احتیاط می‌کردم. خدمت «شیخ بهائی» - رحمه الله علیه - مطلب را عرض نمودم، فرمودند: وقت سحر نماز قضا بخوان سیزده

رکعت. لکن از نفسم چیزی بود که نافله‌ی خصوصیت دارد. فریضه چیز دیگری است. [صفحه ۲۶۳] شبی از شبها بالای سطح خانه خود بین «نوم» و «یقطه» [خواب و بیداری] بودم، حضرت «قبله البریه»، «امام المسلمین»، «حجة الله علی العالمین» - عجل الله فرجه و سهل مخرجه - را دیدم در بازار خربزه فروشان اصفهان در جنب «مسجد جامع»، با کمال شوق و شعف خدمت سراسر شرافت آن بزرگوار در جنب «مسجد جامع». با کمال شوق و شعف خدمت سراسر شرافت آن بزرگوار عالیقدر علیه الصلوٰه و السلام رسیدم و از مسائلی سؤال نمودم که از جمله آن مسائل خواندن «نماز شب» بود که سؤال نمودم، فرمودند: بخوان! بعد عرض نمودم: یابن رسول الله همیشه دستم به شما نمی‌رسد! کتابی به من بدهید که بر آن عمل نمایم. فرمودند: برو از «آقا محمد تاجا» کتاب بگیر! گویا من می‌شناختم او را. رفتم و کتاب را از او گرفتم، و مشغول به خواندن او بودم و می‌گریستم. یک دفعه از خواب بیدار شدم. دیدم در بالای بام خانه خود هستم. کمال حزن و غصه بر من رو نمود. در ذهنم گذشت که «محمد تاجا» همان «شیخ بهائی» است و «تاج» هم از باب ریاست شریعت است. چون صبح شد وضو گرفتم و نماز صبح خواندم. خدمت ایشان رفتم. دیدم شیخ در مدرسه خود با سید ذوالفقار علی جرقادقانی (گلیپایگانی) مشغول به مقابله‌ی «صحیفه» است. بعد از فراغ از مقابله، کیفیت حال را عرض نمودم. فرمودند: انشا الله به آن مطلبی که قصد دارید خواهید رسید. از اینکه مرا متهم به بعضی از چیزها می‌دانست (مثل تصوف) خوشم نیامد از این تعبیر. آنکه محلی که حضرت - علیه الصلوٰه و السلام - را در آنجا دیده بودم، از باب شوق، خود را بدانجا رسانیدم، در آنجا ملاقات نمودم «آقا حسن تاجا» را که می‌شناختم. مرا که دید گفت: ملا محمد تقی! من از دست طلبه‌ها در تنگ هستم. کتاب را از من می‌گیرند و پس نمی‌دهند. بیا برویم در خانه بعضی از کتب که موقوفه مرحوم آقا قدیر هست، به تو بدهم! مرا برد. در آنجا برد در اتاق، در را باز نمود، گفت: هر کتابی که می‌خواهی بردار! دست زدم و کتابی برداشتم. نظر نمودم دیدم کتابی است که حضرت «حجة الله» روحی فداه دیشب به من مرحمت فرموده بودند. دیدم که «صحیفه سجاده» است. مشغول شدم به گریه و برخاستم. [صفحه ۲۶۴] گفت دیگر بردار! گفتم: همین کتاب کفایت می‌کند. پس شروع نمودم در تصحیح و مقابله و تعلیم مردم. و چنان شد که از برکت کتاب مذکور، غالب اهل اصفهان، «مستجاب الدعوه» شدند!! مرحوم مغفور «مجلسی ثانی» می‌فرماید: چهل سال در صدد ترویج صحیفه شد و انتشار این کتاب به واسطه آن مرحوم شد که الآن خانه‌ای نیست که «صحیفه» در آن نباشد. این حکایت داعی شد که شرح فارسی بر «صحیفه» بنویسم که عوام بلکه خواص از آن منتفع شوند. [۴۳۲]. خاطره بسیار جالب و عجیب دیگر در ارتباط با این کتاب شریف را «ابن شهر آشوب» نقل می‌کند که: «چون نزد بعضی از بلغاء بصره سخن از «صحیفه کامله» به میان آمد، گفت: «اینک بگیرید از من که من مثل آن را برای شما املاء و انشاء می‌کنم. وی قلم را به دست گرفت و سرش را پائین آورد که بنویسد، دیگر نتوانست سرش را بلند کند تا اینکه مرد.» [۴۳۳].

رساله الحقوق اثری دیگر از نفس قدسی حضرت سجاده

مقدمه

اشاره

یکی دیگر از آثار قیم و ارزشمند نفس قدسی حضرت زین العابدین - علیه السلام - که نشانه‌ای بارز بر جامعیت علمی آن امام همام بوده و دلیلی روشن بر اهتمام حضرت به تبیین معارف اصیل اسلامی می‌باشد، نامه‌ای است که حضرت به یکی از اصحاب خود نگارش فرموده‌اند و چون حاوی حقوق عدیده‌ای است که محیط بر انسان است به عنوان «رساله الحقوق» شهرت یافته است. برای شناخت ارزش این رساله باید اولاً به زمان نگارش آن که عهد حاکمیت دوباره‌ی جاهلیت بر بلاد اسلامی به همراه سلطه‌ی جور

حاکمان زور مدار و معاند اموی است، توجه نمود که چگونه در چنین عصری حضرت به بیان یک نظامنامه حقوقی و [صفحه ۲۶۵] اخلاقی مترقی و جامع می‌پردازند که به تحقیق فراتر از هر عصری و مصری، بر بلندای زمان و تاریخ ایستاده و تا ابدیت، قرین حق و واقعیت می‌باشد. ثانیاً آن را با نظامنامه‌های حقوقی و اخلاقی در عصر مدنی و پیشرفت مقایسه نموده تا عظمت آن آشکار شود. در عصری که تمدن خود ساخته بشر مدتی ارائه نظام حقوقی و اخلاقی فراگیر حتی برای حیوانات می‌باشد و با شعارهای تو خالی، چشم و گوش بسیاری از کسانی که از آب گوارای فرهنگ اسلامی بی‌بهره مانده و به سراب فرهنگ مادی غرب و شرق دلخوش نموده‌اند را پر کرده و با کمال تأسف آنها را نسبت به فرهنگ اصیل و غنی و انسان ساز اسلام کم توجه و غافل ساخته‌اند. آری در این عصر همه‌ی متفکران جهان بشریت جمع شوند و آثار مکتوب خود را ارائه دهند، آنگاه حاصل آن با این رساله‌ی شریف که اثر خامه‌ی نورانی یک ولی خداست، مقایسه شود تا برتری، جامعیت، واقع‌نگری، اتقان و الهی بودن آن آشکار گردد. برای بحث پیرامون این رساله‌ی گرانقدر باید قبل از هر چیز راجع به واژه‌ی «حق» و معانی و اصطلاحات و کاربردهای آن توضیح مختصری ارائه داد، آنگاه به مصادر آن و فهرستی از حقوق مورد بحث در آن اشاره نموده و سپس با دسته‌بندی آنها متن رساله را مورد دقت و بررسی قرار داد.

واژه حق، معانی، اصطلاحات و کاربردهای آن

واژه‌ی «حق» در لغت به معنای «ثبوت» آمده است و به معنای صفت یعنی «ثابت» نیز به کار می‌رود، اما استعمال آن با حفظ این حیثیت ثبوت در معانی مختلفی در محاورات عرفی و کلمات و همچنین آیات و روایات به چشم می‌خورد که به بعضی از آنها اشاره می‌شود. ۱- خدا «حق» است یعنی «ثابت بالذات»، که لازمه‌ی معانی آن «واجب الوجود» می‌باشد. ۲- وجود دائمی را نیز «حق» می‌نامند که ثبوت زمانی در آن مورد نظر است. ۳- «اعتقاد حق» در مقابل «اعتقاد باطل» یعنی اعتقادی که مطابق با واقع است. ۴- «کلام حق» نیز به معنای سخن مطابق با واقع است که مساوی با «صدق» می‌باشد. ۵- «وعده‌ی حق» نیز گفته می‌شود که منظور وعده‌ای است که در ظرف خودش [صفحه ۲۶۶] وفا شود. ۶- «کار حق» یعنی کاری که دارای هدفی باشد و یا دارای هدفی حکیمانه باشد. ۷- در مورد امور اعتباری که در ظرف اعتبار دارای «ثبوت» است نیز «حق» استعمال می‌شود که بحث «حقوق» مربوط به این معنی و کاربرد می‌باشد. همچنین در مورد واژه‌ی «حقوق» باید توجه داشت این واژه در کاربرد اصطلاحی آن، گاهی به معنای نظام حاکم بر رفتار اجتماعی شهروندان یک جامعه است، یعنی مجموعه‌ی بایدها و نبایدهایی که اعضای یک جامعه ملزم به رعایت آن هستند که در این کاربرد «حقوق» به عنوان جمع «حق» نیست و با آن معامله‌ی لفظ مفرد می‌شود. «حقوق» در این اصطلاح تقریباً نظیر واژه‌ی «شرع» است و می‌شود به جای آن «قانون» را به کار برد. «حقوق اسلام» یا «قانون اسلام» کاربرد اصطلاحی دیگر این واژه که در آن «حقوق» به عنوان جمع «حق» مورد توجه است، مربوط به «امور اعتباری» است که در زمینه افعال اختیاری انسان مطرح می‌باشد. «حق» در این اصطلاح بدین معنی است: «امری اعتباری که برای کسی و علیه دیگری وضع می‌شود؛ مانند «حق خیار» که به معنای «حق به هم زدن معامله با شرایطی خاص می‌باشد.» در این زمینه سه عنصر ۱- کسی که «حق» برای اوست ۲- کسی که «حق» علیه اوست ۳- متعلق «حق»، لازم است و لذا این مفهوم حتماً یک مفهوم «ذات اضافه» می‌باشد، مانند مفهوم «قدرت» که حتماً «طرف اضافه» لازم دارد. همچنین این مفهوم دارای لوازمی نظیر «بهره‌وری» می‌باشد. یعنی کسی که نسبت به چیزی یا کسی «حق» دارد می‌تواند از متعلق «حق» خود بهره‌ور شده از آن نفع ببرد. «اختصاص» و «امتیاز» نیز از لوازم حقند، یعنی نفعی که صاحب «حق» از متعلق «حق» می‌برد، مانع از آن می‌شود که دیگران از آن بهره را ببرند. و لذا «حق» نوعی «امتیاز» برای «ذی حق» ایجاد می‌کند. بحث ارتباط و ملازمه‌ی «حق» و «تکلیف» نیز در همین زمینه مطرح است. باید توجه

داشت در بسیاری از روایات کلمه «حق» در معنای شبیه معنای [صفحه ۲۶۷] اصطلاحی آن در «حقوق» به کار رفته است ولی با آن یکی نیست، به عبارت دیگر آنچه در این روایات مطرح شده به حوزه «اخلاق» مربوط است نه «حقوق» مانند بعضی از حقوقی که در «رسالة الحقوق» حضرت زین العابدین -علیه السلام- آمده است از قبیل «حق خدای متعال بر انسان» یا «حق انسان بر خودش» یا «حق زبان و سایر اعضا» و یا «حق نماز» که اینها مفهوم حقوقی ندارند و همگی به قلمرو «اخلاق» وابسته می‌باشند. [۴۳۴].

مصادر رسالة الحقوق حضرت سجاد

«رساله‌ی حقوق» حضرت زین العابدین -علیه السلام- در منابع مختلف روایی «شیعه» روایت شده است که گرچه در بعضی با استناد و در بعضی به صورت «مرسل» ذکر شده و تفاوت‌های مختصری نیز با هم دارند، ولی در اصول و عناوین «حقوق» و متن آن تقریباً یکسان می‌باشند. از جمله مصادر قدیمی و دست اول که در آن این رساله‌ی شریف روایت شده است یکی تحف العقول است که در آن این مجموعه بدون سند آمده است و دیگری کتاب من لا یحضره الفقیه است که مؤلف گرانقدر آن جناب «صدوق» نیز آن را بدون سند ذکر کرده است. ولی خود ایشان آن را در کتاب دیگر خود به نام خصال با سند آورده‌اند. چه اینکه در کتاب امالی خود نیز آن را با سند روایت کرده است. و سپس این روایت در کتاب شریف وسایل الشیعه توسط مرحوم «حر عاملی» از مرحوم «صدوق» ذکر شده است. در کتاب شریف مکارم الاخلاق نیز این حدیث ذکر شده است. لازم به ذکر است در کتاب من لا یحضره الفقیه که از کتب معتبره‌ی شیعه است، گرچه این روایت در خود کتاب بدون سند است ولی مرحوم «صدوق» در «مشیخه‌ی» خود که در کتاب برای ذکر سلسله‌ی اسناد روایاتی که ایشان آن را روایت کرده‌اند گردآوری شده، سند خود را ذکر کرده است. بنابراین این مجموعه در کتب معتبره آمده و علمای بزرگ شیعه به آن اعتماد فرموده‌اند. (لازم به ذکر است استاد محقق [صفحه ۲۶۸] حضرت حجت الاسلام و المسلمین حاج «سید محمدرضا جلالی» در ضمن تحقیقی جامع و کامل، بحث بدیع و بسیار جالبی را پیرامون اسناد این روایت شریف در بخش الحاقی کتاب با ارزش خود به نام «جهاد الامام السجاد -علیه السلام-» مطرح فرموده‌اند که حقیقتاً، قابل تقدیر می‌باشد. در این بحث طرق مختلف ائمه حدیث شیعه به جناب «ابوحمره ثمالی» و ارزیابی مفصل از مجموعه سند و مصادری که این روایت را نقل کرده‌اند، مطرح و به این نتیجه قطعی رسیده‌اند که روایت از نظر «سند» قابل اعتماد و وثوق بوده و محل کمترین شبهه و ایراد نمی‌باشد.) [۴۳۵].

فهرستی از حقوق مورد توجه حضرت سجاد در رسالة الحقوق

حقوقی که در «رسالة الحقوق» حضرت زین العابدین -علیه السلام- آمده است پنجاه حق می‌باشد و مرحوم «صدوق» علاوه بر این، حقی را تحت عنوان «حق حج» ذکر نموده است. عناوین این حقوق عبارتند از: ۱- حق بزرگ الله بر انسان. ۲- حق انسان بر خود. [۴۳۶] ۳- حق زبان ۴- حق گوش ۵- حق چشم ۶- حق دست ۷- حق پا ۸- حق شکم ۹- حق عورت (اندام جنسی) ۱۰- حق نماز ۱۱- حق حج [صفحه ۲۶۹] ۱۲- حق روزه ۱۳- حق صدقه ۱۴- حق قربانی ۱۵- حقوق رهبری و سایر مدیران ۱۶- حق معلم ۱۷- حق مولی (کسی که مالک عبد است) ۱۸- حقوق رعیت (مردمی که تحت سرپرستی نظام سیاسی می‌باشند). ۱۹- حق متعلمان و دانشجویان ۲۰- حق زن و مرد در نظام خانواده ۲۱- حق مملوک ۲۲- حق مادر ۲۳- حق پدر ۲۴- حق فرزند ۲۵- حق برادر ۲۶- حق مولی (کسی که «عبد» را آزاد می‌کند) ۲۷- حق بنده‌ی آزاد شده بر مولی ۲۸- حق نیکوکار بر انسان ۲۹- حق اذان گو (منادی نماز) ۳۰- حق امام جماعت ۳۱- حق هم‌نشین ۳۲- حق همسایه ۳۳- حق همراه و همسفر ۳۴- حق شریک ۳۵- حق دارایی و

امکانات مادی ۳۶- حق طلبکار ۳۷- حق مباشر (شخصی که با انسان مانوس است و رفت و آمد دارد) ۳۸- حق شاکی بر انسان ۳۹- حق کسی که مورد شکایت واقع شده (متشاکی) [صفحه ۲۷۰] ۴۰- حق مشورت خواه ۴۱- حق مشاور ۴۲- حق کسی که طالب نصیحت است. ۴۳- حق بزرگسال ۴۵- حق خردسال ۴۶- حق نیازمند و سائل ۴۷- حق شخصی که برای رفع نیاز به او مراجعه شده است ۴۸- حق کسی که خداوند به وسیله‌ی او انسان را شاد می‌کند ۴۹- حق بدی کننده و جفاکار ۵۰- حق همکیشان ۵۱- حق «اهل ذمه» (کافرانی که در پناه حکومت اسلامی‌اند) خاتمه: استمداد از خداوند در ایفای «حقوق» قابل ذکر است که «حقوق» ذکر شده در «رساله‌ الحقوق» حضرت سجاده -علیه‌السلام- «پنجاه» حق بیشتر نیست و با توجه به لزوم ذکر «حق حج»، باید «حق انسان بر خود» را حق مستقلی به حساب نیاورد چرا که آنچه تحت این عنوان ذکر شده چیزی جز سر فصل «حقوق اعضاء و جوارح» نیست. اما اگر «حق حج» را چنانکه در بعضی از مصادر نیامده، در فهرست ملحوظ نکنیم «حق نفس» می‌تواند حق مستقلی ملاحظه شود.

دسته بندی حقوق مذکور در رساله‌ الحقوق حضرت سجاده

در رساله‌ی حقوق حضرت زین العابدین -علیه‌السلام- به پنجاه «حق» اشاره شده است و البت حقی تحت «حق حج» در خصال نیز ذکر گردیده است. ولی با توجه به جمله‌ای که در فراز نخستین این رساله‌ی شریف آمده است، بدین عنوان که «ثم الحقوق الجاریه بقدر علل الاحوال و تصرف الاسباب» یعنی «و بعد حقوقی است که بر اساس حالات مختلف و مناسبت‌های گوناگون به انسان و افعال او تعلق می‌گیرد.» باید به واقع نگری، شمول و جامعیت این رساله پی برد. از این رو گرچه حضرت سجاده -علیه‌السلام- حقوق محدودی را در زمینه‌های فردی و اجتماعی بیان [صفحه ۲۷۱] فرموده‌اند ولی با تعیین زیربنای همه «حقوق» که «حق» حضرت الله بر انسان است و دسته‌بندی‌هایی که بدان اشاره خواهد شد و با توجه به جمله‌ای که در فراز نخستین آمده و در بالا بیان گردید، تمام امور مربوط به وظایف متقابل بر عهده آدمی در زمینه‌های مختلف حیات فردی و جمعی او را شامل بوده و حضرت متعرض همه روابط جمعی و فردی انسان حقوق مربوط شده‌اند. اینک به بیان دورنمایی از موضوعات مورد تعرض حضرت سجاده -علیه‌السلام- در این «رساله» و در واقع دسته‌بندی کلی مباحث آن می‌پردازیم. بدین منظور بهترین بیان ارائه مقدمه‌ای است که حضرت خود بر این رساله نگاشته‌اند و در روایت خصال که با سند هم آمده است، بازگو شده است. از این رو در این قسمت، ترجمه‌ی همین «مقدمه» با توضیحی اندک ارائه می‌شود. «حضرت علی بن الحسین زین العابدین -علیه‌السلام- به بعضی از اصحاب خویش نامه‌ای نوشت: «آگاه باش! خدایت تو را مورد رحمت قرار دهد! هر آینه خداوند بر تو حقوقی دارد که در همه حرکاتی که انجام می‌دهی یا سکونی که پیشه می‌کنی یا هر حالی که بدان روی می‌آوری و یا هر جایگاه و منزلی که در آن فرود می‌آیی و همچنین هر عضوی از اعضای خود که در آن تصرف می‌نمایی و تمامی ابزار و آلاتی که آنها را به استخدام می‌گیری، این «حقوق» در همه این امور بر تو احاطه داشته و همه وجود تو را تحت پوشش خود گرفته است. بعضی از این «حقوق» از سایر حقوق بزرگتر می‌باشد. و بزرگترین «حقوق»، آن دسته از «حقوق» است که به خداوند تبارک و تعالی مرتبط است و آن را برای خودش بر تو واجب کرده است. این «حق»، حقی است که در واقع اصل و ریشه تمامی «حقوق» دیگر می‌باشد. (آری «حق الهی» که در «حق معرفت» او، «حق محبت» او، «حق اطاعت کامل و مطلق از او» و سایر «حقوق» از این قبیل متجلی است، پایه سایر «حقوق» است، که اگر این «حق» به رسمیت شناخته نشود هیچ «حق» دیگری ضمانت اجرای واقعی پیدا نخواهد کرد و انسان هیچ تعهد واقعی برای پابندی به سایر «حقوق» نخواهد داشت.) پس از این «حق»، خداوند -عزوجل- برای خود از فرق سر تا قدمه‌ها با اختلاف همه اعضا و جوارح تو، حقوقی را بر تو واجب کرده است. از این رو برای [صفحه ۲۷۲] «زبان» تو حقی را بر تو قرار داده و برای «گوش» تو حقی را بر تو قرار داده و برای «چشم» تو حقی را بر تو و برای زبانت بر تو حقی را و برای دستت بر تو حقی را و برای پایت بر تو حقی را و

برای شکمت بر تو حقی را و برای دامن و شرمگاه تو نیز بر تو حقی قرار داده است. چرا که این اعضای هفتگانه است که تمامی افعال اصلی انسان با آنها به انجام می‌رسد. بعد از این خداوند - عزوجل - برای افعال و کردار تو نیز بر تو حقوقی را مقرر فرموده است و لذا برای «نماز» تو بر تو حقی قرار داده و برای «روزه» تو بر تو حقی را و برای «صدقه» تو بر تو حقی را و برای «قربانی» تو بر تو حقی و خلاصه برای تمامی افعال و عملکرد تو بر تو حقی جعل فرمود. (و لذا تو مکلف به ادای این «حقوق» و تکالیف در همه این امور می‌باشی.) از این مرحله گذشته در مرحله بعد نوبت به «حقوق اجتماعی» می‌رسد، حقوقی که از تو خارج شده به غیر تو، از صاحبان حقوق واجبه که مسئولیت انجام آن بر گردن توست، می‌رسد. از این سری حقوق مهمترین «حق» و واجب‌ترین آن بر تو، «حقوق ائمه» تو (پیشوایان و رهبران سیاسی و فرهنگی و اجتماعی تو) می‌باشد. و در رتبه‌ی بعد «حقوق رعیت» (و انسانهایی که تو مسئول امور آنها می‌باشی) و سپس حقوق خویشاوندان تو، که با تو از راه رحم ارتباط برقرار نموده‌اند. آری اینها حقوقی هستند که از آنها حقوق بیشماری منشعب می‌شود از این رو حقوق مربوط به ائمه (رهبران جامعه) سه دسته است: واجب‌ترین آنها بر تو «حق سیاستمداران و زمانداران سیاسی» است که تو را از طریق نظام سیاسی حاکم تدبیر و مدیریت می‌کنند. در رتبه بعد مدیران فرهنگی جامعه و کسانی که با علم و فرهنگ، تو را تدبیر می‌کنند، قرار دارند و آنگاه «حق مولی بر بنده»، کسی که با مالکیت، تو را تدبیر می‌کند، قرار دارد. و هر سیاستمداری در این ابعاد مختلف که ذکر گردید، «امام» و «رهبر» است و طبعاً حقوقی دارد. حقوق زیردستانی که مسئولیت تدبیر آنها به عهده توست (رعیت) نیز به سه بخش تقسیم می‌شود: مهمترین و واجب‌ترین از این حقوق، «حق» آن دسته از مردمان است که تو در نظام سیاسی مسئولیت تدبیر کلی آنها را بر عهده داری (یعنی حقوق گسترده‌ی مردم در [صفحه ۲۷۳] نظام، که بر عهده حاکمان است تا آن را ادا کنند). در رتبه بعد حق افرادی است که تحت تربیت علمی تو قرار دارند و شاگردان تو به حساب می‌آیند، چرا که فرد جاهل و درس نخوانده «رعیت» فرد «عالم» و «باسواد» است و همچنین حق انسانهایی که از راه ازدواج و یا از راه خریدن و مالک آنان شدن، اختیار آنان به تو سپرده شده است (یعنی آنها چون مملوک شده‌اند، تو نسبت به آنها مسئولیت داری و باید حقوقشان را ادا کنی.) اما «حقوق خویشاوندان» که بسیار است و این «حقوق» به هم متصل است به اندازه‌ی اتصال رحم در قرابت و نزدیکی، (آری هر چقدر خویشاوندان از این نظر به تو نزدیکتر باشند حق آنان مهمتر و واجب‌تر می‌باشد.) از این رو واجب‌ترین حقوق از این دسته «حق مادرت» و بعد «حق پدرت» و بعد «حق فرزندان» و سپس «حق برادران» می‌باشد و بعد هر کس که نزدیکتر است و بعد از او، فرد نزدیکتر بعدی و کسی که اولی است و بعد فرزندی که او اولی است. آنگاه امام سجاده - علیه‌السلام - یک به یک صاحبان حقوق دیگر را می‌شمارند که اسامی آنها در فهرست «حقوق» به صورت مفصل ذکر گردید. سپس می‌فرمایند: «و بعد حقوقی است که بر اساس حالات مختلف و سبب‌های گوناگون پدید می‌آید، خوشا به حال کسی که خداوند متعال او را بر انجام آنچه از این حقوق به او واجب گردانیده است، یاری داده و کمک نموده باشد و او را برای پایبندی به آنها توفیق مرحمت نموده و مدد رسانده باشد.» [۴۳۷]. پس از این مقدمه که در واقع بیان رئوس اصلی «حقوق» و شمارش بخشی از فهرست «حقوق» بود، حضرت از «حق الله» شروع نموده و یک به یک را توضیح می‌دهند و کیفیت آن «حق» و متعلق آن را تبیین می‌فرمایند. با توجه به آنچه گذشت می‌توان در یک دسته بندی کلی، «حقوق» مورد نظر حضرت سجاده - علیه‌السلام - را به سه دسته کلی تقسیم کرد. ۱- «حقوق الهی» که مستقیماً خداوند آنها را در ارتباط با ذات خودش بر انسان واجب کرده است. ۲- «حقوق فردی» که متعلق آنها خود انسان است. [صفحه ۲۷۴] ۳- «حقوق اجتماعی» که دارای تقسیمات مختلفی است. مانند: حقوق مربوط به «نظام سیاسی» «حقوق» مربوط به «نظام فرهنگی» «حقوق» مربوط به «نظام خانواده» «حقوق» مربوط به «نظام جامعه» و ... و در واقع زیربنای این تقسیم، تقسیم ارتباطات انسان به سه بخش اصلی است: ۱- ارتباط انسان با خدا. ۲- ارتباط انسان با خود. ۳- ارتباط انسان با دیگران که بخش سوم دارای زیرمجموعه‌های مختلفی است. از قبیل: ۱- ارتباط با خویشان که شامل ارتباط با پدر و مادر، ارتباط با سایر افراد خانواده و ... می‌باشد. ۲- ارتباط با همکیشان. ۳- ارتباط با غیر همکیشان، ارتباط با

همکیشان نیز به بخش‌های مختلفی تقسیم‌پذیر می‌باشد. لازم به ذکر است با زیربنا قرار دادن «حق خداوند» برای تمامی «حقوق»، به همه آنها رنگ توحیدی زده شده و همه بر اساس احساس مسئولیت و به قصد قربت به حضرت الله اتیان می‌شوند و از این رو این اقسام در عرض هم مطرح نبوده بلکه در طول یکدیگر می‌باشند و نکته دیگر این حقوق تمام ابعاد وجود آدمی را پوشش داده و همه افعال و سکنت او را در جمیع زمینه‌ها دربر می‌گیرند و این نشانه برتری بینش معصوم - علیه السلام - بر سایر بینش‌های محدود و مادی است.

حق بزرگ خداوند بر انسان

«فاما حق الله الا- کبر فان تعبده لا- تشرک به شیئا، فاذا فعلت ذلك باخلاص جعل لك على نفسه ان یکفیک أمر الدنيا و الآخرة و یحفظ لك ما تحب منها.» حق بزرگ خداوند این است: او را عبادت کنی در حالی که کمترین ذره‌ای از شرک نسبت به او در اعتقاد و [صفحه ۲۷۵] عمل روا نداری، پس هر گاه تو خدایت را پرستش نمودی و پرستش خود را قرین اخلاص قرار دادی او بر خود تعهد می‌نماید که تو را در همه امور دنیوی و اخروی کمک نموده و کفایت کند و برای تو آنچه را که از آنها دوست داری حفظ گرداند.

حق انسان بر خود (حقوق اعضاء بدن)

«و اما حق نفسک علیک فان تستوفیها (تستعملها) فی طاعة الله، فتؤدی الی لسانک حقه و الی سمعک حقه و الی بصرک حقه و الی یدک حقه و الی رجلک حقه و الی بطنک حقه و الی فرجک حقه و تستعین بالله علی ذلك.» حق نفست بر تو این است: تمام هستی و وجود خود را در طاعت خداوند قرار داده و با تمام توان برای اطاعت الهی بکوشی. (و آن را در اطاعت الهی استعمال نمائی) در این راستا باید حق زبانت را و حق گوشت و حق چشمت و حق دستت و حق پایت و حق شکمت و حق آلت تناسلی را ادا نمایی (و تمام اعضا و جوارحت را در بندگی خداوند متعال بکارگیری) و بر این کار از خداوند مدد خواسته، استعانت بجویی.

حق زبان (قوانین سخن گفتن)

«و اما حق اللسان فاکرامه عن الخنی و تعویده علی الخیر و حمله علی الادب و اجمامه الا لموضع الحاجة و المنفعة للدين والدنيا و اعفائه عن الفضول الشنیعة القلیلة الفائدة التي لا یؤمن ضررها مع قلة عائدتها و یعد شاهد العقل، و الدلیل علیه، و تزیین العاقل بعقله حسن سیرته فی لسانه و لا قوة الا بالله العلی العظیم.» حق زبان این است: - اکرام آن با بازداشتن از گفتار زشت. - عادت دادن آن بر خوبی‌ها و سخنان خوب. - و واداشتن آن بر ادب در موقع سخن گفتن. - و بازداشتن زبان به صورت جدی مگر در جایی که نیاز باشد و منفعت دین و دنیای انسان را تأمین گرداند. - و پاک گردانیدن و میرا ساختن آن از حرفهای بیهوده و زشت که فایده‌ی کم داشته و آدمی از زیان و ضرر آن ایمن نیست و بهره‌ی آن قلیل است. [صفحه ۲۷۶] اما عنصری که باید این موارد را تشخیص داده و زبان را در موارد لازم به کار گیرد و از آنچه گفته شد بازدارد، همانا «عقل» انسان است و در واقع زبان و بکارگیری مناسب آن شاهده‌ی است بر بهره‌مندی انسان از نعمت بزرگ «عقل». آری حسن سیرت انسان در مورد بکارگیری زبان، علامت آراسته شدن به «عقل» است (و به عبارت دیگر جمال انسان عاقل در شیوه‌ی گفتار او ظهور می‌کند و «شیوه‌ی گفتار» میزان بهره‌مندی انسان از «عقل» را نشان می‌دهد) و هیچ قوتی نیست مگر نشأت یافته از خداوند بزرگ. (پس برای کنترل زبان که الحق یکی از سخت‌ترین مراحل خودسازی و تهذیب به حساب می‌آید، باید به قدرت لا یزال الهی متکی بود و از آن مدد گرفت).

حق گوش

«و اما حق السمع فتزیهه عن ان تجعله طریقاً الی قلبک الا لفوهة کریمه تحدث لله فی قلبک خیرا، او تکسب خلقا کریمه فانه باب الکلام الی القلب یؤدی الیه ضرور المعانی علی ما فیها من خیر او شر و لا قوه الا بالله». حق گوش این است: - آن را فقط در زمینه گفتار کریمانه‌ای که برای خداوند در قلب تو خیری را ایجاد کرده و یا موجب اکتساب اخلاق نیکو برای تو می‌شود، طریق و راه به «قلب» خود قرار دهی و در غیر این صورت از اینکه طریق و راه به «قلب» تو باشد او را منزّه و پاکیزه نمائی. آری گوش یکی از راههای اصیل قلب آدمی است و باید فقط معارف الهی را به «قلب» انسان سرازیر نماید. از این رو باید گوش را از اینکه طریق معارف غیر الهی به قلب باشد، پاک و منزّه نمود. گوش شاهراه انتقال انواع معانی و مفاهیم و معارف به «قلب» انسان است، مفاهیم و معارفی که می‌تواند خیر و منشأ شر باشد و نیرویی جز از آن خداوند نیست. (در روایت «صدوق» آمده است حق گوش بر حذر داشتن و پاک نمودن آن است از شنیدن «غیبت» و آنچه شنیدنش «حلال» نیست).

حق چشم

«و اما حق بصرک فغضه عما لا یحل لک و ترک ابتداله الا لموضع عبره تستقبل [صفحه ۲۷۷] بها بصرا او تستفید بها علما، فان البصر باب الاعتبار». حق چشم تو این است: - آن را از آنچه بر تو حلال نیست بیوشانی (و به حرام نگاه نکنی). - و بکارگیری و استفاده از آن را جز در مواردی که مایه‌ی عبرت تو است، ترک کنی. همان مواردی که در آن به بینش و بصیرت خواهی رسید و یا از آن علمی را استفاده خواهی برد. همانا چشم گذرگاه عبرتها و پند آموزی‌هاست.

حق دست

«و اما حق یدک فان لا تبسطها الی ما لا یحل لک فتنال بما تبسطها الیه من الله العقوبه فی الآجل، و من الناس بلسان اللائمه فی العاجل و لا تقبضها مما (عما) افترض الله علیها و لکن توقرها بقبضها عن کثیر مما یحل لها و بسطها الی کثیر مما لیس علیها، فاذا هی قد عقلت و شرفت فی العاجل و جب لها حسن الثواب فی الآجل». حق دست این است: - آن را به سوی آنچه برای تو «حلال» نیست دراز نکنی که دست یازیدن به آنچه «حرام» است، موجب عقوبت الهی در قیامت و ملامت زبانهای ملامت‌گران از مردم در دنیا خواهد بود. - دیگر اینکه نباید دست خود را از آنچه خداوند بر آن واجب ساخته است بازداری. - تو باید علاوه بر دایره «واجب» و «حرام»، دست خود را از بسیاری از اموری که «حلال» است بازداری و آن را به سوی بسیاری از اموری که بر آن «واجب» نیست (مانند مستحبات) دراز کنی و به آنها عمل نمایی و بدین وسیله حرم دست خود را پاس نهی، و هر گاه دست، خردمندانه در مسیری که ترسیم شد، به کار گرفته شد و در زندگی دنیا شرافتمندانه در خدمت انسان بود، در قیام «حسن ثواب» و «پاداش الهی» برای او واجب خواهد بود.

حق پاها

«و اما حق رجلیک فان لا تمشی بهما الی ما لا یحل لک و لا تجعلها مطیتک فی الطریق المستخفه باهلها فیها، فانها حاملتک و سالکة بک مسلک الدین، و السبق لک و [صفحه ۲۷۸] لا قوه الا بالله». و اما حق دو پای تو این است: - به وسیله آنها به سوی آنچه بر تو حلال نیست گام نزنی. - و آن دو را مرکب راهوار خود در مسیری که موجب ذلت و حقارت صاحب خود را فراهم می‌سازد، قرار

ندهی چرا که پاهای تو برای پیمودن طریق دین و حمل تو در مسیر بندگی در اختیار تو قرار داده شده و باید به وسیله آنها در بندگی حق، گوی سبقت را از دیگران بر بایی و قوتی و قدرتی جز از خداوند نیست.

حق شکم

«و اما حق بطنک فان لا- تجعله وعاء لقلیل من الحرام و لا لکثیر، و ان تقتصد له فی الحلال، و لا تخرجه من حد التقویة الی حد التهوین و ذهاب المروءة، و ضبطه اذا هم بالجوع و الظمأ (العطش)، فان الشبع المنتهی بصاحبه الی التخم مکسله و مثبطه و مقطعه عن کل بر و کرم، و ان الی المنتهی بصاحبه الی السكر مسخفه و مجهله و مذهبه للمروءة.» و حق شکم تو این است: - آن را ظرفی را برای «حرام» قرار ندهی چه کم باشد یا زیاد. - و در مورد غذای «حلال» هم باید میانه روی را مراعات نمایی. نباید آن را از حد تقویت (که معیاری اصیل برای انتخاب «کم» و «کیف» غذا است) به سستی و تن پروری و آنچه موجب از بین رفتن جوانمردی و آزادگی است سوق دهی. - دیگر اینکه هر گاه خواست خودسری کرده و افسار گسیخته حرکت کند آن را با گرسنگی و تشنگی ادب کرده و مهار نمایی. چرا که «پر خوری» و «سیری» که سرانجامش به سوء هاضمه و دل درد ختم می شود، کسالت بخش، موجب کند کاری و مانع از هر نیکی و کرم می باشد. و زیاده روی در نوشیدن آب نیز که انسان را به مستی و سکر می کشاند، موجب خفت و جهالت و مایه کند ذهنی و کودنی و از بین رفتن جوانمردی خواهد بود.

حق عورت (اندام جنسی)

«و اما حق فرجک فحفظه مما لا یحل لک و الاستعانة علیه بغض البصر، فانه من [صفحه ۲۷۹] اعون الایعوان، و کثرة ذکر الموت و التهتد لنفسک بالله و التخویف لهابه، و بالله العصمة و التأیید و لا حول و لا قوة الا بالله.» و اما حق اندام جنسی این است: - آن را از آنچه برای تو «حلال» نیست محفوظ بداری. برای استعانت در زمینه‌ی آلوده نشدن به «حرام» در این زمینه، باید چشم خود را از نامحرم و همه‌ی مناظر شهوت انگیز بپوشانی که این بهترین مددکار و مهمترین عامل مصونیت بخش انسان است. عامل بسیار مهم دیگر در کنترل غریزه‌ی جنسی انسان، فراوان به یاد مرگ بودن خود را به کیفرهای الهی تهدید کردن و ترسانیدن نفس از عواقب سوء مخالفت اوامر الهی است. آری در این میدان، عصمت و تأیید فقط از ناحیه‌ی حق متعال است و جز با توسل و تمسک به او، نمی توان از دام شهوت، جان سالم به در برد. و لا حول و لا قوة الا بالله.

حق نماز

«ثم حقوق الافعال» «فاما حق الصلاة فان تعلم انها وفادة الی الله، و انک قائم بها بین یدی الله فاذا علمت ذلک کنت خلیقا ان تقوم فیها مقام الذلیل الراغب الراهب الخائف الراجی المسکین المتضرع، المعظم من قام بین یدیہ بالسکون و الاطراق و خشوع الاطراف و لین الجناح و حسن المناجاة له فی نفسه. و الطلب الیه فی فکاک رقبتک الی احاطت به خطیبتک، و استهلکتها ذنوبک و لا قوة الا بالله.»

حقوق در قلمرو کردار و افعال

اما حق نماز این است: - بدانی آن بار یافتن به محضر الهی است و به وسیله آن در پیشگاه خداوند می ایستی. هر گاه این مطلب را که در واقع حقیقت و جوهره‌ی «نماز» است دانستی، شایسته است که در موقع «نماز» چونان بنده‌ای ذلیل، چشم دوخته به لطف و

رحمت حق، بیمناک از کجی اعمال خویش و کیفر پروردگار، امیدوار به غفران او، و به عنوان [صفحه ۲۸۰] فردی نیازمند و مسکین و در حالی که با تضرع و زاری، شدت فقر خود را اظهار می‌کنی، در پیشگاه حضرت حق بایستی. باید در حال «نماز» کسی را که در مقابلش ایستاده‌ای «بزرگ» بدانی و با آرامش و طمأنینه در حالی که چشمانت به زمین خیره شده و همه اعضا و جوارحت با خشوع و سکون قرین گشته و نهایت لینت و آرامش را اظهار می‌کنی، با او سخن بگویی و در اعماق وجود با او مناجات داشته باشی و از او بخواهی وجودت را که در احاطه‌ی خطاها و لغزشهای گرفتار آمده آزاد سازد، همان وجودی که در پرتو گناهان سنگین تو مستهلک شده و هویت خود را از دست داده است. و لا قوة الا بالله (در روایت «صدوق» اضافه شده است که: و با قلبت بر آن اقبال نموده و آن را با همه حدود و حقوقش اقامه نمایی).

حق حج

«و حق الحج ان تعلم انه وفادة الى ربك، و فرار الیه من ذنوبك، و به (فیه) قبول توبتك، و قضاء الفرض الذی اوجبه الله عليك.» و حق حج این است: - بدانی آن بار یافتن به درگاه پروردگار توست و ورود بر خداوند است و فرار به سوی او از گناهان و آلودگی تو می‌باشد. با «حج» توبه‌ی تو قبول می‌گردد و واجبی که خداوند بر تو فرض نموده با آن انجام می‌پذیرد. قابل توجه اینکه این «حق» در روایت تحف العقول که رساله‌ی حقوق حضرت سجاد -علیه السلام- را نقل می‌کند، یافت نمی‌شود. ولی در روایت «صدوق» وجود دارد. و وجود آن ضروری است چرا که «حج» یکی از عبادات مهم و از ارکان اسلام به حساب می‌آید.

حق روزه

«و اما حق الصوم فان تعلم انه حجاب ضربه الله علی لسانك و سمعك و بصرک و فرجك و بطنك لیسترك به من النار و هكذا جاء فی الحدیث: «الصوم جنه من النار» فان سكنت اطرافك فی حجبتها رجوت ان تكون محجوبا، و ان انت تركتها تضطرب فی حجابها و ترفع جنبات الحجاب فتطلع الی ما لیس لها بالنظره الداعیه للشهوة [صفحه ۲۸۱] و القوة الخارجة عن حد التقیة لله، لم تأمن ان تخرق الحجاب و تخرج منه و لا- قوة الا بالله». اما حق روزه این است: - بدانی آن پوششی است مستحکم که خداوند آن را برای محافظت از «زبان» و «گوش» و «چشم» و «اندام جنسی» و «شکم» تو از آلوده شدن به گناه و لغزش از فرامین او قرار داده است تا در نتیجه تو را با آن پوشش از «آتش» نیز محفوظ نموده و مصونیت بخشد. آری در حدیث این چنین آمده است که: «روزه سپری است در مقابل آتش.» حال اگر تو تمام اعضا و جوارح خود را در این پوشش روزه وارد نمودی و در پرتو آن به آرامش گرائیدی، امید است حقیقتا از عذاب الهی در امان بمانی و از محرومیت لقاء او برکنار باشی، اما اگر با وجود این حجاب، اعضای خود را از گناه بازنداشتی و با داشتن روزه در حالی که ظاهرا روزه‌دار هستی، اما حرمت این حجاب را حفظ نکرده و با چشمت نگاه شهوت‌آمیز داشته و به آنچه نباید بنگری نگریستی و قوای خود را در راهی که مرضی خداوند نیست، مصرف نمودی، چه بسا این حجاب شکافته شده و تو از آن شکاف بیرون بیفتی و دیگر مانعیت آن از آتش در تو کارگر نیفتد و در نتیجه به آتش مبتلا گردی و لا قوة الا بالله.

حق صدقه

«و اما حق الصدقة فان تعلم انها ذرک عند ربك و ودیعتك التي لا تحتاج الی الاشهاد فاذا علمت ذلك كنت بما استودعته سرا اوثق (منك) بما استودعته علانية و كنت جدیرا ان تكون اسررت الیه امر اعلنته، و كان الامر بینك و بینه فیها سرا علی کل حال، و

لم تستظهر علیه فیما استودعته منها باسهاد الأسماع و الابصار علیه بها کانک اوتق فی نفسک لا کانک لا تثق به فی تأدیة و دیعته الیک. ثم لم تمتن بها علی احد، لانها لک، فاذا امتنتن بها لم تأمن ان تكون بها مثل تهجین حالک منها الی من منتن بها علیه لان فی ذلک دلیلا- علی انک لم ترد نفسک بها، و لو اردت نفسک بها لم تمتن بها علی احد و لا قوة الا بالله.» حق انفاق و صدقه این است: - بدانی آن «ذخیره» تو نزد پروردگارت می‌باشد. و «ودیعه» و «امانت» تو است [صفحه ۲۸۲] که دیگر نیاز به «گواه» ندارد. پس اگر این حقیقت را دانسته باشی، آنگاه نسبت به «ودیعه گذاری در پنهان»، مطمئن تر از آنچه در ظاهر و عیان و دیعه می‌گذاری، خواهی بود و شایسته این خواهی بود که کاری تا به حال به صورت آشکار انجام می‌داده‌ای از این به بعد آن را در خفی و پنهان انجام دهی و بین تو و خدایت در امر صدقه پیوسته و در همه احوال بر مخفی بودن «صدقه» مراقبت خواهی کرد، و دائما انفاق را به صورت مخفی بین خود و خدایت انجام می‌دهی. و در آنچه از «صدقه» به و دیعه نهاده‌ای تظاهر نمی‌کنی به اینکه گوشها و چشمها را بر آن گواه بگیری به گونه‌ای که این امور در نفس تو اطمینان‌آورتر باشد. (تظاهر به انفاق و نمایاندن آن به خلق، مثل این است که انسان مردم را مطمئن تر از خداوند به حساب آورد و میل دارد آنها گواه او باشند.) تو باید به گونه‌ای باشی که کان اساساً در ادای و دیعه خود ابداً به امور ظاهر اعتنا و اطمینانی نداشته باشی. - امر بسیار مهم دیگر که باید در «صدقه» مراعات کنی این است که به وسیله آن بر هیچ کس «منت» ننهی، چرا که «انفاق» و «صدقه» در واقع برای خود توست. پس هر گاه در آن بر دیگری منت گذاری و روح کسی را به این وسیله آزردی، به همان میزان «انفاق» و «پس انداز» تو معیوب شده است. با «منت گذاری» به هنگام «انفاق»، آن را برای خود نیندوخته‌ای و اگر خودت را در آن قصد کرده بودی، بر هیچ کس منت نمی‌نهادی (منت نهادن بر دیگران به خاطر انفاق، بدین معنی است که انفاق را برای خود نیندوخته‌ایم و گرنه چه دلیلی وجود دارد که کسی برای ذخایر و اندوخته‌های خود بر دیگران منت نهد.) و لا قوة الا بالله. (در روایت تحف اضافه شده است که «صدقه» و «انفاق» در این جهان بلاها و بیماری‌ها را از تو بازمی‌دارد و در آن جهان از آتشت می‌رهاند.)

حق قربانی

«و اما حق الهدی فان تخلص بها الارادة الی ربک و التعرض لرحمته و قبوله و لا ترید عیون الناظرین دونه، فاذا کنت کذلک لم تکن متکلفا و لا متصنعا و کنت انما تقصد الی الله.» [صفحه ۲۸۳] «و اعلم ان الله یراد بالیسیر و لا یراد بالعسیر كما اراد بخلقه التیسیر و لم یرد بهم التعسیر و کذلک التذلل اولی بک من التدهقن. لان الکلفة و المؤمنة فی المتدهقن. فاما التذلل و التمسکن فلا کلفة منهما و لا مؤونة علیهما لانهما الخلقه و هما موجودان فی الطبیعة و لا قوة الا بالله.» حق قربانی این است: - تو آن را با اراده‌ی خالص برای خداوند انجام دهی (باید با قربانی خود را و اراده خود را خالص لوجه الله کنی) و صرفاً هدف تو در معرض رحمت حق و مورد قبول او قرار گرفتن باشد. و چشمان بینندگان را اراده نداشته باشی. نباید جلب توجه دیگران هدف تو باشد. اگر انگیزه‌ی خود را این چنین تنظیم نمودی دیگر نه به تکلف و سختی خواهی افتاد و نه به ظاهر سازی مجبور خواهی شد. چرا که قصد تو به سوی «الله» می‌باشد. (و در این رابطه هر چه جز اوست را رها خواهی کرد). بدان که خداوند برای بندگانش «سهولت» و «آسانی» را قرار داده است نه «سختی» و «صعوبت» را، چه اینکه از بندگانش نیز «سهولت» را نسبت به دیگران می‌خواهد و از آنها «سخت گیری» را نمی‌پسندد. همچنین «تواضع» و زندگی متواضعانه تو از «تبختر» و «خان منشی» بهتر است. در زندگی متکبرانه و پرتجمل سختی و ناراحتی است، اما «تواضع» و «ساده زیستی» و زندگی معمولی مسکینانه، سختی و ناگواری ندارد. و به مؤونه‌ی انبوهی نیازمند نیست. آری «تواضع» و «ساده زیستی» با روح و فطرت آدمی سازگارتر است و در طبیعت آدمی موجود می‌باشند. و لا قوة الا بالله. (بعضی از محققین بعد از «کنت انما تقصد الی الله» چنین ثبت کرده‌اند: «اما حق عامه الافعال»: و اعلم ان الله ...» و ان فقره را برای بیان حقی مستقل به نام «حق همه افعال» قرار داده‌اند چرا که در مقدمه رساله بعد از حق قربانی چنین آمده است: «و لا فعالک

علیک حقا.» (ولی مرحوم «صدوق» این همه را از روایات خود اسقاط کرده است). [۴۳۸]. [صفحه ۲۸۴]

حقوق رهبری و سایر مدیران

«ثم حقوق الاثمة» «فاما حق سائسک بالسلطان فان تعلم انک جعلت له فتنه و انه مبتلی فیک بما جعله الله له علیک من السلطان و ان تخلص له فی النصیحة و ان لا تماحکه و قد بسطت یده علیک فتکون سبب هلاک نفسک و هلاکة و تذلل و تطف لا عطائه من الرضی ما یکفه عنک و لا یضر بدینک و تستعین علیه فی ذلک بالله و لا تعازره و لا تعانده، فانک ان فعلت ذلک عقتة و عقتت نفسک فعرضتها لمکروهه و عرضته للهلاکة فیک و کنت خلیقا ان تکون معینا له علی نفسک و شریکا له فیما اتی الیک و لا قوة الا بالله.» اما حق کسی که به واسطه اقتدار سیاسی مسئول تدبیر امور توست (یعنی رهبران سیاسی و سایر مدیران جامعه اسلامی) این است: - بدانی تو وسیله آزمایش او بوده و او به وسیله تو مورد آزمایش و ابتلا- قرار گرفته است. چرا که خداوند برای او بر تو سلطنت و اقتدار قرار داده و با اعطاء قدرت و امکانات، زمام امر تو را در امور کلان جامعه به دست او سپرده است. و این قطعا آزمایشی است دو سویه. (هم حاکمان مورد آزمایش اند و هم مردم). - تو باید در خیر خواهی با او و برای او اخلاص بورزی (و آنچه مقتضای نصیحت و خیر خواهی است خالصانه از او دریغ نمایی). - و از در ستیز و لجاجت با او وارد نشوی چونکه با توجه به قدرتی که علیه تو از آن برخوردار است، این عمل تو می تواند هم تو و هم او را به هلاک بکشاند. - تو باید با حاکم و رهبر خود با تواضع و فروتنی برخورد نمایی و از سر مهربانی با او مواجه شوی و بدان مقدار از «رضا» و «محبت» به او بذل کنی که او را از تو کفایت نموده و به «دین» تو نیز مضر نباشد و در همه این امور باید از خداوند استعانت بخواهی. تو باید برخورد خود را با نظام سیاسی حکومت اسلامی به گونه ای منظم کنی که هم عزت نفس خود را پاس بداری و هم نگهبان عزت حاکم باشی. - تو نباید او را نافرمانی کنی با او نبرد داشته باشی و هرگز با او دشمنی و معاندت نداشته باشی که اگر چنین کنی او را رنجانده و رابطه «ولایت» او را از خود بریده ای و خود نیز «عاق» شده ای و لذا در معرض مشکلات و مکاره او قرار خواهی گرفت و چه بسا این وسیله ای خواهد شد که او نیز با خروج از جاده «عدالت» در [صفحه ۲۸۵] مورد تو، به هلاکت افتاده و ضایع شود. پس سزاوار است تو در این زمینه معین و مددکار او باشی و در آنچه علیه تو اقدام می کند شریک او نشوی (یعنی نباید با موضع گیری و عملکرد خود، «حاکم اسلامی» را به عکس العمل تند علیه خود تحریک کنی و در ضرر رسانی به خود، خود پیشقدم و مددکار باشی). و لا قوة الا بالله. پر واضح است این توصیه حکیمانه و الهی حضرت سجاده - علیه السلام - در تنظیم مناسبات مردم و نظام سیاسی حاکم، جز در فرض تحقق حکومت صالحه اسلامی نمی باشد و در مورد حاکمان ستمگر و ظالم برخورد دیگری لازم است.

حق معلم (پیشوایان و مدیران علمی، آموزش و فرهنگی)

«و اما حق سائسک بالعلم فالتعظیم له و التوقیر بمجلسه و حسن الاستماع الیه و الاقبال علیه و المعونة له علی نفسک فیما لا غنی بک عنه من العلم بان تفرغ له عقلک و تحضره فهمک و تزکی له (قلبک) و تجلی له بصرک بترک اللذات و نقص الشهوات و ان تعلم انک فیما القی الیک رسوله الی من لقیک من اهل الجهل فلزمک حسن التادیة عنه الیهم، و لا تخنه فی تأدیة رسالته و القیام بها عنه اذ تقلدتها و لا- حول و لا قوة الا بالله. حق کسی که با تعلیم، مسئولیت تدبیر تو را به عهده دارد (یعنی معلمان، سرپرستان تعلیم و تربیت و مقامات فرهنگی در جامعه) این است: - او را بزرگ بدانی و برای او تعظیم کرده و مجلسش را محترم بشماری، به او خوب گوش فراداده و به او اقبال داشته باشی و او را برای خودت در زمینه علمی که از آن بی نیاز نیستی، کمک نمایی (باید مددکار معلم باشی تا نیاز تو را از علوم و دانشها برآورده سازد.) و راه این چنین است که عقل و هوش و حواس خود را برای او فارغ کرده و با

همه‌ی فهم خود، در محضر او حاضر شوی و «قلب» خودت را که مرکز ادراک و بینش توست، برای او پاکیزه سازی و چشمان خود را برای او با ترک کردن لذتهای ناروا و رها کردن شهوات بیهوده، پر جلا و با بینش سازی. آری تو باید بدانی که با فراگیری علوم از معلم خود، در واقع رسول و فرستاده [صفحه ۲۸۶] او خواهی بود به سوی تمام کسانی که از آن علوم بی‌بهره‌اند و با تو مواجه خواهند شد (از این رو باید علوم خود را که از اساتیدت فرا گرفته‌ای به آنها تعلیم داده و در اختیارشان قرار دهی) و در این رابطه بر تو واجب است در مسئولیت رسالت خود آنچه را از معلم دریافت کرده‌ای، بخوبی در اختیار بی‌بهرگان از آن قرار دهی و هرگز در انجام این رسالت به معلم خود خیانت نکرده (با کم کاری و یا تحریف در محتوای علم بدست آمده زحمات او را تباه نسازی). بنابراین در قیام به این رسالت که همان رسالت علمی توست از جانب استاد، چونکه معارف را از او بخوبی تلقی نمودی، باید با جدیت و امانت، کوشا باشی. و لا حول و لا قوة الا بالله. (در روایت دیگری که از جناب «صدوق» است در این زمینه آمده است: - باید در محضر او بانگ خود را بلند نکنی. - و اگر کسی از او پرسشی نمود تو پاسخ ندهی تا او خود پاسخ گوید. - و در محضر او با کسی سخن نگویی - و پیش او کسی را عیب نگویی و - اگر پیش روی تو از او بد گویند، از وی دفاع کنی. - و عیب‌های او را بپوشانی و حسن‌های او و مناقبش را آشکار سازی. - و با دشمن او نشینی. - و دوست او را دشمن نگیری. پس اگر چنین کردی فرشتگان خداوند گواهی خواهند داد که تو برای خداوند و نه برای مردم، نزد وی رفته و از او دانش آموخته‌ای).

حق مولی (کسی که مالک عبد است)

«و اما حق سائسک بالملک فنحو من سائسک بالسلطان الا ان هذا یملک مالا یملکه ذاک، تلزمک طاعته فیما دق و جل منک الا ان تخرجک من وجوب حق الله، فان حق الله یحول بینک و بین حقه و حقوق الخلق فاذا قضیته رجعت الی حقه فتشاغلت به و لا قوة الا بالله». اما حق کسی که مالک توست (و از این منظر امور تو به دست او بوده و آن را تدبیر می‌کند): [صفحه ۲۸۷] شبیه حقوق مدیران سیاسی جامعه توست با این تفاوت که این شخص مالک چیزی است که آنها مالک نیستند (و آن رقبه و همه وجود توست). از این رو باید در ریز و درشت کارها، اطاعت او را بر خود واجب بدانی و تنها مرز عدم اطاعت از او این است که این اطاعت، تو را از واجبات حقوق الهی خارج سازد چرا که حق الله بین تو و حق مولایت و همچنین حقوق سایر مخلوقین فاصله ایجاد می‌کند و حائل می‌شود. در چنین مواردی «حق الهی» و حقوق واجب خلق تقدم داشته و با انجام آنها باز به اطاعت مولای خود بر خواهی گشت و به آن مشغول خواهی شد. و لا- قوة الا- بالله. پر واضح است طرح این «حق» در عصری انجام گرفته که نظام برده‌داری در جامعه حاکم بوده است و انسانهای زیادی به عنوان مملوک و برده، «ملک» دیگران بوده‌اند و هم «مالک» مسلمان بوده است و هم «مملوک». جامع نگری و واقع بینی حضرت سجاد علیه‌السلام - در ارائه یک نظامنامه حقوقی و اخلاقی، اقتضاء می‌کند توصیه‌های خود را به این قشر از اقشار اجتماعی هم ارائه داده و آنها را نیز از حقوقشان مطلع سازند.

حقوق رعیت (مردمی که تحت سرپرستی نظام سیاسی جامعه هستند)

«ثم حقوق الرعیة» «فاما حق رعیتک بالسلطان فان تعلم انک انما استرعیتهم بفضل قوتک علیهم، فانه انما أحلهم محل الرعیة لک ضعفهم و ذلهم، فما اولی من کفاکه ضعفه و ذله - حتی صبره لک رعیه، و صیر حکمک علیه نافذا، لا یمتنع منک بعزّه و لا قوة و لا یستنصر فیما تعاضمه منک الا بالله، بالرحمة و الحیاطة و الاناة و ما اولاک - اذا عرفت ما اعطاک الله من فضل هذه العزّة و القوة التي قهرت بها - ان تكون لله شاکرا و من شکر الله اعطاه فیما انعم علیه و لا قوة الا بالله». حقوق رعیت و عناصر تحت سرپرستی اما حقوق رعیت تو که مردمانی‌اند که تحت مدیریت و حکومت تو به سر می‌برند، این است: - بدانی به برکت قدرت و ویژگی‌های مدیریتی

و توانمندیهای خدادادی خود [صفحه ۲۸۸] آنها را به زیر فرمان آورده و بر آنان سروری و فرمانروایی یافته‌ای و آنان به محل و جایگاه رعیت تو و گوش بفرمانان حکم تو در آمده‌اند، چرا که دارای ضعف و فروتنی بوده‌اند و احساس نیاز به والی و مدیر داشته‌اند. پس کسی که ناتوانی و فروتنی‌اش تو را کفایت نمود، تا جایی که او را «رعیت» تو گردانده و حکم تو را در مورد او نافذ قرار داده است به گونه‌ای که هیچ توانمندی و قدرت برای ایستادن در برابر تو ندارد و در آنچه که باعث عظمت و تکبر از سوی تو بر او می‌باشد، جز از خدا یاری نمی‌طلبد، چنین کسی چقدر سزاوار مهربانی و محافظت و بردباری است. و تو نیز آنگاه که معرفت پیدا کردی نسبت به آنچه خدا به تو عطا کرده از برتری و این عزت و توانایی که به وسیله آن بر رعیت سلطه پیدا کردی، چقدر سزاوار است که سپاسگزار خداوند باشی. و هر کسی خدا را شاکر و سپاسگزار باشد، خداوند در نعمت‌هایی که به او داده باز هم بر عطای خود خواهد افزود. و نیست هیچ قوت و نیرویی مگر به کمک خداوند. (در نسخه‌ی دیگر آمده است: «پس واجب است در بین آنها به عدالت رفتار نمائی و برای آنها مانند پدر مهربان باشی و جهل و نادانیشان را ببخشائی و در عقوبت آنها تعجیل نورزی»)

حق متعلمان و دانشجویان

«و اما حق رعیتک بالعلم، فان تعلم ان الله قد جعلك قيما لهم في ما آتاك من العلم و ولاك من خزانه الحكمة، فان احسنت فيما ولاك الله من ذلك و قمت لهم مقام الخازن الشفيق الناصح لمولاه في عبيده، الصابر المحتسب الذي اذا رأى ذا حاجة اخرج له من الاموال التي في يديه كنت راشدا، و كنت لذلك آملا معتقدا و الا كنت له خائنا و لخلقه ظالما، و لسلبه و غره متعرضا». حق آنان که از تو علم می‌آموزند و رعیت تو در علم آموزی محسوب می‌شوند این است: - بدانی خداوند است که تو را برای آنها مایه قوام و ایستادگی قرار داده است تا از آنچه او از علم به تو اعطا فرموده و از خزانه‌ی حکمت، تو را بهره‌مند و بر آن مستولی ساخته است، در اختیار آنها قرار دهی تا آنان نیز بهره ببرند. [صفحه ۲۸۹] حال اگر در آنچه خداوند از این امور در اختیارت نهاده است به حسن و نیکی رفتار نمودی و برای آنان در جایگاه یک خزانه‌دار مهربان و نصیحت‌گر از جانب مولا برای بندگانش، ایستادی و به مانند فردی صبور و خیرخواه بودی که هرگاه نیازمندی را ببیند از اموالی که در اختیار دارد، به او عنایت کرده و از خزینه و انبار خود نیاز او را برآورده می‌سازد، آری در این صورت تو حقیقتا «راشد» و راهنمای به رشد و صلاح و فلاح خواهی بود و برای وصول به این مقام آرزومند و معتقد می‌باشی. (یعنی با امانت داری در انتقال معارفی که خداوند به تو تعلیم فرموده، می‌توان آرزوی رسیدن به «مقام معلم» و وصول به مقام رشد را داشت). و الا خائنی بیش نخواهی بود که به خلق او ظلم کرده و متعرض محرومیت از حقیقت علم الهی و اغترار او شده‌ای.

حق زن و مرد در نظام خانواده

«و اما حق رعیتک بملک النکاح، فان تعلم ان الله جعلها سكنا و مستراحا و انسا و واقیة، و كذلك كل واحد منكما يجب ان یحمد الله علی صاحبه و یعلم ان ذلك نعمه منه علیه. و وجب ان یحسن صحبه نعمه الله، فتكرمها و ترفق بها، و ان كان حقه علیها اغلظ و طاعتك لها الزم فیما احببت و كرهت ما لم تكن معصیة، فان لها حق الرحمة و الموانسة و موضع السكون اليها قضاء اللذة التي لا بد من قضائها و ذلك عظیم و لا- قوة الا- بالله». حق کسی که در پرتو ازدواج تدبیر او بر دوش تو آمده و رعیت تو به حساب می‌آید یعنی «همسر» این است: بدانی هر آینه خداوند او را مایه «آرامش»، «آسایش»، «انس» و «الفت» و پاسدار حریم زندگی و اسرار آن قرار داده است. چه اینکه بر هر یک از شما دو نفر فرض و واجب است که خدای متعال را به خاطر وجود دیگری سپاس گزارد و بداند این ارتباط مقدس در قالب ازدواج، نعمتی است بس عظیم از جانب الهی بر او. و بر هر کدام واجب است که بهره‌مندی از این

نعمت الهی را نیکو گرداند و به صورت شایسته از آن استفاده کند، در این ارتباط باید همسر خود را گرامی شمرده به او اکرام کند و بر اساس «رفق» و «مدارا» با او برخورد و ارتباط داشته باشد. گرچه حق [صفحه ۲۹۰] تو بر او سنگین تر و غلیظتر می‌نماید و در آنچه تو می‌پسندی و یا مکروه داری، اطاعت او از تو لازمتر است، البته بدین شرط که در اطاعت تو معصیت پروردگار نباشد. (پس در جایی که تو به معصیت خداوند دستور ندهی، اطاعت تو بر او لازم است.) اما او نیز حق «رحمت» و «مؤانست» و «کامجویی» بر تو دارد. آری باید با او مهربان و عطف بوده و فزونی اختیارات و توانمندی تو در مدیریت خانواده، مایه سوء استفاده و یا محرومیت زن از حقوق او نگردد و به هر حال زن موضع آرامش و سکونت در نظام خانواده است که باید در پرتو لذت مشروع حاصل از زناشویی که امری لابد منه است، هر دو به آرامش و توانمندی لازم برای انجام سایر وظایف خود دست یابند که این حقیقتا امری است بس عظیم و لا قوه الا بالله».

حق مملوک

«و اما حق رعیتک بملک الیمین فان تعلم انه خلق ربک و لحمک و دمک و انک تملکه لا انت صنعته دون الله و لا خلقت له سمعا و لا- بصرا و لا- اجريت له رزقا، و لكن الله کفاک ذلک، ثم سخره لک، و ائتمنک علیه، و استودعک اياه لتحفظه فیه، و تسیر فیه بسیرته، فتطعمه مما تأکل و تلبسه مما تلبس و لا تکلفه ما لا یطیق، فان کرهته خرجت الی الله منه و استبدلت به، و لم تعذب خلق الله و لا- قوه الا- بالله». حق آن که از طریق مالکیت اعتباری، رعیت تو محسوب می‌شود، یعنی «کنیز» و «برده» که مملوک تواند، این است: بدانی او یک آفریده خدای تو است و در گوشت و خون همانند تو و مخلوقی شبیه توست. (او به مثابه گوشت و خون تو در اختیار تو می‌باشد که علاوه بر استفاده از آنها (گوشت و خون) در راستای اهداف و منویات خود، مراعات حال آنها را نیز نموده به آنها علاقه داری و در محافظت و نگهداری از آنها سخت می‌کوشی.) آری تو او را به مالکیت خود در آوردی (و این بر اساس مقررات موضوعه در نظام اجتماعی و امور مربوط به داد و ستد است) اما هرگز تو او را به وجود نیآورده‌ای و به جای خدا او را خلق نکرده و وجودش را نساخته‌ای، تو برای او گوش و چشم نیافریده‌ای و حقیقتا تو رازق او نیستی. این خداوند است که در این زمینه تو را کفایت [صفحه ۲۹۱] کرده و تو را وسیله و کانال انتقال رزق خود به او قرار داده است، و در همین رابطه او را به استخدام تو در آورده و تو را بر او امین گردانیده است. آری او یک ودیعه‌ی الهی نزد توست که خداوند او را پیش تو به امانت سپرده است تا او را حفظ کرده و با سیرت الهی با او رفتار کنی!! نتیجه اینکه اگر نگرش تو به مملوک چنین شد باید از آنچه خود می‌خوری به او بدهی تا تناول کند و از آنچه برای خود لباس انتخاب می‌کنی، او را نیز لباس بپوشانی و به آنچه واقعا قدرت و توان آن را ندارد، مجبور نسازی. و اگر از او بیزار شدی و دیگر رفتار و منش او برای تو قابل تحمل نیست، حق آزار و شکنجه او را نداری، در این صورت باید او را به فروش رسانیده و به دیگری تحویلش دهی، پس نباید خلق خود را عذاب کرده و آزار دهی. «و لا قوه الا بالله». (این بینش متعالی در تمام جهان بشریت منحصر بفرد بوده و در هیچ نظام اجتماعی، رابطه ارباب و رعیت و مالک و مملوک، این چنین بر اساس معیارهای انسانی و الهی تنظیم نشده است و حقوق بشر تا بدین مرتبه مورد توجه قرار نگرفته است.)

حق مادر

«و اما حق الرحم» «فحق امک فان تعلم انها حملتک حیث لا یحمل احد احدا و اطعمتک من ثمره قلبها ما لا یطعم احد احدا. و انها وقتک بسمعها و بصرها و یدها و رجلها و شعرها و بشرها و جمیع جوارحها مستبشره بذلک فرحه موابله محتمله لما فیه مکروهها و ألمها و ثقلها و غمها حتی دفعتها عنک یدالقدره و اخرجتک الی الارض فرضیت ان تشبع و تجوع هی و تکسوک و تعری، و

ترویج و تظماً، و تظلك و تضحی، و تنعمك بیوسها، و تلذذك بالنوم بأرقها و كان بطنها لك وعاء، و حجرها لك حواء و ثديها لك سقاء و نفسها لك وقاء، تباشر حر الدنيا و بردها لك و دونك، فتشكرها على قدر ذلك و لا تقدر عليه الا بعون الله و توفيقه. «حق خویشاوندان» حق مادرت این است: [صفحه ۲۹۲] بدانی او به گونه‌ای تو را حمل کرده که هیچ کس، دیگری را به آن گونه حمل نمی‌کند و از میوه و ثمره‌ی قلب خود تو را بدان صورت غذا داده و اطعام کرده که هیچ کس بدین صورت به دیگری اطعام نمی‌کند. آری مادر تو را با چشم و گوش و دست و پای خود و موی و پوست خود و با همه‌ی جوارح و وجود خود حمایت و مراقبت کرده است و این همه را با خوشحالی و سرور انجام داده است. او تمام سختی‌های دوران بارداری را به صورت پیوسته و همیشگی به جان خرید و مکروهات آن و درد و سنگینی و غم آن را تحمل کرد تا اینکه دست قدرت تو را از او جدا ساخته و او تو را به روی زمین نهاد. (بعد از دوران سخت بارداری با دردهای طاقت فرسا، مادر زمینه را آماده ساخت تا تو گام به زمین نهادی.) و این مادر توست که راضی بود تا تو سیر باشی ولی خود گرسنه بماند و تو را پوشانیده و خود برهنه باشد و به تو آب بیاشاماند در حالی که خود تشنه است، تو را زیر سایه بان برده ولی خود در آفتاب بماند و همه‌ی رنجها و ناراحتی‌ها را به جان بخرد، تا تو در راحتی باشی، و بیدار خوابی را بر خود تحمیل نماید. تا راحت بخوابی. (و اینها همه گوشه‌ای از ایثارهای «مادر» در حق «فرزند» است.) او شکم خود را «وعاء» و «ظرف» استراحت و رشد و نمو تو قرار داد و دامن خود را آرامشگاه تو ساخت و سینه و پستان خود را آبشخور تو و در یک کلمه جان خود را سپر بلای وجود تو ساخت. مادر با سینه‌ای گشاده، سرد و گرم دنیا را استقبال نمود تا تو از آنها محفوظ بمانی. حال در مقابل این همه بزرگواری و نعمت که از جانب مادر به تو رسیده باید به اندازه‌ی آن، او را سپاس بگزاری و جز به عون الهی و توفیق او هرگز بر این مهم قادر نخواهی بود.

حق پدر

«و اما حق ابیک فتعلم انه اصلک و انک فرعه و انک لولاه لم تکن فهمما رأیت فی نفسک مما یعجبک فاعلم ان اباک اصل النعمه علیک فیه فأحمد الله و اشکره علی قدر ذلك و لا قوة الا بالله». [صفحه ۲۹۳] حق پدر تو این است: بدانی او اصل تو و تو فرع او و شاخه‌ای از درخت او هستی. آری اگر نبود تو هرگز نبودی. پس هرگاه در خودت چیزی را مشاهده کردی از هر کمال و نعمتی که تو را به تعجب در آورد و از آن خشنود گشتی، پس بدان که پدر تو در آن زمینه اصل نعمت برای توست. پس خدای را حمد و سپاس بگذار و به اندازه این نعمت، شکر بجای آور. «و لا قوة الا بالله».

حق فرزند

«و اما حق ولدک فتعلم انه منک و مضاف الیک فی عاجل الدنيا بخیره و شره و لك مسئول عما ولیته من حسن الأدب، و الدلالة علی ربه و المعونه له علی طاعته فیک و فی نفسه، فمثاب علی ذلك و معاقب، فاعمل فی امره عمل المتزین بحسن اثره علیه فی عاجل الدنيا، المعذر الی ربه فیما بینک و بینه بحسن القيام علیه و الاخذ له منه و لا قوة الا بالله». حق فرزندت این است: بدانی او از توست و به واسطه خیر و شر خود در زندگی زودگذر دنیا، به تو نسبت دارد. (آری فرزند جزئی از وجود پدر است و در عملکرد خود به او منتسب می‌باشد.) تو در چند زمینه نسبت به تربیت فرزندت مسئولیت داری: یکی حسن ادب آموزی اوست و دیگری راهنمایی او به پروردگارش و سوم کمک کردن به او برای اطاعت پروردگارش که این اطاعت هم در زمینه مراعات حقوق توست و هم در زمینه مراعات حقوق الهی از جانب خود اوست. و در قبال مسئولیت در این زمینه‌ها پاداش و کیفر خواهی داشت. بنابراین در امر فرزندت به گونه‌ای عمل کن که به خاطر رفتار نیکوی او در عالم دنیا، مایه‌ی زینت و افتخار باشد. باید عمل و رفتار تو به

گونه‌ای باشد که بین خودت و خدایت به خاطر حسن قیام بر کارهای فرزندت و اخذ و طلب از خداوند برای او، معذور باشی، «و لا قوه الا بالله». [صفحه ۲۹۴]

حق برادر

«و اما حق اخیک فتعلم انه یدک التي تبسطها و ظهرک الذي تلتجى الیه و عزک الذي تعتمر علیه و قوتک التي توصل بها فلا تتخذہ سلاحاً علی معصیة الله و لا عده للظلم بحق الله (لخلق الله) و لا تدع نصرته علی نفسه و معونته علی عدوه و الحول بینہ و بین شیاطینہ و تأدیة النصیحة الیه و الاقبال علیه فی الله، فان انقاد لربه و أحسن الاجابہ له و الا فلیکن الله آثر عندک و اکرم علیک منه. حق برادرت این است: بدانی او در واقع «دست» توست که آن را به سوی کارها می‌گشایی و «پشت» توست که به او تکیه می‌نمایی. او مایه‌ی عزت توست که بر آن اعتماد داری و نیرو و قدرت تو می‌باشد که به وسیله آن به اهداف خود می‌رسی. حال با توجه به آنچه در مورد جایگاه برادر و نقش او در زندگی بیان شد، نباید او را به عنوان «سلاح» و ابزاری برای معصیت پروردگار در اختیار بگیری، چه اینکه نباید او را وسیله ظلم به حقوق الهی (و تعدی به خلق الله) قرار دهی. از سوی دیگر نباید او را در اصلاح امور خویش رها نموده و در برابر دشمنانش دست از کمک او شسته و او را در میدان کارزار بین او و شیاطین بدخواه او، یکه و تنها رها کنی. و سوم اینکه باید از خیر خواهی و نصیحت او فروگذار نکرده و کمال خیرخواهی را برای او اعمال کنی و در راه خدا و برای خدا به او اقبال داشته و مددکار او باشی. حال اگر او بنده‌ای مطیع برای خداوند متعال بود و در انقیاد و بندگی کوشا بود که در کمک به او رفت و آمد با او و اطاعت از او نه تنها محذوری نیست که همه این امور مورد رضایت حق متعال خواهد بود، ولی اگر چنین نبود باید تو خداوند را برگزینی و او - سبحانه و تعالی - بر تو از برادرت باکرامت‌تر باشد. (بنابراین باید کیفیت ارتباط تو با برادرت بر محور «خداوند» تنظیم گردد).

حق مولی (کسی که عبدی را آزاد می‌کند)

«و اما حق المنعم علیک بالولاء فان تعلم انه انفق فیک و اخرجک من ذل الرق و [صفحه ۲۹۵] وحشته الی عز الحریة و انسها و اطلقک من اسر الملکة و فک عنک حلق العبودیة، و اوجدک رایحة العز و اخرجک من سجن القهر و دفع عنک العسر و بسط لک لسان الانصاف و اباحک الدنیا کلها فملکک نفسک و حل اسرک و فرغک لعبادة ربک و احتمال بذلک التقصیر فی ماله. فتعلم انه اولی الخلق بک بعد اولی رحمک فی حیاتک و موتک و احق الخلق بنصرک و معونتک و مکانفتک فی ذات الله، فلا تؤثر علیه نفسک ما احتاج الیک». حق کسی که با آزادسازی تو از «رقیت» بر تو انعام نموده است، این است: بدانی او مال خود را در این رابطه برای تو مصرف نموده و تو را از ذلت «رقیت» و تنهایی و وحشت آن به عزت «آزادی» و انس با آن خارج نموده است. آری او تو را از اسارت مملوکیت دیگری رها نموده و حلقه‌های بندگی را از تو گشوده است. او رایحه دل‌انگیز عزت را در تو ایجاد نموده و تو را از زندان قهر و سلطه‌ی دیگری برون آورده است. او عسرت و سختی را از تو برداشته و دفع کرده و زبان انصاف را برای تو بازگو کرده است. او دنیا را به تمامی به تو هدیه نموده و نفس خودت را به تملیک خودت در آورده است (او تو را آقا و مالک خودت گردانیده و دیگر زنجیر بندگی فرد دیگری به گردن تو نیست). او اسیری تو را گشوده و تو را برای بندگی حق و پروردگارت فارغ و آسوده خاطر نموده است. و در این راستا و برای تحقق این همه، از اموال خود بذل نموده و موجب کاهش آن را فراهم ساخته است. بنابراین تو باید بدانی که او بعد از خویشاوندان نزدیک تو نظیر پدر و مادر از همه در مرگ و زندگی تو به تو اولی بوده و از همه مقدم است. از این رو او از همه‌ی خلائق به نصر و یاری تو و به مدد و کمک و حمایت تو در ذات

پروردگار - در راه او و برای رضای او -، احق و اولی است. و لذا نباید در آنچه بدان نیاز دارد خود را بر او ترجیح داده و نیاز خود را مقدم بداری.

حق بنده‌ی آزاد شده بر مولی

«و اما حق مولاك الجاریه علیه نعمتك فان تعلم ان الله جعلك حامیه علیه و [صفحه ۲۹۶] واقیه و ناصرا و معقلا و جعله لك وسیله و سببا بینك و بینة فبالحرى ان یحببك عن النار فیکون فی ذلك ثوابك منه فی الآجل و یحکم لك بمیراثه فی العاجل - اذا لم یكن له رحم - مكافأة لما انفقته من مالک علیه و قمت به من حقه بعد انفاق مالک، فان لم تقم بحقه خیف علیك ان لا یطیب لك میراثه و لا- قوه الا- بالله». حق بنده‌ای که نعمت آزاد سازی تو در حق او جریان یافته است و او را آزاد کرده‌ای این است: بدانی خداوند متعال تو را حامی، نگهدار، یاری کننده و پشتیبان او قرار داده است. (بنابر این این چنین نیست که وقتی بنده‌ای را آزاد ساختی او را که نه مالی دارد نه سر پناهی، در جامعه رها کرده و خود را نسبت به او بدون مسئولیت بدانی.) خداوند او را وسیله و سببی بین تو و خود قرار داده است. (تا با لطف و محبت به او، لطف خداوندی را برای خود اکتساب کنی). در این حال سزاوار چنین است که با انجام صحیح مسئولیت‌های خود در زمینه امداد او، او را از آتش سوزان الهی محجوب و برکنار بدارد و این در واقع پاداش او در دنیای دیگر برای توست که در مقابل زحمات تو ارزانی می‌دارد. اما در این جهان اگر او خویشاوندی نداشته باشد تو میراث بر او خواهی برد، چرا که تو اموال خود را برای او انفاق نموده‌ای و بعد از آن برای حقوق او زحمت کشیده‌ای و به آنها اقدام کرده‌ای. از این رو اگر در زمینه حقوق او اقدام نمایی، این خوف وجود دارد که میراث او بر تو حلال و طیب نباشد. «و لا قوه الا بالله».

حق نیکوکار بر انسان

«و اما حق ذی المعروف علیك: فان تشکره و تذکر معروفه و تنشر له المقالۃ الحسنه و تخلص له الدعاء فیما بینك و بین الله سبحانه، فانك اذا فعلت ذلك كنت قد شکرته سرا و علانیه. ثم ان امکنك مكافاته بالفعل كافأته و الا كنت مرصد له موطنا نفسک علیها». حق کسی که صاحب معروفی است بر تو (یعنی هر شخصی که به تو احسانی نموده و در زمینه‌های مختلف تو را مشمول محبت و مرحمت خود قرار داده است). [صفحه ۲۹۷] این است: - او را سپاس بگزاری. - و احسان او را یادآور باشی. - و مراتب قدر شناسی خود را با بیان زیبا و نیکو به او بنمایی و خوبیهای او را بر زبان جاری ساخته و منتشر سازی. - و در موقع دعا و برقرار نمودن رابطه با خداوند متعال، خالصانه او را دعا کرده، قبولی اعمال او و رفع حوائجش را از خدای سبحان طلب کنی که در این صورت اگر چنین رفتار نمودی او را هم در سر و هم در علن و آشکار سپاس گزارده‌ای. - از این گذشته اگر در مقام عمل هم توانستی لطفش را جبران کرده و عملا با او نیکی روا داری که چنین کن، و الا منتظر چنین فرصتی باش و نفس خود را برای آن آماده ساز تا عملا الطاف او را جبران نمایی.

حق مؤذن (منادی نماز)

«و اما حق المؤذن فان تعلم انه مذکرک بر بک و داعیک الی حظک و افضل اعوانک علی قضاء الفریضه التي افتراضها الله علیک فتشکره علی ذلك شکرک للمحسن الیک. و ان كنت فی بیتک مهتما لذلك لم تکن لله فی امره متهما و علمت انه نعمه من الله علیک لا شک فیها، فأحسن صحبه نعمه الله بحمدالله علیها علی کل حال و لا قوه الا بالله». حق مؤذن این است: - بدانی او پروردگار تو را به یاد تو می‌آورد و تو را به سوی بهره‌ای که از نماز و یاد او داری، فرامی‌خواند و با فضیلت‌ترین اعوان تو برای بجا آوردن

فریضه‌ای است که خداوند آن را بر تو واجب گردانیده است. - پس تو باید او را بر این کمک بزرگ سپاس گزارده، سپاسی که برای برترین نیکوکار به خود انجام می‌دهی. - تو اگر در منزل نسبت به امر نماز و منادی آن اهتمام بایسته را مبذول نموده به دعوت مؤذن لبیک بگویی، در این رابطه برای خداوند در مورد عملکرد او مورد اتهام نخواهی بود. (بنابراین تنها با عمل به مقتضای دعوت مؤذن و ایستادن به نماز می‌شود [صفحه ۲۹۸] از حق او تقدیر به عمل آورد). آری تو باید بدانی که او نعمتی است از جانب حق متعال برای تو که کمترین شکی در آن نیست. پس مصاحبت نعمت الهی را با سپاس از خداوند بر آن در همه احوال نیکو انجام ده، «و لا قوة الا بالله».

حق امام جماعت

«و اما حق امامک فی صلاتک فان تعلم انه قد تقلد السفارة فیما بینک و بین الله و الوفادة الی ربک و تکلم عنک و لم تتکلم عنه و دعا لک و لم تدع له و طلب فیک و لم تطلب فيه و کفاک هم المقام بین یدی الله و المسألة له فیک و لم تکفه ذلك فان کان فی شی من ذلك تقصیر کان به دونک و ان کان آثما لم تکن شریکه فيه و لم یکن له علیک فضل، فوقی نفسک بنفسه و وقی صلاتک بصلاته، فیشکر له علی ذلك و لا حول و لا قوة الا بالله». حق کسی که در نماز تو، امام توست (امام جماعت) این است: - بدانی او بار سفارت و میانجیگری بین تو و بین خداوند و بار یافتن به محضر پروردگارت را به نمایندگی از تو، بر دوش گرفته است. - او از جانب تو در این محضر سخن می‌گوید ولی تو از جانب او سخن نمی‌گویی. او برای تو دعا می‌کند ولی تو برای او دعایی نداری. - و در ارتباط با تو مورد بازخواست و طلب از جانب خداوند قرار می‌گیرد بر خلاف تو که در ارتباط با او مورد طلب و مواخذه قرار نخواهی گرفت. - آری او هم و غم ایستادن در مقابل خداوند متعال و مسألت نمودن از او در مورد تو را از جانب تو کفایت کرده ولی تو چنین نمی‌کنی و در این زمینه هیچ کفایتی از جانب او نداری. حال اگر در این زمینه‌ها تقصیری داشته باشد این مختص به اوست و مسئولیتش به عهده اوست و تو مسئولیتی نداری و اگر او گذشته از تقصیر و قصور در امور یاد شده، گناهکار باشد، تو هیچ با اشریک نبوده و در این صورت او بر تو فضیلتی نخواهد داشت. بنابراین او با نفس خود نفس تو را نگه داشته و نماز خود را وسیله محافظت و اصلاح نماز تو قرار داده است. [صفحه ۲۹۹] حال با توجه به تمام این امور باید سپاسگزار او باشی و واقعا از او تشکر نمایی. «و لا حول و لا قوة الا بالله».

حق همنشین

«و اما حق الجلیس فان تلین له کنفک و تطیب له جانبک و تنصفه فی مجاراة اللفظ و لا تغرق فی نزع اللحظ اذا لحظت و تقصد فی اللفظ الی افهامه اذا لفظت و ان کنت الجلیس الیه کنت فی القیام عنه بالخیار و ان کان الجالس الیک کان بالخیار و لا تقوم الا باذنه و لا-قوة الا-بالله». حق همنشین این است: - بال و پر و آغوش خود را برای او نرم سازی و او را در پهلوی خود به گرمی پذیرایی نموده و مجلس خود را برای او پاکیزه و با طراوت سازی. - نکته دیگر اینکه به هنگام کلام و سخن حقیقتاً انصاف را با او مراعات نموده و به هنگام نگرستن به او اگر از او چشم برگرفتی، و گوشه چشم خود را از او دریغ داشتی، این وضعیت را برای مدت طولانی ادامه ندهی. - و به هنگام سخن گفتن که در صدد تفهیم مطلبی به او می‌باشی باید میانه رو بوده و از افراط و تفریط و تندروی خودداری ورزی. - و نکته بعد اینکه اگر تو بر او وارد شده و برای همنشینی با او ابتدا تو اقدام کرده‌ای، برای بلند شدن و ترک نمودن مجلس، اختیار با توست ولی اگر او برای انس و همنشینی با تو آمده است، او اختیار ترک مجلس را دارد و جز با اذن و رضای او نباید چنین مجلسی را ترک کرده و از آن بلند شوی. «و لا-قوة الا بالله». (و در روایت تحف العقول آمده است که تو

باید لغزشهای همنشین خود را فراموش نموده و خویهای او را همیشه به خاطر داشته باشی و جز سخن نیکو به گوش او نرسانی).

حق همسایه

«و اما حق الجار فحفظه غائبا و اكرامه شاهدا و نصرته و معونته فی الحالین جمیعا، و لا تتبع له عوره و لا تبحت له سوءة لتعرفها، فان عرفتها منه من غیر اراده منك و لا تكلف، كنت لما علمت حصنا حصینا و ستر استیرا، لو بحثت الا سنة عنه ضمیرا لم [صفحه ۳۰۰] تتصل الیه لانتوائه علیه. لا تستمع علیه من حیث لا یعلم. لا تسلّمه عند شدیدة لا تحسده عند نعمه و تقیل عثرته و تغفر زلته. و لا تدخر حلمك عنه اذا جهل علیك و لا- تخرج ان تكون سلما له. ترد عنه لسان الشیمه و تبطل فیہ كید حامل النصیحه و تعاشره معاشره کریمه و لا حول و لا قوة الا بالله». حق همسایه این است: - او را در غیابش حفظ کرده از آبرو و امکاناتش نگهداری نمایی. - و در حضورش با او کریمانه برخورد داشته، او را اکرام نمایی و در هر دو حال حضور و غیاب او را نصرت و یاری نموده و کمک کار او باشی. - نکته دیگر این است که نباید از او عیبی را سراغ گیری و یا از بدی و ناهنجاری او کاوش کنی تا به آنها اطلاع یابی. حال اگر بدون اختیار و اراده و به حسب اتفاق یعنی بدون برنامه ریزی قبلی و تکلف، بر این گونه امور از او مطلع گردیدی، باید نسبت به آنچه مطلع گردیدی و آگاه شدی به مانند یک حصن حصین یعنی قلعه‌ای محکم و استوار که هیچ امکان نفوذ در آن نیست، با آن عمل کرده آن سر را در درون قلب خود نگه داشته، با قدرت از آن محافظت نمایی و ستر محکمی بر آن افکنده که هیچ امکان افشاء آن میسر نباشد. - باید به گونه‌ای از آن اخبار و اطلاعات خود در مورد همسایه نگهداری کنی که اگر سر نیزه‌ها بخواهند در ضمیر و قالب تو به جستجوی او بگردند هرگز به خاطر رازداری تو منظوری ساختن آنها در درون قلبت، امکان دستیابی به آنها ابدًا موجود نباشد!! - نکته بعد این است که هرگز نباید در صدد شنیدن مخفیانه‌ی سخن او برآمده و به گونه‌ای که او نفهمد، به سخن او گوش فرادهی. - در سختی‌ها او را تنها مگذار و او را در دریای مشکلات رها نکن و اگر خداوند متعال به او نعمتی مرحمت نموده و وضعش خوب شد، هرگز به او حسد موزر. - و باید لغزش او را نادیده گرفته و بر او ببخشایی و اگر خطایی از او سر زد از او در گذری. - هرگاه از سر نادانی عملی ناشایست انجام داد، بردباری خود را برای او ذخیره [صفحه ۳۰۱] مساز (بلکه در این موارد بردباری ورزیده و کار او را نادیده بگیر). - و از اینکه برخوردی مسالمت‌آمیز با او داشته باشی هرگز فاصله مگیر و خارج مشو. - و باید زبان بدگویان و عیب جویان را از او ببری و قطع سازی و او را نسبت به «مکر» و «کید» و «دغلکاری» کسی که با او طرح دوستی ریخته، آگاه ساخته و این «کید» را برای او افشاء کنی و بدین وسیله آن را باطل سازی. - و به صورت خلاصه باید با او معاشرت داشته باشی معاشرتی کریمانه. «و لا حول و لا قوة الا بالله».

حق رفیق و همراه

«و اما حق الصاحب فان تصحبه بالفضل ما وجدت الیه سیلا- و الا- فلا اقل من الانصاف و ان تکرمه کما یکرّمک و تحفظه کما یحفظک و لا یسبکک فیما بینک و بینه الی مکرّمه، فان سبکک کافأته. و لا تقصر به عما یستحق من الموده. تلزم نفسک نصیحتة و حیاطته و معاضدته علی طاعة ربه و معونته علی نفسه فیما لا یهم به من معصیه ربه. ثم تكون علیه رحمة و لا تكون علیه عذابا و لا قوة الا- بالله». حق رفیق و همراه این است: - تا قدرت داری و به هر گونه که ممکن است با او به نیکی و فضیلت مصاحبت کنی. (پس اساس ارتباط تو با او باید بر «فضیلت» و «کرامت» باشد.) و اگر این گونه برخورد در موردی میسر نگردد پس لا اقل باید برخورد و مصاحبت تو به محور «انصاف» باشد. - آری تو باید همچنانکه او به تو اکرام می‌کند به او اکرام نمایی و چنانکه او تو را حفظ می‌کند باید تو او را حفظ نمایی. - و در ارتباطات بین خود و او سعی کن او به هیچ مکرمت و جوانمردی بر تو سبقت نگیرد.

حال اگر در موردی او بر تو پیشی گرفت حتما درصدد جبران باش و آن را تدارک کن. - در ارتباط با دوست، از آنچه که از دوستی و مودت استحقاق دارد، کوتاهی نکن. - تو باید خودت را به نصیحت و خیرخواهی او ملزم بدانی. - و پیوسته در نگهداشت او و مدد رسانی اش بر اطاعت و بندگی پروردگارش، [صفحه ۳۰۲] خود را متعهد بدان. - و او را در اموری که به خودش مربوط است تا آنجا که به معصیت الهی منجر نشود کمک نما. - آری تو باید برای او «رحمت» باشی و برایش «عذاب» و سختی نباشی. (برای دوست، لطف و رحمت بودن و مایه عذاب و رنج نبودن، رابطه‌ی دوستی را مستحکم و لذت بخش خواهد کرد.) «و لا قوة الا بالله».

حق شریک

«و اما حق الشریک فان غاب کفیته و ان حضر ساویته و لا تعزم علی حکمک دون حکمه و لا تعمل برأیک دون مناظرته و تحفظ علیه ماله و تنفی عنه خیانتیه فیما عز اوهان، فانه بلغنا «ان یدالله علی الشریکین ما لم یتخاونا» و لا قوة الا بالله». حق شریک این است: - اگر نزد تو حاضر نبود خلأ او را کفایت نموده و در گیابش کارهایشان را سامان دهی. - و اگر نزد تو حاضر بود با او با «مساوات» و «برابری» رفتار کنی. - بر حکم خودت و آنچه مقصود داری، بدون مراعات مراد او و مصلحت او، اقدام نکن. - و بدون مناظره و مشورت با او، مدار اقدامات تو، آراء و نظر خودت نباشد. - تو باید سرمایه و اموال او را برایش حفظ کنی. - و در هر موضوع کوچک و بزرگی ابداً به او «خیانت» نوری، چرا که به ما این گفتار رسیده است: «دست خداوندی بر سر دو شریک پیوسته آنها را حمایت می کند، مادامی که آن دو به هم خیانت نوزند.» «و لا قوة الا بالله».

حق مال (دارایی و امکانات مادی)

«و اما حق المال فان لا تأخذة الا من حله و لا تنفقه الا فی حله و لا تحرفه عن مواضعه و لا تصرفه عن حقائقه و لا تجعله اذا کان من الله الا الیه و سببا الی الله و لا- تؤثر به علی نفسک من لعله لا- یحمدک و بالحری ان لا یحسن خلافته ف؟ ما ترک و لا یعمل فیہ بطاعة ربک فتکون معینا له علی ذلک او بما احدث فی مالک احسن نظرا لنفسه [صفحه ۳۰۳] فیعمل بطاعة ربه فیذهب بالغنیمه و تبوء بالاثم و الحسرة و الندامة مع التبعه و لا قوة الا بالله». اما حق مال (دارائی‌ها و امکانات مالی و سرمایه‌ی اقتصادی) این است: - آن را جز از راه «حلال» و «مشروع» و «قانونی» به چنگ نیاورده و جز در مسیر «حلال» و «مشروع» و موارد قانونی و خدایسند انفاق نکرده و مصرف نسازی. - نباید دارایی‌های اقتصادی را از مواضع صحیح آن منحرف سازی و آن را از حقیقت‌های خود، که همان مسیر درست اکتساب و مصرف، و شیوه‌ی صحیح تولید و توزیع و مصرف است، منصرف سازی. - اگر مال از جانب خداست و از سوی خداوند آمده و تحصیل شده است، پس آن را جز به سوی او و سببی برای وصول به او قرار مده. - در این رابطه اموال را به کسانی به میراث نگذار، که چه بسا اصلاً سیاسی هم از تو نگذارند. پس نباید آنها را بر خود ترجیح داده و در مصرف، نیاز آنها را گزینش کنی و فعلاً از مصرف این اموال در آنچه مرضی خداست امساک ورزی، طبعاً وارثانی که حتی قادر نیستند نام تو را به شایستگی بر زبان بیاورند، سزاوار است جانشین شایسته‌ای هم در آنچه از اموال و امکانات برایشان ترک کرده‌ای نباشند و در آن بر اساس اطاعت پروردگارت رفتار نکنند. در این صورت تو با میراث گذاری خود، معین و کمک کار آنها در این امور خواهی بود. فرض دیگر این است که وارثان تو شایسته بوده و میراث تو را در راه خدا صرف می کنند و تصرفاتشان در مال تو برای خودشان نیکوست و در آن بر اساس اطاعت پروردگارشان عمل می کنند. در این صورت آنها بهره معنوی حاصله را استفاده برده و غنیمت و سود از آن آنها خواهد بود، ولی نصیب تو و آنچه به تو می رسد حسرت و گناه و پشیمانی و به بار کشیدن همه تبعات احتمالی

خواهد بود، «و لا قوة الا بالله».

حق طلبکار

«و اما حق الغريم الطالب لك فان كنت مؤسرا او فيته و كفيته و اغنيته و لم ترده و تمطله فان رسول الله - صلى الله عليه و آله و سلم - قال: «مطل الغني ظلم» و ان كنت [صفحه ۳۰۴] معسرا ارضيته بحسن القول و طلبت اليه طلبا جميلا و رددته عن نفسك ردا لطيفا و لم تجمع عليه ذهاب ماله و سوء معاملته، فان ذلك لؤم و لا قوة الا بالله.» حق طلبکار که بدهی خود را از تو می‌خواهد این است: اگر تو مکنت داشته، قدرت بر پرداخت آن بدهی را داری، باید به صورت کامل قرض خود را بازپرداخت کرده و مشکل او را کفایت کنی و او را بی‌نیاز سازی و با برخوردهای ناصواب او را سرگردان نکرده و مردد و معطل نسازی. چرا که رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - فرمودند: «مسامحه کاری بدهکار که قدرت بر پرداخت دین خود را واجد است، ظلم است.» اما در صورتی که هم اکنون توانایی بازپرداخت حق طلبکار را نداری، باید با کلامی نیکو و زیبا، او را از خود راضی سازی و از او برای خود به صورتی زیبا مهلت بخواهی و او را از خود و تقاضای وصول طلب خود، منصرف سازی (با برخوردی لطیف و از سر مهر و ادب، او را از خودت خشنود و درخواستش را از خود برگردانی.) و نباید هم مالش را برده و هم با سوء برخورد، خاطرش را ناراحت کرده و هر دو را برای او با هم جمع کنی که این نحوه معاشرت با طلبکار، از فرومایگی نشأت می‌گیرد «و لا قوة الا بالله».

حق معاشر (شخصی که با انسان مأنوس بوده و با او رفت و آمد دارد)

«و اما حق الخلیط فان لا تغره و لا تغشه و لا تکذبه و لا تغفله و لا تخدعه و لا تعمل فی انتقاضه عمل العدو الذی لا یبقی علی صاحبه و ان اطمأن الیک استقصیت له علی نفسك و علمت: «ان غبن المسترسل ربا» و لا قوة الا بالله.» حق فرد معاشر و خلیط - و کسی که با تو مأنوس است و همیشه با تو می‌جوشد و رفت و آمد می‌کند - این است: - ا را با نیرنگ و دغل خود فریب ندهی. - و با او از سر غش و تقلب رفتار نکنی. - و به او دروغ نگفته - و با عملکرد خود او را به غفلت نکشانی. - و به او خدعه نزن. - و در مناسبات خود با او به مانند دشمنی که هیچ رحمی به مصاحب خود [صفحه ۳۰۵] نمی‌کند و هیچ برای او باقی نمی‌گذارد، رفتار نکنی. - اگر او به تو اعتماد کرد و به تو در رفتار خود مطمئن شد، باید همه‌ی توانت را در راه رعایت حال او به کار گیری و به نفع او گرچه به زیان خودت باشد، همه مصالح و خوبیها را به طور کامل در حق او رعایت نمود. و بر طبق آن عمل نمایی. - و باید بدانی که فریب دادن شخصی که به انسان اعتماد کرده است و مغبون ساختن او نوعی «ربا» و زیاده گرفتن نامشروع است «و لا قوة الا بالله».

حق شاکی بر انسان

«و اما حق الخصم المدعی علیک فان کان ما یدعی علیک حقا لم تنفسخ فی حجه و لم تعمل فی ابطال دعوته و کنت خصم نفسك له و الحاکم علیها و الشاهد له بحقه دون شهادة الشهود، فان ذلك حق الله علیک. و ان کان ما یدعیه باطله رفقت به و ردته و ناشدته بدینه و کسرت حدته عنک بذكر الله و الغیت حشو الکلام و لغظه الذی لا یرد عنک عادیة عدوک بل تبوء باثمه و به یشحد علیک سیف عداوته، لأن لفظه السوء تبعث الشر، و الخیر مقمعه للشر و لا قوة الا بالله.» حق خصمی که علیه تو مدعی است این است: اگر آنچه علیه تو ادعا می‌کند، «حق» است و با ادله‌ای منطقی و صحیح علیه تو، اقامه‌ی دعوا نموده است، نباید او را در حجتش رد کرده و ادله‌اش را ابطال سازی. آری در این صورت هیچ تلاشی برای رد و ابطال مدعای او انجام مده و تو خود به نفع

او، خصم نفس خودت باش و بر ضد نفس خود، حکم صادر کن و به عنوان شاهدهی صدق برای او و در دفاع از حق او عمل نما، تا نوبت به شهادت سایر شهود نرسد. چرا که این گونه عمل نمودن «حق خداوند» بر توست. اما اگر آنچه او مدعی آن است واقعا باطل است و «حق» با توست، در این صورت باید از یک سو با «مهربانی کردن» با او و از سوی دیگر با «تهدید متین» و ترساندن او، او را به مجموعه عقایدش و تمامی باورهای دینی و مذهبی‌اش سوگند دهی و با یاد خداوند سرسختی و حدت او را در هم فروشکنی. و از حرفهای بیهوده و جنجال‌آمیز و لغظ‌گویی و هرزه‌سرایی پرهیز داشته باشی که این گونه امور نه تنها خشم و دشمنی او را از بین نمی‌برد که باعث به دوش [صفحه ۳۰۶] کشیدن بار گناه او از جانب تو، خواهد شد. و بدین وسیله شمشیر دشمنی او علیه تو تیز و بران خواهد شد. چرا که به طور کلی یک «کلمه» سخن «بد» و سوء ناهنجار، شراره‌ی بدیها را شعله‌ور می‌سازد ولی «خیر» و به «نرمی» و «ادب» سخن گفتن، ریشه هر بدی را می‌خشکاند و آن را قلع و قمع می‌کند. «و لا قوة الا بالله».

حق کسی که مورد شکایت واقع شده (متشاکی)

«و اما حق الخصم المدعی علیه فان كان ما تدعيه حقا اجملت في مقاولته بمخرج الدعوى، فان للدعوى غلظة في سمع المدعى عليه، و قصدت قصد حجتك بالرفق، و امهل المهلة و ابين البيان و الطف اللطف و لم تشاغل من حجتك بمنازعته بالقليل و القال فتذهب عنك حجتك و لا يكون لك في ذلك درك و لا قوة الا بالله.» حق خصمی که علیه او شکایت و ادعا داری این است: - اگر تو در مدعای خود صادقی و آنچه علیه او شکایت داری «حق» است، باید در طرح دعوی به نرمی با او سخن بگویی و اقامه‌ی دعوی را با کلامی زیبا آغاز کنی، چرا که اساسا دعوی و ادعا همواره برای «مدعی علیه» و در گوش او سخت و سنگین و ناگوار است. - تو باید حجت و ادله خود را با «رفق» و «مدارا» طرح نمای. - از این گذشته باید به اندازه کافی به او مهلت بدهی و در بیان مقصود و مدعای خود، از کلام بسیار روشن و واضح استفاده کرده مقصود خود را کاملا- برای او روشن سازی و در حق او تا آنجا که می‌توانی لطف و مهربانی روا داری. - از سوی دیگر نباید به جای اقامه «دلیل» و برهان و آنچه ذکر شد به جار و جنجال پردازی و با قیل و قال با او منازعه کنی و بدین وسیله از حجت خود منصرف و به این امور مشغول شوی که این امور باعث از بین رفتن «برهان» و «استدلال» تو خواهد شد و دیگر در این زمینه به هیچ وجه نمی‌توانی آنچه را از دست دادی جبران و تدارک نمائی «و لا قوة الا بالله». (و در نسخه دیگر آمده است: «اگر در دعوی خود اهل حق نبوده و محق نمی‌باشی باید تقوای خداوند - عزوجل - را پیشه ساخته و به سوی او توبه کنی و از اقامه‌ی آن دعوی نابجا صرف نظر نموده آن را ترک کنی») [صفحه ۳۰۷]

حق مشورت خواه

«و اما حق المستشار فان حضرک له وجه رأى جهدت له فى النصيحة و اشرت عليه بما تعلم انک لو کنت مکانه عملت به و ذلك لیکن فى رقة ولین، فان اللین یؤنس الوحشة و ان الغلظ یوحش موضع الانس و ان لم یحضرک له رأى و عرفت له من تتق برأیه و ترضی به لنفسک، دلته علیه و ارشده الیه، فکنت لم تأله خیراً و لم تدخره نصحا و لا حول و لا قوة الا بالله.» حق کسی که با تو مشورت می‌کند و از تو نظر و رأى می‌خواهد این است: - چنانچه در مورد مشورت، به نظر صحیح و درستی راه یافتی، باید در خیر خواهی و نصیحت او تلاش نموده و دیدگاهی را در اختیارش قرار دهی که بدانی و یقین داشته باشی که اگر خود تو به جای او بودی، به همان دیدگاه و نظر عمل می‌کردی. - نکته دیگر اینکه به هنگام ارائه‌ی مشاوره به او باید در نهایت رحمت و مهربانی و لینت با او مواجه شده و به شیوه‌ای رفتار کنی که وحشت را از او بزدایی، چرا که «لینت» و «مهربانی» موجب تبدیل «وحشت» به «انس» می‌گردد ولی «غلظت» و «خشونت» موضع انس و صفا را به «وحشت» و «کدورت» تبدیل می‌کند. - اما اگر به هنگام مشاوره

به نظر صحیح و درستی نائل نیامدی، چنانچه شخصی را می‌شناسی که به صحت نظر و رأی او اطمینان داری و او را برای خودت جهت مشاوره می‌پسندی، شخص مشورت خواه را به او راهنمایی نما و او را به آن شخص ارشاد کن که در این صورت او را در مورد خیر و صواب مورد نظرش، به حیرت و تحیر مبتلی نساخته و هیچ نصیح و خیرخواهی را برای او فروگذار نکرده و از او دریغ نورزیده‌ای «و لا حول و لا قوة الا بالله».

حق کسی که مشاور انسان قرار می‌گیرد

«و اما حق المشیر علیک فلا تتهمه فیما لا یوافقک علیه من رأیه اذا اشار علیک فانما هی الأراء و تصرف الناس فیها و اختلافهم فکن علیه فی رأیه بالخیار اذا اتهمت رأیه. فاما تهمته فلا تجوز لک اذا کان عندک ممن یتستحق المشاوره و لا تدع شکره علی ما بدالك من اشخاص رأیه و حسن وجه مشورته فاذا وافقک حمدت الله و قبلت ذلک [صفحه ۳۰۸] من اخیک بالشکر و الأرصاء بالمکافأه فی مثلها، ان فرع الیک و لا قوة الا بالله.» حق کسی که مورد مشاوره تو قرار می‌گیرد این است: - اگر در موردی نظری ارائه کرد که با دیدگاه و میل تو موافق نیست نباید او را متهم سازی!! چرا که نظرها و دیدگاهها مختلف است و موضعگیری مردم در موارد مختلف با هم فرق می‌کند و تو در پذیرش و انتخاب دیدگاه او کاملاً-مختار و آزاد هستی، از این رو اگر در موردی نظر او را نمی‌پسندی می‌توانی آن را نپذیری ولی متهم ساختن او در این گونه موارد، صحیح نیست. مگر تو او را صالح و برای مشاوره تشخیص نداده بودی؟! پس چگونه او را متهم می‌سازی. این برخورد جایز نیست. - نکته دیگر اینکه مبدا تشکر و سپاس از او را به هنگامی که نظرات خود را ارائه نمود و دیدگاهش بر تو ظاهر شد و تو حقیقتاً حسن مشاوره او را لمس نمودی، فراموش کرده و قدردانی از او را رها کنی. - حال اگر دیدگاه او به هنگام مشورت با تو موافق بود، خدای متعال را سپاس گزار و با شکر و امتنان، آن را از برادرت قبول کن و مترصد فرصت برای جبران و تلافی این لطف او باش و اگر در موردی او به سراغ تو آمد تا با تو به مشورت پردازد، به همین گونه با او برخورد نما. «و لا قوة الا بالله».

حق کسی که طالب نصیحت است

«و اما حق المستنصح فان حقه ان تؤدی الیه النصیحه علی الحق الذی تری له انه یحمل و تخرج المخرج الذی یلین علی مسامعه و تکلمه من الکلام بما یطیقه عقله فان لكل عقل طبقه من الکلام یعرفه و یجتنبه و لیکن مذهبک الرحمة و لا قوة الا بالله.» حق کسی که از تو نصیحت می‌خواهد این است: - نصیحت و خیرخواهی «صحیح» و «حق» را به گونه‌ای که احتمال می‌دهی بتواند آن را تحمل کند و برتابد، در اختیارش نهی. - تو باید راه خروج از مشکلات و ناراحتی‌ها را به گونه‌ای که در گوشه‌های او به نرمی و ملایمت تلقی به قبول شود، به او بنمایانی. - آری باید به گونه‌ای به او سخن بگویی که عقل او قدرت تحمل آن را داشته باشد. چرا که برای هر عقلی طبقه‌ای و گونه‌ای از کلام و سخن وجود دارد که همان را [صفحه ۳۰۹] می‌شناسد و با آن آشناست و از غیر آن روی برمی‌تابد و آن را قبول نمی‌کند. و به صورت خلاصه باید اساساً شیوه و روش تو «رحمت» و «عطوفت» باشد. «و لا قوة الا بالله»

حق نصیحت گو

«و اما حق الناصح فان تلین له جناحک ثم تشرئب (تشرّف) له قلبک و تفتح له سمعک حتی تفهم عنه نصیحته، ثم تنظر فیها، فان کان وفق فیها للصواب حمدت الله علی ذلک و قبلت منه و عرفت له نصیحته و ان لم یکن وفق له فیها رحمته و لم تتهمه و علمت انه

لم یألك نصحا، الا أنه أخطأ، الا ان يكون عندك مستحقا للثمة فلا تعبا بشى من امره على كل حال و لا قوة الا بالله.» حق کسی که از سر خیرخواهی به نصیحت تو می‌پردازد این است: - بال و پر خود را برای او نرم کنی و با او سر سختی نشان ندهی و آن‌گاه قلبت را برای درک نصیحت او آماده سازی و گوش خود را برای او باز کنی، تا در فراگیری و فهمیدن نصیحت او هیچ مشکلی نداشته باشی. - و بعد از شنیدن و فهمیدن باید در آنچه به عنوان نصیحت به تو ارزانی داشته، بدقت بنگری اگر آن را درست یافتی و او به ارائه‌ی نظر صحیح، موفق شده است، خدای متعال را بر این مطلب «شکر» گزارده و آن را از او بپذیری و به «حسن نظر» و «خیرخواهی» او اعتراف کنی. - ولی اگر در خیرخواهی خود به ارائه نظر صحیح موفق نشده است، باید با او مهربانی و رحمت روا داشته و هرگز او را متهم نسازی و بدانی که او از خیرخواهی در مورد تو کوتاهی نکرده، بلکه او فقط خطا کرده است. آری نیت او خیر بوده است ولی در تشخیص به خطا رفته و با تو نظر سوئی نداشته است. - البته اگر نصیحت گو از آغاز برای تو شناخته شده باشد که او مستحق تهمت است، و از ابتدا بدانی صلاحیت این کار را ندارد، در این صورت به هیچ وجه مجالی برای پذیرش رأی او نیست و علی ای حال نباید برای نظر او ارزشی قائل باشی. «و لا قوة الا بالله.» [صفحه ۳۱۰]

حق بزرگسال

«و اما حق الکبیر فان حقه توفیر سنه و اجلال اسلامه اذا کان من اهل الفضل فی الاسلام لتقدیمه فیه و ترک مقابله عند الخصام و لا تسبقه الی طریق و لا- تؤمه فی طریق و لا- تستجهله، و ان جهل علیک تحملت و اکرمته بحق اسلامه مع سنه فانما حق السن بقدر الاسلام و لا قوة الا بالله.» حق بزرگسال این است: - او را و سالمندی‌اش را احترام نهی و اگر از اهل فضل و فضیلت در اسلام است، به خاطر پیش قدمی او در اسلام، دین‌داری و اسلامش را تجلیل کنی. - مطلب دیگر اینکه باید به هنگامه‌ی خصومت، مطلقاً از روبرو شدن و مقابله با او پرهیزی. - در مسیر و به هنگام راه رفتن بر او سبقت‌گیری و از او جلو نیفتی. - تو نباید او را نادان و کم‌خرد بشماری و اگر رفتار جاهلانه و نابخردانه‌ای از او مشاهده کردی باید تحمل نموده و شکیبیا باشی و به خاطر حق اسلامش و کهنسالی او، باید اکرامش نموده و محترمش داری چرا که حق سن و سال چون حق اسلام و دینداری است «و لا قوة الا بالله.»

حق خردسال

«و اما حق الصغیر فرحمته و تثقیفه و تعلیمه و العفو عنه و الستر علیه و الرفق به و المعونة له و الستر علی جرائر حدائته فانه سبب للتوبة و المداراة له و ترک مماحکته فان ذلک ادنی لرشده.» حق خردسال این است: - او را مشمول رحمت و مهربانی خود قرار دهی. - باید همه تلاش خود را برای تربیت و تعلیم او مبذول نموده، او را فردی با فرهنگ تربیت کنی. آری باید او را تعلیم دهی. - و در موقع لغزش از خطایش درگذری و بدی او را بر او ببوشانی. - دیگر اینکه باید با او مهربان بوده و با رفق و مدارا با او برخورد کنی. - باید او را کمک کنی تا در مسیر زندگی کم‌کم و با سلام و روش صحیح، رشد کند و بزرگ شود. [صفحه ۳۱۱] - تو باید بر خطاهای ناشی از کودکی او پرده تغافل‌اندازی و آنها را ندیده‌گیری چرا که این گونه برخورد، زمینه‌ی «توبه» و اصلاح رفتار کودک را فراهم می‌سازد. - باید با او مدارا کنی و از درگیر شدن و مشاجره و خرده‌گیری با او بشدت پرهیزی چرا که این روش برای رشد و هدایت او مناسب‌تر است.

حق نیازمند و سائل

«و اما حق السائل فاعطاؤه اذا تیقت صدقه و قدرت علی سد حاجته و الدعاء له فیما نزل به و المعاونة له علی طلبته، و ان شککت فی

صدقه و سبقت الیه التهمه له و لم تعزم علی ذلك، لم تأمن ان يكون من كيد الشيطان اراد ان يصدقك عن حظك و يحول بينك و بين التقرب الی ربك فتركنه بستره و رددته ردا جميلا. و ان غلبت نفسك فی امره و اعطيته علی ما عرض فی نفسك منه فان ذلك من عزم الامور. حق کسی که نزد آدمی اظهار نیاز می آورد و از او طلب یاری دارد، این است: - اگر به صدق نیاز و طلب او واقف شدی و بر رفع نیاز او قدرت داری، پس نیاز او را به او عطاء کرده و حاجاتش را برآوری. - به علاوه باید برای او در مورد آنچه بدان گرفتار آمده و بر او نازل شده، خالصانه به درگاه ربوبی دست نیاز بلند کرده و برای او دعا کنی و او را در زمینه‌ی طلب و درخواستش مدد رسانیده و کمک کنی. - اما اگر در صدق گفتار او شک داشتی و او را در این زمینه متهم می دانستی و خلاصه بر اینکه او راست می گوید تردید داشتی، باید به صورت دقیق انگیزه‌های خود را کاوش کنی، آیا واقعا از این نظر مطمئن هستی که این برخورد تو ناشی از کید شیطان نیست که می خواهد تو را از حظ و بهره‌ای که از این کمک رسانی می توانی ببری مانع گردد، و بین تو و تقرب به پروردگارت مانع و حائل شود؟ به هر حال در این زمینه از اینکه مورد کید شیطان واقع شده باشی مامون نیستی!! به هر حال علت تردید خود را باید مشخص کنی اگر علت معقول و صحیحی داشت در این صورت او را ترک می کنی درحالی که نیاز او را مستور داشته و هرگز آبروی او را با افشای آن نمی ریزی و با کلامی زیبا او را از خود برمی گردانی. آری باید [صفحه ۳۱۲] برگرداندن او برگشتی زیبا باشد. - اما در همین مورد نیز اگر بر نفس خود غالب آمده و بر تردیدها و وسوسه‌ها پیروز شدی و با وجود دغدغه‌ای که در نفس خود داری نیاز او را برآورده و حاجتش را به او اعطاء کردی، پس بدان که این نشانه عزم راسخ توست.

حق شخصی که برای رفع نیاز به او مراجعه شده است

«و اما حق المسوول فحقه ان اعطی قبل منه ما اعطی بالشکر له و المعرفة لفضله و طلب وجه العذر فی منعه و احسن به الظن و اعلم انه ان منع فماله منع و ان لیس التثريب فی ماله و ان كان ظالما فان الانسان لظلوم كفار». حق کسی که نیاز خودت را نزد او اظهار می داری تا او آن نیاز را برآورد این است: - اگر به تو پاسخ مثبت داده و نیازت را برآورده ساخت با تشکر و سپاس آنچه را که اعطاء می کند، از او پذیرفته و فضل و محبت او را بشناسی و قدر بدانی. - اما اگر نیازت را برآورده نساخت و در این ارتباط عذری را ارائه کرد، آن را از او قبول نموده و با «حسن ظن» با او برخورد نمایی. - و به هر حال باید بدانی اگر او از دادن امتناع ورزد و تو را از عطای خود منع کند، پس مال خود را منع نموده است و هیچ گونه توییحی علیه او در زمینه مالش وجود ندارد. حال اگر واقعا عذری در عدم مساعدت تو نداشته باشد، «ظالم» و «ستمگر» خواهد بود که انسان بسی ظالم و بسیار ناسپاس است.

حق کسی که خداوند به وسیله او انسان را شاد می کند

«و اما حق من سرک الله به و علی یدیه فان كان تعمدها لك: حمدت الله، اولاً ثم شکرته علی ذلك بقدره فی موضع الجزاء و کافأته علی فضل الابتداء و ارصدت له المكافاة، و ان لم یکن تعمدها: حمدت الله و شکرته و علمت انه منه، توحدك بها و احببت هذا اذ كان سببا من اسباب نعم الله عليك و ترجو له بعد ذلك خیرا، فان اسباب النعم برکة حیثما كانت و ان كان لم یتعمد و لا قوة الا بالله». اما حق کسی که خداوند متعال به وسیله او و از کانال او تو را شاد و مسرور [صفحه ۳۱۳] ساخته است این است: اگر او معتمد بر این کار بوده و به قصد شادمانی تو کاری انجام داده است: اولاً خدای را حمد و سپاس بگزار و در رتبه‌ی بعد از او نیز به خاطر خدمتی که به تو انجام داده است، قدردان و سپاسگزار باش. چرا که این سپاس به عنوان نوعی جزاء و پاداش در قبال خدمت او می باشد. - از این گذشته باید به خاطر فضیلت ابتدا نمودن امر «خیر» که او بدان دست زده است، محبت او را جبران نمایی و مترصد

فرستی باشی تا تو نیز او را با انجام کاری سودمند، شاد و مسرور سازی. - فرض دیگر این است که او به قصد شادمانی تو آن کار را انجام نداده است ولی به هر علت کار او به نفع تو تمام شده و تو شادمان گشته‌ای در این صورت باز باید خدای متعال را سپاس گویی و از او تشکر کنی و این حقیقت را بدانی که این «شادمانی» و «سرور» از اوست، او با حکمت خود تو را ویژه این نعمت دانسته است. از این رو باید آن شخص را هم دوست بداری چرا که او سببی از اسباب نعمت‌های الهی برای تو واقع شده است. - و باید بعد از این همیشه برای او آرزوی خیر داشته باشی، چرا که اسباب نعمت‌ها هر کجا که باشند، خود «برکت» خواهند بود، گرچه متعمد نباشند. (آری او وسیله لطف الهی در حق تو واقع شده است هر چند خود نیت آن را نداشته باشد، پس به هر حال باید او را دوست بداری و خیرخواهش باشی.) «و لا قوة الا بالله».

حق بدی کننده و فرد جفاکار

«و اما حق من ساءك القضاء على يديه بقول او فعل فان كان تعمدها كان العفو اولى بك لما فيه له من القمع و حسن الادب مع كثير امثاله من الخلق. فان الله يقول: «و لمن انتصر بعد ظلمه فاؤلئك ما عليهم من سبيل - الى قوله - من عزم الامور» و قال عزوجل: «و ان عاقبتهم فعاقبوا بمثل ما عوقبتهم و لئن صبرتم لهو خير للصابرين.» هذا في العمد. فان لم يكن عمدا لم تظلمه بتعمد الانتصار منه فتكون قد كافأته تعمد على خطاء و رفقت به و رددته بألطف ما تقدر عليه و لا قوة الا بالله.» اما حق کسی که به دست او قضا با تو بدی روا داشت حال با گفتار باشد یا فعل، این است: [صفحه ۳۱۴] - اگر او در این بدی و جفا متعمد است مسلما عفو و گذشت از جانب تو نسبت به او سزاوارتر و برتر است چرا که این برخورد موجب ریشه کن شدن درونی مشکل او شده به علاوه که این خود ادبی زیبا است که با او انجام می‌دهی و از این گذشته امثال این امور و برخوردها از بسیاری از افراد نظیر او سر می‌زند و لذا باید با دیده اغماض با آن مواجه شده و از آن درگذری. خداوند متعال می‌فرماید: «آنان که پس از ستم دیدن درصدد انتقام برآیند مورد تعرض قرار نمی‌گیرند و در انتقام خود محق می‌باشند - و البته آن کس که از انتقام چشم پوشد و صبر کند و ببخشد، نشانه اراده محکم اوست.» [۴۳۹]. همچنین خداوند - عزوجل - می‌فرماید: «اگر انتقام می‌گیرید به قدر ستمی که دیده‌اید انتقام بگیرید، ولی اگر صبر کنید البته بهتر است.» [۴۴۰]. - همه آنچه ذکر شد در مورد تعمد در جفا و بدی بود. اما اگر آن شخص متعمد نباشد و ناخواسته به تو جفا روا داشته، تو نباید با تعمد در انتقام از او و مقابله با او، به او ظلم روا داری که در این صورت تو با «عمد» خطای او را پاسخ داده‌ای. تو باید با او با مدارا و رفق رفتار کنی و او را به لطیف‌ترین شیوه‌ای که بر آن قدرت داری، آنچنان مورد بازنگری عمیق درونی قرار دهی که خود مجبور به عدول از قصد و عمل خود برآمده و خود برگردد. «و لا قوة الا بالله»

حق همکیشان

«و اما حق اهل ملتک عامه فاضمار السلامه و نشر جناح الرحمه و الرفق بمسيئهم و تألفهم و استصلاحهم و شکر محسنهم الى نفسه و اليك، فان احسانه الى نفسه احسانه اليك اذا كف عنك اذاه و كفاك مؤونته و حبس عنك نفسه فعمهم جميعا بدعوتك و انصرهم جميعا بنصرتك و انزلهم جميعا منك منازلهم، كبيرهم بمنزلة الوالد و صغيرهم بمنزلة الولد و اوسطهم بمنزلة الاخ، فمن اتاك تعاهدته بلطف و رحمه وصل اخاك بما يجب للاخ على اخيه.» حق اهل ملت تو به صورت عام که همکیشان تو هستند این است: [صفحه ۳۱۵] - در ضمیر و نهان دل خود سلامتی و نیکبختی آنها را خواهان باشی و بال و پر رحمت خود را برای آنها بگسترانی. - تو باید نسبت به بد رفتارانشان با رفق و مدارا برخورد کنی و با آنها از سر الفت و انس و مهربانی در آمیزی و سعی کنی که با آنها مألوف باشی. - و از این گذشته تو باید همیشه در فکر اصلاح امور آنها باشی. - اما در ارتباط با نیکوکاران آنها که هم به خود

احسان می‌کند و هم به تو، وظیفه تو سپاس و تشکر و قدردانی است. چرا که احسان او به خودش در واقع احسان او به توست مگر نه این است که او اذیت خود را از تو منع نموده و بار خود را بر دوش تو نینداخته است و خود موونه‌ی زندگی خود را به دوش کشیده و نفس خود را از تو در زمینه بدیها و هواها و پلشتی‌ها منع کرده است تا از جانب او هیچ گونه ناراحتی و بدی به تو نرسد. بنابراین تو باید همه آنها را در دعای خود شریک نموده و برای همه از خداوند متعال درخواست «خیر» و «سعادت» داشته باشی. - به علاوه همه‌ی آنها را باید به «نصرت» و «یاری» خود، یاری داده [۴۴۱] و آنها را در انجام امورشان مدد رسانی. - باید همه آنها به وسیله‌ی تو و از جانب تو در جایگاههای خود قرار گیرند. تو باید آنها را در پایگاههای خاص به آنها فرود آوری. نگرش تو باید به آنها این چنین تنظیم شود که بزرگانشان را به منزله «پدر» و کوچکشان را به منزله «فرزند» و میانسالان آنها را به منزله‌ی «برادر» به حساب آوری. - هر کس از آنها به سراغ تو آمد با او لطف و مهربانی و رحمت روا دار و عهد لطف و رحمت را با او تجدید نما و به گونه‌ای با برادر دینی مراوده و رفت و آمد داشته باش که بر یک برادر واجب است همان گونه با برادر خود رفتار کند.

حق اهل ذمه (کافرانی که در پناه حکومت اسلامی به سر می‌برند)

«و اما حق اهل الذمه فالحکم فیهم ان تقبل منهم ما قبل الله، و تفی بما جعل الله لهم من ذمته و عهده و تکلمهم الیه فیما طلبوا من انفسهم و اجبروا علیه، و تحکم فیهم [صفحه ۳۱۶] بما حکم الله به علی نفسک فیما جرى بینک و بینهم من معامله و لیکن بینک و بین ظلمهم من رعایه ذمه الله و الوفاء بعهده و عهد رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - حائل، فانه بلغنا انه قال: «من ظلم معاهدا کنت خصمه!» فاتق الله و لا حول و لا قوه الا بالله.» حق اهل ذمه، یعنی همان اهل کتابی که در پناه حکومت اسلامی زندگی می‌کنند و با نظام اسلامی پیمان عدم تعرض و عمل به مقررات عمومی جامعه اسلامی امضاء کرده‌اند، این است: - در موضع قضاوت و حکم در بین آنها، آنچه را خداوند از آنان پذیرفته است تو نیز از آنها بپذیری. - و آنچه را خداوند برای آنها از تعهدات مختلف قرار داده است، به آنها وفا نمایی. - و آنها را به آنچه خود طالبند و خود را به آن موظف می‌دانند واگذاری. (بنابراین باید تنها چیزی از آنها طلب کنی که در قرارداد و پیمان با ایشان قید شده و خود پذیرفته‌اند). - تو باید در مابین آنها و در زمینه‌ی آنچه بین تو و آنها از معامله جریان دارد به گونه‌ای حکم برانی و در مورد آنها به گونه‌ای قضاوت کنی که خداوند به همان گونه بر تو حکم فرموده است. و لیکن باید بین تو و بین ظلم نمودن به آنها در زمینه رعایت تعهد الهی و وفاء بر عهد خداوند و عهد رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - حائلی محکم و حجابی سترگ باشد. پس هرگز نباید به آنها ظلم روا داری چرا که به ما رسیده است که حضرت فرمود: «هر کس به کفری که در پناه اسلام قرار گرفته و به هر کس که با او معاهده‌ای امضاء شده است، ظلم روا دارد، با من دشمنی نموده و من دشمن او خواهم بود.» پس تقوای الهی را درباره کافران ذمی رعایت نما. و لا حول و لا قوه الا بالله.

استمداد از خداوند در ایفای حقوق که بر همه وجود آدمی سایه افکنده است

در خاتمه این نظامنامه بلند و الهی «حقوقی» و «اخلاقی» حضرت سجاده علیه السلام می‌نویسند: «فهذه خمسون حقا محیطا بک لا تخرج منها فی حال من الاحوال یجب علیک رعایتها و العمل فی تأدیتها و الاستعانۀ بالله جل ثناؤه [صفحه ۳۱۷] علی ذلک و لا قوه الا بالله و الحمد لله رب العالمین» یعنی: این «پنججاه» «حق» است که بر سراسر زندگی تو سایه افکنده و همه وجود تو را احاطه کرده است که در هیچ حالی از احوال از آن و موارد آن خارج نیستی. حال بر تو رعایت این «حقوق» و تلاش در ادا نمودن آن «واجب» است و باید در این راستا از خداوند - جل ثناؤه - بر این امر استعانت جوئی که هیچ نیرو و توانی در عالم هستی وجود ندارد مگر اینکه از ناحیه حضرت الله نشأت گرفته است. «و الحمد لله رب العالمین». پایان بررسی رساله الحقوق حضرت سجاده علیه السلام

برخی از سخنان گهربار حضرت سجاده

اشاره

از حضرت علی بن الحسین علیه السلام روایات متعددی نقل شده است که با توجه به حاکمیت جو اختناق و سرکوب در دوران حضرت، نشانه‌ی تحرک فوق العاده این امام بزرگوار در اشاعه فرهنگ ناب اسلامی می‌باشد. باید توجه داشت این روایات تحقیقا گوشه‌ای از سخنان گهربار حضرت می‌باشد و تعداد واقعی سخنان ایشان از آنچه در تاریخ و کتب روایی ثبت شده، به مراتب بیشتر است چرا که ۳۵ سال امامت آن امام همام فرصت قابل توجهی است برای ارائه معارف اسلامی، اما متأسفانه خط مشی سیاسی و فرهنگی نظام طاغوت و ستمگر در عصر آن حضرت، هدم و نابودی آثار رسالت و امامت از یک سو و جلوگیری از ارائه معارف ناب از سوی دیگر بوده است. با این وجود این تعداد روایت که از حضرت روایت شده نشانگر تلاش و مجاهدت فراگیر حضرت سجاده علیه السلام در انتقال معالم دین و معارف اسلام به جامعه می‌باشد. در کتاب مناقب تألیف «ابن شهر آشوب» آمده است: «بسیار کم کتابی یافت می‌شود که پیرامون «زهد» و «موعظه» نگارش شده باشد و در آن نیامده باشد: «قال علی بن الحسین» علیه السلام و یا «قال زین العابدین» علیه السلام [۴۴۲]. در مجموعه حاضر بسیاری از سخنان حضرت در خلال بیان حالات و [صفحه ۳۱۸] ویژگی‌ها و بررسی ابعاد وجود اقدس ایشان ذکر گردیده است. در این قسمت نیز چند سخن دیگر از سخنان حضرت زین العابدین علیه السلام در موضوعات مختلف اخلاقی و تربیتی که حقیقتا دارای مضامین بسیار عالی می‌باشد از باب تبرک و تیمن، نقل می‌کنیم: ۱- «... یا اباحمزه لا تنامن قبل طلوع الشمس فانی اگرها لک، ان الله یقسم فی ذلک الوقت ارزاق العباد علی ایدینا یجریها». [۴۴۳]. یعنی: «ای ابوحمزه مبادا که قبل از طلوع خورشید در صبح بخوابی (حتما خوابیدن در آن وقت را ترک کن) که من آن را برای تو ناپسند می‌دانم. هر آینه خداوند در آن وقت روزیها و ارزاق بندگان را تقسیم می‌کند و بر دستان ما آن را جاری می‌فرماید.» ۲- «احبونا حب الاسلام، فما زال حکم لنا حتی صار شینا علینا». [۴۴۴]. یعنی: «بر اساس معیارهای اسلامی ما را دوست بدارید. پس پیوسته محبت شما نسبت به ما بر اساس معیار صحیح بود (ولی بر اساس بعضی انحرافات عقیدتی از مسیر صحیح خارج شده و به افراط گرائید از این رو در مورد ما به مسائلی قائل شدید که صحیح نبود) و لذا محبت شما به عیب و عار برای ما تبدیل شد.» (چرا که به خاطر آنچه شما به ما نسبت می‌دهید مردم از ما عیب می‌گیرند.) ۳- «ما تجرعت جرعة غیظ احب الی من جرعة غیظ اعقبها صبرا و ما احب ان لی بذلک حمر النعم». [۴۴۵]. یعنی: «هیچ خشمی را فرونخوردم که نزد من محبوبتر از خشمی باشد که به دنبال آن «صبر» از پی درآید و دوست ندارم این را با شتران سرخ موی (که قیمتی‌ترین مال نزد عرب است) تعویض کنم.» (از این رو اگر مسأله‌ای «خشم» انسان را برانگیخت باید آن خشم را فروخورده و به دنبال آن «صبر» پیشه کند و اجازه ندهد غضب و خشم، کنترل او را از دست ربوده و او را به اعمال خلاف سوق دهد.) ۴- «ما عرض لی قط امران احدهما للدنیا و الآخر للآخرة فآثرت الدنیا الا رأیت [صفحه ۳۱۹] ما اکره قبل ان امسی» [۴۴۶]. یعنی: «هرگز دو کار که یکی برای «دنیا» بوده و دیگری برای «آخرت»، برایم پیش نیامد و در این بین من «دنیا» را انتخاب و گزینش نمودم، مگر اینکه آنچه را مکروه می‌دانستم، قبل از اینکه به شب برسم به من روی آورده و آن را دیدم.» ۵- «یا بنی اصبر علی النوائب، و لا تتعرض للحقوق، و لا تجب اخاک الی الامر الذی مضرته علیک اکثر من منفعت له». [۴۴۷]. یعنی: «ای پسرکم بر سختی‌ها «صبر» پیشه کن و هرگز به «حقوق» (مردم و غیر مردم) تعرض و تجاوز نکن و در صورتی که برادرت تو را به کاری دعوت نمود که ضرر آن بر تو بیش از منفعت آن کار برای اوست، او را اجابت نکن و با او همکاری ننما.» ۶- «اللهم انی اعوذ بک ان تحسن فی لوامح العیون علانیتی و تقبح عندک سریرتی، اللهم کما اسأت و احسنت الی فاذا عدت فعد علی». [۴۴۸]. یعنی: «پروردگارا! من به تو پناه می‌برم از آنکه در ظاهر چشمها، «بیرون» مرا «زیبا» جلوه دهی ولی در نزد تو «درون» من «زشت» و «قیح» باشد. پروردگارا! همچنانکه من «بد» کردم تو به من نیکی فرمودی، پس هر

گاه من برگشتم و باز بدی کردم تو نیز برگرد و به من نیکی بفرما.» ۷- «ما یسرنی بنصیبی من ذل حمر النعم.» [۴۴۹]. یعنی: «هرگز شتران سرخ موی من را خوشحال نمی‌کنند به خاطر بهره‌ای از «ذلت» که به من اصابت می‌کند.» (منظور این است که هرگز حاضر نیستم ذره‌ای «ذلت» را تحمل کنم و در عوض بهترین مال به من داده شود تا مرا خوشحال سازد، من هرگز از این خوشحال نخواهم شد.) ۸- «انی لاحب ان اقدم علی العمل و ان قل.» [۴۵۰]. [صفحه ۳۲۰] یعنی: «دوست دارم بر کار اقدام کنم گرچه آن قلیل و اندک باشد.» (حضرت علیه‌السلام می‌فرمایند: «کمی کار برای من مهم نیست، اگر کار، کار شایسته‌ای باشد من به آن اقدام می‌کنم، گرچه بسیار اندک باشد.») ۹- «انه یسخی نفسی فی سرعه الموت و القتل فینا قول الله «اولم یروا انا ناتی الارض نقصها من اطرافها» [۴۵۱] و «هو ذهاب العلماء» [۴۵۲]. یعنی: «این گفتار الهی که «آیا نمی‌بینید که ما می‌آئیم به سراغ زمین و از اطراف آن، آن را کاهش می‌دهیم.» موجب برخورد سخاوتمندانه من در سرعت مرگ و کشتن در مورد ما می‌باشد، چرا که منظور از این آیه رفتن عالمان و مرگ آنان است.» ۱۰- «من کرمت علیه نفسه هانت علیه الدنیا.» [۴۵۳]. یعنی: «کسی که نفس خود را گرامی می‌دارد، «دنیا» نزد او خوار و بی‌مقدار خواهد بود.» (بنابراین اگر «دنیا» نزد کسی «بارزش» باشد باید بداند از «کرامت» نفسانی بی‌بهره است.) ۱۱- «ایاک و الابتهاج بالذنب فان الابتهاج به اعظم من رکوبه.» [۴۵۴]. یعنی: «مبادا از گناهی که می‌کنی شادمان باشی، چرا که شادمانی به گناه از انجام آن بزرگتر است.» ۱۲- «ایاک و الغیبه فانها ادم کلاب النار.» [۴۵۵]. یعنی: از «غیبت» پرهیز چرا که آن نانخورشت سگان جهنم است.» (آدمیان سگ گونه که در اینجا حاضر به «غیبت» می‌شوند در قیامت در آتش به صورت «سگ» محشور خواهند شد و همان «غیبت» را به عنوان نانخورشت آنان برایشان آورده تا تناول کنند.) باید توجه داشت مرحوم مجلسی - رحمه الله علیه - در بخش «وصایا و مواعظ و حکمت‌های حضرت علی بن الحسین علیه‌السلام» قریب به صد حدیث عالی از [صفحه ۳۲۱] حضرت روایت کرده است که بعضی از آنها چندین صفحه را به خود اختصاص داده است. [۴۵۶].

سخنی از حضرت سجاده در روز عرفه

در روز «عرفه» (روز نهم ماه ذی حجه که روزی بسیار مهم و مخصوص به دعا و راز و نیاز با حضرت دوست است و برای آن دعاهای زیادی نقل است) حضرت زین العابدین علیه‌السلام نگاهشان به گروهی افتاد که از مردم مسئلت می‌کردند و از آنها درخواست کمک داشتند. با مشاهده‌ی این موضوع فرمودند: «وای بر شما! آیا در مثل این روز از غیر خداوند چیزی می‌خواهید؟ این روزی است که چنین امید می‌رود که در پرتو «دعا»، بچه‌هایی که در شکم مادرانشان هستند سعید و خوشبخت گردند.» [۴۵۷]. قابل توجه اینکه حضرت سجاده علیه‌السلام خود در روز «عرفه» دعای بسیار عالی و طولانی دارند که مملو از مضامین عالی می‌باشد.

امام سجاده و تربیت شاگردان برجسته

اشاره

یکی از مناصب بسیار مهم انبیاء و جانشینان آنها علیهم‌السلام پس از مسأله ابلاغ و تعلیم دستورات الهی به جامعه، «تربیت» انسانها بر اساس معارف و ارزشهای الهی است. امام سجاده علیه‌السلام بر اساس آنچه در قسمت «رهبری فکری جامعه توسط ایشان با شگردی ویژه و پایه‌گذاری نهضت فرهنگی اسلام» تبیین گردید، علاوه بر ارائه مجموعه‌ای گسترده و جامع از معارف الهی اسلام، با همه تضییقات و مزاحمت‌هایی که از جانب نظام جبار اموی با آن مواجه بودند، شاگردان متعدد و برجسته‌ای در زمینه‌های مختلف علوم اسلامی تربیت نموده‌اند تا آنان علاوه بر اینکه خود نمونه‌های عینی «معرفت»، «تربیت» و «تهذیب» در مکتب اسلام و ولایت هستند، حاملان امین و صادق معارف اسلامی به سایر انسانها و نسل‌های آینده نیز باشند. دست پروردگان حضرت علی بن الحسین

علیه‌السلام که تعدادشان اندک [صفحه ۳۲۲] نیست، هر کدام ستارگان درخشان و پرفروغ آسمان علم و معرفت از یک سو و اخلاق و تهذیب از سوی دیگر می‌باشند که بررسی زندگی آنان و شناخت معلومات و مجاهدات آنان، انسان را به تحیر واداشته و نسبت به معلم سرفراز آنان، مبهوت و شگفت زده می‌شود. در شرایطی که بر اساس آنچه «ابوعمر نهدی» نقل می‌کند که خودم از حضرت علی بن الحسین علیه‌السلام شنیدم که می‌فرمود: «در تمام «مکه» و «مدینه» بیست مرد که ما را دوست بدارند وجود نداشت.» [۴۵۸] و با وجود حجم انبوه فتنه‌های سیاسی و عقیدتی از ابتدای امامت حضرت سجاد علیه‌السلام از قبیل حمله‌ی فرمانده خونخوار یزید به نام «مسلم بن عقبه» به «مدینه» و انجام کارهایی که روح تاریخ را سیاه کرده و فتنه‌ی «عبدالله بن زبیر» و حاکمیت حاکمان پلید اموی بخصوص امارت بیست ساله‌ی «حجاج بن یوسف ثقفی» بر «کوفه» و خونخواری بی‌نظیر و آزارهای مستمر او بر محبین اهل بیت و کشتار گسترده تمام موالیان دودمان پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - و مسائل دیگر، و آنچه که منجر به وجوب عمل به اصل «تقیه» به شکل گسترده از طرف حضرت سجاد علیه‌السلام گردیده بود، آری در این شرایط حضرت امام زین العابدین علیه‌السلام نهضت فرهنگی عظیم شیعه را پایه گذاری می‌نماید و میراث علمی و اخلاقی پدرانش را حفظ نموده به بهترین نحو زمینه تداوم آن را فراهم می‌سازد. هم باقیمانندگان از شاگردان و صحابه‌ی حضرت رسول - صلی الله علیه و آله و سلم - و امیرالمؤمنین علیه‌السلام را تحت پوشش گرفته و به آنان رسیدگی می‌کند و از نابودی معرفت و آموزه‌های مذهبی و الهی آنان جلوگیری به عمل می‌آورد و هم شاگردان جوان دیگری را جذب نموده و به تعلیم و تربیت آنها مشغول می‌شود به گونه‌ای که بعضی آنچنان ارتقاء پیدا می‌کنند که به حد «سلمان» و «لقمان» واصل می‌شوند، مانند «ابوحمزیه ثمالی»، و در پرتو این تلاش بزرگ، فقهاء و مفسران و اندیشمندان برجسته‌ی دیگر به جامعه عرضه می‌شوند؛ نظیر «قاسم بن محمد بن ابی‌بکر»، «سعید بن مسیب» و «ابان بن تغلب». این همه دلیل تلاش خستگی ناپذیر این امام همام در انجام مسئولیت خطیر [صفحه ۳۲۳] «امامت» می‌باشد که در دو بعد «تعلیم» و «تربیت» به منصف ظهور رسیده است. به هر حال این فراز از زندگی حضرت علی بن الحسین یعنی تربیت شاگردان برجسته توسط ایشان از اهمیت زیادی برخوردار است و می‌طلبد پیرامون آن به تحقیق و بررسی نشست. در این رابطه باید مسائلی از این قبیل مورد توجه قرار گیرد: ۱- تعداد شاگردان حضرت و برجستگان آنها. ۲- طبقه بندی اصحاب حضرت ۳- سرگذشت‌هایی از بعضی از شاگردان حضرت

تعداد شاگردان حضرت سجاد و برجستگان آنها

شاگردان و اصحاب حضرت امام زین العابدین علیه‌السلام به طبقه‌های مختلفی تقسیم می‌شوند که در قسمت «طبقه بندی اصحاب حضرت» به آن اشاره خواهد شد. ولی به صورت کلی نام و تعداد آنها در کتب رجال و حدیث ذکر شده است. بعضی از علمای بزرگ مانند شیخ «مفید» فقط پنج نفر از شاگردان حضرت را نام برده‌اند. [۴۵۹] و در بعضی روایات نیز اصحاب آن حضرت چهار نفر بیان شده‌اند، مانند روایتی که از امام موسی بن جعفر علیه‌السلام نقل شده است که: «هنگامی که قیامت برپا می‌گردد منادی پروردگار اصحاب پیامبر و ائمه هدی علیهم‌السلام را یکایک صدا می‌زند و با صدا زدن آنها، آنها می‌ایستند تا اینکه نوبت به حضرت سجاد علیه‌السلام می‌رسد آنگاه ندا می‌کند: کجایند حواریون علی بن الحسین علیه‌السلام؟ پس در پاسخ ندای او «جبیر بن مطعم»، «یحیی بن ام‌طویل»، «ابو‌خالد کابلی» و «سعید بن مسیب» می‌ایستند.» [۴۶۰]. چه اینکه در روایتی دیگر از قول حضرت صادق علیه‌السلام سه نفر به عنوان برجسته‌ترین اصحاب حضرت سجاد علیه‌السلام معرفی شده‌اند که اینان بودند که بعد از امام حسین علیه‌السلام «مرتد» نشدند به نامهای «ابو‌خالد کابلی»، [صفحه ۳۲۴] «یحیی بن ام‌طویل» و «جبیر بن مطعم»، و بعد مردم ملحق شدند و زیاد شدند. [۴۶۱]. ولی در روایتی دیگر با همین مضمون جناب «جابر بن عبدالله انصاری» هم اضافه شده است. [۴۶۲]. و در روایتی دیگر از «ابی‌جعفر» از امام صادق علیه‌السلام نقل شده که به او فرمودند: «علی بن الحسین علیه‌السلام از بقیه دارای اصحاب

کمتری بودند و اصحاب او «ابو خالد الکابلی» و «یحیی بن ام الطویل» و «سعید بن المسیب» و «عامر بن واثله» و «جابر بن عبدالله انصاری» بودند که روز قیامت به عنوان شاهدان او قیام می‌کنند. [۴۶۳]. ولی مرحوم شیخ «طوسی» - رضوان الله تعالی علیه - در یکی از کتابهای رجالی خود تعداد اصحاب و شاگردان حضرت سجاده علیه السلام را بیش از یکصد و هفتاد نفر می‌داند. [۴۶۴]

روشن است که اقوال و روایات ذکر شده قبلی، ناظر به اصحاب خاص و ویژه حضرت سجاده علیه السلام می‌باشد ولی مرحوم شیخ «طوسی» تمام کسانی که از محضر حضرت استفاده برده را استقصاء نموده و نام برده است، گرچه از صحابه پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - باشند. و یا حتی خود، امام باشند مانند حضرت باقر و صادق - علیهما السلام - طبیعی است تمام این افراد و شخصیت‌ها در یک سطح نمی‌باشند و میزان بهره‌مندی آنها از حضرت زین العابدین - علیه السلام - یکسان نبوده است. اما همه از خان گسترده‌ی معارف حضرت منتعم شده از بحار علوم و معنویات آن بزرگوار، بهره برده‌اند. با توجه به چند روایتی که نقل شد در جمع بندی می‌توان اظهار داشت برجستگان و پیشتازان از اصحاب حضرت زین العابدین - علیه السلام - که در این احادیث و اقوال آمده عبارتند از: ۱- ابو خالد الکابلی. ۲- یحیی بن ام الطویل. [صفحه ۳۲۵] ۳- محمد بن جبیر بن مطعم. ۴- سعید بن المسیب المخزومی. ۵- جابر ابن عبدالله انصاری. ۶- عامر بن واثله الکنانی (ابا الطفیل). ۷- سعید بن جبیر الکوفی. ۸- جبیر بن مطعم. ولی باید توجه داشت نظر به آنچه در ترجمه جناب «جبیر بن مطعم» آمده است که ایشان در سال ۵۸ هجری وفات کرده است. نمی‌تواند از اصحاب حضرت سجاده - علیه السلام - باشد. و «فضل بن شاذان» فرموده است: «کسی که حضرت سجاده - علیه السلام - را ادراک کرده است، «محمد بن جبیر مطعم» است. [۴۶۵]. و البته این با آنچه در فضیلت و بزرگواری افرادی نظیر «ابو حمزه ثمالی» و «ابان بن تغلب» و دیگران نقل شده است، منافاتی ندارد چرا که این بزرگواران از شاگردان و اصحاب متقدم حضرت نمی‌باشند.

طبقه بندی اصحاب و شاگردان حضرت سجاده

اصحاب و شاگردان حضرت علی بن الحسین - علیه السلام - را از زاویه‌های مختلفی می‌توان تقسیم و طبقه بندی نمود: الف - اصحاب و شاگردانی که قبلا حیات حضرت رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - یا امیرالمؤمنین - علیه السلام - و همچنین امام حسن - علیه السلام - و امام حسین - علیه السلام - را ادراک کرده بودند و بعضی از آنها جزء صحابی حضرت پیامبر محسوب می‌شدند و توفیق یافته بودند به محضر حضرت زین العابدین - علیه السلام - را نیز شرفیاب شوند و از آن بزرگوار نیز بهره ببرند. برخی از این افراد عبارتند از «جابر بن عبدالله انصاری»، «عامر بن واثله کنانی»، (از صحابه حضرت پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم -)، «رشید هجری» و «سلیم بن قیس هلالی» و «صهیب ابو حکیم صیرفی» و «سالم بن ابی الجعد» که از خواص اصحاب حضرت امیرالمؤمنین - علیه السلام - بوده‌اند. [صفحه ۳۲۶] ب - شاگردانی که محضر امامان قبل از حضرت سجاده - علیه السلام - را درک نکرده بودند و تنها با امامت و رهبری حضرت به معارف اسلامی راه یافته و بعضی از آنها موفق به شرفیابی محضر امامان بعد از حضرت نیز شده و از آنان نیز بهره‌های بسیار وافر برده‌اند. و حتی در ایام امامت آنان درخشیده‌اند. بعضی از این گروه عبارتند از: «ابو حمزه ثمالی»، «ابان بن تغلب»، «قاسم بن محمد بن ابی بکر»، «طاووس بن کیسان»، «ابو خالد کابلی». ب ۱ - کسانی که به جامعیت شهرت داشته‌اند مانند «ابان تغلب» که بنا بر قول جناب «نجاشی» و بعضی از علمای اهل سن در همه فنون دانش از قرآن، فقه، حدیث، ادب و لغت بر دیگران برتر بوده است. ب ۲ - افرادی که به عنوان فقیه شهرت داشته‌اند مانند «سعید بن مسیب»، «قاسم بن محمد بن ابی بکر»، «عبدالله بن شبر». ب ۳ - افرادی که به عنوان «مفسر» و صاحب تفسیر مشهور بوده‌اند، مانند «ابو حمزه ثمالی»، «حسین بن علی بن الحسین» (فرزند حضرت سجاده - علیه السلام -) باید توجه داشت شهرت این افراد در یک رشته علمی به معنای بی‌بهره بودن از سایر رشته‌ها نیست، مثلا جناب «ابو حمزه ثمالی» در معارف و حدیث نیز از حضرت سجاده - علیه السلام - بهره‌ها برده است. ولی همه کسانی که در مکتب امام چهارم تربیت شده‌اند در زمینه «فقه» و «احکام» استفاده‌های سرشار برده‌اند و خود حضرت

به عنوان برجسته‌ترین فقیه عصر خود شهرت عام داشته‌اند. و نکته بسیار مهم دیگر اینکه نباید تصور نمود هر فردی که اسم او در لیست راویان یا شاگردان حضرت زین العابدین -علیه السلام- آمده لزوماً فرد صالح و بدون گرایشهای انحرافی بوده است. چه بسا افرادی که به برکت بهره‌مندی از نور معارف حضرت از کژی نجات یافتند و یا افرادی که به خاطر بی‌لیاقتی و ضعف نفس نتوانستند با وجود هم نزدیکی به این سرچشمه فروزان کمال و نور، بهره کافی برده و کژیهای خود را اصلاح کنند؛ نمونه این گروه آقای «محمد بن مسلم بن شهاب زهری» است که با همهی دستگیریهای حضرت سجاده -علیه السلام- باز سر بر آستان امویان سایید و نقش یک آخوند درباری را بازی نمود و سرانجام هم بدون ولاء کامل اهل بیت از دنیا رفت. [صفحه ۳۲۷]

سرگذشتی از بعضی از شاگردان حضرت سجاده

اشاره

تاریخ به نقل فرازهای برجسته‌ی زندگی حواریون و اصحاب با وفای ائمه دین - علیهم صلوات الله - نورانی و مزین است. در میان اصحاب حضرت سجاده -علیه السلام- نیز بزرگانی بوده‌اند که حقیقتاً در صفحات تاریخ با خاطرات خود نور افشانی می‌کنند. در این میان می‌توان از شخصیت‌هایی مانند «سعید بن جبیر»، «ابو حمزه ثمالی»، «ابان بن تغلب»، «یحیی بن ام‌طویل» به عنوان نمونه یاد کرد و خاطراتی از زندگی منور آنها نقل نمود. و در این میانه گزارشی از یکی دیگر از افراد مورد اعتماد حضرت سجاده -علیه السلام- به نام «اباسحاق عمرو بن عبدالله السیعی» نیز وجود دارد که آن نیز قابل توجه است.

سعید بن جبیر

«سعید بن جبیر» از شیعیان «خالص» و «باصلابت» و «اهل یقین» نسبت به حضرت سجاده -علیه السلام- بوده است که صلابت او در مسیر صحیح، منجر به «شهادت» او به دست پلید «حجاج بن یوسف ثقفی» گردید. «ابن شهر آشوب» - رحمه الله علیه - می‌گوید: او از «تابعین» (کسانی که اصحاب رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - را درک کرده‌اند) می‌باشد که در «مکه» سکونت داشته و به نام «جهبذ العلماء» (جهبذ: تمیز دهنده و دانا) نامیده شده و تمام قرآن را در دو رکعت نماز خود تلاوت می‌نموده است و چنین گفته شده که در روی زمین هیچ کس یافت نمی‌شد مگر اینکه به علم او نیازمند بود. [۴۶۶]. جناب «کشی» نیز از قول «فضل بن شاذان» آورده است که او یکی از پنج نفری است که در ولایت و اعتقاد به حضرت سجاده -علیه السلام- از پیشتازان بوده‌اند. [۴۶۷]. از حضرت امام صادق -علیه السلام- روایت شده است که فرمودند: «سعید بن [صفحه ۳۲۸] جبیر» به امامت علی بن الحسین - علیه السلام- معتقد بود و آن حضرت از او تعریف و تمجید می‌فرمودند و چیزی جز اعتقاد صحیح او به ولایت سبب قتل او به دست «حجاج» نیست و او مستقیم بود و ذکر شده است که چون به «حجاج» داخل شد به او گفت: «تو «شقی بن کسیر» هستی؟ جواب داد: مادرم که مرا «سعید بن جبیر» نامیده به اسم من آشناتر بوده است. «حجاج» گفت: در مورد «ابوبکر» و «عمر» چه می‌گویی آیا آنها در آتشند یا در بهشت؟ او گفت: اگر وارد بهشت شده و به اهل آن نگریسته بودم حتماً می‌دانستم چه کسانی آنجا هستند و اگر به آتش دوزخ رفته بودم و اهلش را دیده بودم می‌دانستم چه افرادی در آن هستند!! «حجاج» گفت: در مورد خلفاء چه دیدگاهی داری؟ او گفت: من وکیل آنها نمی‌باشم. پرسید: کدامیک از آنها نزد تو محبوبترند. جواب داد: هر کدام که بیشتر مورد رضای خالقشان بوده‌اند. گفت: خوب کدامشان بیشتر مورد رضایت خالقشان هستند؟ جواب داد: علم به این مطلب نزد کسی است که به سر و نجوای آنان آگاه است. «حجاج» گفت: از اینکه مرا تصدیق کنی امتناع می‌ورزی؟ «سعید بن جبیر» فرمود: بلکه دوست ندارم تا تو را تکذیب کنم. [۴۶۸]. «مسعودی» ادامه این جریان را چنین نقل کرده است: «حجاج» به او گفت: می‌خواهی تو را چگونه

بکشم؟ او گفت: هر طور می‌خواهی بکش، ولی هر شکلی را انتخاب کنی من به همان نحو از تو در قیامت انتقام خواهم کشید. بعد «حجاج» دستور داد او را بیرون ببرند و بکشند. در همین حال «سعید» خنده‌ای کرد! وقتی «حجاج» از علتش پرسید، گفت: «به جرأت احمقانه تو و «حلم» و «بردباری» خدا می‌خندم.» جلادان «حجاج» او را به رو به زمین افکنده و می‌خواستند سر از بدنش جدا کنند که او شروع به اقرار به وحدانیت خداوند و نبوت پیامبر و کفر «حجاج» کرده و به خداوند عرضه داشت: «خدایا پس از من «حجاج» را به هیچ کس مسلط نکن و به او [صفحه ۳۲۹] فرصت نده تا پس از من کسی را بکشد!!» دعای این عالم عارف از شیعیان حضرت زین العابدین -علیه السلام- بسرعت مستجاب شد. حجاج بیش از پانزده روز زنده نماند و به بیماری «خوره» مبتلا شد در حالی که تحت فشار شدید روانی بود و مرتب می‌گفت: «سعید بن جبیر» با من چکار دارد؟! هر وقت می‌خواهم بخوابم گلوی مرا فشار می‌دهد.» آری در این حال مرد.» [۴۶۹].

ابوحمره ثمالی

«ابوحمره ثمالی» که نام مبارکش قرین «دعای شریف ابوحمره» بوده و برای همه شیعیان آشنا می‌باشد، یکی از ثابت قدمان و از اصحاب خاص حضرت سجاده -علیه السلام- می‌باشد. جمیع بزرگان علماء رجال او را «مورد اعتماد» و «ثقه» دانسته‌اند. «نجاشی» نقل می‌کند که: «او از اخیار اصحاب و افراد مورد اعتماد و معتمدین آنها در روایت و حدیث می‌باشد.» [۴۷۰]. و از امام صادق -علیه السلام- روایت شده است که فرمود: «ابوحمره» در زمان خودش مانند «سلمان» در زمان خودش بود.» [۴۷۱]. «عامه» نیز از او روایت می‌کنند و در سال ۱۵۰ وفات کرد و صاحب کتاب تفسیر القرآن بود. و رساله الحقوق حضرت سجاده -علیه السلام- نیز از طریق او روایت شده است. [۴۷۲]. جناب «شیخ صدوق» نیز فرموده است: «ابوحمره»، ثابت بن دینار الثمالی، «ثقه» و «عدل» بود و چهار نفر از امامان شیعه را ملاقات کرده بود، علی بن الحسین، محمد بن علی، جعفر بن محمد و موسی بن جعفر -علیهم السلام-» [۴۷۳]. «فضل بن شاذان» نیز گفته است که از فرد ثقه‌ای شنیده که امام رضا -علیه السلام- فرموده‌اند: «ابوحمره ثمالی در زمان خودش مانند «لقمان» (سلمان) در زمان خودش بوده است.» [۴۷۴]. «کشی» نیز از «ابوبصیر» نقل می‌کند که من وارد به حضرت [صفحه ۳۳۰] صادق -علیه السلام- شدم. حضرت فرمود: «ابوحمره ثمالی» چه می‌کند؟ گفتم: «در حالی او را ترک کردم که مریض بود.» فرمود: «هر گاه برگشتی سلام مرا به او برسان. و او را متوجه کن که در فلان ماه و فلان روز خواهد مرد.» «ابوبصیر» می‌گوید: «عرض کردم: سوگند به خداوند شما در مورد او انس و محبت داشتید و او «شیعه» شما بود.» حضرت فرمود: «راست می‌گویی آنچه که نزد ماست، خیر برای اوست.» عرض کردم: «آیا شیعیان ما با شما هستند؟» فرمود: «البته ولی به شرط اینکه از خداوند بترسند و پیامبر او را مراقبت داشته و از گناهان پرهیزند. هر گاه شیعه‌ای چنان کند با ما در همان درجه‌های ما خواهد بود.» ابوبصیر می‌گوید: «ما همان سال برگشتیم و چیزی طول نکشید که «ابوحمره» وفات نمود.» [۴۷۵]. به هر حال جناب «ابوحمره ثمالی» شخصیتی برجسته و ممتاز دارد و بر اساس روایتی حضرت صادق -علیه السلام- به او فرمودند: «من هر گاه تو را می‌بینم احساس آرامش می‌کنم.» [۴۷۶]. آری، حقیقتاً این تعریف بر اوج ارجمندی و کمال او دلالت می‌کند. «ابوحمره» با حضرت سجاده -علیه السلام- انس خاصی داشته و دعای شریف آن حضرت که طولانی‌ترین دعای سحر ماه مبارک رمضان است، از طریق او روایت شده است و به همین علت به نام او نام گذاری شده است.

ابان بن تغلب

«ابان بن تغلب» شخصیتی جامع و طراز اول از شیعیان حضرت سجاده -علیه السلام- می‌باشد که به اتفاق علماء بزرگ رجال شیعه و

سنی مورد وثاقت بوده و همه به اخبار او اعتماد داشته‌اند. [صفحه ۳۳۱] «نجاشی» می‌گوید او در اصحاب ما «عظیم المنزله» است. حضرت علی بن الحسین، امام باقر و امام صادق -علیه‌السلام- را ملاقات کرده و از آنها روایت نقل می‌کند و نزد آنها دارای منزلت و قدمت بوده است. [۴۷۷]. حضرت باقر -علیه‌السلام- به او فرمودند: «در مسجد «مدینه» بنشین و برای مردم فتوی بده چرا که من دوست دارم در بین شیعیان خود مثل تو را بینم.» و هنگامی که خبر ارتحالش به امام صادق -علیه‌السلام- رسید حضرت فرمود: «سوگند به خدا مرگ «ابان» قلبم را به درد آورد!!!» [۴۷۸]. او از برجستگان و سرآمدان قاریان بود، همچنین «فقیه» و «لغوی» بود. «ابان» که خدای او را رحمت کند - در همه فنون از علوم، مقدم بود: در «قرآن»، در «فقه» و «حدیث»، در «ادب» و «لغت» و «نحو». او دارای کتبی است، مانند: «تفسیر غریب القرآن» و کتاب «الفضائل». برای «ابان» قرائت منحصر بفردی است که نزد قراء مشهور است. [۴۷۹]. از امام صادق -علیه‌السلام- نقل شده که فرمود: «ابان بن تغلب» از من سی هزار حدیث روایت کرده است، پس آنها را از او روایت کنید.» [۴۸۰]. او در زمان حیات حضرت صادق -علیه‌السلام- در سال ۱۴۱ وفات نمود. [۴۸۱]. «شیخ طوسی» در مورد او نیز فرموده است: «او «ثقه» است، «جلیل القدر» و در بین اصحاب ما دارای منزلت عظیمی می‌باشد. او حضرت سجاد و باقر و صادق -علیه‌السلام- را ملاقات نموده و از آنها روایت نقل می‌کند و نزد آن امامان دارای بهره و قدمت بوده است.» مرحوم شیخ سپس همان احادیث حضرت باقر و صادق -علیه‌السلام- در مورد او را نقل می‌کند و می‌نویسد: «او دارای «اصل» (که کتب اصلی حدیث شیعه است) می‌باشد.» [۴۸۲]. «کشی» نیز بعد از مدح و تمجید او از «مسلم بن ابی جبه» نقل می‌کند که گفت من نزد حضرت امام صادق و در خدمت ایشان بودم، چون خواستم از ایشان جدا شوم با حضرت وداع کرده و عرض کردم: «دوست دارم چیزی به من هدیه نمایند تا زاد [صفحه ۳۳۲] من باشد.» حضرت فرمود: «به خدمت «ابان بن تغلب» برو، چرا که او از من احادیث بیشماری شنیده است. پس آنچه او از من روایت کرد تو نیز از من روایت کن.» از مجموع آنچه گذشت به دست می‌آید «ابان بن تغلب» از درخشانترین چهره‌های علمی و فقهی شیعه است که در اوج «وثاقت» و «امانت» بوده و مقام علمی و امانت او از طرف ائمه هدی -علیه‌السلام- مورد امضاء قرار گرفته است. و حضرات معصومین -علیهم‌السلام- او را در انتقال معارف دین شایسته می‌دانسته‌اند. و تعداد زیادی از علمای اهل سنت، با اقرار به امامی بودن او، روایت او را مورد اعتماد دانسته و از او روایت می‌کنند، مانند: «نسائی»، «حاکم»، «ابن سعد»، «ذهبی» و ...

یحیی بن ام‌طویل

شهید بزرگوار، جناب «یحیی ابن ام‌طویل» که فرزند دایه حضرت سجاد -علیه‌السلام- می‌باشد، از شخصیت‌های برجسته‌ای است که به برکت ارتباط عاطفی و نزدیک با امام زین العابدین -علیه‌السلام- و استفاده از تربیت‌ها و معارف حضرت، از صلابت و استقامت کم نظیری در دفاع از حق و حقیقت و مبارزه با حاکمیت فرهنگ طاغوت برخوردار گردیده است. این بزرگوار در تمام نصوصی که از حواریون و اصحاب خاص حضرت سجاد -علیه‌السلام- یاد کرده است، وجود دارد و بزرگان علماء اهل رجال نیز از او به نیکی تمام یاد کرده‌اند. «کشی» از حضرت امام باقر -علیه‌السلام- نقل می‌کند که فرمود: اما «یحیی ابن ام‌طویل» او جوانمردی خود را اظهار کرد و هر گاه در طریق پیاده راه می‌رفت، بوی خوشی (خلوق) را بر سر می‌گذاشت و کندر (سقز) می‌جوید و دامن پیراهن خود را بلند می‌کرد. «حجاج» او را دستگیر نمود و به او گفت باید «اباتراب» (حضرت امیرالمؤمنین علی -علیه‌السلام-) را لعنت کنی و امر کرد تا دست و پای او را قطع کنند و سپس او را کشت.» [۴۸۳]. باید توجه داشت این برخورد «حجاج» با این شیعه آزاد مرد، از آن رو بود که در اوج حاکمیت نظام خبیث اموی، به صورت علنی و صریح با آموزه‌های پلید این [صفحه ۳۳۳] حکومت و اساس باطل آن به مخالفت برمی‌خاست و بسیار رسا و گویا اعلام می‌کرد «خط» ما و شما دو تاست و ما به شما و معتقدات و عملکرد شما کافریم و شما را قبول نداریم. شیخ «مفید» از امام صادق -علیه‌السلام- نقل می‌کند که حضرت فرمودند:

«یحیی بن ام‌طویل» وارد مسجد پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - می‌شد و می‌گفت: «ما به شما کافر شدیم و بین ما و شما بغضاء و عداوت ظاهر شد.» [۴۸۴]. و جناب شیخ «کلینی» نیز از «سلیمان بن عبیدالله» نقل می‌کند که او می‌گوید: «یحیی بن ام‌طویل» را در کناسه (یکی از محله‌های) کوفه مشاهده کردم که ایستاده بود و با رساترین صدای خود، ندا داد که: «ای معشر اولیاء خدا! ما از آنچه شما می‌شنوید بیزار هستیم. هر کس به «علی» دشنام دهد پس لعنت خدا بر او باد و ما از «آل مروان» و آنچه از غیر خدا می‌پرستند، بیزار هستیم». سپس صدایش را پائین آورده و ادامه داد: «هر کس اولیاء خدا را دشنام دهد پس با آنها ننشینید و مجالست نکنید. و هر کس در راه و روش ما تردید دارد از او کمک نخواهید و باب مراوده با او را باز نکنید و هر کس از برادران شما که کارش به جایی برسد که مجبور شود به خاطر نیاز به شما رو بیندازد بدانید که به او خیانت کرده‌اید.» و سپس این آیه را تلاوت کرد که: «ما برای ستمگران آتشی آماده کرده‌ایم که سرپرده‌هایش آنان را دربر می‌گیرد و اگر فریادرسی جویند، به آبی چون مس گداخته که چهره‌ها را بریان می‌کند، یاری می‌شوند. وه! چه بد شرابی و چه زشت جایگاهی است.» [۴۸۵]. [۴۸۶]. آری، این عملکرد سرافرازانه و شجاعانه این حواری بزرگوار حضرت سجاده - علیه‌السلام - بود و سرانجام به مقام عظمای شهادت در راه خدا به دست یک کارگزار پلید خونخوار نظام اموی (حجاج بن یوسف) نائل آمد.

اباسحاق عمرو بن عبدالله السبعی

شیخ «مفید» رحمه الله علیه می‌گوید: «محمد بن جعفر المورب» روایت کرده است که «اباسحاق عمرو بن عبدالله السبعی» چهل سال نماز صبحش را با [صفحه ۳۳۴] وضوی نماز عشاء بجا آورد، و عادتش چنین بود که قرآن را در هر شب ختم می‌کرد و در زمانش عابدتر از او نبود و هیچ کس نزد خاص و عام از او در نقل حدیث موثق‌تر نبود، آری او از افراد مورد اعتماد علی بن الحسین - علیه‌السلام - بود و در شیبی که حضرت امیرالمؤمنین - علیه‌السلام - شهید شد، متولد گردید و در حالی که نود سال داشت، وفات یافت.» [۴۸۷]. از این نقل به دست می‌آید چگونه با اقتباس از الگوی کامل حضرت سجاده - علیه‌السلام - و اقتدا به روش و سیره‌ی ایشان، افرادی در جامعه تربیت شدند که کاملاً در بعضی از ابعاد پا جای پای حضرت گذاشتند و اینان مورد اعتماد حضرت واقع شدند.

روشنگری و افشاکری توسط حضرت سجاده در زمینه‌ی مسائل سیاسی جامعه (هشدار به عالمان)

اشاره

در بینش شیعه، امامان معصوم علیهم‌السلام به عنوان «ساسة العباد» یعنی شایسته‌ترین عناصر برای رهبری سیاسی جامعه و افرادی که برجسته‌ترین سیاستمداران در زمینه تدبیر الهی بندگان خدا می‌باشند، شناخته شده‌اند. آنان این مسئولیت را از جانب خداوند متعال به دوش دارند و در هر شرایطی مناسب با اوضاع جامعه به بهترین شیوه آن را به منصب ظهور می‌رسانند؛ یا با تشکیل حکومت به شکل رسمی یا با قیام و نهضت و یا با اشراف کامل بر اوضاع سیاسی و ارائه رهنمود به جامعه و انجام روشنگری برای مردم و نخبگان. حضرت علی بن الحسین - علیه‌السلام - در عصر خود یکی از قوی‌ترین عملکردهای سیاسی را در طول تاریخ از خود به یادگار گذاشته‌اند. که برخی از جنبه‌های آن در طول دوران اسارت حضرت تا برگشت به «مدینه» مورد بررسی قرار گرفت و در مقطع پس از شهادت حضرت امام حسین - علیه‌السلام - تا هنگام ورود به «مدینه»، به آن اشاره شد. و به بخش عمده دیگر در بررسی «بعد سیاسی» وجود اقدس حضرت در مواجهه با زمامداران خودکامه و خون آشام اموی و مسائل سیاسی خرد و کلان جامعه اشاره می‌شود. [صفحه ۳۳۵] در این قسمت در راستای بررسی «بعد فرهنگی» وجود مبارک امام سجاده - علیه‌السلام - و پایه

گذاری یک نهضت فرهنگی فراگیر به بازخوانی یک سند تاریخی بسیار باارزشی که از قلم مبارک امام سجاد -علیه السلام- صادر شده است می‌نشینیم تا روشن گردد در دیدگاه امام نه تنها «سیاست عین دیانت است»، که با هشدار قاطع به یک عالم درباری، چگونه به افشاگری علیه نظام حاکم برخاسته و نقش منحصر بفرد علما را در تأیید و یا تخریب «نظام سلطه» بازگو می‌فرمایند و با ذکر خطر دنیاگرایی برای عالمان، به گونه‌ای بدیع به ریشه‌یابی انگیزه‌های روحی و روانی عملکرد عالمان وابسته به دربارها می‌پردازد. در واقع این نامه بازگو کننده مواضع سیاسی حضرت -علیه السلام- در آن شرایط می‌باشد. این نامه سیاسی اثبات می‌کند که حضرت نه تنها پیشوای اهل عبادت بلکه رهبری برجسته در میدان «سیاست» و «جهاد» است که همه چیز حتی «سیاست» را با صبغه‌ی اخلاق در آمیخته و با این شیوه‌ی الهی، در صدد مبارزه با تحکیم پایه‌های ظلم و ستم برآمده است. برای بررسی این نامه با ارزش ابتدا باید بیوگرافی مختصری از مخاطب آن به نام «محمد بن مسلم بن شهاب زهری» بیان نموده و سپس «متن نامه» را مورد توجه قرار دهیم.

محمد بن مسلم بن شهاب زهری

«شیخ» و «برقی» و «محمد بن مسلم بن شهاب زهری» را از اصحاب علی بن الحسین -علیه السلام- دانسته‌اند. «ابن شهر آشوب» می‌نویسد «زهری» از کارگزاران و عمال «بنی امیه» و بعد داستانی را از او نقل می‌کند که در گره‌گشائی‌های ویژه حضرت سجاد -علیه السلام- بیان خواهد شد و او آنچنان ملازم حضرت بود که بعضی از «بنی مروان» به او می‌گفتند: ای زهری پیامبر تو چه می‌کند؟ و منظورشان علی بن الحسین -علیه السلام- بود. [۴۸۸]. مرحوم آیت الله العظمی خوئی - رحمه الله علیه - می‌فرماید: «زهری» گرچه از علماء عامه بوده و سنی مذهب می‌باشد، ولی حضرت سجاد -علیه السلام- را [صفحه ۳۳۶] دوست داشته و آن حضرت را بزرگ می‌شمرد و بر اساس روایاتی که از او نقل شده معتقد بود آن حضرت زاهدترین مردم و با فضیلت‌ترین آنهاست. [۴۸۹]. آنچنانکه از کتب تراجم استفاده می‌شود، «زهری» از خط ولایت امیرالمؤمنین -علیه السلام- منحرف بوده است. «مسلم» که پدر اوست با «مصعب بن زبیر» بوده و جدش «عبیدالله» با مشرکین در «جنگ بدر» شرکت کرده است. خود «زهری» اکثر عمر خود را به عنوان کارگزار «بنی امیه» گذرانید و در دنیای آنها به آنها کمک می‌داد و «هشام بن عبدالملک» او را به عنوان معلم فرزندان برگزید و دستور داد به آنها حدیث بیاموزد. علمای سنی به دروغ برای او جایگاهی بس بلند در حدیث ترسیم کرده ولی علمای شیعه بعضی با توجه به روایتی که «ابن ابی‌الحدید» در «شرح نهج البلاغه» نقل می‌کند که او به همراه «عروه بن زبیر» در مسجد پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - نشسته و از حضرت علی -علیه السلام- بدگویی می‌کردند و با برخورد شدید حضرت سجاد -علیه السلام- مواجه شدند، او را «عدو» و «متهم» دانسته‌اند. [۴۹۰] و بعضی دیگر نظیر مرحوم خوئی - رحمه الله علیه - با نسبت دادن عداوت به او موافق نیستند و ایشان را چنانچه ذکر شد، محب امام و معتقد به عظمت او می‌دانند. ولی باید توجه داشت در این زمینه با توجه به متن نامه‌ای که حضرت سجاد -علیه السلام- به او نوشته‌اند می‌توان به شدت ناراحتی این امام بزرگوار از این فرد و نهیب‌های کوبنده ایشان به او و امثال او، واقف شد. به هر حال در اینکه «زهری» «دین» را در خدمت «دنیا» قرار داده بود و به سلاطین جور تقرب داشته و در تعمیق و حکیم حاکمیت آنها خواسته یا ناخواسته، مشارکت داشته است، شکی نیست و همین موضوع باعث نوشتن نامه‌ای پند آموز از طرف حضرت به او شده است.

متن نامه‌ی حضرت سجاد به محمد بن مسلم بن شهاب زهری

نامه‌ی حضرت زین العابدین -علیه السلام- به «زهری» که برای موعظه او نوشته [صفحه ۳۳۷] شده است یک بیانیه سیاسی - اخلاقی تمام عیار و افشاگر علیه نظام اموی و هشدار دهنده مسئولیت خطیر همه کسانی است که به نحوی در تحکیم آن دخیل بوده و

مرتکب جرم «معاونت ظالمین» می‌باشند. حضرت در این نامه با بیانی از سر دلسوزی نه با انگیزه‌های مادی، به ارشاد آنها می‌پردازند که حقیقتا شرح و تفصیل آن خود کتابی مستقل را می‌طلبد. این نامه چنین آغاز می‌شود: «خداوند ما و تو را از فتنه‌ها (اموری که موجب امتحان و لغزش انسان را فراهم می‌سازد) دور بدارد و از اینکه در آتش درافتی بازداشته و مورد رحمت قرار دهد. تو اکنون در موقعیتی گرفتار آمده‌ای که شایسته است هر کس به حال تو آگاه باشد، بر تو ترحم آورد. نعمت‌های خداوند بر دوش تو سنگینی می‌کند، این نعمت‌ها عبارتند از صحت و سلامتی بدن تو که خداوند به تو ارزانی داشته، و عمرت که آن را طولانی فرموده است. و حجت‌های الهی که بر تو اقامه شده بدین ترتیب که خداوند تو را به کتابش مکلف فرموده و معارف آن را بر تو تفهیم کرده است و تو را در دینش فقیه و آگاه گردانیده است و همچنین سنت‌های پیامبرش حضرت محمد - صلی الله علیه و آله و سلم - را به تو شناخته است. خداوند در هر نعمتی که به تو انعام کرده و در هر حجتی که به آن بر تو احتجاج فرموده است، واجبی را بر تو واجب کرده است، پس آن نعمت‌ها منقضی نشد مگر اینکه با شکر گزاری تو در این مورد، تو را آزمود و در آن فضلش را بر تو ظاهر کرد. پس او فرمود: «اگر در برابر نعمت‌هایی که به شما دادم شکر گزار باشید نعمت‌هایم را بر شما افزون می‌سازم و اگر کفران و ناسپاسی کنید همانا عذاب من شدید خواهد بود.» [۴۹۱]. حال تو نیک نظاره کن!! فردا هنگامی که در محضر خداوند خواهی ایستاد و او در ارتباط با نعمت‌هایش از تو سؤال می‌کند که چگونه این را رعایت نمودی و از حج‌هایش می‌پرسد که چگونه آن را گذراندی، در این حال چگونه مردی خواهی بود؟ [صفحه ۳۳۸] مبادا که گمان کنی خداوند از تو عذری قبول خواهد کرد و یا به تقصیر تو رضایت خواهد داد. هرگز، هرگز (بسیار دور است) و هرگز چنین نیست. خداوند در کتابش از «عالمان» پیمان گرفته است هنگامی که فرمود: «هر آینه و حتما حقایق دین را باید برای مردم بیان کرده و هرگز آن را کتمان نکنید.» [۴۹۲]. و باید بدانی!! کمترین مرحله کتمان که تو به آن دست زدی و سبک‌ترین باری که بر دوش کشیدی این است که با نزدیکی به ظالمان، هنگامی که به آنها نزدیک شدی و اجابت آنان هنگامی که دعوت گردیدی، آنها را در وحشت فراگیرشان انیس شدی و راه و شیوه‌ی تجاوز و ستم به مردم را برای آنها آسان و هموار نمودی. با توجه به این امور من چقدر برای تو بیمناکم که فردا با ستمکاران خیانت پیشه، با جرم بزرگ خود در یکجا منزل گیری و از آنچه به عنوان دستمزد به خاطر اعانت بر ظلم ستمگران دریافت داشته‌ای، مورد بازخواست قرار گیری. تو اموالی را از آنچه آنان به تو داده‌اند، دریافت کرده‌ای که استحقاق آن را نداشته‌ای و برای تو نبوده است!! و تو به کسی تقرب جسته و به او نزدیک شده‌ای که حق هیچ کس را به او پرداخت نمی‌کند و زمانی که تو را به نزدیک خود برده است نتوانسته‌ای هیچ باطلی را رد نموده، از آن مانع شوی. و تو کسی را دوست داشته‌ای (و او را لبیک گفته‌ای) که او دشمن خداست!! آیا نه این چنین است که آنان زمانی که از تو دعوت نمودند می‌خواستند با این دعوت، تو را محور و قطبی قرار دهند که با نیرو و آبروی تو، سنگ مظالم و ستم‌های خود را به گردش وا دارند. آری آنها تو را «پلی» قرار دادند تا با عبور از آن به بلایا و فتنه‌های خود برسند و در واقع تو «نردبانی» بودی که برای رسیدن به گمراهی‌های آنها، مورد سوء استفاده واقع شدی. تو دانسته یا ندانسته نقش یک تبلیغات‌چی را برای آنها بازی می‌کنی [صفحه ۳۳۹] که مردم را به اطاعت آنان می‌خوانی و در همان راه و طریق آنان به سلوک مشغول شده‌ای. تو وسیله‌ای شده‌ای که حاکمان ستمگر و «نظام سلطه» با سوء استفاده از تو، سایر عالمان را دچار شک و تردید می‌کنند (و اساسا با جذب تو مردم را نسبت به جایگاه عالمان دین دچار شک کرده و نگرش به آنها را دچار تزلزل می‌نمایند.) و این نیز مقدمه‌ی جذب کردن قلوب مردم جاهل و سطحی‌نگر به سوی «دستگاه حاکمه» است و تو وسیله این کار شده‌ای!! بنابراین تو خدمتی به این نظام بیدادگر و سردمداران آنها در زمینه توجیه مفاسد آنها و زمینه‌سازی رفت و آمد «خواص» و «عوام» به سوی آنها، انجام می‌دهی که هرگز از عهده مخصوص‌ترین وزیران و قویترین یاورانشان ساخته نیست. با توجه به خدماتی که تو به اینان ارائه می‌کنی باید متوجه باشی که با این حساب چه ناچیز و اندک است آنچه به عنوان مزد به تو اعطاء می‌کنند، در برابر چیزی که از تو می‌گیرند!! حقا آنچه که برای عمران و آبادی تو هزینه می‌کنند

چقدر ناچیز و حقیر است و در مقابل چگونه تو را و دین و ایمان و سعادت واقعی تو را تخریب کرده‌اند؟ پس باید خود به حال خویش بنگری چرا که جز تو هیچ کس به نفع تو در این میدان وارد نمی‌شود. و همچنین باید به مثابه یک «مرد مورد سؤال و مؤاخذه»، به حساب خود رسیدگی نمایی!! بنگر سپاس تو در مقابل کسی که در کودکی و بزرگی با نعمت‌های خود تو را تغذیه نموده است، چگونه است. آه چقدر می‌ترسم که تو مصداق آن دسته از افرادی باشی که خداوند در کتابش در مورد آنها فروده است: «گروهی به جای آنان جایگزین شدند که کتاب آسمانی را به ارث بردند و این در حالی است که متاع بی‌ارزش این عالم پست را برای خود برمی‌گیرند و چنین می‌پندارند که بزودی آمرزیده خواهند شد.» [۴۹۳]. [صفحه ۳۴۰] تو که در سرای جاودان نیستی. تو در منزلی هستی که صدای کوچ از آن به گوش می‌رسد!! مگر بقاء و دوام آدمی از پی مرگ اقرانش، چقدر می‌تواند باشد؟! خوشا به حال کسی که در دنیا همواره نگران فرجام و آخرت خویش است. بدا به حال کسی که بمیرد و گناهانش از پس او بر جای بماند. برحذر باش که هشدارهای لازم به تو داده شد و مبادرت نما که به تحقیق رفتنت زمان بندی شده است. سر و کار تو با خدایی است که همه کارهایت را می‌داند و هیچ چیز بر او پوشیده نیست و همان کسی که بر تو حافظ و مراقب است ابدًا از تو غافل نمی‌باشد. بار خود را بر بند که سفری بسیار دور و بعید برای تو نزدیک شده است و دین خود را مداوا نما که مرضی شدید آن را داخل گردیده است. تو نباید گمان بری که انگیزه‌ی من مادی بوده و می‌خواهم تو را توییح کرده ملامت کنم و بر تو عیب بگیرم، بلکه می‌خواهم خداوند، آنچه که از رأی و نظر تو فوت شده است جبران و تدارک نماید و آنچه را که از دین تو دور شده و از دستت رفته به تو برگرداند. آری فرمایش خداوند متعال را به خاطر آوردم که در کتابش می‌فرماید: «تذکر و پند بده که تذکار، مؤمنین را نفع می‌رساند.» [۴۹۴]. تو از سرگذشت اقران و همسالان پیشین خود که گذشته‌اند، غافل مانده‌ای و بعد از آنان مانند شاخ شکسته‌ای تنها باقی مانده‌ای. بنگر آیا آنها به مثل آنچه تو به آن مبتلا شده‌ای، ابتلا پیدا کرده‌اند؟ آیا آنها در آنچه تو در گیر شده‌ای در گیر شده‌اند؟ آیا می‌پنداری که تو چیزی را متذکر هستی که آنها نسبت به آن اهمال و سستی روا داشته‌اند و تو چیزی را می‌دانی که آنها نمی‌دانسته‌اند؟ تو در جامعه دارای منزلت شدی و در سینه مردم دارای موقعیت گردیدی و آنان مکلف به تبعیت تو شدند، آنها به نظر تو اقتدا می‌کنند و بر اساس دیدگاه تو عمل می‌کنند، اگر چیزی را «حلال» کنی آنها نیز آن را «حلال» می‌دانند و اگر به «حرمت» چیزی فتوی دهی آنان نیز به «حرمت» آن معتقد می‌شوند. [صفحه ۳۴۱] به هر حال در جامعه برو و بیایی پیدا کرده‌ای، ولی بدان که این امور به خاطر شخص تو نیست. ریشه آن اقبال مردم به تو و به آنچه که تو از آن بهره‌مندی، این است که اولاً عالمان صالح و وارسته از جامعه رخت بر بسته‌اند و ثانیاً هم تو و هم آنان مبتلی به جهالت واقعی گردیده‌اید. مسأله‌ی واقعی «حب ریاست» است، و طمع رسیدن به «دنیا» در نهان تو و آنان است که این مرید بازی را سازمان داده است. آیا وقت آن نرسیده که به خود برگردی و به نقطه‌های کور و جهالت‌های انبوه خود و غرورها و غره شدنهای موجود در خود، واقف شوی. از سوی دیگر آیا به فتنه و بلاهای موجود در مردم نمی‌نگری؟! تو آنان را مبتلی نمودی و با فتنه انگیزی از جانب تو در پرتو آنچه که دیدند، از کسب و کار خود منصرف شدند (و گول معلومات ظاهری تو را خورده) و نفوسشان اشتیاق پیدا کرد که به مرتبه‌ای از «علم» برسند که تو رسیدی و یا اینکه به ادراک آن نائل شوند که تو نائل شدی و نتیجه این همه این شد که در دریای ژرفی از گمراهی در غلتیدند که عمق آن قابل ادراک نیست، و به بلایی مبتلی گردیدند که اندازه آن قابل تقدیر نیست. در این شرایط این خداست که برای ما و توست و او تنها کسی است که باید به کمک گرفته شود. (حال اگر به دنبال نجات هستی) باید از تمام موقعیت و امکانات ناروای خویش روی برگردانی، تا این توان را پیدا کنی که به «صالحین» ملحق گردی، همان کسانی که با کهنه جامه‌ی زاهدانه خویش بدرود حیات گفته و وارد قبر شدند در حالی که پشتشان به شکمشان به خاطر نهایت زهد و دوری از تن پروری و زیاده خوری چسبیده بود. آری بین آنان و خدایشان هیچ حجاب و پرده‌ای وجود نداشت. «دنیا» آنها را نفریفت و به وسیله «دنیا» نیز به فتنه‌گری مشغول نبودند. برای وصول به کمالات بلند انسانی دارای رغبت بودند و در پی آن دارای طلب شدند و در

نتیجه چیزی درنگ نکردند که به آنچه می‌خواستند رسیدند. پس اگر دنیا به این درجه از افتضاح و بدبختی به وسیله امثال تو می‌رسد با این سنی که از تو گذشته و دیگر پیرمرد شده‌ای و با توجه به رسوخ علم تو و اینکه دیگر اجلت نیز فرا رسیده است، پس چگونه جوان سالان جان سالم به در برند در حالی که بهره‌ای از «علم» هم [صفحه ۳۴۲] ندارند و رأی و دیدگاهشان ضعیف بوده و عقل و قوه‌ی تشخیصشان دچار فساد گردیده است. انا لله و انا الیه راجعون. به چه کسی باید تکیه کرده و به کجا باید پناه آورد؟! و آرزوی برگشتن نزد چه کسی است؟ ما شدت غم و نگرانی خود را و آنچه در مورد تو شاهدیم به سوی خداوند شکایت می‌بریم و مصیبت‌های خود را که از ناحیه تو عاید می‌شود، به حساب خداوند می‌گذاریم!! نیک بنگر که در برابر کسی که تو را با نعمت‌های خود، چه در حال کودکی چه در حال بزرگی تغذیه نموده است، چگونه شکرگزار هستی. و برای کسی که به وسیله دینش تو را در میان مردم دنیا قرار داده است، چگونه او را تعظیم می‌داری؟ و چگونه از پوششی که خداوند با آن تو را در میان مردم پوشانیده است، صیانت نموده‌ای؟ و چگونه است نزدیکی در درون تو از کسی که امر نموده تا به او نزدیک باشی و در مقابلش خود را ذلیل بدانی؟! تو را چه شده که از خواب خرگوشی خود بیدار نمی‌شوی و از لغزشهای توبه نمی‌کنی؟ چرا نمی‌گویی: «سوگند به خداوند من حتی به یک کار باعث احیای دین او و یا از بین رفتن باطل گردد، برای خدا قیام نکردم.» آیا این است شکر کسی که از تو مسئولیت به بار کشیدن بار «تبلیغ» را مسألت داشت. چقدر می‌ترسم از اینکه تو مصداق این قول حضرت ربوبی در کتابش باشی که: «نماز» را ضایع کردند و شهوتها و تمایلات نفسانی را تبعیت نمودند پس بزودی به سزای اعمالشان به گمراهی مطلق دچار خواهند شد.» [۴۹۵]. خداوند کتاب خود را بر دوش تو نهاد و علمش را به تو ودیعه سپرد ولی آن را ضایع نمودی!! اما ما خداوند را سپاس می‌گزاریم که از آنچه تو را بدان مبتلا نموده است، عافیت بخشید.» [۴۹۶]. صلوات و رحمت بی‌پایان خداوند بر نفس قدسی شما ای امام همام که خامه‌ی طیب و طاهرتان این چنین نور افشان است و تابناک. و به این امید که جمیع روحانیون و عالمان دینی با مطالعه و دقت در این اثر [صفحه ۳۴۳] نورانی، وظیفه‌ی خطیری خود را تشخیص داده و با تهذیب نفس، هرگز وسیله تحکیم ضلالت و ظلم در جامعه نبوده بلکه زمینه ساز بسط عدالت و تحقق آرمانها و ارزشهای و اسقرار نظام توحیدی باشند.

[صفحه ۳۴۷]

بعد اجتماعی وجد نورانی حضرت سجاد علیه السلام (تصویری کامل از فضاء بی‌پایان انسان کامل)

مقدمه

بر اساس آیات قرآنی و روایات اسلامی، دین مبین اسلام، دینی است کامل و کمال دین که به همراه جعل منصب «امامت» اعلام گردید، (الیوم اکملت لکم دینکم ... [۴۹۷]) به معنای در برداشتن تمام نیازهای هدایتی بشر در همه مقاطع حیات در همه ابعاد وجودی اوست. اسلام برای همه این زمینه‌ها دستور و رهنمود ارائه نمود. یکی از ابعاد که مورد توجه تام اسلام، این آخرین آئین الهی زندگی جمعی بشر، می‌باشد، «بعد اجتماعی» انسان و برنامه‌ریزی برای رشد و شکوفایی او در راستای «عبودیت الهی» است. با توجه به تنوع ارتباطات بشر در این بعد و پیچیدگی خاص آن از یک سو و ارتباط آن با سایر ابعاد وجودی او از سوی دیگر، این تنها خداوند متعال است که با «علم» و «حکمت» بی‌نهایت خود و اشراف بر مبدأ و معاد انسان و به اقتضای ربوبیت تکوینی و تشریحی که مختص ذات اقدس اوست، یک مجموعه‌ی هماهنگ و کامل از دستورات، معارف، ارزشها، نظامهای حقوقی، اخلاقی، اقتصادی، سیاسی و تربیتی را در قالب «دین اسلام» توسط نبی مکرم آن - صلی الله علیه و آله و سلم - بر بشر نازل فرموده است و پر واضح است تنها با تبعیت از این مدل کامل حقوقی و تربیتی و عمل به همه ابعاد آن، می‌توان به [صفحه ۳۴۸] سعادت واقعی در دنیا و آخرت نائل آمد. طبعاً رهبران اسلام و امامان معصومی که اولین مسئولیتشان دفاع از اسلام و ارائه آن به صورت صحیح و کامل به

جامعه بوده، با تلاش خستگی ناپذیر با گفتار و عمل، این جامعیت و کمال را تبلیغ فرموده‌اند. حضرت امام زین العابدین - علیه‌السلام- نیز به عنوان یک امام و معصوم در زندگی اجتماعی خود ترسیمی کامل از «فضائل بی‌پایان» یک «انسان کامل» ارائه نموده‌اند و در واقع جسم عینی تمام «مکتب» بوده‌اند. نکته‌ای که در حیات طیبه معصومین علیهم‌السلام و از آن جمله حضرت سید الساجدین و زین العابدین - علیه‌السلام- باید مورد توجه دقیق قرار گیرد این است که این بزرگواران «اعتدال کامل» و «جامعیت تمام» را در عمل به دستورات اسلام به منصفی ظهور رسانده‌اند. نه گرایش به مسائل اجتماعی آنها را از توجه به عبادت و شب زنده داری و راز و نیاز با خداوند بازمی‌دارد و نه بمانند راهبان و صوفیان کلا جامعه را ترک کرده و مطلقاً نسبت به آنچه در جامعه می‌گذرد، بی‌توجه باقی می‌مانند. از این مهمتر تمام عملکرد اجتماعی آنان با «رنگ الهی» رنگ آمیزی شده است که «صبغة الله و من احسن من الله صبغة» [۴۹۸]. آری در زندگی امام معصوم و هر کس که قصد بندگی خدا و وصول به کمال مطلق را دارد، همه کارها به عنوان نمودهای بندگی خداوند متعال اتیان می‌شود. و بدین وسیله همه امور و همه حرکات و سکنات به «عبادت» حضرت حق تبدیل می‌گردد. گذشته از تعریفهای فنی که برای «انسان کامل» ارائه شده در این بحث منظور شخصی است که به مقام منبع «عبودیت» مطلقه حضرت حق واصل شده و در وجود او جز اراده‌ی «حق» فعال نیست و به هیچ وجه برای او «انانیت» و «هوی» باقی نمانده است. او «عبد» خداست و بر اساس امر و نهی خداوند تمام حرکات و سکنات او تنظیم می‌گردد و قلبش جز «محبت حق» را برنمی‌تابد. حال در زمانی که با تبلیغات سنگین دستگاه اموی، «ارزشها» به «ضد ارزشها» تبدیل شده و انسانهای صالح هم از جهت «سیاسی» و هم از جهت «فرهنگی» مورد [صفحه ۳۴۹] شدیدترین تهاجمات قرار داشته و با کار تبلیغی گسترده بر ضد خاندان پیامبر در خلال سالیان سال، می‌رفت که الگوی کامل انسانیت مخدوش شده و تصویر دیگری از آن در ذهنیت جامعه اسلامی ترسیم گردد و روحیه‌ها همه از دست رفته و شبها و انحرافات به طور کامل گسترش یابد. در چنین عصری حضرت علی بن الحسین امام سجاد - علیه‌السلام- با ارائه یک الگوی کامل از «انسانیت» و «عدالت» و تجسم عینی همه‌ی «مکتب» بویژه در «بعد اجتماعی» آن، آنچنان این نقشه را نقش بر آب نمود و وضعیت موجود را تحت تأثیر قرار داد که دوست و دشمن را به اقرار کشانید و همه دانستند و بسیاری اعتراف کردند که: «علی بن الحسین - علیه‌السلام- «افقه» و «اورع» و «افضل» مردم و صاحب بالاترین کمالات انسانی است.» حضرت زین العابدین - علیه‌السلام- با عملکرد خود در خلال مدت امامت، که در جای جای آن «خلوص» و «توحید» موج می‌زد، با زنده کردن دوباره‌ی ارزشهای متعالی مکتب، در واقع خود اوج تجسم عینی تمام مکتب گردید و یک نمونه بارز و الگوی کامل زنده برای اقتدا و اهتدا، از خود به جای گذاشت تا علاوه بر راهنمایی‌ها و ارشادها و تربیت‌ها، مردم با برخورد با او، از مشکاة نور درخشان وجود او بهره‌مند شده و از بیراهه‌های ضلالت و گمراهی به «صراط مستقیم» بندگی و سلوک الی الله هدایت شوند. و این یکی از رازهای مهم لزوم وجود «امام» در بین جوامع بشری است. برای بررسی این بعد وجود اقدس حضرت سجاد - علیه‌السلام-، باید یک دوره از معارف اجتماعی اسلام را مرور نمود که کار بسیار ارزشمندی خواهد بود ولی در این فرصت محدود به بررسی قسمت‌های زیر می‌نشینیم، باشد که با گوشه‌ای از فضائل بی‌پایان این امام همام آشنا شویم. ۱- فضائل اخلاقی و کمالات حضرت در زمینه‌ی اجتماعی ۲- بزرگواریه‌های ویژه حضرت سجاد - علیه‌السلام- ۳- گره‌گشایی‌ها و دستگیریه‌های حضرت ۴- نگرش حضرت سجاد - علیه‌السلام- در زمینه امور اجتماعی ۵- اهتمام خاص حضرت به مسأله «انفاق» و رسیدگی به فقرا و مستمندان ۶- کارهای اجتماعی بزرگ و با ارزشی که تنها به دست حضرت سجاد - علیه‌السلام- انجام گرفت. [صفحه ۳۵۰] ۷- برخی از سیره‌ها و عملکرد اجتماعی حضرت. ۸- کیفیت برخی از ارتباطات و برخوردهای اجتماعی حضرت. ۹- امام سجاد - علیه‌السلام- و دعاهای مستجاب ۱۰- معجزات و کرامات حضرت سجاد - علیه‌السلام- ۱۱- حضرت سجاد - علیه‌السلام- از منظر نکته دانان و گوهر شناسان

اشاره

از آنجا که امام معصوم -علیه السلام- مظهر اتم کمالات بی نهایت ذات اقدس ربوبی است، تمامی فضائل و کمالات را واجد بوده و معدن همه خوبی‌ها و ارزشها می باشد. به بخشی از این فضائل بی پایان در «زیارت جامعه کبیره» که از حضرت امام هادی -علیه السلام- نقل شده است اشاره شده و آیات متعدد قرآن و روایات بیشمار به این موضوع پرداخته است. در زندگانی اجتماعی حضرت زین العابدین -علیه السلام- با فضائل و کمالات مختلفی برخورد می کنیم. در این قسمت به بیان و بررسی برخی از آنها می پردازیم که عبارتند از: ۱- توحید و توکل حضرت ۲- مراعات «اخلاص» در امور اجتماعی توسط حضرت ۳- امام سجاده -علیه السلام- مجسمه‌ی عدالت ۴- عزت نفس و اقتدار حضرت ۵- صبر بی پایان حضرت ۶- حلم و تواضع حضرت ۷- عفو و گذشت حضرت سجاده -علیه السلام- در روابط اجتماعی ۸- ایثار حضرت ۹- خیردهی وجود مبارک حضرت ۱۰- نفوذ کلمه و تأثیر فوق العاده کلام و رفتار حضرت ۱۱- امام سجاده -علیه السلام- و پیشقدم بودن در انجام امور خیر ۱۲- مراعات حال دیگران توسط امام سجاده -علیه السلام- [صفحه ۳۵۱]

توحید و توکل حضرت سجاده

در بینش صحیح اسلامی اساس تمام فضائل و کمالات به «توحید» حضرت حق بر می گردد و در پرتو آن حاصل می شود. اگر انسان بتواند «خداپرست» و «خداپاور» باشد، این توان را پیدا خواهد کرد که در همه ابعاد وجودی به کمال برسد، غیر خدا را نبیند، به دیگران تکیه نداشته باشد، از دیگری چیزی نخواهد، در برابر مصائب و ناملایمات «صبر» پیشه کند، به متاع دنیا دل نبندد و ... حضرت علی بن الحسین -علیه السلام- که مظهر «توحید» بودند، این «ام الفضائل» را در عملکرد اجتماعی خود به منصفه ظهور رسانیده و جامعه انسانی را از عطر جان افزای آن معطر ساخته بودند. گرچه همه‌ی اعمال حضرت برخاسته از «توحید» آن امام عزیز بوده است ولی در اینجا به یک قضیه که تبلور «توحید» ایشان می باشد، اشاره می کنیم که در خلال آن ثمره‌ی این «توحید» و به دنبالش «توکل» نیز بازگو گردیده است: به «زهری» گفته شد: زاهدترین مردم در دنیا کیست؟ گفت علی بن الحسین -علیه السلام- چرا که در زمانی که بین ایشان و «محمد بن حنفیه» در مورد صدقات حضرت علی بن ابیطالب -علیه السلام- منازعه‌ای بود، به حضرت گفته شد اگر به نزد «ولید بن عبدالملک» بروی حتما تو را از شر زبان او نجات خواهد داد و این در حالی بود که میل «ولید» علیه حضرت و به سوی «محمد بن حنفیه» بود چرا که بین او و «محمد» رفاقت و دوستی بود و این پیشنهاد به حضرت در زمانی ارائه شد که آن حضرت و «ولید» هر دو در «مکه» بودند. حضرت فرمود: وای بر تو!! آیا در حرم خدا از غیر خدا چیز بخواهم؟! من از اینکه دنیا را از خداوند خالق آن بخواهم ابادارم، حال چگونه آن را از مخلوقی مثل خودم طلب کنم؟ «زهری» می گوید: لاجرم خداوند - عزوجل - هیبت حضرت را در دل «ولید» انداخت و به نفع او علیه «محمد بن حنفیه» حکم کرد. [۴۹۹]. قضیه‌ای دیگر تحت عنوان «توحید عینی حضرت سجاده -علیه السلام- و [صفحه ۳۵۲] تسلیم بودن در مقابل تقدیر الهی» در بعد فردی حضرت بیان گردیده است.

مراعات اخلاص در امور اجتماعی توسط حضرت سجاده

یکی از ثمرات درخشان بینش توحیدی حضرت سجاده -علیه السلام-، مراعات شدید و مستمر «اخلاص» در همه امور اجتماعی است. آری «اخلاص» که به معنای «خالص کردن دل از هر انگیزه و نیتی جز اطاعت از اوامر الهی و رسیدن به مقام قرب و لقاء ذات اقدس ربوبی» است، هنگامی برای انسان محقق می گردد که در مرحله‌ی قبل در بعد اعتقادات، بینش خود نسبت به «توحید» در «خلقت» و

«ربوبیت» و «عبادت» را تصحیح کرده باشد و با مبارزه‌ی مستمر با «شُرک» و «شک» در ابعاد مختلف آن، عملاً به وحدانیت مبدأ کامل هستی ایمان آورده و این «ایمان» در تمام زوایای قلب او نفوذ کرده باشد. حضرت سجاده علیه السلام - الگوی برجسته «اخلاص» در اعمال اجتماعی می‌باشند. بخصوص «اخلاص» حضرت در «انفاق» و «رسیدگی به فقرا و مستمندان» تجلی خاصی داشته که حضرت علاوه بر انفاقها و رسیدگی‌های علنی، به صورت یک سیره‌ی مستمره با حالت «ناشناس» برای فقرا و نیازمندان غذا و سایر ما یحتاج آنها را حمل کرده و به آنها تحویل می‌دادند و «صدقه سر» داشته و هیچ خود را به کسانی که به آنها کمک می‌کرده‌اند، معرفی نمی‌کردند. بررسی این موضوع به صورت مبسوط تحت عنوان «مراعات شدید اخلاص توسط حضرت سجاده - علیه السلام» در زمینه انفاق» انجام می‌گیرد.

امام سجاده مجسمه‌ی عدالت

«عدالت» یکی از برترین فضائل و کمالات اخلاقی است که برآیند اعتدال همه قوا و نیروها در وجود آدمی و دادن حق هر ذی حقی به او می‌باشد. خداوند متعال اصل عدل است که «ان الله لا یظلم مثقال ذره» [۵۰۰] و اولیاء او نیز مجسمه‌های «عدالت» در همه ابعاد وجود خود می‌باشند. آنچه در «عدل» بیشتر مورد توجه است «عدالت اجتماعی» است که یکی از [صفحه ۳۵۳] ابعاد آن به روابط اجتماعی مربوط شود. حضرت سجاده علیه السلام - در این بخش به صورت ایده‌آل و استثنایی «عدالت» را مراعات می‌کرده‌اند. به عنوان نمونه در زمینه «روابط زناشویی» روایت شده است که حضرت در هر ماه کنیزان خود را دعوت می‌کردند و می‌فرمودند: «من پیر شده‌ام و دیگر برای رفع نیاز خانمها، قدرت ندارم. پس هر کدام از شما که بخواهد او را به تزویج دیگری در آورم و یا او را بفروشم و یا آزاد کنم. اگر یکی از آنها می‌گفت: نه. حضرت می‌فرمود: خدایا شاهد باش و این را سه بار تکرار می‌کرد و اگر یکی از آنها سکوت می‌کرد، به بقیه زنهای می‌گفت: از او بپرسید چه می‌خواهد و بر طبق مراد او عمل کنید.» [۵۰۱]. و یا اینکه وقتی در بین راه «مدینه» و «مکه» اصحاب و یاران او خیمه‌اش را در جایی نصب می‌کنند که محل سکونت گروهی از «جن» بوده، حضرت با مطلع نمودن آنها از این مسأله، دستور می‌دهد که محل خیمه را عوض کنند تا موجب آزار آن موجودات و ضیق شدن جای آنها نباشد. [۵۰۲] مشروح این داستان در قسمت «مراعات حال دیگران توسط امام سجاده علیه السلام» بیان می‌گردد. اینها نمونه‌هایی است از مراعات «عدالت» در روابط اجتماعی که همه حاکی از رسوخ ملکه‌ی شریفه «عدالت» در روح اقدس حضرت سجاده - علیه السلام - می‌باشد.

عزت نفس و اقتدار حضرت سجاده

یکی از ویژگی‌های بسیار مهم شخصیت اجتماعی حضرت زین العابدین - علیه السلام - مراقبت از «عزت نفس» و دوری از هر گونه عمل و برخوردی بوده که شائبه «ذلت» در برابر دیگران داشته باشد. بر اساس آیه شریفه: «الله العزّه و لرسوله و للمؤمنین و لکن المنافقین لا یعلمون» [۵۰۳] «عزت» منحصر از آن خداوند و پیامبرش و مؤمنین می‌باشد و این «عزت» همه از عزت ذات اقدس ربوبی نشأت می‌گیرد که «فان العزّه لله جمیعاً» [۵۰۴]، از [صفحه ۳۵۴] این رو در سرتاسر زندگی اولیاء حق و بندگان صالح و مؤمنین، هیچ عملی که کمترین شائبه «ذلت» و «دنائت نفس» در آن باشد، دیده نمی‌شود. حضرت زین العابدین - علیه السلام - در شعار و گفتار خود می‌فرمودند: «ما یسرنی بنصیبی من الذل حمر النعم» [۵۰۵] یعنی: «برای حتی کوچکترین ذره‌ی از ذلت، خوشحال نمی‌شوم که شترهای سرخ (که بهترین سرمایه نزد عرب است) را داشته باشم.» و «ابوحمره ثمالی» نیز از ایشان نقل می‌کند که فرمودند: «ما احب ان لی بذل نفسی حمر النعم» [۵۰۶] یعنی: «خوشحال نمی‌شوم که در مقابل ذلت نفس خودم، برای من شترهای سرخ مو باشد.» و اما از جنبه رفتار و عمل در طول حیات پربرکت آن امام همام در بسیاری از مراحل؛ چه در هنگام اسارت در

چنگال دژخیمان اموی در «کربلا» و «کوفه»، چه در کاخ «عبیدالله» و چه در سفر «شام» و نزد «یزید» با آن همه فشارها و مصائب و چه در ادامه زندگی حضرت در «مدینه» با همه فراز و نشیب‌های آن، ابداء عمل و کرداری که با «عزت نفس» مخالفتی داشته باشد، از حضرت گزارش نشده است. در این قسمت تنها به عنوان یک نمونه این قطعه تاریخی را بازگو می‌کنیم که در کاخ «عبیدالله بن زیاد» هنگامی که او از حضرت سؤالاتی پرسید و حضرت مقتدرانه به او پاسخ دادند و سخنش را در زمینه انتساب قتل شهدای کربلا به خداوند با آیه قرآن در دهانش شکستند، او دستور قتل حضرت را صادر کرد که با فداکاری عمه‌ی بزرگوارشان «عبیدالله» از این دستور منصرف شد. بعد حضرت سجاد -علیه السلام- به او فرمودند: «بالقتل تهددنی یابن زیاد؟! اما علمت ان القتل لنا عادة و کرامتنا الشهادة» [۵۰۷] یعنی: «ای فرزند زیاد؛ آیا مرا به قتل تهدید می‌کنی؟ مگر نمی‌دانی کشته شدن در راه خدا، عادت ما و شهادت کرامت ما می‌باشد.» مشروح این جریان در قسمت «امام سجاد -علیه السلام- در مجلس عبیدالله بن زیاد» نقل گردیده است. [صفحه ۳۵۵]

صبر بی‌پایان حضرت سجاد

یکی از ملکات برجسته اخلاقی که از ارزش فوق العاده‌ای برخوردار می‌باشد «صبر» و «تحمل» است. «صبر» که در زمینه‌ی «فشار» عوامل مختلفی که به خارج شدن انسان از حالت معمولی او را مجبور می‌کنند، مطرح است، اقسامی دارد مانند: «صبر در مقابل مصیبت»، «صبر در مقابل معصیت» و «صبر در مقابل هواهای نفسانی» و در مراتب عالی‌تر «صبر در مدارج طاعت الهی» که در نهایت به بالا-ترین کمالات برای انسان منتهی می‌گردد که «و جعلناهم ائمة یهدون بامرنا لما صبروا و کانوا بآیاتنا یوقنون» [۵۰۸]. یعنی: «چون صبر ورزیدند از بین آنان بعضی را امامانی قرار دادیم که به امر ما هدایت می‌کنند، آری آنان به آیات ما یقین داشتند.» حضرت امام زین العابدین علیه السلام تجسم کامل مکتب «صبر» می‌باشند. نمونه‌ی بارز این «صبر» در جریان «نهضت عاشورا» به نمایش گذاشته شد. با توجه به مصائب انبوهی که به حضرت در این جریان وارد گردید که هر کدام از آنها کوه را آب می‌کند، و تحمل حضرت در تمام این موارد، می‌توان به میزان «صبر» حضرت واقف شد. به بعضی از این مصائب، چه مصائب ناشی از کشته شدن پدر و برادران و یاران و چه مصائب ناشی از فشار و ایذاء و ددمنشی دژخیمان اموی به خود آن حضرت و به سایر اسراء کربلا، در بررسی «مقطع پس از شهادت پدر تا هنگام ورود به مدینه» اشاره گردید. «صبر در طاعت و بندگی» حضرت نیز با مطالعه و بررسی عبادات حضرت از نمازها و سجده‌ها و حج‌ها و ذکرها و ... روشن می‌گردد که در بخش «عبادات حضرت» گذشت. اما سایر اقسام «صبر» در زندگی حضرت سجاد -علیه السلام-: ۱- «واقدی» نقل می‌کند که «هشام بن اسماعیل مخزومی» (که او را عبدالملک مروان در سال ۸۴ والی «مدینه» کرد و تا سال ۸۷ بر آنجا والی بود) [صفحه ۳۵۶] حضرت علی بن الحسین علیه السلام را در طول امارت خود بشدت و به صورت مستمر اذیت می‌کرد. هنگامی که از طرف «ولید» عزل شد، «ولید» والی جدید «مدینه» را مأموریت داد که او را در مقابل مردم نگه دارد تا به هر کس آزار رسانیده، جبران شود و هر کس در زمان فرمانروایی او مورد ظلم قرار گرفته و یا حقی از او ضایع شده، حق خود را از او مطالبه کند. در این حال «هشام» می‌گوید: «من جز از علی بن الحسین علیه السلام نمی‌ترسیدم.» در همین حال که او در کنار خانه مروان ایستاده بود، حضرت بر او عبور کردند، و به محض رسیدن به او ایشان بر او سلام کردند!! و قبلا به خواص خود امر کرده بودند که هیچ کدام از آنها مطلقا و لو به یک کلمه متعرض او نشوند. هنگامی که حضرت عبور کردند هشام فریاد زد: «الله اعلم حیث یجعل رسالته» [۵۰۹] یعنی: «خداوند دانایتر است که رسالت خود را کجا قرار دهد.» [۵۱۰]. «ابن فیاض» در همین مورد افزوده است که حضرت به «هشام» فرمودند: «نگاه کن و بررسی نما اگر در زمینه اموالی که ممکن است از تو گرفته شود کمبود پیدا کرده‌ای، ما آنقدر وسعت داریم که تو را کمک کنیم. و از جانب ما و تمام کسانی که ما را اطاعت می‌کنند خیالت راحت باشد.» [۵۱۱]. ۲- «ابراهیم بن سعد»: حضرت علی بن الحسین علیه السلام بانگ و

فریاد بلندی را از داخل منزلشان شنیدند و این در حالی بود که نزد ایشان گروهی حضور داشتند. حضرت بلند شده و به سرعت به داخل منزل رفتند و سپس به مجلس خود برگشتند. به حضرت گفته شد: «آیا حادثه‌ای پیش آمد که منجر به این سر و صدا و شیون و زاری شد؟» حضرت پاسخ دادند: «بلی». بعد اصحاب ایشان را تسلیت گفتند و همه از صبر آن بزرگوار متعجب گردیدند. حضرت فرمودند: «اما اهل البیت خداوند - عزوجل - را در آنچه دوست می‌داریم اطاعت می‌کنیم و بر آنچه نمی‌پسندیم سپاسگزاریم.» [۵۱۲]. ۳- در روایت دیگری آمده است که از حضرت فرزندی در گذشت و ابد از ایشان جزع و فرعی دیده نشد. وقتی از علت آن پرسیدند، فرمودند: «امری بود که [صفحه ۳۵۷] انتظارش را می‌کشیدیم و چون واقع شد آن را ناخشنود ندانستیم.» [۵۱۳]. ۴- حضرت پسرعمویی داشتند که ناشناس شبانه نزد او می‌رفتند و مقداری «دینار» به او هدیه می‌کردند. اما او که از این عمل حضرت بی‌اطلاع بود، در همین هنگام مرتب می‌گفت: «علی بن الحسین علیه‌السلام به من کاری نداشته و با من «صله رحم» به جا نمی‌آورد!! خداوند از جانب من هیچ خیری به او نرساند!!» حضرت نیز این سخنان را می‌شنیدند و تحمل نموده و بر آن «صبر» می‌کردند و هرگز خودشان را به او معرفی نمی‌کردند. چونکه حضرت وفات یافتند آن رفت و آمدها و هدیه‌ها قطع شد و در آن حال فهمید که خود حضرت بودند که به سراغ او می‌آمدند و به او کمک می‌نمودند و لذا بر سر قبر حضرت آمد و شروع به گریستن کرد.» [۵۱۴]. این روایت شریف علاوه بر «اخلاص» حضرت بر «صبر بی‌پایان» آن بزرگوار نیز دلالت دارد که حرف ناروا و نابحق پسرعموی خود و حتی نفرین او را می‌شنیدند و هیچ عکس العمل نشان نمی‌دادند و «صبر» می‌کردند و اجر عمل خود را ضایع نمی‌ساختند. ۵- حضرت در خلال دو کلامی که از ایشان نقل شده بینش خود را در مورد صبر چنین بیان فرموده‌اند: الف: «هیچ جرعه خشمی را نیاشامیدم که نزد من محبوبتر باشد از جرعه خشمی که به دنبال آن «صبر» باشد و دوست ندارم به جای آن، شتران سرخ موی (گرانقدرترین مال نزد عرب) داشته باشم.» [۵۱۵]. ب: «هیچ جرعه‌ای نیاشامیدم که نزد من محبوبتر باشد از جرعه‌ی خشمی که صاحب و مسبب آن را مجازات نکنم.» [۵۱۶].

حلم و تواضع حضرت سجاده

«واضع» و «فروتنی» دو صفت برجسته انسانی است که در مقابل «تکبر» و [صفحه ۳۵۸] «استکبار» که اساس همه گناهان و رذائل است، قرار دارد. «تواضع» از مبارزه با نفس و انانیت نشأت می‌گیرد و ثمره‌ی به بار نشستن «توحید» در وجود آدمی است. تواضع امام زین العابدین علیه‌السلام یکی از فضائل برجسته وجود اقدس آن حضرت بوده است که در ابعاد مختلف «روابط اجتماعی» آن امام همام خود را نشان داده است. «رابطه با مادر»، «رابطه با زیر دستان»، «رابطه با بردگان» و حتی «رابطه با دشمنان و بدخواهان». در این قسمت یک خاطره از «تواضع» حضرت که حاکی از «حلم» آن امام نیز هست بیان می‌گردد: بعضی از دشمنان حضرت سجاده علیه‌السلام آن بزرگوار را ناسزا گفت. غلامهای حضرت قصد کردند به او متعرض شده و او را تنبیه کنند. حضرت فرمود: «او را رها کنید چرا که آنچه از امر ما مخفی شده است بیشتر است از آنچه آنان می‌گویند!!» سپس رو به آن مرد کرده و فرمودند: «ای مرد آیا نیازی داری؟» آن مرد خجالت کشید. حضرت پیراهن خود را به او دادند و دستور دادند تا هزار درهم به او عطا شود. آن مرد در حالی منصرف شد که با صدای بلند فریاد می‌زد: «شهادت می‌دهم تو فرزند رسول خدا هستی.» [۵۱۷]. جمله: «آنچه از عملکرد و باطن ما مخفی شده بیشتر است.» دلالت واقعی بر «تواضع» حضرت و «فروتنی» آن بزرگوار دارد. و برخورد کریمانه ایشان با آن شخص، دال بر «عفو» و «گذشت» و «بزرگواری» حضرت است.

عفو و گذشت حضرت سجاده در روابط اجتماعی

قرآن مجید در یکی از توصیفات خود از «متقین» می‌فرماید: «الذین ینفقون فی السراء والضراء و الکاظمین الغیظ و العافین عن الناس

و الله يحب المحسنين» [۵۱۸]. یعنی: «آنان کسانی هستند که در فراخی و تنگی انفاق می‌کنند و خشم خود را فرومی‌برند و از مردم درمی‌گذرند و خداوند نیکوکاران را دوست دارد.» [صفحه ۳۵۹] حضرت علی بن الحسین علیه‌السلام از برجسته‌ترین نمونه‌های عینی این آیه در عملکرد اجتماعی خود بوده و همه بخش‌های آن را به بهترین وجه در زندگی خود پیدا کرده‌اند. اینک راجع به بخش «عفو و گذشت» در روابط شخصی با افراد مختلف جامعه، به نمونه‌هایی از تخلق برجسته‌ی حضرت سجاده علیه‌السلام به این صفت توجه نمائید. لازم به ذکر است نمونه‌های دیگری نیز در قسمت «صبر بی‌پایان حضرت» و «حلم و تواضع» ایشان ذکر گردیده است. ۱- یکی از اقوام حضرت (که به نام حسن بن الحسین مشهور است) و از اهل بیت ایشان، حضرت را ملاقات کرده و شروع به بد و بیراه و ناسزا گفتن به حضرت کرد. (و در روایتی آمده که این واقعه در مسجد پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - بوده است.) ولی حضرت سجاده علیه‌السلام ابتدا با او سخن نگفتند. پس چونکه او منصرف شد و رفت، حضرت به کسانی که در محضرش نشسته بودند فرمود: شما آنچه را این مرد گفت شنیدید و من دوست دارم با من به سوی او بیایید تا آنچه را که من به او جواب می‌دهم نیز بشنوید. آنها گفتند: «در خدمت شما هستیم» و ما دوست داشتیم که حضرت به او چنان و چنان بگویند. حضرت کفش خود را گرفته و پوشیدند و به راه افتادند و زیر لب زمزمه می‌کردند: «و الکاظمین الغیظ و العاقین عن الناس و الله يحب المحسنین» [۵۱۹] در این حال ما همگی متوجه شدید حضرت به او هیچ چیز نخواهد گفت. به هر حال حضرت خارج شدند تا به منزل او رسیدند و او را صدا زدند و فرمودند به او بگوئید: علی بن الحسین است. آن مرد، در حالی از منزل آمد که منتظر حادثه بدی بود و شک نداشت که حضرت علی بن الحسین علیه‌السلام برای پاسخگویی شبیه به آنچه او انجام داده بود آمده‌اند. در این حال حضرت به او فرمودند: «ای برادر من، تو چند لحظه قبل رو [صفحه ۳۶۰] در روی من ایستادی و گفתי آنچه را که گفتم، حال اگر آنچه را تو گفتم در من هست، پس من نسبت به آن از خداوند استغفار و طلب بخشش می‌کنم اگر آنچه که گفتم در من نیست پس خداوند تو را بیامرزد.» اینجا بود که آن مرد بین دو چشم حضرت را بوسید و گفت: «نه، آنچه که من گفتم در شما وجود ندارد و من به آن سزاوارترم.» [۵۲۰]. ۲- سفیان می‌گوید: مردی نزد حضرت علی بن الحسین علیه‌السلام آمد و گفت: فلان آقا از شما بدگویی کرده و شما را اذیت نموده است. حضرت فرمود: «بیا با هم به نزد او برویم.» آن مرد فکر می‌کرد که حضرت بزودی از خود دفاع خواهد کرد. چونکه به نزد او رسیدند حضرت فرمود: «ای فلانی! اگر آنچه تو در مورد من گفتم «حق» است، خداوند مرا بیامرزد و اگر «باطل» است خداوند تو را بیامرزد.» [۵۲۱]. از این دو روایت علاوه بر استفاده «کظم غیظ» حضرت و «گذشت» از اسائه ادب دیگران به ایشان و «حسن خلق» آن بزرگوار، این نکته نیز به دست می‌آید که چگونه با همراه آوردن افرادی که شاهد بی‌ادبی به آن امام معصوم بودند، عملاً «کرامت نفس» خود و تخلق به فضائل بلند اخلاقی را به آنها نشان می‌دهند تا آنان نیز تربیت شده و به حضرت اقتدا کنند. ۳- «و لقد انتهی ذات یوم الی قوم یغتابونه فوق علیهم فقال لهم: ان کنتم صادقین فغفر الله لی، و ان کنتم کاذبین فغفر الله لکم» [۵۲۲]. روزی حضرت به گروهی برخورد کرد که از او بدگویی نموده «غیبت» او را می‌کردند. حضرت در مقابلشان ایستاد و به آنها فرمود: «اگر راستگو هستید خداوند مرا بیامرزد و اگر دروغ می‌گوئید، خداوند شما را بیامرزد.» ۴- حضرت علی بن الحسین علیه‌السلام کنیزی داشتند که آب روی دست حضرت می‌ریخت تا ایشان برای نماز وضو بگیرند. یک بار هنگامی که روی دست حضرت آب می‌ریخت، ظرف آب از دست او روی صورت حضرت افتاده و آن را مجروح کرد، حضرت سرشان را به سوی او [صفحه ۳۶۱] بلند کردند و به او نگر بستند، در این حال او گفت: «خداوند عزوجل می‌فرماید: «و الکاظمین الغیظ» حضرت به او فرمودند: «غیظ و خشم خودم را فروخوردم. او گفت: «و العاقین عن الناس» حضرت به او فرمودند: «خداوند تو را عفو کند.» او گفت: «و الله يحب المحسنین» حضرت فرمودند: «برو که آزاد هستی!!» [۵۲۳]. از این داستان هم بزرگوار حضرت و هم تربیت اسلامی این کنیز و آشنایی او با آیات قرآنی و فرهنگ اسلامی قابل استفاده است. ۵- عده‌ای نزد حضرت میهمانی دعوت بودند. یکی از خادمین حضرت در آوردن گوشت بریانی که در تنور بود عجله کرد، پس با سرعت آن را

به دست گرفته و جلو آمد که در یک لحظه سیخهای کباب از دست او بر روی زمین افتاد و به سر یکی از فرزندان حضرت علی بن الحسین علیه السلام که در زیر پله استراحت می کرد اصابت نموده و باعث شد او کشته شود. در این حال آن غلام بشدت احساس تحیر نموده و مضطرب شده بود که ناگاه حضرت علی بن الحسین علیه السلام به او فرمودند: «تو آزاد هستی!! چرا که تو تعمدی در این کار نداشتی.» و بعد مشغول تجهیز (غسل و کفن) پسر شده و او را دفن نمودند. [۵۲۴]. از این دو قضیه نیز به دست می آید حضرت سجاده - علیه السلام - چگونه در مورد خطاهای غیر عمدی خادمین خود، آنها را «عفو» می نمودند، در حالی که در چنین مواردی نوعاً افراد عکس العمل بسیار خشن از خود نشان می دهند و علاوه بر آن با کرامتی بی مثال، آنها را در راه خداوند آزاد کردند تا سرعت اثر ناراحتی شدید روحی آنان را تسکین داده و خوشحالشان نمایند. ۶- فردی به حضرت ناسزا گفت. به او فرمودند: «ای جوان در مقابل ما، در سفر به سوی آخرت، گردنه های بسیار سختی است. پس اگر از آن عبور کردم هیچ باکی نسبت به آنچه تو می گویی ندارم و اگر در آنجا متحیر بمانم پس من از آنچه تو می گویی بدتر خواهم بود.» [۵۲۵]. ۷- مرد دیگری حضرت را ناسزا گفت و به ایشان اهانت کرد ولی حضرت [صفحه ۳۶۲] سکوت کردند و هیچ جواب ندادند. به حضرت گفت: «منظورم شما بودید.» حضرت - علیه السلام - جواب دادند: «و من از تو چشم می پوشم» (فقال: ایاک، اعنی، فقال - علیه السلام - : و عنک اغضی). [۵۲۶]. آری حضرت سجاده - علیه السلام - با چنین برخوردهای کریمانه ای علاوه بر گذشت نه تنها «حقد» و «پستی» و «رذلت» خطاکار را تحریک نمی کردند بلکه او را متوجه آخرت نموده و باعث تنبه او می شدند.

ایثار حضرت سجاده

«ایثار» که در لغت به معنای از «خود گذشتگی» و «ترجیح» و «برتری» آمده است، در اخلاق اسلامی به معنای «گذشت از خود به نفع دیگران و ترجیح آنان بر خود در آنچه خود بدان نیازمندیم» می باشد. چنانچه از مال خود به دیگران بدهیم و برای خود هم نگه داریم، این «انفاق» به حساب می آید، ولی «ایثار» این است که مال خود را به دیگری ببخشیم و در حالی که خود بدان بشدت نیاز داریم، هیچ برای خود باقی نگذاریم. قرآن در این زمینه می فرماید: «و یؤثرون علی انفسهم و لو کان بهم خصاصه و من یوق شح نفسه فاؤلئک هم المفلحون». [۵۲۷]. یعنی: «هر چند در خودشان احتیاجی مبرم باشد، آنها را (مستمندان) به خودشان مقدم می دارند. و هر کس که از خست نفس خود مصون ماند، ایشانند که رستگارند.» و باید توجه داشت دامنه ی «ایثار» بسیار گسترده بوده و موجب کمالات بلندی برای انسان می باشد. حضرت زین العابدین - علیه السلام - علاوه بر انجام انفاقهای گسترده و بیشمار که در قسمت «اهتمام خاص حضرت به مسأله انفاق» به صورت مفصل بررسی می گردد، در زندگی خود اهل «ایثار» نیز بوده اند. در این قسمت به یک خاطره در زمینه «ایثار» بی نظیر حضرت توجه نمائید: [صفحه ۳۶۳] امام صادق - علیه السلام - می فرمایند: «عادت حضرت علی بن الحسین - علیه السلام - این بود که در روزی که روزه می گرفتند، امر می کردند تا گوسفندی آورده و آن را ذبح کنند، سپس اعضای آن را قطعه قطعه نموده و طبخ کنند و هنگامی که شب فرامی رسید حضرت خود سخت مشغول به دیگها می شد و خود بوی خورش و غذا را استشمام می کرد و این در حالی بود که حضرت هنوز روزه دار بود. بعد می فرمود سینی های چوبی بزرگ را بیاورید و دستور می داد برای خانواده فلانی ظرف کنید، برای خانواده فلانی ظرف کنید، تا به آخرین دیگ می رسید و بعد هم برای خود حضرت مقداری نان و خرما می آوردند و همین طعام ایشان بود.» [۵۲۸].

خیردهی وجود مبارک حضرت سجاده

یکی از کمالات حضرت علی بن الحسین زین العابدین - علیه السلام - «خیردهی» ایشان در همه زمینه هاست. به عنوان نمونه حدیث زیر بسیار جالب و شیرین است: یکی از فرزندان بی بی بزرگوار و مکرمه «فاطمه بنت الحسین» می گوید: «مادرم مرتب به من امر

می‌کرد که نزد دایم، حضرت علی بن الحسین -علیه السلام-، حاضر شوم. پس هرگز در محضر او ننشستم مگر اینکه با خیری که از او استفاده برده بودم بلند شدم. این خیر یا «خشیت» و «خوفی» از خداوند متعال بود که به خاطر آنچه از «خشیت» او از خداوند می‌دیدم، در دلم به وجود می‌آمد و «علمی» بود که از او استفاده می‌بردم. [۵۲۹]. آری عمل و حالات روحی و بیانات حضرت سجاد -علیه السلام- سرتاسر برای جامعه اسلامی «خیر» بوده و حضرت منبع جوشان «خیر» برای مردم و مسلمین بوده‌اند.

نفوذ کلمه و تأثیر فوق العاده کلام و رفتار حضرت سجاد

یکی از ویژگی‌های بارز اولیاء حق، بهره‌مندی آنان از «نفوذ کلمه» و تأثیر در [صفحه ۳۶۴] دیگران است و این نتیجه‌ی باور عمیق خود آنان از آنچه می‌گویند و عمل به دانسته‌هایشان می‌باشد که این دو، موجب «نفوذ در دلها» و «تأثیر کلام» و سخن در دیگران می‌شود. آری سخن که از دل برخیزد، لا-جرم بر دل نشیند. حضرت زین العابدین -علیه السلام- این کمال را به بهترین وجه برخوردار بودند و کسانی که با حضرت برخورد می‌کردند هم از اعمال و حالات ایشان بشدت متأثر می‌شدند که این خود بهترین نوع تبلیغ «معروف» و «خیر» در جامعه است و هم کلامشان در دل‌های نفوذ می‌کرد و دیگران را آنچنان تحت تأثیر قرار می‌داد که شروع به گریستن می‌کردند. یک نمونه از این موضوع را مرور می‌کنیم: «زهری» می‌گوید: با حضرت علی بن الحسین -علیه السلام- بر «عبدالملک بن مروان» وارد شدم و چون اثر سجده را بر پیشانی حضرت دید آن را عظیم و مهم شمردم، شروع به تعریف و تمجید از حضرت کردم و حضرت در جوابش از فضائل رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - و کلمات ایشان بیان کردند و بعد فرمودند هر چه کنم نمی‌توانم ذره‌ای از شکر نعم الهی را بجا آورم و اگر حقوق خانواده و جامعه نبود، دائم مشغول نظاره به آسمان و توجه به حق می‌شدم تا خداوند جانم را قبض کند و سپس گریست. در این حال «عبدالملک» نیز شروع به گریه کرد و گفت: «چقدر فرق است بین بنده‌ای که آخرت را می‌طلبد و برای آن تلاش می‌کند و بین کسی که در طلب دنیا است و از آخرت بی‌بهره است». بعد به حضرت اقبال نموده و شروع کرده به سؤال از نیازهای ایشان و آنچه مقصود دارند و بعد شفاعت ایشان را در همه مواردی که نظر داشتند، قبول کرد و مال انبوهی به حضرت صله داد. [۵۳۰]. مشروح این حدیث در قسمت «گزارش «زهری» از ورود حضرت سجاد -علیه السلام- بر «عبدالملک» و تکریم و اعزاز حضرت توسط او» بیان گردیده است. «ابو حمزه ثمالی» نیز نقل می‌کند که: «حضرت علی بن الحسین -علیه السلام- چنان بود که هر گاه تکلم می‌فرمود در «زهد» و «موعظه»، به گریه در می‌آورد هر [صفحه ۳۶۵] کسی را که در محضر شریفش بود.» [۵۳۱].

امام سجاد و پیشقدم بودن در انجام امور خیر

حضرت زین العابدین -علیه السلام- نسبت به امور اجتماعی بویژه آنچه مربوط به «رفاه جامعه اسلامی» است، بی‌توجه و بی‌تفاوت نبوده‌اند. و همیشه در انجام امور خیر در این زمینه پیشقدم شده و کارهایی که چه بسا بسیاری از کنار آن با بی‌توجهی عبور می‌کنند، آن را خود شخصا انجام می‌داده‌اند. به عنوان مثال اگر در وسط راه و جاده که محل عبور مردم است سنگی افتاده باشد که احتمال برخورد آن با پای مردم می‌رود، کم کسی است که حاضر باشد از وسیله نقلیه خود پیاده شده و آن را از آن محل بردارد و در کناری بگذارد و بعد راه خود را ادامه دهد. حال بینیم حضرت زین العابدین و سید الساجدین -علیه السلام- در این مورد چه برخوردی داشته‌اند: امام صادق -علیه السلام- نقل می‌کنند که: «عادت حضرت علی بن الحسین -علیه السلام- این بود که هر گاه در حال مرور به کلوخی (سنگی) در وسط راه برخورد می‌کردند، از مرکب خود پیاده می‌شدند و آن را به دست خود از جاده کنار زده و بعد به مسیرشان ادامه می‌دادند.» [۵۳۲].

مراعات حال دیگران توسط امام سجاده

جناب «جابر جعفی» از حضرت ابی جعفر باقر -علیه السلام- نقل می کند که فرمودند: «حضرت ابو محمد علی بن الحسین -علیه السلام- به قصد «مکه» با جماعتی از موالیان و سایر مردم از شهر خارج شدند. چونکه به «عسفان» (محلّی در بین «مکه» و «مدینه») رسیدند خدمتکاران حضرت، خیمه آن حضرت را در موضعی از آن منطقه نصب کردند. حضرت علی بن الحسین -علیه السلام- به آن موضع نزدیک شده و به آنان فرمودند: «چگونه خیمه را در این محل سرپا نمودید؟ [صفحه ۳۶۶] اینجا موضعی است که گروهی از جنیان که از شیعیان و اولیاء ما می باشند در آن سکونت دارند و این کار باعث ضرر آنان شده و برایشان ضیق و تنگی ایجاد می کند.» آنان گفتند: «ما این مطلب را نمی دانستیم.» قصد کردند که خیمه را برچینند. در این حال هاتفی که صدای او شنیده شد ولی خودش دیده نمی شد، صدا برآورد: «یابن رسول الله خیمه خود را از جایش جابجا نکن. ما این را برای تو تحمل می کنیم. و این «لطف» را هم به تو هدیه نمودیم، و دوست داریم که از آن تناول نوده و با این کار ما را شادمان سازی.» در همین موقع در جانبی از خیمه «طبق» بزرگی دیده شد که با آن طبقهایی بوده و دور آنها «انگور» و «انار» و «موز» و میوه های زیادی بود. حضرت ابو محمد امام سجاده -علیه السلام- همه کسانی را که با او بودند دعوت نمودند و خود از آن میوه ها میل فرموده و آنان نیز از آن تناول کردند.» [۵۳۳]. با توجه به این داستان به دست می آید حضرت سجاده -علیه السلام- حتی حال «جنیان» را مراعات کرده، حاضر نبودند با نصب خیمه خود موجب ضرر و تنگی آنها را فراهم آوردند.

بزرگواریهای ویژه حضرت سجاده

خداوند متعال به پیامبرش در قرآن مجید می فرماید: «و انک لعلی خلق عظیم» [۵۳۴] یعنی ۶ «هر آینه تو دارای اخلاق والا و بزرگی هستی.» این خلق عظیم حضرت رسول الله -صلی الله علیه و آله و سلم- در فرزندان او که جانشینان برحقش می باشند، نیز بروز یافته و هر کدام نمودار صدها فضیلت و کرامت خاص و استثنایی بوده اند. حضرت زین العابدین -علیه السلام- بالخصوص با توجه به شرایط زندگی و مشی و سلویشان در جامعه تابلوی زرین و پرافتخاری از کرامتهای استثنایی و «بزرگواریهای ویژه» ترسیم نموده اند. [صفحه ۳۶۷] بخشی از این بزرگواریها در خلال بررسی بعضی از فضائل و کرامتهای حضرت و به طور کلی در خلال بررسی ابعاد مختلف زندگی حضرت مورد اشاره قرار گرفت، از قبیل عدم تعرض به «هشام بن اسماعیل» والی «مدینه» با آن همه ایذاء و آزار او به حضرت و از آن گذشته سلام کردن بر او و پیشنهاد بخشیدن مال و اموال به او تا بدهی خود را پرداخت کند که در «صبر بی پایان حضرت» روایت آن نقل شده است. همچنین برخورد بزرگوارانه و کریمانه حضرت با کنیزانی که موجب افتادن ظرف آب روی صورت حضرت و مجروح شدن آن و یا افتادن سیخهای کباب روی صورت فرزند حضرت که به مرگ او منجر شد، که در قسمت «عفو و گذشت حضرت» داستان آن بیان گردید. آری حضرت این افراد را در راه خدا آزاد نمود. برخی دیگر از این گونه بزرگواریهای منحصر به فرد در «رابطه حضرت با بردگان» خود بیان خواهد شد. اینک به نمونه های دیگری از کرامتها و بزرگواریهای ویژه حضرت می پردازیم: ۱- امام صادق -علیه السلام- می فرماید: «علی بن الحسین -صلوات الله علیه- بر گروهی از جذامی ها عبور کردند در حالی که بر الاغ خود سوار بودند. آن آقایان جذامی مشغول صرف صبحانه بودند، و حضرت را به غذا دعوت کردند. حضرت فرمود: «اما من اگر روزه دار نبودم حتما این کار را می کردم.» بعد چونکه به منزل رسیدند دستور دادند طعامی طبخ نمایند، دستور حضرت عمل شد و همچنین امر کرد بسیار دقت کنند و در تهیه غذا سخت بگیرند (یعنی بسیار مراقب باشند که غذای خوبی تهیه شود)، سپس حضرت تمامی آن جذامی ها را دعوت فرمود و آنها آمدند با حضرت غذا (نهار یا شام) خوردند و او نیز با آنها غذا تناول فرمود.» [۵۳۵]. در روایت دیگری در همین زمینه آمده است که حضرت وقتی از کنار آنها

گذشت فرمود: «خداوند متکبرین را دوست نمی‌دارد.» و لذا برگشت و فرمود: «من روزه دارم.» و بعد آنها را به منزل دعوت کرد و بعد از اطعام آنان، مقداری پول و غذا [صفحه ۳۶۸] نیز به آنها اعطاء کرد. [۵۳۶]. ۲- امام صادق -علیه السلام- فرمودند: «حضرت علی بن الحسین -علیه السلام- سفر نمی‌کردند مگر با رفقای که حضرت را نمی‌شناختند و با ایشان شرط می‌کرد که در آنچه آنان بدان نیاز دارند، حضرت خادم آنان باشد. یک بار که حضرت با گروهی مسافرت می‌کرد مردی ایشان را دید و شناخت و به آنان گفت: «آیا می‌دانید این شخص کیست؟» گفتند: «نه»، گفت: این علی بن الحسین -علیه السلام- است!!». در این حال آنان به سوی حضرت هجوم آوردند و دست و پای ایشان را بوسه باران کرده و گفتند: «یابن رسول الله می‌خواستید ما به آتش جهنم درغلتیم؟ اگر ناخواسته و از سر غفلت دست و پا پای ما نسبت به شما خطایی می‌کرد، آیا ما تا آخر دهر هلاک نمی‌شدیم؟ راستی چه امری شما را بر این شیوه وا می‌داشت؟» حضرت فرمود: «یک بار من با گروهی مسافرت می‌کردم که آنان من را می‌شناختند. از این رو به خاطر رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - برخوردی با من کردند و چیزی به من دادند که استحقاق آن را نداشتم. پس من می‌ترسم که شما نیز مانند آن را به من اعطاء کرده و همان برخورد را با من بنمائید. از این رو کتمان امر خودم نزد من محبوبتر گردید.» [۵۳۷]. در حدیث دیگری در همین ارتباط آمده است که به حضرت گفته شد: «چرا هر گاه سفر می‌کنید اسم خودتان را از سایر رفقا کتمان می‌کنید؟» جواب فرمودند: «کراهت دارم که به خاطر رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - چیزی را بگیرم و دریافت کنم که مثل آن را اعطاء نمی‌کنم.» و حضرت فرمودند: «به خاطر قرابت و نزدیکی ام با رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - هرگز من به چیزی متمتع نشده و استفاده‌ای نبردم.» [۵۳۸]. ۳- «به حضرت گفته شد شما نیکوکارترین مردم هستید ولی با مادران سر یک سینی و ظرف غذا، غذا نمی‌خورید در حالی که ایشان این را آرزو دارند. حضرت فرمود: «من کراهت دارم که دستم را به سوی چیزی که قبلا چشم مادرم به [صفحه ۳۶۹] آن سبقت گرفت، دراز کنم و در نتیجه عاق شوم.» حضرت بعد از این طبقی را روی غذا گذاشته و دستش را زیر طبق وارد می‌کرد و غذا می‌خورد.» [۵۳۹]. از این روایت شریف به دست می‌آید که حضرت چگونه بزرگووارانه حرمت و حق مادر خود را (که البته یکی از دایه‌های حضرت بوده است) مراعات می‌کرده‌اند. ۴- عمر بن علی بن ابی طالب -علیه السلام- نزد «عبدالملک مروان» در زمینه صدقات (موقوفات) پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - و امیرالمؤمنین -علیه السلام- از حضرت علی بن الحسین -علیه السلام- شکایت نمود و گفت: «ای امیرالمؤمنین من پسر صدقه دهنده (واقف) هستم و این مرد (حضرت علی بن الحسین -علیه السلام-) پسر پسر هست، پس من به آنها از او اولی می‌باشم.» «عبدالملک» به این شعر از «ابن ابی‌الحقیق» متمثل شد: لا تجعل الباطل حقا و لا تلتظ دون الحق بالباطل یعنی: «باطل را حق قرار مده و ملازم باطل مباش وقتی که حق ظهور می‌کند.» (و یا اینکه باطل را فوق حق قرار مده). بعد «عبدالملک» گفت: «ای علی بن الحسین بلند شو که من تو را متولی این اموال قرار دادم.» چونکه آن دو از نزد «عبدالملک» خارج شدند، «عمر» آن مال را تصرف کرد و حضرت علی بن الحسین -علیه السلام- را اذیت نمود، ولی حضرت ابتدا هیچ عکس‌العملی نشان ندادند. مدتی گذشت، روزی محمد بن عمر (پسر عمر بن علی بن ابی‌طالب -علیه السلام-) به حضرت علی بن الحسین -علیه السلام- وارد شده به ایشان سلام کرد و بر روی دست و پای ایشان افتاد و شروع کرد به بوسیدن حضرت. در این حال حضرت فرمودند: «پسرعمو اینکه پدرت با من قطع رابطه کرده و رحم مرا قطع نمود مرا مانع نمی‌شود که با تو «صله رحم» کنم. بنابراین دخترم «خدیجه» را به عقد ازدواج تو در آوردم!!» [۵۴۰]. [صفحه ۳۷۰] آیا در تاریخ نظیر این گونه بزرگواریها برای غیر از خاندان وحی و رسالت ثبت شده است؟ صلوات و رحمت خداوند بر تو ای علی بن الحسین، ای مجسمه‌ی فضیلت و بزرگواری. ۵- امام صادق علیه السلام نقل فرموده‌اند که: «چون مرگ «محمد بن اسامه» فرا رسید، «بنی هاشم» بر او داخل شدند. او به آنان گفت: «شما قرابت و نزدیکی مرا به خودتان می‌دانید. اینک قرضی دارم که دوست می‌دارم شما آن را برای من ضمانت کنید.» بلافاصله حضرت علی بن الحسین علیه السلام فرمودند: «سوگند به خدا، آگاه باشید من ثلث قرض تو را پذیرفتم.» و سپس او و دیگران همه ساکت شدند. بعد از چند لحظه حضرت علی بن

الحسین علیه‌السلام فرمودند: «تمام دین و قرض تو را قبول کردم!!» و این چنین ادامه دادند که: «در دفعه اول چیزی مانع من نشد که تمام قرض او را تقبل کنم مگر کراهت از این موضوع که شما بگوئید: «او بر ما سبقت گرفت (و به ما اجازه نداد)». [۵۴۱]. ۶- و بالاخره بزرگواری ویژه و بی‌نظیر دیگری که حضرت بدان اقدام فرمودند پناه دادن به خانواده «مروان» در جریان قیام «مدینه» بر ضد «یزید» است که به «واقعه‌ی حره» شهرت یافت. شخصیت پلید و منفی «مروان» در تاریخ روشن می‌باشد. شخصی که در زمان رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - به خاطر جسارت به حضرت تبعید می‌شود و در عصر حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام در جنگ «جمل» مقابل حضرت می‌ایستد و در جنگ «صفین» باز در کنار «معاویه» با حضرت می‌جنگد و در مجلس «ولید» به آن فرد لعین پیشنهاد قتل سریع حضرت امام حسین علیه‌السلام را می‌دهد. اما هنگامی که در آن شرایط بحرانی «مدینه» که مردم علیه «بنی امیه» و «بنی مروان» قیام کرده و همه را از شهر خارج کرده‌اند، همسر خود را که دختر «عثمان بن عفان» است نزد حضرت آورده و درخواست پناه دادن او را می‌کند، حضرت می‌پذیرند و او را پناه می‌دهند و به پذیرایی او اقدام می‌کنند به گونه‌ای که بعداً اظهار می‌دارد: «مدتی که نزد حضرت بودم به گونه‌ای پذیرایی شدم که در منزل پدرانم چنین پذیرایی نمی‌شدم!!!» [صفحه ۳۷۱] و علاوه بر او چهارصد نفر دیگر نیز در پناه حضرت بودند. [۵۴۲]. حال تاریخ قضاوت کند که این بزرگواری و کرامت نشانه چیست؟ و باید آن را با رفتار «بنی امیه» با آل رسول - صلی الله علیه و آله - مقایسه نمود تا معلوم شود دشمنان دودمان پیامبر نیز از چه مرتبه‌ای از دنائت و پستی برخوردار بوده‌اند.

گره‌گشایی‌ها و دستگیریهای حضرت سجاد

زندگانی اولیاء حق مشحون است به دستگیریهای بیشمار از کسانی که در زندگی دچار مشکل شده‌اند و راه بر آنها بسته شده و چاره به جایی نمی‌برند. اولیاء الهی خضر گونه در این موارد به سراغ آنها آمده و گره‌ی ناگشوده کار آنها را با سر انگشت «علم»، «حکمت» و «محبت» خود گشوده و از آنها دستگیری می‌کنند. و البته این منحصر به امور مادی نبوده و در طریق «سلوک الی الله» نیز آن بزرگواران از سالکان دلسوخته و شوریده نیز دستگیری نموده و آنان را با گذر از کربوه‌های صعب العبور در راه لقاء حق، مدد رسانده و کمک می‌کنند. حضرت زین العابدین علیه‌السلام یکی از امامان معصومی بودند که در دستگیری و گره‌گشایی، خاطرات شورانگیزی از خود بجا گذاشته‌اند. در این قسمت تنها به چند نمونه از آن اشاره می‌گردد: ۱- «زهری» در خواب دیده بود که کان دستش غرق در «خضاب» شده است. در ارتباط با تعبیر این خواب به او گفته شد: «دست تو به خونی از سر خطا مبتلی و آلوده خواهد شد.» «زهری» که یکی از عاملان و کارگزاران «بنی امیه» بود، مردی را عقوبت و مجازات نمود که بر اثر این عقاب مرد. «زهری» با مشاهده این منظره بسیار متوحش شده و از محل اقامت خود فرار کرد و سر به کوه گذاشته و در غاری داخل شد و برای مدت طولانی در آنجا اقامت گزید (و گفته شده که آن مدت نه سال بوده است) تا جایی که موهای او بسیار بلند شد. در همان سال حضرت علی بن الحسین علیه‌السلام «حج» به جا آوردند و [صفحه ۳۷۲] به ایشان گفته شد آیا از «زهری» خبری دارید؟ حضرت فرمود: «بی‌خبر نیستم.» بعد حضرت به ملاقات او رفتند و به او گفتند: «من به آن اندازه‌ای که از ناامیدی تو از رحمت الهی می‌ترسم از گناه تو بر تو نمی‌ترسم. تو باید دیه‌ی این قتل خطایی را به بازماندگان آن فرد مقتول بفرستی و بعد خود به خانواده‌ات برگردی و معالم دینت را عمل کنی.» «زهری» با شنیدن این رهنمود الهی به حضرت عرض کرد: «ای سید و آقای من!! باعث فرج و راحتی من شدید!! (فرجت عنی یا سیدی) آری خداوند - عزوجل - آگاهتر است که رسالت خود را کجا قرار دهد.» او بعد به منزلش برگشته و از آن به بعد از ملازمان حضرت علی بن الحسین - علیه‌السلام - گردید و لذا بعضی از «بنی مروان» به او می‌گفتند: «ای زهری پیامبر تو چه می‌کند؟» و مقصودشان علی بن الحسین - علیه‌السلام - بود. [۵۴۳]. ۲- «عمرو بن دینار» می‌گوید: «یزید بن اسامه بن زید» را وفات فرا رسید و او در این حال شروع به گریستن نمود. حضرت علی بن الحسین - علیه‌السلام - به او فرمودند: «علت گریه

تو چیست؟» او گفت: «علت آن است که من پانزده هزار دینار قرض دارم و چیزی که بتوان با آن، این قرض را پرداخت، بجا نگذاشته‌ام» در این حال حضرت علی بن الحسین -علیه السلام- به او فرمودند: «گریه نکن، تمام قرض تو بر عهده من و تو کاملاً از آن بری الذمه می‌باشی.» حضرت بعداً آن دین را تماماً ادا فرمودند. [۵۴۴]. ۳- «ولید بن عبدالملک» به کارگزار خود در «مدینه» به نام «صالح ابن عبدالله المری» نوشت: «حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب» که در زندان محبوس است، بیرون آور و به او در مسجد رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - پانصد تازیانه بزن.» «صالح» «حسن» را بیرون آورده و به مسجد آورد و مردم هم مجتمع شدند. «صالح» بر بالای منبر رفت تا نامه «ولید» را برای مردم قرائت کند تا بعد پائین آمده و دستور دهد که «حسن» را تازیانه بزنند. [صفحه ۳۷۳] در حالی که مشغول قرائت نامه بود، حضرت علی بن الحسین -علیه السلام- وارد مسجد شدند و مردم به ایشان راه دادند و مسیر را باز کردند تا به نزدیکی «حسن» رسیدند. بعد به «حسن» فرمودند: «ای پسرعمو با «دعای کرب» خداوند را بخوان که خداوند فرج تو را می‌رساند. «حسن» گفت: «آن چه دعایی است؟» حضرت به او گفتند: «بگو و دعا را به او تلقین نمودند.» بعد حضرت علی بن الحسین -علیه السلام- برگشته و «حسن» آن دعا را مکرر می‌خواند. چون که «صالح» از خواندن نامه «ولید» فارغ شد و از منبر پائین آمد، گفت: «من سرشت و نهاد پاک این مرد مظلوم را می‌بینم (و آثار مظلومیت را در او مشاهده می‌کنم) کارش را به تأخیر اندازید تا در مورد او بار دیگر به امیرالمؤمنین «ولید» مراجعه کنیم.» بعد «صالح» در همین موضوع به «ولید» نامه‌ای نوشت و او در جواب نوشت که او را آزاد کن!! (در روایت آمده که آن دعا این است: «لا اله الا الله الحلیم الکریم لا اله الا الله العلی العظیم، لا اله الا الله رب السموات السبع و رب الارضین السبع و ما فیهن و ما بینهن و رب العرش العظیم و الحمد لله رب العالمین» [۵۴۵].

نگرش حضرت سجاده در زمینه‌ی امور اجتماعی

«اسلام» به عنوان آخرین دین الهی که برای سعادت بشر در همه ابعاد و جوانب حیات مادی و معنوی او نازل شده است، حاوی نظام‌های مختلف مورد نیاز فرد و جامعه در همه زمینه‌هاست. «نظام سیاسی»، «نظام تربیتی»، «نظام اقتصادی»، «نظام اجتماعی» و ... همه به بهترین وجه در معارف اسلامی موجود بوده و از آن قابل استخراج می‌باشد. نظام‌های فکری اسلامی که مجموعه‌های به هم مرتبط و در راستای تحقق اهداف معین می‌باشند، همه با هم نیز هماهنگ بوده و به طور کلی «صراط مستقیم» الهی را در جامعه بشری تبیین می‌کند و نتیجه تحقق آنها به صورت کامل، پیدایش «مدینه» [صفحه ۳۷۴] فاضله اسلامی» در «بعد اجتماعی» و تربیت انسان‌های کامل و نمونه و متعالی در «بعد فردی» است. برای استخراج نظام‌های اسلامی باید با استفاده از منابع صحیح اسلامی و سیره و روش معصومین علیهم السلام و بکارگیری متد صحیح «اجتهاد» در «فقه اسلامی»، ابتدا کلیات و اصول بنیادین را شناسایی نموده و سپس فروع و زیر مجموعه‌ها را پی‌جویی نموده و آنها را در نظمی که مورد تأیید اسلام است قرار داده و با توجه به «عقل» که از منابع مهم تشریح اسلامی است و «عرف» صحیح و مورد امضاء و استفاده از این دو عنصر مهم به «نظام» دست یافت. برای شناخت نگرش حضرت زین العابدین -علیه السلام- به مسأله «نظام اجتماعی» و امور مربوطه، نیازمند بررسی دقیق عملکرد اجتماعی حضرت در همه ابعاد می‌باشیم که مجال واسعی را می‌طلبد. (به گوشه‌ای از این نگرش و نمود آن در زندگی حضرت، در توضیح «بعد اجتماعی» به اموری از قبیل «جامع‌نگری»، «مراعات اعتدال»، «رنگ‌آمیزی همه کارها به رنگ الهی» و ... اشاره گردیده است.) در این قسمت به عنوان مثال و نمونه به چند روایت مختصر اشاره می‌کنیم تا سر نخ باشد که از آن بتوان در این تحقیق و بررسی استفاده کرد: ۱- «ابوحزمه ثمالی» نقل می‌کند که حضرت علی بن الحسین -علیه السلام- فرمودند: «اگر وارد بازار بشوم و با من درهم‌هایی باشد که با آن برای خانواده‌ام گوشت تهیه کنم در حالی که آنها بشدت به آن نیازمند می‌باشند، نزد من محبوب‌تر است از اینکه برده‌ای را آزاد کنم.» [۵۴۶]. از این روایت شریف استفاده می‌شود در امور اجتماعی به صورت کلی باید اولویت‌ها را

مراعات نمود. به عنوان مثال در حالی که خانواده انسان به مواد غذایی نیاز دارند، در این صورت منابع اقتصادی را به امور مستحب نظیر «آزادی برده» که خود فی نفسه عمل پسندیده‌ای است، اختصاص دادن صحیح نیست. ۲- امام صادق -علیه السلام- می‌فرماید؛ حضرت علی بن الحسین -علیه السلام- فرمود: «هرگز دو امر و کار بر من عرضه نشد که یکی برای «دنیا» باشد [صفحه ۳۷۵] و دیگری برای «آخرت» و من «دنیا» را برگزینم، مگر اینکه قبل از اینکه به شب برسم با آنچه کراهت داشتم برخورد کردم.» [۵۴۷]. گرچه دامن معصوم -علیه السلام- از تقدم «دنیا» بر «آخرت» پاک و منزّه است، ولی از این روایت به دست می‌آید در همه امور اجتماعی باید در موقعی که امر دایر بین «دنیا» و «آخرت» می‌شود، انسان «آخرت» را گزینش نماید تا به آنچه نمی‌پسندد مبتلا نگردد. ۳- امام صادق -علیه السلام- می‌فرماید؛ حضرت علی بن الحسین -علیه السلام- دائما می‌فرمود: «من دوست دارم بر کار اقدام کنم ولو بسیار کم باشد.» [۵۴۸]. از این روایت شریف نیز به دست می‌آید در منطق معصوم «کمیت» کار مهم نیست، آنچه مهم است «کیفیت» اعمال است که در پرتو «نیت»، «اخلاص» و یا خدای ناکرده «ریا» و «شُرک» که به آن متعلق می‌شود، تعیین می‌گردد. ۴- امام باقر -علیه السلام- فرمودند: حضرت علی بن الحسین -علیه السلام- می‌فرمود: «من دوست دارم بر خدایم وارد شوم در حالی که عملم مستقیم و مستوی باشد.» [۵۴۹] آری هدف «نظام اجتماعی» در اسلام رسیدن به «لقاء حق» با عملکردی صحیح است که جز با اتیان آنچه خداوند امر فرمود و ترک آنچه او نهی دارد، حاصل نخواهد شد. با مطالعه و دقت در جمیع مباحث مربوط به «بعد اجتماعی» وجود اقدس حضرت سجاد -علیه السلام- و کنکاش عمیق در بیانات و ادعیه مرویه از این امام عزیز، می‌توان دور نمای «نظام اجتماعی» مورد نظر حضرت را ترسیم نمود.

اهتمام خاص حضرت سجاد به مسأله انفاق و رسیدگی به فقرا و مستمندان

اشاره

یکی از برگهای بسیار زرین کتاب فضائل و کمالات وجود انور حضرت سید الساجدین و زین العابدین -علیه السلام- به مسأله «اهتمام ویژه حضرت در رسیدگی به فقرا و مستمندان» اختصاص دارد. حضرت سجاد -علیه السلام- به [صفحه ۳۷۶] مسأله «انفاق» که در قرآن مجید از ویژگیهای «متقین» شمرده شده و دهها آیه پیرامون ارزش و اهمیت آن نازل شده است، مانند سایر دستورات شرع اقدس، اهتمام خاص مبذول می‌داشته‌اند و بدین وسیله «ارتباط با خداوند» را با «ارتباط با مردم» با «دید توحیدی» گره زده و اسلام جامع و کامل را بار دیگر در این بعد نیز به نمایش گذاشته و تجسم بخشیده‌اند. عملکرد حضرت سجاد -علیه السلام- در این مسأله به وضوح کمالات ذات ابعاد معصومین علیهم السلام را به اثبات رسانیده است و بهترین گواه بر بطلان دیدگاه و عملکرد بعضی از مدعیان «تصوف» و «عرفان» می‌باشد که با نگرش «تک بعدی» به مسائل اجتماعی، در واقع اسلام یک بعدی را تبلیغ می‌کنند. چه اینکه برترین دلیل بر بطلان دیدگاه سایر افرادی است که عملا اسلام را در امور اجتماعی صرف و بریده از «معنویت» و «توحید» خلاصه می‌بینند. حضرت زین العابدین -علیه السلام- در کنار ارتباط فوق العاده و کم نظیر با حضرت حق در قالب «دعا» و «نماز» و «حج» و «ذکر» که نمونه‌های آن در بررسی عبادات حضرت بیان گردید، در زمینه «امور اجتماعی» نیز به امر جامعه و بویژه فقرا و مستمندان اهتمام داشته و به آنان رسیدگی می‌کردند و در این کار با مراعات «اخلاص» و «توحید» و داشتن عملکرد تربیتی خاص، موجبات هدایت جامعه را فراهم می‌ساخته‌اند. آری همچنانکه از کثرت عبادت، آثار آن در بدن و بویژه پیشانی آن بزرگوار ظاهر شده بود، از کثرت به دوش کشیدن خورجین پر از غذا و آذوقه برای ایتمام و مستمندان نیز، آثار آن در پشت مبارک حضرت بر جا مانده بود که بعد از ارتحال مشاهده گردید. برای بررسی عملکرد حضرت سجاد -علیه السلام- در این زمینه باید موضوعات زیر مرور گردد: ۱- بینش حضرت در زمینه انفاق در راه خداوند. ۲- گستره‌ی وسیع انفاق و رسیدگی به فقرا توسط حضرت سجاد

- علیه السلام - ۳- کثرت رسیدگی به فقرا و مساکین توسط حضرت و آثار آن در بدن حضرت. [صفحه ۳۷۷] ۴- مراعات شدید «اخلاص» توسط حضرت سجاده علیه السلام - در زمینه انفاق (صدقه‌ی سر) ۵- سخن حضرت در موقع برخورد با فقیر ۶- سیره‌ی حضرت به هنگام دادن صدقه ۷- سیره‌ی حضرت در انفاق لباسهای خود ۸- سیره‌ی حضرت در بخشیدن آنچه خود دوست می‌داشت ۹- دو نمونه از انفاقهای حضرت

بینش حضرت سجاده در زمینه انفاق در راه خدا

حضرت سجاده علیه السلام - دائما می‌فرمودند: «الصدقة تطفئ غضب الرب» [۵۵۰] یعنی: «صدقه دادن و انفاق نمودن غضب پروردگار را خاموش می‌سازد.» و در روایت دیگری فرمودند: «ان صدقة السر تطفئ غضب الرب» [۵۵۱] یعنی: صدقه دادن در پنهان و انفاق نمودن به صورت مخفیانه باعث خاموش شدن غضب پروردگار می‌باشد.» «سعید بن مسیب» می‌گوید: «روزی برای نماز صبح در محضر حضرت علی بن الحسین علیه السلام - حاضر شدم، ناگاه سائلی درب منزل را به صدا در آورد. حضرت فرمودند: «به سائل و نیازمند کمک کنید و هرگز سائل را نرانید و او را بی‌جواب مگذارید.» حضرت به «زهري» فرمودند: «انما الاستعداد للموت تجنب الحرام و بذل الندی فی الخیر» [۵۵۲]. یعنی: «هر آینه استعداد و آمادگی برای مرگ، در پرتو دوری از حرام و بذل سخاوت در راه خیر (و یا بذل نمودن «خیر» توسط انسان «سخاوت‌مند») به دست می‌آید.» بنابراین در دیدگاه حضرت، با «انفاق» در راه خداوند می‌توان برای سفر آخرت آماده شد. [صفحه ۳۷۸]

گستره‌ی وسیع انفاق و رسیدگی به فقرا توسط حضرت سجاده

حضرت زین العابدین علیه السلام - در زمینه «انفاق» در راه خداوند به حد خاصی قانع نبوده و هیچ محدودیتی در این زمینه نمی‌شناخته‌اند. حضرت به هر مناسبتی «انفاق» می‌کرده و هر جا زمینه‌ی انجام این عمل صالح را فراهم می‌دیدند، به آن اقدام می‌کردند. و به تحقیق می‌توان گفت «انفاق» حضرت نه از جهت «کیف» و نه از جهت «کم» و نه از جهت کسی که به او انفاق می‌کرده‌اند، هرگز محدود به حد خاصی نبوده است. در زمینه‌ی گستره‌ی وسیع انفاق حضرت سجاده علیه السلام - مطالبی در روایت تاریخی آمده است که بعضی از آنها اشاره می‌شود: ۱- حضرت علیه السلام - صد خانوار از فقراء «مدینه» را به عنوان عیال خود و افرادی که تحت سرپرستی ایشان بودند، تکفل نموده و تمام نیازهای مالی‌شان را تأمین می‌کردند. [۵۵۳]. ۲- و در روایت «احمد بن حنبل» از «معمر» از «شیشه بن نعمانه» آمده است: «حضرت زین العابدین قوت و روزی صد خانوار در «مدینه» را تأمین می‌فرمود که در هر خانه‌ای جماعتی از مردم حضور داشتند.» [۵۵۴]. ۳- امام باقر علیه السلام - فرمودند که: «پدرشان حضرت علی بن الحسین علیه السلام - تمام اموالشان را در طول عمر دوبار با خداوند قسمت کردند.» [۵۵۵] (یعنی همه دارایی‌شان را دو قسمت کرده و یک قسمت آن را در راه خدا انفاق نمودند). ۴- «چون لشکر خونخوار «مسلم بن عقبه» از طرف «یزید بن معاویه» به «مدینه» تهاجم نمود، حضرت علی بن الحسین علیه السلام - «چهاصد نفر» از خانواده‌های اهل مدینه که در میان آنها بعضی از «مروانیان» و «امویان» نیز بودند را در پناه گرفت و تمام نیازمندیهای آنان را تأمین نمود تا اینکه آن لشکر منقرض گردید و «مدینه» را ترک کرد.» [۵۵۶]. [صفحه ۳۷۹] ۵- «حضرت اراده «حج» کردند و خواهرشان حضرت «سکینه» بنت الحسین علیه السلام - هزار درهم برای ایشان منظور کرده و خدمتشان ارسال نمود که در پشت «حره» (محلّی در اطراف مدینه) به حضرت رسید. پس چونکه از مرکب پیاده شدند همه آن را بین مساکین توزیع نمودند.» [۵۵۷].

کثرت رسیدگی به فقرا و مساکین توسط حضرت سجاده و آثار آن در بدن حضرت

یکی از خصوصیات حضرت زین العابدین -علیه السلام- در زمینه «انفاق» و رسیدگی به فقرا و ایتمام و مساکین، کثرت این عمل صالح در طول حیات منور آن حضرت بوده است. عادت مستمر حضرت چنین بوده که شبها انبانی پر از درهم و دینار و غذا به دوش می کشیدند و ناشناخته آن را بین فقراء مدینه تقسیم می کردند. به خاطر تکرار این عمل، پشت حضرت متأثر شده و آثار حمل بار، بر آن ظاهر گردیده بود که بعد از ارتحالشان مورد مشاهده قرار گرفت. در روایات مربوط به این موضوع آمده است: «حضرت سجاده -علیه السلام- در شب ظلمانی و تاریک از منزل خارج می شدند و انبانی را بر پشت حمل می کردند که در آن سکه‌هایی از «درهم» و «دینار» بود و چه بسا بر پشت خود طعام و یا سایر نیازمندیهای مردم مانند «چوب» را حمل می کردند تا می رسیدند به درب خانه‌های مورد نظر و یکی یکی در بها را می زدند و هر کس بیرون می آمد به او از آن می دادند ... و چونکه حضرت -علیه السلام- را بر «مغتسل» (جایی که برای غسل «میت» از آن استفاده می کنند) گذاشتند به پشت حضرت نگاه کردند و دیدند که مانند زانوی شتر بر آن برآمدگی وجود دارد چرا که حضرت بر پشت خود برای فقرا و مساکین غذا و آذوقه حمل می کرد.» [۵۵۸]. «عمرو بن نایب» می گوید: «چونکه حضرت علی بن الحسین -علیه السلام- وفات یافتند و آن حضرت را غسل دادند: مشغول نگاه کردن به پشت ایشان شدند [صفحه ۳۸۰] و آثار سیاهی را در آن مشاهده کردند!! و لذا پرسیدند این چیست؟ کسی گفت: «آن بزرگوار عادتش این بود که خورجین و انبان آرد را شبانه بر پشت خود حمل می کرد و آن را به فقراء مدینه اعطا می نمود.» [۵۵۹].

مراعات شدید اخلاص توسط حضرت سجاده (صدقه‌ی سر)

اشاره

رکن اساسی و مهم «عمل» که در «پذیرش» و یا «رد» آن در درگاه الهی و تأثیر در «سعادت» انسان «نقش اول» را بازی می کند، عنصر «نیت» است. «نیت» همان «انگیزه» و عامل روانی موجود در روح و قلب «عامل» است که باعث می شود «عمل» از او سر زده و کیفیت آن تعیین گردد. در واقع قالب ظاهری عمل در حکم «پوسته» و «نیت» در حکم «روح» متعلق به آن است. از دیدگاه صحیح اسلامی هم باید قالب عمل «صالح» بوده یعنی صلاحیت تقرب به وسیله آن به خداوند را واجد باشد و هم باید «نیت» متعلق به آن «صالح» بوده و خدا پسندانه باشد. اگر «نیت» در موقع انجام عمل از همه‌ی شوائب نفسانی و غیر الهی خالص باشد، و انگیزه فقط خداوند و تقرب به او باشد، اصطلاحاً «اخلاص» در عمل تحقق یافته است و «اخلاص» برترین عامل پذیرش عمل در درگاه الهی و عامل وحید رشد سعادت معنوی انسان می باشد. به اندازه‌ای که در مجموعه‌ی معارف اسلام به حفظ و مراعات «اخلاص» در عمل، امر و تأکید شده به چیز دیگری سفارش نشده است تا آنجا که در قرآن مجید آمده است «و ما امرنا الا لیعبدوا الله مخلصین له الدین». [۵۶۰]. یعنی: «امر نشده‌اید مگر به اینکه خداوند را پرستش نمایند در حالی که فقط برای او دین را خالص گردانیده‌اند.» از این رو ما جز برای پرستش خالص مأموریت نداریم. اولیاء الهی به علت معرفت منحصر به فردشان از ذا اقدس الله، بالاترین درجه‌ی «اخلاص» را در تمام اعمال خود مراعات می نمایند و از این رو اعمال آن [صفحه ۳۸۱] ذوات اطهر همه در درگاه خداوند قبول بوده و برای جامعه اسلامی نیز «الگو» می باشد. حضرت زین العابدین و سید الساجدین -علیه السلام- در انجام عمل صالح «انفاق» مراقبت شدیدی در زمینه‌ی «اخلاص» آن داشتند به گونه‌ای که جز رضای حضرت حق، هیچ عامل دیگری برای آن حضرت مطرح نبوده است. امام سجاده -علیه السلام- اغلب انفاقها و صدقات خود و رسیدگی به محرومین و مستمندان جامعه را در «دل شب» انجام می دادند و از آن گذشته روی خود را می پوشاندند تا هیچ کس ایشان را نشناسد و حتی وقتی می شنیدند که کسی از ایشان بدگویی می کرده که چرا به او رسیدگی ندارند، کار خود را افشاء نمی کردند و به او نمی گفتند که من شبها برای تو آذوقه می آورم. این امور و امثال آن از نقاط برجسته در کارنامه سراسر نورانی این امام همام است که بر تارک فضیلت انسانی تا همیشه

تاریخ می‌درخشد و همگان را به اقتدا به خود دعوت می‌کند. در این قسمت به روایاتی که گوشه‌ای از «اخلاص» حضرت را در رسیدگی به مستمندان منعکس می‌کند و در واقع «صدقه‌ی سر» را از طرف حضرت به نمایش می‌گذارد، یادآور می‌شویم: ۱- «محمد بن اسحاق» می‌گوید: در «مدینه» خانوارهای فراوانی بودند که رزق و روزی آنها و آنچه بدان نیاز داشتند به آنها می‌رسید و هیچ نمی‌دانستند که از کجا تأمین می‌شوند. پس چونکه علی بن الحسین -علیه‌السلام- رحلت کردند، آن را از دست دادند. و لذا به ناگاه همگی با هم در غم فقدان حضرت فریاد کشیدند.» [۵۶۱]. ۲- حضرت علی بن الحسین -علیه‌السلام- در شب تاریک از منزل خارج می‌شدند و خورجین و انبانی را که در آن سکه‌های درهم و دینار بود و بعضاً در آن طعام و یا چوب و آذوقه می‌گذاشتند بر پشت حمل می‌کردند تا اینکه به درب خانه نیازمندان می‌رسیدند پس یکی یکی در بها را به صدا در آورده و هر کس خارج می‌شد به او کمک می‌کردند و عادت حضرت این بود که صورت خود را می‌پوشاندند تا هر گاه به فقیری کمک می‌کند او را نشناسد، پس چونکه حضرت [صفحه ۳۸۲] وفات کردند آنها این کمک رسانی را از دست دادند، و آنگاه فهمیدند که آن شخص حضرت علی بن الحسین -علیه‌السلام- بوده است. [۵۶۲]. ۳- ابو حمزه ثمالی از امام باقر -علیه‌السلام- نقل می‌کند که حضرت فرمودند: «عادت حضرت علی بن الحسین -علیه‌السلام- این بود که در شبها انبانی از نان بر پشت خود حمل می‌نمود و آن را صدقه می‌داد.» [۵۶۳]. ۴- در خبری آمده است که هر گاه شب همه جا را فرامی‌گرفت و چشمها آرام گرفته و به خواب می‌رفت، حضرت برمی‌خاست و آنچه از قوت خانواده‌ی خود باقی مانده بود جمع کرده آن را در خورجینی می‌نهاد، و آن را بر پشت خود افکنده و در حالی که صورت خود را پوشانده بود به سمت خانه‌های فقراء مدینه به راه می‌افتاد و همه آن را بین آنها تقسیم می‌کرد. در بسیاری از اوقات آنها کنار درب منزل خود به انتظار او ایستاده بودند و چونکه او را می‌دیدند به همدیگر مژده و بشارت آمدنش را می‌دادند و می‌گفتند: «صاحب خورجین آمد!!!» [۵۶۴]. ۵- «ابن عائشه» می‌گوید از اهل مدینه شنیدم که می‌گفتند: «ما صدقه‌ی در پنهانی را از دست ندادیم تا اینکه حضرت علی بن الحسین -علیه‌السلام- ارتحال فرمود.» [۵۶۵].

داستانی جالب از مراعات اخلاص در انفاق توسط حضرت سجاد و فراست آن بزرگوار

در زمینه مراعات «اخلاص» توسط حضرت سجاد -علیه‌السلام- برای «انفاق» به مستمندان، داستان بسیار جالبی که حاکی از فراست و زرنگی خاص حضرت در مراعات این عنصر ارزشمند است، در تاریخ نقل شده است که جدا قابل توجه می‌باشد: «زهری» می‌گوید: «در شبی بسیار سرد که باران می‌آمد حضرت علی بن الحسین -علیه‌السلام- را دیدم در حالی که بر پشت حضرت آرد بود و ایشان راه می‌رفتند. عرض کردم: یابن رسول الله این چیست؟ فرمود: «سفری را قصد دارم و [صفحه ۳۸۳] برای آن زاد و توشه‌ای آماده کرده‌ام، از این رو آن را به موضع حریر (یکی از محله‌های مدینه) می‌برم.» من گفتم: «این غلام من است او آن را به جای شما حمل می‌کند.» ولی حضرت امتناع فرمودند. عرض کردم: «خودم آن را برایتان می‌برم چرا که من در حمل آن از شما رفیع‌تر بوده و بهتر می‌توانم آن را حمل کنم.» حضرت علی بن الحسین -علیه‌السلام- فرمود: «و لکن من خودم را از آنچه در سفرم مایه نجات من است، محروم نمی‌کنم، چیزی که ورود من را به آنچه اراده کرده‌ام زیبا می‌سازد. تو را به حق خداوند سوگند داده و از تو درخواست می‌کنم که به دنبال کار و حاجت خود رفته و مرا ترک نمایی.» من نیز از آن حضرت منصرف شده و او را رها کردم. چونکه چند روز گذشت به خدمتش رسیدم و عرض کردم: «یابن رسول الله من از آن سفری که فرمودی اثری نمی‌بینم!!» فرمود: «بلی!! ای زهری، آنچنانکه تو گمان کرده‌ای نیست، آن سفر همان «مرگ» است و من برای آن آماده می‌شوم. هر آینه آماده شدن برای «مرگ» دوری از گناه و بذل خیر توسط شخص سخاوتمند است.» [۵۶۶] (بذل سخاوت در راه خیر). از این داستان شریف علاوه بر اینکه «اخلاص» حضرت در انجام «انفاق» استفاده می‌شود، فراست و زرنگی آن بزرگوار در مخفی کردن کار خود نیز به دست می‌آید و در ضمن بینش آن امام همام در زمینه کارکرد «انفاق» در زمینه سفر آخرت هم معلوم می‌گردد.

سخن حضرت سجاده در هنگام برخورد با فقیر و سائل

عادت حضرت علی بن الحسین - علیه السلام - این بود که هرگاه سائل و فقیری به خدمتش می آمد می فرمود: «آفرین بر کسی که زاد و توشه‌ی مرا برای سفر آخرت حمل می نماید.» [۵۶۷] (مرحبا بمن یحمل زادی الی الآخرة). پر واضح است این برخورد با فرد نیازمند، حاکی از کدامین بینش الهی در [صفحه ۳۸۴] زمینه‌ی عمل صالح «انفاق» است. آری حضرت «انفاق» در راه خداوند را توشه‌ای برای سفر آخرت خود می دانسته‌اند، سفری که در آن، دست انسان از تمام توشه‌های ظاهری خالی است.

سیره‌ی حضرت سجاده به هنگام دادن صدقه و انفاق علنی به فقیر و مستمند

حضرت علی بن الحسین - علیه السلام - گرچه اغلب انفاقهای خود را به صورت مخفیانه انجام می دادند، ولی از انجام آن به صورت آشکار نیز امتناعی نداشته و هرگاه نیازمندی به ایشان مراجعه می کرد او را بی پاسخ نمی گذاشتند. در واقع انفاقهای حضرت به دو بخش «سری» و «علنی» تقسیم می گردید که در اینجا به سیره‌ی حضرت در زمینه انفاقهای علنی آن بزرگوار می پردازیم: اولاً بر اساس آنچه در روایات آمده مایه خوشحالی حضرت بود که در کنار سفره‌ی ایشان ایتمام، مستمندان، زمینگیرها و مساکینی که چاره به جایی نمی بردند، حاضر شوند و سیره‌ی حضرت در برخورد با آنها این بود که با دست شریف خود به آنها غذا می داد و هر کدام از آنها که دارای زن و بچه بود از طعام خود، مقداری برای آنها با او همراه می کرد. و از این عجیب تر اینکه اساساً حضرت سجاده - علیه السلام - طعامی را تناول نمی فرمود مگر اینکه ابتدا مانند آن را انفاق کند و صدقه بدهد. [۵۶۸]. ثانیاً: حضرت در برخورد با نیازمندان با صورت باز با آنها مواجه می شد و به آنها آفرین می گفت چرا که معتقد بود آنها زاد و توشه حضرت برای سفر آخرت را حمل می کنند. [۵۶۹] (چنانکه حدیث آن گذشت). ثالثاً هنگامی که می خواست صدقه را به نیازمندان بدهد ابتدا آن را می بوسید و بعد آن را به آنها می داد. به آن حضرت گفته شد علت این کار شما چیست؟ فرمود: «من دست نیازمند را نمی بوسم، هر آینه دست پروردگار خودم را بوسه می زنم، چرا که صدقه قبل از اینکه در دست نیازمند قرار گیرد، در دست پروردگارم واقع می شود.» [۵۷۰]. [صفحه ۳۸۵]

سیره‌ی حضرت سجاده در انفاق لباسهای خود

حضرت سجاده علیه السلام به صورت مرتب لباسهای خود را در راه خداوند «انفاق» می کردند. سیره‌ی حضرت در این زمینه در روایتی چنین آمده است: عادت حضرت چنین بود که چون فصل زمستان می گذشت تمام پیراهنها و لباسهای خود را صدقه می داد و چون فصل تابستان سپری می شد باز لباسهای خود را صدقه می داد و حضرت عادت داشتند که لباس خز (منسوج از پشم و ابریشم) می پوشیدند. به حضرت گفتند: شما این لباس را به کسی می بخشید که قیمت آن را نمی شناسد و در شأن او نیست که آن لباس گران قیمت را بپوشد، ما به شما پیشنهاد می کنیم که این لباس را بفروشید و قیمت آن را در راه خدا صدقه بدهید. حضرت فرمود: «من کراهِت دارم لباسی را بفروشم که در آن نماز گزارده‌ام.» [۵۷۱]. و لذا در روایتی دیگر آمده است وقتی جناب «حلبی» از معصوم - علیه السلام - درباره‌ی پوشیدن لباس «خز» سؤال می کند، حضرت می فرماید: «هیچ محذوری ندارد چرا که حضرت علی بن الحسین - علیه السلام - در «زمستان» این لباس را می پوشیدند و چون «تابستان» فرامی رسید آن را می فروخت و قیمت آن را در راه خداوند صدقه می داد. و مرتب می فرمود: «من از پروردگارم خجالت می کشم از پول لباسی که خداوند را در آن عبادت کرده‌ام، مصرف کنم.» [۵۷۲]. شاید جمع بین این دو روایت این چنین باشد که سیره اولیه حضرت زین العابدین - علیه السلام - این بوده است که لباسهای گران قیمت خود را که در آن عبادت کرده بودند صدقه می دادند و دوست نمی داشتند آنها را بفروشند و از پولش

برای خود استفاده کنند ولی اگر در مرتبه‌ی بعد صدقه دادن خود آنها میسور نبوده، آنها را می‌فروختند و قیمت آن را در راه خدا صدقه می‌دادند و هرگز آن پول را برای زندگی شخصی خود مصرف نمی‌کردند. بنابراین لباسهای گران قیمت خود را که از قبیل «خز» بوده است و در آن عبادت کرده بودند بالاخره در راه خدا می‌بخشیدند و برای خود نگه نمی‌داشتند. و باید توجه داشت منظور از «گران قیمت» در روایات، نسبت به سایر لباسهای [صفحه ۳۸۶] حضرت است نه گران قیمت در حدی که «اسراف» باشد.

سیره‌ی حضرت سجاده در بخشیدن آنچه خود دوست می‌داشتند

برای «انفاق» و «بخشش» در اسلام فلسفه‌های متعددی ذکر شده است. روشن‌ترین آنها ایجاد «عدالت اجتماعی» و جلوگیری از انباشت ثروت در دست عده‌ای خاص است که مفساد اجتماعی انبوهی به دنبال دارد. از این گذشته بخشیدن باعث دل‌کندن از یکی از تعلقات بسیار قوی در درون انسان می‌شود که همان تعلق به دارائی‌های مادی است. بریدن از آنچه غیر خداست در راه خدا، سکوی پرش برای وصال محبوب است و این پرش در «انفاق» بخوبی تجلی می‌یابد. از این رو در قرآن مجید خداوند به پیامبرش می‌فرماید: «خذ من اموالهم صدقه تطهرهم و تزکیهم بها» [۵۷۳] یعنی: «از اموال آنها صدقه بگیر که بدین وسیله باعث تطهیر آنها از آلودگی تعلق به دنیا و تزکیه و پاک شدنشان می‌باشی». حال این کارکرد مؤثر انفاق در ترقی معنوی هنگامی در حد اعلامی خود تحقق می‌یابد که انسان از اشیایی که آنها را بشدت دوست دارد، دل برکند و آنها را در راه خداوند «انفاق» نماید. از این رو در قرآن مجید آمده است: «لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون» [۵۷۴] یعنی: «هرگز به بر و نیکی مطلق نمی‌رسید مگر اینکه از آنچه آن را دوست دارید انفاق نمائید». حضرت سجاده علیه‌السلام - علاوه بر انفاقهای گسترده‌ی خود که آن را به صورت سری و علنی انجام می‌دادند و در خلال آن نیازمندیهای مستمندان و فقرا و ایتام و از کار افتاده‌ها را برآورده می‌ساختند، چیزی که به آن «علاقه» داشتند را نیز در راه خدا می‌بخشیدند تا ترجمان حقیقی قرآن را در آیات ذکر شده آن باشند. به نمونه‌هایی از این فضیلت والای حضرت توجه فرمائید: ۱- «ابی‌عبدالله دامغانی» روایت کرده است که حضرت علی بن الحسین - علیه‌السلام - مرتب از «شکر» و «بادام» صدقه می‌دادند، وقتی از [صفحه ۳۸۷] محضرشان در این باره سؤال شد، این آیه را تلاوت کردند که: «لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون» آری حضرت شکر و بادام را دوست می‌داشتند. [۵۷۵]. ۲- امام صادق - علیه‌السلام - فرمودند: «حضرت علی بن الحسین - علیه‌السلام - از «انگور» خوششان می‌آمد. روزی انگور خوبی به «مدینه» آوردند و یکی از کنیزان حضرت مقداری از آن تهیه کرد و موقع افطار، آن را خدمت حضرت آورد. قبل از اینکه حضرت دستشان را به سمت آن دراز کنند، نیازمندی درب خانه حضرت آمد، حضرت فرمودند: «همه این انگور را برای او ببر». آن کنیز گفت: «ای مولای من! بعضی از آن او را کفایت می‌کند». فرمودند: «نه سوگند به خدا»، و همه آن را برای او فرستادند. فردا باز آن خانم مقداری انگور خرید و برای حضرت آورد ولی مجدداً نیازمندی آمد و حضرت همان گونه با او برخورد کردند. روز بعد آن کنیز مقداری انگور برای حضرت خرید و در شب سوم برای حضرت آورد، ولی دیگر نیازمندی نیامد، از این رو حضرت از آن خوردند و فرمودند: «چیزی از آن از ما فوت نگردید و الحمد لله». [۵۷۶].

دو نمونه از انفاقهای برجسته‌ی حضرت سجاده

گرچه زندگی حضرت سجاده - علیه‌السلام - سرشار از عمل صالح «انفاق» بوده، این عمل قریبی به کرات و مرات و به عنوان یک سیره‌ی مستمر از حضرت سر می‌زده است. و لکن در این قسمت به دو نمونه برجسته از انفاقهای حضرت اشاره می‌شود: ۱- امام صادق - علیه‌السلام - فرمودند: «عادت حضرت علی بن الحسین - علیه‌السلام - این بود که در روزی که آن روز را «روزه» می‌گرفتند، امر می‌کردند تا گوسفندی را ذبح کنند. بعد اعضاء آن را قطعه قطعه نموده و آن را بپزند. نزدیک غروب که می‌شد حضرت به

روی دیگها نگاه می کردند و به آن نزدیک می شدند تا اینکه در حالی که روزه دار بودند، بوی آبگوشت را استشمام می کردند و [صفحه ۳۸۸] بعد می فرمودند ظرفهای چوبی بزرگ را بیاورید و برای «آل فلان» و «آل فلان» غذا بکشید. برای فلان خانواده غذا بکشید، تا اینکه به آخر دیگها می رسیدند و همه تمام می شد. سپس برای خود حضرت مقداری «نان» و «خرما» می آوردند و همان شام حضرت بود. [۵۷۷]. ۲- روزی حضرت زین العابدین -علیه السلام- از منزل خارج شدند در حالی که بالا- پوشی از «خز» (منسوج از پشم و ابریشم) بر تن داشتند. در راه نیازمندی خدمت حضرت آمد و خود را به آن بالا پوش در آویخت، در این حال حضرت آن را رها کرده و به راه خود ادامه دادند. [۵۷۸].

کارهای اجتماعی بزرگ و با ارزشی که تنها به دست حضرت سجاد انجام گرفت

اشاره

در عرصه کارهای اجتماعی، حضرت زین العابدین و سید الساجدین -علیه السلام- اقدام به انجام کارهای سترگ و با ارزشی نمودند که تنها دست توانمند و کمالات وجودی ایشان بود که به آن حضرت اجازه اقدام برای آنها را می داد و هیچ کس جز آن بزرگوار توان و لیاقت انجام آن را نداشت. در این قسمت به دو نمونه از این کارها اشاره می کنیم: ۱- بازسازی کعبه و نصب «حجرالاسود». ۲- تکفل چهارصد نفر از اهل مدینه من جمله خانواده «آل مروان» در «انقلاب مدینه».

بازسازی کعبه و نصب حجرالاسود

«ابان بن تغلب» می گوید: «چونکه «حجاج» «کعبه» را منهدم کرد، مردم خاکهای آن را متفرق نمودند (و هر کس مقداری از آن را با خود برد) بعدا چونکه تصمیم به بازسازی «کعبه» گرفتند، ماری بر آنان خارج گردید و از ساختن، مردم را ممانعت کرد. مردم از ترس این مار فرار کرده و همه نزد «حجاج» آمدند و مسأله را به او گزارش کردند. او از اینکه شاید از ساختن «کعبه» منع شود و به این کار توفیق [صفحه ۳۸۹] نباید، ترسید. از این و بر بالای منبر رفته و مردم را سوگند داد و گفت: «خداوند رحمت کند بنده ای را که نزد او نسبت به آنچه ما به آن مبتلا شده ایم علم و خبری باشد، او بیاید و ما را به آن خبر دهد.» در این حال پیرمردی ایستاد و گفت: «اگر نزد کسی در این مورد علمی باشد، آن علم نزد مردی است که به سمت «کعبه» آمد و مقداری از آن را بر گرفت و رفت.» حاج پرسید: «او کیست؟» جواب داد: «علی بن الحسین -علیه السلام- حجاج گفت: معدن این امور اوست» و لذا مردی را نزد حضرت علی بن الحسین -علیه السلام- فرستاد و به ایشان اطلاع داد که چگونه خداوند از بازسازی «کعبه» او را ممنوع و محروم ساخته است. حضرت علی بن الحسین -علیه السلام- رو به «حجاج» کرده و فرمودند: «ای «حجاج» تو قصد بنای «ابراهیم» و «اسماعیل» را نمودی و آن را تخریب کرده و در جاده افکنندی و آن را غارت نمودی کان که آن میراث توست. حال بر منبر بالا برو و مردم را سوگند بده که هیچ کس از آنها که چیزی از آن بر گرفته نماند مگر اینکه آن را بر گرداند.» «حجاج» بلافاصله چنین کرد. به منبر بالا رفت و مردم را سوگند داد که هیچکس از آنها نماند که چیزی از «کعبه» نزد او باشد مگر اینکه آن را بر گرداند و همه هم بر گردانند. چون همه خاکها مجتمع گردید، حضرت علی بن الحسین -علیه السلام- جلو آمده و اساس را وضع نمودند و آنها را امر کردند که حفر کنید. در این لحظه آن مار غایب شد. باز آنها حفر کردند تا به موضع ستونها و قواعد رسیدند که حضرت علی بن الحسین -علیه السلام- به آنها فرمود: «دست از کار بکشید و محل را ترک کنید!!» آنها چنین کردند و خود حضرت نزدیک شده و آن ستونها و قواعد را با لباس خود پوشانید و سپس گریست و بعد با دست خود آن را با خاک پوشانید. بعد کارگران را صدا زده و امر فرمود بنائتان را بگذارید. آنان نیز بناء را پایه گذاری کردند و چونکه دیوارهای «کعبه» بالا آمد، دستور داد در

وسط آن خاک ریخته شود و از همین روست که خانه‌ی خدا مرتفع گردیده که باید با پلکان بر آن بالا [صفحه ۳۹۰] رفت. [۵۷۹]. در همین ارتباط نیز روایت شده که چونکه «حجاج بن یوسف» به خاطر نبرد با «عبدالله بن زبیر» «کعبه» را ویران ساخت و سپس آن را تعمیر نموده چونکه «بیت الله» اعاده گردید و خواستند که «حجر الاسود» را نصب کنند هر موقع که عالمی از عالمانشان یا قاضی از قضاتشان و یا زاهدی از زهادشان آن را نصب می‌کرد، متزلزل شده و مضطرب می‌گردید و «حجر» در مکان خود مستقر نمی‌شد. در همین حال حضرت علی بن الحسین -علیه السلام- جلو آمده و «حجر» را گرفتند و نام خداوند را بر زبان جاری کرده و آنگاه آن را نصب نمودند. در این دفعه آن در محل خود مستقر گردید و همه مردم تکبیر گفتند. [۵۸۰]. از همین روست که به جناب «فرزدق» چنین الهام شد که در شعرش بگوید: یکاد یمسکه عرفان راحتہ رکن الحطیم اذا ما جاء یستلم یعنی: «جود و عطای کف بخشای او چنان است که چون به آهنگ استلام «رکن حطیم» (حجر الاسود) گام فرا نهد، گویی که رکن می‌خواهد تا او را نزد خود نگاه دارد و از جود و عطایش برخوردار گردد.»

تکفل چهارصد نفر از اهل مدینه در جریان انقلاب مدینه

پس از جریان نهضت امام حسین -علیه السلام- و حادثه عاشورا و به خاطر عملکرد کاروان اسرا که به «مدینه» بازگشته بودند، مردم مدینه دست به یک انقلاب عمومی علیه سلطه اموی زده و شهر را به تسخیر خود درآوردند. نظر به شرایط خاص آنان انقلاب و شورشهای اجتماعی و ناامنی طبیعی که به تبع آن ایجاد می‌شود، در این زمان بسیاری از مردم خانواده‌ها و همسران خود را به خانه حضرت سجاد -علیه السلام- فرستاده و حضرت آنان را پناه دادند و از آنان پذیرایی نمودند. «ابن اعرابی» نقل کرده است که «زمانی که سپاه یزید قصد «مدینه» کرد تا جان و مال و ناموس اهل مدینه را مورد تعرض قرار دهد، حضرت علی بن [صفحه ۳۹۱] الحسین -علیه السلام- چهارصد تن را در میان خانه و خاندانش پناه داد و تا زمان بازگشت سپاه و خروج آنان از «مدینه»، این چهارصد نفر را مورد پذیرایی قرار داد.» [۵۸۱]. باید توجه داشت که کیفیت پذیرایی حضرت از اینان به گونه‌ای بود که برخی از ایشان گفتند: «ما چنین آسایشی را که در خانه علی بن الحسین دیدیم حتی در خانه پدرمان شاهد نبوده‌ایم!!» [۵۸۲]. در بین این خانواده‌هایی که به حضرت سجاد -علیه السلام- پناهنده شدند خانواده‌ی «مروان» نیز وجود داشت چرا که در وقایعی که به اخراج هزار نفر از «بنی امیه» منجر شد، «مروان» ابتدا برای همسر خود که دختر «عثمان» بود، نزد «عبدالله بن عمر» در خواست پناهندگی کرد ولی او نپذیرفت. آنگاه خدمت حضرت زین العابدین -علیه السلام- آمده و در خواست پناه دادن به خانواده خود را مطرح کرد که حضرت پذیرفتند و خانواده او را در میان خانواده خود جای دادند. [۵۸۳]. این برخورد حضرت با فردی که پرونده‌ی بسیار سیاهی از دشمنی و عناد و هتاک و مبارزه با خاندان اهل بیت دارد، نشانه‌ی کمال مروت و بزرگی و رحمت و عطف این ولی خداست. آری دریای رحمت امامت است که حتی استمداد این فرد را هم بی‌پاسخ نمی‌گذارد.

برخی از سیره‌ها و عملکرد حضرت سجاد در زمینه‌ی امور اجتماعی

گرچه سیره اجتماعی حضرت سجاد -علیه السلام- در این بخش مورد توجه بوده و به تعداد زیادی از آنها اشاره شده است، اما چند نمونه دیگر از این سیره‌ها و عملکردهای اجتماعی نورانی وجود دارد که قابل توجه است: ۱- «حنان بن سدیر» از پدرش نقل می‌کند که گفت: «من و پدرم و جدم و عمویم به حمامی در شهر «مدینه» وارد شدیم. در این هنگام با مردی که در محل تراشیدن و اصلاح موهای زائد بدن بود، مواجه شدیم. او به ما گفت: «از کدامین قوم هستید؟» گفتیم: «از اهل عراق می‌باشیم.» او گفت: «کدام عراق؟» گفتیم: «از کوفی‌ها می‌باشیم!!» گفت: «مرحبا» به شما ای اهل کوفه. «شما جامعه و پیراهن رو هستید نه [صفحه ۳۹۲] جامعه و پیراهن زیر!!» سپس گفت: «چرا لنگ نپوشیدید!! مگر نمی‌دانید که رسول الله -صلی الله علیه و آله و سلم- فرمودند:

«عوره مؤمن بر مؤمن حرام است.» آنگاه مقداری کرباس برای پدرم فرستاد که آن را به چهار قسمت تقسیم کرد و هر قسمت آن را به یکی از ماها داد و با آن وارد حمام شدیم، چونکه در قسمت گرم حمام بودیم به سراغ جدم آمده و گفت: «ای پیرمرد: چرا خضاب نمی‌بندی؟!» جدم به او گفت: «من کسی را درک کرده‌ام که او از من و تو بهتر بود و خضاب نمی‌کرد.» آن مرد با شنیدن این سخن غضبناک شد به گونه‌ای که ما در حمام غضب او را متوجه شدیم. آنگاه فرمود: «آن کیست که از من بهتر است؟» جدم گفت: «من محضر حضرت علی بن ابی‌طالب -علیه‌السلام- را درک کرده‌ام و آن حضرت «خضاب» نمی‌کردند.» با شنیدن این حرف آن مرد سر خود را به زیر انداخته و عرقش بریخت. سپس فرمود: «راست گفתי و نیکو رفتار نمودی، اما ای پیرمرد اگر خضاب نمودی پس برستی که رسول خدا -صلی الله علیه و آله و سلم- خضاب می‌کرد و او از علی -علیه‌السلام- بهتر بود. و اگر آن را ترک نمودی، پس تو اقتدای به سنت علی -علیه‌السلام- کرده‌ای!!» چون ما از حمام خارج شدیم از آن مرد پرسیدیم که او کیست؟ گفتند او علی بن الحسین -علیه‌السلام- است و با ایشان فرزندشان محمد بن علی -صلوات الله علیه- بود. [۵۸۴]. از این داستان شیوه صحیح امر به معروف و نهی از منکر و برخورد از سر لطف و عطوفت حضرت با کسانی که در یکی از آداب اجتماعی دچار خطا شده‌اند، به دست می‌آید. در زمینه‌ی اختلاف سنت حضرت رسول -صلی الله علیه و آله و سلم- با حضرت امیرالمؤمنین -علیه‌السلام- در مورد «خضاب» نیز هیچ اشکالی وجود ندارد. چرا که شرایط زمانی آن دو بزرگوار تفاوت داشته و بر اساس آن هر کدام به گونه‌ای با این موضوع برخورد می‌کرده‌اند. [صفحه ۳۹۳] ۲- امام صادق -علیه‌السلام- فرمودند: «حضرت علی بن الحسین -علیه‌السلام- در حالی که گوشتهای یک استخوان را که در میهمانی عروسی خدمتشان آورده بودند، میل می‌کردند «عقد زواج» را بین «عروس» و «داماد» جاری می‌کردند و چیزی بر این اضافه نمی‌کردند که می‌گفتند: «حمد مخصوص خداوند متعال است و درود خداوند بر محمد و آلش» و استغفار می‌کردند و سپس می‌فرمودند: «تو را بر اساس شرط خداوند به ازدواج در آوردیم.» (فما یزید علی ان یقول: الحمد لله و صلی الله علی محمد و آله و یتستغفر الله، و قد زوجناک علی شرط الله). [۵۸۵]. منظور این است که حضرت سجاد -علیه‌السلام- خطبه نکاح و عقد ازدواج را بسیار مختصر در سر سفره برگزار می‌نمودند و آن را طولانی نمی‌کردند. ۳- «نافع بن جبیر» به علی بن الحسین -علیه‌السلام- عرض می‌کند که: «شما با اقوام پستی نشست و برخاست می‌کنید!!» حضرت در جواب او فرمودند: «من با کسی می‌نشینم که مجالست با او در دین مرا نفع برساند.» [۵۸۶]. از این برخورد حضرت نیز ملائک انتخاب همنشین از دیدگاه اسلام قابل استفاده است. چه اینکه مبارزه‌ی عملی آن بزرگوار با رسوم جاهلی جامعه که ارتباطات اجتماعی را دائر، مدار ثروت و قدرت می‌دانستند، از آن استفاده می‌شود.

کیفیت برخی از ارتباطات و برخوردهای اجتماعی حضرت سجاد

اشاره

از آنجا که انسان موجودی است مدنی بالطبع، خواه ناخواه در محیط اجتماع مجبور به برقراری ارتباطات متعددی با سایر افراد جامعه می‌باشد. در نظام اجتماعی اسلام کیفیت این ارتباطات و شیوه‌ی برخورد با تمام افراد جامعه به صورت کامل و مبسوط بیان گردیده است. در بررسی زندگانی و تاریخ حضرت زین العابدین امام سجاد -علیه‌السلام- نیز به برخی از این ارتباطات و برخوردها برخورد می‌کنیم که نظر به کرامتها و فضائل بی‌پایان حضرت سجاد -علیه‌السلام-، مشحون به [صفحه ۳۹۴] فضیلت و اخلاق و بزرگواری است. گرچه در نقل «فضائل» حضرت به برخی از این مورد اشاره شده است ولی در این قسمت این موضوع را در زمینه‌های زیر به بررسی می‌نشینیم. ۱- ارتباط حضرت با ملائک ۲- ارتباط با افراد خانواده ۳- ارتباط با افراد جامعه ۴- ارتباط با حیوانات

تردد ملائک به منزل حضرت سجاد و استفاده از بال و پر آنها (ارتباط حضرت با ملائک)

ائمه هدی -علیهم‌السلام- بر اساس آنچه در روایات و عبارتهای ادعیه و زیارتها آمده است، به صورت مرتب با ملائکه الهی در ارتباط بوده و این موجودات معصوم و فرمانبر خداوند، که در واقع مأمورین خداوندی و کارگزاران عالم هستی از طرف خداوند متعال هستند، علی‌الدوام به منزل آنها تردد داشته به حضورشان می‌رسیدند و تحت امر آنان بوده و اراده‌ی الهی که در قلب امام معصوم منعکس می‌شود را از زبان معصوم آنان دریافت می‌کردند و در عالم هستی آن را پیاده می‌ساختند و می‌سازند. آری ائمه هدی «مختلف الملائکه» بوده‌اند یعنی ملائک یکی پس از دیگری به حضور آنان می‌رسیده‌اند و در سوره‌ی مبارکه «قدر» هم به تنزل ملائکه در معیت «روح» که اعظم ملائک است، در «شب قدر» یاد شده و پر واضح است فرودگاه آنان در شب مبارک «قدر» جز قلب ولی اعظم خداوندی که همان امام معصوم است، نخواهد بود. حال در مورد حضرت سجاده -علیه‌السلام- روایتی از جناب «ابوحمز» نقل شده است که می‌گوید: «به حضرت علی بن الحسین -علیه‌السلام- وارد شدم، ساعتی در منزل صبر کردم و بعد وارد شدم و مشاهده کردم حضرت چیزی را از روی زمین جمع می‌کند. بعد دستش را پشت پرده برده و آنچه را از روی زمین برچیده بود به کسی که در خانه بود تحویل داد. من عرض کردم: «فدایتان شوم این چیزی که دیدم از زمین برمی‌چیدید، چه چیز بود؟» [صفحه ۳۹۵] فرمود: «زیادی از بالهای کوچک ملائکه و پر و کرک آنها بود که آن را جمع می‌کنیم و هرگاه تنها شدیم آن را برای فرزندانمان گلیم خط دار (یا چادر) قرار می‌دهیم.» (یعنی از آن در ساختن زیر انداز و یا لباس استفاده می‌کنیم.) من عرض کردم: «فدایتان شوم آنها به خدمت شما می‌آیند؟» فرمود: «ای اباحمز» آنها به نزدیک ما می‌آیند بر بالشت‌های ما.» [۵۸۷]. باید توجه داشت ملائکه الهی موجودات مجرد و غیر مادی می‌باشند ولی تمثیل آنها در قالبهای مادی می‌باشد که بشر در آن حال می‌تواند آنها را با همین چشم ظاهر هم ببیند و در این تمثیل ممکن است به بدن مثالی و یا متجسم آنها پرهایی هم باشد و بخشی از آنها در منزل حضرت سجاده - علیه‌السلام - به جا مانده و حضرت از آن در تهیه لباس و یا زیرانداز برای فرزندانشان استفاده کرده باشد.

ارتباط حضرت سجاده با افراد خانواده

اشاره

برای بررسی کیفیت ارتباط حضرت سجاده - علیه‌السلام - با افراد خانواده، باید ارتباط آن حضرت را با «مادر»، «همسران» و «کنیزان» خود بررسی نمود؛ در زمینه ارتباط حضرت با «مادر» خویش که البته دایه‌ای بودند که ایشان را شیر داده بود، برخورد بسیار عجیبی در حرمت گذاری حضرت به آن بانو، نقل شده است که حاکی از جلالت و عظمت وجودی حضرت می‌باشد. این برخورد به صورت کامل در قسمت «بزرگواریه‌های ویژه حضرت سجاده» - علیه‌السلام - تحت رقم (۳) بیان گردید و خلاصه آن چنین است که: «حضرت سر یک سفره با مادر خود می‌نشستند و وقتی که از علت آن سؤال شد، فرمودند؛ «می‌ترسم دستم به غذایی دراز شود که قبلاً مادرم اراده کرده از آن تناول نماید و به همین مقدار باعث رنجش خاطر او فراهم گردد.» و بعداً وقتی فهمیدند مادرشان میل دارند با ایشان غذا بخورند، روی غذا طبقی می‌گذاشتند و از زیر آن غذا می‌خوردند، تا به این محذور مواجه نشوند. [۵۸۸]. از این روایت لزوم مراعات شدید حرمت و احترام مادر در همه‌ی ابعاد استفاده [صفحه ۳۹۶] می‌شود. آری این برخورد تبلور و ترجمان این آیه قرآن است که: «وصینا الانسان بوالديه حسنا» [۵۸۹] یعنی: «انسان را به احسان مطلق به پدر و مادرش وصیت نمودیم.» در زمینه‌ی سایر ارتباطات حضرت سجاده - علیه‌السلام - با خانواده به معنای عام آن که شامل ارتباط و برخورد با پدر، برادر، عمه، عمو و سایر اقوام می‌باشد، گزارشهای محدودی از تاریخ ثبت شده است که به بعضی از آنها در بررسی «مقطع همراهی امام چهارم با امام حسین از «مدینه» به «کربلا» تا هنگام شهادت» و «مقطع پس از شهادت حضرت امام حسین - علیه‌السلام - تا هنگام ورود به

«مدینه» اشاره گردید. احترام شدید نسبت به پدر و مراعات ادب کامل در هنگام صحبت با ایشان، تصمیم به دفاع از پدر در آخرین لحظات روز «عاشورا»، وقتی که پدر را تنهای تنها یافتند و احترام و مراعات عمه‌ی خود حضرت «زینب» - سلام الله علیها - نمونه‌هایی از این ارتباط و برخورد است. چه اینکه حضرت با سایر افراد فامیل خود همیشه با کرامت و بزرگواری برخورد می‌کردند و اگر احیانا آنها نامهربانی یا سوء ادبی داشتند حضرت با عفو و گذشت و لطف و محبت با آنها برخورد می‌کردند. نمونه‌هایی از این قبیل برخوردها در برخورد حضرت با عموی خود «محمد بن حنفیه»، با عموی دیگر خود «عمر اطرف»، با پسر عموی خود «حسن بن حسن» و با سایر اقوام در تاریخ ثبت شده و در خلال بحث‌های مربوط به بررسی «بعد فردی» و «بعد اجتماعی» آن وجود اقدس، مورد اشاره قرار گرفت.

ارتباط و برخورد حضرت سجاد با همسران و کنیزان

حضرت زین العابدین -علیه السلام- دارای همسران متعددی بوده‌اند که اغلب «کنیز» و «ام‌ولد» می‌باشند. در روایات تاریخی تنها از نام دو نفر از همسران حضرت سخن به میان آمده که یکی مخدره‌ی مکرمه «حضرت فاطمه» دختر حضرت امام حسن -علیه السلام- بوده‌اند که در قسمت «همسران حضرت» [صفحه ۳۹۷] شدت علاقه حضرت سجاد -علیه السلام- به ایشان به خاطر کمالات آن علیا مخدره و دادن «صدقه» برای دفع بلاء از آن بانو، در خلال نقل روایت مفصلی، بیان گردید. و دیگری کنیزی است به نام «حورا» که جناب «مختار» به ایشان هدیه داده بود که از آن خانم «زید بن علی»، آن شهید سرفراز و بلند مرتبه‌ی خاندان امامت، متولد گردید که بشدت مورد علاقه حضرت سجاد -علیه السلام- بوده است. اما اسامی سایر کنیزان حضرت سجاد -علیه السلام- در دست نیست و تعدادشان هم به شکل دقیق معلوم نمی‌باشد، ولی خاطراتی از بعضی از آنها در خلال روایات نقل گردیده است. در زمینه ارتباط حضرت با کنیزان خود در قسمت «عفو و گذشت حضرت سجاد -علیه السلام- در روابط اجتماعی» در ذیل رقم (۴)، داستانی از برخورد عجیب حضرت سجاد -علیه السلام- با یکی از کنیزان خود که مأمور ریختن آب به روی دست حضرت در موقع وضو بود، نقل شد که چگونه بعد از اینکه ظرف آب از دست او به روی صورت حضرت افتاد و باعث مجروح شدن آن حضرت گردید، حضرت او را در راه خدا آزاد کردند. [۵۹۰]. این نمونه می‌رساند که اساس ارتباطات اجتماعی حضرت بر فضائل و کراماتی مانند «عفو» و «گذشت» پایه ریزی شده بود. در همین ارتباط نقل شده که کنیز دیگر حضرت، ظرف غذایی را به زمین زده و شکست و به خاطر این کار رنگش پریده و زرد گردید، حضرت -علیه السلام- بلافاصله به او فرمودند: «برو که تو در راه خدا و برای خدا آزاد هستی.» [۵۹۱]. محور دیگر در بروز کمالات حضرت در زمینه ارتباط با همسران و کنیزان مسأله «عدالت» است که آن امام همام مظهر اتم آن بوده و به گونه‌ای بدیع در اجرای آن در زمینه مسائل زناشویی اهتمام داشته‌اند. «عبدالله بن مسکان» نقل می‌کند که حضرت علی بن الحسین -علیه السلام- در هر ماه کنیزان خود را دعوت می‌کرد و می‌فرمود: «من پیر شده‌ام و دیگر برای رفع نیاز خانمها قدرت ندارم، پس هر کدام از شما که بخواهد او را به تزویج دیگری [صفحه ۳۹۸] در آورم چنین کنم، یا می‌خواهد او را بفروشم و یا می‌خواهد او را آزاد کنم. در این حال اگر یکی از آنها می‌گفت: «نه»، می‌فرمود: «خداوند تو شاهد باش.» و این را سه بار تکرار می‌فرمود و اگر یکی از آنها سکوت می‌کرد، به بقیه خانمهای خود می‌فرمود: «از او سؤال کنید که چه می‌خواهد و بر طبق مراد او عمل می‌کرد.» [۵۹۲]. و مسأله دیگر که از خلال روایات قابل استفاده است، برخورد مثبت حضرت با خواهش‌های مشروع خانوادگی است. حضرت سجاد -علیه السلام- بر اساس آنچه در روایتی آمده چون قریب العهد به عروسی بودند و زنان در منزل از ایشان خواسته بودند که بعضی از لباسهای رنگین بپوشند ایشان آن را پوشیده و نخواستند با آنها مخالفت کنند، گرچه لباس معمولی ایشان «کرباس» بوده است. [۵۹۳] مشروح این روایت در قسمت «کیفیت لباس حضرت سجاد -علیه السلام-» تحت رقم (۵) ذکر گردیده است. بر اساس آنچه ذکر گردید حضرت زین العابدین -علیه السلام- در محیط خانواده در ارتباط و برخورد با

«همسران» و «کنیزان» بر اساس «محبت»، «عفو و گذشت»، «عدالت» و «برخورد مثبت با خواهش‌های مشروع اهل خانواده» عمل می‌کرده‌اند.

ارتباط حضرت سجاده با افراد جامعه

اشاره

امامت و رهبری که به معنای سکانداری مدیریت جامعه در عالی‌ترین سطوح می‌باشد و مستلزم حکومت و تدبیر همه شئون مردم است، قطعاً با برقراری ارتباط با افراد مختلف جامعه فعلیت می‌یابد. در عصر حضرت سجاده -علیه‌السلام-، حق حکومت و رهبری که در انحصار آن بزرگوار بود به خاطر ظلم و تعدی نظام سیاسی اموی از حضرت سلب شده بود ولی آن امام همام به اندازه‌ی امکانات خود و با مراعات شرایط زمان و مکان، با افراد مختلفی از جامعه ارتباط برقرار نموده و بر اساس وظیفه‌ی امامت خویش، آنها را در راستای اهداف اسلامی، هدایت و ارشاد می‌نمودند. [صفحه ۳۹۹] ابعاد این ارتباط اجتماعی امام سجاده -علیه‌السلام- بسیار متنوع می‌باشد که بررسی همه آنها به صورت مبسوط به طول می‌انجامد. در این قسمت: «ارتباط حضرت با بردگان و زبردستان» «ارتباط حضرت با همسایگان» «ارتباط با مرضی» «ارتباط با واعظ نمایان» «ارتباط با انسانهای هرزه» «ارتباط با افراد مداح» «ارتباط با مخالفین» را بررسی می‌کنیم. اما ارتباط حضرت با زمامداران در «بعد سیاسی» حضرت مورد بررسی قرار می‌گیرد. چه اینکه سایر ارتباطات سیاسی حضرت در تحت همین عنوان بررسی می‌شود، و انواع ارتباط سازنده فرهنگی حضرت در بررسی «بعد فرهنگی» وجود اقدس آن بزرگوار مطرح گردیده است.

ارتباط و برخورد حضرت سجاده با بردگان و زبردستان

اشاره

به علت حاکم بودن نظام برده داری در صدر اسلام به عنوان یکی از واقعیت‌های اجتماعی، اسلام و به تبع آن اولیاء الهی برخورد کریمانه‌ای با این موضوع داشته‌اند که باید در جای خود به شکل مبسوط مورد بررسی و مطالعه قرار گیرد. حضرت زین العابدین -علیه‌السلام- در این زمینه نیز آنچنان کرامت و فضیلت را به تصویر کشیده‌اند که حقیقتاً از نقاط برجسته زندگی این امام عزیز می‌باشد. اولاً- برخورد و ارتباط حضرت با بردگان و زبردستان خود به گونه‌ای بوده است که آنها از حضرت احساس «امنیت» می‌کرده‌اند. و این نکته‌ای بسیار مهم در تنظیم چگونگی ارتباط با زبردستان در محیط‌های مختلف است و علی‌العموم چنین نیست که خادمان و زبردستان و کارگران از مسئولین ارشد و موالیان خود احساس امنیت داشته باشند. ولی حضرت سجاده -علیه‌السلام- به گونه‌ای رفتار [صفحه ۴۰۰] نموده بودند که مملوکین و بردگان ایشان از ایشان کاملاً احساس امنیت داشته‌اند. در سه کتاب مهم روایی این روایت نقل شده است که: «حضرت علی بن الحسین -علیه‌السلام- دو مرتبه یکی از بردگان خود را صدا زدند و او جواب نداد، وقتی در مرتبه سوم صدا زدند، به ایشان پاسخ داد. به او فرمودند: «ای پسر! آیا صدایم را نشنیدی؟» گفت: «بلی!!» حضرت فرمودند: «پس چرا جوابم ندادی؟!» گفت: «از شما احساس امنیت کردم.» حضرت فرمودند: «حمد خدایی را که مملوکهای من را چنین قرار داد که از من احساس امنیت کنند.» [۵۹۴]. در این روایت برخورد مهربانانه حضرت با یک برده که به او «پسر» خطاب می‌کنند و پرسش کریمانه که چرا جواب ندادی و پاسخ او از روی صداقت و سپس نگرش توحیدی حضرت و سپاسگزاری از خداوند در اعطاء این گونه ارتباط با مملوکین، بیان شده که همه این قسمت‌ها قابل توجه و دقت می‌باشد. ثانیاً بنای

حضرت در زمینه ارتباط با زیر دستان و بردگان بر «عفو و گذشت» بوده است. در این رابطه داستان بسیار عجیبی در عفو خادمی که از سر سهو و خطا، سیخهای داغ کباب را بر سر فرزند حضرت انداخته و باعث کشته شدن او شد و بلافاصله حضرت او را در راه خدا آزاد کردند و او را با کلمات خود که «تو متعمد نبودی» از نظر روحی آرام ساختند، [۵۹۵] قابل توجه است. این داستان به شکل مفصل در قسمت «عفو و گذشت حضرت در روابط اجماعی» تحت رقم (۵) ذکر گردیده است. از این داستان که نظایر دیگری نیز دارد بخوبی استفاده می‌شود حضرت در زمینه خطاهای غیر عمدی خادمین و زیر دستان خود، برخوردی کریمانه و از سر «عفو و گذشت» داشته‌اند. ثالثاً در زمینه خطاهای عمدی و بزرگ بعضی از این خادمها و زیر دستان [صفحه ۴۰۱] حضرت گرچه ایشان ابتدا تنبیه می‌کنند و یا قصد تنبیه دارند ولی با یک برخورد کریمانه دیگر از فرد خاطی تقاضای جدی تقاص کرده و بالاخره او را در راه خدا آزاد می‌کنند و پر واضح است این برخوردها چه آثار تربیتی عمیق و شگرفی در روحیه آن برده‌ها بر جای گذاشته است. امام باقر -علیه‌السلام- نقل فرموده‌اند که: پدرشان یکی از غلامان خود را یک ضربه تازیانه زد و علت آن این بود که او را به دنبال کاری فرستاده بودند ولی سستی کرده و در انجام آن کم کاری کرده بود. غلام شروع به گریه کرد و گفت: «خدایا!! ای علی بن الحسین مرا برای حاجت خود می‌فرستی و بعد مرا کتک می‌زنی؟!». امام باقر -علیه‌السلام- می‌فرمایند: «پدرم گریه کرد و گفت: «پسرم به کنار قبر رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - برو و دو رکعت نماز بخوان و بگو: «بار الها علی بن الحسین - علیه‌السلام- را به خاطر خطیئه‌ای که امروز انجام داد بیامرز» و سپس رو به آن غلام کرد و فرمود: «برو که تو در راه خدا و برای خدا آزاده هستی.» (اذهب فانت حر لوجه الله). «ابوبصیر» که راوی این خبر است می‌گوید: من گفتم: «فدایت شوم، کان آزاد کردن برده کفاره‌ی زدن است؟! ولی حضرت باقر سکوت فرمودند.» [۵۹۶]. همچنین «عبدالله بن عطار» نقل می‌کند که: «یکی از غلامهای حضرت علی بن الحسین -علیه‌السلام- مرتکب گناهی شد که به خاطر آن مستحق عقوبت بود. حضرت شلاق را برای تنبیه او به دست گرفتند و این آیه را برای او خواندند که: «قل للذین آمنوا یغفرو اللذین لا- یرجون ایام الله ...» [۵۹۷]، یعنی: «به کسانی که ایمان آورده‌اند بگو تا از کسانی که به روزهای خدا امید ندارند، در گذرند تا خداوند هر قومی را به سبب آنچه مرتکب شده‌اند به مجازات رساند.» آن غلام در این حال گفت: «من این چنین نیستم، من امید رحمت الهی را دارم و از عذاب او می‌ترسم.» حضرت سجاده -علیه‌السلام- با شنیدن این کلام تازیانه را انداخت و به او فرمود: «تو آزاد هستی.» [۵۹۸]. چه اینکه از حضرت ابوالحسن -علیه‌السلام- نقل شده که فرمودند: [صفحه ۴۰۲] «علی بن الحسین -علیه‌السلام- یکی از مملوکان خود را تنبیه کردند، بعد داخل منزل شده و شلاق را خاج کردند و خود را برای او عریان نموده و گفتند: «علی بن الحسین را تازیانه بزن!!!» او از این کار امتناع کرد و لذا حضرت پنجاه دینار به او اعطاء فرمودند.» [۵۹۹]. و بالاخره داستان تکان دهنده و پند آموزی که در رابطه با تنبیه یک زبردست خاطی از حضرت سجاده -علیه‌السلام- نقل شده چنین است که: یکی از بردگان و موالیان حضرت مسئول مزرعه‌ای بود که برای آن حضرت بود، روزی حضرت برای سرکشی از آن مزرعه آمدند و دیدند که فساد انبوهی و تباهی زیادی به آن رسیده و از این رو، با دیدن این وضعیت به فکر عمیق فرورفته و اندوهگین شدند (روشن است با کم کاری و تسامح یک غلام که مسئول رسیدگی بوده، نعمت‌های الهی ضایع شده است و چنین فردی مستحق تنبیه است). حضرت با شلاقی که در دست داشتند تنها به او یک تازیانه زدند. سپس از این کار پشیمان شده و همینکه به خانه رسیدند فردی را در طلب آن غلام فرستادند. وقتی نزد حضرت آمد مشاهده کرد که حضرت لباس خود را بیرون آورده و تازیانه‌ای به دست دارند. او گمان کرد که ایشان می‌خواهند او را مجدداً تنبیه کنند و لذا ترسش شدید گردید. در این حال حضرت علی بن الحسین -علیه‌السلام- تازیانه را گرفتند و دستشان را به سوی او دراز کرده و فرمودند: «ای آقا آنچه در رابطه با تو از من سر زد، مانند آن از من قبلاً- هرگز انجام نشده بود و آن یک اشتباه و لغزشی بود، حال این تازیانه برای تو و باید از من قصاص نمایی!!!» غلام با مشاهده این آقایی و بزرگواری گفت: «ای مولای من قسم به خداوند گمان نداشتم مگر اینکه شما قصد عقوبت مجدد مرا دارید و من حقیقتاً مستحق عقوبت هستم. حال چگونه من از

شما قصاص کنم؟!» حضرت فرمود: «پناه بر خدا؛ تو در حلیت و وسعت هستی.» و این مطلب و خواهش را مکرر برای او تکرار نمودند و در هر دفعه آن غلام گفتار حضرت را بزرگ شمرده و آن را تجلیل می‌کرد و چونکه حضرت دیدند او قصاص نمی‌کند به او فرمودند: «حال که تو از این کار امتناع داری پس این مزرعه صدقه‌ای است برای تو و [صفحه ۴۰۳] بعد آن را به او عطا کردند.» [۶۰۰]. باید توجه داشت اینکه حضرت به خود خطا، لغزش و اشتباه نسبت می‌دهند حاکی از کمال بزرگواری و کرام نفسانی ایشان بوده و ابدا با مقام عصمت حضرت که به معنای مصونیت کامل از گناه است، منافات ندارد. با جمع بندی آنچه ذکر گردید روشن می‌شود حضرت علی بن الحسین علیه‌السلام در ارتباط با زیردستان و خادمین و غلامهای خود اولاً به گونه‌ای رفتار می‌کردند که آنان کاملاً احساس امنیت داشته‌اند. ثانیاً در لغزشهای غیر عمدی، آنها را عفو نموده و ثالثاً در خطاهای عمدی گرچه بندرت آنها را تنبیه مختصری می‌کردند ولی بلافاصله با برخوردی کریمانه از آنها تقاضای قصاص کرده و سپس با امتناع آنها، آنها را در راه خدا آزاد کرده و به آنها کمک نیز می‌کرده‌اند. گذشته از این امور یکی از سیره‌های مستمر حضرت سجاده علیه‌السلام در رابطه با بردگان آزاد کردن آنها در راه خدا در مناسبت‌های مختلف و طول سال بوده است که باید به عنوان «آزاد نمودن بردگان توسط حضرت سجاده علیه‌السلام» مورد بحث و بررسی قرار گیرد. مسأله دیگر «نشست و برخاست حضرت با بردگان» است که قابل توجه می‌باشد.

آزاد نمودن بردگان توسط حضرت سجاده

در صدر اسلام، «بردگان» اسیران جنگی بودند که در جنگ‌ها علیه‌السلام شرکت می‌کردند. از نظر عقل کشتن چنین فردی که به قصد ریختن خون مسلمین و ایستادن در مقابل دعوت حق به مبارزه آمده، هیچ مانعی ندارد اما اسلام عزیز اولاً راه را برای زنده نگهداشتن آنها باز گذاشته و ثانیاً زمینه تربیت و آشنایی آنها با فرهنگ اسلامی و سپس آزاد ساختن آنها را از طرق مختلف فراهم ساخته است. یکی از این راهها قرار دادن ثوابهای هنگفت در آزاد ساختن «اسیر» است و دیگری قرار دادن آزادی اسیر به عنوان یکی از خصال «کفاره» که در موارد مختلف که «کفاره» در اثر ترک یا انجام کاری به گردن انسان مسلمان می‌آید، اولین آن «عتق» [صفحه ۴۰۴] یعنی آزادی یک برده معرفی شده است. به هر حال اسلام و اولیاء الهی علما و عملاً بهترین برخورد را با مسأله «بردگی» نموده‌اند. در این ارتباط حضرت سجاده علیه‌السلام هم با بیان ثوابهای هنگفت آزاد نمودن برده، مردم را به این کار خیر تشویق می‌کردند و هم خود با آزاد نمودن آنان به هر بهانه و مناسبتی، این عمل خیر را در جامعه رواج می‌دادند و از این مهمتر با خرید برده‌ها به صورت متعدد، آنان را در خانه خود نگهداری کرده و با تربیت آنها به صورت صحیح، موجب هدایت و سازندگی آنان را فراهم می‌ساختند و البته سپس آنها را همگی در راه خدا آزاد می‌کردند. اینک با نقل یک روایت در زمینه بیان ثوابهای آزاد نمودن برده که به تصدیق حضرت سجاده علیه‌السلام رسیده است، به یکی از سیره‌های آن بزرگوار در زمینه «آزاد کردن بندگان» می‌پردازیم. «سعید بن مرجانه» می‌گوید: از «ابوهریره» شنیدم که می‌گفت: «رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - دائماً می‌فرمود: «هر کس برده مؤمنی را آزاد کند خداوند به هر قطعه‌ای از بدن او، قطعه‌ای از بدن این فرد را از آتش آزاد خواهد کرد، آری به دست، دست او را و به عوض پا، پای او را و به عوض عورت، عورت او را آزاد خواهد کرد.» حضرت علی بن الحسین علیه‌السلام فرمودند: آیا تو خود این حدیث را از «ابوهریره» شنیدی؟» «سعید» گفت: آری. در این هنگام حضرت امام فرمود: «مطرف» را - که یکی از غلامان خوشرو و با نمک او بود - صدا کنید. پس چون «مطرف» نزد حضرت ایستاد؛ فرمود: «برو که تو در راه خدا آزاد هستی!!» [۶۰۱]. آری حضرت سجاده علیه‌السلام در آزاد کردن برده‌ها مانند سایر اعمال خیر گوی سبقت را از دیگران ربوده بودند به گونه‌ای که در تواریخ ذکر شده است که آن بزرگوار هزار بنده در راه خداوند متعال آزاد کرده‌اند. (چه

اینکه برای حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام نقل شد که هزار مملوک در راه خدا و [صفحه ۴۰۵] برای نجات از آتش از دستمزد حاصل از تلاش خود، آزاد نمود. [۶۰۲]. در قسمت‌های مربوط به «عفو و گذشت حضرت» تحت رقم (۴) و (۵) و در قسمت «ارتباط حضرت با زیردستان و بردگان» نمونه‌های بسیار جالب و عالی از برخی از عتق‌های حضرت و آزاد ساختن کنیزان یا بردگان بیان گردیده است. نکته‌ای که در مورد انجام این عمل صالح توسط حضرت زین العابدین علیه السلام بسیار قابل توجه و تحسین است این است که: برای آن حضرت قیمت برده مهم نبوده است و وجود اقدشش هر کجا موقعیت را برای عتق مناسب می‌دیدند، آن را انجام می‌دادند و لو برده‌ی مورد نظر، بسیار گران قیمت باشد. «سعید بن مرجانه» می‌گوید: «حضرت علی بن الحسین علیه السلام قصد کرد یکی از بندگانش را که «عبدالله بن جعفر» را به او اعطاء کرده بود و قیمتش ده هزار درهم یا هزار دینار بود، آزاد کند.» [۶۰۳]. در اینجا یک سیره‌ی مستمره‌ی آن بزرگوار را در زمینه آزاد کردن بردگان که حاوی درسهای بزرگ سازندگی و حاکی از عظمت و وارستگی بی نظیر حضرت سجاده علیه السلام می‌باشد، مرور می‌کنیم: امام صادق علیه السلام می‌فرمایند: «عادت حضرت علی بن الحسین علیه السلام این بود که هر گاه ماه مبارک رمضان داخل می‌شد هیچ عبد و امه‌ای (برده و کنیز) را تنبیه نمی‌کرد و اگر آنها مرتکب گناه می‌شدند در دفتری یادداشت می‌فرمود که فلان برده گناه کرد و فلان کنیز گناه کرد در فلان روز و در فلان روز و آنها را عقوبت نمی‌فرمود. از این رو تمام عملکرد آنها را جمع می‌کرد. چونکه آخرین شب ماه رمضان فرامی‌رسید، آنها را دعوت می‌کرد و در اطراف خود آنها را جمع فرموده و آن دفتر را بیرون می‌آورد و ظاهر می‌ساخت و بعد می‌فرمود: «ای آقای فلانی تو چنان و چنین کردی و من تو را تأدیب نکردم، آیا به یاد داری؟! او هم می‌گفت: «بلی یابن رسول الله.» تا به آخرین نفر از آنها می‌رسید و همه را به اقرار وامی‌داشت. سپس حضرت در وسط آنان می‌ایستاد و به آنها می‌فرمود: «صداهایتان را بلند [صفحه ۴۰۶] کنید و بگوئید: «ای علی بن الحسین!! هر آینه پروردگار تو نیز همه آنچه تو انجام داده‌ای بر تو احصاء کرده است، چنانکه تو آنچه ما عمل کرده بودیم بر ما احصاء نمودی. و در نزد او کتابی است علیه تو که به حق گویا می‌باشد، و هیچ کوچک و بزرگی که تو انجام داده‌ای را فروگذار نکرده و همه را احصاء کرده است. و می‌یابی جمیع آنچه را که انجام داده‌ای که نزد او حاضر است، چنانکه ما جمیع عملکرد خود را نزد تو حاضر یافتیم. حال که چنین است پس ببخش و درگذر همچنانکه امید عفو از ملیک داری و دوست داری که «ملیک» از تو در گذرد.» تو از ما در گذر تا او را بخشنده بیابی و او را در ارتباط با خودت «رحیم» و برای خودت «غفور» و «بخشنده» بیابی و هرگز پروردگار تو به هیچ کس ظلم نمی‌کند. همچنانکه نزد تو کتابی است که علیه ما به حق گویا است و هیچ صغیری و کبیری از آنچه ما انجام داده‌ایم را فروگذار نکرده همه را احصاء کرده است. ای علی بن الحسین ذلت مقام خودت را در نزد پروردگار حکیم عادل که هرگز به اندازه‌ی مثقال جبه‌ای از خردل ظلم نمی‌کند، به یاد آور و او این اندازه‌ی کوچک از عملکرد تو را در روز قیامت حاضر خواهد کرد و خداوند به عنوان حسابگر دقیق و شاهد مطلق کفایت می‌کند. پس در گذر و ببخش تا «ملیک» از تو در گذرد و ببخشد. هر آینه او خود می‌فرماید: «باید ببخشید و در گذرید، آیا دوست نمی‌دارید که خداوند شما را ببخشد.» [۶۰۴]. امام صادق علیه السلام می‌فرمایند: «حضرت با صدای بلند این مطالب را علیه خود فریاد می‌کرد و به آنها نیز تلقین می‌فرمود و آنها نیز با صدای بلند فریاد می‌کردند و این در حالی بود که او در بین آنها ایستاده بود و گریه می‌کرد و نوحه می‌نمود و می‌گفت: «پروردگارا تو خود ما را امر فرمودی که از هر کس که به ما ظلم کرده در گذریم، ما که به خود ظلم کردیم و اینک ما از هر کس که به ما ظلم کرده بود در گذشتیم، پس تو نیز از ما در گذر که تو از ما و از همه مأمورین اولی می‌باشی. و تو امر فرمودی که ما سائلی را از درهای خود نرانیم و اینک همه به عنوان «نیازمند» و «مسکین» به خدمت تو آمده‌ایم و به باب تو و در آستانه تو سر مسکنت فرود آورده‌ایم، آری از تو [صفحه ۴۰۷] طلب می‌کنیم لطف تو را و معروف و عطاء تو را، پس با این امور بر ما منت بگذار و ما را مأیوس مفرما که تو به این مطلب از ما و همه مأمورین اولی هستی. ای خدای من کرم نمودی، به من هم کرم فرما چرا که اینک از سؤال کنندگان در گاه تو هستم، تو خود معروف را

جود و بذل فرمودی پس مرا نیز با اهل معروف و انعام خود مخلوط نما، ای کریم!!» بعد حضرت رو به آن گروه از بردگان و کنیزان می‌فرمود و می‌گفت: «من همه شما را بخشیدم آیا شما مرا می‌بخشید؟!! و از آنچه از من نسبت به شما از بد رفتاری سر زده در می‌گذرید؟ که من مالک بدی بودم مالکی لئیم و ظالم ولی خود مملوکی هستم برای ملیکی کریم که جواد و عادل و محسن و فضیلت بخش است.» آنها همگی در پی این درخواست بزرگوارانه حضرت می‌گفتند: «ای سید و آقای ما، ما همگی از تو در گذشتیم ولی تو کوچکترین بدی نکرده‌ای.» پس به آنها می‌فرمودند: «همگی بگوئید: «خداوندا از علی بن الحسین در گذر همچنانکه او از ما در گذشت. و او را از آتش آزاد بفرما همچنانکه او ما را از بردگی آزاد کرد.» آنها هم این را می‌گفتند و هر بار می‌فرمود: «اللهم آمین رب العالمین» بعد می‌گفت: «بروید که از شما در گذشتم و گردنهایتان را آزاد کردم، بدین امید که خداوند از من در گذرد و گردن مرا نیز آزاد کند.» و سپس همه آنها را آزاد می‌کرد. فردا که روز «عید فطر» فرا می‌رسید به بعض آنها جوایز ارزنده‌ای که آنها را مصونیت بخشیده و از آنچه نزد مردم است بی‌نیاز کند، هدیه می‌کرد. و هیچ سالی نبود مگر اینکه در آخرین شب از ماه رمضان مابین بیست نفر، کمتر یا بیشتر، را آزاد می‌کرد. و حضرت می‌فرمود: برای خداوند متعال در هر شب از شبهای ماه رمضان به هنگام افطار هفتاد هزار هزار آزاد شده از آتش هست که همگی مستحق کامل برای آتش بوده‌اند و چون شب آخر از ماه رمضان فرا رسد در آن به مانند آنچه در جمیع شبها آزاد کرده، آزاد می‌فرماید و من دوست دارم که خداوند مرا چنین ببیند که برده‌هایی که در ملک خود دارم در دار دنیا، آنها را آزاد کرده‌ام. بدین رجاء و امید که او نیز مرا از آتش آزاد کند!! آری حضرت علی بن الحسین علیه‌السلام هیچ خادمی را برای بیش از یک [صفحه ۴۰۸] سال کامل استخدام نکرد و چنین بود که هر گاه بنده‌ای را در اول یا وسط سال مالک می‌شد، هر گاه شب عید فطر می‌شد او را آزاد می‌ساخت و افراد دیگری را در سال دوم به جای آنها قرار می‌داد و بعد آنها را نیز همچنین آزاد می‌کرد تا اینکه به خداوند متعال ملحق شد. «اساساً حضرت بنده‌های سیاهی را می‌خرید که به آنها هیچ نیازی نداشت ولی آنها را به «عرفات» می‌آورد و به وسیله آنها خلل‌ها و کمبودها را جبران می‌کرد و هر گاه از «عرفات» به سوی «منی» «مکه» کوچ می‌کرد همه آنها را نیز آزاد می‌ساخت و به آنها جوایزی از مال هدیه می‌داد.» [۶۰۵]. این سیره مستمره‌ی حضرت زین العابدین علیه‌السلام در آزاد سازی بردگان مشتمل بر نکات ارزنده اخلاقی معنوی و حاکی از نهایت بزرگواری و عرفان حضرت می‌باشد و می‌طلبد پیرامون آن بدقت مطالعه کرد تا از آن استفاده برد و برای زندگی اجتماعی خود از آن بهره‌مند گردید.

نشست و برخاست حضرت سجاد با بردگان

در عصری که نظام اموی و کارگزاران آن با زنده کردن اصول تفکر جاهلی در جامعه، سعی داشتند عملاً فرهنگ اسلامی را به طور کلی از صحنه جامعه حذف کنند، حضرت امام زین العابدین علیه‌السلام با مجاهدات علمی و عملی خود نقشه‌های خائنه آنها را خنثی می‌نمودند. یکی از ابعاد این مجاهده، برخورد کریمانه با بردگان در جامعه است که حضرت از نظر بیان منطق اسلام در ارتباط با این قشر می‌فرمودند: «هیچ کس بر دیگری فخر نرزد که همه شما بردگان و عبید هستید و مولی واحد است.» [۶۰۶]. اما از نظر رفتار عملی، گذشته از برخورد کریمانه با بردگان، عفوها، بزرگواری‌ها، آزاد کردن آنها به هر مناسبت و ... حضرت در جامعه برای شکستن جو طبقاتی حاکم از طرف نظام اموی تلاش می‌نمود با بردگان نشست و برخاست [صفحه ۴۰۹] نماید. در این رابطه موارد زیر قابل توجه می‌باشد: ۱- حضرت با یکی از موالی متعلق به «آل عمر بن خطاب» می‌نشست. مردی از قریش «نافع بن جبیر» به ایشان گفت: «شما سید مردم و افضل آنها هستی آن وقت می‌روی به سوی این «عبد» و با او می‌نشینی!! حضرت فرمود: «من نزد کسی می‌روم که از مجالست او منتفع شوم.» (در نقل دیگر فرمود: «مرد جایی باید نشست و برخاست داشته باشد که نفع ببرد.»)

[۶۰۷]. ۲- نمونه‌ای دیگر از رفتار حضرت با بردگان و کنیزان مسأله ازدواج حضرت با یکی از کنیزان خود می‌باشد که ابتدا او را آزاد می‌نماید و سپس با او ازدواج می‌کند و چون خبر به گوش «عبدالملک مروان» می‌رسد حضرت را تنقید می‌کند. اما حضرت به صورت قاطع به او پاسخ می‌دهند و سیره‌ی رسول خدا - صلی الله علیه و آله وسلم - را برای او می‌نویسند. روایت مربوط به این موضوع در قسمت «همسری دیگر برای امام سجاده علیه السلام (۲)» مطرح شده است.

ارتباط حضرت سجاده با همسایگان

«زهری» می‌گوید: چونکه حضرت زین العابدین علیه السلام وفات یافته و ایشان را غسل دادند، بر پشت حضرت برآمدگی خشنی که حاصل کار با اشیاء سخت است را مشاهده کردند. و به من رسید که آن حضرت در شب برای همسایگان ضعیف خود آب می‌کشیده است. [۶۰۸].

ارتباط و برخورد حضرت سجاده با بیماران

در زندگانی حضرت زین العابدین علیه السلام تنها یک مورد از برخورد کریمانه آن بزرگوار با بیماران گزارش شده است و آن مربوط به دعوت تعدادی از جذامیان از حضرت است که در حال عبور با مرکب سواری از کنار آنها بودند، آنها از حضرت خواستند که با آنها غذا بخورند ولی چون ایشان روزه بودند نپذیرفتند. [صفحه ۴۱۰] ولی بعد که به منزل رسیدند دستور دادند بدقت غذای بسیار مطلوبی طبخ کنند و بعد تمام آن مریضها را دعوت کرده و خود با آنها غذا خوردند و بعد هم مقداری پول و غذا به آنها اعطاء نمودند. [۶۰۹]. از این برخورد به دست می‌آید چگونه حضرت از تعدادی از افراد جامعه اسلامی که به مرض درد آور و ناراحت کننده‌ی «جذام» مبتلا شده بودند دلجویی نموده و در حالی که همه از آنها گریزان هستند، آنها را به منزل دعوت کردند و با آنها هم غذا شدند و در موقع رفتن نیز به آنها هدیه دادند. اصولاً افرادی که مریض می‌شوند بیش از هر چیز به برخوردهای عاطفی نیاز دارند که نمونه بارز آن را در این برخورد حضرت سجاده علیه السلام مشاهده می‌کنیم. مشروح روایتی که این برخورد را بیان می‌کند در قسمت «بزرگواریه‌های ویژه حضرت» در نمونه (۱) ذکر شده است.

ارتباط و برخورد حضرت سجاده با واعظ نمایان

در قسمت بررسی «بعد فرهنگی» وجود مبارک حضرت زین العابدین، نامه بلند و جامع و هدایتگر حضرت به یکی از آخوندهای درباری تحت عنوان «متن نامه حضرت سجاده علیه السلام به محمد بن مسلم بن شهاب زهری» مورد بررسی قرار گرفت که حاوی نکات بسیار ارزنده بود و از آن بخوبی شهادت فوق العاده حضرت در ارشاد «واعظ نمایان» استفاده می‌شود. چه اینکه حضرت آن شخص را از آلت دست نظام سیاسی فاسد قرار گرفتن و سوء استفاده از علوم او بر حذر داشته و او را به خودسازی و رسیدن به معرفت و کمال دعوت کرده‌اند. برخورد دیگری که از حضرت سجاده علیه السلام با یکی دیگر از واعظ نمایان معاصر خود گزارش شده مربوط به شخصی است به نام «حسن بصری» [۶۱۰] که [صفحه ۴۱۱] در این قسمت آن را مرور می‌کنیم: روزی حضرت زین العابدین علیه السلام به «حسن بصری» گذر نمودند که او در «منی» ایستاده بود و مردم را موعظه می‌کرد. حضرت روبروی او ایستاد و فرمود: «دست نگه دار!! من از تو سؤال می‌کنم راجع به حالی که تو هم اینک در آن مقیم هستی، آیا برای خودت و در آنچه بین تو و بین خداوند است می‌پسندی که در همین حال بمیری؟ مرگی که ممکن است فردا به سراغ تو آید؟!» او گفت: نه. حضرت فرمودند: «آیا با خود حدیث نمی‌کنی راجع به انتقال و تحول از حالی که برای خود نمی‌پسندی به حالی که آن را بی‌پسندی؟!» او

برای مدتی به زمین خیره شد و سپس گفت: «من این مواعظ را بدون حقیقت می گویم.» حضرت فرمود: «آیا بعد از حضرت محمد - صلی الله علیه و آله وسلم - پیامبری را آرزو می کنی که با او دارای سابقه‌ای باشی؟» گفت: نه. حضرت فرمود: «آیا منزلی غیر از منزلی که به آنجا بر خواهی گشت آرزو داری تا در آن به کار مشغول شوی؟!» گفت: نه. حضرت فرمود: «آیا تا به حال هیچ کس را دیدی که دارای عقل وافری باشد و برای خودش از خودش چنین وضعی و حالی را بپسندد؟ تو بر حالی هستی که آن را نمی پسندی برای خودت این خیال را نداری که نفست را به حالی که حقیقتاً آن را می پسندی منتقل نمایی!! و پیامبری هم بعد از حضرت محمد - صلی الله علیه و آله وسلم - امید نداری و به منزلی غیر از منزلی که تو در آن هستی و به آن رجوع می کنی نمی شناسی و امید نداری که در آن به کار مشغول شوی و با همه این احوال باز تو مردم را موعظه می کنی؟!» چونکه حضرت علیه السلام پشت کرده و رفتند، «حسن بصری» گفت: [صفحه ۴۱۲] «این چه کسی است؟» به او گفتند: «علی بن الحسین است.» او گفت: «اهل بیت علم!!!» و بعد از آن دیگر دیده نشد که حسن بصری برای مردم موعظه کند. [۶۱۱]. شبیه همین موضوع و برخورد نیز برای حضرت سجاد علیه السلام نقل شده که روزی «حسن بصری» را کنار «حجرالاسود» دیدند که قصه می گفت. حضرت فرمودند: «ای آقا که اینجا هستی آیا برای خودت مرگ را می پسندی؟» گفت: نه، فرمودند: «آیا عمل تو برای حساب صلاحیت دارد؟» گفت: نه، فرمودند: «آیا در آنجا منزل دیگری برای عمل و کار وجود دارد؟» گفت: خیر، حضرت فرمود: «آیا برای خود در روی زمین پناهگاهی جز این خانه سراغ داری؟» گفت: خیر، حضرت فرمود: «پس چرا مردم را از طواف بازمی داری و مشغول می سازی؟» و سپس رفتند. آنگاه «حسن» گفت: هرگز در گوشه‌های من به مانند این کلمات از هیچ کس وارد نشده است، آیا این مرد را می شناسید؟ گفتند: این «زین العابدین» است او گفت: «ذریه‌ای که بعضی از بعض دیگرند.» [۶۱۲].

ارتباط و برخورد حضرت سجاد با افراد هرزه و سطحی

از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود: در «مدینه» مردی بود اهل بطالت، که مردم با دیدن او می خندیدند. روزی او گفت این مرد (و منظورش حضرت علی بن الحسین علیه السلام بود) مرا مانع شده که او را بخندانم. در همین حال حضرت عبور کردند و در پشت سر ایشان چند نفر از بندگان و موالیانشان بودند. در این هنگام آن مرد بطال آمد و ردای حضرت را از دوش ایشان کشید و رفت ولی حضرت کمترین توجهی به او نفرمودند. آن افرادی که به همراه حضرت بودند به دنبال او رفته و ردای حضرت را از او گرفتند و آن را آورده و بر دوش حضرت گذاشتند در این حال حضرت از آنها پرسید: این کیست؟ گفتند: این مردی است اهل بطالت که اهل مدینه را می خنداند. حضرت فرمودند: «به او بگوئید: هر آینه [صفحه ۴۱۳] برای خداوند روزی است که در آن روز انسانهای اهل بطالت خسارت می کنند. (ان الله یوما یخسر فیه المبطلون) [۶۱۳]. حقیقتاً این برخورد امام معصوم علیه السلام با فردی که کارش خنداندن مردم و اشتغال به بطالت و بیهودگی است چقدر پند آموز و عبرت آور است. از این داستان به دست می آید کسانی که صرفاً با بطالت خو کرده و مردم را با انواع کارهای مضحک می خندانند، در روز قیامت جدا خسارت خواهند کرد.

ارتباط و برخورد حضرت سجاد با افراد مداح و کسانی که ایشان را تمجید می کردند

حضرات معصومین علیهم السلام با همه کمالات و فضائلی که از آن برخوردار بودند، اما خود را «عبد» حضرت حق دانسته و همه خوبی‌ها را از او و برای او می شناختند و هرگز به خاطر عنایات خاص الهی که شامل حالشان شده بود مغرور نشده و در مقابل خداوند خود را دارای «کمال» و «قدرت» و «علم» و منزلتی نمی دانستند. حضرت زین العابدین امام سجاد علیه السلام نیز مظهر عبودیت الهی و مجسمه‌ی تواضع و فروتنی بوده در برخورد با کسانی که از ایشان مدح و ستایش می کردند، متوجه خداوند شده و

به او پناه می‌بردند و خود را فقط از صالحین قوم خود معرفی کرده و هرگز نمی‌خواستند کسی در رابطه با محبت ایشان راه افراط بپیموده و ایشان را بیشتر از آنچه که شایسته است دوست بدارد، چرا که افراط در این زمینه به معنای انتساب ذاتی اوصاف خدایی به ایشان غفلت از مقام عبودیت ایشان می‌باشد که این هرگز مرضی نظر حضرت و سایر ائمه هدی علیهم‌السلام بوده است. اینک در رابطه با برخورد حضرت با کسانی که به ایشان اظهار محبت می‌کرده و یا از حضرت تمجید و مدح می‌نمودند، به چند روایت توجه نمایند: ۱- مردی به حضرت عرض کرد: یابن رسول الله من برای خدا شما را دوست دارم، دوست داشتن بسیاری شدیدی!! (انی لاحبک فی الله حبا شدیداً) حضرت فرمودند: «بار پروردگارا من به تو پناه می‌برم که برای تو دوست [صفحه ۴۱۴] داشته شوم ولی تو از من ناراحت باشی.» [۶۱۴]. ۲- در خدمت حضرت سجاده علیه‌السلام فضائل ایشان ذکر شد، حضرت فرمود: «همین مقدار که ما از افراد صالح قوم خود باشیم ما را کفایت می‌کند.» [۶۱۵]. ۳- هنگامی که حضرت علی بن الحسین علیه‌السلام بر «عبدالملک بن مروان» وارد شدند، با دیدن سیمای نورانی حضرت و آثار عبادت که در آن هویدا بود، او شروع به مدح و ستایش و توصیف خوبی‌های حضرت کرد و گفت: «شما دارای «فضل» و «علم» و «دین» و «ورع» هستید به گونه‌ای که هیچ کس مانند شما از این کمالات برخوردار نیست. حضرت فرمودند: «همه آنچه که تو ذکر کردی و توصیف نمودی از فضل خداوند سبحان و تأیید و توفیق اوست. حال شکر آنچه او نعمت داده است کجاست؟» و سپس گوشه‌ای از فضائل پیامبر - صلی الله علیه و آله وسلم - را بیان و آنچنان در عبودیت خود و عدم قدرت بر ادای حتی شکر یک نعمت از نعم الهی صحبت کردند تا اینکه هم خود گریستند و هم «عبدالملک» گریه کرد. [۶۱۶]. ۴- شخصی رو بروی حضرت علی بن الحسین علیه‌السلام شروع به تمجید و مدح حضرت کرد ولی در واقع حضرت را دشمن می‌داشت. حضرت به او فرمودند: «من از آنچه تو می‌گویی پائین‌تر و پست‌ترم ولی از آنچه در نفس توست بالاتر و برتر می‌باشم.» [۶۱۷] از این روایت هم علم حضرت به آنچه در قلب این منافق بوده، استفاده می‌شود و هم تواضع و فروتنی آن بزرگوار که می‌فرماید: «من از آنچه تو مدح می‌کنی کمتر می‌باشم.» ۵- «ابن شهاب زهری» می‌گوید: حضرت علی بن الحسین علیه‌السلام به ما فرمود: «ما را دوست بدارید دوستی که اسلام آن را تأیید می‌کند.» (احبونا حب الاسلام) و پیوسته محبت شما به نفع ما بوده تا اینکه به عیب علیه ما تبدیل شد.» [۶۱۸]. علامه مجلسی - رحمه الله علیه - می‌فرماید: یعنی حب شما نسبت به ما مایه [صفحه ۴۱۵] سعادت و نجات شماست برای ما نیز افتخار و نعمت است مگر اینکه از جاده‌ی اعتدال خارج شده و به ما آنچه را که نمی‌پسندیم نسبت دهید که در این صورت این «حب» به «عیب» تبدیل شده، مردم از ما عیب خواهند گرفت به خاطر آنچه که شما به ما نسبت می‌دهید. [۶۱۹].

ارتباط و برخورد حضرت سجاده با مخالفین

حضرت زین العابدین علیه‌السلام در برخورد با مخالفین و دشمنان و افرادی که به حضرت ظلم و ستم روا داشته و یا «غیبت» می‌کردند و یا بدگویی و سب و دشنام روا می‌داشتند، برخوردی از سر بزرگواری و بر محور «عفو و گذشت» و «ایثار و فداکاری» داشته‌اند. تاریخ زندگانی حضرت پر است از قطعه‌های زرین و منور از گذشته‌ها و بخشش‌ها و برخوردهای کریمانه آن امام همام با افرادی که با سوء ادب و رفتار، مستحق توبیخ و مقابله به مثل بوده‌اند ولی حضرت کریمانه، «سب و دشنام» آنان را با «مهربانی» و «تواضع» و «احوالپرسی» و «انعام» جواب می‌دادند، «غیبت» آنها را با بیان اینکه «اگر آنچه گفتید در من موجود است خداوند مرا بیامرزد و اگر در من نیست خداوند شما را بیامرزد» [۶۲۰] پاسخ می‌دادند و ایداء و آزارهای شدید را با «گذشت» و «عفو» و «کرم» و «جود» جواب می‌دادند مانند آنچه در زمینه برخورد با «هشام بن اسماعیل» والی «مدینه» که بدترین اذیت‌ها را نسبت به حضرت روا داشته و بعد از عزل در حالی که متوقع مقابله به مثل حضرت بود، نه تنها حضرت به او سلام کرده بلکه به او گفتند از جانب من و تابعین من هیچ مشکلی متوجه تو نخواهد شد و اگر کمبود مالی داری، ما آنقدر وسعت داریم که تمام نیاز تو را برآورده سازیم!!

[۶۲۱]. و انعکاس و تأثیر این برخوردهای کریمانه در تغییر روش آنها بسیار عجیب بوده و آنها را شرمسار برخورد حضرت کرده و موجب اصلاح رفتار آنها شده بود. و این چنین است که برآستی باید این رفتار حضرت به عنوان «الگوی کامل رفتاری» برای جامعه اسلامی مورد تبعیت قرار گیرد. [صفحه ۴۱۶] نمونه‌های از این برخوردها در قسمت «صبر بی‌پایان حضرت» نمونه (۱) و (۴)، «حلم و تواضع حضرت»، «عفو و گذشت حضرت در روابط اجتماعی» نمونه (۱) و (۲) و (۳) و (۶) و (۷) به صورت کامل بیان شده است. در این قسمت یک نمونه از اعراض کریمانه حضرت از کسانی که به او ناسزا می‌گفتند را ذکر می‌نمائیم: - مردی به مرد دیگری که از «آل زبیر» بود کلامی ناروایی گفت و او را دشنام داد اما او از آن مرد اعراض کرد، سپس کلام ادامه یافته و آن زبیری به حضرت علی بن الحسین علیه‌السلام دشنام داد و حضرت از او اعراض نمودند و به او جواب ندادند. آن مرد زبیری سؤال کرد: چه چیز مانع از این شد که جواب مرا بدهید؟ حضرت فرمودند: «همان چیزی که تو را مانع شد که جواب آن مرد را بدهی!!» [۶۲۲].

ارتباط و برخورد حضرت سجاده با حیوانات

حضرت علی بن الحسین امام زین العابدین علیه‌السلام نه تنها جامعه اسلامی را از محبت و گذشت و بزرگواری خود بهره‌مند نموده و همگان را مشمول چشمه‌ی فیاض کمالات و بی‌انتهای وجود اقدس خود قرار می‌دادند، که در سطح «جامعه‌ی حیوانی» نیز کمالات خود را نسبت به حیوانات هم آشکار نموده، این بخش از موجودات را مشمول لطف و عنایت و صفات عالیه انسانی و الهی خود می‌ساختند. در قسمت «اطلاع حضرت از لغات حیوانات و احوال آنها» روایات متعددی از برخورد حضرت سجاده علیه‌السلام با حیواناتی نظیر «روباه»، «آهو» و «گرگ» نقل گردید که چگونه حضرت از آنها مشکل‌گشایی نموده و به آنها محبت ورزیدند. آنها را به سر سفره خود دعوت کردند و به آنها ایمنی و امنیت بخشیدند و آنها نیز برای حضرت و اصحابشان دعا کردند. اما آنچه در مجموعه زندگانی حضرت سجاده علیه‌السلام در این ارتباط بسیار حائز اهمیت است و جلب توجه می‌کند برخورد حضرت با ناقه‌ای (شتر ماده) است که بارها با او حج گزارده بودند و در طول این سفرهای مکرر حتی یک [صفحه ۴۱۷] تازیانه هم به او نزده و ابداً او را تنبیه نکرده بودند و اینکه در پایان عمر حضرت، سفارش آن «شتر» را به فرزندشان می‌نمایند و بالاخره قدرشناسی آن حیوان از صاحب و مولای خود که چگونه پس از ارتحال حضرت، به سر قبر آن بزرگوار آمده و اشک می‌ریزد و بی‌تابی‌ها می‌کند تا اینکه با اقامتی سه روزه بر سر آن قبر مطهر، در فراق مولای خود جان می‌سپارد. این امور حقیقتاً قابل دقت می‌باشد و باید برای جامعه انسانی مایه‌ی پند باشد که ارتباط حیوانات با ذات اقدس «ولی خدا» چگونه است و آنها چگونه به امام معصوم عشق می‌ورزند، ولی بعضی از انسانها چگونه با کمال جهل و بی‌معرفتی با آن ذوات مقدس مواجه شده و نه تنها خود استفاده نمی‌برند که جلوی استفاده‌ی دیگران را نیز سد می‌کنند. اینک بعضی از روایات در زمینه‌ی ارتباط و برخورد حضرت با مرکب سواری خود را مرور می‌کنیم. ۱- در بین کوههای «رضوی» ناقه‌ی حضرت درنگ نموده و در راه رفتن سستی کرد حضرت او را خوابانیده و سپس تازیانه‌ای و چوبی را به او نشان دادند و فرمودند: «به خوبی و راحتی سیر می‌کنی و یا اینکه هر آینه انجام خواهم داد!!» آن «ناقه» در پی این کلام حضرت، به خوبی شروع به راه رفتن کرد و دیگر بعد از آن در راه رفتن سستی به خرج نداد و درنگ ننمود. [۶۲۳].

۲- امام صادق علیه‌السلام فرمودند: علی بن الحسین علیه‌السلام بر مرکبی ده حج به جا آورد ولی حتی یک تازیانه به او نزد، آن مرکب در سالی از سالها حضرت را در راه رفتن متوقف کرد (یعنی خود خوابید و مانع از رفتن حضرت شد) اما باز او را با تازیانه نزدند. [۶۲۴]. ۳- یکی از اصحاب حضرت می‌گوید: من با علی بن الحسین علیه‌السلام به حج مشرف شدم در بین راه ناقه‌ی حضرت در راه رفتن کندی به خرج داد. حضرت با چوبی بر او اشاره نمودند و سپس فرمودند: آه!! اگر قصاص نبود. و بعد دستشان را از جلوی آن ناقه به عقب کشیدند. [۶۲۵]. ۴- «زراره بن اعین» می‌گوید: حضرت علی بن الحسین -علیه‌السلام- با [صفحه ۴۱۸] ناقه‌ای بیست مرتبه به حج مشرف شدند ولی حتی یک تازیانه به او نزدند. [۶۲۶]. ۵- حضرت علی بن الحسین علیه‌السلام شتر خود

را در راه از «مدینه» به «مکه» هرگز نمی‌زدند. [۶۲۷]. ۶- امام صادق علیه‌السلام فرمودند: حضرت علی بن الحسین علیه‌السلام هنگامی که موقع وفاتشان شد به فرزندشان حضرت محمد بن علی علیه‌السلام فرمودند: «من با این ناقه بیست مرتبه حج بجا آورده‌ام و حتی یک تازیانه به او نزده‌ام پس هرگاه مرد او را دفن کن تا گوشت او را درنده‌ها نخورند، هر آینه رسول الله - صلی الله علیه و آله وسلم - فرمودند: «هیچ شتری نیست که برای هفت سال در موقف «عرفه» بر روی او وقوف انجام گرفته باشد (یعنی هفت بار به سرزمین عرفه آمده باشد) مگر اینکه خداوند او را از نعمتهای بهشت قرار داده و در نسلش برکت قرار می‌دهد. در پرتو سفارش حضرت سجاد علیه‌السلام، چون آن ناقه مرد حضرت باقر - علیه‌السلام - برای او حفره‌ای کنده و او را در آن دفن نمودند. [۶۲۸]. ۷- زراره می‌گوید: از حضرت امام باقر - علیه‌السلام - شنیدم که می‌فرمود: «حضرت علی بن الحسین - علیه‌السلام - ناقه‌ای داشتند که با او بیست و دو مرتبه حج گزارده بودند و در طول این مدت هرگز یک تازیانه هم به او نزده بودند. این شتر بعد از رحلت حضرت پس از مدت اندکی متوجه آن حادثه شد. ولی یکدفعه بعضی از موالیان من نزد من آمده و گفت: «ناقه» از جایگاهش خارج شده و به سر قبر حضرت علی بن الحسین - علیه‌السلام - رفته و بر روی آن خوابیده است و با گردن خود به آن می‌مالد و می‌خروشد و از دهانش کف بیرون می‌آید. حضرت فرمود: «من گفتم او را به چراگاه خود برگردانید.» و او هرگز قبر را ندیده بود. [۶۲۹]. ۸- امام صادق علیه‌السلام می‌فرمایند: در شبی که حضرت علی بن الحسین علیه‌السلام وفات یافتند به فرزندشان در مورد «ناقه» خود سفارش فرمودند تا در موقع گذاشتن محمل بر پشت او حتما بند محمل را که بر تنگ او [صفحه ۴۱۹] می‌بندند تا عقب نرود، برای او گذاشته شود و علف او را مرتب به او بدهند.» این کار انجام گرفت ولی چیزی نگذشت که آن ناقه به سمت قبر حضرت بیرون رفت و همینکه به قبر رسید گردن خود را بر آن کوبید و از دهانش کف آمده و چشمش اشک ریزان شد. در این حال خدمت محمد بن علی - علیه‌السلام - آمدند و مطلب را به حضرت گفتند. حضرت به سراغ این ناقه آمدند و فرمود: «صبر کن!! الآن بلند شو، خداوند تو را مبارک گرداند.» شتر اطاعت کرده و به سلامت بلند شد و در محل خود وارد گردید، اما باز چیزی نگذشت که از آنجا خارج شده و به سوی قبر آمد و گردن خود را بر آن کوبید و با دو چشم خود اشک ریخت. باز به حضرت محمد بن علی علیه‌السلام مطلب را گزارش دادند و ایشان نزد او آمده و فرمودند: «صبر کن!! الآن بلند شو» ولی این دفعه انجام نداد و اطاعت نکرد. حضرت فرمود: «او را رها کنید چرا که در حال وداع است» و فقط سه روز گذشت که او مرد. و این همان ناقه‌ای بود که حضرت سجاد - علیه‌السلام - با او به سوی «مکه» می‌رفتند و تازیانه را به کجاوه آویزان می‌کردند ولی حتی یک دفعه هم او را نمی‌زدند تا دوباره به «مدینه» وارد می‌شدند. [۶۳۰].

امام سجاد و دعاهای مستجاب

اشاره

یکی از فضائل و کمالات حضرت علی بن الحسین - علیه‌السلام - که محل تجلی و بروز آن ظرف «جامعه» بوده است، استجاب دعاهای آن بزرگوار می‌باشد که به مناسبت‌های مختلف از زبان مطهر حضرت انشاء شده است. استجاب این ادعیه با خصوصیتی که ذکر خواهد شد، نشانه نهایت تقرب این امام والا مقام نزد خداوند متعال بوده و حاکی از ارتباط قوی ایشان با عالم غیب هستی و نفوذ کلمه‌شان در عالم و محبت شدید پروردگار متعال به آن بزرگوار می‌باشد. این ادعیه مستجاب را می‌توان در چند قسمت بررسی نمود: ۱- نفرین مستجاب حضرت [صفحه ۴۲۰] ۲- دعاهای مستجاب حضرت ۳- خاطره‌ای عجیب از دعای مستجاب حضرت برای زنده شدن همسر یکی از شیعیان

نفرین‌های مستجاب حضرت سجاد

حضرت زین العابدین علیه‌السلام گرچه مظهر تام رحمت و عطوفت الهی بوده‌اند و چنانکه در قسمت فضائل و کمالات ایشان ذکر شد، حتی نسبت به دشمنانشان با «عفو» و «گذشت» برخورد می‌کردند، اما آنجا که با افرادی مواجه می‌شدند که به احادیث رسول خدا - صلی الله علیه و آله وسلم - استهزاء نموده و به آن می‌خندند، آنها را نفرین کرده و نفرین ایشان به هدف اجابت نیز می‌رسد. چه اینکه برای قاتل برادر و پدرشان یعنی «حرمله بن کاهل» نفرین کردند و آن نیز به هدف اجابت رسید. اینک این مسائل را مرور می‌کنیم: ۱- حضرت علی بن الحسین علیه‌السلام روزی فرمودند: «مردن ناگهانی تخفیف برای «مؤمن» و تأسف برای «کافر» است چرا که مؤمن غسل دهنده و حمل کننده خود را می‌شناسد و اگر برای او نزد خداوند خیر و خوبی مقدر شده باشد، حمل کنندگان خود را سوگند می‌دهد که در بردن او تعجیل کنند و اگر غیر از این باشد آنها را سوگند می‌دهد که در بردنش تعجیل نکرده آهسته او را ببرند.» در این حال «ضمرة بن سمره» گفت: «اگر مطلب این چنین است که شما می‌گویید از تختش که او را روی آن حمل می‌کنند بپرد!!» و سپس خندید و دیگران را هم خندانید. با مشاهده‌ی این برخورد حضرت علی بن الحسین علیه‌السلام فرمودند: «بار پروردگارا «ضمرة بن سمره» برای حدیث رسول الله - صلی الله علیه و آله - خندید و دیگران را هم خندانید پس او را بگیر، گرفتی که تأسف آور باشد.» در پرتو این دعای حضرت، او به مرگ ناگهانی مرد. بعدا یکی از بردگانش خدمت حضرت زین العابدین علیه‌السلام آمد و عرض کرد: «خداوند تو را در مورد «ضمرة» اجر عنایت کند، او به مرگ ناگهانی مرد. من برای شما به خداوند قسم یاد می‌کنم که خودم صدایش را شنیدم و آن را می‌شناختم همچنان که در موقع حیاتش در دنیا صدای او را می‌شناختم، آری شنیدم که می‌گفت: «وای بر [صفحه ۴۲۱] «ضمرة بن سمره»!! هر نوع دوستی و رفاقت از من دور گردید و به منزل جحیم وارد شدم و اقامت من از شب تا صبح در آن است.» حضرت علی بن الحسین علیه‌السلام با شنیدن این کلام فرمودند: «الله اکبر» این جزای کسی است که بر حدیث رسول الله - صلی الله علیه و آله وسلم - بخندد و دیگران را بخندانند.» [۶۳۱]. ۲- نظیر آنچه در نمونه اول ذکر شد روایتی دیگر است که مربوط به شخصی است به نام «ضمرة بن معبد»؛ «جابر» می‌گوید: حضرت علی بن الحسین علیه‌السلام فرمود: «نمی‌دانیم با مردم چگونه برخورد کنیم؟ اگر آنها را به آنچه از رسول الله - صلی الله علیه و آله وسلم - شنیدیم حدیث کنیم، می‌خندند و اگر سکوت کنیم در وسع ما نیست.» «ضمرة بن معبد» گفت: «برای ما حدیث کن.» حضرت فرمود: «آیا می‌دانید دشمن خدا هنگامی که بر روی تخته‌ای برای قبرستان حمل می‌شود چه می‌گوید؟» گفتند: نه، حضرت فرمود: «او به حاملین خود می‌گوید: آیا نمی‌شنوید حرف مرا، من نزد شما شکایت می‌کنم از دشمن خدا که به من خدعه کرد و مرا وارد کرد و سپس مرا خارج نساخت. و نزد شما شکایت می‌کنم از دوستانی که با آنها «عقد اخوت» بستم ولی مرا مخدول کردند و نزد شما شکایت می‌کنم از اولادی که از آنها حمایت کردم اما آنها مرا پست کردند. و نزد شما شکایت می‌برم از منزلی که مال خود را در آن هزینه کردم ولی ساکنین آن غیر من شدند، پس به من ارفاق و مهربانی کنید و عجله نورزید.» «ضمرة» گفت: «ای ابوالحسن اگر این فرد این چنین سخن می‌گوید، نزدیک است که بر روی گردن کسانی که او را حمل می‌کنند بپرد!!» حضرت علی بن الحسین علیه‌السلام با شنیدن این سخن استهزاء گونه فرمود: «بار پروردگارا حال که «ضمرة» سخن رسول تو را به استهزاء گرفت پس او را بگیر، گرفتی تأسف آور.» در پرتو این «نفرین» «ضمرة» چهل روز درنگ کرد و سپس مرد. بعد یکی از بندگانش که نزد او حاضر بود، چونکه او دفن شد به خدمت علی بن الحسین [صفحه ۴۲۲] علیه‌السلام آمد و نشست. حضرت به او فرمودند: «ای فلان از کجا می‌آیی؟» عرض کرد: «از جنازه ضمره!! من صورتم را هنگامی که قبرش را صاف کردند بر آن گذاشتم و صدایش را شنیدم و سوگند به خداوند آن را می‌شناختم همچنانکه قبلا که او زنده بود او را می‌شناختم. او می‌گفت: «وای بر تو ای «ضمرة بن معبد»!! امروز تمام دوستان، تو را مخدول کردند و مصیر تو به سوی جحیم گردید، مسکن تو در آن محل اقامت و مأوی تو، که باید شب را به روز بیاوری آنجا خواهد بود.» با شنیدن این گزارش حضرت علی بن الحسین - علیه‌السلام - فرمود: «از خداوند عافیت مسألت می‌کنم، این جزای کسی است که به حدیث رسول خدا - صلی الله علیه و آله وسلم - استهزاء می‌کند.» [۶۳۲]. ۳- «منهال

بن عمرو) می‌گوید: حج به جا آوردم و بعد از آن بر حضرت علی بن الحسین -علیه السلام- داخل شدم. حضرت شدم. حضرت به من فرمود: «ای منهل، حرمله بن کاهل اسدی (همان فرد پلیدی که در روز عاشورا یکی از تیراندازان ماهر لشکر «عمر سعد» بود و با تیر او تعدادی از فرزندان و اصحاب و خود حضرت امام حسین علیه السلام مجروح و شهید شدند) چه می‌کنند؟» گفتم: در «کوفه» زنده بود که او را ترک کردم. حضرت دستانش را به سمت آسمان بلند کرد و سپس گفت: «بار پروردگارا آتش آهن را به او بچشان، بار پروردگارا حرارت آهن را به او بچشان.» «منهل» می‌گوید من به «کوفه» برگشتم و این در حالی بود که «مختار بن ابی عیید» قیام کرده بود و او دوست من بود. من سوار بر مرکب شدم تا بر او سلام گویم. در حالی او را یافتم که او هم مرکب خود را خواسته بود بر او سوار شد و من هم سوار شدم تا اینکه به «کناسه» (یکی از محله‌های «کوفه») رسید. در آنجا مانند کسی که منتظر چیزی باشد ایستاد، آری او برای دستگیری «حرمله بن کاهل» افرادی را فرستاده بود و در همان حال او را حاضر کردند. «مختار» گفت: حمد خدای را که مرا بر تو مسلط کرد. بعد فردی که کارش قطع کردن بود (جراز) فراخواند و به او گفت: دستهای او را قطع کن، بلافاصله آن دو [صفحه ۴۲۳] دست قطع شدند. بعد گفت: پاهای او را قطع کنید. بلافاصله آن دو پا قطع شدند. بعد گفت: آتش، آتش، سریعاً ظرفی بزرگ پر از هیزم و نی آوردند و او را در آن گذاشته و آتش انبوهی در آن برافروختند و «حرمله» سوخت. من با مشاهده این واقعه گفتم: «سبحان الله»، «سبحان الله». «مختار» به من متوجه شد و گفت برای چه «سبحان الله» گفتی؟ گفتم: «به علی بن الحسین علیه السلام داخل شدم و او از من در مورد «حرمله» سؤال کرد، من هم به او خبر دادم که در حالی که زنده بود او را در «کوفه» ترک کردم، حضرت دستشان را بلند کرده و فرمود: «بار پروردگارا آتش آهن را به او بچشان، بار پروردگارا حرارت آهن را به او بچشان.» «مختار» گفت: «الله الله. آیا تو خودت از علی بن الحسین علیه السلام شنیدی که چنین می‌گفت؟» من گفتم: «الله الله آری. خودم شنیدم که این را فرمود.» در این حال «مختار» از مرکبش پائین آمد و دو رکعت نماز خواند و آن را طولانی کرد و سجده را هم بسیار طول داد، بعد هم سرش را بلند کرده و به راه افتاد، من هم با او رفتم تا به درب منزل رسیدیم. من به او گفتم: «اگر میل باشد مرا کرامت روا داشته و پائین بیائی و صبحانه را نزد من صرف کنی!!» او گفت: «ای «منهل» تو به من خبر می‌دهی که علی بن الحسین خدای را با سه دعا خواند و خداوند آنها را برای او به دست من به هدف اجابت رسانید، بعد هم از من می‌خواهی که نزد تو غذا بخورم!! امروز، روز روزه است برای تشکر از خداوند به خاطر آنچه که او مرا به آن موفق فرمود.» [۶۳۳]. از این حدیث و روایت شریف علاوه بر استجابت نفرین حضرت سجاد علیه السلام، جلالت شأن و مقام جناب «مختار» و احترام او به حضرت زین العابدین علیه السلام و ادب و معرفت او بخوبی قابل استفاده است. این سه نمونه در واقع دعاهای حضرت بودند که در قالب نفرین ادا شده بودند و همه به هدف اجابت رسیدند. [صفحه ۴۲۴]

دعاهای مستجاب حضرت سجاد

اشاره

حضرت زین العابدین علیه السلام دعاهای مستجاب متعددی داشته‌اند که از عظمت خاصی برخوردار است. در این قسمت دو نمونه را یاد آور می‌شویم: ۱- «ثابت بنانی» می‌گوید من حاجی بوده و برای حج به «مکه» مشرف شده بودم و گروهی از «عباد بصره» یعنی کسانی که بسیار اهل عبادت بودند و به «زهد» و «عبادت» و «حج» و «کرامت» شهرت داشتند مانند «ایوب سجستانی»، «صالح مری»، «عتبه غلام»، «حبیب فارسی» و «مالک بن دینار»، همه برای انجام مناسک حج به «مکه» آمده بودند. چونکه وارد «مکه» شدیم با کمبود شدید آب مواجه شدیم. آری تشنگی به مردم فشار آورده بود چرا که باران بسیار کم نازل شده بود. با مشاهده‌ی ما، مردم و اهل «مکه» و حجاج به ما پناه آورده و از ما می‌خواستند که برای نزول باران دعا کنیم. ما به سمت «کعبه» آمدیم و بر گرد آن

خانه طواف کردیم و سپس در حالیکه بسیار خضوع می کردیم و گریان بودیم خدایمان را خواندیم. اما از اجابت محروم شدیم و خبری نشد!!! در حالی که ما چنین بودیم ناگهان جوانی را مشاهده کردیم که پیش آمد در حالی که زنده‌های او باعث شده بود غمگین و مکروب باشد و هموم او از او کاسته و پژمرده‌اش ساخته بود، او چند دور به گرد «کعبه» طواف کرد، آنگاه رو به ما آورد و فرمود: ای «مالک بن دینار» و ای «ثابت بنانی» و ای «ایوب سجستانی» و ای «صالح مری»، و ای «عتبه غلام» و ای «حبيب فارسی» و ای «سعد» و ای «عمر» و ای «صالح اعمی» و ای «رابعه» و ای «سعدانه» و ای «جعفر بن سلیمان»!! ما همگی گفتیم: «ای جوان همه گوش بفرمانیم و مطیع هستیم (فقلنا: لیبک و سعیدک یا فتی)». او فرمود: «آیا در بین شما یک نفر یافت نمی‌شود که او را خداوند دوست بدارد.» ما گفتیم: «ای جوان بر ماست که دعا کنیم و اجابت از اوست.» او فرمود: «از «کعبه» دور شوید که اگر در بین شما یک نفر بود که خداوند او را دوست داشت حتما دعایش را مستجاب می‌کرد!!» [صفحه ۴۲۵] آنگاه، خود به سمت «کعبه» رفت و به سجده روی زمین افتاد من شنیدم که در سجده می‌گفت: «ای سید و مولای من! قسم به محبتی که تو به من داری اینان را آب باران بیاشام و باران را بر ایشان نازل بفرما.» همین که کلامش تمام شد آسمان شروع به باریدن نمود و مانند دهانه مشکها آب فرو می‌ریخت!! من به او عرض کردم: «ای جوان از کجا دانستی که خداوند تو را دوست می‌دارد؟» او فرمود: «اگر من را دوست نمی‌داشت مرا به زیارت خود فرامی‌خواند!! چونکه مرا به زیارت خود دعوت فرمود دانستم که مرا دوست می‌دارد، من نیز به همین محبت او نسبت به خودم او را خواندم و او هم اجابت فرمود.» بعد از ما روی گردانید و این اشعار را می‌خواند: من عرف الرب فلم تغنه معرفة الرب فذاک الشقی ما ضر فی الطاعة ما ناله فی طاعة الله و ماذا لقی ما یصنع العبد بغير التقی و العز کل العز للمتقی یعنی: کسی که خداوند را بشناسد ولی این شناخت او را بی‌نیاز نسازد پس او شقی است. - آنچه در طاعت پروردگار به او برسد و آنچه را ملاقات کند برای طاعت، ضرر نخواهد کرد. - عبدالهی به غیر از تقوا و پرهیزکاری چه می‌کند؟ در حالیکه عزت، همه عزت برای شخص متقی است. من از اهل «مکه» پرسیدم این جوان کیست؟ گفتند: علی ابن الحسین ابن علی ابن ابی طالب علیه‌السلام است. [۶۳۴]. از این داستان عجیب و جالب به دست می‌آید، کسانی که با رها کردن تمسک به ولایت ائمه هدی -علیهم‌السلام- ره به بیراهه بردند و برای خود دکان زهد و ترک دنیا باز نمودند، چگونه حتی گروهی از آنان نزد خداوند آبرویی نداشتند تا یک دعای آنها به اجابت برسد، اما امام سجاده علیه‌السلام از خدا طلب باران نمود و [صفحه ۴۲۶] از آسمان بمانند دهان مشک آب فروریخت. ۲- «عمر بن علی» فرزند حضرت زین العابدین علیه‌السلام از پدرش نقل می‌کند که آن حضرت فرمود: من ندیدم چیزی را به مانند تقدم در دعا، چرا که اجابت دعای بنده در هر زمانی برای او حاضر نمی‌شود. و یکی از دعاهایی که او از پدرش حفظ نموده، دعایی است مربوط به زمانی که «مسرف بن عقبه» به سمت «مدینه» متوجه شده بود، و آن دعا این است: «رب کم من نعمه انعمت بها علی قل لک عند نعمته شکری فلم یحرمنی، و کم من بلیه ابتلیننی بها قل لک عند نعمته شکری فلم یحرمنی، و قل عند بلائه صبری فلم یخذلنی، یا ذا المعروف الذی لا یقطع ابداء، و یا ذا النعماء التی لا تحصی عددا صل علی محمد و آل محمد و اذفع عنی شره فانی ادرء بک فی نحره و استعیذ بک من شره» بعدا «مسلم بن عقبه» به «مدینه» آمد (همان کس که فرمانده خونخوار و جلاد سپاه «یزید» بود تا «مدینه» را که علیه «یزید» قیام کرده است سرکوب کند). و چنین گفته می‌شد که او جز علی بن الحسین علیه‌السلام را اراده نکرده است، اما در پرتو آن دعای حضرت نه تنها ایشان از شر او محفوظ ماند، که او حضرت را اکرام نمود و به ایشان هدیه و «صله» داد ... [۶۳۵]. ۳- حضرت زین العابدین علیه‌السلام هر روز دعا می‌کرد که خداوند قاتل پدرش را مقتولا به او نشان دهد. (و ببیند که قاتل پدرش کشته شده است). چونکه «مختار» قاتلان حضرت حسین - صلوات الله و سلامه علیه - را کشت، سر «عبیدالله بن زیاد» و سر «عمر بن سعد» را با فرستاده‌ی ویژه خود نزد حضرت فرستاد. «مختار» به فرستاده‌ی خود گفت: «حضرت سجاده علیه‌السلام بخشی از شب را نماز می‌خواند و چون وارد صبح می‌شود و نماز صبح را می‌خواند کمی استراحت می‌کند، بعد از خواب بلند شده و مسواک می‌زند و سپس برای او صبحانه‌اش را می‌آورند. حال چونکه به

درب منزلش رسیدی در مورد حضرت سؤال کن. هر گاه به تو گفتند که سفره نزد او پهن شده است پس اذن بگیر و این دو سر را در سفره‌ی حضرت بگذار. آنگاه به او بگو: «مختار» به شما درود و سلام می‌فرستد و به شما می‌گوید: یابن رسول الله خداوند از شما خونخواهی کرد.» [صفحه ۴۲۷] آن نماینده دقیقاً چنین رفتار کرد. چونکه حضرت زین العابدین علیه‌السلام آن دو سر را بر سر سفره دیدند به سجده در افتاده و گفتند: «حمد و سپاس مخصوص پروردگاری است که دعای مرا به هدف اجابت رسانید و خونخواهی‌ام را از کشندگان پدرم به انجام رساند.» آنگاه برای «مختار» دعا کرده و از خداوند برای او خیر مسألت نمودند. [۶۳۶]. البته دعاهای مستجاب دیگری برای حضرت در تاریخ نقل شده که به بعضی از آنها در قسمت «معجزات حضرت» اشاره خواهد شد.

خاطره‌ای عجیب از یک دعای مستجاب حضرت سجاده برای زنده شدن همسر یکی از شیعیان

مردی مؤمن از بزرگان استان «بلخ» در اکثر سالها «حج» به جا می‌آورد و به زیارت پیامبر - صلی الله علیه و آله وسلم - مشرف می‌گردید و عادتش این بود که به خدمت حضرت علی بن الحسین علیه‌السلام هم مشرف شده و ایشان را زیارت می‌کرد و هدایا و تحفه‌هایی را هم برای حضرت می‌آورد و از حضرت مصالح دینش را اخذ می‌کرد و سپس به شهر خود مراجعت می‌نمود. در یکی از دفعه‌ها، همسرش به او گفت: «من می‌بینم که تو هدیه‌های فراوانی را با خود می‌بری ولی نمی‌بینم که او چیزی در عوض به تو هدیه دهد.» آن مرد گفت: «آن مردی که ما این هدایا را برای او می‌بریم و به او هدیه می‌کنیم، پادشاه دنیا و آخرت است و همه آنچه در دست مردم است، تحت سلطنت اوست چرا که او خلیفه‌ی خداوند روی زمین است و حجت او بر بندگانش می‌باشد. آری او فرزند رسول الله - صلی الله علیه و آله - و «امام» ما می‌باشد.» و آن خانم چون این سخنان را از شوهرش شنید از ملامت کردن او باز ایستاد. مرد بار دیگر برای سفر «حج» در سالهای آینده مهیا گردید. وقتی به «مدینه» رسید منزل حضرت علی بن الحسین - علیه‌السلام - را قصد نموده و از حضرت اذن گرفت و چونکه به او اذن داده شد داخل شده و بر حضرت سلام کرد. او دستهای ایشان را بوسید و مشاهده کرد که خدمت حضرت طعامی وجود دارد. حضرت آن [صفحه ۴۲۸] را به او نزدیک کرده و امر فرمودند که از آن تناول کند، او هم از آن تناول کرد. بعد حضرت طشت و ظرفی که در آن آب بود طلبیدند. آن مرد از جا برخاست و ظرف آب را گرفت و آن را بر روی دستهای حضرت - علیه‌السلام - ریخت. حضرت به او فرمودند: «ای شیخ تو میهمان ما هستی چگونه بر روی دستهای من آب می‌ریزی؟!» او پاسخ داد: «من این را دوست دارم.» امام علیه‌السلام فرمودند: «حال که تو این را دوست داری پس سوگند به خداوند هر آینه به تو نشان می‌دهم آنچه را که دوست می‌داری و راضی می‌شوی و به آن چشمهای تو روشن می‌گردد.» مرد بر دستان حضرت آب ریخت تا ثلث طشت پر شد. امام علیه‌السلام به مرد فرمودند: «این چیست؟» گفت: «آب.» امام علیه‌السلام فرمودند: «بلکه آن یاقوتی است سرخ فام.» مرد نگاه کرد و دید آن به اذن الله به یاقوت سرخ تبدیل شده است!! بعد حضرت فرمودند: «ای مرد آب بریز.» او هم ریخت تا دو ثلث طشت پر شد. حضرت علیه‌السلام فرمود: «این چیست؟» گفت: «آب.» فرمودند: «بلکه این زمردی سبزه‌گون است.» مرد نگریست و آن را زمردی سبزه‌گون یافت. باز حضرت فرمودند: «آب بریز.» او آب ریخت تا طشت پر شد. حضرت فرمود: «این چیست؟» گفت: «این آب است.» فرمودند: «بلکه این دری سفید است.» مرد نگاه کرد و دید آن دری است سفید. پس ظرف از سه رنگ پر شده بود: «در» و «یاقوت» و «زمرد». از این رو آن مرد بشدت متعجب شده و برای تشکر بروی دستان حضرت افتاد و شروع کرد به بوسیدن آنها. در این حال حضرت فرمودند: ای «شیخ»؛ نزد ما چیزی نبود تا با آن از هدایای تو که برایمان آوردی سپاس بگزاریم. حال این جواهر را به عوض آن هدایا بگیر و از طرف ما از همسرت عذر خواهی کن، چرا که او بر ما عتاب کرد.» مرد برای مدتی سرش را به زیر انداخت و به زمین نگریست. آنگاه عرض [صفحه ۴۲۹] کرد: «ای آقای من چه کسی کلام همسر مرا برای شما نقل کرد؟ بلاشک شما از اهل بیت نبوت هستید.» آنگاه مرد از حضرت خداحافظی نموده و جواهر را گرفت و آنها را برای همسرش آورده و همهی داستان را هم برای او تعریف

کرد. آن خانم با شنیدن این داستان عجیب به سجده در آمد و خدای را سپاس گزارد و شوهرش را به خداوند عظیم سوگند داد که او را با خودش به خدمت امام -علیه السلام- ببرد. چونکه در سال آینده شوهرش برای «حج» مهیا شد او را هم با خود برد ولی در راه مریض شده و در نزدیکی مدینه مرد!! آن مرد در حالی که گریه می کرد به خدمت حضرت رسید و خبر مرگ همسرش را به حضور حضرت ابلاغ کرد. حضرت با شنیدن آن خبر بلند شده و دو رکعت نماز خواندند و خداوند سبحان را با چند دعا، خوانده و آن گاه رو به آن مرد کردند و فرمودند: «به سوی همسرت برگرد که خداوند عزوجل او را به قدرت و حکمت خود زنده کرد و اوست که استخوانها را در حالی که پوسیده است زنده می گرداند.» مرد با شنیدن این خبر مسرت بخش بسرعت از جا برخاست و چونکه وارد خیمه خود شد همسر خود را در حالی که با صحت کامل آنجا نشسته بود یافت. به او گفت: «خداوند چگونه تو را زنده کرد؟» او گفت: «سوگند به خداوند ملک الموت» به سراغ من آمد و روحم را قبض نمود و می خواست که آن را بالا ببرد. در این هنگام مردی که اوصافش چنین و چنان بود آمد و شروع کرد اوصاف حضرت را شمردن و شوهرش هم می گفت: آری راست می گویی!! این اوصاف آقا و مولای من علی بن الحسین علیه السلام است.» همسرش گفت: چون «ملک الموت» دید که آن حضرت رو به او می آیند بر قدمهای ایشان افتاد و آن را بوسید و گفت: «سلام بر تو ای حجت خداوند در زمین او، سلام بر تو ای زین العابدین» حضرت هم جواب سلام او را دادند و به او فرمودند: «ای ملک الموت» روح این خانم را به جسد او برگردان چرا که او قصد ما را کرده بود و من از پروردگارم مسألت نمودم که او را برای سی سال دیگر باقی بدارد و او را به یک حیات طیبه زنده بدارد و این همه به خاطر قدومش به نزد ما و اینکه زائر ماست، می باشد.» [صفحه ۴۳۰] «ملک الموت» گفت: سمعا و طاعة ای ولی خدا!!! آنگاه روح مرا به جسدم عودت داد و من به «ملک الموت» می نگرستم که دست حضرت را بوسید و از نزد من خارج شد!!! در این حال آن مرد دست همسرش را گرفت و به حضور حضرت آمدند و او را بر حضرت که بین اصحابشان بودند، وارد کرد. آن خانم بر پاهای حضرت افتاده و آنها را بوسید و گفت: «این است آقا و مولای من!! این است همانکه خداوند به برکت دعای او مرا زنده کرد!! آری از آن به بعد پیوسته خانم با شوهرش مجاور حضرت سجاد -علیه السلام- بودند و در بقیه عمرشان همیشه در کنار حضرت به سر بردند تا اینکه به رحمت الهی واصل شدند. رحمه الله علیهما. [۶۳۷]. از این داستان شگفت «علم غیب حضرت»، «میهمان نوازی ایشان»، «بزرگواری عجیب در دادن هدیه»، «کرام حضرت در تبدیل آب به در و زمرد و یاقوت»، «تمسک به نماز برای خواستن حاجت از خداوند»، و «احیاء موتی با نفس قدسی آن امام همام» استفاده می شود.

معجزات و کرامات حضرت سجاد

اشاره

«معجزه» از نظر لغت به چیزی گفت می شود که دیگران را به عجز آورده و از انجام آن عاجز باشند. اما از نظر اصطلاح به کاری گفته می شود که پیامبران برای اثبات حقانیت دعوت خود انجام می دهند و همراه با دعوی نبوت است. اما «کرامت» به خرق عاداتی اطلاق می شود که اولیاء خداوند متعال هر جا که مصلحت بدانند آن را انجام می دهند و هیچ ارتباطی با دعوی نبوت ندارد. حضرت زین العابدین علیه السلام مانند سایر ائمه هدی علیهم السلام در زندگی اجتماعی خود دارای کرامتها و معجزات (به اطلاق لغوی) فراوانی بوده اند که در موارد متعددی از وجود اقدس ایشان بروز نموده است. این امور همه حاکی از شرافت و جود و قدرت خدادادی آن بزرگوار است و در واقع پرتوی از تجلی تمام اوصاف و صفات الهی در وجود مطهر ایشان می باشد. [صفحه ۴۳۱] حضرت بمانند سایر حضرات معصومین علیهم السلام مجلای اراده قیوم باری تعالی و مصدر همه امور تکوین و تشریح از جانب خداوند هستند که در هر کجا مصلحت بدانند ارادهی بالغه خود را که عین ارادهی حق است، اعمال فرموده و به هر نحو که

حکمت و مشیت الهی اقتضاء کند، در عالم تکوین تصرف می‌نمایند. به هر تقدیر بر اساس اسناد تاریخی و روایاتی که کرامتهای حضرت سجاد علیه‌السلام را گزارش می‌کند، می‌توان این کرامتها را در محورهای زیر بررسی نمود: ۱- شفا دادن مرض «برص» یک خانم و جوان نمودن او که بسیار پیر شده بود. ۲- جدا نمودن دست زن و مردی که به هم چسبیده بود. ۳- نشان دادن واقعیت وجودی مخالفین به یکی از شیعیان. ۴- نشان دادن «عزت» و «حرمت» خود به «عبدالملک بن مروان». ۵- گشودن غل و زنجیر از دست و پای خود و رفتن به «طی الارض» به «شام». ۶- کرامتی بزرگ در قضاء دین یکی از شیعیان و بهبود حال او. ۷- سایر کرامتهای حضرت سجاد علیه‌السلام

شفا دادن مرض برص یک خانم پیر و جوان نمودن او

از حضرت علی بن الحسین علیه‌السلام نسبت به خانمی به نام «حبابه والیه» به کرامت عجیب نقل شده است: ۱- «حبابه والیه» می‌گوید: بر حضرت علی بن الحسین علیه‌السلام وارد شدم در حالی که بر صورتم «برص» (پوسی) عارض شده بود، حضرت دستشان را به آن گذاشتند و به طور کلی از بین رفت. سپس فرمود: «ای حبابه در پیروان ابراهیم غیر از ما و شیعیان ما از این مرض بهبود نمی‌یابند.» [۶۳۸]. ۲- امام باقر علیه‌السلام فرمودند: «حضرت علی بن الحسین علیه‌السلام [صفحه ۴۳۲] برای «حبابه والیه» دعا کردند و در پرتو دعای حضرت خداوند جوانی او را به او برگرداند و با انگشتشان به او اشاره نمودند و در همان لحظه «حائض» گردید. و در آن موقع او یکصد و سیزده سال از عمرش می‌گذشت. [۶۳۹]. این دعای مستجاب و این اشاره‌ی الهی و تصرف در تکوین نشانه مقام الای الهی حضرت سجاد علیه‌السلام است. در قرآن مجید نیز در زمینه مکالمه‌ی دو ملک که برای عذاب قوم «لوط» آمده بودند و قبل از آن در منزل حضرت ابراهیم علیه‌السلام میهمان شدند و به خانم او مژده فرزند دار شدن دادند، خانم حضرت که اساسا نازا و بسیار پیر بود، با تعجب گفت: «آیا من بچه‌دار می‌شوم در حالی که خود نازا و پیرزن هستم و شوهرم هم پیرمرد است؟! آنها گفتند: «آیا تو از امر الهی تعجب می‌کنی؟!» و «امرء ته قائمه فضحکت فبشرناها باسحق و من وراء اسحاق یعقوب - قالت یا ویلتی ءالد و انا عجوز و هذا بعلی شیخا ان هذا لشیء عجیب - قالوا تعجبین من امر الله ...» [۶۴۰]. در بعضی روایات آمده است که «فضحکت» به معنای «حاضت» هست یعنی در همان لحظه خانم «حیض» شد. بنابراین هرگاه امر الهی به موضوعی تعلق بگیرد آن محقق خواهد شد. «انما امره اذا اراد شیئا ان یقول له کن فیکون» [۶۴۱] یعنی: «هر آینه چون به چیزی اراده فرماید، کارش این بس که می‌گوید: باش پس بی‌درنگ موجود می‌شود.» اولیاء الهی نیز مظهر و مجلای امر الهی هستند و اراده الهی از کانال و خود آنها به منصفی ظهور می‌رسد.

نشان دادن واقعیت وجودی مخالفین به یکی از شیعیان

مردی از شیعیان به حضرت علی بن الحسین علیه‌السلام عرض کرد: «به چه علت ما بر دشمنانمان برتری و فضیلت داریم در حالی که در بین آنها افرادی هستند که از ما زیباترند؟!» امام علیه‌السلام به او فرمودند: «آیا دوست داری فضیلت خودت را بر آنها ببینی؟» عرض کرد: «آری». حضرت با دست خودشان به صورت او کشیده و [صفحه ۴۳۳] فرمودند: «نگاه کن!!» آن مرد نگریست و به مجرد ملاحظه‌ی افرادی که در آنجا حضور داشتند، مضطرب شده به خدمت حضرت عرض کرد: «فدای شما شوم!! مرا به همان حالتی که بودم برگردانید. چرا که من در مسجد جز روباه و بوزینه و سگ نمی‌بینم!!» حضرت نیز دستشان را بر صورت او کشیدند و او به حال اول خود برگشت!! [۶۴۲].

جدا نمودن دست زن و مردی که به هم چسبیده بود

از حضرت ابی‌عبدالله امام صادق علیه‌السلام روایت شده که آن بزرگوار فرمود: «دست یک مرد و یک زن که در حال طواف بودند بر روی «حجرالاسود» به هم چسبید (و شاید این به خاطر خطیئه و لغزشی بود که برای آن دو در حال طواف پیش آمد و عقوبت الهی آنان این بود که دستهایشان که به گناه به هم دراز شده بود، آنهم در چنین مکان مبارک محترمی، به هم بچسبند تا برای دیگران عبرت قرار گیرد). در این حال هر کدام از آنها تلاش سختی نمودند که دست خود را جدا نماید اما هیچکدام موفق نشدند. مردم که در صحنه حاضر بودند گفتند: «باید این دو دست را قطع کرد!!» در حالی که آن دو در این حال بودند حضرت علی بن الحسین علیه‌السلام وارد «مسجدالحرام» شدند و همه به ایشان پناه آوردند تا حضرت چاره‌ای بیندیشد. چونکه حضرت بر مشکل آن دو مطلع شد، پیش آمد و دست مبارک خود را بر آن دو دست گذاشت، بلافاصله آن دو از هم جدا شده و آن دو نفر نیز متفرق شدند. [۶۴۳].

نشان دادن عزت و حرمت خود به عبدالملک بن مروان

از امام باقر علیه‌السلام روایت شده که حضرت فرمودند: «عبدالملک (از خلفای جبار اموی) به دور خانه خدا طواف می‌کرد و حضرت علی بن الحسین علیه‌السلام در جلوی او طواف می‌کردند و هیچ به او توجهی [صفحه ۴۳۴] نداشته و به او نگاه نمی‌کردند و «عبدالملک» هم ایشان را با صورتشان نمی‌شناخت. در این حال «عبدالملک» گفت: «این کیست که در مقابل ما طواف می‌کند و هیچ به ما توجهی ندارد؟!» به او گفته شد: این علی بن الحسین علیه‌السلام است. «عبدالملک» آمد و در مکان خودش نشست و گفت: «او را برگردانید.» هنگامی که حضرت به نزد او آمدند، گفت: «ای علی بن الحسین من که قاتل پدر تو نیستم پس چه عاملی باعث می‌شود که نزد ما نمی‌آیی؟!» حضرت علی بن الحسین علیه‌السلام فرمودند: «هر آینه قاتل پدر من با عملکرد خود دنیای پدرم را علیه او فاسد کرد، ولی پدرم با این کار آخرت او را علیه او فاسد و تباه ساخت. پس تو اگر دوست داری بمانند او (قاتل پدرم) باشی پس باش.» او گفت: «هرگز!! و لکن تو به نزد ما بیا تا از دنیای ما به تو برسد!!» با شنیدن این سخن حضرت زین العابدین علیه‌السلام بر روی زمین نشستند و ردای خود را پهن کرده و گفتند: «بار پروردگارا به او حرمت و احترام اولیائت را نزد خودت نشان بده!!» در این لحظه ناگهان لباس حضرت مملو از «در» گردید: درهایی که اشعه‌ی تابناک آن چشمها را می‌ربود. بعد حضرت به او فرمودند: «کسی که حرمت و احترام او نزد خداوند این چنین است آیا به دنیای تو نیازمند است؟!» و سپس عرض کرد: «بارالها اینها را بگیر که من هیچ نیازی به آن ندارم.» [۶۴۴].

کشودن غل و زنجیر از دست و پای خود و رفتن با طی الارض به شام

«ابن شهاب زهری» می‌گوید: من حضرت علی بن الحسین علیه‌السلام را در روزی که او را مأموران «عبدالملک بن مروان» از «مدینه» به «شام» می‌بردند زیارت کردم. او دستور داده بود که حضرت را با آهن ببندند و نگاهبانانی را با تجهیزات کامل بر او گماشته بود. من از آنها اذن گرفته تا به حضرت سلام کرده و با او [صفحه ۴۳۵] وداع کنم. چونکه اذن دادند بر حضرت وارد شدم. دیدم قیدها در دو پای او و غل و زنجیر در دو دستش می‌باشد، با مشاهده این منظره به گریه افتادم و عرض کردم: «دوست داشتم من به جای شما بودم و شما سالم بودید!!» حضرت فرمود: «ای زهری گمان می‌کنی با آنچه تو می‌بینی که بر دست و گردن من است، اینها مرا ناراحت می‌کند؟! اگر بخواهم هیچکدام از اینها نخواهد بود!! سر اینکه اینها را تحمل می‌کنم این است که به تو و امثال تو خبر آن برسد و من می‌خواهم اینها من را به یاد عذاب پروردگار بیندازد!!» سپس حضرت براحتی دستش را از زنجیرها و پاهایش را از قید و بندها بیرون آورد و فرمود: «ای زهری!! با اینها از دو منزل از «مدینه» بیشتر عبور نخواهم کرد. (یعنی فقط تا دو منزل با آنها هستم و از آن به بعد دیگر با آنها نخواهم بود.) زهری می‌گوید: «ما جز چهار شب در «مدینه» درنگ نکردیم که افراد موظف بر نگهبانی

حضرت به «مدینه» برگشته و به دنبال حضرت می‌گشتند ولی او را نیافتند من هم یکی از کسانی بودم که از او راجع به حضرت پرس‌وجو نمودند. بعضی از آن مأموران به من گفت: ما او را در جلوی خود می‌دیدیم و هم پشت سر او مراقب او بودیم و او پیاده شد و همه ما در اطراف او بودیم و به خواب نمی‌رفتیم و مرتب او را رصد کرده و مواظبت می‌نمودیم ولی چون صبح شد دیگر او را در محل خود ندیده و فقط آهن‌ها و زنجیرهای او به جای مانده بود. من بعد از این جریان به نزد «عبدالملک» رفتم و او در مورد حضرت علی بن الحسین -علیه‌السلام- از من پرسید و من آنچه می‌دانستم گفتم. او گفت: همان روزی که محافظین او را از دست دادند، حضرت نزد من آمد و بر من داخل شد و گفت: «من و تو چیستیم؟!» (من کیستم و تو کیستی؟ تو با من چکار داری؟) من گفتم: «نزد من درنگ کن و در اینجا اقامت نما.» او گفت: «این را دوست ندارم.» سپس خارج شد پس سوگند به خداوند در آن حال همه لباسم از خوف او پر شده بود!! «زهری» می‌گوید: «من گفتم: علی بن الحسین -علیه‌السلام- آنچنانکه تو گمان می‌کنی نیست. او به خودش مشغول است!!» «عبدالملک» گفت: «شغل و کار مانند او بسیار نیکو است، پس چه خوب [صفحه ۴۳۶] است آنچه او بدان مشغول است!!» [۶۴۵]. از این داستان علاوه بر اعجاز و کرامت حضرت در گشودن غل و زنجیرهای گران از دست و پای خود، علم غیب حضرت، قدرت بر «طی الارض» و ایجاد خوف در دل یک سلطان جائز و همچنین عزت و قدرت در برخورد با زمامداران جبار توسط حضرت استفاده می‌شود.

کرامتی بزرگ در قضاء دین یکی از شیعیان و بهبود حال او

«زهری» می‌گوید: من نزد علی بن الحسین -علیه‌السلام- بودم که یکی از اصحابش به حضورش آمد. حضرت با مشاهده او فرمود: «خبر تو چیست ای مرد؟» (ما خبرک ایها الرجل؟) آن مرد گفت: «ای پسر رسول خدا خبر من این است که من در حالی صبح کرده‌ام که چهارصد دینار مقروض هستم و نمی‌توانم آن را ادا کنم و دارای خانواده سنگینی هستم که قدرت تأمین آنها را ندارم.» با شنیدن این خبر حضرت علی بن الحسین -علیه‌السلام- شروع کرد به گریستن، گریستنی شدید. من به ایشان عرض کردم: «یابن رسول الله چرا گریه می‌کنید؟» فرمود: «آیا مگر نه این است که گریه برای مصیبت‌ها و ناراحتی‌های بزرگ آماده شده است؟» افراد حاضر گفتند: «آری این چنین است یابن رسول الله!!» او فرمود: «پس کدام ناراحتی و مصیبت از این بزرگتر است که فرد مؤمن آزادی ببیند که برادر مؤمنش کمبودی دارد ولی او قدرت برطرف کردن آن را نداشته باشد!! و او را در نداری و فقر مشاهده کند ولی نتواند فقر او را برطرف سازد!!» بعد همه حاضرین متفرق شدند. یکی از مخالفین که مرتب به حضرت علی بن الحسین -علیه‌السلام- طعنه می‌زد و ناسزا می‌گفت، با مشاهده این برخورد امام با یکی از اصحاب خود گفت: «تعجب است از این آقایان!! یک بار ادعا می‌کنند که آسمان و زمین و همه چیز به آنها داده شده است و خداوند هیچ یک از آرزوها و حوائجشان را رد نمی‌کند و بار [صفحه ۴۳۷] دیگر از اینکه حال یکی از خواص اصحابشان را اصلاح کنند، اعراف به عجز می‌کنند.» این حرف به همان مردی که صاحب قصه موجود است رسید. بلافاصله به حضور حضرت علی بن الحسین -علیه‌السلام- آمد و عرض کرد: «یابن رسول الله از فلان آقا چنین و چنان به من رسیده است و ای بر من سنگین‌تر است از محنت و ناراحتی خودم.» حضرت علی بن الحسین -علیه‌السلام- با شنیدن این سخن او فرمودند: «خداوند متعال برای فرج تو اذن داد!! ای فلان! اسم یکی از کنیزهای خود را بردند) آنچه برای سحری و افطار من است بیاور!!» او دو قرص نان را با خود آورد حضرت به مرد فرمود: «این دو را بگیر که نزد ما غیر از آنها چیز دیگری نیست. هر آینه به تحقیق خداوند به وسیله همین دو، مشکل تو را حل خواهد کرد و خیر وسیعی از آن دو به تو خواهد رسید.» مرد آن دو را گرفت و به بازار وارد شد در حالی که هیچ نمی‌دانست واقعا با آن دو قرص نان چه کند. از سوی دیگر در سنگینی قرض خود تفکر می‌کرد و بدی حال خانواده‌اش، و شیطان هم او را وسوسه می‌کرد که واقعا چه رابطه‌ای بین این دو و نیاز تو وجود دارد؟! همچنانکه آن مرد در حال راه رفتن بود به ماهی فروشی برخورد که یک ماهی از ماهیهای او نزد او باقی

مانده بود. به او گفت: «این ماهی تو نزد تو باقی مانده و یکی از این دو قرص نان هم نزد من زیاد آمده است!! آیا حاضری تو ماهی اضافی و به جا مانده خود را به من بدهی و یک قرص از نان اضافی مرا بگیری؟!» او گفت: «آری» و لذا ماهی را به او داد و یک قرص نان را گرفت. باز آن مرد به راه افتاد و به مردی برخورد که با او کمی نمک بود که کسی به آن رغبتی نداشت. به او گفت: «آیا حاضری این نمک را که کسی به آن رغبتی ندارد با یک قرص نان من که آن هم مورد رغبت کسی نیست معاوضه کنی؟!» گفت: «آری» و این کار را کرد. آن مرد ماهی و نمک را آورده و گفت: این را با این اصلاح می‌کنم. (یعنی ماهی را پخته و به آن نمک می‌زنم و تناول می‌کنم.) اما همینکه شکم ماهی را پاره [صفحه ۴۳۸] کرد و لؤلؤ بسیار فاخر در درون آن یافته خدای را شکر نمود و در همان حال که غرق خوشحالی حاصل از یافتن آن دو لؤلؤ بود، درب منزلش به صدا در آمد. او بیرون آمده تا ببیند که پشت درب چه کسی است؟ ناگهان دید صاحب ماهی و صاحب نمک هستند که با هم آمده و هر کدامشان می‌گویند: «ای بنده خدا ما تلاش کردیم خودمان یا یکی از خانواده‌مان این قرص نان را بخوریم ولی دندانمان در آن کارگر نیفتاد و جز این گمان نداریم که تو در بد حالی و دست تنگی به نهایت رسیدی و بر مشقت و شدت عادت کرده‌ای!!! حال ما این نان را به تو باز می‌گردانیم و آنچه را از ما گرفته‌ای بر تو حلال می‌کنیم.» او هم آن دو قرص نان را از آن دو گرفت و همینکه بعد از رفتن آن دو در منزل مستقر شد درب منزلش به صدا در آمد و او کسی جز فرستاده حضرت علی بن الحسین -علیه السلام- نبود. آن شخص به منزل وارد شده و گفت: حضرت به تو می‌فرماید: «خداوند خرج تو را فرارسانید. حال طعام ما را به ما برگردان که آن را جز ما نمی‌خورد!!» آن مرد دو لؤلؤ را فروخت و مال بسیار فراوان و بزرگی به دست آورد که هم قرضش را با آن ادا کرد و حالش هم بعد از آن بسیار خوب شد!!! بعضی از مخالفین با مشاهده خوب شدن وضع این شیعه، گفتند: «چقدر این تفاوت شدید است. در حالی که علی بن الحسین نمی‌توانست نیاز او را بر آورد این چنین او را با این ثروت بزرگ بی‌نیاز کرده است. این چگونه ممکن است؟! و چگونه کسی که بر این ثروت بزرگ قدرت دارد از برطرف کردن نیاز یک شیعه عاجز است؟!» حضرت علی بن الحسین -علیه السلام- هم فرمودند: آری قریش هم به پیامبر -صلی الله علیه و آله- چنین گفتند: «چگونه از «مکه» به «بیت المقدس» می‌رود و در آنجا آثار انبیاء را مشاهده می‌کند و باز در یک شب از آنجا برمی‌گردد، همان کسی که نمی‌تواند از «مکه» به «مدینه» برود مگر در خلال دوازده روز؟!» و این در هنگامی بود که حضرت از «مکه» هجرت کرده بود. سپس حضرت علی بن الحسین -علیه السلام- فرمودند: «سوگند به خداوند که اینان امر الله و امر اولیاء او را با او نمی‌دانند و جاهلند. هر آینه به مراتب بلند، جز با تسلیم در مقابل خداوند -جل ثنائه- و با ترک نمودن پیشنهاد به او و رضای به آنچه او با آن، انسان را تدبیر می‌کند، نمی‌توان نائل شد. اولیاء خداوند به ناگواریها و [صفحه ۴۳۹] سختی‌ها صبر کردند، صبری که هیچ کس دیگر در آن با آنها مساوی نیست، در نتیجه خداوند هم آنها را چنین پاداش داد به اینکه نجاج و پیروزی و به مقصد رسیدن را در زمینه‌ی همه‌ی خواسته‌هایشان به ایشان واجب کرد و لکن آنها با وجود این جز آنچه او برای آنها اراده کند، از او درخواست نمی‌کنند.» [۶۴۶].

سایر کرامتهای حضرت سجاده

حضرت زین العابدین -علیه السلام- دارای کرامتهای متعددی می‌باشند. بعضی از آنها عبارت است از «طی الارض» که به معنای در نوردیدن مکان و انتقال سریع از نقطه‌ای به نقطه دیگر بدون استخدام ابزار مادی می‌باشد. این کرامت حضرت تحت عنوان «خاطره‌ای از یک نماز حضرت سجاده -علیه السلام- در راه «مکه مکرمه» و «کیفیت لباس حضرت» به تفصیل بیان شده است. و همچنین به نطق در آوردن «حجرالاسود» برای شهادت به امامت حضرت و حقانیت آن بزرگوار در تصدی مقام ولایت و امامت، که مشروح جریان آن در قسمت «شهادت «حجرالاسود» به امامت امام چهارم -علیه السلام-» بیان گردید. کرامتهای دیگری نیز از حضرت در خلال سایر قسمت‌ها به وفور مورد اشاره قرار گرفته است.

حضرت سجاده از منظره نکته دانان و گوهر شناسان

اشاره

در «زیارت جامعه کبیره» که یکی از عالیتین و بهترین زیارت‌های ائمه هدی -علیهم‌السلام- است و از زبان مبارک حضرت هادی -علیه‌السلام- نقل شده است، بعد از بیان دهها فضیلت و منقبت برای ائمه -علیهم‌السلام- می‌خوانیم: «من اراد الله بکم و من وحده قبل عنکم و من قصده توجه بکم، موالی لا احصى ثنائکم و لا ابلغ من المدح کنهکم و من الوصف قدرکم و انتم نور الاخيار و هداة الابرار و حجج الجبار، بکم فتح الله و بکم یختم و بکم یزل الغیث ...» [۶۴۷]. [صفحه ۴۴۰] یعنی: «؟ هر کس خدای را اراده کند به شما آغاز می‌کند، و هر کس او را به یگانگی بشناسد از شما این معرفت را تلقی کرده است، و هر کس او را قصد کند لاجرم به شما متوجه می‌گردد. ای آقایان و مولاهای من، من قدرت احصاء و شمارش ثنا و تمجید از شما را ندارم و هر چقدر شما را بستیم هرگز نمی‌توانم به کنه اوصاف و کمالات شما راه یابم. آری در من این توان نیست که با توصیف شما به حقیقت قدر و مقام شما واقف شوم. شما نور بندگان خوب خدا و مایه‌ی هدایت ابرار و نیکان و حجت‌های خداوند جبارید که به وسیله شما خداوند فتح و نصر را شامل دیگران می‌کند و به وسیله شما نیز دردها را می‌بندد و ختم می‌کند. آری نزول باران نیز از جانب خداوند به وسیله شماست ...» از این رو حقیقتاً توان بیان و توصیف جایگاه حقیقی اولیاء خداوند از عهده دیگران خارج است. و در این وادی جز اظهار عجز از هیچ کس کاری ساخته نیست. حال از باب اینکه: «آب دریا اگر نتوان کشید هم به قدر تشنگی باید چشید» به بیان گوشه‌ای از بیانات ارائه شده از شخصیت والای امام زین العابدین -علیه‌السلام- می‌پردازیم. در این زمینه در محورهای زیر نکاتی ارائه می‌گردد: ۱- توصیف حضرت سجاده -علیه‌السلام- در کلام ربوبی ۲- حضرت امیرالمؤمنین -علیه‌السلام-: او بهترین اهل زمین است ۳- امام سجاده -علیه‌السلام- از دیدگاه پدر ۴- امام سجاده -علیه‌السلام- از نگاه امام صادق -علیه‌السلام- (شبهه‌ترین فرد به حضرت علی -علیه‌السلام-) ۵- امام سجاده -علیه‌السلام- از دیدگاه خلفاء ۶- امام سجاده -علیه‌السلام- از دیدگاه اصحاب و بزرگان ۷- امام سجاده -علیه‌السلام- از زبان یکی از کنیزان آن حضرت ۸- فرزندق، شاعر برجسته‌ی عرب، و توصیف حضرت سجاده -علیه‌السلام-

توصیف حضرت سجاده در کلام ربوبی (حدیث لوح)

حدیث بسیار شریفی که به «حدیث لوح» مشهور شده است، از حضرت [صفحه ۴۴۱] صادق -علیه‌السلام- نقل شده که ایشان می‌فرمایند: «پدرم به «جابر بن عبدالله انصاری» فرمود: «من با تو کاری دارم هر گاه برای تو آسان‌تر است با من خلوت کرده و کارم را با تو مطرح کنم!!» جابر گفت: «هر زمانی که تو دوست بداری.» پدرم در بعضی از ایام با او خلوت کرد، و به او فرمود: «ای جابر به من خبر بده از لوحی که در دست مادرم فاطمه -سلام الله علیها- دختر رسول الله -صلی الله علیه و آله وسلم- دیدی و آنچه که مادرم به تو خبر داد که در آن «لوح» نوشته شده است.» «جابر» گفت: «خداوند را شاهد می‌گیرم که من داخل بر مادرت فاطمه -سلام الله علیها- در زمان حیات رسول الله -صلی الله علیه و آله وسلم- شدم تا ولادت حسین -علیه‌السلام- را به او تهنیت بگویم. در دست آن خانم لوح سبزی را دیدم و گمان کردم که آن از «زمرد» بود و در آن کتابی (نوشته‌ای) دیدم سفید، شبهه رنگ خورشید. من به او عرض کردم: «پدرم و مادرم فدای شما ای دختر رسول خدا -صلی الله علیه و آله وسلم- این «لوح» چیست؟» فاطمه فرمود: «این لوحی است که خداوند آن را به رسولش هدیه داده است که در آن اسم پدرم و اسم شوهرم و اسم دو فرزندم و اسم اوصیاء از فرزندان من در آن هست و پدرم این «لوح» را به من داده است تا مرا به وسیله آن بشارت بدهد.» «جابر» گفت: «مادر شما فاطمه -سلام الله علیها- آن را به من داد و من آن را خواندم و از روی آن استنساخ کردم.» پدرم به «جابر» گفت: «ای جابر آیا

می‌شود آن را به من عرضه کنی؟! گفت: «بلی». پس پدرم با او به راه افتاد تا به منزل جابر رسیدند. او به داخل رفته و صحیفه‌ای را که در پوششی پیچیده شده بود بیرون آورد. حضرت باقر -علیه السلام- به او فرمود: «ای جابر در نوشته خود نگاه کن تا من آن را بر تو بخوانم.» جابر در نسخه خود نگاه کرد و پدرم آن را خواند به گونه‌ای که حتی یک حرف با آن مخالف نداشت. «جابر» گفت: «خداوند را شاهد می‌گیرم که من این چنین در لوح دیدم که نوشته شده بود.» [صفحه ۴۴۲] بعد حضرت صادق -علیه السلام- متن آن مکتوب را مفصل بیان می‌کنند که این چنین آغاز می‌شود: «بسم الله الرحمن الرحيم هذا كتاب من الله العزيز الحكيم لمحمد نبيه و نوره و سفيره و حجاب و دليله ...» تا می‌رسد به اینجا که «جعلت کلمتی التامه معه و حجتی البالغه عنده، بعترته ائيب و اعقاب، اولهم علی سید العابدین و زین اولیای الماضین ...» [۶۴۸]. یعنی: «کلمه‌ی تام خود را با «حسین» قرار دادم و حجت بالغه من نزد اوست. به عترت او ثواب می‌دهم و عقاب می‌کنم. اولین آنها «علی» است که «سید العابدین» و «زینت اولیاء گذشته من» است. آری حضرت سید الساجدین نزد خداوند «سید العابدین» و «زین الاولیاء» می‌باشند. فصلوات الله علیه بعدد ما احاط به علم الله. در علت نامگذاری حضرت: «زین العابدین» نیز آمد که این لقب را از آسمان برای حضرت سرودند.

حضرت امیرالمؤمنین: او بهترین اهل زمین است

بعد از انتقال مادر مکرمه حضرت زین العابدین -علیه السلام- به «مدینه» و تعیین حضرت امام حسین -علیه السلام- به عنوان همسر برای ایشان، حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب -علیه السلام- خطاب به فرزندشان می‌فرماید: «یا ابا عبدالله هر آینه او برای تو غلامی به دنیا خواهد آورد که بعد از تو بهترین اهل زمین در زمانه خودش می‌باشد.» [۶۴۹] (مشروح جریان در این زمینه در معرفی شخصیت جناب «شهربانو» مادر مکرمه حضرت سجاده -علیه السلام- بیان شده است).

امام سجاده از دیدگاه پدر: پدرم فدای تو!! چقدر بوی تو دل‌انگیز است!!

«عبیدالله بن عبدالله بن عتب» می‌گوید: «من نزد حسین بن علی -علیه السلام- بودم که علی بن الحسین الاصغر داخل شد. حضرت امام حسین -علیه السلام- [صفحه ۴۴۳] ایشان را صدا زده و او را محکم به سینه خود چسبانیدند و بعد بین دو چشم را بوسه زدند. آنگاه فرمودند پدرم فدای تو، چقدر بوی تو دل‌انگیز است؟! و چقدر اخلاق تو نیکوست ...» [۶۵۰].

امام سجاده از نگاه امام صادق: شبیه‌ترین فرد به حضرت علی

از امام صادق -علیه السلام- نقل شده که فرمودند: علی بن الحسین -علیه السلام- در عبادت الهی بسیار شدید تلاش می‌کردند به گونه‌ای که همیشه روزشان را روزه‌دار و شبشان به قیام در درگاه خداوندی سپری می‌شد. تا جائی که این رویه به جسم حضرت آسیب رسانید و من به ایشان عرض کردم: «پدر جان این عادت شما تا چه مقدار طول خواهد کشید؟» پاسخ فرمود: «به سوی پروردگارم عشق می‌ورزم شاید که من را به قرب خود واصل کند.» [۶۵۱]. در همین رابطه حدیث دیگری نقل شده که در خلال آن امام صادق -علیه السلام- جدشان حضرت سجاده -علیه السلام- را شبیه‌ترین فرد به حضرت امیرالمؤمنین -علیه السلام- معرفی می‌نمایند: «سعید بن کثوم» می‌گوید: من نزد حضرت جعفر بن محمد الصادق -علیه السلام- بودم که یادی از حضرت امیرالمؤمنین -علیه السلام- به میان آمد پس حضرت از آن بزرگوار زیاد تعریف و تمجید فرمود و ایشان را مدح نمود به آنچه که شایسته او بودند. آنگاه فرمود: «سوگند به خداوند هرگز علی بن ابی‌طالب از دنیا حرامی را تناول نفرمود تا اینکه بر راه خداوند از دنیا رخت بر بست و هرگز دو کار به او عرضه نگردید که خداوند از هر دو راضی بود مگر اینکه به آنکه در دین او شدیدتر و سخت‌تر بود آن را اخذ نمود و انتخاب کرد. و هرگز بر رسول خدا -صلی الله علیه و آله وسلم- حادثه‌ای ناگوار وارد نشد مگر این که او را

چون مورد اعتمادش بود، فراخواند. و در این مدت هیچ کس جز او قدرت بر انجام اعمال رسول خدا - صلی الله علیه و آله وسلم - را نداشت، حضرت آن چنان کار می کرد مانند مردی [صفحه ۴۴۴] که صورتش بین آتش و بهشت باشد، امید به ثواب این داشته و از عقاب آن می ترسد. آری حضرت از مال خود هزار برده برای لقاء خدا و نجات از آتش آزاد کرد، و پول این همه را از حاصل دسترنج خود و عرق جبینش فراهم آورده بود. و در همین حال غذای اهل و عیالش و روغن و سرکه و خرمای فشرده شده بود. لباس آن حضرت چیزی نبود جز کرباس که اگر مقداری از آن برای آستین دست زیاد می آمد آن را با قیچی که مخصوص چیدن پشم بود، می چید. و نه در فرزندانش و نه اهل بیتش هیچ کس نزدیکتر به او و شبیه تر به او در لباس و فقهش، از علی بن الحسین - علیه السلام - پیدا نمی شود. آری فرزندش ابوجعفر (امام باقر - علیه السلام -) بر او وارد شد در حالی که آن حضرت در عبادت به جایی رسیده بود که هیچ کس به آن نمی رسید و او را در حالی دید که رنگ بر رخسارش از شب زنده داری، زرد شده بود و چشمهایش از گریه ورم نموده و آزرده شده بود و... تا آخر حدیث شریف که حالاتی از عبادت حضرت سجاده - علیه السلام - بیان می شود که موجب گریه حضرت باقر - علیه السلام - را فراهم می آورد و وقتی حضرت سجاده - علیه السلام - ملتفت گریه فرزند خود می شوند، دستور می دهند که بعضی از صحفی که در آن عبادات حضرت علی ابن ابی طالب - علیه السلام - نوشته شده بیاورند، و بعد از کمی مطالعه می فرمایند: «چه کسی بر عبادت علی بن ابی طالب - علیه السلام - طاقت و قدرت دارد!!» [۶۵۲]. از این روایت شریف به دست می آید در منظر حضرت صادق - علیه السلام - امام سجاده - علیه السلام - شبیه ترین اهل بیت به حضرت مولی علی بن ابی طالب - علیه السلام - در ابعاد مختلف بوده اند.

امام سجاده از دیدگاه خلفاء

کمالات بی انتهای حضرت زین العابدین - علیه السلام - آنچنان درخشان بوده است که دشمن ترین دشمنان خود را به اقرار واداشته به بزرگواری ایشان اذعان کرده اند. [صفحه ۴۴۵] در این قسمت دیدگاه «عبدالملک بن مروان» و «حجاج» و «عمر بن عبدالعزیز» نسبت به حضرت را بیان می کنیم. ۱- «زهری» می گوید: با علی بن الحسین - علیهما الصلوٰة و السلام - به «عبدالملک بن مروان» وارد شدم. «عبدالملک» آنچه را از اثر سجود و در بین دو چشم علی بن الحسین - علیه السلام - مشاهده کرد، بسیار بزرگ شمرد و لذا گفت: ای ابامحمد هر آینه اجتهاد و تلاش بر سیمای تو ظاهر گشته و از جانب خداوند حسن و نیکی برای تو سبقت گرفته است. تو پاره تن رسول الله - صلی الله علیه و آله وسلم - می باشی و نسب تو قریب، و سبب تو محکم است. هر آینه تو دارای فضیلت بزرگ بر اهل بیت و همه معاصرین می باشی. تو از فضل و علم و دین و ورع بدان مقدار داده شده ای که به هیچ کس نه قبل از تو و نه بعد از تو به آن مقدار داده نشده است، مگر کسانی که از پیشینیان تو گذاشته اند. و سپس شروع کرد به تمجید و تعریف و در این کار مبالغه نمود. امام حضرت علی بن الحسین - علیه السلام - فرمودند: «هر آنچه تو ذکر کردی و توصیف نمودی، همه از فضل الهی است و ناشی از توفیق و تأیید او می باشد...» تا آخر حدیث شریف که حاوی مطالب بسیار جالب و حاکی از کمالات متعدد حضرت می باشد. [۶۵۳]. ۲- اما «حجاج بن یوسف ثقفی» آن جنایتکار نمونه در تاریخ که با لشکرکشی به «مکه» و تهاجم به خانه خدا، آن را ویران کرده بود هنگامی که در بازسازی آن دچار مشکل شد او را به حضرت علی بن الحسین - علیه السلام - راهنمایی کردند، وقتی نام حضرت را شنید گفت: «معدن ذلک» [۶۵۴] یعنی حضرت معدن و سرچشمه امور شگفت و دارای صلاحیت لازم برای مدیریت بازسازی خانه خدا می باشد. مشروح این داستان تحت عنوان «بازسازی کعبه و نصب حجرالاسود» آمده است. ۳- «عمر بن عبدالعزیز» در حالی که حضرت علی بن الحسین - علیه السلام - از نزد او بلند شده بودند که بیرون بروند گفت: «شریفترین مردم کیست؟» [صفحه ۴۴۶] حاضرین گفتند: «شما!!!» و گفت: «هرگز؛ شریفترین مردم این فردی است که هم اینک از نزد من بلند شد. کسی که تمام مردم دوست دارند از او و خاندان او باشند ولی او دوست نمی دارد که جزء خاندان دیگری باشد.» [۶۵۵]. ۴-

همین «عمر بن عبدالعزیز» که به هر حال از خلفای مروانی و وابسته به دودمان «بنی امیه» است ولی در انصاف و ادب از سایرین ممتاز می‌باشد، گهگاهی به خدمت حضرت سجاد -علیه السلام- رسیده به ایشان اظهار ادب و محبت می‌کرد و بعد از شهادت آن بزرگوار گفت: «مشعل روشنگر دنیا و مایه جمال و زیبایی اسلام زین العابدین، از میان رفت». (ذهب سراج الدنيا و جمال الاسلام، زین العابدین). [۶۵۶].

امام سجاد از دیدگاه اصحاب و بزرگان

حضرت زین العابدین -علیه السلام- شخصیتی هستند که در کلمات و اظهار نظرهای دیگران جز ستایش و تمجید و ستودن اوصاف کمالی ایشان و اعتقاد به تقدم حضرتش در همه زمینه‌های «علم» و «فقه» و «ورع» و ... چیزی به چشم نمی‌خورد. گرچه این اظهارنظرها بسیار زیاد است، در این قسمت به بعضی از آنها اشاره می‌گردد. ۱- «جابر بن عبدالله انصاری»: در ضمن یک برخورد طولانی با حضرت سجاد -علیه السلام- در انتها رو به حاضرین می‌کند و می‌گوید: «در مابین اولاد انبیاء مثل علی بن الحسین -علیه السلام- کسی دیده نشده است مگر «یوسف» پسر «یعقوب» و سوگند به خداوند ذریه علی بن الحسین -علیه السلام- از ذریه «یوسف» افضل می‌باشند». [۶۵۷]. ۲- «زهري»: الف - هر گاه یادی از حضرت علی بن الحسین -علیه السلام- به میان می‌آمد [صفحه ۴۴۷] «زهري» گریه می‌کرد و می‌گفت: «زین العابدین» [۶۵۸]. ب - به «زهري» گفته شد: زاهدترین مردم در دنیا چه کسی است؟ گفت: «علی بن الحسین -علیه السلام- هر کجا که بود». [۶۵۹]. ج - «سفیان بن عیینه» می‌گوید به «زهري» گفتیم: «آیا علی بن الحسین -علیه السلام- را ملاقات کرده‌ای؟» گفت: «آری او را ملاقات کرده‌ام و هیچ کس را با فضیلت‌تر از او ندیده‌ام. سوگند به خداوند نه برای او صدیقی در پنهان سراغ دارم و نه دشمنی آشکار». سؤال شد: «این چگونه است؟» گفت: «چون من ندیدم هیچ کس را که گرچه او را دوست می‌داشت ولی باز به خاطر شدت معرفت او نسبت به فضیلت ایشان، از حضرت حسادت می‌برد، و هیچ کس را ندیدم که گرچه او را دشمن می‌داشت، مگر اینکه به خاطر شدت مدارای حضرت با او، با ایشان مهربانی و مدارا می‌کرد». [۶۶۰]. د - «ابن شهاب زهري» در حال نقل روایتی از حضرت علی بن الحسین -علیه السلام- می‌گوید: «این حدیث را علی بن الحسین -علیه السلام- برای ما بیان کرد و او با فضیلت‌ترین هاشمی بود که ما او را درک کردیم». [۶۶۱]. ذ - «معمربن» از «زهري» نقل می‌کند که او گفت من هیچ کس را از اهل بیت یعنی اهل بیت پیامبر -صلی الله علیه و آله وسلم- درک نکردم که از علی بن الحسین -علیه السلام- افضل باشد. [۶۶۲]. ۳- «ابی حازم»: «هرگز هاشمی افضل از علی بن حسین -علیه السلام- ندیدم و نه فقیه‌تر از او». [۶۶۳]. ۴- «سعید بن مسیب»: الف - جوانی از قریش نزد «سعید بن مسیب» نشسته بود که حضرت [صفحه ۴۴۸] علی بن الحسین -علیه السلام- تشریف آوردند. آن جوان قریشی به «سعید بن مسیب» گفت: «ای ابامحمد این کیست؟» پاسخ داد: «این سید العابدین علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب -علیه السلام- است». [۶۶۴]. ب - فردی به «سعید بن مسیب» گفت: من مردی پرهیزکارتر از «فلان» ندیدم، «سعید بن مسیب» پرسید: آیا علی بن الحسین -علیه السلام- را دیده‌ای؟ او گفت: «نه». «سعید» گفت: «من مردی با ورع‌تر و پرهیزکارتر از او ندیده‌ام». [۶۶۵]. ج - «علی بن زید» می‌گوید: به «سعید بن مسیب» گفتیم: تو به من خبر داده‌ای که علی بن الحسین -علیه السلام- «نفس زکیه» است و تو برای او نظیری سراغ نداری». «سعید بن مسیب» جواب داد: «بلی این چنین است و آنچه من می‌گویم مطلب مجهولی نیست. سوگند به خداوند به مانند او دیده نشده است ...» [۶۶۶]. ۵- «عتبی»: «علی بن الحسین» - که از افضل بنی هاشم بود - برای فرزندش فرمود: «پسرم بر مشکلات صبر کن و متعرض حقوق مردم نشو و برادرت را در امری که ضرر آن برای تو بیشتر از منفعت آن برای اوست، پاسخ مثبت نده». [۶۶۷]. ۶- «سفیان بن عیینه»: «ندیدم هاشمی را که از زین العابدین -علیه السلام- افضل باشد و نه فقیه‌تر از او» ۷- «ابوحزمه ثمالی»: «من نشنیدم احدی از مردم زاهدتر از حضرت علی بن الحسین -علیه السلام- باشد مگر آنچه که به من رسیده از امیرالمؤمنین علی -علیه السلام- علی بن الحسین -علیه السلام- چنان بود

که هر گاه تکلم می‌فرمود در «زهد» و «موعظه» به گریه در می‌آورد هر کس را که در محضر شریفش حضور داشت». [۶۶۸].

[صفحه ۴۴۹] ۸- «یحیی بن سعید»: «علی بن الحسین برترین هاشمی است که من در مدینه او را دیده‌ام». [۶۶۹]. ۹- «ابن ابی‌الحدید»: «علی بن الحسین -علیه‌السلام- در عبادت به نهایت درجه آن رسیده بود». (کان علی بن الحسین غایه فی العباده) [۶۷۰]. ۱۰- «ابوزهره»: «علی بن حسین، زین العابدین -علیه‌السلام- از نظر «نجابت» و «علم» پیشوای اهل مدینه بود. (فعلی زین العابدین کان امام المدینه نبلا و علما). [۶۷۱]. ۱۱- «ابن حبان»: «علی بن الحسین از با فضیلت‌ترین بنی هاشم و از فقهاء «مدینه» و عباد آنها (کسانی که بسیار خداوند را بندگی و عبادت می‌کنند) بود و گفته شده علی بن الحسین سید عابدین در همه زمانها بوده است». [۶۷۲]. به هر حال بیان همه دیدگاهها در مورد حضرت سجاد -علیه‌السلام- به طول می‌انجامد اما در جمع بندی می‌توان گفت - چنانچه «جاحظ» اظهار عقیده کرده است «در شخصیت علی بن الحسین، شیعی، معتزلی، خارجی، عامه، خاصه همه یکسان می‌اندیشند و در برتری و تقدم او بر دیگران هیچ تردیدی به خود راه نمی‌دهند» [۶۷۳]. آری امام در عصر خود به عناوینی از قبیل «علی الخیر»، «علی الاعز»، «علی العابد» شهرت پیدا کرده بودند. [۶۷۴].

امام سجاده از دیدگاه بزرگان علماء اهل سنت

حضرت امام زین العابدین -علیه‌السلام- از دیدگاه بزرگان علماء اهل سنت بر همه فقهاء و غیر فقهاء و در همه زمینه‌ها تقدم داشته و آنان در بیوگرافی حضرت [صفحه ۴۵۰] برای آن بزرگوار جز «سیادت» و «شرف»، «تقوی»، «علم»، «عبادت» و «فضیلت»، «حلم» و «کرم»، «تدبیر» و «حکمت» چیزی ذکر نکرده‌اند و بسیاری از آنها حضرت را به «امامت» توصیف نموده‌اند. ۱- به عنوان مثال «ذهبی» در ترجمه حضرت می‌نویسد: «امام سجاده: السید الامام، زین العابدین برای ایشان جلالت عجیبی بود و این حق ایشان بود و او به خاطر شرفش و سیادت و قدرت و برتری‌اش و به خاطر علم و اهلیت و کمال عقلش هر آینه برای امامت عظمی شایسته بود». [۶۷۵]. ۲- «مناوی» نیز چنین حضرت را تعریف می‌کند: «زین العابدین، امام و سند است و بزرگواری و مکارم او مشهور می‌باشد، کبوترهای او در جو وجود به پرواز در آمده است. او دارای قدر و منزلتی عظیم بود. ساحت و صدری گشاده داشت و برای جسد ریاست، سری بود که همیشه برای رجوع و سیاست، مورد آرزوی دیگران واقع می‌شد». [۶۷۶]. ۳- «جاحظ» هم برای ایشان گفته است: «اما علی بن الحسین علیه‌السلام پس مردم با همه اختلاف مذاهبشان در مورد او مجتمع و دارای وحدت نظر بودند و هیچ کس در تدبیر او تردید نداشت و احدی در تقدیم او بر دیگران در همه زمینه‌ها شک نداشت». [۶۷۷]. ۴- «شافعی» که یکی از ائمه چهارگانه اهل سنت است، می‌گوید: «هر آینه علی بن الحسین فقیه‌ترین اهل البیت است». [۶۷۸]. ۵- «مالک بن انس» نیز که یکی دیگر از ائمه چهارگانه اهل سنت است، می‌گوید: «در اهل بیت رسول الله - صلی الله علیه و آله وسلم - هیچ کس مثل علی بن الحسین علیه‌السلام نمی‌باشد». [۶۷۹].

امام سجاده از زبان یکی از کنیزان آن حضرت

«ابن‌البطائی» از پدرش نقل می‌کند که گفت: از یکی از کنیزان [صفحه ۴۵۱] علی بن الحسین بعد از رحلتش پرسیدم و گفتم: کارهای علی بن الحسین -علیه‌السلام- را برای من توصیف کن. او گفت: «مفصل صحبت کنم یا مختصر کنم؟» گفتم: «مختصر کن»، گفت: «هرگز در روز برایش نهار و طعامی نبردم و هرگز در شب برایش بستری نگسترادم!!» [۶۸۰]. معلوم می‌شود در مدت حضور آن کنیز در منزل حضرت، امام سجاده -علیه‌السلام- روزها را روزه و شبها را به نماز شب و قیام مشغول بوده‌اند.

فرزدق، شاعر برجسته‌ی عرب، و توصیف حضرت سجاده

اشاره

یکی از عالیترین توصیفات از حضرت زین العابدین -علیه السلام- در آئینه اشعار تابناک جناب فرزدد منعکس است. در این قسمت زمینه انشاد این اشعار و بازتاب آن را بررسی می‌کنیم: در سالی از سالها «هشام بن عبدالملک» (برادر خلیفه مروانی «ولید بن عبدالملک» و از مهم‌ترین عناصر حکومتی) برای حج به «مکه» آمد و وقتی وارد مسجدالحرام شد و خواست برای بوسیدن و استلام «حجرالاسود» اقدام کند به خاطر کثرت ازدحام مردم، به این عمل مستحب، موفق نگردید. اطرافیان او برایش منبری نصب کردند و او بر آن نشست و شامیان گرد او حلقه زدند. در همین حال بود که حضرت علی بن الحسین علیه السلام در حالی که حوله‌های احرام را بر تن داشتند، پیش آمدند. حضرت زیباترین مردم بودند از نظر صورت و رایحه‌ی دل‌انگیز عطر وجودی حضرت، از همگان دل‌انگیزتر می‌نمود. بین دو چشم حضرت از اثر سجده، چیزی شبیه زانوی ماده بزی دیده می‌شد. حضرت شروع به طواف کرده، و چون به موضع «حجرالاسود» رسیدند مردم همه به خاطر هیبت ایشان راه گشودند تا اینکه حضرت موفق به استلام بوسیدن «حجر» گردید. یکی از شامیان حاضر در آن جمع گفت: «ای امیرالمؤمنین (هشام) این کیست؟» «هشام» پاسخ داد: «او را نمی‌شناسم.» چرا که او نمی‌خواست اهل شام به [صفحه ۴۵۲] شخصیت او راغب شوند. «فرزدق» که در آن جمع حضار بود بانگ برآورد که من او را می‌شناسم. فرد شامی به او گفت: «ای ابافراس (کنیه فرزدق) او کیست؟» فرزدق در آن جمع و در حضور «هشام» شروع به سرودن قصیده‌ی غراء خود کرد. (این نکته قابل توجه است که این شاعر شجاع قصیده‌ی خود را در جایی مخفی و یا در کتاب خود بیان نکرده بلکه در حضور یکی از ارکان حکومت مقتدر مروان و به مرئی و منظر صدها نفر که از هر جای دنیای اسلام برای «حج» آمده بودند و هر نوع تمجیدی از اهل بیت بویژه بیان فضائل بی‌نظیر در وصف شخص شاخص دودمان پیامبر -صلی الله علیه و آله وسلم- یعنی حضرت زین العابدین -علیه السلام- به معنای نفی صریح و طرد غاصبان خلافت است، او در چنین جو و حال و هوایی این قصیده حماسی را سروده است و پر واضح است چه پیامدهای ناگواری برای شخص او در پی خواهد داشت ولی او با این کار اسم خود را برای همیشه در طومار مدیحه سرایان شجاع دودمان عصمت و طهارت علیهم السلام ثبت کرد.) قصیده فرزدق چنین است: (بنابر آنچه در دیوان «فرزدق» ثبت شده است.) هذا الذی تعرف البطحاء وطأته و البیت يعرفه و الحل و الحرم هذا ابن خیر عباد الله کلهم هذا التقی الطاهر العلم هذا ابن فاطمة ان کنت جاهله بجده انبیاء الله قد ختموا و لیس قولک من هذا بضائره العرب تعرف من انکرت و العجم کلنا یدیه غیاث عم نفعها یتو کفان و لا یعروهما عدم سهل الخلیقه لا تخشی بوادره یزینه اثنان حسن الخلق و الشیم حمال ائقال اقوام اذا اقتدحوا حلو الشمال تحلو عنده نعم ما قال «لا» قط الا فی تشهده لولا التشهد کانت لاؤه نعم عم البریه بالاحسان فانقشعت عنها الغیاب و الاملاق و العدم ذا رأته قریش قال قائلها الی مکارم هذا ینتهی الکریم یغضی حیا و یغضی من مهابته فما یکلم الا حین یتسم بکفه خیزران ریحه عقب من کف اروع فی عرنینه شمم [صفحه ۴۵۳] یکاد یمسکه عرفان راحتہ رکن الحطیم اذا ما جاء یتسلم الله شرفه قدما و عظمه جری بذاک له فی لوحه القلم ای الخلاق لیست فی رقابهم لاولیه هذا اوله نعم من یشکر الله یشکر اولیه ذا فالدین من بیت هذا ناله الامم ینمی الی ذروه الدین التی قصرت عنها الاکف و عن ادراکها القدم من جده دان فضل الانبیاء له و فضل امته دانت له الامم مشتقه من رسول الله نبعته طابت عناصره و الخیم و الشیم ینشق ثوب الدجی عن نور عزته کالشمس ینجلب عن اشرافها الظلم من معشر جبهم دین و بغضهم کفر و قربهم منجی و معتصم مقدم بعد ذکر الله ذکرهم فی کل بدء و مختوم به الکلم ان عد اهل التقی کانوا ائمتهم او قیل من خیر اهل الارض قیل هم لا یتطیع جواد بعد جودهم و لا یدانیهم قوم و ان کرموا هم الغیوث اذا ما ازمه ازمه و الاسد اسد الشری و الباس محتدم لا ینقص العسر بسطا من اکفهم سیان ذلک ان اثروا او ان عدموا یتدفع الشر و البلوی بحبهم و یترب به الاحسان و النعم [۶۸۱]. ترجمه اشعار فرزدق: (از ابیات انقلاب در شیعه) - این شخصیت که تو او را نمی‌شناسی، همان کسی است که سرزمین «بطحا» جای گامهایش را می‌شناسد و

«کعبه» و «حل» و «حرم» در شناسایی اش همدم و همقدمند. - این فرزند بهترین تمامی بندگان خداست، این همان شخصیت منزه از هر آلودگی و رذیلت و پیراسته از هر عیب و علت، و مبرا از هر نعمت و منقصت و کوه بلند علم و فضیلت و نور افکن عظیم هدایت است. - این فرزند فاطمه است - اگر تو نسبت به نسب او جهل داری - همان کسی که با «جد» او سلسله شریفه انبیاء ختم گردیده است. - این که تو گفتی این کیست؟ رونق و عظمت و جلوه‌ی جلال و شکوهی [صفحه ۴۵۴] شخصیت او را فرو نمی‌کاهد، زیرا آن کس که تو او را نمی‌شناسی «عرب» و «عجم» هر دو او را بخوبی می‌شناسند. - هر دو دستش، ابری فیاض و رحمت گستر است، که رگبار فیض فرو می‌بارد و ماده‌ی جود و عطایش هیچگاه کاستی نمی‌پذیرد. - خوبی نرم و سازگار دارد و مردمان، هر زمان از حدت خشمش در امانند و همیشه دو خصلت «حلم» و «کرم»، جوانب شخصیت او را همی آریند. - او به دوش کشنده‌ی بار مشکلات اقوامی است که زیر سنگینی آن بار، به زانو در آمده‌اند، چنانکه خوئی ستوده و رویی گشوده دارد و اعلام پذیرش حوائج مستمندان در مذاق جاننش شیرین و خوشایند است. - او نیاز نیازمندان و خواهش سائلان را همیشه با چهره با چهره گشوده و منطبق مثبت استقبال کرده است و هیچ گاه جز به هنگام تشهد کلمه‌ی «لا» (نه) بر زبان نرانده است و اگر ذکر تشهد نمی‌بود «لای» او نیز «نعم» (بلی) همی بود. - خورشید فروزان احسان او، گرمی و روشنی بر همگان افشاند و از این رو در برابر اشعه‌ی نیرومندش، تاریکی «لجاج» و «ضلال» از فضای اندیشه و دل گمراهان و ظلمت «فقر» از محیط زندگی مستمندان، و تیرگی «ستم» از آفاق حیات ستمزدگان رخت بر بسته و به یکسو رفته است. - هر زمان که قبایل قریش به سوی او بنگرند، شعرا و خطبای ایشان به مدح و ثنایش زبان همی گشایند و بی‌اختیار، اذعان و اقرار کنند که هر گونه «جود» و «احسان» به او همی پیوندد و کاروان «کرم» در منزلگاه مکارم او رخت همی کشاند. - او از فرط آزر، دیدگان فرو می‌پوشاند و حاضران حضرتش تحت تأثیر هیبت و عظمتش، دیدگان فرو می‌پوشاند و جز به هنگامی که لب به تبسم بگشاید، سخنی در حضور او بر زبان نمی‌آید. - در دستش عصای خیزرانی است که عطر می‌پراکند، و بویش دل انگیز است، بیننده از زیبایی و تناسبی که در چهره دارد، به شگفت آید. (قابل توجه اینکه بعضی از محققین در بودن این بیت به عنوان قصیده «فرزدق» در مدح حضرت سجاده - علیه السلام - تردید کرده‌اند). - جود و عطای کف بخشای او چنان است که چون به آهنگ دست سودن بر [صفحه ۴۵۵] رکن حطیم (حجرالاسود) گام فرانهد، گویی که «رکن» می‌خواهد تا او را نزد خود نگاه دارد و از جود و عطایش برخوردار گردد. - خدای او را شرافت بخشیده است و برترین داده و قلم «قضا» در تحقق این مشیت، بر لوح «قدر» روان گشته است. - کدامین گروه از خلائق الهی است که نیاکان این شخصیت عظیم و یا از خود این شخص کریم، منتی و نعمتی بر ذمه خود نداشته باشد. - هر کس خداوند را شکر بگذارد، نیاکان این امام را همی شکر کند، به حکم ضرورت، زیرا مردم جهان، دین خدا را از خانه او به دست آورده و در پرتو هدایت این خاندان از «کفر» و «شرک» رسته‌اند. - او به اوج دین و عزتی قدم نهاده که «عرب» و «عجم» در اسلام به آن قله پرافتخار عظمت و جلال، نرسیده‌اند و دستها و قدمها از نیل به آن و ادراکش عاجز مانده‌اند. - این فرزند کسی است که فضل پیامبران، دون فضل او و فضل امتهایشان دون فضل امت اوست. - شاخه نیرومند شخصیت او از پیکره شخصیت پیامبر - صلی الله علیه و آله وسلم - بر دمیده است، از این رو عناصر وجودش و اخلاق و سجایایش پاک و پاکیزه است. - نور پیشانیش پرده ظلمت را می‌برد، چنانکه خورشید با اشراق خود، ظلمت‌ها را نابود می‌گرداند. - او از گروهی است که دوستی‌شان «دین» و دشمنی‌شان «کفر» است و قرب جوارشان ساحل نجات و پناهگاه امن و امان است. - پس از نام خدا، نام ایشان بر همگان مقدم است و هر کدام به نام ایشان، زیبا فرجام و حسن ختام همی پذیرد. - اگر اهل تقوی شمرده شوند، ایشان پیشوایان ایشانند، و اگر از بهترین اهل زمین باز پرسند، نام ایشان به میان همی آید. - هیچ بخشایشگر به قله‌ی کرم و منتهای جود ایشان نمی‌رسد و هیچ قوم به هر پایه از کرم که باشد، قدرت همسری و همسنگی ایشان را ندارد. - بزرگان این خاندان به روزگار سختی و قحطسالی، باران رحمت‌اند و به [صفحه ۴۵۶] هنگام اشتغال به جنگ، شیران بیشه شجاعت‌اند. - عسر معیشت و سختی زندگی، دستهای بخشایشگر آنها را از جود و عطاء نمی‌بندد و این گشوده دستی در هر دو

حالت توانگری و درویشی، برای ایشان یکسان است. - ناگواریها و گرفتاریها به یمن محبتشان رفع می‌شود و احسان نعمت‌ها به برکت آن محبت فزونی همی گیرد. با سرودن این اشعار بلند و نغز و بیان کمالات و فضایل بی‌مثال حضرت زین العابدین - علیه‌السلام - «هشام» بشدت ناراحت و غضبناک می‌گردد و دستوراتی می‌دهد که باید آن را تحت عنوان بازتاب قصیده «فرزدق» مورد بررسی قرار داد.

بازتاب قصیده‌ی فرزدق در مدح حضرت سجاد

با شنیدن این قصیده که سراسر مدح و توصیف حضرت زین العابدین - علیه‌السلام - با بهترین و عالیترین مدائح بود، «هشام بن عبدالملک» غضبناک گردیده و دستور داد تمام حقوق و مستمری «فرزدق» را قطع کنند و جایزه او را نیز بریدند. بعد گفت: چرا در مورد ما به مانند چنین اشعاری نمی‌سرایی؟! «فرزدق» پاسخ داد: «جدی همانند جد او، پدری بمانند پدر او و مادری نظیر مادرش بیاور، تا من در مورد شما به مانند این اشعار بسرایم!!» این پاسخ فرزدق بیشتر «هشام» را خشمگین کرد و دستور داد او را در محلی به نام «عسفان» که در بین «مکه» و «مدینه» واقع است، محبوس کنند. این مطلب به خدمت حضرت علی بن الحسین - علیه‌السلام - رسید و حضرت مبلغ دوازده هزار دینار برای او فرستادند و پیغام دادند که ای «ابافراس» ما را معذور بدار، اگر نزد ما بیشتر از این مقدار چیزی بود، حتما همان را به عنوان «صله» تو می‌فرستادیم. اما «فرزدق» آن پول را پس فرستاد و گفت: یا ابن رسول الله من آنچه را گفتم جز به خاطر غضب برای رضای خداوند و برای رسول خدا نبوده و هیچ چیز در مقابل آن دریافت نمی‌کنم. از این رو تمام آن پول را به حضرت برگردانید، حضرت باز پول را برگرداندند [صفحه ۴۵۷] و پیغام دادند که: «سوگند به حق من بر تو این را قبول کن. آری به تحقیق خداوند مکان تو و موقعیت تو را می‌بیند و نیت و انگیزه تو را می‌شناسد.» پس از این پیغام «فرزدق» پول حضرت را قبول کرد. از آن بعد «فرزدق» در حالی که در حبس بود اشعاری را بر ضد «هشام» و در هجو او می‌سراید. این خبر به «هشام» رسید و دستور داد او را آزاد کنند. [۶۸۲]. البته در خبر دیگری آمده است چون حبس «فرزدق» به طول انجامید و مرتب او را به کشتن تهدید می‌کردند به حضرت علی بن الحسین - علیه‌السلام - شکایت برد و حضرت برای او دعا کردند و به برکت دعای ایشان از زندان آزاد گردید. پس از آزادی به حضور حضرت آمد و گفت: یا بن رسول الله خلیفه اسم مرا از دیوان حذف کرده و دیگر حقوقی به من نمی‌دهند. حضرت پرسیدند: عطاء و حقوق تو چقدر بوده است؟ گفت: «فلان مبلغ»، حضرت برای چهل سال او به او پول دادند و فرمودند: «اگر می‌دانستم که تو به بیش از این نیاز داری حتما باز به تو می‌دادم» و «فرزدق» بعد از گذشت چهل سال در گذشت. [۶۸۳]. قابل ذکر است که اگرچه دیوان فرزدق به مدح خلفای غاصب و سفاک اموی و مروانی آلوده شده است ولی جوانمردی و شجاعت او در دفاع از ساحت قدس حضرت سجاد - علیه‌السلام - و معرفی حضرت به بهترین نحو ممکن و بعد اخلاصی که از خود نشان داد و تصدیق حضرت در مورد اخلاص او، قطعاً گناه او را در تمجید ظالمین، تکفیر نموده است. [صفحه ۴۶۱]

بعد سیاسی وجود اقدس حضرت امام سجاد علیه السلام (تبلور نام صفت عزت و حکمت الهی)

مقدمه: مروری گذرا بر آمیختگی عمیق عنصر سیاست الهی با زندگی حضرت سجاد

در بینش صحیح شیعه «امامت» ریاست کلی بر همه امور دین و دنیای جامعه انسانی است و همچنانکه حضرت علی بن موسی الرضا - علیه‌السلام - فرموده‌اند: «ان الامامة اس الاسلام النامی و فرعه السامی» [۶۸۴] بنیان پویای اسلام و فرع و شاخه مرتفع و متعالی آن می‌باشد. چه اینکه امامت بر اساس بیان حضرت در همین حدیث بلند، خلافت الهی و مایه‌ی عزت مؤمنین است. حال آیا چنین

منصب رفیعی می‌تواند از عنصر «سیاست» یعنی تدبیر امور مربوط به جامعه از زوایای مختلف، خالی باشد؟! و آیا صاحب و متصدی آن می‌تواند از امور اجتماعی و سیاسی منعزل بوده برای خود مسئولیتی در قبال آنچه بر جامعه در ابعاد مختلف می‌گذرد، نشناسد؟! جواب قطعاً منفی است و همچنانکه در زیارت شریف «جامعه کبیره» که توسط حضرت هادی -علیه‌السلام- انشاء شده است، آمده: ائمه هدی -علیهم‌السلام- «قاده الامم» یعنی «رهبران امتها» و «ساسة العباد» یعنی «سیاستمداران واقعی [صفحه ۴۶۲]

بندگان خداوند در همه زمینه‌ها» و «ارکان البلاد» یعنی «رکنهای مستحکم شهرها و جوامع انسانی» می‌باشند. چه اینکه آنها «اولی الامر» و صاحبان حقیقی منصب تدبیر و مدیریت در جامعه‌اند. بنابراین «امام» شخصیت والایی است که در پرتو منصب امامت خود و با توجه به ویژگی‌های مهم این منصب که عبارت است از «عیبه علم الله» یعنی «مخزن علم ربوبی بودن» و «خزان العلم» «خزینة داران همه دانش‌ها» و «اولی الحجی» «صاحبان تمامیت عقل و درایت»، «معادن حکمة الله» یعنی «معدنهای حکمت خداوندی» و «حجت خدا بودن» و «صراط او» و «نور او» و «برهان او بودن»، با توجه به این خصوصیات و ویژگی‌ها، به دقت تمام و شناخت صحیح و صائب، وظیفه‌ی واقعی خود را در تدبیر جامعه و ایفای نقش خطیر امامت و زعامت دین و دنیای مردم، تشخیص می‌دهد. و سپس با بهره‌مندی از عنصر «عصمت» که او را از هر گونه تخطی از انجام مسئولیت کاملاً مصون نموده است، زمامدار واقعی «امور سیاسی» جامعه بوده و با قدرت الهی به وظیفه‌ی امامت عمل می‌نماید. بنابراین امام معصوم هم در شناخت وظیفه خود معصومانه عمل می‌کند، هم در انجام آن معصومانه اقدام می‌نماید و از این رو آنچه از او سر می‌زند عین «حق» و «حقیقت»، و صرف «ایقان» و «صحت» است و بر اساس آنچه ذکر شد همه عملکرد او با صبغه‌ی «سیاست الهی» رنگ آمیزی شده است و اساساً «امام» کار خود را جز با محاسبه دقیق «وظیفه سیاسی» خود انجام نمی‌دهد. و لذا تمام تمام افعال او اعم از کارهای فردی، اجتماعی، فرهنگی و غیره، همه و همه امور سیاسی و در راستای تدبیر صحیح و الهی جامعه می‌باشد. با توجه به این اصل قویم و بنیادین، حال این وظیفه ماست که با مطالعه دقیق در زوایای حیات طیبه امامان شیعه -علیهم‌السلام- و شناخت کامل و صحیح از اوضاع زمانه هر یک از آن بزرگواران، به تحلیل عملکرد الهی آنان نشست و کیفیت اجرای سیاست صحیح را در کارنامه درخشان و نورانی آنها پی جویی نموده و درسهای لازم را از آن اقتباس کنیم. پر واضح است با توجه به تغییر اوضاع و شرایط در هر عصر و مصری، انتظار یک نوع اقدام و ارائه یک عملکرد از همه‌ی آن ذوات مطهر، انتظاری ناصواب و خلاف بداهت عقل است. از این رو نمی‌توان گفت اگر امامی در وسط معرکه نبرد [صفحه ۶۴۳] شربت شهادت نوشید از سیاست بیشتری برخوردار است تا آن امامی که به صلح با دشمن مجبور گردید و یا بالعکس، و یا اگر امامی دست به قبضه‌ی شمشیر نبرد از سیاست منعزل می‌باشد و یا ... بنابراین با توجه به آنچه ذکر گردید، یعنی علم و اقدام معصومانه امام و مشحون بودن «امامت» با عنصر «سیاست»، عملکرد همه ائمه -علیهم‌السلام- مملو از این عنصر بوده و هیچ اقدامی از جانب آنها بدون ملاحظه نتایج حاصله آن در جامعه از ابعاد مختلف و منجمله «بعد سیاسی» انجام نگرفته است. در ارتباط با حضرت علی بن الحسین امام زین العابدین -علیه‌السلام- نیز این مطلب کاملاً صادق است. حضرت که در یکی از سخت‌ترین و بحرانی‌ترین شرایط متصور، بار عظیم «امامت» امت اسلام را به دوش کشیدند، هرگز از ایفای نقش محوری خود در رهبری الهی جامعه فروگذار نکرده و با تجلی تام صفت «عزت» و «حکمت» الهی در وجود منورشان، درخشانترین عملکرد را از خود به یادگار گذاشتند و آنچنان با سیاستهای حکیمانه و مدبرانه خود اهداف امامت را جلو برده و آنها را محقق ساختند که حقیقتاً باید آن را نوعی «اعجاز» به حساب آورد. نگاهی گذرا و اجمالی به وقایع مربوط به دوران امامت حضرت از عصر «عاشورا» تا ورود کاروان اسرا به «مدینه» که تحت عنوان «مقطع» پس از شهادت حضرت امام حسین -علیه‌السلام- تا هنگام ورود به «مدینه» بررسی گردید، بخوبی این مطلب را اثبات می‌کند که چگونه حضرت «رهبری نهضت پدر» را پس از شهادت به نحو احسن به انجام رسانیده و تمام محاسبات دشمن را در به شهادت رساندن حضرت امام حسین -علیه‌السلام- نقش بر آب نمودند. آری حضرت سرافراز و پیروز، حقانیت جریان «امامت» و قیام پدر و بطلان و اضمحلال جریان مقابل که مشحون از ظلم و نفاق بود را ثابت کرده

و با بیان قاطع و صریح وقایع و اهداف نهضت خونین کربلا و دریدن پرده‌ی تزویر نظام سیاسی حاکم و زنده نگه داشتن و تعمیق یاد و خاطره انقلاب عظیم عاشورا، اعجاز آفریدند. فعالیت‌های سی و پنج ساله حضرت سجاد-علیه‌السلام- در زمینه «فرهنگی» و ارشاد مردم و هدایت به «حق» و تربیت شاگردان صالح و آشنای با فرهنگی صحیح اسلامی، افرادی که هم به فروع و احکام و علم شریعت آشنا بودند و هم از جهت روحی و معنوی، مذهب و خود ساخته بوده و اصول تربیتی اسلام در [صفحه ۴۶۴] عمق جانشان به بار نشسته بود، افرادی که هر کدام مشعل‌های نورانی هدایت و صلاح در جوامع بودند، چنانکه به صورت مبسوط در بررسی «بعد فرهنگی» وجود اقدس حضرت تبیین گردید، برگ دیگری از تصدی «امور سیاسی» در جامعه توسط حضرت می‌باشد؛ چرا که این حرکت اصیل و زیربنایی نقش بسیار مهم و ویژه‌ای در تحقق اهداف «امامت» داشته و کوبنده‌ترین تهاجم به کیان دودمان اموی و مروانی بوده است. کیان فاسدی که جز برای هدم معارف نورانی اسلام و برگشت جامعه به عصر جاهلی تشکیل نگردید. هر نوع مبارزه با این کیان در واقع یک مبارزه تمام عیار سیاسی است که در شرایطی با نبرد افتخار آفرین و خونین «کربلا» ظهور می‌نماید و در شرایط دیگری با نبردی سرد در قالب فعالیت‌های گسترده فرهنگی و اجتماعی، خود را نشان می‌دهد. حضرت علی بن الحسین - علیه‌السلام- اسلحه علم و فرهنگی را در دفاع از اسلام که پایه‌های آن رو به اضمحلال بود، به کار گرفته و با سیاستی حکیمانه، آنچنان نقشه‌های کیان فاسد حاکم را عقیم گذاشته و در روندی رو به رشد و متکامل فرهنگ اسلام را در جامعه گسترانیدند که دشمن را به کلی مأیوس و کم کم از صحنه سیاسی و فرهنگی خارج ساختند. و آیا این جز یک «عملکرد سیاسی کامل» است؟! در زمینه عملکرد خائنانه امویان و مروانیان در امور اجتماعی نیز حضرت با نقشه‌های گسترده و مدبرانه خود که به بعضی از آنها در «بعد اجتماعی» وجود اقدس حضرت اشاره شده است، از قبیل «رسیدگی به فقرا و مستمندان»، «ارائه یک تصویر پر جاذبه و دوست داشتنی و مملو از کمال و صفا از «امام» و «امامت» در جامعه»، اقدام به کارهای عظیم اجتماعی از قبیل «بازسازی کعبه»، «نشان دادن عظمت وجودی و اوصاف و کرامت‌های «امامت» به دشمن و کل جامعه» و ... ، اموری که کارگزاران اموی دقیقاً برخلاف آنها تلاش گسترده داشتند، در واقع این تلاش را خاسر و همه نقشه‌های خصم را نقش بر آب نمودند و آیا این عملکرد جز از شناخت گسترده و صائب از دشمن و عملکرد و نقشه‌های او و تشخیص کیفیت خثی سازی آن امکان پذیر است؟! و آیا این همه جز با بودن در وسط صحنه‌ی اجتماعی و اقدام بر اساس نقشه‌های «کوتاه مدت» و «بلند مدت» سیاسی میسر می‌باشد؟ [صفحه ۴۶۵] بنابراین گرچه حضرت حتی در برخوردهای مستقیم خود با نظام سیاسی حاکم و مناسبات خود با رؤسا و کارگزاران این نظام، از عملکرد سیاسی گسترده و درخشانی برخوردار است (چنانکه به شکل مبسوط به آن اشاره خواهد شد) اما از منظری دیگر تمام زندگی حضرت در همه ابعاد آن مشحون از عملکرد سیاسی است که باید با دقت مورد توجه محققین و تاریخ دانان و علاقمندان قرار گیرد. با توجه به آنچه گذشت، تحلیلی که حضرت سجاد -علیه‌السلام- را پس از حادثه عاشورا به صورت کلی از جامعه منجز معرفی کرده و معتقد است حضرت از امور سیاسی فاصله گرفته‌اند، تحلیل بی‌پایه و غیر واقعی است و در واقع تهمتی بزرگ و نابخشودنی را به همراه دارد. اینک برای شناخت «بعد سیاسی» وجود منور حضرت سجاد-علیه‌السلام- باید در محورهای زیر به بررسی و دقت نشست: ۱- رؤس برخوردهای سیاسی حضرت سجاد -علیه‌السلام- در جریان نهضت عاشورا ۲- برخی از اصول بینش سیاسی حضرت سجاد -علیه‌السلام- و گوشه‌ای از عملکرد سیاسی ایشان. ۳- بررسی زندگی حضرت سجاد -علیه‌السلام- پس از ورود به «مدینه» تا پایان عمر «یزید بن معاویه» ۴- ارتباطات سیاسی اجتماعی حضرت سجاد -علیه‌السلام- با زمامداران اموی و مروانی ۵-

معرفی یک کتاب در بررسی «بعد سیاسی» حضرت و نتیجه‌گیری از بحث‌ها

رئوس برخوردهای سیاسی حضرت سجاد در جریان نهضت کربلا

حضرت امام زین العابدین -علیه‌السلام- با همراهی پدر از «مدینه» تا «کربلا» و حضور در صحنه «نهضت عاشورا» و سپس به دوش

کشیدن بار سنگین «رهبری نهضت» بعد از پدر، روشن‌ترین و درخشانترین «عملکرد سیاسی» یک «ولی خدا» را در تاریخ به ثبت رسانیدند. در این قسمت رئوس این پرونده درخشان را که مملو از برخوردهای سیاسی تمام عیار است، مرور می‌کنیم: [صفحه ۴۶۶]

۱- بودن با پدر که به قصد به دست گرفتن رهبری امت اسلام علیه نظام اموی قیام کرده است. ۲- حضور جدی در صحنه‌های مختلف نهضت پدر. ۳- حضور در کنار پدر در طول راه و سؤال از او (علت یاد کردن مکرر حضرت حسین -علیه السلام- از نام «یحیی بن زکریا»). ۴- حضور در کنار پدر و در جمع یاران در شب عاشورا، شنیدن کلام حضرت و گریه کردن به خاطر تنهایی پدر (زمان عروض بیماری برای امام چهارم -علیه السلام-) ۵- عدم ترک صحنه مخاطره آمیز «کربلا» با وجود رخصت پدر، که دیگر اصحاب خاص نیز حاضر به ترک صحنه نشدند (وضعیت امام سجاده -علیه السلام- در شب عاشورا). ۶- اقدام برای شرکت در نبرد و ممانعت پدر از آن و انجام مقدمات آن که پوشیدن زره است و مجروح شدن به واسطه برخورد دستشان با مقدار اضافی زره (علت عروض بیماری حضرت سجاده -علیه السلام-). ۷- پرسیدن احوال صحنه نبرد از پدر و تأثیر شدید و اقدام برای یاری پدر (کیفیت برخورد آخر امام حسین -علیه السلام- و آخرین وداع حضرت با امام چهارم -علیه السلام-) ۸- به دست گرفتن رهبری نهضت خونین عاشورا پس از پدر و از همان عصر عاشورا که لحظه آغاز آن شنیدن خبر شهادت پدر بوده و این رهبری با هجوم دشمن به خیمه‌ها و اقدام به آتش زدن آن و صدور فرمان فرار به بازماندگان حسینی برای حفظ جان آنها، به فعلیت می‌رسد. ۹- بودن با قافله اسرا و رهبری و هدایت آنان که پیام آوران نهضت حسینی بودند و انجام دقیق آنچه مقتضای «مصلحت» و «عزت» آن عزیزان بوده است. (حضرت سجاده -علیه السلام- در عصر عاشورا). ۱۰- نماز خواندن بر اجساد مطهر شهدا و دفن کردن آنها توسط حضرت. ۱۱- ایراد خطبه افشاگرانه و کوبنده در «کوفه» و دریدن پرده تزویر و جهالت کوفیان و امویان (خطبه غراء و تاریخی امام چهارم -علیه السلام- در شهر «کوفه») [صفحه ۴۶۷] ۱۲- برخورد قاطع و انقلابی با «عبیدالله بن زیاد» و شکستن منطق جبر گرایانه او و ارائه آرمان و اهداف دودمان اهل بیت در شهادت طلبی و حق جویی (امام سجاده -علیه السلام- در مجلس «عبیدالله بن زیاد»). ۱۳- بیانات امام سجاده -علیه السلام- در طول مسیر «کوفه» تا «شام» و اهتمام به افشاگری علیه خاندان اموی از یک سو و حفاظت از کاروان اسرا و بویژه پاسداری از «عفاف» و «حجاب» آنها از سوی دیگر (وقایع مربوط به امام سجاده -علیه السلام- در مسیر «کوفه» تا «شام»). ۱۴- نقش الهی حضرت در شهر «شام» و تغییر شرایط اجتماعی و سیاسی موجود در آنجا به نفع خود (امام سجاده -علیه السلام- در «شام»). ۱۵- برخورد قاطع با «یزید» در قالب این جمله که: «خداوند لعنت کند کشنده‌ی پدرم را» و رد استدلال جبر گرایانه او و خواندن اشعار بلند در اعلان برائت از دودمان اموی و معرفی خود و بیان مصائب وارد شده و خطاب کوبنده به یزید که: «ای یزید وای بر تو...» و بیان حقانیت پدر و استمرار جریان نبوت و امامت در خاندان خود (امام چهارم -علیه السلام- در کاخ یزید). ۱۶- برخورد فرهنگی - سیاسی با پیرمردی گمراه از اهل «شام» و تغییر ذهنیت او که به توبه و انابه آن شخص منجر شد (برخورد یک پیرمرد شامی با حضرت در کنار درب مسجد). ۱۷- برخورد کوبنده با خطیب مزدور اموی در مسجد به هنگام «نماز جمعه» و قرار دادن «یزید» در شرایطی که مجبور به اجازه دادن به حضرت برای سخنرانی شود و بالاخره خواندن خطبه‌ای تاریخی که تنظیم آن نشانه اعجاز حضرت در عملکرد سیاسی خود می‌باشد. خطبه‌ای که به افشاح و رسوایی کامل «یزید» و خاندان او منجر شده و حقانیت اهل بیت و پدر و جد خود را به بهترین نحو در قلب حکومت اموی که محل لعن به خاندان علوی است، به اثبات می‌رساند و اوضاع شهر را که مهد حکومت چهل ساله امویان بود، به نفع خود تغییر داده و زمینه‌ای فراهم ساخت که «یزید» برای ظاهر فریبی برخورد و رفتار خود را با حضرت عوض می‌کند و همه‌ی گناهان را به گردن «عبیدالله» انداخته و بالاخره حضرت و قافله اسرا را با عزت و احترام به سمت «مدینه» به حرکت در می‌آورد. (خطبه تاریخی حضرت سجاده -علیه السلام- در «شام» و بازتاب آن). [صفحه ۴۶۸] ۱۸- برخورد حضرت در بازار «شام» با «منهال بن عمرو» و ارائه گزارشی از وضعیت خود در مابین شامیان که یک بیانیه و گزارش کاملاً سیاسی است (سایر قضایای مربوط به اقامت حضرت در «شام»). ۱۹- مقاومت شدید در مقابل

تمامی مصائب و تحقیرها و پلشتی‌های دشمن در مدت اقامت در شهر «شام» و عدم اظهار عجز و انفعال (مصائب عمومی حضرت در «شام»). ۲۰- تغییر دادن وضعیت فرهنگی شهر «شام» و تغییر نگرش مردم آن دیار به نفع جریان «حق» که منجر به تصمیم «یزید» برای مراجعت حضرت به «مدینه» در پی مقاومتها و افشاگریهای حضرت و برخورد سنجیده و حکیمانه آن بزرگوار می‌شود. (تصمیم «یزید» برای مراجعت حضرت به «مدینه»). ۲۱- تصمیم به زیارت تربت پاک پدر به هنگام برگشت از «شام» و اقامه‌ی عزا در آن محل که به خون اولیاء خدا گلگون بود و زنده کردن و شعله‌ور ساختن یاد و خاطره سالار شهیدان (برگشت حضرت سجاد - علیه‌السلام - به همراه کاروان اسیران به «کربلا»). ۲۲- تدبیر سیاسی معجزه گونه حضرت به هنگام ورود کاروان اسرا به «مدینه» با فرستادن پیک به آن شهر و خبر کردن مردم و بعد ایراد خطبه‌ی غراء که بدون ذکر نام قاتلان حضرت ابی‌عبدالله - علیه‌السلام - همه ظلم‌ها و جنایت‌های آنها را افشاء نموده و در عین حال که مردم را به صورت کامل در جریان ماوقع قرار دادند ولی بهانه‌ای هم به دست دشمن ندادند (ورود امام سجاد - علیه‌السلام - به «مدینه» و خطبه افشاگردانه و آگاهی بخش حضرت). ۲۳- اقامه عزا در کنار قبر پیامبر - صلی الله علیه و آله وسلم - و گسترش برخورد عاطفی و جلب قلوب به خواب رفته مردم و زنده داشتن مداوم یاد قیام حضرت امام حسین - علیه‌السلام - («ورود اهل بیت به مدینه» و «عزاداری کنار قبر پیامبر»، «تداوم عزاداری حضرت سجاد - علیه‌السلام - برای پدر»). ۲۴- جواب سخن گزنده‌ی یکی از مخالفین و نشان دادن هدف واقعی قیام حضرت ابی‌عبدالله - علیه‌السلام - (سخن گزنده یکی از مخالفین و پاسخ دندان شکن امام سجاد - علیه‌السلام -). آنچه ذکر شد تنها رئوس برخوردهای سیاسی حضرت سجاد - علیه‌السلام - [صفحه ۴۶۹] در جریان نهضت خونین عاشورا بود که با تأمل در هر یک از آنها و تجزیه و تحلیل دقیق و کامل آن، می‌توان به گوشه‌ای از «بعد سیاسی» وجود اقدس حضرت سجاد - علیه‌السلام - واقف شد. حال آیا با این کارنامه درخشان و مملو از عنصر سیاست، باز هم می‌توان این امام همام را به انزال و کناره گیری از اجتماعی و سیاست متهم نمود؟!؟

برخی از اصول بینش سیاسی حضرت سجاد و گوشه‌ای از عملکرد و مواضع سیاسی حکیمانه ایشان

با توجه به علم فراگیر و الهی حضرت زین العابدین - علیه‌السلام - و مقام «امامت» و «عصمت» آن بزرگوار، در مدت امامت پر برکت ایشان با وجود حاکمیت شدید جو خفقان و استبداد اموی، در خلال بیانات مختلفی که به مناسبت‌های گوناگون ایراد می‌کردند و یا در قالب دعا‌های روح بخش و مناجات‌های عاشقانه و یا نامه‌ها و رساله‌هایی که برای اصحاب و دوستان خود نوشته و ارسال می‌کردند، رهنمودهای متعدد و گسترده‌ای در زمینه‌ی امور سیاسی جامعه به «امت اسلام» و پیروان خود ارائه فرموده‌اند. چه اینکه در این مدت «عملکرد سیاسی» حضرت بسیار گسترده و فراگیر بوده است. در این قسمت به صورت گزیده به بعضی از اصول تفکر سیاسی حضرت و گوشه‌ای از عملکرد سیاسی ایشان اشاره می‌شود: ۱- بیان صریح حقایق مربوط به وضعیت سیاسی جامعه و تبیین جریان «حق» و جریان «باطل»، به مانند آنچه در خطبه با اهل «کوفه» سخن با «منهال»، خطبه در «شام»، خطبه در بازگشت به «مدینه» و ... انجام گرفت. در این ارتباط هر کجا مصلحت اقتضاء می‌کرد حضرت جریان «باطل» را با تفصیل و توضیح بیان می‌فرمودند و هر کجا مصلحت نبود با بیان گسترده‌ی ویژگی‌های جریان «حق» و مصائب و سختی‌های وارده بر آن، فهم تطبیقی جریان «باطل» را به مخاطبین خود وا می‌گذاشتند. چنانکه در خطبه‌ی خود به موقع ورود به «مدینه» چنین رفتار کردند. آری این خود یک نوع شگرد پیچیده سیاسی است، که هم حقایق برای مردم تبیین شده و هم بهانه‌ای به دست نیروهای اهریمنی دشمن نداده است. ۲- «شجاعت»، «درایت» و «حکمت» در ارائه دیدگاه‌های سیاسی، اجتماعی و مذهبی به گونه‌ای که همیشه جو موجود را به نفع جریان حق تغییر داده خصم را [صفحه ۴۷۰] به «سرشکستگی»، «ذلت» و «اعتراف» وادار می‌ساختند. چنانکه به عنوان نمونه در ایراد خطبه تاریخی در مسجد جامع «دمشق» مشاهده می‌کنیم و یا آنچه حضرت در پاسخ نامه «عبدالملک» که به ازدواج حضرت با

یک کنیز ایراد گرفته بود نگاشتند و او به حق بودن طریقه حضرت اذعان نمود. ۳- آمیختن اعجاب گونه حرکات اجتماعی و فرهنگی خود با رنگ سیاسی، به گونه‌ای که حضرت از هر موقعیتی و از هر عملی، بهترین استفاده را برای ارائه رهنمودهای سیاسی صریح و یا کنائی به جامعه و مخاطبان خود می‌نمودند. چنانکه در طراحی کیفیت ورود به «مدینه» پس از واقعه جانگداز عاشورا مشاهده می‌کنیم و یا آنچه به هنگام تفسیر آیات مربوط به مسخ «بنی اسرائیل»، از حضرت شنیده شد که پس از بیان قصه‌ی آن قوم و جریان «مسخ» آنان فرمودند: «خداوند اینها را به خاطر صید ماهی (در وقت ممنوع) «مسخ» فرمود پس چگونه می‌بینی نزد خداوند عزوجل حال کسی که اولاد رسول الله - صلی الله علیه و آله وسلم - را کشت و حریمش را هتک کرد؟ خداوند متعال گرچه آنها را در دنیا «مسخ» نکرد ولی آنچه از عذاب آخرت برای آنها فراهم شده چند برابر عذاب «مسخ» می‌باشد. [۶۸۵] ۴- تلاش وافر و گسترده و همیشگی برای رشد بینش سیاسی مردم و ارائه آموزشها و تحلیل‌های سیاسی دقیق و عمیق به آنها چه در قالب ادعیه از قبیل «دعا برای اهل ثغور و مرزهای نظام اسلامی» که مشحون از آموزهای بلند سیاسی است. و چه در قالب رفتارهای اجتماعی حساب شده با نظام سیاسی و کارگزاران آن از قبیل آنچه در برخورد با «عبدالملک» در حین طواف انجام دادند و یا در برخورد با «حجاج» انجام گرفت و چه در قالب خطابه‌ها و احادیث و نامه‌ها و رساله‌ها مانند آنچه در «نامه به زهری» و رساله الحقوق در قسمت «حق سلطان» و ... بیان نمودند. ۵- استفاده‌ی حکیمانه و ماهرانه از زبان «عاطفه» و «احساس» و «هنر» و سعی در برانگیختن احساسات و عواطف مردم که به خاطر انغمار در گناه و دوری از معارف اهل بیت، رو به خاموشی گراییده بود. و این یکی از شاهکارهای اجرایی حضرت سجاد - علیه‌السلام - در عملکرد [صفحه ۴۷۱] سیاسی خود می‌باشد. نمونه‌هایی از این موضوع را در ایراد خطبه‌های حضرت که بلا استثناء مردم را منقلب نموده و همه را به ضجه و گریه وا می‌داشت می‌توان مشاهده کرد و همچنین استمرار حزن و بکاء شدید بر مصائب حضرت ابی‌عبدالله - علیه‌السلام - که خود یک سنت و رویه دائمی حضرت بود. استفاده از زبان «شعر» برای پیام رسانی نیز نمونه دیگری از این موضوع می‌باشد، که در اعزام «بشیر» برای اطلاع از ورود حضرت به «مدینه» مشاهده می‌کنیم. ۶- پاسداری و حراست از دستاوردهای نهضت عاشورا. از آنجا که حضرت سجاد - علیه‌السلام - تنها بازمانده و شاهد تمامیت جریان قیام عاشورا است که می‌تواند بحق، خود را نماینده‌ی آن معرفی کند و سخنگوی آن باشد، در همه مقاطع عمر شریف خود از عصر عاشورا تا لحظه‌ی ارتحال، به هر نحو که ممکن است به عنوان «وارث» این نهضت و زبان رهبر آن، هم اهداف و عملکرد سیاسی نهضت را بیان کرده و توضیح می‌دهند و هم با سلاح گریه، یاد و خاطره آن را در اذهان، جاودانه می‌کنند. یاد و خاطره‌ای که می‌تواند بسان مشعلی فروزان به جامعه اسلامی نور، حیات، شعور، احساس، انقلاب، خودباوری و ... ببخشد و جریان نفاق و تباهی و ظلم و جور را افشاء کرده و از صحنه حذف کند. آیا این یک برخورد کاملاً سیاسی با مسائل کلان جامعه نیست؟ و آیا این یک شگرد ماهرانه‌ی سیاسی برای مبارزه با نظام جبار اموی نمی‌باشد؟ گرچه حرقت دل حضرت سجاد - علیه‌السلام - یک امر مصنوعی و صرفاً ظاهر سازی نیست. حضرت واقعا در عزای پدر می‌سوزند ولی همین کار را برای خدا با صبغه‌ی سیاسی همراه کرده و از آن بهره برداری مناسب می‌نمایند. حضرت هم به زیارت قبر پدرشان می‌رفتند هم تربت مطهر آن قبر را برای نماز خود به همراه داشتند و هم انگشتر پدر را به دست می‌کردند و هم با بکاء و گریه دائمی، مرتب یاد و خاطره نهضت پدر را زنده می‌داشتند. ۷- تنظیم برنامه زندگی و رفتارهای اجتماعی خود به گونه‌ای که کوچکترین بهانه‌ای به دشمن برای برخورد خشن، سرکوب گرانه و حذفی ندهد. و این نیز یکی دیگر از نکات بسیار درخشان پرونده سیاسی حضرت سجاد - علیه‌السلام - می‌باشد که در عصر حاکمیت امثال «حجاج» و «هشام» به گونه‌ای رفتار می‌کنند که [صفحه ۴۷۲] به طور کلی انگشت اتهام از ایشان از نظر دستگاه جبار اموی برداشته شده و به عنوان «خیر لا شرفیه» و یا «علی الخیر» در زبان آنها شهرت می‌یابند. حضرت با این عملکرد سیاسی، هم خود و شیعیان خود را از شرور نظام اموی محافظت نمودند و هم زمینه‌ی لازم برای پیاده کردن نقشه‌های بلند مدت خود را در جامعه فراهم آوردند. نمونه‌ای از این موضوع را در ارائه گزارش به مردم «مدینه» پس از برگشت از سفر اسارت، مشاهده می‌کنیم

که چگونه این گزارش تنظیم می‌شود که در آن هیچ بهانه‌ای به دست دشمن نمی‌دهد و یا اتخاذ موضع بی‌طرفی در جریان «قیام حره» که باعث حفظ خون جمع کثیری از مردم گردید. ۸- شناخت دقیق و عمیق از نقاط ضعف و قوت جبهه «حق» و نقاط ضعف جبهه «باطل» و تلاش مدبرانه برای از بین بردن نقاط ضعف جامعه طرفداران «حق» و استفاده از نقاط ضعف جبهه «باطل» جهت وادار کردن آن به انفعال. یکی از نمونه‌های این موضوع توجه به روحیه «یأس» و «قنوط» در پیروان اهل بیت است که حضرت با نقشه‌های متعدد با این نقطه ضعف بزرگ به مبارزه برخاسته و برای از بین بردن آن تلاش می‌کنند. و بدین وسیله در بازسازی جامعه شیعی پس از آسیب‌های بزرگ، نقش اساسی را بازی کرده و از این طریق قوی‌ترین عملکرد سیاسی خود را به اثبات رساندند. ۹- بازسازی کلی و همه جانبه جامعه شیعه و پیروان اهل بیت -علیه‌السلام- که پس از قیام حضرت ابی‌عبدالله - علیه‌السلام- از هم پاشیده و تقریباً مضمحل شده بود به گونه‌ای که بر اساس نقلی از خود حضرت سجاد -علیه‌السلام- در مجموع «مکه» و «مدینه» بیست نفر «محب» برای حضرت وجود نداشت [۶۸۶]، حال تعداد شیعیان واقعی را از این حدیث می‌توان حدس زد. اما در پی تدبیر حکیمانه بلند مدت حضرت علی بن الحسین -علیه‌السلام- و با شناخت عمیق از وضعیت عمومی اجتماع، و دست زدن به کارهای فرهنگی و تربیتی گسترده از طرق مختلف، کم کم به تعداد شیعیان اضافه شد و افراد موجود در عقاید خود راسخ شده و از پیرایه‌ها و انحرافات، پالایش گردیدند و به [صفحه ۴۷۳] فرموده حضرت صادق -علیه‌السلام-: «ثم ان الناس لحقوا و کثروا» [۶۸۷] مردم کم کم ملحق شده و تعداد پیروان حضرت زیاد شدند و جامعه شیعی هویت خود را بازیافت. ۱۰- مبارزه عمیق با انحرافات فکری و عقیدتی که در جامعه اسلامی گسترش پیدا کرده بود، انحرافات که یا نظام منحرف سیاسی، به خاطر اغراض پلید خود به آن دامن می‌زد از قبیل عقیده به «جبر» که توسط «معاویه» پایه گذاری شد و یا عقیده به «تشبیه و تجسیم» در مورد خداوند متعال که ذات اقدس او را جسم پنداشته و یا او را به موجودات دیگر تشبیه می‌کردند و همچنین عقیده‌ی هرزه‌ی «ارجاء» که گروه «مرجئه» مروج آن بودند و همه در راستای اهداف فرهنگی و سیاسی «بنی امیه» بود. و یا به خاطر دور ماندن علاقه‌مندان به دودمان پیامبر از آنها، در بین جامعه‌ی محبین آل رسول گسترش یافته بود؛ از قبیل عقیده به «غلو» و یا گرایش به «کیسانیه». حضرت سجاد -علیه‌السلام- در همه این زمینه‌ها با برنامه‌های حساب شده به تلاش فرهنگی وسیع دست زدند و بطلان این گرایش‌ها و عقاید انحرافی را اثبات و عقاید صحیح و واقعی را در بین جامعه اسلامی مطرح و آن را تبلیغ کردند. این عملکرد قوی‌ترین برخورد اجتماعی با نظام سیاسی حاکم بود. ۱۱- مطرح نمودن صحیح مصادر اصلی معارف دین حنیف از قبیل «قرآن» و «سنت» در جامعه و اقدام برای تفسیر و بیان معارف اصیل «قرآن» و تطبیق آن بر حقایق موجود در جامعه و بویژه اهتمام به نقل حدیث که بشدت از طرف دستگاه اموی جرم تلقی می‌شد. ۱۲- اعلام رسمی و رسای اصل بنیادین «امامت» در مکتب اسلام به جامعه و معرفی صحیح خود به عنوان «امام»، موضوعی که بشدت می‌توانست مخاطره‌آمیز باشد، اما نظر به جایگاه والای عنصر «امامت» در سعادت فرد و جامعه، حضرت به اشکال و گونه‌های مختلف و در زمانها و مکانهای متعدد، این امر را اعلان و از آن گذشته به صورت دائمی در مناجات‌ها و ادعیه و نامه‌های خود به اصل «امامت» به عنوان یکی از اصول اصلی اعتقادات حقه‌ی اسلامی تصریح داشته و به بیان فضایل و کمالات امامان می‌پرداختند و جایگاه انحصاری و والای آنان را یادآور می‌شدند [صفحه ۴۷۴] نمونه‌هایی از این عملکرد را در برخورد با «محمد بن حنفیه»، «ابو خالد کابلی»، و در دعا‌های «روز عرفه» و «روز جمعه» و «عید اضحی» می‌توان مشاهده کرد. «ابوالمنهال نصر بن اوس الطائی» می‌گوید علی بن الحسین -علیه‌السلام- را دیدم که موی بلند داشت پس فرمود: «مردم به سوی چه کسی می‌روند؟» گفتم: «این طرف و آن طرف می‌روند.» فرمود: «به آنها بگو به نزد من بیایند.» [۶۸۸]. (فقال: «الی من یذهب الناس؟» قال: قلت: یذهبون ههنا و ههنا! قال: قل لهم: یجئون الی). ۱۳- تعلیم کیفیت برخورد با مخالفین به یاران خود. از آن جمله نماز خواندن با آنان در روزهای جمعه و سپس اعاده‌ی آن. آری این گونه سلوک که برخوردار از یک بینش سیاسی عمیق است، به جامعه‌ی شیعی تعلیم می‌دهد که محافظت بر «وحدت» در جامعه، یک اصل است و در عین حال اصالت رفتار و بینش «حق» نباید

دستخوش خدشه قرار گیرد. ۱۴- پایه گذاری مبانی «فقه تشیع» و مبارزه با انحرافات «فقه عامه» از آن جمله مسأله «قیاس» که حضرت به صراحت با آن به مخالفت برخاستند. آری آنچنان تحریک حضرت در وادی «فقه» گسترده بود که حضرت به صورت مسلم «افقه‌ی فقهاء مدینه» معرفی گردیدند. ۱۵- نشان دادن قدرت الهی الهی و تکوینی «امام» به جامعه و سردمداران نظام سیاسی که از قدرتهای پوشالی ظاهری بهره‌مند بودند به گونه‌ای که در موارد متعدد در پی برخورد با حضرت همه وجودشان مملو از «رعب» و «وحشت» شده است و از این رو نهایت احترام را به آن بزرگوار مبذول داشته‌اند. مانند آنچه در ملاقات با «مسلم بن عقبه» فرماندهی خونخوار سپاه یزید در تهاجم به «مدینه» در «واقعه حره» رخ داد. از این گذشته قدرت تکوینی خود را به گونه‌های دیگر نیز نشان می‌دادند از آن جمله اقدام به بازسازی «کعبه» با مهار ماری که به امر الهی مانع از این کار توسط جلالد پلید «حجاج بن یوسف ثقفی» بود و یا رها کردن خود از چنگک دژخیمان «عبدالملک» و به کنار زدن غل و زنجیرهایی که آنان بر پای و دست مبارک حضرت گذاشته بودند و سپس رفتن به قصر «عبدالملک» و برخورد تند با او به گونه‌ای که [صفحه ۴۷۵] همه وجود آن عنصر اموی پر از «رعب» و «وحشت» گردید. ۱۶- تنظیم دقیق و سیاستمدارانه ارتباط خود با انقلابات علیه نظام سیاسی حاکم که با رنگ و لعاب شیعی و ولای محبت اهل بیت علیهم‌السلام انجام می‌شد از قبیل «نهضت توأیین» و «قیام مختار»، به گونه‌ای که در آن شرایط حساس سیاسی، مرکزیت امامت در معرض مجدد تهاجم قرار نگرفته و در عین حال نهایت بهره‌برداری از آن حرکت‌های انقلابی صورت گرفته و کمک‌رسانی و امداد به مجاهدین و مبارزین دچار مشکل نگردد. ۱۷- برخورد هوشمندانه با فتنه‌ی «ابن‌زبیر» و احساس نگرانی از آن، شخصی که در طول حیات خود و با همه وجود با اهل بیت علیهم‌السلام دشمن بود و استقرار او در «مکه» و بسط قلمرو حاکمیتش می‌رفت تا مشکلات کلانی را برای مجموع جامعه اسلامی دربر داشته باشد. ۱۸- برخورد همه‌جانبه و عمیق و روشنگرانه با اعوان و انصار نظام سیاسی ظالم از علماء درباری و غیرهم. به عنوان نمونه روند برخورد حضرت با «زهری» قابل دقت و توجه است که چگونه با اسالیب مختلف سعی در تنبیه او و ارائه بینش صحیح در زمینه ارتباطات ناسالمش با دستگاه اموی داشتند و همچنین مجرم بودن او را در این زمینه از یک سو و سوء استفاده‌های کلام دستگاه ظالم را از این ارتباط، از سوی دیگر برای او خاطر نشان می‌ساختند. ۱۹- دلسوزی نسبت به وضعیت عمومی جامعه در زمینه‌های مختلف اقتصادی، فرهنگی، سیاسی و بودن در وسط میدان اجتماعی و احساس مسئولیت داشتن در قبال مشکلات مردم و اقدام برای رفع آن. نمونه‌هایی از این امور در بررسی «بعد فرهنگی»، «بعد اجتماعی» و «بعد اقتصادی» وجود اقدس حضرت بیان گردیده است. و نمونه دیگر را در «دعای استسقای» حضرت می‌توان مشاهده کرد. ۲۰- مبارزه عینی و عملی با مدعیان «زهد» و «تصوف» که در مقابل مکتب اهل بیت دکان باز کرده و بدین وسیله باعث گمراهی مردم می‌شدند. در این زمینه حضرت از یک سو خود عالیت‌ترین تصویر از «زهد» صحیح را علما و عملا با عملکرد درخشان خود و نگارش «صحیفه الزهد» به نمایش می‌گذاشت و از سوی دیگر با برخورد حساب شده با زاهدان صوری و [صفحه ۴۷۶] صوفی مسلکان دروغگو، کذب ادعای آنان را به مردم نشان می‌داد و بی‌بهره بودن آنان را از کمال و قرب واقعی نزد خداوند متعال مبرهن می‌ساخت. در این ارتباط می‌توان به داستان برخورد حضرت با «عباد بصری» در کنار «کعبه» را یادآور شد که چگونه عدم استجابت دعای آنها بر همگان روشن شد و بهره‌مندی مردم از باران به برکت یک دعای حضرت نیز برای مردم روشن گردید. ۲۱- اهتمام بلیغ به موعظه مردم و بیان مستمر مضرات «دنیا زدگی» و پرهیز از گرایش به زخارف دنیا که به خاطر حاکمیت سران شهوتران و ماده پرست اموی بشدت در مردم گسترش پیدا کرده بود و آثار سوء خود را حتی در قلب عالم اسلام یعنی «مدینه» بر جای گذاشته بود تا جایی که آن شهر مقدس را به صورت پایگاه عیاشی و خوشگذرانی عده‌ای از درباریان در آورده و فسق و فجور سرتاسر آن را فرا گرفته بود. حضرت با مظاهر فساد از این قبیل مبارزه می‌نمود و خود نیز عملا الگوی «دنیا‌گریزی» بود. آری آن زین عابدین و سید ساجدین هر هفته در مسجد پیامبر - صلی الله علیه و آله وسلم - به وعظ مردم می‌نشست و به هر مناسبت مردم را از گرایش به «دنیا» برحذر می‌داشت. ۲۲- بهره‌برداری سیاستمدارانه و حکیمانه از یکی از

مشاغل عمومی اجتماع که همان مسأله «برده‌داری» بود. حضرت با اقدام به خرید بردگان و سپس تعلیم و تربیت آنان در مکتب فضائل و کمالات علمی و عملی خود و آزاد کردن آنها به هر مناسبت و بویژه در شب «عید فطر»، بالاترین خدمت را به جامعه انجام می‌دادند تا آنجا که بر اساس بعضی از نقل‌ها در پرتو این سیاست، لشکری از موالیان که همگی عاشق و واله‌ی حسن اخلاق و کمالات حضرت بودند و خود را فدایی ایشان به حساب می‌آوردند، فراهم آمد. ۲۳- تربیت عناصر انقلابی، فرهیخته و مذهب که بالاترین درجات علم و کمال را حائز بودند. افرادی که هر یک مشعل‌دار هدایت در جامعه بوده و افکار صحیح ناب و ایده‌های امام را در بین مردم می‌گسترانند. در این زمینه گذشته از حضرت باقر -علیه‌السلام- فرزندان دیگر حضرت مانند «حسین اصغر» و «حضرت زید» آن انقلابی بزرگ و عالم آل رسول که با شهادت خود افتخار بزرگی برای دودمان علوی آفرید، قابل توجه می‌باشند و از [صفحه ۴۷۷] اصحاب جناب «سعید بن جبیر»، «یحیی بن ام‌طویل» که هر دو به دست پلید «حجاج» به شهادت رسیدند و «ابو حمزه ثمالی» و «ابان بن تغلب» و بعضی دیگر را می‌توان نام برد که بحق همگی از افتخارات مکتب علم و عرفان می‌باشند. ۲۴- اهتمام جدی به «امر به معروف» و «نهی از منکر» در طول زندگی که از «بالا-ترین مرتبه جهاد که همان ارائه یک کلمه حق نزد سلطان جائز» است (قال رسول الله - صلی الله علیه و آله وسلم - : «افضل الجهاد کلمه حق عند سلطان جائز [۶۸۹]»، شروع و به سایر مراتب جهاد و مبارزه با مظالم و مفساد ختم می‌شود. آری حضرت در تعیین نوع جهاد خود، این جهاد را گزینش نمودند و هرگز از «امر به معروف» و «نهی از منکر» مگر در شرایط «تقیه» فروگذار نکردند و خود فرمودند: «ترک کننده امر به معروف و نهی از منکر مانند کسی است که کتاب خداوند را به پشت سر خود انداخته باشد مگر در شرایط «تقیه» و تقیه این است که انسان از سوی جباری ستیزه‌جو و طغیان‌گر بترسد که بر او تعدی نماید». [۶۹۰]. ۲۵- مترصد بودن برای افشای چهره‌ی کریه دستگاه سیاسی حاکم به هر مناسبت. حضرت در هر فرصتی که بر ایشان در طول حیات پر بارشان پیش می‌آمد، دست به تبیین مقاصد سیاسی غاصبین و عملکرد آنان می‌زدند که به عنوان نمونه می‌توان به بیانات حضرت در طول سفر ایشان بویژه خطبه تاریخی حضرت در مسجد «دمشق» اشاره کرد. نامه به «زهری»، «برخورد با سلاطین اموی» و ... نیز نمونه‌های دیگر از این موضوع می‌باشند. ۲۶- تبیین جامع و کامل معارف کاملاً سیاسی اسلام به مانند بحث «جهاد». حضرت با ارائه تصویر کاملی از ارزش «جهاد» در راه خداوند متعال و حدود و ثغور آن و آرزوی خود برای شهادت در راه خدا و تشویق و ترغیب مردم برای شناخت حقیقت جهاد و اقدام به آن با حفظ همه شرایط و ضوابط، کمال دین و جامعیت بینش سیاسی خود را به اثبات رسانیدند. ۲۷- اشراف کامل بر مسائل سیاسی و بودن در میان جامعه و موضع‌گیری صریح و رسمی در ارتباط با موضوعات سیاسی مورد نیاز جامعه. حضرت بر اساس [صفحه ۴۷۸] نقل «عبدالله به حسن بن حسین» هر شب در قسمت انتهایی مسجد پیامبر بعد از نماز عشاء می‌نشستند و «عروه بن الزبیر» هم در این جلسه شرکت می‌کرد و راجع به جور و ظلم «بنی امیه» صحبت می‌کردند و سپس از عقوبت الهی که برای آنها در نظر گرفته شده بود یاد می‌کردند. در یکی از این جلسات «عروه» پیشنهاد خروج از شهر را داد و خود خارج هم شد، من هم خارج شدم ولی حضرت در «مدینه» ماندند و حاضر نشدند شهر را ترک کنند، چرا که این را نوعی فرار از معرکه سیاست و خالی کردن میدان به نفع ظالمین می‌دانستند. [۶۹۱]. آنچه ذکر شد حقیقتاً گوشه‌ای از عملکرد سیاسی حضرت زین العابدین -علیه‌السلام- و برخی از اصول تفکر سیاسی آن امام همام بوده و اگر در صدد استقصاء این بحث باشیم، قطعاً حجم انبوهی از سر فصلها نظیر آنچه ذکر گردید، به دست خواهد آمد و بر اساس آنچه در ابتدای بررسی «بعد سیاسی» وجود حضرت تبیین گردید، اساساً تمام زندگی حضرت به عنوان یک امام معصوم و رهبر الهی، با صبغه‌ی سیاست آمیخته و همه اعمال و رفتار آن بزرگوار با جهت‌گیری سیاسی همراه بوده است. چه اینکه شرح و تفصیل آنچه ذکر شد نیازمند مجالس واسع خواهد بود که در این مختصر این مجال فراهم نیست، گرچه بسیاری از این سر فصلها در خلال مباحث گذشته در بررسی ابعاد مختلف وجود حضرت -علیه‌السلام- مورد اشاره قرار گرفته و بررسی شده است.

بررسی زندگی سیاسی حضرت سجاد پس از ورود به مدینه تا پایان عمر یزید بن معاویه

اشاره

حضرت زین العابدین امام سجاد -علیه السلام- با انجام موفقیت آمیز رسالت خطیر خود در راهبری قافله اسیران نهضت خونین کربلا و به ثمر نشاندن اهداف آن نهضت و خنثی سازی تمام نقشه‌های دودمان کثیف اموی و کارگزاران آن، با بازگشت به «مدینه طیبه» و در تداوم انجام مسئولیت «امامت» خویش، زندگی سیاسی خود را در شرایط بسیار حساس و منحصر بفردی شروع نمودند. گزارش مختصر این شرایط تحت عنوان «اوضاع زمانه حضرت سجاد -علیه السلام- در [صفحه ۴۷۹] مقطع حضور آن حضرت در «مدینه تا پایان عمر» ارائه گردیده است. حرکت‌های عمیق سیاسی حضرت در ابتدای بازگشت به «مدینه» نیز تحت عنوان «ورود امام سجاد -علیه السلام- به همراه کاروان بازماندگان عاشورا به «مدینه» و خطبه افشاگرانه و آگاهی بخش حضرت» و «ورود اهل بیت به «مدینه» و عزاداری کنار قبر پیامبر -صلی الله علیه و آله وسلم-» و «ملاقات با محمد بن حنفیه» و «تداوم عزاداری حضرت سجاد -علیه السلام- برای پدر» بحث و بررسی گردیده است. حال برای بررسی این بخش از حیات طیبه امام سجاد -علیه السلام- باید موضوعات زیر را نیز بررسی نمود. ۱- هجرت به خارج از شهر «مدینه» به مدت دو سال (برنامه سیاسی کوتاه مدت) ۲- واقعه‌ی دهشتناک «حره» ۳- فتنه «ابن زبیر»

هجرت حضرت سجاد به خارج از شهر مدینه به مدت دو سال (برنامه سیاسی کوتاه مدت)

یکی از سیاست‌های منحصر به فردی که از جانب حضرت سجاد -علیه السلام- در اوایل ورودشان به شهر «مدینه» پس از واقعه عاشورا تا مدت حدود دو سال اتخاذ گردید، انزال از مردم و خروج از شهر و اقامت در صحرا در زیر چادری از پشم می‌باشد. حضرت باقر -علیه السلام- نقل فرمودند: «پدرم علی بن الحسین -علیه السلام- پس از کشته شدن پدرشان حضرت حسین بن علی -علیه السلام-، منزلشان را به صورت خانه‌ای از مو و پشم (چادر) قرار داده و در صحرا اقامت فرمودند، پس در آنجا برای چند سال درنگ نمودند و این به خاطر کراهت مخالطه و رفت و آمد با مردم (کسانی که به اهل بیت اعتقادی نداشتند) و ملاقات با آنها بود.» قابل توجه اینکه حضرت در این مدت به صورت مرتب از محل اقامت خود در صحرا به سوی «عراق» و به قصد زیارت جد و پدرشان -علیهما السلام- حرکت [صفحه ۴۸۰] می‌کردند و هیچ کس متوجه کار ایشان نمی‌شد. در ادامه این روایت شریف حضرت باقر -علیه السلام- می‌فرمایند: «پس ایشان -سلام الله علیه- برای زیارت حضرت امیرالمؤمنین -علیه السلام- خارج شدند، در حالی که متوجه به سمت عراق بودند، و من نیز با ایشان بودم و به همراه ما صاحب روحی جز دو «ناقه» نبود پس چون به «نجف» از بلاد «کوفه» رسیدند به مکان مخصوص قبر حضرت امیرالمؤمنین -علیه السلام- رفتند. آن گاه آنچنان گریستند که محاسنشان مملو از اشک چشمانشان گردید و سپس فرمودند: (در اینجا حضرت زیارت «امین الله» را نقل می‌فرمایند.) [۶۹۲]. تحلیل این عمل که در نوع خود در زندگی ائمه هدی -علیهم السلام- کاملاً منحصر بفرد است، انسان را به «فراست»، «درایت» و «حکمت» حضرت که هر کدام در اوج خود در وجود اقدسشان متبلور بود، رهنمود می‌سازد. حضرت در آن زمان، جوانی بودند در سنی حدود سی و دو سالگی که طبعاً در شهر «مدینه» از هیچ موقعیتی برخوردار نبوده و از سوی دیگر به عنوان تنها وارث «کربلا» در مظان اتهام شدید دستگاه حاکمه قرار داشتند که هر حرکتی از ناحیه آن بزرگوار می‌توانست مستمسکی برای نابودی کامل دودمان پیامبر باشد. بلا شک انگشت اتهام در زمینه هر اقدام علیه «نظام اموی» متوجه حضرت بود و «مدینه» نیز آبستن حوادث تلخ و ناگوار، چنانچه در بخش «واقعه دهشتناک حره» بررسی خواهد گردید. به علاوه حضرت در جریان قیام پدر و به خاطر عروض مرض و بیماری از یک سو و پلیدی متولیان سپاه «کوفه» در موقع اسارت از سوی دیگر، به جانکاهترین مصائب جسمی و روحی مبتلا گردیده و در طول

سفر اسارت نیز انواع آزارها و شکنجه‌ها بر وجود مبارکشان وارد گردیده بود. حال با توجه به همه این شرایط حضرت بر اساس یک کارآزمودگی سیاسی ویژه و تدبیر فوق العاده دقیق، از «مدینه» خارج شده و در صحرا برای خود منزلی انتخاب می‌کنند تا از یک سو به بازسازی جسمی و روحی خود پردازند و آن حجم انبوه مشقت و آزار و مصیبت که به حضرتش تحمیل گردیده بود را تدارک نمایند و [صفحه ۴۸۱] از سوی دیگر خود را از هر اقدامی که در شهر انجام می‌گیرد، بر کنار داشته و عدم دخالت خود در شکل‌گیری آن را برای نظام سیاسی حاکم به اثبات رسانند و هر گونه اتهامی را از خود دور سازند. آری با توجه به بودن حضرت در محل مکشوفی در وسط صحرا طبعاً هر گونه مراقبت و محافظت از حضرت لغو بوده و لذا با این تدبیر، حضرت از شر نیروهای امنیتی اموی نیز راحت بوده و بعد با گذشت زمان که اوضاع آرام گرفته و آنها از آسیاب افتاد و حضرت نیز از نظر جسمی و روحی به آرامش و صحت و سلامت نائل آمدند، طبیعتاً به میان مردم برگشته و فعالیت‌های گسترده‌ی اجتماعی، فرهنگی و سیاسی خود را آغاز خواهند کرد. همه آنچه ذکر شد در پرتو این اقدام مدبرانه حضرت اتفاق افتاد. هم ذهنیت امویان که جز حقد و بغض نسبت به دودمان پیامبر - صلی الله علیه و آله وسلم - چیزی در دل نداشتند، نسبت به حضرت عوض گردید و آنها حضرت را به عنوان کسی که مجسمه‌ی «خیر» است و هیچ شری در او وجود ندارد، ستودند و هم او را از همه بیشتر دوست داشته و او را از تمام شرور و آزارهای خود در امان داشتند و هم در «واقع‌حره» که او هدف اصلی بود، نه تنها جان سالم به در برده و مورد اعزاز فرمانده خونخوار سپاه «شام» قرار گرفت، که بسیاری از اهل مدینه و منجمله خاندان «مروان» در پناه حضرت از هر گزند محفوظ ماندند و به هر تقدیر در پرتو این سیاست حکیمانه‌ی حضرت، زمینه برای انجام مسئولیت خطیر «امامت» در آن عصر پر آشوب و پر فتنه و بسیار سخت به نحو احسن فراهم گردید.

واقعه دهشتناک حره و برخورد حکیمانه حضرت سجاده با آن

اشاره

گرچه حاکمیت و تربیت ممتد «فته باغیه» و بریدگان از حق و خط «ولایت» و «امامت»، جو عمومی شهر «مدینه» را پس از رحلت پیامبر - صلی الله علیه و آله وسلم - روز به روز از اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام دور نموده بود و عموم مردم این شهر برای این خاندان بزرگوار جایگاهی را که خداوند و رسولش برای آنها تعیین کرده بودند، به رسمیت نمی‌شناختند و لذا حضرت حسین بن علی - علیه السلام - به همراه کاروان اندکی از اقربا و اصحاب خود از این شهر که مدت‌ها تحت سلطه والیان اموی و غیر اموی اداره شده بود، خارج گردید و هیچ اتفاقی هم نیفتاد ولی برگشت کاروان اسراء به رهبری حضرت [صفحه ۴۸۲] زین العابدین - علیه السلام - با آن طراحی بدیع و خارق العاده و گزارشی که از فجایع مربوط به شهادت حضرت سیدالشهداء - علیه السلام -، توسط آن امام همام - علیه السلام - به مردم ارائه شد و اقامه‌ی مراسم عزا و نوحه سرایی در کنار قبر حضرت پیامبر - صلی الله علیه و آله وسلم - در تحول جو عمومی مردم بویژه نسل جوان، نقش قابل توجهی را بازی نمود. برخورد مردم «مدینه» با بازماندگان نهضت عاشورا بشدت عاطفی بود، همه گریستند و اظهار همدردی کردند. اما بر اساس نقلی که از حضرت زین العابدین - علیه السلام - در دست است در همه «مکه» و «مدینه» بیست نفر «محب» برای حضرت موجود نبود. [۶۹۳] این روایت نشان می‌دهد که چگونه مردم از خط «امامت» و «ولایت» فاصله گرفته بودند. اما به هر حال ورود کاروان اسراء به «مدینه» و مواجهه مردم با آنها و اطلاع از عمق جنایاتی که توسط حاکم اموی و جانشین «معاویه»، یعنی «یزید»، بر خاندان نبوت وارد شده بود، موجب گردید آنها از خواب گران غفلت خود بیدار شده و زمزمه‌های گسترده‌ی مخالف با نظام اموی در «مدینه» بلند شود. این زمزمه‌ها کم کم به فریاد تبدیل گردید و مردم «مدینه» رسماً علیه «یزید بن معاویه» قیام کردند. در مدت کوتاهی که از حاکمیت «یزید» بر بلاد اسلامی می‌گذشت تا وقوع

قیام در «مدینه»، این شهر دستخوش ناآرامی بود و مرتب والیان منصوب از طرف «یزید»، تعویض می‌گردید، ابتدا «ولید بن عتبه» حاکم «مدینه» بود، سپس «عمرو بن سعید» والی «مدینه» شد و بعد از اندکی «یزید» پسر عموی خود «عثمان بن محمد بن ابی سفیان» را فرماندار «مدینه» کرد. او که جوانی کم سن و سال بود و هرگز تجربه مدیریت نداشت، به گمان خود برای فرونشاندن جو ناآرام شهر، عده‌ای را انتخاب کرد و آنها را برای مشاهده‌ی جاه و جلال «یزید» به «شام» اعزام نمود. طبیعی بود که آنها از بخشش‌های «یزید» هم که بی حد و حصر بود، بهره‌مند می‌شدند. آری فرزندان مهاجر و انصار و جوانان انقلابی شهر «مدینه» وارد «شام» شدند و از نزدیک خلیفه اموی را و وضعیت اسفبار او را از سگ بازی و میگساری و سایر پلشتی‌ها، مشاهده کردند. گرچه عطایای «یزید» به آنها بسیار هنگفت بود ولی این هیأت با [صفحه ۴۸۳] مراجعه به «مدینه» در مسجد پیامبر - صلی الله علیه و آله وسلم - گرد آمده و فریاد برآوردند: «ما از نزد مردی می‌آئیم که دین ندارد، شراب می‌نوشد، نماز را رها کرده است، طنپورها را به صدا در آورده و آنها را می‌نوازد، نزد او زنهای خواننده، آوازه خوانی کرده و ساز می‌نوازند. او با سگها بازی می‌کند و شبها با دخترکان جوان به سر می‌برد و تا صبح با آنها مشغول است، و ما شما را شاهد می‌گیریم که او را به صورت قاطع از منصب خلافت خلع کردیم.» [۶۹۴]. اینجا نقطه انفجار «مدینه» بود. جز آنچه به عنوان آغاز روشنگری در «مدینه» بیان شد، در این انفجار به صورت مستقیم حضرت سجاد - علیه السلام - و خاندان نبوت نقشی نداشتند، و مرد هم برای رهبری نهضت جدید، هرگز به آنها مراجعه نکردند و این جفای مدنی‌ها به خط صحیح «امامت» و «ولایت» بود. البته تاریخ، تحرکات «ابن زبیر» را که در «مکه» مستقر شده و در آنجا اعلان حکومت نموده و بر ضد «یزید» موضع گرفته است، در قیام «مدینه» خاطر نشان می‌سازد. به هر حال مردم با فرزند «حنظله» که «غسیل الملائکه» بود بیعت کردند و به عنوان اولین اقدام انقلابی تمامی «بنی امیه» را که تعدادشان به هزار تن می‌رسید محاصره کرده و از «مدینه» اخراج کردند. خبر به مرکز خلافت رسید. «یزید» که با آن همه بخشش، چنین انتظاری نداشت، بشدت خشمگین شده و تصمیم به سرکوب شدید شهر پیامبر گرفت. ابتدا «عبدالله بن زیاد» و سپس «عمرو بن سعید» را برای این کار برگزید ولی هر دو امتناع کردند. آنگاه به سراغ «مسلم بن عقبه» که از فرماندهان سپاه «معاویه» در جنگ با حضرت علی - علیه السلام - بود و در جنگ «صفین» یک چشم خود را از دست داده بود، رفت و او را فرمانده لشکر خود قرار داد. این پیر زخم خورده که حدود نود سال عمر داشت با لشکری مجهز و انبوه، حدود دوازده هزار نفر، «مدینه» را به محاصره در آورده و مردم را برای تسلیم به «یزید» به روز مهلت داد. اما مردم شهر امتناع کرده و نبرد آغاز شد. گرچه ابتدا پیروزیهایی به نفع مدافعین شهر رخ نمود ولی سرانجام از منطقه‌ای سنگستان که به نام «حره» معروف [صفحه ۴۸۴] بود، سپاهیان جرار شامی به شهر نفوذ کردند و با نفوذ آنان و تسلط بر شهر، برگ سیاهی در پرونده‌ی سرتاسر ننگین اموی نقش بست. آری آنان دست به کشتار زدند و بر اساس آنچه «شیخ مفید» نقل فرموده است، ده هزار نفر از مهاجرین و انصار و قرشیان و موالی را قتل عام نمودند [۶۹۵] و جان و ناموس مردم را مورد تهاجم و هتک قرار دادند. تاریخ از نقل فجایع شامیان شرمسار است. چه دخترانی که مورد هتک قرار نگرفتند و چه زنهایی که مورد تجاوز واقع نشدند. پستان سیصد زن بریده شد و هشتصد دختر مورد هتک واقع شدند که بچه‌های آنان را بعداً «بچه‌های حره» می‌نامیدند. [۶۹۶]. به هر حال سه روز شهر رسول خدا - صلی الله علیه و آله وسلم - (که حضرت آن را «طیبه» می‌نامیدند ولی این فرد پلید که به خاطر کثرت جنایاتش در این لشکرکشی، او را «مسرف بن عقبه» نامیدند، آن را «نتنه» یعنی «بدبو» نامید.) تحت تصرف شامیان بود تا هر جور که می‌خواستند در آن رفتار کنند و سپس مردم را مخیر کرد یا کشته شوند و یا به عنوان برده‌ی «یزید» با او بیعت کنند!! بعضی امتناع کرده و کشته شدند ولی تعداد بیشماری بر این بیعت راضی شده و جان سالم بدر بردند. [۶۹۷]. در این میانه باید موضع حضرت سجاد - علیه السلام - و برخورد ایشان با این واقعه و ملاقات «مسلم بن عقبه» با حضرت را بررسی نمود. بر اساس سیاست حکیمانه حضرت در بدو ورود به شهر «مدینه» پس از سفر اسارت، و با توجه به شناخت عمیق حضرت از وضعیت شهر که فرمودند: «در همه «مکه» و «مدینه» حتی بیست مرد محب برای ما نمی‌باشد»، موضع حضرت کاملاً بی طرفانه و در این مدت «انزال»

از جامعه بود. این سیاست با توجه به همه توجیهاتی که برای آن وجود داشت، موجب شد حضرت به طور کلی از لیست سیاه دستگاه اموی حذف شده و در حالی که باید به شکل طبیعی ایشان هدف اصلی تهاجم به «مدینه» باشند، چه اینکه در تاریخ هم بر اساس نقل «شیخ مفید» آمده است که: «مسلم بن عقبه» به «مدینه» آمد و گفته می‌شد که او جز علی بن [صفحه ۴۸۵] الحسین - علیه‌السلام - را اراده نکرده است. [۶۹۸] ولی نه تنها خود جان سالم به در بردند، بلکه باعث در امان ماندن بسیاری از افراد شدند. حضرت در واقعه «حره» به همسر «مروان بن حکم» که دختر «عثمان» بود و «عبدالله بن عمر» از پذیرش و امان دادن به او عذر آورده بود، پناه داده [۶۹۹] و علاوه بر او چهارصد تن را در میان خانه و خاندان خود پناه دادند و به پذیرایی آنها اقدام فرمودند به گونه‌ای که بعداً آنها اقرار نمودند که آسایش ما در خانه حضرت علی بن الحسین - علیه‌السلام - بیش از منزل پدرانمان بود. [۷۰۰]. و این بزرگواری خاص، ریشه در صفات متعالی و ملکوتی حضرت دارد و هیچ توجیهی جز این برای آن نمی‌توان به اثبات رسانید. چرا که خبثت «مروان بن حکم» بر کسی پوشیده نیست و دوستی خاصی نیز بین او و حضرت برقرار نبوده است. مگر او همان کسی نیست که در مقابل جدش شمشیر کشید و در جنگ «جمل» و «صفین» با مولی علی - علیه‌السلام - جنگید و در «مدینه» در مجلس «ولید» پیشنهاد قتل فوری حضرت سیدالشهداء - علیه‌السلام - را به او داد. به هر حال سیاست حکیمانه حضرت باعث نجات جان خودشان و جمع کثیری از افراد دیگر گردید، و حضرت در نزد «مسلم بن عقبه» نیز برای بسیاری شفاعت نمودند و همه از آن موقعیت دهشتناک نجات یافتند. در این قسمت البته التجاء حضرت به بارگاه ربوبی و استفاده از «دعا» و تضرع به درگاه خداوند و همچنین پناه بردن به قبر حضرت پیامبر - صلی الله علیه و آله وسلم -، در حراست از جان ایشان نقش اول را داشته است که باید تحت عنوان «دعاهای حضرت سجاد - علیه‌السلام - برای نجات از شر «مسلم بن عقبه» به آن توجه نمود. در این قسمت به صورت خلاصه موضع حضرت سجاد - علیه‌السلام - را در زمینه حرکت مسلحانه اهل «مدینه» بر ضد «یزید» می‌توان چنین بیان نمود: چون حضرت با نگرش عمیق و صحیح خود می‌دانستند این حرکت از مبنای صحیح [صفحه ۴۸۶] اسلامی برخوردار نیست و مسئولیت مباشر و افراد مشارک در آن نه به «امامت» حضرت اعتقادی دارند و نه ایشان را در قیام مشارکت داده و نه حتی از آن بزرگوار نظر خواسته بودند و از سوی دیگر با قرار دادن شهر پیامبر - صلی الله علیه و آله وسلم - و به عنوان محل اصلی قیام، حرمت این شهر را در معرض هتک سپاه جرار «شام» قرار دادند و از این گذشته اهداف مشخصی برای مبارزه و تداوم آن از طرف آنها اعلان نشده بود. با توجه به همه این امور حضرت با اتخاذ موضع بی طرفی نه تنها خود را و جمع کثیری از نزدیکان و اهل «مدینه» را از خطر «هدم» و «قتل» و «غارت» نجات دادند، بلکه به عنوان پناهگاه اهل «مدینه» در آمده و با اظهار کرامت بلند خود در پناه دادن خانواده «مروان»، زمینه‌ی مساعد فعالیت‌های اصیل و زیربنایی خود را در آینده در عهد «عبدالملک بن مروان» که شاهد این کرامت حضرت بود، فراهم ساختند.

دعاهای حضرت سجاد برای نجات از شر مسلم بن عقبه

حضرت امام زین العابدین - علیه‌السلام - علاوه بر تدبیر حکیمانه‌ای که برای مصونیت از شر حقدها و بغض‌های فشرده دودمان «بنی امیه» پس از واقعه جانگداز قیام امام حسین - علیه‌السلام - اندیشیدند و با اتخاذ موضع بی طرفانه در حوادث جاری شهر «مدینه»، شهری که هیچ اعتقادی به رهبری حضرت نداشت، از آنچه که می‌رفت تا ریشه دودمان علوی را بکلی از بیخ بر کند، نجات یافته و علاوه بر حفظ خود و خاندان خود، جان بسیاری از نزدیکان و مردم بیگناه دیگر را نیز در هجوم دد منشانه شامیان از خطر نجات دادند. بر اساس بی‌ش توحیدی که از آن بهره‌مند بودند، در آن اوضاع و احوال با التجاء کامل به ذات اقدس حق و پناه آوردن به قبر نورانی رسول او، نقشه‌های سیاسی خود را به بهترین وجه با پشتوانه ضمانت الهی آراستند گوشه‌ی دیگری از کمالات بی‌نهایت خود را به نمایش گذاشتند. اینک بعضی از این دعاها را مرور می‌کنیم: ۱- هنگام یورش سپاه «شام» به «مدینه»، حضرت سجاد -

علیه‌السلام- به قبر پیامبر - صلی الله علیه و آله وسلم - نزدیک شده و به درگاه خداوند رو آوردند و این دعا را قرائت نمودند: [صفحه ۴۸۷] «رب کم من نعمه انعمت بها علی قل لک عندها شکری، و کم من بلیه ابتلینتی بها قل لک عندها صبری، فیا من قل عند نعمته شکری فلم یحرمنی، و یا من قل عند بلائه صبری فلم یخذلنی یا ذا المعروف الذی لا یقطع ابدا، و یا ذا النعماء الذی لا تحصی عددا صل علی محمد و آل محمد و ادفع عنی شره، فانی ادرء بک فی نحره، و استعین بک من شره» [۷۰۱]. ترجمه: «بار پروردگارا! چه بسیار نعمت‌هایی که بر من ارزانی داشتی ولی شکر من در قبال آنها اندک و ناچیز بود و چه بلاها که مرا بدان آزمودی و مبتلا کردی و من شکیبایی نوزیدم. پس ای کسی که شکر من در کنار نعمت‌های او کم بوده و او مرا از آنها محروم نساخته است و ای کسی که در مقابل ابتلائات او صبر من اندک بود ولی او مرا مخذول نفرمود. ای صاحب خوبیها و نیکی‌ها که معروف و خوبی تو پیوسته تداوم داشته و هرگز قطع نمی‌گردد. ای صاحب نعمت‌هایی که قابل احصاء و شمارش نیست. بر محمد و آل محمد درود بفرست و از شر او را «مسلم بن عقبه» دفع فرما. خداوند من به کمک تو خویش را از خشم و خشونت و کشتار او ایمن می‌سازم و از شر او به تو پناه می‌بردم.» ۲- در نقل دیگری آمده است که: مردم به حضرت سجاد -علیه‌السلام- نگاه کردند که به قبر پیامبر - صلی الله علیه و آله وسلم - پناه آورده بود و مشغول دعا کردن بود، آنگاه ایشان را به نزد «مسلم» آوردند و او بشدت نسبت به حضرت غضبناک بود و از ایشان و پدرانشان تبری می‌جست. پس چون حضرت به نزد او آمده و ایشان را دید که بر او اشراف یافتند، ترسید و در مقابل حضرت برای ایشان قیام کرد و حضرت را در کنار خود نشانید و به ایشان گفت: «حوایج خود را از من بخواه!!» پس حضرت از او در مورد هیچ کسی که در معرض کشتار با شمشیر بود شفاعت نکرد مگر اینکه مورد پذیرش او قرار گرفت و سپس از نزد او منصرف شده و به شهر بازگشتند. بعد از این ملاقات به حضرت علی بن الحسین - علیه‌السلام- گفته شد: شما را دیدیم که لبهایتان تکان می‌خورد. به چه مشغول بودید و چه می‌گفتید؟! [صفحه ۴۸۸] حضرت فرمود: «اللهم رب السموات السبع و ما اظللن و الارضین و ما اقللن، رب العرش العظیم، رب محمد و آل الطاهرین اعوذ بک من شره و ادرء بک فی نحره، اسالک ان توتینی خیره و تکفینی شره.» [۷۰۲]. یعنی: «بار خداوند! ای پروردگار آسمانهای هفتگانه و آنچه بر آن سایه انداخته است. و ای پروردگار زمین‌ها و آنچه بر آنها برافراشته است. ای پروردگار عرش عظیم، ای پروردگار محمد و آل طاهرین. به تو از شر او پناه می‌برم و به کمک تو کشتار و خشونت او را دفع می‌نمایم. از تو مسألت می‌کنم خیر او را به من اعطاء نمایی و مرا از شر او کفایت نمایی.» عده ای هم از «مسلم» پرسیدند: تو را دیدیم که این نوجوان و اسلاف او را سب می‌کردی و به آنها بد می‌گفتی ولی چون او را به نزد تو آوردند، منزلت او را رفیع داشته او را احترام کردی؟ او گفت: «آنچه عمل کردم با اختیار خودم نبود و نظر خود من برخورد این چنینی با او نبود، ولی قلب من از ترس او مملو شده بود و همه وجودم پر از ترس او بود!!» [۷۰۳]. آری این چنین استجاب دعای حضرت و نقش «دعا» در حساس‌ترین مسائل اجتماعی در زندگی مبارک حضرت سجاد -علیه‌السلام- روشن می‌گردد و برای جامعه اسلامی درس خواهد بود. و در نقل دیگری هم آمده است که «مسلم بن عقبه» حضرت را بر مرکب خود سوار کرد و به منزلشان روانه ساخت. و گفت: «این کسی است که هیچ شری در او نمی‌باشد علاوه بر جایگاهی که با رسول خدا - صلی الله علیه و آله وسلم - دارد.» (هذا الخیر الذی لا شرفیه مع موضعه من رسول الله - صلی الله علیه و آله وسلم - و مکانه منه) [۷۰۴].

فتنه‌ی ابن‌زبیر و برخورد حضرت سجاد با آن

«ابوحمزہ ثمالی» می‌گوید: با حضرت علی بن الحسین -علیه‌السلام- از شهر «مدینه» خارج شدم، پس چونکه به دیوار شهر رسید فرمود: من روزی به این دیوار [صفحه ۴۸۹] رسیدم و بر آن تکیه دادم، در این حال مردی را مشاهده کردم که دو لباس سفید پوشیده بود و رو در روی من به صورتم نگاه می‌کرد. بعد از مدتی گفت: «چرا پیوسته تو را غمگین می‌بینم؟ آیا بر دنیا غمگین

هستی؟ دنیا که رزقی است حاضر که نیکوکار و فاجر از آن می‌خورند.» من گفتم: «حزن من بر دنیا و برای امور مادی نیست، و حرف صحیح همان است که تو گفتی.» او گفت: «آیا حزن و غم شما برای آخرت است؟ آخرتی که وعده‌ای است صادق که در آن پادشاهی قاهر حکم خواهد راند. راستی حزن تو برای چیست؟» من گفتم: «حزن و غم از «ابن‌زبیر» است. از فتنه‌ی او می‌ترسم.» او با شنیدن این سخن تبسم کرد و گفت: «آیا هیچ کس را دیده‌ای که بر خداوند «توکل» نماید ولی او را کفایت نکند؟» گفتم: «نه.» گفت: «آیا هیچ کس را دیده‌ای که از خداوند سؤالی داشته باشد و از او مسألت کند ولی به او اعطاء نکند؟» گفتم: «نه.» گفت: «آیا احدی را دیده‌ای که از خداوند بترسد ولی او را نجات ندهد؟» گفتم: «نه.» حضرت فرمود: «ناگهان دیگر هیچ کس را مقابل خود ندیدم.» در آن لحظه به من گفته شد «ای علی بن‌الحسین این «خضر» بود که با تو سخن می‌گفت و نجوا داشت.» [۷۰۵]. بر اساس این روایت حضرت زین‌العابدین -علیه‌السلام- از «ابن‌زبیر» و عملکرد او محزون و غمگین بودند. برای بررسی و تحلیل این واقعیت باید ابتدا نگاهی به شخصیت و عملکرد «ابن‌زبیر» داشته باشیم و سپس علت حزن حضرت از او را به بررسی بنشینیم. «عبدالله بن زبیر» از جانب پدر فرزند «زبیر» است که او پسر «صفیه» عمه‌ی پیامبر -صلی الله علیه و آله وسلم- و از اصحاب مبرز ایشان بود و مادر او «اسماء» دختر «ابی‌بکر» می‌باشد. [صفحه ۴۹۰] «ابن‌زبیر» بر اساس آنچه خود برای «ابن‌عباس» بیان کرده است می‌گوید: «من چهل سال است که بغض شما «اهل بیت» را کتمان می‌کنم.» [۷۰۶]. آری او «حقد» و «عداوت» اهل بیت و آل علی -علیه‌السلام- را از ابتدای حیات خود در سینه می‌پرورانید و همو بود که پدرش را بر جنگ با علی -علیه‌السلام- ترغیب و وادار نمود. امام صادق -علیه‌السلام- فرمودند: «پیوسته «زبیر» از ما اهل بیت بود تا اینکه با فرزندش دیدار نمود و او پدر را از رأی خود منصرف نمود.» [۷۰۷]. این دشمنی همیشه در زندگی او مشهور بود و حتی در زمانی که در «مکه» موفقیتی به دست آورده بود همه‌ی «بنی‌هاشم» را در «شعب ابی‌طالب» گرد آورد و با فراهم نمودن هیزم انبوهی، آنها را تهدید به سوزاندن نمود [۷۰۸] و در همین مدت در خطبه‌های خود از ذکر صلوات بر پیامبر -صلی الله علیه و آله وسلم- امتناع می‌ورزید به این دلیل که آن حضرت دارای خانواده‌ی سوء و اهل ناصوابی است که با ذکر صلوات بر پیامبر تکبر کرده و به خود می‌بالند. (ان له اهل سوء یشمخون بانوفهم). [۷۰۹]. «ابن‌زبیر» که عنصر جاه طلبی بود پس از مرگ «معاویه» از بیعت با «یزید» امتناع کرد و شبانه به صورت دزدان فراری از بیراهه به «مکه» پناهنده شد و با ورود حضرت امام حسین -علیه‌السلام- به «مکه» منافقانه با حضرت رفت و آمد داشته، گاهی حضرت را به ماندن و گاهی به رفتن تشویق می‌کرد. چرا که می‌دانست تا آن بزرگوار در «مکه» باشد کسی دور او جمع نخواهد شد. و حضرت نیز با بیانات روشن‌گرانه او را متنبه می‌نمودند که من هرگز به ماندن در «مکه» در زمینه سازی هتک حرمت این حرم شریف، مشارکت نخواهم کرد. حضرت امام حسین -علیه‌السلام- به افتخار و رشادت به سمت «عراق» حرکت کردند و در قیامی الهی با عزت و سر بلندی به مرتبه رفیع شهادت نائل آمدند. اما «ابن‌زبیر» در «مکه» ماند و پس از سرکوب آشوبهای «مدینه»، سپاه جرار «شام» به فرماندهی «حصین بن نمیر» که پس از مرگ «مسلم بن عقبه» فرماندهی [صفحه ۴۹۱] سپاه را به امر «یزید» به دست گرفته بود، به سمت «مکه» حرکت کرد تا «ابن‌زبیر» را نیز سرکوب نماید. در این راستا در مدتی که سپاه او و شامیان در اطراف «مکه» مستقر بودند، با منجیق به خانه‌های «مکه» سنگ می‌انداختند و در همین رابطه خانه خدا، کعبه شریف، را نیز به آتش کشیدند و حرمت حرم امن الهی را شکستند، ولی در این اثناء خبر مرگ «یزید» به «مکه» رسید و سپاهیان شام به مرکز خود برگشتند. از آن پس «ابن‌زبیر» در بسط حاکمیت خود تلاش کرد و مناطق مختلفی را با نصب نماینده به زیر سلطه خود در آورد، از آن جمله «مصر»، «فلسطین»، «بصره»، «کوفه» و «خراسان» بود ولی در نهایت با لشکرکشی «حجاج بن یوسف ثقفی» به «مکه» در زمان «عبدالملک بن مروان» بار دیگر «مکه» مورد تجاوز همه جانبه قرار گرفت و «کعبه» شریف سنگباران شد و آتش گرفته و ویران گردید. و پس از فتح شهر «ابن‌زبیر» توسط «حجاج» به دار آویخته شد. [۷۱۰]. آنچه گذشت مروری سریع بر شخصیت و تاریخ زندگانی «عبدالله بن زبیر» بود اما علت حزن و خوف حضرت سجاده -علیه‌السلام- از این شخص و تحرکات او که حضرت

برای آن با دقت عنوان «فتنه» را استعمال نموده‌اند، با توجه به آنچه گذشت روشن است. گرچه فعالیت شورشی «ابن‌زبیر» علیه نظام طاغوتی «بنی امیه» بود ولی این حرکت جز با انگیزه‌های نفسانی سامان نیافته و جز جاه طلبی و قدرت خواهی انگیزه‌ای نداشت. از سوی دیگر در عداوت و بغض و حقد نسبت به اهل بیت علیهم‌السلام «ابن‌زبیر» و «دودمان اموی» یکسان بودند. اما نکته‌ای که بخصوص حزن و از آن گذشته خوف حضرت سجاد -علیه‌السلام- را نسبت به فتنه‌ی «ابن‌زبیر» موجب شده سوء استفاده او از مکان مقدسی به نام «مکه» است. اهل بیت عصمت و طهارت از حضرت امیرالمؤمنین -علیه‌السلام- تا امام حسن و امام حسین -علیهما‌السلام- هرگز حاضر نشدند زمینه‌ای را فراهم آورند و حرمت مکانهای مقدسی بمانند «مدینه» و «مکه» مورد تجاوز و تعدی دژخیمان و حرمت شکنان قرار گیرد ولی انقلابیون «مدینه» در «واقعه‌ی حره» و «ابن‌زبیر» در شورش علیه نظام اموی، این دو شهر را سنگر و پایگاه خود قرار دادند و موجب [صفحه ۴۹۲] شدند حرمت هر دو شهر که بشدت مقدس بود، شکسته شود، آری در مدت حاکمیت «ابن‌زبیر» دو مرتبه «کعبه» شریف سنگباران گردید و به آتش کشیده شد و در دفعه دوم بکلی هدم و نابود گردید که بعداً توسط حضرت زین العابدین -علیه‌السلام- و با تدبیر الهی آن امام همام بازسازی گردید. و این خط مشی برای شخصیتی نظیر حضرت سجاد -علیه‌السلام- حزن آور و موجب خوف بود. گذشته از اینکه «ابن‌زبیر» برای حضرت جاسوسهایی را گذاشته بود و مراقبت فراگیری از حضرت به عمل می‌آورد و سعی وافر در گرفتن بیعت از علویین داشت تا مشروعیت خود را به اثبات رساند و در صورت برخورد با مشکل، آنان را نیز به نابودی و فنا بکشاند. اما حضرت سجاد -علیه‌السلام- با اتخاذ موضعی هوشمندانه و کاملاً سیاسی در مقابل فتنه او، صد در صد اهداف پلید او را در اصل شورش و نحوه آن محکوم به شکست کرده و با اظهار خوف و حزن از او و فتنه‌ای که او به آن دامن زد و نامیدن عملکرد او به عنوان «فتنه» موجب یأس او را فراهم آوردند، و در ضمن در این میانه کمترین حرکتی که به نفع دستگاه اموی تمام شود نیز از حضرت سر نزد و این نهایت درایت در گذر از فتنه‌های عمیق اجتماعی است. آری حضرت در مورد این حرکات که با ولاء اهل بیت انجام نمی‌گرفت، اولاً مطلقاً با آن همکاری و مساعدت نداشتند. ثانیاً در این ارتباط بهانه‌ای به دست «نظام اموی» نیز نمی‌دادند و ثالثاً حرکتی در تضعیف این قیامها انجام نمی‌دادند چرا که به هر حال مواجهه آنها با نظام فاسد و جاهل اموی بود و به هر مقدار آن نظام دچار مشکل و فتور می‌شد، در جمع بندی اهداف خط حق، مثبت تلقی می‌گردید. ولی در مورد حرکت‌های مسلحانه که با ولاء اهل بیت صورت می‌گرفت مانند حرکت «توابعین» و «قیام مختار» که گرچه حضرت به خاطر مصالح و برنامه‌های بلند مدتشان هرگز در آنها مشارکت مستقیم نداشتند ولی با سپردن امر تدبیر و پشتیبانی این قیامها به دست عمویشان جناب «محمد بن حنفیه»، عموم محبین و شیعیان خود را به یاری آنها دعوت نموده و تشویق می‌کردند. حضرت در همین رابطه به عموی خود فرمودند: «یا عم لو ان عبدا زنجیا تعصب لنا اهل البیت لوجب علی الناس موازرته و قد ولیتک هذا الامر فاصنع [صفحه ۴۹۳] ماشئت» [۷۱۱] یعنی: «ای عمو! اگر حتی برده‌ای سیاه از اهل زنج برای ما خاندان اهل بیت تعصب به خرج داده و غیرت و جوش و خروش داشته باشد، هر آینه بر همه مردم واجب است او را همراهی، کمک، یاری و پشتیبانی نمایند و من تو را مسئول و مدیر این امر (قیام مختار) قرار دادم پس بدان گونه که می‌خواهی و مصلحت می‌دانی عمل کن.»

ارتباطات سیاسی و اجتماعی حضرت سجاد با زمامداران اموی و مروانی

یکی از محورهای بسیار مهم در شناخت عملکرد سیاسی حضرت سجاد -علیه‌السلام- در طول دوران امامت آن حضرت، بررسی ارتباطات آن بزرگوار با زمامداران جبار و سفاک اموی و مروانی است که یکی پس از دیگری در خلال این ۳۵ سال به کرسی حکومت جامعه اسلامی سوار شده و پس از گذشت مدتی جای خود را به دیگری دادند. آنان غرق خوشگذرانی و عیاشی از یک سو ظلم و جنایت و سرکوب مخالفین از سوی دیگر بودند و حضرت زین العابدین -علیه‌السلام- با برنامه‌های الهی خود که از

پیچیده ترین نقشه‌ها و ساز و کارهای سیاسی ممکن، محسوب می‌شد، مسیر هدایت جامعه به اهداف اسلامی را در جوانب مختلف پیموده و اهداف خود را در «کوتاه مدت» و «بلند مدت» محقق می‌ساختند. در عین حال در ارتباط با حاکمان اموی و مروانی آنچنان از موضع «عزت» و «حکمت» برخوردار می‌نمودند که با «دفع خطر شوم آنان از خود»، و «معرفی جایگاه امامت به آنها و به جامعه اسلامی»، از زبان آنان به نفع خود و جریان حق، «اقرار» گرفته و آنها را به «خضوع» در مقابل «کمالات» و «فضائل بی‌پایان» خود وادار می‌نمودند. حضرت در عصر امامت خویش با پنج نفر از طغای «بنی امیه» و «مروانیان» معاصر بوده است، که عبارتند از: ۱- یزید بن معاویه، ۲- معاویه بن یزید، ۳- مروان بن حکم، ۴- عبدالملک بن مروان، ۵- ولید بن عبدالملک. در عصر «ولید» ابتدا «هشام بن اسماعیل» والی «مدینه» بود که ستمکاری [صفحه ۴۹۴] پلید بود و به حضرت زین العابدین -علیه السلام- بیش از همه آزار و اذیت می‌رسانید اما حضرت بزرگترین افتخار و کرامت را در تاریخ در برخورد با او به هنگام عزلش، به ثبت رسانیدند. و بعد از پنج ماه «عمر بن عبدالعزیز» والی «مدینه» شد که تا پایان عمر حضرت، او والی «مدینه» بود. در این قسمت برای آشنایی با مناسبات سیاسی و اجتماعی حضرت زین العابدین -علیه السلام- با زمامداران، باید بخصوص روابط حضرت را با «عبدالملک بن مروان» که طولانی‌ترین مدت زمامداری یعنی ۲۱ سال را در مدت «امامت» حضرت به خود اختصاص داده، بررسی کنیم. برخورد حضرت با «هشام بن عبدالملک» نیز قابل توجه است که در عصر پدر به «حج» آمده و با شوکت و عظمت حضرت در هنگام استلام «حجر» مواجه می‌گردد و وقتی از صاحب این شوکت و عظمت می‌پرسند، اظهار نادانی کرده و در این موقع «فرزدق» به انشاء قصیده‌ی بلند میمیه خود می‌پردازد، مشروح این جریان تحت عنوان: فرزدق، شاعر برجسته‌ی عرب، و توصیف حضرت سجاده -علیه السلام- بحث و بررسی گردیده است. در زمینه ارتباط و برخوردهای حضرت با «یزید بن معاویه» نیز به صورت مشروح در بررسی حوادث «مقطع پس از شهادت حضرت تا ورود به مدینه» آنچه در این زمینه در تاریخ آمده، بیان گردیده است. اما «معاویه بن یزید» پسر «یزید»، بعد از مرگ پدر به جای او نشسته و پس از اندکی خود را از خلافت عزل کرد و بعد از او «مروان بن حکم» به حکومت رسید فرد پلیدی که به خاطر اسائه ادب به پیامبر -صلی الله علیه و آله وسلم- از جانب حضرت تبعید شده بود ولی «عثمان»، در عصر خلافت خود فرمان پیامبر را شکسته و او را به «مدینه» برگرداند و جزء مشاوران و مسئولین حکومتی قرار داد و سپس در زمان خلافت امیرالمؤمنین -علیه السلام-، در جنگ «جمل»، مقابل حضرت ایستاد و جنگید، و در عصر «معاویه» والی «مدینه» شد و زمانی که حضرت سیدالشهداء -علیه السلام- در مجلس «ولید بن عتب» که در آن زمان والی «مدینه» بود برای بیعت با «یزید» تحت فشار قرار گرفتند، او حضور داشته و پیشنهاد قتل سریع حضرت را داد. آری پس از «معاویه بن یزید»، این شخصیت پلید با تحرکات خویش کرسی [صفحه ۴۹۵] بلا صاحب خلافت «بنی امیه» را به چنگ آورد و گرچه بیش از دو ماه حکومت نکرد ولی در همین مدت سخت‌ترین فشارها را بر شیعیان امیرالمؤمنین -علیه السلام- وارد کرده و در عصر او به صورت علنی بر بالای منابر به مولی علی -علیه السلام- لعن می‌کردند. اما پس از حکومت اندک او فرزندش «عبدالملک بن مروان» در سال ۶۵ هجری به جای پدر نشست و به مدت ۲۱ سال، تا سال ۸۶ هجری، کرسی خلافت را غاصبانه در اختیار داشت. در خلال این مدت مسائل مختلفی در مناسبات حضرت سجاده -علیه السلام- با این خلیفه اموی اتفاق افتاد که نیاز به بحث و بررسی دارد. این مسائل تحت عنوان «روابط و برخوردهای حضرت سجاده -علیه السلام- با عبدالملک بن مروان» بررسی می‌گردد. اما ارتباط حضرت با «ولید بن عبدالملک»؛ در تاریخ سند خاصی در این زمینه گزارش نشده، جز اینکه مسمومیت حضرت به دست پلید او می‌باشد که در قسمت وفات حضرت تحت عنوان «قاتل حضرت سجاده -علیه السلام-» بررسی می‌گردد.

روابط و برخوردهای حضرت سجاده با عبدالملک بن مروان

«عبدالملک بن مروان» در چهل سالگی پس از حکومت کوتاه پدرش زمام حکومت اموی را در دمشق در سال ۶۵ هجری به دست گرفت و برای مدت طولانی حدود بیست و یک سال تا سال ۸۶ هجری، حاکم جهان اسلام در آن عصر بود. او گرچه قبل از رسیدن به منصب حکومت خود را با «زهد» و «عبادت» در منظر جامعه، موجه جلوه می‌داد ولی به گواهی تاریخ به محض رسیدن به مقام و ریاست، با همه ارزشها خداحافظی نموده به قرآنی که آن را تلاوت می‌کرد گفت: «هذا آخر العهد بک» [۷۱۲] یعنی: «این آخرین دیدار من و توست.» او پس از ترهد، به هنگام سلطنت خود، به خداوند سوگند می‌خورد که [صفحه ۴۹۶] شراب می‌نوشد، [۷۱۳] و در ابتدای رسیدن به قدرت نیز در خطبه‌ای به صراحت گفت: «من با «شمشیر» دردهای این امت را مداوا می‌کنم و هر کس مرا به تقوا دعوت کند گردن او را خواهم زد!!» [۷۱۴]. از بزرگترین سیئات این حاکم اموی، مسلط کردن فرد سفاک و پلیدی به نام «حجاج بن یوسف ثقفی» بر جان و ناموس مردم مسلمان بود. «حجاج» «عبدالملک» را از پیامبر برتر می‌دانست و در «عداوت» و «حقد» با خاندان پیامبر و امیرالمؤمنین علیهما السلام سر آمد روزگار بود و شنیدن نام «کافر» برای او خوشایندتر از شنیدن نام «شیعه» بود. این کارگزار پلید اموی در تحکیم سلطه‌ی «عبدالملک بن مروان» نقش مهمی ایفاء کرد و همه آشوبها و مزاحمت‌ها را از سر راه حکومت مطلقه‌ی او برداشت. همو «ابن زبیر» را با همه اقتداری که پیدا کرده بود سرکوب نموده و او را به دار آویخت و حدود بیست سال بر مرکز انقلابهای شیعی یعنی «کوفه» با سفاکی کامل حکومت کرده ده‌ها هزار نفر از شیعیان مخلص و انقلابی را به زنجیر کشیده و بسیاری از آنها را به شهادت رسانید. به هر حال صفحات تاریخ از عملکرد این طاغوت که منصوب از طرف «عبدالملک بن مروان» است، سیاه و اسم ننگین او در ردیف یکی از ستمکارترین حاکمان تاریخ قرار دارد. در زمینه ارتباط حضرت زین العابدین -علیه السلام- با «عبدالملک بن مروان» باید به این موضوع توجه داشت که این شخص، بزرگواری ویژه حضرت نسبت به مروانیان بخصوص پدرش را در جریان «انقلاب مدینه» مشاهده کرده و خود شاهد بوده است که چگونه آن امام همام در آن شرایط بحرانی که انقلابیون «مدینه» تمام «بنی امیه» را که به هزار تن می‌رسیدند و در منزل پدرش جمع شده بودند همه را از شهر اخراج کردند، در آن شرایط حضرت زین العابدین -علیه السلام- پذیرفتند همسر «مروان بن حکم» را که دختر «عثمان بن عفان» است، در بین خانواده خود نگهداری کرده و از او به بهترین وجه پذیرایی نمایند. [صفحه ۴۹۷] این کرامت و بزرگواری حضرت در نگرش مثبت «عبدالملک بن مروان» در اوایل حکومت خود نسبت به حضرت زین العابدین -علیه السلام- تأثیر داشته است و حضرت سجاد -علیه السلام- نیز از آن کمال استفاده را در پیشبرد برنامه‌های خود داشته‌اند. ولی از آنجا که ریاست و مقام اگر در بستر الهی آن مطرح نباشد باعث هدم همه ارزشها و فراموشی همه نیکی‌ها می‌گردد، برخورد «عبدالملک» با حضرت بعدا بسیار تند و خشن شده تا جایی که دستور دستگیری و به غل و زنجیر کشیدن حضرت را صادر می‌کند تا ایشان را با آن وضع به مرکز حکومت او بیاورند ولی حضرت با اعجاز و کرامتی بلند، خود را از آن زنجیرها آزاد و با «طی الارض» نزد او حاضر می‌شوند و با برخورد تند با او، همه‌ی وجودش را مملو از «رعب» و «وحشت» کرده و سپس به «مدینه» برمی‌گردند. [۷۱۵] به هر حال ارتباط حضرت با «عبدالملک بن مروان» دارای فراز و نشیب‌های مختلفی بوده است که در تمام مقاطع آن «عزت» و «حکمت» حضرت، مشهود است و آنچنان این ارتباط با سیاست تنظیم گردیده است که حاکم مقتدر مروانی به اعتراف به مکرمت و بزرگواری برای آن حضرت مجبور می‌گردد. در این قسمت برای بررسی ارتباطات و برخوردهای حضرت با «عبدالملک بن مروان» به هشت روایت که در اسناد موجود است، اشاره می‌کنیم: ۱- نگارش نامه‌ای به «عبدالملک» در زمینه امتناع او از قتل بنی هاشم به تحریک «حجاج». ۲- گزارش «زهري» از دخول حضرت سجاد بر «عبدالملک» و تکریم و اعزاز حضرت توسط او. ۳- حکم «عبدالملک» در زمینه تحویل دادن صدقات حضرت رسول - صلی الله علیه و آله وسلم - و حضرت علی -علیه السلام- به حضرت. ۴- کمک به «عبدالملک» در جواب دادن به نامه «ملک روم». ۵- نامه «عبدالملک» به حضرت در زمینه ازدواج با یک کنیز و جواب حضرت. ۶- بی‌اعتنایی حضرت به «عبدالملک» در حال طواف و احضار حضرت توسط او. [صفحه ۴۹۸] ۷- اصرار «عبدالملک» در گرفتن

شمشیر پیامبر از حضرت و امتناع حضرت. ۸- دستور «عبدالملک» به غل و زنجیر کشیدن حضرت و آزادی معجزه گونه حضرت.

نگارش نامه‌ای توسط حضرت سجاد به عبدالملک در زمینه‌ی امتناع او از قتل بنی هاشم به تحریک حجاج

امام صادق -علیه السلام- فرمودند: «چونکه «عبدالملک بن مروان» به حکومت رسید و حکومت او مستقر گردید برای «حجاج» نامه‌ای نوشت و در آن نامه به خط خود چنین نوشت که: «بسم الله الرحمن الرحيم از عبدالله «عبدالملک بن مروان» به «حجاج بن یوسف ثقفی» اما بعد، مرا از خونهای دودمان عبدالملک بازدار چرا که من آل ابی سفیان را چونکه به حکومت رسیدند دیدم که دست خود را به این خون آلوده کرده و در آن فرو رفتند و از این رو پس از این عمل جز مدت اندکی درنگ نکرده و همه نابود شدند و السلام.» [۷۱۶]. (در بعضی از نقل‌ها «عبدالملک» «حجاج» را امر به حفاظت از خونهای فرزندان عبدالملک اجتناب از آلوده شدن به آن می‌کند، و بعد علت را یادآور می‌شود. این نامه را «عبدالملک» به صورت سری نوشته بود و هیچ کس از آن اطلاع نداشت و آن را با پیک نامه رسان برای «حجاج» فرستاد. البته علت نگارش این نامه، چنانکه در بعضی از اسناد آمده است، نامه «حجاج بن یوسف ثقفی» به او بوده که در آن نوشته بود: «اگر می‌خواهی ملک و سلطنت تو ثابت گردیده و استمرار و قرار یابد، علی بن الحسین -علیه السلام- را به قتل برسان!!» [۷۱۷]. حضرت علی بن الحسین -علیه السلام- به محض ارسال این نامه از جانب «عبدالملک» از مضمون آن مطلع گردیدند و فوراً نامه‌ای برای او نوشتند بدین مضمون که: [صفحه ۴۹۹] بسم الله الرحمن الرحيم ... اما بعد: «تو در روز کذا و کذا، و در ساعت کذا و کذا، از ماه کذا و کذا این مطالب را نوشتی، و رسول الله - صلی الله علیه و آله وسلم - مرا به آن خبر داد و از آن مطلع ساخت. خداوند متعال این کار تو را سپاس گزارد و ملک تو را تثبیت نمود و برهه‌ای از زمان بر آن افزود.» (عمر تو را زیاد کرد). حضرت بعد نامه را پیچیده و آن را مهر نمودند و توسط یکی از غلامان خود و به وسیله شتر خود، آن را برای «عبدالملک» ارسال داشتند و امر فرمودند که به محض ورود به دست «عبدالملک» برساند. چونکه نامه به دست «عبدالملک» رسید به تاریخ آن نگاه کرد و آن را موافق تاریخ نامه خود یافت و لذا در صدق حضرت زین العابدین - علیه السلام- شک نکرد و از این رو بسیار خوشحال شد. بعد باری از شتر «دینار» برای حضرت فرستاد و درخواست نمود تا حضرت همه حوایج خود و حوایج اهل بیت و موالیان خود را برای او گزارش کنند. [۷۱۸]. با تأمل در این برخورد حضرت سجاد - علیه السلام- با «عبدالملک» به دست می‌آید چگونه حضرت با برخورد مثبت با اقدام و موضع‌گیری مثبت «عبدالملک بن مروان»، زمینه‌ی انعطاف بیش از حد او را فراهم می‌کنند. در ضمن اطلاع کامل خود از آنچه در درون قصر شاهانه و روابط سیاسی و امنیتی نظام حاکم می‌گذرد از یک سو و ارتباط خود را با رسول خدا - صلی الله علیه و آله وسلم - از سوی دیگر به «عبدالملک» می‌فهمانند و بدین ترتیب «حق» بودن خود را از هر حیث اثبات کرده و تفوق خود را نیز اعلام می‌دارند. به هر حال این برخورد که سرتاسر سیاسی و حاوی نکات و رموز دقیق است در جلب توجه مثبت «عبدالملک» به حضرت مؤثر بوده است. [صفحه ۵۰۰]

گزارش زهری از ورود حضرت سجاد بر عبدالملک و تکریم و اعزاز حضرت توسط او

«زهری» می‌گوید: با حضرت علی بن الحسین -علیهما الصلاة والسلام- بر «عبدالملک مروان» وارد شدیم. برای «عبدالملک» آنچه را از اثر «سجود» در بین دو چشمان حضرت دید بسیار بزرگ آمده از این رو گفت: «ایا ابامحمد آثار اجتهاد و تلاش بر شما ظاهر شده است و از جانب خداوند برای شما حسن و نیکی سبقت گرفته است و شما پاره تن رسول الله - صلی الله علیه و آله وسلم - بوده دارای نسبت نزدیک و ارتباط اکید با او می‌باشید. شما هر آینه دارای فضل و برتری عظیم بر اهل بیت خود و همه معاصرین خود بوده و به شما از «فضل» و «علم» و «دین» و «ورع» بدان اندازه داده شده که به هیچ کس از امثال شما داده نشده و قبل از شما کسی

هم رتبه‌ی شما نبوده مگر اسلاف بزرگوار خود شما. سپس «عبدالملک» در تداوم تمجید و ثناگویی حضرت، مفصل سخن گفت. در این هنگام علی بن الحسین -علیه السلام- فرمود: «ای امیرالمؤمنین آنچه که تو ذکر کردی و توصیف نمودی همه از فضل الهی و تأیید و توفیق اوست، سبحانه و تعالی، پس شکر و سپاس این همه نعمت که او مرحمت فرموده کجاست؟ رسول الله - صلی الله علیه و آله وسلم - برای نماز آنقدر می‌ایستاد که قدمهای مبارکش متورم گردید و برای روزه آنقدر تشنگی می‌خورد که دهان مبارکش خشک گردید تا اینکه به ایشان گفته شد: یا رسول الله آیا خداوند گناه گذشته و آینده شما را نیامرزد؟ و حضرت جواب می‌داد که آیا بنده سپاسگزاری نباشم؟ حمد مختص خداست بر آنچه اولویت بخشید و امتحان کرد و سپاس مختص اوست، هم در دنیا هم در آخرت. قسم به خداوند اگر همه‌ی اعضایم قطعه قطعه شود و بر سینه‌ام سرازیر گردد، هرگز توان این را ندارم که برای خداوند - جل جلاله - سپاس عسری از اعشار از یک نعمت از همه نعمت‌هایی که شمارشگران نمی‌توانند آن را احصاء کنند، قیام کنم، و سپاس و حمد همه‌ی حامدین عالم به حمد و سپاس یک نعمت از آن نعمت‌ها نمی‌رسد. قسم به خدا تلاش خود را رها نمی‌کنم تا اینکه خداوند مرا ببیند که هرگز چیزی مرا از شکر او و یاد او در شب و روز و نه در خفا و نه در آشکار مشغول نگردانیده است. و اگر نبود که اهل من بر من حق داشتند و سایر مردم از خاص و [صفحه ۵۰۱] عام نیز بر من حقوقی دارند، که قیام به آن به اندازه وسع و قدرت، وظیفه‌ی من است باید آن حقوق را نسبت به آنها ادا کنم، هر آینه با گوشه‌ی چشم به سمت آسمان می‌نگریستم و با قلبم به سوی حضرت الله متوجه می‌شدم و بعد هرگز آن دو را بر نمی‌گردانم تا خداوند جان مرا بستاند که او بهترین حاکمان است. بعد حضرت -علیه السلام- گریست و «عبدالملک» نیز گریست. سپس «عبدالملک» گفت: «چقدر مابین بنده‌ای که آخرت را طالب است و برای آن تلاش می‌کند و بنده‌ای که دنیا طلب است و در آخرت نصیبی ندارد، تفاوت وجود دارد.» آنگاه رو به حضرت آورد و از ایشان نیازهایشان را پرسید و از این سؤال کرد که برای چه آمده‌اند و چه مقصودی دارند و شفاعت ایشان را در مورد کسانی که شفاعت کردند قبول کرده و به اموال فراوانی ایشان را «صله» مرحمت کرد. [۷۱۹]. با دقت در این حدیث معلوم می‌گردد این برخورد «عبدالملک» با حضرت سجاده -علیه السلام- مربوط به بخش‌های ابتدایی خلافت آن طاغوت می‌باشد. اما به هر حال جاذبه فوق العاده‌ی سیمای حضرت، شخصی مانند «عبدالملک» را آنچنان تحت تأثیر قرار می‌دهد که چنین لب به تمجید و تکریم می‌گشاید و از این جالب‌تر برخورد حضرت با این تمجیدها و تعریفهاست. دید توحیدی حضرت، استشهاد به سیره رسول خدا - صلی الله علیه و آله وسلم - و بعد بیان دیدگاه خود در زمینه عبودیت الهی و کیفیت آن، در مقابل طاغوتی مانند «عبدالملک» که با آمدن به «دمشق» و رسیدن به قدرت با قرآن خداحافظی کرده و سوگند می‌خورد که من شراب می‌نوشم و اگر کسی مرا به تقوا دعوت کند، گردن او را قطع خواهم کرد، بسیار قابل توجه و با اهمیت است و اعتراف «عبدالملک» به تفاوت عبد «طالب دنیا» و «طالب آخرت» نیز جالب است و مصادیق آن را هم قطعاً توجه داشته است. بدین ترتیب حضرت با این بیان و برخورد، غاصب بودن او و اولی بودن خود را برای منصب «ولایت» اثبات می‌کنند، ولی آنقدر با ظرافت و سیاست این کار صورت می‌گیرد که «عبدالملک» با توجه به آن، در عین حال حضرت را مورد اکرام [صفحه ۵۰۲] فوق العاده خود قرار می‌دهد و همه‌ی حوایج و مراد حضرت را بر آورده می‌سازد.

حکم عبدالملک در زمینه تحویل دادن موقوفات حضرت رسول و حضرت علی به حضرت سجاده

چونکه «عبدالملک بن مروان» به خلافت رسید صدقات حضرت رسول - صلی الله علیه و آله وسلم - و صدقات حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب را به علی الحسین -علیه السلام- برگردانید و آن صدقه‌ها هر دو مضمونه بودند. (منظور اوقافی است که حضرات قرار داده بودند). «عمر بن علی» (که یکی از فرزندان حضرت امیرالمؤمنین علی -علیه السلام- بود) نزد «عبدالملک» آمده و تظلم کرد و گفت: «یا امیرالمؤمنین! من پسر متصدق هستم (شخصی که وقف را تعیین کرده است) و این (حضرت علی بن

الحسین) پسر متصدق است. پس من از او نسبت به آنها اولی هستم. در این حال «عبدالملک» به این شعر «ابن ابی‌الحق» تمثال کرد که: لا تجعل الباطل حقا و لا تلط دون الحق بالباطل یعنی: «باطل را حق قرار نده و هنگامی که حق ظاهر شد ملازم باطل مباش و به آن نجسب» (لا نجعل ... و لا نلط ... هم روایت شده است). بعد گفت: «بلند شو ای علی بن‌الحسین من تو را متولی این اوقاف قرار دادم». پس هر دو بلند شدند و چونکه بیرون آمدند، «عمر» نسبت به حضرت بی‌ادبی کرده و ایشان را اذیت کرد حضرت سکوت کرده و ابتدا هیچ جوابی به او ندادند و بعد که فرزند «عمر بن علی» نزد حضرت آمده و سلام کرد و روی حضرت افتاده و شروع به بوسیدن ایشان کرد، حضرت فرمودند: «ای پسر عمو اینکه پدرت «صله‌ی رحم» مرا قطع کرده مانع از این نمی‌باشد که من نسبت به تو «صله رحم» کنم. از این رو دخترم «خدیجه» را به عقد زواج و همسری تو در آوردم.» [۷۲۰]. در این برخورد «عبدالملک» نسبت به حضرت سجاد -علیه‌السلام-، نظر مثبت و مرحمت او در ارتباط با حضرت مشهود است. و تمثال او به شعر «ابن ابی‌الحق» گویای حق پنداشتن حضرت از جانب اوست که قطعاً نتیجه سیاستهای [صفحه ۵۰۳] دقیق حضرت زین‌العابدین -علیه‌السلام- در برخوردهای خود با او می‌باشد.

کمک نمودن حضرت سجاد به عبدالملک در نگارش جواب نامه‌ی ملک روم

پادشاه «روم» برای «عبدالملک بن مروان» نامه‌ای نوشت به این مضمون که: «تو گوشت شتری را خوردی که پدرت بر آن سوار شد و از «مدینه» فرار کرد!! با لشکریانی که صد هزار و صد هزار باشند با تو بشدت نبرد خواهم کرد!!» پس از دریافت این نامه، عبدالملک به «حجاج» نوشت: «تو به سوی علی بن‌الحسین زین‌العابدین -علیه‌السلام- نماینده‌ای بفرست و به او وعده‌های فراوان بده و به او بنویس آنچه را که ملک «روم» به من نوشته است.» «حجاج» فرمان «عبدالملک» را اطاعت کرد. حضرت علی بن‌الحسین -علیه‌السلام- فرمودند: «هر آینه برای خداوند لوحی است محفوظ که در هر روز سیصد مرتبه به آن توجه می‌کند و آن را ملاحظه می‌فرماید. هیچ ملاحظه‌ای از آن ملاحظه‌ها نیست مگر اینکه می‌میراند در آن و یا «احیا» می‌کند، «عزیز» می‌گرداند و یا «ذلیل» می‌کند و هر چه را بخواهد انجام می‌دهد. و من امیدوارم تو را از آن کفایت کند یک ملاحظه از آنها.» «حجاج» این مطلب را به «عبدالملک» نوشت و «عبدالملک» نیز عیناً آن را برای پادشاه «روم» فرستاد. پس چونکه آن پادشاه این نامه را قرائت کرد گفت: «این خارج نشده است مگر از کلام نبوت.» [۷۲۱]. این سند نشان دهنده‌ی اذعان و اعتقاد «عبدالملک بن مروان» به جایگاه والای حضرت علی بن‌الحسین -علیه‌السلام- است. آری او می‌داند جواب تهدید پادشاه «روم» را باید از محضر حضرت گرفت و حضرت نیز در چنین وضعیتی از راهنمایی دریغ نمی‌فرمایند. ولی باید توجه داشت عین این مضمون که در نامه حضرت آمده در مورد طاغوتی مثل «عبدالملک» نیز صادق است و او باید از آن درس لازم را می‌گرفت. [صفحه ۵۰۴]

نامه عبدالملک به حضرت سجاد در زمینه ازدواج با یک کنیز و جواب دندان شکن حضرت

حضرت صادق -علیه‌السلام- فرمودند: «حضرت علی بن‌الحسین صلوات الله علیهما با کنیزی که برای حضرت امام حسن -علیه‌السلام- بوده و آزاد شده بود، ازدواج کردند. این مطلب به اطلاع «عبدالملک بن مروان» رسید و او در این ارتباط به حضرت نوشت: «تو داماد کنیزان شده‌ای!!» حضرت علی بن‌الحسین -علیه‌السلام- در جواب او نوشتند: «خداوند به وسیله اسلام «پستی» را مرتفع فرمود و نواقص را اتمام کرد و از سرزنش و پستی به وسیله اسلام کرامت آفرید، پس هیچ سرزنشی بر مسلمان نیست. هر آینه لوم و پستی و فرومایگی، فرومایگی جاهلیت است. رسول خدا -صلی الله علیه و آله وسلم- بنده‌اش را داماد کرد و خود با کنیزش ازدواج نمود.» چون نامه به دست «عبدالملک مروان» رسید به اطرافیان خود گفت: «به من خبر دهید از مردی که هر گاه کاری که

مردم می‌کنند انجام دهد، جز به شرافت او افزوده نمی‌شود؟» گفتند: «آن امیرالمؤمنین است.» او گفت: «نه، به خدا قسم او نیست.» گفتند: «ما جز امیرالمؤمنین کسی را نمی‌شناسیم.» گفت: «نه قسم به خدا او امیرالمؤمنین نیست و لیکن او علی بن الحسین - علیه‌السلام - است.» [۷۲۲]. «زراره» از یکی از امامها (امام باقر - علیه‌السلام - یا امام صادق - علیه‌السلام -) نقل می‌کند که: حضرت علی بن الحسین - علیه‌السلام - با «ام ولد» عمویش حضرت امام حسن - علیه‌السلام - ازدواج کرد و مادر (دایه) خودش را به عقد برده‌ی خودش در آورد، چونکه این مطلب به اطلاع «عبدالملک بن مروان» رسید به ایشان نوشت: «ای علی بن الحسین گویا خودت را در قومت نمی‌شناسی و به قدر و منزلت خود نزد مردم واقف نیستی، با کنیزی ازدواج کرده‌ای و برده خودت را به عنوان شوهر برای مادرت (دایه‌ات) برگزیدی!!» حضرت برای او نوشتند: «نامه تو را فهمیدم ولی برای ما [صفحه ۵۰۵] رسول خدا - صلی الله علیه و آله وسلم - اسوه و الگو می‌باشند. آن حضرت زینب، دختر عمه خود را به ازدواج بنده خود که نامش «زید» بود در آورد و با کنیز خود «صفیه» دختر «حیی بن اخطب»، ازدواج کرد.» [۷۲۳]. قابل توجه اینکه مادر حضرت علی بن الحسین - علیه‌السلام - جناب «شهربانو» بوده‌اند که سالیان قبل از دنیا رفته بوده‌اند حضرت را یکی از کنیزان پدرشان به عنوان «دایه»، بزرگ کرده و از این رو به او «مادر» خطاب می‌کردند، بعد در مناسبتی بر اساس رغبت خود آن خانم، تصمیم به ازدواج با یکی از برده‌هایشان می‌گیرند. و از این رو شهرت یافت که حضرت مادرشان را به عقد یکی از موالیانشان در آورده است. [۷۲۴]. در قسمت همسری دیگر برای امام سجاد - علیه‌السلام - (۳) نیز روایت بسیار جالبی در زمینه عیب جویی «عبدالملک» از حضرت سجاد - علیه‌السلام - در زمینه ازدواج با «کنیز» خود و جواب دندان شکن حضرت به صورت مفصل ذکر گردیده است. با توجه به نام‌های ذکر شده، به دست می‌آید حضرت چگونه با نظام ارزشی منحط در دیدگاه «عبدالملک» با استدلال و برهان قاطع برخورد کرده و با استناد به سیره‌ی رسول خدا - صلی الله علیه و آله وسلم - پندار او را ابطال می‌کنند و او نیز به شرافت حضرت اعتراف می‌کند.

بی‌اعتنایی حضرت سجاد به عبدالملک در حال طواف و احضار حضرت توسط او

از امام باقر - علیه‌السلام - نقل شده است که: «عبدالملک بن مروان» در حال طواف به گرد خانه خدا بود و حضرت علی بن الحسین - علیه‌السلام - در مقابل او در حال طواف بودند و هیچ به او التفات و توجهی نداشتند. و «عبدالملک» نیز حضرت را با صورت نمی‌شناخت. (چرا که پشت حضرت به او بوده و نمی‌توانست بفهمد که این شخص طواف کننده، حضرت سجاد - علیه‌السلام - است). در این [صفحه ۵۰۶] هنگام فریاد زد: «این چه کسی است که در مقابل ما طواف می‌کند و هیچ به سوی ما توجه و التفاتی ندارد؟!» به او گفته شد: «این علی بن الحسین - علیه‌السلام - است.» «عبدالملک» با شنیدن این سخن در مکان خودش جلوس کرد فرمان داد: «او را برگردانید.» مأمورین حکومتی حضرت را برگردانیدند. «عبدالملک» به حضرت گفت: «ای علی بن الحسین من که قاتل پدر تو نیستم پس چه عاملی تو را از آمدن به سوی من منع می‌کند؟» حضرت در جواب او فرمودند: «قاتل پدر من با عملکرد خود دنیای پدرم را بر او فاسد و تباه نمود. و پدرم به این خاطر آخرت او را بر او فاسد ساخت. حال اگر تو دوست داری به مانند او باشی پس باش. (فان احببت ان تکون کهو فکن). «عبدالملک» جواب داد: «هرگز. و لکن به نزد ما بیا تا بدین وسیله به دنیای ما نائل گردی.» در این حال حضرت علی بن الحسین - علیه‌السلام - به روی زمین نشست و ردای خود را پهن کردند و عرض کردند: «بار الها، به او حرمت و احترام اولیائت را نزد خودت نشان بده.» در آن لحظه دفعتا ردای حضرت مملو از «در» گردید که نزدیک بود درخشش نور آن، چشم‌ها را نابینا سازد!! حضرت رو به «عبدالملک» کرده و فرمودند: «کسی که حرمت او نزد پروردگارش این چنین است، آیا به دنیای تو نیاز دارد؟» بعد عرض کردند: «بارالها اینها را بگیر که من حاجتی به آن ندارم!!» [۷۲۵]. بر اساس این سند «عزت» حضرت زین العابدین - علیه‌السلام - از یک سو، و بی‌اعتنایی ایشان به رأس قله‌ی حاکمیت اموی از سوی دیگر روشن می‌گردد. جواب قاطع حضرت که اگر تو می‌خواهی مثل قاتل پدرم باشی، باش، و بیان واقعیت عملکرد قاتلین حضرت سیدالشهداء

-علیه‌السلام- در آن جمع که علی القاعده جمع کثیری از حجاج ناظر صحنه بودند، دلالت بر صلابت حضرت در برخورد با [صفحه ۵۰۷] نظام سیاسی حاکم و بیان واقعیت‌های موجود دارد. اساسا برخورد متفکرانه حضرت با خلیفه‌ی اموی در آن جمع و بی‌اعتنایی به دستگاه حاکمه و نشان دادن جایگاه خود نزد خداوند به آنان، اینها همه حاکی از مواضع بلند سیاسی حضرت سجاده - علیه‌السلام- است.

اصرار عبدالملک در گرفتن شمشیر پیامبر از حضرت سجاده و امتناع حضرت

به اطلاع «عبدالملک بن مروان» رسید که شمشیر رسول خدا - صلی الله علیه و آله وسلم - نزد حضرت زین العابدین - علیه‌السلام- است. او فردی را نزد حضرت فرستاد و تقاضا کرد آن شمشیر را به او ببخشند، اما حضرت امتناع فرمودند. با مواجهه با امتناع حضرت، «عبدالملک» نامه‌ای تهدید آمیز حضور ایشان نوشت و در آن آورد که رزق حضرت را از بیت المال قطع خواهد کرد. حضرت سجاده - علیه‌السلام- در پاسخ او چنین نوشتند: «اما بعد، هر آینه خداوند برای متقین و پرهیزکاران راه خروج از آنچه را نمی‌پسندند و کراهت دارند مقدر فرموده و آن را ضمانت کرده است. چه اینکه برای آنها رویشان را از جایی که گمان نمی‌کنند تضمین فرموده است. و خداوند - جل ذکره - فرموده: «خداوند تمامی خائنین ناسپاس را دوست ندارد» حال تو بنگر کدام یک از ما و تو نسبت به این آیه اولی هستیم.» [۷۲۶]. از قاطعیت بی‌نظیر حضرت در پاسخ به «عبدالملک» و مطرح کردن او به عنوان خائنی ناسپاس به دست می‌آید مسأله‌ی تقاضای شمشیر رسول خدا - صلی الله علیه و آله وسلم - یک امر عادی نبوده و چنین نبوده است که مثلا «عبدالملک» آن را به عنوان یک شیء عتیقه و یا حتی متبرک درخواست کرده باشد. نه، او می‌دانسته بودن شمشیر پیامبر نزد حضرت، نشانه اولویت و احقیت آن بزرگوار برای امامت و رهبری سیاسی و اجتماعی است. از این رو در صدد گرفتن این ودیعه بزرگ برآمده است و ودیعه‌ی بزرگتر و زنده رسول الله - صلی الله علیه و آله وسلم - را به قطع حقوق از بیت المال تهدید می‌کند. پس او اعتقادی به رسول خدا - صلی الله علیه و آله وسلم - [صفحه ۵۰۸] ندارد و فقط در صدد تحکیم سلطه‌ی نامشروع خود هست و وقتی متوجه مطرح شدن حضرت سجاده - علیه‌السلام- به عنوان زعیم امت و جانشین پدر و جدش می‌شود، در صدد مبارزه و مواجهه با آن بزرگوار بر می‌آید که با برخورد قاطع حضرت مواجه می‌گردد. آیا این امور دلالت بر حضور سیاسی گسترده و عمیق حضرت در صحنه‌های حساس اجتماعی و ارتباط با نظام سیاسی حاکم در عالیترین سطوح و به مبارزه طلبیدن آن نمی‌باشد؟!

دستور عبدالملک مبنی بر به غل و زنجیر کشیدن حضرت سجاده و آزادی معجزه گونه حضرت

«زهری» می‌گوید: روزی که «عبدالملک» حضرت علی بن الحسین - علیه‌السلام- را از «مدینه» به «شام» فرستاد، آن حضرت را مشاهده کردم او دستور داده بود تا حضرت را زنجیر پیچ کنند و با آهن ایشان را ببندند و تعداد قابل توجهی از نیروهای امنیتی را مأمور حفاظت آقا کرده بود. من از آنها اجازه خواستم تا به حضرت سلام کرده و با ایشان وداع کنم. آنها اذن دادند و من بر ایشان وارد شدم. دیدم زنجیرها و قیدها در پای حضرت و غل در دست آن عزیز است. با مشاهده این منظره شروع کردم به گریستن و گفتم: «دوست داشتم من به جای شما بودم و شما سالم بودید!!» حضرت فرمود: «ای زهری، آیا آنچه را که تو می‌بینی به من نهاده‌اند و در گردنم گذاشته‌اند، مرا ناراحت می‌کند؟ آگاه باش اگر می‌خواستم، هیچ یک از اینها نبودند!! اینها را اگر تو و امثال تو بفهمید و به شماها برسد مرا به یاد عذاب الهی می‌اندازد و آن را به یاد می‌آورد.» آنگاه دستش را از غل و پایش را از زنجیر بیرون آورد. و فرمود: «ای زهری با اینها بیش از دو منزل از «مدینه» عبور نخواهم کرد!!» زهری می‌گوید: «ما فقط چهار شبانه روز

در «مدینه» درنگ کردیم که افراد موکل برای حفاظت آقا به «مدینه» برگشتند و به دنبال حضرت بودند و ایشان را طلب می‌کردند ولی ایشان را نیافتند و من جزء کسانی بودم که از آنها راجع به حضرت پرسش نمودند. بعضی از آنها به من گفتند: «همه ما او را می‌دیدیم که در جلو حرکت می‌کرد و همه تابع و در عقب سر مرکب او حرکت می‌کردیم. او که [صفحه ۵۰۹] فرود می‌آمد، همه ما اطراف او بودیم و نمی‌خوابیده و مرتب او را مراقبت، رصد و محافظت می‌کردیم. اما وقتی صبح شد او را در بین محملش نیافتیم و جز آهنهای او چیزی آنجا نبود.» بعد از این واقعه من به قصد «شام» حرکت کردم و به «عبدالملک» وارد شدم. او از من راجع به علی بن الحسین -علیه السلام- سؤال نمود و من نیز آنچه می‌دانستم به او گفتم. او گفت: «حضرت نزد من آمد، همان روزی که نیروهای محافظ او، او را از دست داده بودند، پس بر من وارد شد و گفت: «ما انا و انت» مرا به توجه کار؟ (من کیستم و تو کیستی؟) من گفتم: «نزد من اقامت گزین.» او فرمود: «دوست ندارم.» آنگاه خارج شد. پس قسم به خداوند تمام وجودم از خوف او پر شده بود!! «زهري» می‌گوید: من گفتم: «علی بن الحسین -علیه السلام- آنچنانکه تو می‌پنداری نیست او به خودش مشغول است.» او گفت: «شغل مانند او چه خوب شغلی است، پس چه خوب شغلی است آنچه را او بدان مشغول است.» [۷۲۷]. آیا کسی که بر اساس آنچه در سایر اسناد آمده مورد احترام و اکرام و اعزاز «عبدالملک بن مروان» است، باید با غل و زنجیر دستگیر و با چنین وضعی او را از «مدینه» تا «شام» بیاورند؟ آیا این برخورد خشن، حاکی از تحریکات سیاسی گسترده حضرت سجاد -علیه السلام- و روشن شدن تدریجی آثار برنامه‌های فراگیر و عمیق حضرت در راستای اهداف بلند امامت نیست که بالاخره «عبدالملک» را به اتخاذ چنین موضعی سوق داده و مجبور شده دستور بازداشت و احضار حضرت آنهم به این نحو را صادر کند؟ آری حضور حضرت در صحنه سیاسی و به ثمر نشستن مجاهدات آن بزرگوار در طول این مدت مدید و مطرح شدن به عنوان «امام» در بین مردم و شناخته شدن آن بزرگوار به این سمت از جانب انبوه مسلمین و عشق و ارادت [صفحه ۵۱۰] همه‌ی جامعه به حضرت و بزرگواریهای آن عزیز و اتخاذ مواضع سلبی در مقابل نقشه‌های نظام سیاسی حاکم و برخوردهای افشاگرانه بیشمار علیه تزیورها و عوام فریبهای آنها و عمال بی‌هویت و مزدورشان، این همه «عبدالملک» را که زمانی حضرت را برترین و با شرافت‌ترین بنده‌ی خدا می‌دانست، به اتخاذ موضعی خشن نظیر آنچه در متن حدیث آمد، وادار می‌کند اما در عین حال حضرت با کرامتی بلند، خود را از قیدها رهانیده و چشمه‌ی کوچکی از قدرت الهی خود را به دستگاه طاغوت نشان می‌دهند و همه‌ی وجود رأس طاغوت زمان را مملو از خوف و ترس می‌نمایند. آری بر اساس آنچه در این سند آمده است، حضرت علی بن الحسین -علیه السلام- دغدغه اصلی «عبدالملک» شده بودند و او از «زهري» که در «مدینه» در کنار حضرت حضور داشته و خود از علمای درباری است، از حضرت بازجویی نموده و کسب اطلاع می‌کند وقتی به حسب تلقی این فرد، متوجه می‌شود که حضرت به خود مشغولند، بسیار خوشحال شده، آرزو می‌کند که این شغل حضرت باشد. تمام این نکات حاکی از اجرای نامه‌های سیاسی از جانب حضرت زین العابدین -علیه السلام- می‌باشد.

معرفی یک کتاب در زمینه بررسی بعد سیاسی زندگی حضرت سجاد و نتیجه‌گیری از بحثها

در زمینه بررسی «بعد سیاسی» وجود اقدس حضرت زین العابدین و سید الساجدین -علیه السلام- دیدگاههای متفاوت و نگرشهای مختلفی ارائه شده است. بسیاری از مورخین و نویسندگان که در زمینه تاریخ زندگانی حضرت سجاد -علیه السلام- به تحقیق و نگارش پرداخته‌اند یا بکلی متعرض این بعد از زندگی حضرت نشده‌اند و یا با کمال تأسف حضرت را منزحل از جامعه و تنها مشغول به «دعا» و «مناجات» معرفی کرده و حتی بعضی حضرت را دارای گرایشهای جدی در تأیید و اقبال به دستگاه اموی دانسته و بدین وسیله بدترین تهمت و بالاترین جفا را در حق پرچمدار بزرگ تداوم نهضت عاشورا و امام همامی که بالاترین نقش را در به ثمر نشاندن دستاوردهای عظیم «انقلاب کربلا» به عهده داشتند، روا داشته و در واقع به عملکرد و قداست و عصمت وجودی آن

امام عزیز خیانت نموده‌اند. [صفحه ۵۱۱] اما در سالهای اخیر به برکت تربیت نیروهای صالح و خوش فهم در عرصه تحقیق در زمینه تاریخ ائمه هدی -علیهم‌السلام- و نگرش جدیدی که در پرتو پیروزی انقلاب عظیم اسلامی در کشور بین نیروهای فکری و محققین این میدان پدید آمد، کارهای با اهمیت و در خور توجهی در شناخت گوشه‌ای از حقایق مربوط به عملکرد نورانی سیاسی حضرت سجاد -علیه‌السلام-، انجام گرفت که همه آنها قابل تقدیر می‌باشد. در این میان یکی از قوی‌ترین و جامع‌ترین اثری که به بررسی صحیح «بعد سیاسی» وجود اقدس حضرت زین العابدین -علیه‌السلام- پرداخته و از زاویه‌ای جدید حیات طیبیه این امام بزرگوار را کاوش نموده است، کتاب ارزشمند جهاد الامام السجاد -علیه‌السلام- است که توسط استاد بزرگوار و محقق توانمند، حضرت حجت الاسلام -و المسلمین حاج سید محمدرضا حسینی جلالی - دام عزه - نگارش شده است. این کتاب در مسابقه علمی پیرامون زندگی حضرت سجاد -علیه‌السلام- که توسط موسسه‌ی «آل البیت لاحیاء التراث» فرع بیروت، برگزار گردید، در مابین ۲۴ اثر ارائه شده، دارای رتبه‌ی نخست دانسته شده و برنده‌ی اول گردیده است. این کتاب شریف در بحث‌های عمیق و گسترده با اثبات امامت حضرت سجاد -علیه‌السلام- از منظرهای مختلف، در خلال پنج فصل به بررسی «بعد سیاسی» وجود حضرت می‌پردازد: در «فصل اول» ادوار نبرد را در سیره‌ی امام سجاد -علیه‌السلام- بررسی می‌کند. در «فصل دوم» نبرد فکری و علمی حضرت را بحث می‌کند. در «فصل سوم» نبرد اجتماعی و عملی حضرت را بررسی می‌کند. در «فصل چهارم» تعهدات و التزامات یگانه در زندگی حضرت را کنکاش کرده و بالاخره در «فصل پنجم» مواقف و مواضع قاطع حضرت را مورد بررسی قرار می‌دهد. در خلال هر فصل با متدی قوی و تحقیقاتی عمیق، دهها عنصر از عناصر کلیدی شناخت حرکت سیاسی حضرت سجاد -علیه‌السلام- در خلال زندگانی آن بزرگوار، در اختیار مطالعه کننده قرار می‌گیرد و زوایای جدیدی برای شناخت حرکات به ظاهر معمولی و یا حرکات فرهنگی و اجتماعی حضرت اما در واقع نقشه‌های عمیق سیاسی آن بزرگوار فرا روی مشتاقان آشنایی با زندگانی حضرت زین العابدین -علیه‌السلام- می‌گشاید (شکرالله سعی مؤلفه و جزاه الله خیر الجزاء). [صفحه ۵۱۲] در خاتمه کتاب «نتایج بحث» مورد توجه قرار گرفته که در این قسمت ترجمه‌ای آزاد و گذرا از آن ارائه می‌گردد: «با کنکاشی که در مصادر تاریخی زندگی حضرت امام زین العابدین -علیه‌السلام- و اعمال، افکار، ادعیه و احادیث حضرت انجام دادیم، توانستیم اشارات پراکنده‌ای پیرامون ابعاد سیاسی در زندگی امام را جمع‌آوری کنیم. در خلال این بررسی دانستیم: امام زین العابدین -علیه‌السلام- به اعمال سیاسی بزرگی در راه اهداف بزرگی که دین برای آنها تشریح شده است، قیام نمودند. و اگر سختی کار مهمی که حضرت در شرایط بسیار دشوار و مشکل که در آن زندگی می‌کردند را ملاحظه کنیم به عظمت تلاشهایی که حضرت به آن اقدام فرمودند، واقف خواهیم شد. حضرت -علیه‌السلام- گرچه دستی به سمت سلاح آهنی دراز نکردند و لکن به نبرد با تمام اسلحه‌های دیگر که هرگز اهمیتش از سلاح آهنی کمتر نیست، ملتزم بودند. آری حضرت «سلاح زبان» را با خطبه‌ها و مواعظ، «سلاح علم» را با ارشاد و القاء فرهنگ، «سلاح اخلاق» را با تربیت و توجیه، «سلاح اقتصاد» را با اعانه‌ها و انفاق، «سلاح عدالت» را با آزاد سازی بردگان و «سلاح تمدن» را با عرفان به استخدام گرفته و از این سلاحهای مهم در نزد خود استفاده کردند، تا جایی که سدی محکم و استوار در مقابل عملیات گسترده‌ی تحریف که اساس اسلام را تهدید می‌کرد و در پرتو حکومت اموی جاهل به آن دامن زده می‌شد، برپا داشتند. اما سایر خطوط سیاسی حضرت غیر آشکار و غیر واضح باقی مانده است حتی تا زمان حاضر، و از این رو بسیاری از نویسندگان در وهم فظیح و بسیار زشتی گرفتار آمده تا جایی که حضرت را متهم به انعزال سیاسی کرده و بعضی ایشان را به سازش با ظالمین متهم ساخته‌اند. چیزی که هیچ شریفی (تا چه رسد به کسی که معتقد به «امامت» حضرت زین العابدین -علیه‌السلام- است)، نمی‌تواند با آن موافقت داشته باشد. امام -علیه‌السلام- از خلال منصب الهی خود، از تمام آنچه در عالم اسلام می‌گذرد مسئول است. حضرت با تدابیر دقیق خود نقش یک قائد الهی را بازی کرد و با تمام ذکاء و مخفی کاری بر ضد طغیان که حکومت را قبضه کرده بودند، جنگی سخت را [صفحه ۵۱۳] سازمانده‌ی نمود ولی به صورت سرد و ساکت که در آغاز سفید

بود ولی کم کم توسط شیعیانش به رنگ خون رنگ آمیزی شد. هنوز قرن اول هجری به پایان نرسیده بود که آثار سیاست حضرت زین العابدین -علیه السلام- در میدان اجتماع اسلامی ظاهر گردید و شعاع نورانی آن، جو ظلمانی موجود را که صد سال انحراف و ظلم و تعدی را بر اسلام و مصادر و منابع آن حاکم کرده بود، درید و از بین برد. آری «تفسیر قرآن» منع شده بود و «احادیث» بخشی سوزانده و بخش دیگری ممنوع بود و «رجال دین» یا کشته شده بودند و یا در حبس و تبعید بسر می بردند و «مکارم» و «اخلاق» و «فقه» و «فرهنگ اسلامی» نابود شده بود و به جای آن «تزویر» و «سالوس» و «فساد» در جامعه گسترش یافته و روی تاریخ سیاه شده بود. لکن امام سجاد -علیه السلام- با مواضع عظیم و در خلال نقشه‌های حکیمانه خود در مقابل تمامی این تحدیات ترسناک، ایستادگی نموده و همه‌ی زندگی خود را برای آن مواضع صرف کردند. و چیزی از حیات حضرت نگذشت که سقوط نظام اموی آغاز گردید و اهداف حضرت توسط فرزندشان حضرت باقر -علیه السلام- و سپس فرزند آن امام بزرگوار، حضرت صادق -علیه السلام- تعقیب گردید و با استفاده از سستی عارض به نظام اموی، به تثبیت پایه‌های اسلام و فکر امامی اصیل در بهترین وجه ممکن قیام فرمودند. و بزرگترین دانشگاه علمی اسلامی را پایه گذاری کرده که در آن هزاران نفر از علماء مبلغ اسلام به دست این دو امام بزرگ تربیت گردیدند. و پرده‌ی تیره و تاریک انحراف و تحریف از حقایق نورانی اسلام کنار زده شده و به برکت تلاشهای این دو امام عظیم‌القدر، فرهنگ اسلامی در جامعه تعمیق و کادری ورزیده، تربیت و امت به «سلاح علم» مسلح گردید، و پایه‌های «ایمان» و «عقیده» در جامعه استوار گردید، چیزی که بکلی در آن دورانهای سیاه رو به نابودی گذاشته بود. آیا این عملکرد به برکت مجاهدات حضرت سجاد -علیه السلام- نیست؟ آیا اگر آن عملکرد درخشان حضرت سجاد در آن عصر نبود، چنین موقعیتی برای امام باقر و امام صادق -علیها السلام- فراهم می شد؟ آری در پرتو این مجاهدات، ایدئولوژی متکامل اسلامی و مکتب تشیع با [صفحه ۵۱۴] هویت جمعی و کامل خود و مصادر صحیح و مصفای آن، از سایر ایدئولوژیها بازشناسی گردید. آنچه آنها بدان قیام کردند در عرف سیاسی قطعا از حمل سلاح با اهمیت تر تلقی می گردد و مجموع آنچه که آن مجاهدات و تدابیر نتیجه داد از پهلوانی های میادین نبرد خارجی بزرگتر و با ارزشتر است. دردهایی که حضرت سجاد -علیه السلام- در جهاد خود متحمل شدند و خطرهایی که برای رسیدن به اهداف خود استقبال کردند، قطعا دارای دردی جانکاه تر از جراحت ظاهری در معرکه نبرد است و لکن حضرت سجاد -علیه السلام- با شجاعتی که به یک «امام» اختصاص دارد در میدان ظاهر شدند و همه‌ی آلام و جراحتهای جهاد خود را به جان خریدند و به همه آنها صبر نمودند، و از آن فترت عجیب، مانند خورشیدی در تاریکی درخشیده و نقش درخشنده ترین قائد الهی را در مواجهه با سخت ترین شرایط و موقعیتهای بازی کردند. و از میدان نبرد با عمیق ترین و دقیق ترین نقشه‌ها از یک سو و باهرترین نتایج و جاودانه ترین دستاوردها از سوی دیگر و با موفقیت تمام خارج شدند. [۷۲۸]. در پایان این فصل با اقرار به عجز مجدد از امکان بررسی همه جانبه بعد سیاسی فراگیر حضرت سجاد -علیه السلام- تنها به این مقدار اکتفا می کنیم که از خداوند متعال بهترین و نورانی ترین سلام و صلوات را برای حضرتش درخواست داریم. آری «صلوات الله و سلامه علیه بعدد ما احاط به علمه». [صفحه ۵۱۷]

بعد اقتصادی وجود اظهر حضرت سجاد علیه السلام (تجسم توحید، توکل، ایثار، انفاق گسترده و آینده‌نگری مثبت)

مقدمه: جایگاه «نهاد اقتصاد» از منظر اسلام

انسان موجودی است که بر اساس حکمت بالغه الهی باید مراحل تکامل خود را تا وصول به مقام فناء در ذات اقدس خداوند به شکل تدریجی و با گذر از مراحل مختلف، طی کند. لازمه این امر آمدن در عالم ماده و تشکیل اجتماع انسانی است که به دنبال خود لوازم چنین اجتماعی و از آن جمله نیاز به داد و ستد و مبادله مطرح می شود. مبادله و داد و ستد و لوازم آن که اصطلاحا به

عنوان «اقتصاد» از آن یاد می‌شود، ستون فقرات جامعه انسانی است. کمال جامعه انسانی در تنظیم صحیح «روابط اقتصادی» موجود در آن جامعه است. انسان در پرتو چنین روابط تنظیم شده‌ای می‌تواند بهترین استفاده را از روابط جمعی خود برده و خود نیز برای «جامعه» مفید باشد و آنچه در این بین مهم است تحقق «عدالت» در نتیجه‌ی حاکمیت روابط صحیح اقتصادی در این بعد است. اسلام که اکمل ادیان الهی و دربر دارنده اتم قوانین آسمانی است، همچنانکه سایر روابط مورد نیاز «انسان» و «جامعه» را بر طبق مصالح عالی و تنظیم نموده و قوانین حکیمانه آن را بیان کرده است، در زمینه «روابط اقتصادی» و نهادهای حقوقی مربوطه و احکام و ارزشهای متعالی که باید در این زمینه مورد توجه باشد، نیز قوی‌ترین «سیستم اقتصادی» را که هماهنگ با سایر سیستم‌های درون دینی [صفحه ۵۱۸] است، تشریح فرموده و آنچه مورد نیاز یک جامعه انسانی در هر سطحی از پیشرفت و مدنیت باشد را در این موضوع بیان کرده است. آنچه در بینش اسلامی در زمینه اقتصاد مهم است، آمیختن «اقتصاد» با «توحید» و رو بنا دیدن اقتصاد است. «اسلام» با بینش منحنی مکاتب مادی بویژه مکتب «مارکسیسم» که اقتصاد را «زیربنا» می‌داند بشدت مبارزه کرده، ضمن با اهمیت تلقی کردن «اقتصاد» آن را صرفاً ابزار و وسیله‌ای برای اهداف متعالی در راه کمال انسان که در «بندگی» خداوند تعریف می‌شود، می‌داند. از این رو هر گونه اصالت دادن و اولویت بخشیدن به «اقتصاد» را رد کرده و در برنامه ریزیها با آن برخورد دارد. حضرات معصومین -علیهم‌السلام- نیز در زندگی به اندازه‌ای که موقعیتها و شرایط اجتماعی به آنها اجازه می‌داده ارزشهای متعالی مکتب اسلام را در این بعد به منصفه ظهور رسانیده و الگوی متکامل «انسان کامل» را به نمایش گذاشته‌اند. در اسناد به جا مانده از حیات طیبه حضرت زین العابدین -علیه‌السلام- در این زمینه، نمونه‌های بسیار پر ارزشی وجود دارد که گرچه بسیار محدود است ولی از همین چند نمونه می‌توان به تبلور ارزشهای الهی در زندگی این امام معصوم در این زمینه واقف شد. با بررسی این نمونه‌ها روشن می‌گردد حضرت سجاد -علیه‌السلام- با نگرش توحیدی به مقوله اقتصاد، اساس تصمیم و حرکت خود را بر «توکل» و «ایثار» قرار داده بودند و «آینده نگری مثبت» رکن اتخاذ تصمیمات حضرت بود به این معنی که حضرت برای تسهیل زمینه انجام اعمال قربی و بندگی بهتر حضرت حق در آینده، از قبل تدابیر اقتصادی اتخاذ می‌فرمودند. مسأله دیگر دست یازیدن به «انفاق» به صورت گسترده در طول زندگی، توسط حضرت سجاد -علیه‌السلام- است که به اشکال و انواع مختلف انجام می‌گرفته و حقیقتاً دورنمای نورانی ویژه‌ای از کمالات متعالی انسانی و الهی را ترسیم کرده است. این بعد از «عملکرد اقتصادی» حضرت به صورت مبسوط در بررسی «بعد اجتماعی» حضرت تحت عنوان اهتمام خاص حضرت سجاد -علیه‌السلام- به مسأله انفاق و رسیدگی به فقرا و مستمندان بررسی گردیده است. سایر ابعاد عملکرد اقتصادی حضرت را می‌توان تحت عناوینی از این قبیل به بررسی نشست: [صفحه ۵۱۹] ۱- اهتمام حضرت به اداء قرض پدر پس از واقعه‌ی «کربلا» ۲- نگرش حضرت در زمینه اکتساب از راه حلال و تأمین نیازهای خانواده ۳- «ایثار» و بزرگواری حضرت در قبال کسانی که به کمک اقتصادی نیاز دارند (قبول قرض مقروضین). ۴- تجارت برای تصدق ۵- امام سجاد -علیه‌السلام- و پس انداز برای حوادث آینده ۶- برخی از عناوین ادعیه حضرت در زمینه امور اقتصادی و معیشتی

اهتمام حضرت سجاد به اداء قرض پدر پس از واقعه‌ی کربلا

هنگامی که حضرت امام حسین -علیه‌السلام- به شهادت رسیدند، هفتاد و چند هزار دینار قرض داشتند. از این رو حضرت علی بن الحسین -علیه‌السلام- برای ادای دین پدر نهایت اهتمام خود را مبذول نمودند تا جایی که در اکثر ایام و شبها از غذا و آب و خواب امتناع داشته و پیوسته برای فراهم نمودن پول برای بازپرداخت قرض پدر تلاش می‌کردند تا اینکه شبی در عالم خواب شخصی نزد حضرت آمده و گفت: «دیگر برای ادای قرض پدرت اهتمام نداشته باش چرا که خداوند آن را به مالی که نزد «بجنس» [۷۲۹] است ادا کرده است.» حضرت علی بن الحسین -علیه‌السلام- فرمودند: «من در اموال پدرم مالی را که به آن مال «بجنس» گفته شود نمی‌شناسم.» چون شب دوم شد حضرت مثل همین را در عالم رؤیا مشاهده کردند. حضرت در این رابطه از خانواده و اهل خود

سؤال نمودند. یکی از خانمهای موجود در خانواده حضرت گفت: «پدر شما یک برده رو می داشتند که اسم او «بجنس» است. او چشمه‌ای را در «ذی خشب» حفر کرده و به آب رسیده است.» حضرت از این محل سؤال کرده و از آن مطلع شدند و معلوم شد چنین فردی با این چشمه جاری وجود دارد. پس چند روزی نگذشته بود که «ولید بن عتبۀ ابن ابی سفیان» والی «مدینه» شخصی را به حضور حضرت فرستاد و پیغام داد: «برای [صفحه ۵۲۰] من چشمه و چاهی که برای پدر توست و در «ذی خشب» قرار دارد و مشهور به «بجنس» است، یاد آوری شده و اگر دوست داشته باشی آن را بفروشی من آن را از تو می خرم.» حضرت علی بن الحسین -علیه السلام- به او فرمودند: «آن را در مقابل دین و قرض امام حسین -علیه السلام- بگیر.» و مبلغ آن «دین» را برای او بیان کردند. «ولید» گفت: «آن را گرفتم.» و از آن آبیاری شب شنبه را برای حضرت «سکینه» استثنا کرد. [۷۳۰]. از این روایت شیرین استفاده می شود حضرت سجاد -علیه السلام- قراردادهای قرض پدرم را محترم دانسته و نهایت تلاش خود را برای ادای قرض ایشان به کار می بردند. آری این یکی از آموزه‌های اقتصادی اسلام است که از یک سو قرض دادن به برادران ایمانی را «مستحب» کرده و از سوی دیگر سفارش اکید فرموده تا در ادای قرض کمترین تسامحی صورت نگیرد تا جایی که اگر کسی به نماز ایستاده است و طلبکار او آمده تا قرض خود را باز پس بگیرد، می توان بلکه واجب است نماز واجب را شکست و طلب او را پرداخت. حال در ارتباط با حضرت زین العابدین -علیه السلام- چون حضرت به این دستور اسلامی عمل می کردند و همه اهتمام خود را به بازپرداخت «دین» پدر مبذول داشته بودند، خداوند متعال هم وسیله استخلاص آن امام همام را به صورت اعجاز گونه از این مشکل فراهم نموده و حضرت را مدد و یاری می کند.

نگرش حضرت سجاد در زمینه‌ی اکتساب از راه حلال و تأمین نیازهای خانواده

امام صادق -علیه السلام- می فرمایند: حضرت علی بن الحسین -علیه السلام- هر گاه شب را به روز می آوردند، در ابتدای صبح برای طلب رزق از منزل خارج می شدند. به حضرت گفته شد یا بن رسول الله به کجا می روید؟ جواب فرمود: «برای خانواده‌ام «صدقه» می دهم.» گفته شد: «آیا «صدقه» می دهید؟» فرمود: «هر کس مال حلال را طلب نماید پس آن از جانب خداوند -جل و عز- [صفحه ۵۲۱] صدقه‌ای بر او.» [۷۳۱]. بنابراین روایت شریف هم حضرت برای اکتساب رزق حلال از منزل خارج شده و تلاش می کردند و هم این را نوعی صدقه دادن می دانستند چرا که هر کس مال حلال را اکتساب نماید در واقع خداوند آن مال را به او هدیه (صدقه) داده و او نیز که آن را در راه نیازهای مشروع خانواده خود مصرف می کند به آنها هدیه داده است. همچنین حضرت زین العابدین -علیه السلام- تأمین نیازهای خانواده را دارای اولویت دانسته و آن را حتی بر آزاد سازی بردگان مقدم می دانستند و لذا این کار نزد ایشان محبوبتر بوده است. «ابوحزمه ثمالی» از حضرت علی بن الحسین -علیه السلام- نقل می کند که: «اگر داخل بازار شوم و با من مقداری درهم باشد تا با آن برای خانواده‌ام گوشت خریداری کنم که بشدت به آن نیاز داشته و آرزوی آن را دارند، این کار نزد من از اینکه بنده‌ای را آزاد کنم محبوبتر است.» [۷۳۲]. و چه زیباست جامعه اسلامی با اولویت گذاری در انجام امور اقتصادی و عبادی خود و با اقتدای به حضرت زین العابدین -علیه السلام- تأمین رزق «حلال» برای خانواده را نوعی «صدقه» پندارند و با «قصد قربت» و برای خداوند به دنبال اکتساب رزق از طرق شرعی رفته و خود را مشمول صدقه‌ی حق گرداند و سپس باز به عنوان یک عمل عبادی، آن رزق حلال را در خدمت خانواده خود قرار دهد. آری این چنین است که «اقتصاد» با «توحید» و «دنیا» با «آخرت» و «زمین» با «آسمان» گره خورده و از آفتهای بیشمار دنیا گرایی و ماده پرستی برای فرد و جامعه احتراز صورت می گیرد. از سوی دیگر حضرت در یک نگرش صحیح اقتصادی می فرمایند: «استنماء المال تمام المروءة» [۷۳۳] یعنی: «تمام جوانمردی با تدارک برنامه‌هایی که به رشد و نمو مال منجر می شود، می باشد.» و لذا حضرت بر برنامه ریزی جهت صحیح ثروت و رشد آن و جلوگیری از رکود اقتصادی تأکید داشته این را علامت جوانمردی معرفی می کنند، در حالی که طبعاً هر نوع خارج کردن ثروتهای

قابل [صفحه ۵۲۲] بهره برداری از فعالیتهای اقتصادی که عامل واپس گیری و رکود در صحنه اقتصاد خواهد بود، نشانه خیره‌سری و بی‌بهره بودن از عقلانیت صحیح است.

اینار و بزرگواری حضرت سجاد در قبال کسانی که به کمک اقتصادی نیاز داشتند (قبول قرض مقروضین)

امام صادق -علیه السلام- فرمودند: چون مرگ «محمد بن اسامه» فرا رسید «بنو هاشم» بر او وارد شدند. او به آنها گفت: «شما همگی قرابت و جایگاه مرا نزد خودتان می‌دانید، حال که وقت مرگ من فرا رسیده مقداری مقروض هستم، از این رو دوست دارم آن را از جانب من ضمانت کنید.» در این هنگام حضرت علی بن الحسین فرمود: «آری قسم به خدا، من ثلث قرض تو را قبول کردم.» بعد حضرت سکوت کردند. دیگران هم سکوت کردند. سپس علی بن الحسین -علیه السلام- فرمود: «تمام قرض تو به گردن من.» و بعد فرمود: «آگاه باشید اینکه در اول آن را به عهده نگرفتم علتی جز این نداشت که کراهت داشتم شماها بگوئید او به ما سبقت گرفت.» (و دیگر مجالی برای ما باقی نگذاشت.) [۷۳۴]. بر اساس این روایت حضرت سجاد -علیه السلام- علاوه بر قبول پرداخت «دین» یکی از مسلمین که اینک مرگ او فرا رسیده و غصه دار مقروض بودن است، اولاً بر این عمل خیر سبقت گرفته و ابتدا «ثلث» این قرض را به عهده می‌گیرند که این، عمل به آیه «و سابقوا الی مغفره من ربکم» [۷۳۵] می‌باشد. ثانیاً در انجام این عمل خیر، مجال را بر دیگران تنگ ننموده و راه را برای اقدام حاضرین در آن جلسه باز می‌گذارند ولی وقتی آنها از خود حرکتی نشان نمی‌دهند حضرت تمام قرض را عهده‌دار می‌شوند. در این زمینه روایت دیگری نیز وجود دارد که حضرت در مورد مشابهی همه «دین» یکی دیگر از افراد را در حالی که هیچ مکتبی ندارند قبول می‌کنند ولی با توکلی که بر خداوند داشتند، خداوند در موقع مناسب آنچنان حضرت را دارای [صفحه ۵۲۳] مکتب کرد که توانستند قرض معهود را پرداخت کنند. «عیسی بن عبدالله» می‌گوید: هنگامی که «عبدالله» در حال احتضار بود، طلبکاران او جمع شده و «دین» خود را مطالبه کردند. او گفت من مالی برای پرداخت ندارم لکن هر یک از عموزاده‌های من «علی بن الحسین» و «عبدالله بن جعفر» را که می‌پسندید، انتخاب کنید. طلبکارها گفتند: «عبدالله بن جعفر» ثروتمند هست و لکن در مورد «قرض» مرتب کار را به آینده می‌اندازد اما «علی بن الحسین» مردی است که مال ندارد ولی صدوق و بسیار راستگو است. پس او نزد ما محبوبتر است. حال به سوی او کسی را بفرست و این خبر را به او برسان.» پس از حضور حضرت، ایشان فرمودند: «همه مال را تا هنگام به بار نشستن گندم، قبول می‌کنم.» و در آن حال اصلاً حضرت غله و گندمی نداشتند. آن طلبکاران گفتند: «قبول داریم و راضی هستیم.» و حضرت هم «دین» «عبدالله» را ضمانت کردند. بعد چونکه موقع برداشت غله فرا رسید خداوند متعال برای حضرت مالی را تهیه کرد و لذا حضرت به عهد خود وفا کرده و «قرض» را پرداختند. [۷۳۶]. آیا این گونه برخوردهای کریمانه این امام معصوم نباید برای آحاد جامعه‌ی اسلامی بخصوص ثروتمندان آنها درس باشد؟ چه مانعی وجود دارد که افراد جامعه اسلامی وقتی متوجه شدند یکی از برادران ایمانی آنها قرضی داشته و قدرت بازپرداخت آن را ندارد، برای خدا پیش قدم شده و آن را قبول کنند تا خداوند متعال هم برای او گشایش ایجاد نموده و جبران کند!!

تجارت برای تصدق

بر اساس نگرش توحیدی حضرت زین العابدین -علیه السلام- به مقوله‌ی «اقتصاد» و اینکه هدف آن بزرگوار تقرب به خداوند متعال بوده و همه امور دیگر را در راستای «بندگی حق» مورد توجه قرار می‌دادند، در سیره حضرت این نکته نورانی آمده که در زمستان لباسی که از ابریشم مخلوط با پشم بافته شده بود (خز) می‌خریدند و چون تابستان می‌رسید آن را می‌فروختند و تمام قیمت آن را در [صفحه ۵۲۴] راه خدا «صدقه» می‌دادند. [۷۳۷] البته این نوعی تجارت بود که با هدف انجام امور عبادی انجام می‌شد. ولی حضرت

از این لباس در زمستان استفاده هم می‌کردند و در آن عبادت می‌نمودند و چون زمان استفاده آن می‌گذشت و تابستان فرا می‌رسید، این لباس را می‌فروختند یعنی تبدیل به «پول» می‌کردند ولی از این پول برای سایر مصارف خود برداشت نمی‌کردند. بلکه آن را در راه خدا صدقه می‌دادند. البته در همین روایت آمده علت این امر این بود که می‌فرمودند: «من از خداوند حیا دارم که در بهای چیزی که در آن عبادت خداوند انجام داده‌ام، تصرف کرده و از آن برای خود استفاده کنم.» [۷۳۸]. (احادیث مربوط به این بحث تحت عنوان کیفیت لباس حضرت آمده است.) چقدر این بینش متعالی است و چگونه اوج «توحید» و «ایثار» با «درایت» و «فراست» در تشخیص کیفیت تقرب به حق متعال در زندگی حضرت سجاده علیه السلام - به هم گره خورده است و حقیقتاً برای جامعه اسلامی قابل توجه و شایسته‌ی اقتباس می‌باشد.

امام سجاده و پس انداز برای حوادث آینده

«ظریف بن ناصح» می‌گوید: «چون شبی که در آن «محمد بن عبدالله بن الحسن» قیام کرد و بر والی «مدینه» شوریده و خروج کرد فرا رسید، حضرت ابو عبدالله امام صادق علیه السلام - سبد و زنبیلی را طلبد و از آن کیسه‌ی پول مهر شده‌ای را برداشت و فرمود: این دویست دینار است که حضرت علی بن الحسین علیه السلام - از بهای چیزی که آن را فروخته‌اند کنار گذاشته (و پس انداز نموده‌اند) برای حادثه‌ای که امشب در «مدینه» اتفاق خواهد افتاد. پس آن را برگرفته و همان لحظه به سمت «طیبه» (اسم منطقه‌ای است که حضرت صادق علیه السلام - در آنجا باغی داشتند) خارج شدند. و فرمودند: «از این حادثه کسی جان سالم به در می‌برد که به اندازه مسیر سه شبانه روز از آن فاصله داشته باشد.» [صفحه ۵۲۵] آری آن دینارها خرجی حضرت بود در مدتی که در «طیبه» سکونت داشتند تا اینکه «محمد بن عبدالله» به شهادت رسید.» [۷۳۹]. علاوه بر علم غیب حضرت سجاده علیه السلام - آینده نگری حضرت و ذخیره کردن بخشی از درآمد خود برای حوادثی که در آینده برای فرزندان پیش می‌آید، نیز از این روایت استفاده می‌شود. بنابراین می‌توان برای تأمین زندگی فرزندان در آینده بخصوص در زمینه حوادث غیر مترقبه، بخشی از سرمایه و درآمد خود را برای آنها اختصاص داد و این گوشه‌ای از تدبیر اقتصادی حضرت با منظور کردن جهات «توحیدی» و «توکل» بر ذات اقدس الهی است. چه اینکه خداوند متعال امر فرمود پیامبر مکرم اسلام - صلی الله علیه و آله وسلم - «فدک» را که حق اختصاصی و ملک شخصی حضرت بود، برای تأمین آینده‌ی فرزندان خود، به حضرت فاطمه - سلام الله علیها - بیخشند که «و آت ذا القربی حقه».

[۷۴۰]. ولی با کمال تأسف غاصبین در اولین اقدامات خود، این منبع در آمد عظیم را از خاندان پیامبر - صلی الله علیه و آله - با ظلم و جنایت غصب کردند.

برخی از عناوین ادعیه حضرت سجاده در زمینه امور اقتصادی و معیشتی

«صحیفه سجاده» که به زبور آل محمد - صلی الله علیه و آله - شهرت دارد علاوه بر دعاهای نورانی گسترده‌ای که جوانب مختلف حیات آدمی را پوشش می‌دهد در بخش‌های مختلف آن، ادعیه‌ای وجود دارد که مستقیماً در ارتباط با امور معیشتی و اقتصادی است. حضرت سجاده علیه السلام - در خلال این ادعیه‌ی بلند، نیازهای مادی خود را در زمینه‌های مختلف به درگاه ربوبی عرضه داشته و با نگرش توحیدی خاص، رفع آنها را از حضرت حق درخواست می‌دارند. گرچه در خلال ادعیه‌ای که با نامهای دیگر مشهور شده، دعاهای متعددی در زمینه اقتصادی وجود دارد، ولی بخصوص ادعیه‌ای هم وجود دارد که مستقیماً مربوط به امور معیشتی و اقتصادی است؛ از قبیل «دعا حضرت در استسقاء» که مجموعه‌ی راز و نیاز امام برای طلب باران به هنگام خشکسالی است. در این دعا [صفحه ۵۲۶] حضرت از خداوند طلب باران می‌کنند تا در پرتو آن بخش کشاورزی جامعه رونق یابد و قیمت‌ها کاهش یابد و در نهایت آرزو می‌کنند این همه و سایر نعمت‌ها موجب افزایش قوت ما در راه بندگی خداوند گردد. [۷۴۱]. دعای

دیگر حضرت در این رابطه مربوط است به هنگامی که «رزق» بر حضرت تنگ شده و «فشار اقتصادی» به ایشان روی می آورده است. حضرت در این دعا عرض می کنند: «بار الها تو با «سوء ظن» ما در مورد ارزاقمان، ما را امتحان نمودی تا اینکه ما «رزق» را از نزد مرزوقین (کسانی که خود روزی خورنده اند) طلب می کنیم. حال بر محمد و آل محمد درود فرست و به ما یقین صدقی ببخشی که در پرتو آن، ما را از سختی طلب کفایت کنی». بعد حضرت عرض می کند: «خدایا ما را به وعده های صادق خود مؤمن گردان تا دیگر تمام هم خود را به امور مادی معیشت معطوف نگردانیم.» [۷۴۲]. دعای دیگر مربوط است به کمک گرفتن از خداوند در اداء «قرض»، که در خلال آن حضرت از آثار سوء قرض گرفتن یاد کرده و از تبعات منفی آن به خدا پناه می برند و بعد عرض می کنند: «بار پروردگارا بر محمد و آل محمد درود فرست و مرا از اسراف و زیاده روی بازداشته و با بخشش و اقتصاد (میانه روی) قوام بخش و به من «حسن تقدیر» (برنامه ریزی صحیح و نیکو) را آموزش بده. مرا از «تبذیر» بازدار و از راههای حلال، ارزاق من را جاری کن و اگر «ثروت»، مرا به «طغیان» می کشاند، مرا از آن بازدار. خدایا رفاقت و مصاحبت با فقرا را بر من محبوب گردان. خدایا تمام امکانات مادی که تو نزد من گذشته ای همه را وسیله ی رسیدن به قرب و جوار خود قرار بده.» [۷۴۳]. آنچه گذشت ترجمه آزادی از بعضی از فرازهای بلند این ادعیه مبارک بود که حاوی اصول متقن «مکتب اقتصادی اسلام» است و می توان به تحقیق ادعا کرد زیربنای نگرش اسلام به «بعد اقتصادی» از همین چند «دعا» قابل استخراج است. بدان امید که جامعه اسلامی با روی آوردن به سیرت سنت حضرت زین العابدین - علیه السلام - به اقتصاد توحیدی» مورد نظر اسلام آشنا و بدان عامل گردد. [صفحه ۵۲۹]

غروب غمبار یک آسمان نور و کمال

مسمومیت و شهادت حضرت سجاده به دست پلید ولید بن عبدالملک

غمبارترین فصل تحقیق پیرامون شخصیت های متعالی و آرمانی بندگان برگزیده ی حضرت حق، حدیث جدایی و فراق آن عزیزان است که از یک سو پر کشیدن آنان به عالم قدس و طهارت مطلق و غنودن در «جنه الذات» و از سوی دیگر محرومیت و حرمان خاکیان از بهره مندی از تشعشع وجود کامل و پر فیضشان را تداعی می کند. حضرت امام زین العابدین و سید الساجدین - علیه السلام - که «خبر محض»، «طهارت»، «قداست»، «ذکاء صرف»، «صلابت»، «فراست» «شجاعت مطلق» «خدمت» و «دلسوزی» و «خیرخواهی کامل» برای جامعه اسلامی و در یک کلمه «مجمع الفضائل و الکمالات» بودند، پس از گذران یک عمر پر برکت که در حساس ترین مقطع تاریخ اسلام واقع شده بود و با انجام افتخار آمیز وظایف خطیر «امامت» با همه ی دردها و مشقتها و غربتها و با مشاهده ی طلوع اولین ثمرات با برکت مجاهدات طاقت فرسای خود و به بار نشستن تمامی برنامه های «کوتاه مدت»، «میان مدت» و «بلند مدت» که با سیاست الهی خود طراحی نموده بودند، سرانجام به دست پلید دستگاه کثیف اموی با مدیریت ثمره شجره ی خبیثه ی مروانی «ولید بن عبدالملک» مسموم شده و به شهادت رسیدند. آری حضرت که وجود اقدسشان خاری بود در چشم خفاشان غاصب نظام [صفحه ۵۳۰] حاکم، با روشن شدن آثار وجودی آن بزرگوار که کاملاً «نظام اموی» را غافلگیر کرده بود، توسط سردمداران پلید این نظام مسموم گردیدند و با رفتن خود، خاکیان را در سوگ خود گذاشتند ولی آثار وجودی آن بنده ی برگزیده ی حق تا زمین و زمان به وجود ادامه می دهند، پا برجاست و هر سالک و عارفی که خواهان وصال حضرت دوست است، چاره ای جز نوشیدن از «ماء منیع» آثار معنوی و عرفانی آن عارف بزرگ نداشته و بویژه زمزمه نمودن مناجاتهای عاشقانه و عارفانه آن حضرت، برای همه ی طالبان کمال، شفا بخش و آرام بخش خواهد بود. برای مرور بر صفحه غمبار حدیث جدایی و فراق حضرت، باید عناوین زیر را به بررسی بنشینیم و در حرمان از آن «خیر مطلق»، اشک غم فرو ریزیم. ۱- روز و سال شهادت حضرت

و عمر ایشان به هنگام شهادت. ۲- آخرین شب زندگانی حضرت سجاد علیه‌السلام ۳- لحظات آخر حیات حضرت چگونه گذشت؟ ۴- قاتل حضرت سجاد علیه‌السلام ۵- کیفیت برخورد مردم با خیر ارتحال حضرت و اوضاع «مدینه» در شهادت حضرت ۶- واقعه‌ای بسیار عجیب در ارتباط با «شتر» حضرت پس از وفات آن بزرگوار

روز و سال شهادت حضرت سجاد و عمر ایشان به هنگام شهادت

همچنانکه در زاد روز تولد حضرت زین العابدین علیه‌السلام اختلاف گسترده‌ای در بین مورخین موجود است، در روز و سال وفات و شهادت حضرت نیز اختلاف است. دامنه این اختلاف از سال ۹۲ هجری تا سال ۱۰۰ هجری را شامل می‌شود. اما آنچه از همه مشهورتر است یکی سال ۹۴ هجری است که آن را به مناسبت ارتحال فقهای بیشماری از اهل مدینه، «سنه الفقهاء» نامیده‌اند. [۷۴۴] و دیگری سال ۹۵ [صفحه ۵۳۱] هجری می‌باشد. «حسین» فرزند امام علی بن الحسین علیه‌السلام وفات پدر خود را در سال ۹۴ اعلام کرده است. [۷۴۵] و بر این اساس بزرگانی نظیر «شیخ مفید» در ارشاد [۷۴۶] و «شیخ طوسی» در مصباح [۷۴۷] و «محقق اربلی» در کشف الغمه [۷۴۸] و «ابن اثیر» در الکامل [۷۴۹] به همین نظر اعتقاد داشته‌اند. اما بر اساس روایتی که «ابوبصیر» از صادق آل محمد حضرت جعفر بن محمد الصادق -علیه‌السلام- نقل کرده است حضرت فرمودند: «قبض علی بن الحسین علیه‌السلام و هو ابن سبع و خمسين سنه، فی عام خمس و تسعين، عاش بعد الحسین خمسا و ثلاثین سنه» [۷۵۰]. یعنی: «حضرت علی بن الحسین علیه‌السلام در حالی که ۵۷ ساله بودند قبض روح شده و این واقعه در سال ۹۵ هجری اتفاق افتاد، و حضرت بعد از پدر بزرگوارشان ۳۵ سال زندگی کردند.» بر اساس این روایت شریف سال وفات حضرت ۹۵ هجری می‌باشد و این قول نیز از شهرت بسیار زیادی برخوردار است. اما در زمینه روز ارتحال حضرت: ۱۸ محرم، ۲۲ محرم و ۲۵ محرم نقل شده که روز ۲۵ از شهرت بیشتری برخوردار است [۷۵۱] و جناب «شیخ کفعمی» در مصباح [۷۵۲] خود و «شیخ طوسی» نیز در مصباح [۷۵۳] خود آن را اختیار کرده‌اند. نظر به اختلافی که از یک سو در سالروز تولد حضرت و از سوی دیگر در سال ارتحال آن بزرگوار وجود دارد، در سن مبارک آن حضرت در موقع شهادت نیز اختلاف شده است. عده‌ای آن را ۵۷ سال، عده‌ای دیگر ۵۸ و گروهی ۵۹ سال ذکر [صفحه ۵۳۲] کرده‌اند. ولی نظر به آنچه ما در تولد حضرت (سال ۳۸ هجری) و ارتحال ایشان (۹۵ هجری) اختیار کردیم و نظر مشهور نیز چنین است؛ سن مبارک حضرت در موقع شهادت ۵۷ بوده است که دو سال آن را در زمان امیرالمؤمنین علیه‌السلام، ده سال در زمان عمومی خود حضرت امام حسن علیه‌السلام، ده سال در زمان «امامت» پدر خود زیسته‌اند و ۳۵ سال هم مدت «امامت» حضرت بوده است.

آخرین شب زندگانی حضرت سجاد

آنچه در اسناد موجود در زمینه کیفیت سپری شدن «آخرین شب» از زندگانی حضرت سجاد علیه‌السلام نقل شده است؛ اولاً طلبیدن آبی برای وضو است. ثانیاً توصیه مراعات «ناقه» و شتری که با آن به «حج» می‌رفتند. و ثالثاً آوردن آبی نزد حضرت برای آشامیدن و خبر دادن آن بزرگوار که امشب شبی است که به من وعده داده شده تا به «لقاء حق» نائل آیم. امام صادق علیه‌السلام فرمودند: چون شبی که حضرت علی بن الحسین -علیه‌السلام- وعده دیدار دریافت کرده بودند فرا رسید، به فرزندش محمد فرمود: «ای پسر کم برآیم آب وضو بیاور.» حضرت محمد باقر -علیه‌السلام- می‌فرمایند: «بلند شدم و آب وضو آوردم» پدرم فرمود: «این آب برای وضو شایسته نیست. چرا که در آن چیزی مرده وجود دارد.» حضرت محمد باقر -علیه‌السلام- می‌فرمایند: «من چراغ آوردم و دیده شد که در آن موشی مرده افتاده است. از این رو آب وضو دیگری را برایشان آوردم.» آنگاه فرمود: «پسر من این شبی است که به آن وعده داده شده‌ام.» سپس در زمینه‌ی مراعات حال «ناقه» خود توصیه‌هایی نمودند که مبادا چیزی که او را در سختی می‌اندازد بر او

تحمیل گردد (بودن در طویله و یا بستن بند محمل) و اینکه آذوقه او را به او بدهند. [۷۵۴] (در ادامه روایت کیفیت برخورد «ناقه» حضرت پس از مرگ آن بزرگوار با قبر حضرت است که به صورت مفصل تحت عنوان ارتباط و برخورد حضرت با حیوانات بیان شده است.) از امام باقر -علیه السلام- هم روایت شده است که در شبی که حضرت [صفحه ۵۳۳] علی بن الحسین -علیه السلام- قبض روح شدند، نوشیدنی برای حضرت آورده شد، و به ایشان گفته شد: «بیاشام» حضرت هم فرمود: «این همان شبی است که به آن وعده شده‌ام تا در آن قبض روح گردم.» [۷۵۵]. به هر حال از مجموع این روایت به دست می‌آید حضرت علاوه بر توصیه به مراعات حال شتر خود که بارها با آن به «حج» مشرف شده بودند، آبی برای «وضو» طلبیده تا وضو بگیرند و با «عمل غیب» خود متوجه نجس بودن آن آب شده و بالاخره با آب طاهر دیگری وضو می‌گیرند تا برای لقاء حق با طهارت باشند. حال در آن لحظات آخر حیات، حضرت چه عبادات و چه حالاتی داشته‌اند و چگونه آخرین زمزمه‌های عاشقانه خود را برای وصال یار می‌سروده‌اند، امری است که پیرامون آن در اسناد تاریخی چیزی نقل نشده است.

لحظات آخر حیات حضرت سجاده چگونه گذشت؟

در زمینه کیفیت گذران آخرین لحظات حیات طیبه حضرت سجاده -علیه السلام- چند روایت وجود دارد که در دو قسمت قابل جمع بندی است. ۱- «ابوحزیمه ثمالی» از حضرت ابی جعفر امام باقر -علیه السلام- نقل می‌کند که فرمودند: «چون هنگامه وفات حضرت علی بن الحسین علیهما السلام فرا رسید مرا به سینه خود چسبانید، و فرمود: «ای پسرکم!! تو را به چیزی وصیت می‌کنم که پدرم به هنگام وفاتش مرا بدان وصیت فرمود و از آن چیزهایی که پدرشان ایشان را بدان وصیت کرده بودند این بود که فرمود: «ای پسرکم از ظلم به کسی که علیه تو ناصری جز خداوند ندارد، بپرهیز و هرگز خود را به آن آلوده مساز» [۷۵۶]. ۱- از حضرت ابی الحسن -علیه السلام- نقل شده است که چون موقع وفات حضرت علی بن الحسین -علیه السلام- فرا رسید بیهوش شد، سپس چشمان خود را گشود، سوره «اذا وقعت الواقعة» و «انا فتحنا» را فرائت کرد و بعد گفت: «حمد خداوندی را که وعده خود به ما را راست گردانید و همه زمین (بهشت) را به ما میراث داد و ما از هر کجای بهشت که بخواهیم برای خود منزل اختیار می‌کنیم. پس [صفحه ۵۳۴] چه خوب است اجر عاملین و کارکنندگان» [۷۵۷] سپس در همان لحظه قبض روح شد و دیگر هیچ نفرمود.» [۷۵۸]. در روایت دیگری با همین مضمون آمده است که حضرت در موقع وفات سه مرتبه بیهوش شد و بعد به هوش آمده و در دفعه آخر این آیه شریفه قرآن را تلاوت فرمود. [۷۵۹]. و در روایت دیگری نیز آمده است: «حضرت به هنگام وفات بیهوش شده و ساعتی در حال بیهوشی بودند. سپس پیراهن و پارچه‌ای که روی حضرت بود را کنار زده و فرمودند: «الحمد لله الذی اورثنا الجنة نبوء منها حیث نشاء فنعم اجر العاملين» [۷۶۰] و آنگاه فرمودند: «قبر مرا حفر کنید تا بر زمین استوار و ثابت برسید.» بعد پیراهن و یا پارچه‌ای که آنجا بود را بر روی خود کشیده و جان به جان آفرین تسلیم کردند.» [۷۶۱]. از آیه‌ای که حضرت در آخرین لحظات حیات خود تلاوت فرمودند به دست می‌آید اولاً- حضرت خود را در بحبوحه بهشت دیده و تمامی آنها را تحت سیطره خود می‌یافتند و ثانیاً تمام آرمانهای خود را محقق و وعده‌های الهی در تحقق اهداف خود را صادق دانسته و لذا با قلبی مطمئن به دیار باقی شتافتند.

قاتل حضرت سجاده

وفات حضرت علی بن الحسین -علیه السلام- به اتفاق سیره نویسان در زمان خلافت «ولید بن عبدالملک» واقع شده است. [۷۶۲] بنابر آنچه «عمر بن عبدالعزیز» قضاوت کرده است «ولید» که عنصری جبار و بسیار ظالم بود با حاکم شدن، زمین را از جور و ستم لبریز نمود. [۷۶۳]. [صفحه ۵۳۵] در عهد حکومت او رفتار «مروانین» و کارگزاران آنها با دودمان پیامبر -صلی الله علیه و آله وسلم - «بنی هاشم» و بخصوص حضرت سجاده -علیه السلام- بسیار خشن و ظالمانه بود. والی مدینه «هشام بن اسماعیل» گرچه از زمان

«عبدالملک بن مروان» مسئول اداره شهر «مدینه» بود ولی در عصر «ولید بن عبدالملک» رفتار بسیار ظالمانه‌ای با حضرت زین العابدین -علیه‌السلام- داشت و هنگامی که به خاطر شدت مظالم و بد رفتاریهایش با اهل «مدینه» از منصب خود عزل شد، او را در کنار منزل «مروان» نگه داشتند تا مردم از او قصاص بگیرند. او خود معترف بود که از کسی جز علی بن الحسین -علیه‌السلام- بیم ندارم، اما هنگامی که حضرت با جمعی از اصحاب خود از کنار او عبور کردند با توصیه ایشان، هیچ کس به او متعرض نشده و خود نیز از او شکایتی ارائه نکردند. در این حال بود که «هشام» فریاد زد: «الله اعلم حیث يجعل رسالته» و در روایت دیگری داریم که حضرت برای او پیغام دادند اگر از نظر مالی در مضیقه هستی، ما آنقدر توانایی داریم که نیاز تو را بر طرف کنیم. [۷۶۴]. به هر حال در عهد «ولید بن عبدالملک» بر نوادگان پیامبر - صلی الله علیه و آله وسلم - بسیار سخت گذشت. یکی از مصائب عظیم در این مدت شهادت حضرت سجاد -علیه‌السلام- بزرگ «بنی هاشم» و آقا و سرور آنان بود. اما در بین مورخین در اینکه قاتل حضرت چه کسی است اختلاف است؛ بعضی معتقدند حضرت به دست «ولید بن عبدالملک» مسموم گردیدند. و برخی دیگر معتقدند «هشام بن عبدالملک» که برادر خلیفه بود، حضرت را مسموم ساخت. هشام «همان شخصی است که عظمت وجودی حضرت سجاد -علیه‌السلام- را با همه وجود در جریان حج خانه خدا و استلام «حجرالاسود» دیده است. هنگامی که خود با همه جاه و حشمت چشم پر کن پادشاهی، نتوانست «حجرالاسود» را استلام کند و بیوسد، ولی حضرت سجاد -علیه‌السلام- که بوی [صفحه ۵۳۶] عطر وجودشان و هیبت الهی ایشان همه را مدهوش کرده بود، جلو آمده و همه مردم راه دادند و حضرت براحتی به استلام موفق گردیدند. آری به همین مناسبت «فرزدق» آن قصیده غرای خود را در کنار «خانه خدا» با صدای بلند قرائت نمود. (مبسوط این جریان تحت عنوان فرزدق، شاعر برجسته‌ی عرب، و توصیف حضرت سجاد -علیه‌السلام- بیان گردیده است.) «هشام» از آن لحظه عداوت حضرت سجاد -علیه‌السلام- در دل انباشت تا بالاخره برای شهادت حضرت برنامه ریزی نمود و برای مسمومیت ایشان اقدام کرد. اما این کار نمی‌توانست بدون اذن و مشاوره با خلیفه «ولید بن عبدالملک» باشد. به هر حال شهادت حضرت در این زمان واقع گردیده است. و خاندان «مروان» که مدیون بالاترین کرامتها و محبت‌های حضرت زین العابدین -علیه‌السلام- بودند، دست خود را به شهادت حضرت آلوده ساختند. خداوند متعال «لعن» و «نفرین» دائمی خود را نصیب آنان گرداند.

کیفیت برخورد مردم با خبر ارتحال حضرت سجاد و اوضاع مدینه در شهادت حضرت

حضرت زین العابدین -علیه‌السلام- شخصیتی که با عملکرد انسانی و الهی خود، همگان را مجذوب خویش کرده بودند و با مجاهدات سی و پنج ساله خود آنچنان تصویر منور و متعالی از «امامت» در ذهن جامعه اسلامی ترسیم کرده بودند که بدیلی برای آن وجود نداشت. «سرور فقیهان»، «زین العابدین»، «سیدالساجدین»، «صاحب تمامی خوبیها و خیرها»، «علی الخیر»، «مقتدای همه قراء مدینه» که هیچکدام قبل از حضرت از مدینه برای حج خارج نمی‌شدند و پس از اینکه حضرت خارج می‌شدند هزار راکب به تبع ایشان، حضرت را همراهی می‌نمودند و بزرگی که بزرگواریهای او همه را حتی دشمنانش را تحت پوشش گرفته بود، آری مجسمه‌ی همه‌ی فضائل و کمالات، اینک توسط «پلیدی» از «خاندان پلید» مسموم گردیده است. روشن است که جو «مدینه» چگونه است و دوستان و شیعیان، علاقمندان و محبین، همه و همه در فراق این بنده برگزیده حق چه حالی دارند. [صفحه ۵۳۷] خبر بسرعت در شهر پیچید و همه برای تشییع جنازه حضرت حاضر شدند. در تاریخ از «سعید بن مسیب» آمده است: «فلما ان مات شهد البر و الفاجر و اثنی علیه الصالح و الطالح و انهال الناس يتبعونه حتی وضعت الجنازة» یعنی: «چونکه حضرت وفات کردند هر نیکوکار و فاجری برای تشییع جنازه حضرت حاضر شد و نیکوکار و بدکار زبان به ستایش حضرت گشودند و سیل اشک از دیدگان همگان جاری بود در حالی که همه جنازه را مشایعت می‌کردند تا حضرت دفن گردیدند.» «سعید بن مسیب» می‌گوید: «در آن روز به گونه‌ای همه مردم در تشییع حضرت خارج شده بودند و همگان در مراسم مشارکت داشتند که احدی دیگر در مسجد

پیامبر - صلی الله علیه و آله وسلم - باقی نماند. [۷۶۵].

واقعه‌ای بسیار عجیب در ارتباط با شتر حضرت سجاده پس از وفات آن بزرگوار

حضرت زین العابدین -علیه السلام- که مظهر تام رحمت الهی نسبت به همه خلائق بودند، دایره‌ی محبت و عطفشان، حیوانات را نیز شامل می‌شد. حضرت شتری ماده داشتند که بر اساس بعضی از روایات بیست و دو مرتبه با او به حج رفته بودند. اما در تمامی این مدت با وجود اینکه تازیانه مخصوصی را به «رحل» و محمل خود آویزان می‌کردند ولی حتی یک ضربه هم به او نزده بودند. در شب ارتحال، حضرت سفارش این شتر را نمودند که بعد از ایشان مورد رسیدگی قرار گیرد. اما پس از واقعه جانگداز ارتحال حضرت چیزی نگذشت که این شتر از چراگاه خود، یکسر به سوی قبر مطهر حضرت آمد در حالی که هرگز قبر را ندیده بود آنگاه خود را به روی قبر انداخت و گردن خود را بر آن می‌زد و چشمهایش از اشک سرازیر شده بود و مرتب ناله می‌کرد. خبر را به حضرت محمد بن علی، امام باقر -علیه السلام- رساندند. حضرت [صفحه ۵۳۸] آمده و به او گفتند: «آرام باش، الان بلند شو، خدا تو را مبارک گرداند.» او بلند شد و به جای خود برگشت ولی پس از اندکی باز به قبر برگشت و کارهای قبل را تکرار کرد. این دفعه حضرت آمدند و به او آرام باش دادند و گفتند: «برخیز» ولی بلند نشد. و لذا فرمودند: «او را رها کنید!! او وعده داده شده است.» از این رو سه روز نگذشت که او از دنیا رفت. [۷۶۶] (مشروح این جریان در قسمت ارتباط حضرت با حیوانات بیان گردیده است).

مدفن حضرت سجاده

حضرت زین العابدین -علیه السلام- پس از ارتحال و انجام مراسم تشییع که جمیع اهل مدینه در آن مشارکت داشتند، در «بقیع» که قطعه زمینی است بسیار مبارک و قبور بسیاری از اولیاء خداوند، زوجات پیامبر، مادر مکرمه حضرت امیرالمؤمنین جناب مخدره مکرمه «فاطمه بنت اسد» و بسیاری از صحابه گرانقدر پیامبر و تعدادی از شهدای صدر اسلام در آن واقع است، در کنار مضجع مطهر حضرت امام حسن مجتبی -علیه السلام- عمومی بزرگوارشان مدفون گردیدند. [۷۶۷]. این قطعه از «بقیع» که در آن «عباس» عمومی پیامبر نیز مدفون بوده و بعداً حضرت امام صادق و امام باقر علیهما السلام نیز مدفون گردیدند، داری قبه و بارگاه بوده ولی به دست فرقه ضاله‌ی وهابیت، این دست پروردگان استعمار انگلیسی، تخریب گردیده است.

خاتمه

این بخش از بررسی صفحات زرین تاریخ منور امام چهارم حضرت علی بن الحسین -علیه السلام- به پایان رسید و حسرت شناخت زوایای این تاریخ، و آشنائی با شخصیت متعالی آن، همچنان بر دل باقی است. با عرض تقصیر به پیشگاه قدسی ایشان کلام را در این قسمت با زمزمه صلواتی بر حضرت به انتها می‌بریم بدین امید که مشمول عنایت ویژه آن «زین» [صفحه ۵۳۹] الاولیاء» در هر دو جهان قرار گیریم: «اللهم صل علی بن الحسین، سید العابدین الذی استخلصته لنفسک و جعلت منه ائمة الهدی، الذین یهدون بالحق و به یعدلون، اخترته لنفسک و طهرته من الرجس و اصطفیته و جعلته هادیا مهديا. اللهم فصل علیه افضل ما صلیت علی احد من ذریة انبیاک حتی یبلغ به ما تقر به عینه فی الدنیا و الآخرة انک عزیز حکیم» [۷۶۸]. در همین زمینه صلوات منسوب به استاد اکبر شیخ محی الدین بن عربی بر حضرت سجاده -علیه السلام- که حاوی رموز و نکات بلندی می‌باشد نیز قابل توجه است: «... و علی آدم اهل البیت، المنزه عن کیت و ما کیت، روح جسد الامامة شمس الشهامة، مضمون کتاب الابداع، حل تعمیه الاختراع، سر الله فی الوجود، انسان عین الشهود، خازن کنوز الغیب، مطلع نور الایمان، کاشف مستور العرفان، الحجة القاطعة، و الدررة اللامعة ثمره شجرة

طوبی القدسیه، ازل الغیب و ابد الشهاده، السر الكل فی سر العباده، و تد الاوتاد و زین العباد، امام العالمین و مجمع البحرین زین العابدین علی بن الحسین - علیه السلام - [۷۶۹].

پاورقی

[۱] متن عربی این صلوات در آخرین صفحه از مطالب کتاب آمده است. [۲] بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۱۲۵. [۳] نهج البلاغه، خطبه ۲. [۴] «و لا یطمع فی ادراکه طامع»؛ زیارت جامعه کبیره. [۵] بخشی از آیه ۶، از سوره ۴۱: فصلت. [۶] آیه ۱۱، از سوره ۹۳: الضحی. [۷] بخشی از آیه ۲۱، از سوره ۳۳: الاحزاب. [۸] بخشی از آیه ۹۰، از سوره ۶: الانعام. [۹] بخشی از آیه ۹۵، از سوره ۳: آل عمران. [۱۰] تاریخ طبری، ج ۷، ص ۳۰۰ و مقتل الحسین خوارزمی، ج ۱، ص ۲۳۴. [۱۱] «... فقال: احتفظ بها و احسن الیها فستلد لك خیر اهل الارض فی زمانه بعدك..» بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۱۱، (به نقل از الخرائج و الجرائح). [۱۲] به نقل از بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۵ الی ۱۵. [۱۳] ر. ک: زندگانی علی بن الحسین (علیه السلام)، ص ۳۰ الی ۳۵. [۱۴] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۱۰ (... لا ریب فی ان تولد علی بن الحسین علیه السلام منها کان فی ایام خلافة. امیر المؤمنین (علیه السلام) ...). [۱۵] ر. ک: بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۷ الی ۱۵. [۱۶] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۷، ح ۱۸ (به نقل از کشف الغمه) و ص ۱۲، ح ۲۳، و ۲۴ (به نقل از مناقب و ارشاد) و ص ۱۳، ح ۲۷ (به نقل از اعلام الوری) و ص ۱۴، ح ۲۹، و ۳۲ (به نقل از الفصول المهمه و الدرر). [۱۷] «یزدگرد» یا «یزدجرد» آخرین پادشاه سلسله ساسانی بود که با ورود سربازان مسلمان به منطقه تحت سیطره ساسانیان دست به عقب نشینی از نقطه‌ای به نقطه‌ای دیگر زد. تفصیل این عقب نشینی‌ها که به همراه هزاران آشپز و رامشگر و یوزبان انجام می‌شد در کتب تاریخ ثبت شده است. تا بالاخره تمام منطقه تحت سیطره حکومت ساسانیان به تصرف مسلمین در آمد و این سلسله منقرض گردید. «یزدگرد» فرزند «شهریار» فرزند «پرویز» فرزند «هرمز» فرزند «انوشیروان کسری» بوده است. [۱۸] ر. ک: زندگانی علی بن الحسین (علیه السلام)، ص ۹ الی ۲۷. [۱۹] منتهی الآمال، ج ۲، باب ششم، ص ۲. [۲۰] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۱۰، ح ۲۱ (به نقل از الخرائج). [۲۱] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۴. [۲۲] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۷، ص ۱۸. [۲۳] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۸. [۲۴] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۹، ح ۲۰. [۲۵] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۱۲، ح ۲۳. [۲۶] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۱۳. [۲۷] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۱۳، ح ۲۵. [۲۸] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۱۴، ح ۳۲. [۲۹] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۱۵، ح ۳۳. [۳۰] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۱۶. [۳۱] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۱۶. [۳۲] ر. ک: حیات فکری و سیاسی امامان شیعه، ج ۱، ص ۱۶۱. [۳۳] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۸، ح ۱۹ (به نقل از عیون اخبار الرضا) و ص ۱۰، ح ۲۱ (به نقل از الخرائج). [۳۴] طبقات، ج ۵، ص ۱۲، و ۲۱۱. [۳۵] اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۶۲۹ و بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۸ و ۹ و ۱۹ (به نقل از عیون اخبار الرضا). [۳۶] طبقات، ج ۵، ص ۱۶۲ و ۲۱۱. [۳۷] اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۶۲۹ و بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۸ و ۹، ح ۱۹ (به نقل از عیون اخبار الرضا). [۳۸] مناقب، ج ۴، ص ۱۷۵. [۳۹] کشف الغمه، ج ۲، ص ۷۴ و بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۴ و ۵، ح ۵ و ۶ (به نقل از مناقب و کشف الغمه). [۴۰] علل الشرایع: ص ۲۳۰. [۴۱] علل الشرایع، ص ۲۳۰ و بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۳، ح ۱ (به نقل از علل الشرایع) و ح ۲ (به نقل از امالی صدوق) و ص ۵، ح ۶، (به نقل از کشف الغمه). [۴۲] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۲ و ۳، ح ۳ و ۱ (به نقل از علل الشرایع) و ح ۲ (به نقل از امالی صدوق) و ص ۵، ح ۶، (به نقل از کشف الغمه). [۴۳] علل الشرایع، ص ۲۳۲، باب ۱۶۶، العلة التي من اجلها سمی علی بن الحسین (علیه السلام) السجاد. و بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۶، ح ۱۰ (به نقل از علل الشرایع). [۴۴] علل الشرایع، ص ۲۳۳، باب ۱۶۷، العلة التي من اجلها سمی علی بن الحسین (علیه السلام) «ذالفتنات». و بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۶، ح ۱۲، (به نقل از علل الشرایع). [۴۵] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۶۷، ح ۳۵ (به نقل از علل الشرایع). [۴۶] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۶۳، ح ۱۹ (به نقل از خصال). [۴۷] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۴ و ۵، ح ۵ (به نقل از مناقب) و ح ۶ (به نقل از کشف الغمه و موالید اهل البیت). [۴۸] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۷، ح ۱۸ (به نقل از کشف الغمه) و ص ۸، و ص ۱۰، ص ۱۲، ح ۲۳ (به نقل از ارشاد) و ح ۲۴ (به نقل از

مناقب) و ص ۱۳، ج ۲۵ (به نقل از کافی) و ... [۴۹] ر. ک: زندگانی علی بن الحسین (علیه السلام)، ص ۲۹ الی ۳۷ و همچنین حیات فکری و سیاسی امامان شیعه، ج اول، ص ۱۵۷ الی ۱۶۰. [۵۰] تردید در این مدت به خاطر اختلاف روایات در سال شهادت حضرت امام حسن علیه السلام می باشد. [۵۱] «ام ولد» به کنیزی گفته می شود که به ازدواج مردی در آمده و از او صاحب فرزند می شود و دیگر حالت مملوکیت کامل ندارد و نمی شود او را فروخت. [۵۲] بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۱۵۵، ح ۱ (به نقل از مناقب) و ح ۳ (به نقل از عدد). [۵۳] بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۱۸۳ و ۱۸۴، ح ۴۸ (به نقل از فرحة الغری). [۵۴] بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۲۰۸، ذیل ح ۸۷ (به نقل از مقاتل الطالبین). [۵۵] منتهی الآمال، ج اول، ص ۱۷۷. [۵۶] بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۵۵ (به نقل از عدد). [۵۷] منتهی الآمال، ج دوم، ص ۵۸. [۵۸] بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۱۸۳، ح ۴۸ (به نقل از فرحة الغری). [۵۹] بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۱۶۹، ح ۱۵ (به نقل از امالی صدوق). [۶۰] بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۱۶۵، ح ۸ (به نقل از کتاب الزهد). [۶۱] بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۱۰۵، ح ۹۴ (به نقل از کافی) و ص ۱۳۹، ح ۳۰ (به نقل از کتاب الزهد). [۶۲] قابل توجه اینکه حضرت رسول - صلی الله علیه و آله و سلم - با کنیزی که توسط بعضی از پادشاهان حضورشان هدیه شده بود، به نام ماریه قبطیه، ازدواج و وصلت نمودند و ثمره آن فرزند پسری به نام «ابراهیم» بود. چه اینکه با کنیز خود به نام «صفیه» دختر «حیی بن اخطب» ازدواج نمودند. [۶۳] بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۱۶۴ و ۱۶۵، ح ۶، (به نقل از اصول کافی). [۶۴] بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۱۶۵، ح ۷ (به نقل از العقد الفرید). [۶۵] مناقب، ج ۳ و ۴، ص ۱۷۶. [۶۶] کشف الغمه، ج ۲، ص ۸۲. [۶۷] به نقل از تاریخ اهل البیت، ص ۱۰۳ و بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۱۵۵ الی ۱۶۳، ح ۱ (به نقل از مناقب) و ح ۲ (به نقل از کشف الغمه) و ح ۳ (به نقل از عدد) و ص ۱۶۶، ح ۱۰ (به نقل از ارشاد). [۶۸] منتهی الآمال، ج دوم، ص ۲۹. [۶۹] اکثر این روایات در کتاب شریف بحارالانوار، ج ۴۶، باب ۱۱ از ابواب تاریخ امام سجاد (علیه السلام) از ح ۱۲ - ۸۷ ذکر شده است. محتوای این روایات شریف اغلب مربوط به حضرت «زید» (سلام الله علیه) می باشد. [۷۰] جهت مطالعه و تحقیق در این زمینه به کتاب گرانقدر شخصیت و قیام زید بن علی (علیه السلام) تألیف جناب حاج سید ابوالفضل رضوی اردکانی، چاپ دفتر انتشارات اسلامی قم، و همچنین کتاب شریف امام شناسی ج ۱۵، تألیف مرحوم علامه آیت الله حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی (رضوان الله تعالی علیه) مراجعه نمائید. [۷۱] جهت مطالعه و تحقیق بیشتر به کتاب الحجه از کتاب قیم اصول کافی، ج اول، مراجعه نمائید. [۷۲] ر. ک: بحارالانوار، ج ۴۲، ص ۷۴ الی ۱۱۰. [۷۳] ر. ک: بحارالانوار، ج ۴۲، باب ۱۲۰، و ج ۴۵، باب ۴۹ و ج ۴۶، باب ۷ و همچنین کتاب امام سجاد (علیه السلام) جمال نیایشگران ص ۳۷ الی ۴۵. [۷۴] بحارالانوار، ج ۴۲، ص ۳۴۴، ح ۱۱ (به نقل از رجال کشی). [۷۵] ر. ک: بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۳۳۲، باب ۴۹ (احوال المختار ابن ابی عبید الثقفی) و ج ۴۲، ص ۷۴، باب ۱۲۰ (احوال اولاده و ازواجه و امهات اولاده و فیه بعض الرد علی الکیسانیه). [در این ارتباط مطالعه کتاب امام سجاد علیه السلام، جمال نیایشگران، تحقیق گروه تاریخ اسلام از بنیاد پژوهشهای آستان قدس، از صفحه ۳۵ الی ۵۷ توصیه می گردد]. [۷۶] قابل توجه است که طبق بعضی از روایات حضرت امام سجاد (علیه السلام) «علی بن الحسین الاوسط» بوده اند. [۷۷] بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۱۹، ح ۸ (به نقل از کفایة الاثر). [۷۸] بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۱۸، ح ۵ (به نقل از اعلام الوری و اصول کافی). [۷۹] بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۱۸، ح ۳ (به نقل از غیبة الطوسی). [۸۰] اثبات الهداة، ج ۵، ص ۲۱۶، ح ۹. [۸۱] اصول کافی، ج ۱، ص ۳۴۸، ح ۵، و الاحتجاج، ج ۲، ص ۴۶، و بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۱۱۱، ح ۲ (به نقل از اصول کافی و احتجاج). [۸۲] بنابر نقل بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۱۱۲، ح ۳ و ۴. [۸۳] بنابر نقل بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۱۱۳. [۸۴] بحارالانوار، ج ۴۲، ص ۹۴ (به نقل از رجال کشی، معرفة اخبار الرجال و مناقب). [۸۵] بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۲۲. [۸۶] بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۳۴۶. [۸۷] ارشاد، ج ۲، ص ۱۳۹. [۸۸] اصول کافی، ج ۱، ص ۴۶۸. [۸۹] کشف الغمه، ج ۲، ص ۸۲. [۹۰] ر. ک: بحارالانوار، ج ۴۶، باب ۱۰، ص ۱۴۷ الی ۱۵۴، ح ۱۰ و ۱۱ و ۱۲، و ۱۴، و ۱۷. [۹۱] بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۷۹ و لهوف ص ۷۰. [۹۲] مقتل الحسین خوارزمی، ج ۱، ص ۲۲۶ و برای تحقیق ر. ک: به موسوعه کلمات الحسین (علیه السلام)، ص ۳۴۴ و ۳۶۸. [۹۳] بحارالانوار: ج ۴۵، ص ۸۹، ح ۲۸ (به نقل از ارشاد) و ص

۲۹۹، ح ۱۰ (به نقل از مناقب). [۹۴] بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۲۹۹، ح ۱۰ (به نقل از مناقب) و موسوعه کلمات الحسین (علیه السلام)، ص ۳۷۰. [۹۵] بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۲۹۸، ح ۳ (به نقل از الخرائج). [۹۶] بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۱ و ۲ و ۳ (به نقل از ارشاد)، (برای مطالعه مفصل این قضیه ر. ک: تاریخ طبری، ج ۳، ص ۳۱۶، و ارشاد، ج ۲، ص ۹۷). [۹۷] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۴۱، ح ۳۶ (به نقل از الخرائج) قابل توجه به اینکه محقق محترم بحار در پاورقی مرقوم نموده‌اند که این حدیث را در کتاب الخرائج مطبوع نیافتیم. [۹۸] بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۲۹۸، ح ۳ (به نقل از الخرائج). [۹۹] ر. ک. موسوعه کلمات الحسین (علیه السلام) ص ۳۹۵ الی ۳۹۷ و ص ۴۰۱. [۱۰۰] بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۴ و ۵ (به نقل از ارشاد). [۱۰۱] برای مطالعه‌ی بیشتر ر. ک: موسوعه کلمات الحسین (علیه السلام) ص ۴۹۷. [۱۰۲] دعوات راوندی، ص ۵۴، ح ۱۳۷. [۱۰۳] بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۲۸۹ و ۲۹۰ (به نقل از مناقب) و ج ۴۵، ص ۹۱ و عوالم، ج ۱۶، ص ۷۹. [۱۰۴] الدمعة الساکبه، ج ۴، ص ۳۵۱، و معالی السبطين، ج ۲، ص ۲۲، و ذریعه النجاه، ص ۱۳۹. [۱۰۵] بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۴۶. [۱۰۶] معالی السبطين، ج ۲، ص ۵۱ و ۵۲ و مقتل الحسین مقرر ص ۳۴۶. [۱۰۷] جناب «سید بن طاوس» - رضوان الله تعالی علیه - در کتاب شریف اقبال الاعمال زیارتی از جدش مرحوم «شیخ طوسی» نقل می‌کند که در سندش ذکر شده که این زیارت از ناحیه‌ی مقدس حضرت صاحب الزمان - ارواحنا فداه - رسیده مشتمل بر اسامی شهداء کربلاست. و در موارد متعددی به اسامی قاتلین آن عزیزان هم اشاره شده است. بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۶۴ الی ۷۳ (به نقل از اقبال الاعمال). در این زیارت حضرت ولی عصر - عجل الله تعالی فرجه الشریف - با ذکر مصائب فرزندان و اصحاب جدش، برای عظمت آن مصائب اشک می‌ریزد. [۱۰۸] ر. ک: اصول کافی، ج اول، کتاب الحج، باب فی ان الامام متی یعلم ان الامر قد صار الیه، ص ۳۸۰. [۱۰۹] الوقایع (خیابانی)، ص ۱۷۰. [۱۱۰] بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۶۰ و ۶۱. [۱۱۱] معالی السبطين، ج ۲، ص ۸۸. [۱۱۲] ارشاد، ج ۲، ص ۱۱۷. [۱۱۳] تاریخ طبری، ج ۷، ص ۳۶۷. [۱۱۴] زینب الکبری، ص ۶۱ الی ۶۳. [۱۱۵] بحار الانوار ج ۴۵، ص ۱۷۹ (به نقل از کامل الزیارات) قابل ذکر است که پاورقی محقق بحار در این صفحه، حاکی از عدم وجود این حدیث در کتاب کامل الزیارات می‌باشد. [۱۱۶] رجال کشی، ص ۲۸۹ و بحار الانوار، ج ۴۸، ص ۲۷۰. [۱۱۷] معالی السبطين، ج ۲، ص ۶۶ الی ۷۰. [۱۱۸] کامل بهائی، ص ۲۸۷ و ۲۸۸. [۱۱۹] سوگنامه آل محمد، ص ۴۰۹. [۱۲۰] «جامعه» اسم یک نوع زنجیر است که به این جهت «جامعه» نامیده شده که دستها را به سوی گردن جمع می‌کند. این زنجیر طوقه‌ای دارد که به گردن می‌نهند و از آن دو زنجیر بیرون می‌آید یکی از طرف راست به سمت دست چپ و دیگری از طرف چپ به سمت دست راست، و بعد این زنجیرها که دستها را بدین نحو می‌بندد، در پشت سر هم به متصل می‌شود و کوبیده می‌شود و یا گداخته شده و بهم متصل می‌گردد که دیگر قابل باز شدن نیست. (منتهی الآمال، ج ۱، ص ۲۹۲، حاشیه کتاب). [۱۲۱] منتهی الآمال، ج ۱، ص ۲۹۲. [۱۲۲] بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۱۷۹. [۱۲۳] بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۱۰۸ (به نقل از لهوف). [۱۲۴] مرحوم حاج شیخ عباس قمی (رضوان الله تعالی علیه) به کتبی که این روایت را نقل کرده‌اند یعنی منتخب طریحی و نورالعین اشکال دارد و روایت را نمی‌پذیرد. برای تحقیق بیشتر رجوع کنید به منتهی الآمال، ج اول، ص ۲۹۶ و بحار الانوار ج ۴۵، ص ۱۱۴. [۱۲۵] بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۱۱۴. [۱۲۶] الدمعة الساکبه، ج ۵، ص ۴۶ و قصه کربلا، ص ۴۲۰. [۱۲۷] بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۱۱۲ (به نقل از لهوف) و منتهی الآمال، ج ۱، ص ۲۹۸. [۱۲۸] ر. ک: بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۱۱۵ و منتهی الآمال ج ۱، ص ۲۹۹. [۱۲۹] آیه ۴۲، از سوره‌ی ۳۹: «الزمر». [۱۳۰] بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۱۱۵ الی ۱۱۷ و ص ۱۶۷ (به نقل از لهوف، ارشاد و تاریخ «ابن نما»). [۱۳۱] کامل ابن اثیر، ج ۴۶، ص ۸۲ (قریب به این مضمون). [۱۳۲] برای تحقیق بیشتر ر. ک: زندگانی علی بن الحسین (علیه السلام) تألیف دکتر شهیدی، ص ۳۰ الی ۳۵ و کتاب حیات فکری و سیاسی امامان شیعه، ج ۱، ص ۱۵۶ الی ۱۶۰. [۱۳۳] لهوف، ص ۱۶۳. [۱۳۴] بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۱۲۱ (به نقل از ارشاد). [۱۳۵] بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۱۲۱ و ۱۲۴ (به نقل از لهوف). [۱۳۶] لهوف: ص ۱۷۱. [۱۳۷] بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۱۳۰ (به نقل از ارشاد). [۱۳۸] تاریخ طبری، ج ۶، ص ۲۵۴. [۱۳۹] منتهی الآمال، ج ۱، ص ۳۰۳. [۱۴۰] الاقبال، ج ۳، ص ۸۹ و منتهی

الآمال، ج ۱، ص ۳۰۳. [۱۴۱] سوگنامه آل محمد، ص ۴۳۸ (به نقل از وقایع الایام خیابانی، ص ۲۹۱). [۱۴۲] معالی السبطين، ج ۲، ص ۱۲۸. [۱۴۳] منتهی الآمال، ج ۱، ص ۳۰۵. [۱۴۴] الدمعة الساکبه، ج ۵، ص ۶۷. [۱۴۵] بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۲۷. [۱۴۶] الدمعة الساکبه، ج ۵، ص ۶۵. [۱۴۷] منتهی الآمال، ج ۱، ص ۳۰۸. [۱۴۸] «سهل بن سعد بن مالک الساعدی» انصاری است و هنگام وفات پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - پانزده سال داشته است و او تا زمان «حجاج» در قید حیات بوده است و گفته شده که او یکصد سال عمر کرده است و آخرین نفر از صحابه رسول خداست که از دنیا رفته است (گرچه قول مشهور این است که آخرین صحابه رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - جابر بن عبدالله انصاری است) او خود می گفته است که اگر من بمیرم شما از کسی نمی شنوید که بدون واسطه بگوید: «قال رسول الله» و در سال ۸۸ بدرود حیات گفته است. [۱۴۹] بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۲۸. [۱۵۰] منتهی الآمال، ج ۱، ص ۳۰۸. [۱۵۱] بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۵۵ (به نقل از امالی شیخ صدوق). [۱۵۲] آیه ۳۳، از سوره ۴۲: الشوری. [۱۵۳] آیه ۴۱، از سوره ۸: الانفال. [۱۵۴] بخشی از آیه ۳۳، از سوره ۳۳، الاحزاب. [۱۵۵] لهوف، ص ۱۷۶ و ۱۷۷ و بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۲۹. [۱۵۶] «دمشق» واقع است. در ابتدا مصلاهی «صائین» بوده است که نحله‌ای از «اهل کتاب» هستند. سپس یونانی‌ها در آن مکان به تعلیم دین خود پرداخته و بعد از آن به دست یهود افتاد و همچنین زمانی در اختیار بت پرستان بود. و درب این بنا را که از بناهای بسیار زیبا بوده، «باب جیرون» می گفتند. سر حضرت «یحیی بن زکریا» علیه السلام را بر در همین باب جیرون آویختند و پس از آن سر حضرت حسین بن علی علیه السلام در همین موضع آویخته شد و مکان آن ظاهرا الآن در «مسجد اموی» «دمشق» است. مقتل الحسین مقرر، ص ۳۴۸. [۱۵۷] جهت اطلاع از تفصیل این موضوع ر. ک: منتهی الآمال، ج ۱، ص ۳۰۹. [۱۵۸] بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۳۱ (به نقل از لهوف). [۱۵۹] بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۳۰ (به نقل از ارشاد). [۱۶۰] بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۳۱. [۱۶۱] بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۳۲ (به نقل از ابن نما و لهوف). [۱۶۲] آیه ۳۰، از سوره ۴۲، الشوری. [۱۶۳] آیه ۲۲ از سوره ۵۷، الحديد. [۱۶۴] بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۶۸ (به نقل از تفسیر علی بن ابراهیم). [۱۶۵] بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۳۵ (به نقل از ارشاد). [۱۶۶] بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۳۵ و ۱۳۶ (به نقل از مناقب). [۱۶۷] جهت مطالعه‌ی تفصیل جریانات فوق ر. ک: منتهی الآمال، ج ۱، ص ۳۰۹ الی ۳۱۸ و قصه‌ی کربلا، ص ۴۸۸ الی ۵۰۶. [۱۶۸] بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۷۵ و ۱۷۶. [۱۶۹] بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۷۶ (به نقل از عیون اخبار الرضا). [۱۷۰] بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۲۰۰، (به نقل از دعوات راوندی). [۱۷۱] بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۳۵ (به نقل از لهوف). [۱۷۲] ر. ک: اثبات الوصیه، ص ۱۷۱. [۱۷۳] انوار النعمانیه، ص ۲۵۳. [۱۷۴] بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۷۷ (به نقل از بصائر الدرجات). [۱۷۵] بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۴۰ (به نقل از امالی «شیخ صدوق»). [۱۷۶] انوار النعمانیه، ج ۳، ص ۲۵۳. [۱۷۷] بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۴۲ و منتهی الآمال، ج ۱، ص ۳۱۴. [۱۷۸] ر. ک: قمقام زخار، ص ۵۷۱. [۱۷۹] منتهی الآمال، ج ۴۵، ص ۳۱۳. [۱۸۰] بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۴۳ (به نقل از مناقب) و تاریخ طبری، ج ۵، ص ۲۳۳. [۱۸۱] در مصدر به جای ام کلثوم، زینب - سلام الله علیها - آمده است. [۱۸۲] قمقام زخار، ص ۵۷۹، و قصه‌ی کربلا، ص ۵۲۰. [۱۸۳] بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۳۹ (به نقل از لهوف) و ص ۱۶۱ (به نقل از احتجاج)، و ص ۱۷۴ (به نقل از مناقب) و مقتل الحسین خوارزمی، ج ۲، ص ۶۹ الی ۷۱. [۱۸۴] بحارالانوار، ج ۵، ص ۱۶۲ (به نقل از احتجاج). و ص ۱۷۵ (به نقل از مناقب) و نفس المهموم، ص ۲۶۲. [۱۸۵] ترجمه، مقتل ابی مخنف، ص ۱۹۸ الی ۲۰۰. [۱۸۶] ترجمه مقتل ابی مخنف، ص ۲۰۰. [۱۸۷] بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۴۵ و ۱۴۶ (به نقل از مناقب) و تاریخ طبری، ج ۵، ص ۲۵۵. [۱۸۸] تذکره الخواص، ص ۱۴۶. [۱۸۹] بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۴۰ و قصه کربلا، ص ۵۱۳ و ۵۱۴. [۱۹۰] بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۸۴ ح ۱۱ (به نقل از تفسیر علی بن ابراهیم) و ص ۱۴۳ (به نقل از لهوف) و ص ۱۷۵ (به نقل از مناقب). [۱۹۱] بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۶۳ (به نقل از احتجاج). [۱۹۲] بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۷۵ (به نقل از کتاب النسب). [۱۹۳] تاریخ طبری، ج ۵، ص ۲۳۲ و بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۴۳ (به نقل از مناقب). [۱۹۴] بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۷۵. [۱۹۵] بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۷۵. [۱۹۶] بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۴۳. [۱۹۷]

بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۴۱ و ۱۴۲ (به نقل از لهوف). [۱۹۸] سوگنامه آل محمد، ص ۴۵۹ (به نقل از عنوان الکلام فشارکی، ص ۱۱۸). [۱۹۹] سوگنامه آل محمد، ص ۴۵۹ (به نقل از عنوان الکلام فشارکی، ص ۱۱۸). [۲۰۰] سوگنامه آل محمد، ص ۴۵۹ الی ۴۶۱ (به نقل از تذکره الشهداء ملا حبیب الله کاشانی، ص ۴۱۲). (قابل توجه اینکه بعضی از محققین در قسمتی از این روایت خدشه داشته آن را مقرون به صحت نمی‌دانند). [۲۰۱] قمقام زخار، ص ۵۷۹، قصه‌ی کربلا، ص ۵۲۰. [۲۰۲] لهوف، ص ۱۹۴ و ۱۹۵ و بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۶۲ (به نقل از احتجاج). [۲۰۳] معالی السبطين، ج ۲، ص ۱۹۰ و ۱۹۱، و بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۴۵. [۲۰۴] تاریخ طبری، ج ۵، ص ۲۳۳ و بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۴۶. [۲۰۵] بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۴۶. [۲۰۶] بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۹۶ و ۱۹۷ و سوگنامه آل محمد، ص ۴۹۶ (به نقل از نفس المهموم و معالی السبطين). [۲۰۷] بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۴۵ و ۱۴۶. [۲۰۸] جهت اطلاع از تفصیل این امور ر. ک: قصه کربلا، ص ۵۲۴ الی ۵۳۱. [۲۰۹] لهوف، ص ۱۹۶. [۲۱۰] در این زمینه تحقیقات جالبی انجام گرفته است که چون مربوط به بحث نمی‌باشد، به آن متعرض نمی‌شویم. برای اطلاع بیشتر ر. ک: قصه‌ی کربلا، ص ۵۲۷ الی ۵۳۰. [۲۱۱] بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۴۷ (به نقل از لهوف). [۲۱۲] بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۴۷ (به نقل از لهوف). [۲۱۳] لهوف (آهی سوزان بر مزار شهیدان)، ص ۲۰۲ و ۲۰۳. [۲۱۴] الدمعة الساکبه، ج ۵، ص ۱۶۴. [۲۱۵] الدمعة الساکبه، ج ۵، ص ۱۶۲. [۲۱۶] لهوف، ص ۲۰۳. [۲۱۷] برای اطلاع از تفصیل این مرثی ر. ک: قصه کربلا، ص ۵۴۲ الی ۵۵۰. [۲۱۸] مقتل ابی مخنف، ص ۲۰۶. [۲۱۹] برای اطلاع از تفصیل این عزاداریها ر. ک: قصه‌ی کربلا، ص ۵۴۳ الی ۵۵۰. [۲۲۰] الدمعة الساکبه، ج ۵، ص ۱۶۴. [۲۲۱] بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۷۷ (به نقل از امالی شیخ طوسی). [۲۲۲] بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۴۹ (به نقل از لهوف). [۲۲۳] بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۴۹ (به نقل از لهوف). [۲۲۴] بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۶۹ و ۱۰۹ (به نقل از امالی شیخ صدوق و خصال صدوق). [۲۲۵] بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۹۸ و حیاة الامام الحسین، ج ۳، ص ۴۲۸. [۲۲۶] حیاة الامام الحسین، ج ۳، ص ۴۳۰. [۲۲۷] کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۸۸. [۲۲۸] معالی السبطين، ج ۲، ص ۲۱۱. [۲۲۹] بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۸۸، ح ۳۳ (به نقل از محاسن). [۲۳۰] بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۷۵ (به نقل از مناقب). [۲۳۱] بحارالانوار، ج ۶۴، ص ۱۷۲، ادامه ح ۳ (به نقل از علل الشرایع). [۲۳۲] آیه ۲۸، از سوره ۳: آل عمران. [۲۳۳] طبقات ابن سعد، ج ۵، ص ۲۱۴. [۲۳۴] بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۹۱، ح ۷۸ (به نقل از مناقب). [۲۳۵] بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۲۶، ح ۱۲ (به نقل از بصائر الدرجات و اختصاص) و ص ۴۲، ح ۴۰ (به نقل از فرج المهموم فی معرفة الحلال و الحرام). [۲۳۶] بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۳۵، ح ۳۱ (به نقل از روضة الواعظین). [۲۳۷] بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۴۵ و ۴۶، ح ۴۷ (به نقل از رجال کشی)، و ح ۴۸ (به نقل از الخرائج و الجرائج). [۲۳۸] بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۲۸، ح ۱۹ (به نقل از الخرائج و الجرائج) و ص ۴۴، ح ۴۴ (به نقل از كشف الغمه) و ص ۱۹، ح ۹ (به نقل از بصائر الدرجات). [۲۳۹] بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۲۳، ح ۲ (به نقل از بصائر الدرجات). [۲۴۰] آیه ۳۹ از سوره ۱۳: الرعد. [۲۴۱] بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۹۷، ح ۸۵ (به نقل از مناقب). [۲۴۲] بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۷۱، ح ۴۹ (به نقل از بصائر). [۲۴۳] بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۱۴۸، ح ۴ (به نقل از اختصاص و بصائر). [۲۴۴] مسأله «جن زدگی» از امور واقعی و تجربی است که نظر به ساختار وجودی «اجنه» و شرور بودن بعضی از آنها و صدها نمونه‌ی عینی از ایداء این موجودات، برای انسان منصف جای هیچ شککی باقی نمی‌گذارد. در شرع اقدس نیز دستورات عدیده‌ای برای در امان بودن از آنها وارد شده است. [۲۴۵] بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۳۱، ح ۲۴ (به نقل از مناقب و الخرائج و الجرائج). [۲۴۶] بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۷۰، ح ۴۷ (به نقل از بصائر الدرجات). [۲۴۷] بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۷۲، ح ۵۷ (به نقل از الخرائج و الجرائج). [۲۴۸] بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۲۳، ح ۳ (به نقل از اختصاص و بصائر الدرجات). [۲۴۹] بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۲۳ و ۲۴، ح ۵ (به نقل از بصائر الدرجات). [۲۵۰] بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۲۴، ح ۶ (به نقل از کتاب الاختصاص). [۲۵۱] بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۲۴ و ۲۵، ح ۷ (به نقل از الاختصاص). [۲۵۲] بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۲۵، ح ۹ (به نقل از الاختصاص و بصائر الدرجات) و ح ۱۰ (به نقل از مناقب) و ص ۳۰، ح ۲۱ (به نقل از الخرائج و الجرائج) و ح ۲۲ (به نقل از

کشف الغمه) با کمی تفاوت. [۲۵۳] بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۲۶، ح ۱۱ (به نقل از الاختصاص و بصائر الدرجات). [۲۵۴] بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۴۳، ح ۴۲ (به نقل از کشف الغمه). [۲۵۵] بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۳۰ و ۳۱، ح ۲۳ (به نقل از الخرائج و الجرائح). [۲۵۶] بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۲۷، ح ۱۵، (به نقل از الخرائج و الجرائح). [۲۵۷] بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۶۷، ح ۳۴ (به نقل از دعوات راوندی). [۲۵۸] بخشی از آیه ۶۰، از سوره ۴۲: غافر. [۲۵۹] بخشی از آیه ۱۸۶، از سوره ۲: البقره. [۲۶۰] بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۲۸، ح ۱۷ (به نقل از الخرائج و الجرائح). [۲۶۱] بحارالانوار، ج ۴۹، ص ۶۵، ح ۸۰ (به نقل از کشف الغمه) و ص ۸۷، ح ۴ (به نقل از قرب الاسناد) و ج ۵۸، ص ۲۳۹، ح ۳ (به نقل از قرب الاسناد). [۲۶۲] بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۶۹، ح ۴۲ (به نقل از امالی «ابن‌الشیخ»). [۲۶۳] بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۷۶، ح ۶۹ (به نقل از ارشاد شیخ مفید). [۲۶۴] منتهی الآمال، ج ۲، ص ۱۱. [۲۶۵] بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۹۷، ح ۸۵ (به نقل از مناقب). [۲۶۶] آیه ۹۹ و بخشی از آیه ۱۰۰، از سوره ۲۳: مؤمنون. [۲۶۷] بخشی از آیه ۱۴ از سوره ۱۴: ابراهیم. [۲۶۸] آیه ۹۴، از سوره ۲۱: انبیاء. [۲۶۹] آیه ۱۵، از سوره ۶۴: تغابن. [۲۷۰] آیات ۲۰ و ۲۱، از سوره ۵۷: حدید. [۲۷۱] آیات ۱۸ و ۱۹، از سوره ۵۹: حشر. [۲۷۲] آیات ۸ تا ۱۰، از سوره ۹۰: بلد. [۲۷۳] تحف العقول: ص ۲۷۴ - ۲۷۲. [۲۷۴] کافی، ج ۸، ص ۷۶ - ۷۲ و تحف العقول، ص ۲۵۲ - ۲۴۹. [۲۷۵] بخشی از آیه ۲، از سوره ۴۸: الفتح. [۲۷۶] بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۶۰، ح ۱۸ (به نقل از امالی ابن‌الشیخ). [۲۷۷] بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۷۴ و ۷۵، ح ۶۵ (به نقل از ارشاد شیخ مفید). [۲۷۸] بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۹۱، ح ۷۸ (به نقل از مناقب). [۲۷۹] بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۷۳، ح ۶۱ (به نقل از ارشاد و اعلام الوری) و ص ۷۸، ح ۷۵ (به نقل از مناقب). [۲۸۰] بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۹۸، ح ۸۶ (به نقل از کشف الغمه). [۲۸۱] بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۵۸، ح ۱۲ (به نقل از اصول کافی). [۲۸۲] بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۷۸، ح ۷۵ (به نقل از مناقب و حلیه الاولیاء). [۲۸۳] سلام الله علیها، ج ۴۶، ص ۵۵، ح ۴ (به نقل از فلاح السائل). [۲۸۴] بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۶۱، ح ۱۹ (به نقل از امالی ابن‌الشیخ). [۲۸۵] بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۶۴، ح ۲۲ (به نقل از اصول کافی). [۲۸۶] بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۶۶، ح ۳۰ (به نقل از علل الشرایع). [۲۸۷] بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۷۴، ح ۶۲ (به نقل از اعلام الوری و ارشاد) و ص ۷۹ و ۸۰ (به نقل از مناقب). [۲۸۸] بخشی از آیه ۱۴، از سوره ۲۰: طه. [۲۸۹] بحارالانوار، ج ۷۹، ص ۲۳۶، ح ۶۴ (به نقل از کتاب الحسین بن عثمان). [۲۹۰] بحارالانوار، ج ۷۹، ص ۲۰۲، ح ۱ (به نقل از جامع الاخبار) و ص ۲۰۷، ح ۱۵ (به نقل از عیون اخبار الرضا). [۲۹۱] بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۴۴، ح ۴۴ (به نقل از مناقب، و ج ۸۱، ص ۱۳۴). [۲۹۲] بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۶۱ و ۶۲، ح ۱۹ (به نقل از خصال). [۲۹۳] بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۶۶، ح ۲۸ (به نقل از علل الشرایع). [۲۹۴] بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۸۰ (به نقل از کشف الغمه). [۲۹۵] بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۱۰۰ (به نقل از کشف الغمه). [۲۹۶] بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۳۴ و ۳۵، ح ۲۹ و ۳۰ (به نقل از مناقب و عدد). [۲۹۷] بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۵۸، ح ۱۱ (به نقل از مناقب). [۲۹۸] بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۱۰۸، ح ۱۰۴ (به نقل از دعوات راوندی). [۲۹۹] بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۶۴ و ۶۵، ح ۲۴ (به نقل از تهذیب الاحکام). [۳۰۰] بخشی از آیه ۱۰۱، از سوره ۲۳: المؤمنون. [۳۰۱] بخشی از آیه ۲۸، از سوره ۲۱: الانبیاء. [۳۰۲] بخشی از آیه ۵۶، از سوره ۷: الاعراف. [۳۰۳] بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۱۰۱، ح ۸۹ (به نقل از کشف الغمه). [۳۰۴] بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۷۵ و ۷۶، ح ۶۶ (به نقل از ارشاد). [۳۰۵] بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۱۰۷، ح ۱۰۰ (به نقل از اصول کافی). [۳۰۶] بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۹۹ (به نقل از کشف الغمه). [۳۰۷] بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۴۰ و ۴۱ (به نقل از مناقب) و ص ۷۷ (به نقل از فتح الابواب) [با تفاوت اندکی بین دو نقل]. [۳۰۸] بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۳۷، ح ۳۳ (به نقل از مناقب). [۳۰۹] بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۳۷، ح ۳۳ (به نقل از مناقب). [۳۱۰] بخشی از آیه ۷۹، از سوره ۲۱: الانبیاء. [۳۱۱] بخشی از آیه ۱۰، از سوره ۳۴: سباء. [۳۱۲] بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۶۱، ح ۱۹ (به نقل از امالی ابن‌الشیخ) و ص ۷۹ (به نقل از مناقب). [۳۱۳] بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۷۴، ح ۶۲ (به نقل از اعلام الوری و ارشاد). [۳۱۴] بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۶۷، ح ۳۵ (به نقل از علل الشرایع). [۳۱۵] بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۹۹، ح ۸۷ (به نقل از کشف الغمه). [۳۱۶] بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۹۸ و ۹۹ (به نقل از کشف الغمه). [۳۱۷] آیه ۶۹، از سوره

۲۹: العنکبوت. [۳۱۸] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۳۸، ح ۳۳ (به نقل از مناقب). [۳۱۹] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۹۱، ح ۷۸ (به نقل از مناقب). [۳۲۰] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۳۷، ح ۳۳ (به نقل از مناقب و الخرائج و الجرائح). [۳۲۱] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۷۶، ح ۷۰ (به نقل از ارشاد). [۳۲۲] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۹۱، ح ۷۸ (به نقل از مناقب). [۳۲۳] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۳۷، ح ۳۳ (به نقل از مناقب). [۳۲۴] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۱۴۹، ح ۸ (به نقل از رجال کشی). [۳۲۵] سیر اعلام النبلا، ج ۴، ص ۳۹۲ و تهذیب التهذیب، ج ۷، ص ۳۰۵. [۳۲۶] تاریخ مدینه دمشق (ترجمه الامام زین العابدین علیه السلام)، ص ۴۰. [۳۲۷] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۱۱۴، ح ۵ (به نقل از الفصول المهمه). [۳۲۸] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۳۷، ح ۳۳ (به نقل از مناقب). [۳۲۹] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۶۹، ح ۴۱ (به نقل از عیون اخبار الرضا) و ص ۱۰۱، ح ۸۸ (به نقل از كشف الغمه). [۳۳۰] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۷۱، ح ۵۲ (به نقل از محاسن). [۳۳۱] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۶۲، ح ۱۹ (به نقل از امالی ابن‌الشیخ) و ص ۷۰، ح ۴۶ (به نقل از ثواب الاعمال). [۳۳۲] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۹۱، ح ۷۸ (به نقل از مناقب). [۳۳۳] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۱۴۷، ح ۲ (به نقل از بصائر الدرجات). [۳۳۴] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۱۴۹، ح ۵ (به نقل از اختصاص). [۳۳۵] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۷۶، ح ۶۶ (به نقل از ارشاد). [۳۳۶] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۸۰ و ۸۱، ح ۸۱ (به نقل از مناقب). [۳۳۷] آیه ۱۰۱، از سوره ۲۳: المومنون. [۳۳۸] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۸۱ و ۸۲ (به نقل از مناقب). [۳۳۹] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۱۰۱ (به نقل از كشف الغمه). [۳۴۰] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۱۰۷ (به نقل از اصول کافی). [۳۴۱] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۴۱، ح ۳۶ (به نقل از الخرائج و الجرائح). [۳۴۲] ترجمه بخشی از آیه ۱۱۱، از سوره ۹، التوبه: و آیه چنین است: «ان الله اشترى من المؤمنین انفسهم و اموالهم بان لهم الجنة یقاتلون فی سبیل الله فیقتلون و یقتلون ... فاستبشروا بیعکم الذی بايعتم به و ذلك هو الفوز العظيم». [۳۴۳] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۱۱۶، ح ۲ (به نقل از مناقب و احتجاج). [۳۴۴] بحار الانوار، ج ۸۲، ص ۱۳۱، ح ۶ (به نقل از کتاب عاصم بن حمید) و ص ۱۶۳، ح ۹ (به نقل از ثواب الاعمال) و ر. ک: بحار الانوار، ج ۸۲ «باب السجود و آدابه» و «باب فضل السجود». [۳۴۵] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۷۹، ح ۷۵ (به نقل از مناقب و مصباح التهجد). [۳۴۶] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۱۰۸، ح ۱۰۴ (به نقل از دعوات الراوندی). [۳۴۷] بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۱۴۹ (به نقل از لهوف). [۳۴۸] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۷۶ (به نقل از ارشاد). [۳۴۹] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۷۸ (به نقل از مناقب). [۳۵۰] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۹۹، ح ۸۸ (به نقل از كشف الغمه). [۳۵۱] بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۱۴۰ (به نقل از لهوف). [۳۵۲] اسرار الصلوة، ص ۲۶۷. [۳۵۳] اسرار الصلوة، ص ۲۶۷ الی ۲۶۹. [۳۵۴] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۶۴، ح ۲۳ (به نقل از اصول کافی) و ص ۷۹، ح ۷۵ (به نقل از مناقب). [۳۵۵] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۱۰۸، ح ۱۰۴ (به نقل از دعوات الراوندی). [۳۵۶] اسرار الصلوة، ص ۲۶۹. [۳۵۷] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۶۷، ح ۳۵ (به نقل از علل الشرایع). [۳۵۸] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۶، ح ۱۲ و ۱۳ (به نقل از علل الشرایع و معانی الاخبار) و ص ۶۳، ح ۶۳ (به نقل از امالی ابن‌الشیخ و خصال). [۳۵۹] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۷۵ (به نقل از ارشاد). [۳۶۰] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۵۷ (به نقل از فتح الایوب). [۳۶۱] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۱۲۴، ح ۱۷ (به نقل از مناقب). [۳۶۲] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۱۰۵ و ۱۰۶، ح ۹۵ (به نقل از تهذیب الاحکام). [۳۶۳] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۱۰۶، ح ۹۶ (به نقل از اصول کافی). [۳۶۴] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۱۰۶، ح ۹۷ (به نقل از اصول کافی). [۳۶۵] بخشی از آیه ۳۲، از سوره ۷: الاعراف. [۳۶۶] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۱۰۲ و ۱۰۳، ح ۹۲ (به نقل از عیون المعجزات). [۳۶۷] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۹۷ و ۹۸ (به نقل از مناقب). [۳۶۸] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۵۹، ح ۱۳ (به نقل از اصول کافی). [۳۶۹] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۱۰۶، ح ۹۹ (به نقل از اصول کافی). [۳۷۰] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۵۹، ح ۱۶ (به نقل از اصول کافی). [۳۷۱] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۷۰، ح ۴۸ (به نقل از محاسن) و ص ۷۴، ح ۶۴ (به نقل از امالی ابن‌الشیخ). [۳۷۲] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۹۳، ح ۸۳ (به نقل از مناقب). [۳۷۳] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۹۸، ح ۸۶ (به نقل از كشف الغمه). [۳۷۴] بخشی از آیه ۶۳، از سوره ۲۵: الفرقان. [۳۷۵] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۵۹، ح ۱۵ (به نقل از اصول کافی). [۳۷۶] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۵، ح ۷، (به نقل از اصول کافی). [۳۷۷] بحار الانوار، ج

۴۶، ص ۵، ح ۸ (به نقل از اصول کافی). [۳۷۸] بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۷، ح ۱۵ (به نقل از قرب الاسناد). [۳۷۹] بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۶ و ۷، ح ۱۴ (به نقل از معانی الاخبار و امالی صدوق). [۳۸۰] بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۱۴، ح ۲۹ (به نقل از الفصول المهمه). [۳۸۱] بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۱۷، ح ۱ (به نقل از امالی صدوق). [۳۸۲] بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۷۲، ح ۵۶ (به نقل از محاسن). [۳۸۳] بخشی از آیه ۷۰، از سوره ۱۷، الاسراء. [۳۸۴] بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۲۰، ح ۱ (به نقل از امالی صدوق). [۳۸۵] بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۷۱ و ۷۲، ح ۵۳ و ۵۴ (به نقل از مناقب و محاسن). [۳۸۶] بخشی از آیه ۹۲، از سوره ۳، آل عمران. [۳۸۷] بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۹۰، ح ۷۷ (به نقل از مناقب و محاسن). [۳۸۸] بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۷۲، ح ۵۵ (به نقل از محاسن). [۳۸۹] بخشی از آیه ۹۲، از سوره ۳: آل عمران. [۳۹۰] بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۷۰، ح ۴۵ (به نقل از اصول کافی). [۳۹۱] بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۶۹، ح ۴۳ (به نقل از الاحتجاج). [۳۹۲] بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۱۰۷، ح ۱۰۱ (به نقل از اصول کافی). [۳۹۳] اصول کافی، ج ۲، ص ۶۰۹ والمحجۀ البيضاء، ج ۲، ص ۲۱۵. [۳۹۴] تفسیر البرهان، ج ۳، ص ۱۵۶. [۳۹۵] المحجۀ البيضاء، ج ۲، ص ۱۵۳. [۳۹۶] بخشی از آیه ۱۷۹، از سوره ۲: البقره. [۳۹۷] احتجاج، ص ۳۱۹. [۳۹۸] بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۱۹۱، ح ۵۷ (به نقل از سرائر). [۳۹۹] بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۶۵، ح ۳۵ (به نقل از اصول کافی). [۴۰۰] بخشی از آیه ۲، از سوره ۶۲: الجمعة. [۴۰۱] بخشی از آیه ۱۲، از سوره ۳۶: یس. [۴۰۲] البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۴، ص ۵ الی ۷. [۴۰۳] بحارالانوار، ج ۴۰، ص ۲۰۱، ح ۴ (به نقل از عیون) و دهها روایت دیگر در همین جلد و غیره. [۴۰۴] بصائر الدرجات، ص ۱۲۰. [۴۰۵] اصول کافی، ج ۱، ص ۲۵۷. [۴۰۶] اصول کافی، ج ۱، ص ۲۳۸. [۴۰۷] اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۶۵۰. [۴۰۸] اصول کافی، ج ۱، ص ۲۴۱، ح ۶. [۴۰۹] تذکره الخواص، ص ۲۱۴. [۴۱۰] بحارالانوار ج ۹، باب ۱۴، ص ۳۰۰، ح ۳۷ (به نقل از دعوات راوندی). [۴۱۱] آیه ۳۹ از سوره ۱۳: الرعد. [۴۱۲] مقدمه صحیفه‌ی کامله سجاده‌ی. [۴۱۳] امام شناسی، ج ۱۵، ص ۷۹، و بحارالانوار، ج ۱۱۰، ص ۴۳. [۴۱۴] امام شناسی، ج ۱۵، ص ۷۹ و بحارالانوار، ج ۱۱۰، ص ۴۵ الی ۴۷. [۴۱۵] امام شناسی، ج ۱۵، ص ۸۰ و بحارالانوار، ج ۱۱۰، ص ۵۰. [۴۱۶] امام شناسی، ج ۱۵، ص ۸۰ و بحارالانوار، ج ۱۱۰، ص ۵۱ الی ۶۱. [۴۱۷] امام شناسی، ج ۱۵، ص ۸۱ و بحارالانوار، ج ۱۱۰، ص ۵۴ و ۵۹. [۴۱۸] الذریعه، ج ۱۵، ص ۱۸. [۴۱۹] امام شناسی، ج ۱۵، ص ۳۰، پاورقی (به نقل از شرح صحیفه‌ی سجاده‌ی فارسی، تألیف آیت الله میرزا محمد علی مدرس چهاردهی، دیباچه، ص ۳). [۴۲۰] امام شناسی، ج ۱۵، ص ۴۷ (به نقل از تأسیس الشیعه لعلوم الاسلام، ص ۲۸۴). [۴۲۱] مقدمه صحیفه‌ی سجاده‌ی، طبع دارالکتب الاسلامیه، ص ۶ الی ۱۶. [۴۲۲] امام شناسی، ج ۱۵، ص ۵۳. [۴۲۳] امام شناسی، ج ۱۵، ص ۳۸. [۴۲۴] امام شناسی، ج ۱۵، ص ۴۰. [۴۲۵] امام شناسی، ج ۱۵، ص ۴۱، پاورقی. [۴۲۶] امام شناسی، ج ۱۵، ص ۴۴ و ۴۵ (به نقل از ریاض السالکین، طبع جامعه مدرسین، ج ۱، ص ۵۱). [۴۲۷] مقدمه صحیفه‌ی سجاده‌ی، ترجمه: سید صدرالدین بلاغی با مقدمه استاد سید محمد مشکاة ص ۶ الی ۱۴. [۴۲۸] مقدمه صحیفه‌ی سجاده‌ی، ترجمه: سید صدرالدین بلاغی با مقدمه استاد سید محمد مشکاة ص ۶ الی ۱۴. [۴۲۹] در این زمینه ر. ک: امام شناسی، ج ۱۵، ص ۴۰ و امام سجاده (علیه السلام) - جمال نیاشکران، ص ۲۷۱ و ۲۷۲. [۴۳۰] امام شناسی، ج ۱۵، ص ۵۳ و ۱۰۱. [۴۳۱] برای اطلاع بر خصوصیات این صحائف مستدرکه ر. ک: الذریعه، ج ۱۵، ص ۱۸ تا ۲۰ و امام شناسی، ج ۱۵، ص ۵۴ الی ۷۹. [۴۳۲] امام شناسی، ج ۱۵، ص ۴۹ الی ۵۳ و بحارالانوار، ج ۱۱۰، ص ۵۱، به بعد، شرح صحیفه‌ی سجاده‌ی آیت الله مدرس چهاردهی، ص ۱ الی ۳. [۴۳۳] بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۳۷ (به نقل از مناقب). [۴۳۴] برای بررسی تفصیلی این مبحث ر. ک: حقوق و سیاست در قرآن، درسهای حضرت آیت الله حاج شیخ محمد تقی مصباح یزدی، ص ۲۴ الی ۳۴. [۴۳۵] برای اطلاع بیشتر ر. ک: جهاد الامام السجاده زین العابدین علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب (علیهم السلام) ملحق (۱)، ص ۲۵۵ الی ۲۶۹. [۴۳۶] این عنوان می‌تواند سرفصلی برای تعدادی از حقوق بعدی باشد. از این رو می‌توان به جای آن «حقوق اعضای بدن» گذاشت. (و البته باید توجه داشت بر اساس تعبیر شریف حضرت سجاده - علیه السلام - «حق نفس» انسان نیز می‌تواند حق مستقلی باشد.) از این رو با حذف این عنوان از شمارش حقوق و با در نظر گرفتن

«حق حج» تعداد حقوق همان پنجاه حق خواهد بود. [۴۳۷] خصال، ص ۵۶۴ و تحف العقول، ص ۲۵۵. [۴۳۸] جهاد الامام السجاد (-) علیه السلام-، ص ۲۷۸. [۴۳۹] آیه ۴۱ الی ۴۳ از سوره ۴۲: الشوری. [۴۴۰] آیه ۱۲۶ از سوره ی ۱۶: النحل. [۴۴۱] بعضی از نسخه‌ها آمده در این قسمت اضافه شده است: «و باید اذیت و آزار را به صورت مطلق از آنها دریغ داری و برای آنها دوست بداری آنچه برای خود دوست می‌داری و برای آنان نپسندی آنچه برای خود نمی‌پسندی». [۴۴۲] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۹۷، ح ۸۵ (به نقل از مناقب). [۴۴۳] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۲۳، ح ۵ (به نقل از بصائر الدرجات). [۴۴۴] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۷۳، ح ۵۸ (به نقل از ارشاد القلوب). [۴۴۵] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۷۴، ح ۶۴ (به نقل از امالی ابن‌الشیخ). [۴۴۶] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۹۲، ح ۸۱ (به نقل از کتاب الزهد). [۴۴۷] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۹۵ (به نقل از حلیه الاولیاء). [۴۴۸] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۹۸، ح ۸۶ (به نقل از کشف الغمه). [۴۴۹] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۱۰۰، ح ۸۸ (به نقل از کشف الغمه). [۴۵۰] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۱۰۲، ح ۹۰ (به نقل از اصول کافی). [۴۵۱] آیه ۵۶، از سوره ۱۳: الرعد. [۴۵۲] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۱۰۷، ح ۱۰۲ (به نقل از اصول کافی). [۴۵۳] بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۱۳۵، ح ۳ (به نقل از تحف العقول). [۴۵۴] بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۱۵۹. [۴۵۵] بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۱۶۱ (به نقل از اعلام الدین). [۴۵۶] ر. ک: بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۱۲۸، باب ۲۱، وصایا علی بن‌الحسین علیهما السلام و مواظبه و حکمه. [۴۵۷] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۶۲ (به نقل از الخصال). [۴۵۸] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۱۴۳. [۴۵۹] الاختصاص، ص ۸. [۴۶۰] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۱۴۴، ح ۲۸ (به نقل از الاختصاص). [۴۶۱] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۱۴۴، ح ۲۹ (به نقل از الاختصاص). [۴۶۲] بحار الانوار، ج ۷۱: ص ۲۲۰. [۴۶۳] بحار الانوار، ج ۷، ص ۲۸۴، ح ۹ (به نقل از کتاب حسین بن سعید). [۴۶۴] رجال الطوسی، ص ۸۱ الی ۱۰۲. [۴۶۵] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۱۴۴، پاورقی. [۴۶۶] معجم رجال‌الحديث، ج ۸، ص ۱۱۴. [۴۶۷] معجم رجال‌الحديث، ج ۸، ص ۱۱۴. [۴۶۸] معجم رجال‌الحديث، ج ۸، ص ۱۱۴، و بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۱۳۶، ح ۲۶ (به نقل از روضه الواعظین). [۴۶۹] مروج الذهب، ج ۳، ص ۱۶۴. [۴۷۰] معجم رجال‌الحديث، ج ۳، ص ۳۸۶. [۴۷۱] معجم رجال‌الحديث، ج ۳، ص ۳۸۶. [۴۷۲] معجم رجال‌الحديث، ج ۳، ص ۳۸۶. [۴۷۳] معجم رجال‌الحديث، ج ۳، ص ۳۸۶. [۴۷۴] معجم رجال‌الحديث، ج ۳، ص ۳۸۶. [۴۷۵] معجم رجال‌الحديث، ج ۳، ص ۳۸۷. [۴۷۶] ر. ک: امام سجاده (-) علیه السلام- جمال نیایشگران، ص ۲۱۷. [۴۷۷] معجم رجال‌الحديث، ج ۱، ص ۱۴۴. [۴۷۸] معجم رجال‌الحديث، ج ۱، ص ۱۴۴. [۴۷۹] معجم رجال‌الحديث، ج ۱، ص ۱۴۴. [۴۸۰] معجم رجال‌الحديث، ج ۱، ص ۱۴۶. [۴۸۱] معجم رجال‌الحديث، ج ۱، ص ۱۴۷. [۴۸۲] معجم رجال‌الحديث، ج ۱، ص ۱۴۷. [۴۸۳] معجم رجال‌الحديث، ج ۲۰، ص ۳۵. [۴۸۴] ر. ک: پیشین. [۴۸۵] بخشی از آیه ۲۹، از سوره ۱۸: الکهف. [۴۸۶] اصول کافی، ج ۳۷۹. [۴۸۷] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۱۱۷، ح ۴ (به نقل از الاختصاص). [۴۸۸] معجم رجال‌الحديث، ج ۱۶، ص ۱۸۱ و ۱۸۲. [۴۸۹] معجم رجال‌الحديث، ج ۱۶، ص ۱۸۲. [۴۹۰] ر. ک: بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۱۳۱، پاورقی، و جهاد الامام السجاد (-) علیه السلام-، ص ۲۲۳ الی ۲۲۷. [۴۹۱] آیه ۷، از سوره ۱۴: ابراهیم [لئن شکرتم لازیدنکم و لئن کفرتم ان عذابی لشدید]. [۴۹۲] بخشی از آیه ۱۸۷ از سوره ۳: آل عمران [لتبیننه للناس و لا- تکتونه]. [۴۹۳] بخشی از آیه ۱۶۸، از سوره ۷: الاعراف [فخلف من بعدهم خلف ورتوا الكتاب یاخذون عرض هذا الادی و یقولون سیغفرلنا]. [۴۹۴] آیه ۵۵ از سوره ۵۱: الذاریات [فذکر فان الذکری تنفع المؤمنین]. [۴۹۵] آیه ۵۹ از سوره ۱۹: مریم [أضاعوا الصلاة و اتبعوا الشهوات فسوف یلقون غیا]. [۴۹۶] تحف العقول، ص ۲۷۴ - ۲۷۵. [۴۹۷] بخشی از آیه ۳، از سوره ۵: المائده. [۴۹۸] بخشی از آیه ۱۳۸، از سوره ۲: البقره. [۴۹۹] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۶۳ ح ۲۰ (به نقل از علل الشرایع). [۵۰۰] بخشی از آیه ۴۰، از سوره ۴: النساء. [۵۰۱] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۹۳، ح ۸۳ (به نقل از مناقب). [۵۰۲] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۴۵، ح ۴۵ (به نقل از کتاب الدلائل). [۵۰۳] آیه ۸ از سوره ۶۳: المنافقون. [۵۰۴] بخشی از آیه ۱۳۹ از سوره ۴: النساء. [۵۰۵] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۱۰۰ (به نقل از کشف الغمه). [۵۰۶] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۱۰۲، (به نقل از اصول کافی). [۵۰۷] بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۱۱۸ (به نقل از لهوف). [۵۰۸] آیه ۲۴ از سوره ۳۲: السجده. [۵۰۹] بخشی از آیه

۱۲۴، از سوره ۶: الانعام. [۵۱۰] بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۵۵ ح ۵ (به نقل از الارشاد) و ص ۹۴، ح ۸۴ (به نقل از مناقب). [۵۱۱] بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۵۵ ح ۵ (به نقل از الارشاد) و ص ۹۴، ح ۸۴ (به نقل از مناقب). [۵۱۲] بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۹۵ (به نقل از حلیه الاولیاء). [۵۱۳] بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۱۰۱ (به نقل از کشف الغمه). [۵۱۴] بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۱۰۰ (به نقل از کشف الغمه). [۵۱۵] بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۷۴ (به نقل از امالی ابن‌الشیخ). [۵۱۶] بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۱۰۲، ح ۹۱ (به نقل از اصول کافی). [۵۱۷] بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۹۵ (به نقل از مناقب) و ص ۹۹، ح ۸۷ (به نقل از کشف الغمه). [۵۱۸] آیه ۱۳۴، از سوره ۳: آل عمران. [۵۱۹] بخشی از آیه ۱۳۴، از سوره ۳: آل عمران. [۵۲۰] بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۵۴، باب ۵، ح ۱ (به نقل از ارشاد) و ص ۹۶ (به نقل از مناقب). [۵۲۱] بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۹۸، ح ۸۶ (به نقل از کشف الغمه). [۵۲۲] بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۶۲ (به نقل از خصال) و ص ۹۶ (به نقل از مناقب). [۵۲۳] بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۶۷ و ۶۸، ح ۳۶ (به نقل از امالی شیخ صدوق). [۵۲۴] بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۹۹، ح ۸۷ (به نقل از کشف الغمه). [۵۲۵] بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۹۶ (به نقل از مناقب). [۵۲۶] بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۹۶ (به نقل از مناقب). [۵۲۷] بخشی از آیه ۹، از سوره ۵۹: الحشر. [۵۲۸] بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۷۱، ح ۵۳ (به نقل از محاسن). [۵۲۹] بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۷۳، ح ۵۹ (به نقل از الارشاد). [۵۳۰] بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۵۶ و ۵۷، ح ۱۰ (به نقل از فتح الابواب). [۵۳۱] منتهی الآمال، ج ۲، ص ۱۱. [۵۳۲] بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۷۴، ح ۶۴ (به نقل از امالی ابن‌الشیخ) و ص ۹۳، ح ۸۲ (به نقل از مناقب). [۵۳۳] بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۴۵، ص ۵۴، ح ۴۵ (به نقل از کتاب الدلائل). [۵۳۴] آیه ۴، از سوره ۶۸: القلم. [۵۳۵] بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۵۵، ح ۲ (به نقل از اصول کافی) و ص ۹۴، ح ۸۴ (به نقل از مناقب). [۵۳۶] بحارالانوار، ص ۷۴، ح ۶۴ (به نقل از امالی ابن‌الشیخ). [۵۳۷] بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۶۹، ح ۴۱ (به نقل از عیون اخبار الرضا). [۵۳۸] بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۹۳، ح ۸۲ (به نقل از مناقب). [۵۳۹] بحارالانوار، ص ۹۳، ح ۸۲ (به نقل از مناقب). [۵۴۰] بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۱۱۳ (به نقل از مناقب). [۵۴۱] بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۱۳۷، ح ۲۸ (به نقل از کافی). [۵۴۲] تاریخ طبری، ج ۷، ص ۴۰۹، و الارشاد، ترجمه و شرح حاج سید هاشم محلاتی، ج ۲، ص ۱۵۲. [۵۴۳] بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۷، ح ۱۷ (به نقل از کشف الغمه)، و ص ۱۳۲، ح ۲۲ (به نقل از مناقب). [۵۴۴] بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۵۶، ح ۸ (به نقل از الارشاد). [۵۴۵] بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۱۱۴، ح ۶ (به نقل از مهج الدعوات). [۵۴۶] بحارالانوار، ج ۴۶، ح ۳۱ (به نقل از اصول کافی). [۵۴۷] بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۹۲، ح ۸۱ (به نقل از کتاب الزهد اهوازی). [۵۴۸] بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۱۰۲، ح ۹۰، (به نقل از اصول کافی). [۵۵۰] بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۷۴، ح ۶۴ (به نقل از «امالی ابن‌الشیخ») و ص ۱۰۰، ح ۸۸ (به نقل از کشف الغمه). [۵۵۱] بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۸۸، ح ۷۷ (به نقل از مناقب). [۵۵۲] بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۱۰۷، ح ۱۰۳ (به نقل از اصول کافی). [۵۵۳] بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۶۲ (به نقل از خصال). [۵۵۴] بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۸۸، ح ۷۷ (به نقل از مناقب). [۵۵۵] بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۹۰، ح ۷۷ (به نقل از مناقب). [۵۵۶] بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۱۰۱ (به نقل از کشف الغمه). [۵۵۷] بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۱۱۴، ح ۵ (به نقل از الفصول المهمه). [۵۵۸] بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۶۲ (به نقل از خصال) و ص ۶۶، ح ۲۹ (به نقل از علل الشرایع) و ص ۹۰ (به نقل از مناقب). [۵۵۹] بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۹۰ (به نقل از مناقب). [۵۶۰] بخشی از آیه ۵، از سوره ۹۸: البینه. [۵۶۱] بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۵۶، ح ۷ (به نقل از ارشاد)، ص ۸۸، ح ۷۷ (به نقل از مناقب). [۵۶۲] بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۶۲ (به نقل از خصال) و ص ۶۶، ح ۲۸ (به نقل از علل الشرایع). [۵۶۳] بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۸۸ و ۸۹ (به نقل از مناقب). [۵۶۴] بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۸۸، ح ۷۷ (به نقل از مناقب). [۵۶۵] بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۸۸، ح ۷۷ (به نقل از مناقب). [۵۶۶] بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۶۵، ح ۲۷ (به نقل از علل الشرایع). [۵۶۷] بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۹۸، ح ۸۶ (به نقل از کشف الغمه). [۵۶۸] بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۶۲ و ۶۳ (به نقل از خصال). [۵۶۹] بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۹۸، ح ۸۶ (به نقل از کشف الغمه). [۵۷۰] بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۷۴، ح ۶۴ (به نقل از امالی ابن‌الشیخ) و ص ۸۹ (به نقل از مناقب). [۵۷۱] بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۹۰ (به نقل

از مناقب). [۵۷۲] بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۱۰۵، ح ۹۸ (به نقل از تهذیب الاحکام). [۵۷۳] بخشی از آیه ۱۰۳، از سوره ۹: التوبه. [۵۷۴] بخشی از آیه ۹۲، از سوره ۳: آل عمران. [۵۷۵] بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۸۹ (به نقل از مناقب). [۵۷۶] بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۹۰ (به نقل از مناقب). [۵۷۷] بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۷۱ و ۷۲، ح ۵۳ و ۵۴ (به نقل از محاسن و مناقب). [۵۷۸] بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۶۲ (به نقل از خصال) و ص ۹۵ (به نقل از مناقب). [۵۷۹] بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۱۱۵، ح ۱ (به نقل از اصول کافی). [۵۸۰] بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۳۲، ح ۲۵ (به نقل از الخرائج و الجرائح). [۵۸۱] بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۱۰۱ (به نقل از کشف الغمه). [۵۸۲] اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۶۳۳. [۵۸۳] تاریخ طبری، ج ۷، ص ۲۰۹. [۵۸۴] بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۱۴۱ و ۱۴۲، ح ۲۴ (به نقل از اصول کافی). [۵۸۵] بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۶۵، ح ۲۶ (به نقل از اصول کافی). [۵۸۶] بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۹۳، ح ۸۲ (به نقل از مناقب). [۵۸۷] بحارالانوار ج ۴۶، ص ۳۳، ح ۲۸ و ص ۴۷، ح ۴۹ (به نقل از اصول کافی و بصائر الدرجات). [۵۸۸] بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۶۲ (به نقل از خصال) و ص ۹۳ (به نقل از مناقب). [۵۸۹] بخشی از آیه ۸، از سوره ۲۹: العنکبوت. [۵۹۰] بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۶۷ و ۶۸، ح ۳۶ (به نقل از امالی صدوق). [۵۹۱] بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۹۶ (به نقل از مناقب). [۵۹۲] بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۹۳، ح ۸۳ (به نقل از مناقب). [۵۹۳] بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۱۰۲، ح ۹۲ (به نقل از عیون المعجزات سید مرتضی). [۵۹۴] بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۵۶، ح ۶ (به نقل از: اعلام الوری، ارشاد، مناقب). [۵۹۵] بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۹۹، ح ۸۷ (به نقل از: کشف الغمه). [۵۹۶] بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۹۲، ح ۷۹ (به نقل از: کتاب الزهد). [۵۹۷] بخشی از آیه ۱۴ از سوره ۴۵: الجاثیه. [۵۹۸] بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۱۰۰ (به نقل از: کشف الغمه). [۵۹۹] بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۹۲، ح ۸۰ (به نقل از: کتاب الزهد). [۶۰۰] بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۹۶ (به نقل از: مناقب). [۶۰۱] حلیة الاولیاء، ج ۳، ص ۱۳۶، و صحیح مسلم، ج ۱۰، ص ۱۵۲. [۶۰۲] بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۷۵ (به نقل از: ارشاد) و ج ۱۰۱، ص ۱۹۵، ح ۱۵، (به نقل از: کتاب الغارات). [۶۰۳] بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۹۵ (به نقل از: حلیة الاولیاء). [۶۰۴] بخشی از آیه ۲۲ از سوره ۲۴: النور. [۶۰۵] بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۱۰۳، ح ۹۳ (به نقل از اقبال الاعمال). [۶۰۶] بلاغۃ الحسین (علیه السلام)، ص ۲۱۷. [۶۰۷] سیر اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۳۱۸ و حلیة الاولیاء، ج ۳، ص ۲۳۷ و صفوة الصفوه، ج ۲، ص ۹۸. [۶۰۸] بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۹۰ (به نقل از مناقب). [۶۰۹] بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۵۵، ح ۲ (به نقل از اصول کافی)، و ص ۷۴، ح ۶۴ (به نقل از امالی ابن الشیخ)، ص ۹۴، ح ۸۴ (به نقل از مناقب). [۶۱۰] «حسن بصری» چنانکه «کشی» فرموده است یکی از افرادی است که به عنوان «زهاد هشتگانه» معروف شده‌اند. ولی او با هر گروهی که برخورد می‌کرد بر اساس هوا و خواهش آنان با آنها مواجه می‌شد و برای ریاست، بسیار ظاهر سازی می‌کرد و رئیس «قدریه» به شمار می‌آمد. با توجه به آنچه از کتب تراجم به دست می‌آید «حسن بصری» یک عالم سنی مذهب بوده و نزد سنیان از شخصیت موجهی برخوردار بوده است ولی چنانکه روشن است واعظی غیر متعظ و زاهدی ریا کار بیش نبوده که برای ریاست خود بسیار اهل فریب و ظاهر سازی بوده است. [۶۱۱] بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۱۱۶، ح ۲ (به نقل از احتجاج طبرسی). [۶۱۲] بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۱۳۲، ح ۲۲ (به نقل از مناقب). [۶۱۳] بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۶۸، ح ۳۹ (به نقل از: امالی شیخ صدوق). [۶۱۴] بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۶۲ (به نقل از خصال). [۶۱۵] بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۷۴، ح ۶۳ (به نقل از ارشاد). [۶۱۶] بحارالانوار ج ۴۶، ص ۵۶، ح ۱۰ (به نقل از فتح الابواب). [۶۱۷] بحارالانوار ج ۴۶، ص ۱۰۳، ذیل ح ۹۲ (به نقل از شرح ابن ابی‌الحدید). [۶۱۸] بحارالانوار ج ۴۶، ص ۷۳، ح ۵۸ (به نقل از ارشاد القلوب). [۶۱۹] بحارالانوار ج ۴۶، ص ۷۳، بیان در ذیل ح ۵۸. [۶۲۰] بحارالانوار ج ۴۶، ص ۵۵ (به نقل از ارشاد). [۶۲۱] بحارالانوار ج ۴۶، ص ۵۵، ح ۵ (به نقل از ارشاد). و ص ۹۴، ح ۸۴ (به نقل از مناقب). [۶۲۲] بحارالانوار ج ۴۶، ص ۱۰۱ (به نقل از کشف الغمه). [۶۲۳] بحارالانوار ج ۴۶، ص ۴۴ (به نقل از کشف الغمه). [۶۲۴] بحارالانوار ج ۴۶، ص ۷۱، ح ۵۱ (به نقل از محاسن). [۶۲۵] بحارالانوار ج ۴۶، ص ۷۶، ح ۶۹ (به نقل از ارشاد). [۶۲۶] بحارالانوار ج ۴۶، ص ۹۱ (به نقل از کشف الغمه). [۶۲۷] بحارالانوار ج ۴۶، ص ۹۱، پاورقی (به نقل از حلیة الاولیاء). [۶۲۸] بحارالانوار ج ۴۶، ص ۷۰، ح ۴۹ (به نقل از ثواب الاعمال

و محاسن). [۶۲۹] بحارالانوار ج ۴۶، ص ۱۴۷، ح ۲ (به نقل از بصائر، ارشاد، اختصاص). [۶۳۰] بحارالانوار ج ۴۶، ص ۱۴۸، ح ۴ (به نقل از اختصاص). [۶۳۱] بحارالانوار ج ۴۶، ص ۲۷، ح ۱۴، (به نقل از الخرائج و الجرائح). [۶۳۲] بحارالانوار ج ۴۶، ص ۱۴۲، ح ۲۵ (به نقل از اصول کافی). [۶۳۳] بحارالانوار ج ۵۳، ح ۲ (به نقل از كشف الغمه). [۶۳۴] بحارالانوار ج ۴۶، ص ۵۱، ۵۰ و ۵۲، ح ۱ (به نقل از الاحتجاج). [۶۳۵] بحارالانوار ج ۴۶، ص ۱۲۲، ح ۱۴ (به نقل از ارشاد). [۶۳۶] بحارالانوار ج ۴۶، ص ۵۳، ذیل ح ۲ (به نقل از مناقب). [۶۳۷] بحارالانوار ج ۴۶، ص ۴۷ و ۴۸ و ۴۹، ذیل ح ۴۹ (به نقل جناب مجلسی از بعضی از تألیفات اصحاب). [۶۳۸] بحارالانوار ج ۴۶، ص ۳۳، ح ۲۸ (به نقل از مناقب). [۶۳۹] بحارالانوار ج ۴۶، ص ۲۷، ح ۱۳ (به نقل از کمال الدین). [۶۴۰] آیات ۷۱ الی ۷۳ از سوره ی ۱۱: هود. [۶۴۱] آیه ۸۲، از سوره ۳۶: یس. [۶۴۲] بحارالانوار ج ۴۶، ص ۴۹ (به نقل از مشارق انوار الیقین). [۶۴۳] بحارالانوار ج ۴۶، ص ۲۸، ح ۱۸ (به نقل از الخرائج و الجرائح) و ص ۴۴، ح ۳۳ (به نقل از كشف الغمه). [۶۴۴] بحارالانوار ج ۴۶، ص ۱۰۲، ح ۱۱ (به نقل از الخرائج و الجرائح). [۶۴۵] بحارالانوار ج ۴۶، ص ۱۲۳، ح ۱۵ (به نقل از مناقب). [۶۴۶] بحارالانوار ج ۴۶، ص ۲۰، ح ۱ (به نقل از امالی صدوق). [۶۴۷] مفاتیح الجنان. [۶۴۸] اصول کافی، ج اول، کتاب الحججه، ص ۵۲۷، ح ۳. [۶۴۹] بحارالانوار ج ۴۶، ص ۹ و ۱۱، ح ۲۰ و ۲۱ (به نقل از بصائر الدرجات و الخرائج و الجرائح). [۶۵۰] بحارالانوار ج ۴۶، ص ۱۹، ح ۸ (به نقل از کفایة الاثر). [۶۵۱] بحارالانوار ج ۴۶، ص ۹۱، ح ۷۸ (به نقل از مناقب). [۶۵۲] بحارالانوار ج ۴۶، ص ۷۴، ح ۶۵ (به نقل از الارشاد). [۶۵۳] بحارالانوار ج ۴۶، ص ۵۶، ح ۱۰ (به نقل از فتح الایوب). [۶۵۴] بحارالانوار ج ۴۶، ص ۱۱۵، ح ۱ (به نقل از اصول کافی). [۶۵۵] بحارالانوار ج ۴۶، ص ۳ و ۴، ح ۴ (به نقل از مناقب). [۶۵۶] اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۶۳۱. [۶۵۷] بحارالانوار ج ۴۶، ص ۷۹ (به نقل از مناقب). [۶۵۸] بحارالانوار ج ۴۶، ص ۳، ح ۴ (به نقل از مناقب). [۶۵۹] بحارالانوار ج ۴۶، ص ۶۳، ح ۲۰ و ۲۱ (به نقل از علل الشرایع). [۶۶۰] بحارالانوار ج ۴۶، ص ۶۴، ح ۲۱ (به نقل از علل الشرایع). [۶۶۱] بحارالانوار ج ۴۶، ص ۷۳، ح ۵۸ (به نقل از ارشاد). [۶۶۲] بحارالانوار ج ۴۶، ص ۷۶، ح ۵۸ (به نقل از ارشاد). [۶۶۳] بحارالانوار ج ۴۶، ص ۷۳، ح ۶۰ (به نقل از ارشاد) و ص ۹۷، ح ۸۵ (به نقل از مناقب). [۶۶۴] بحارالانوار ج ۴۶، ص ۷۶ و ۷۷، ح ۷۲ (به نقل از الارشاد). [۶۶۵] بحارالانوار ج ۴۶، ص ۱۴۳ و ۱۴۴، ح ۲۶ (به نقل از اختصاص). [۶۶۶] بحارالانوار ج ۴۶، ص ۱۴۹، ح ۸ (به نقل از رجال کشی). [۶۶۷] بحارالانوار ج ۴۶، ص ۹۵ (به نقل از حلیة الاولیاء). [۶۶۸] منتهی الآمال، ج ۲، ص ۱۱. [۶۶۹] الجرح و التعذیل، ج ۶، ص ۲۷۸ و التاریخ الکبیر، ج ۶، ص ۶۶۶ و ۲۶۷. [۶۷۰] شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۲۷. [۶۷۱] الامام الصادق، ص ۲۲. [۶۷۲] الثقات، ج ۵، ص ۱۶۰. [۶۷۳] عمدة الطالب، ص ۱۹۳. [۶۷۴] شرح نهج البلاغه، ج ۱۵، ص ۲۷۳. [۶۷۵] جهاد الامام السجاد زین العابدین (علیه السلام)، ص ۳۴. [۶۷۶] جهاد الامام السجاد زین العابدین (علیه السلام)، ص ۳۴ و ۳۵. [۶۷۷] جهاد الامام السجاد زین العابدین (علیه السلام)، ص ۳۴ و ۳۵. [۶۷۸] رسائل الجاحظ، ص ۱۰۶. [۶۷۹] تهذیب التهذیب، ج ۷، ص ۳۰۵. [۶۸۰] بحارالانوار ج ۴۶، ص ۶۲ (به نقل از خصال) و ج ۳۳، ص ۶۷ (به نقل از علل الشرایع). [۶۸۱] بحارالانوار ج ۴۶، ص ۱۲۱، ح ۱۲ (به نقل از ارشاد) و ص ۱۲۴، ح ۱۷ (به نقل از حلیة الاولیاء اغانی و دیگر کتابها) و ص ۱۳۰، ح ۲۰ (به نقل از اختصاص). [۶۸۲] بحارالانوار ج ۴۶، ص ۱۲۷ (به نقل از: دیوان فرزدد و مناقب). [۶۸۳] بحارالانوار ج ۴۶، ص ۱۳۰، ح ۲۰ (به نقل از: اختصاص با مختصر تفاوت) و ص ۱۴۱، ح ۲۲ (به نقل از: الخرائج و الجرائح). [۶۸۴] امالی شیخ صدوق، ص ۵۴۹ - ۵۳۶. [۶۸۵] الاحتجاج، ص ۳۱۲. [۶۸۶] شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۴، ص ۱۰۴، و بحارالانوار ج ۴۶، ص ۱۴۳. [۶۸۷] اختیار معرفة رجال (کشی)، ص ۱۲۳، رقم ۱۹۴. [۶۸۸] تاریخ دمشق: ح ۲۱. [۶۸۹] الروض النضیر، ج ۵، ص ۱۳. [۶۹۰] اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۶۳۷ و حلیة الاولیاء، ج ۳، ص ۱۴۰. [۶۹۱] مختصر تاریخ دمشق، ج ۱۷، ص ۲۱. [۶۹۲] اقبال الاعمال، ج ۲، ص ۲۷۳. [۶۹۳] بحارالانوار ج ۴۶، ص ۱۴۳ (به نقل از: شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید). [۶۹۴] تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۶۸ و طبقات ابن سعد، ج ۴۷. [۶۹۵] ارشاد، ج ۲، ص ۱۵۲. [۶۹۶] تاریخ طبری، ج ۲، ص ۲۲۳ و تاریخ طبری، ج ۲، ص ۴۰۹. [۶۹۷] بحارالانوار ج ۴۶،

ص ۱۳۸ و ۱۳۹ و طبقات ابن سعد، ج ۵، ص ۲۱۵ و كشف الغمه، ج ۲، ص ۱۰۷. [۶۹۸] بحار الانوار ج ۴۶، ص ۱۲۲، ح ۱۴ (به نقل از ارشاد). [۶۹۹] بحار الانوار ج ۴۶، ص ۱۳۸ و ۱۳۹ (به نقل از الكامل) و تاریخ طبری، ج ۷، ص ۴۰۹. [۷۰۰] اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۶۳۳. [۷۰۱] بحار الانوار ج ۴۶، ص ۱۲۲، ح ۱۴ (به نقل از ارشاد) و كشف الغمه، ج ۲، ص ۲۸۲. [۷۰۲] مروج الذهب، ج ۳، ص ۷۱. [۷۰۳] مروج الذهب، ج ۳، ص ۸، مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۱۴۵. [۷۰۴] بحار الانوار ج ۴۶، ص ۱۲۲، ح ۱۴، (به نقل از ارشاد ارشاد). [۷۰۵] بحار الانوار ج ۴۶، ص ۳۷ (به نقل از مناقب و خرائج) و ص ۱۴۵، ح ۱ و ۲ و ۳ (به نقل از احتجاج، كشف الغمه، ارشاد). [۷۰۶] مروج الذهب، ج ۳، ص ۸۴ و ۸۹ و تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۶۱. [۷۰۷] خصال صدوق، ص ۱۵۷. [۷۰۸] تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۶۱ و طبقات ابن سعد، ج ۵، ص ۱۰۰. [۷۰۹] مروج الذهب، ج ۳، ص ۸۸ و تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۶۱. [۷۱۰] مروج الذهب، ج ۳، ص ۱۱۵. [۷۱۱] بحار الانوار ج ۴۵، ص ۳۶۵. [۷۱۲] تاریخ الخلفاء: ص ۲۱۸. [۷۱۳] تاریخ الخلفاء، ص ۲۱۷. [۷۱۴] تاریخ الخلفاء، ص ۲۱۸. [۷۱۵] بحار الانوار ج ۴۶، ص ۱۲۳، ح ۱۵، (به نقل از مناقب). [۷۱۶] بحار الانوار ج ۴۶، ص ۲۸، ح ۱۹ (به نقل از خرائج) و ص ۱۱۹، ح ۹ (به نقل از اختصاص و بصائر الدرجات). [۷۱۷] بحار الانوار ج ۴۶، ص ۲۸، ح ۱۹ (به نقل از خرائج). [۷۱۸] بحار الانوار ج ۴۶، ص ۲۸ و ۲۹، ح ۱۹ (به نقل از خرائج) و ص ۱۱۹، ح ۹ (به نقل از اختصاص و بصائر الدرجات) و كشف الغمه، ج ۲، ص ۱۱۲. [۷۱۹] بحار الانوار ج ۴۶، ص ۵۶، ح ۱۰ (به نقل از فتح الابواب). [۷۲۰] بحار الانوار ج ۴۶، ص ۱۱۳ (به نقل از مناقب) و ص ۱۲۱ (به نقل از ارشاد). [۷۲۱] بحار الانوار ج ۴۶، ص ۱۳۲ (به نقل از العقد الفرید و مناقب). [۷۲۲] بحار الانوار ج ۴۶، ص ۱۰۵، ح ۹۴ (به نقل از اصول کافی). [۷۲۳] بحار الانوار ج ۴۶، ص ۱۳۹، ح ۳۰ (به نقل از کتاب الزهد). [۷۲۴] ر. ک: بحار الانوار ج ۴۶، ص ۱۶۵، ذیل ح ۷. [۷۲۵] بحار الانوار ج ۴۶، ص ۱۲۰، ح ۱۱ (به نقل از خرائج). [۷۲۶] بحار الانوار ج ۴۶، ص ۹۵ (به نقل از محاسن برقی و مناقب). [۷۲۷] بحار الانوار ج ۴۶، ص ۱۲۳، ح ۱۵ (به نقل از مناقب و حلیه الاولیاء). [۷۲۸] جهاد الامام السجاد زین العابدین علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب (علیه السلام-)، ص ۲۴۵ الی ۲۴۹. [۷۲۹] در پاورقی بحار الانوار آمده است: ظاهراً تصحیف «ماء بجیس» باشد. فیروزآبادی می گوید: ماء بجس: منبجس و بجسه موضع او عین بالیمامه و «البجیس»: الغریزه و قال: ذو خشب محرکه موضع بالیمن، فترحرر. [۷۳۰] بحار الانوار ج ۴۶، ص ۵۲ و ۵۳ (به نقل از مناقب). [۷۳۱] بحار الانوار ج ۴۶، ص ۶۷، ح ۳۲ (به نقل از اصول کافی). [۷۳۲] بحار الانوار ج ۴۶، ص ۶۶، ح ۳۱ (به نقل از اصول کافی). [۷۳۳] تحف العقول، ص ۲۸۳. [۷۳۴] بحار الانوار ج ۴۶، ص ۱۳۷، ح ۲۸ (به نقل از اصول کافی). [۷۳۵] بخشی از آیه ۲۱، از سوره ۵۷: الحديد. [۷۳۶] بحار الانوار ج ۴۶، ص ۹۴ (به نقل از اصول کافی). [۷۳۷] بحار الانوار ج ۴۶، ص ۶۲ (به نقل از خصال) و ص ۱۰۵، ح ۹۵ (به نقل از تهذیب الاحکام). [۷۳۸] بحار الانوار ج ۴۶، ص ۱۰۶، ذیل ح ۹۵ (به نقل از تهذیب الاحکام). [۷۳۹] بحار الانوار ج ۴۶، ص ۳۳، ح ۲۷ (به نقل از خرائج). [۷۴۰] بخشی از آیه ۳۸، از سوره ۳۰: الروم. [۷۴۱] صحیفه سجاده، دعای ۱۹. [۷۴۲] صحیفه سجاده، دعای ۲۹. [۷۴۳] صحیفه سجاده، دعای ۳۰. [۷۴۴] بحار الانوار ج ۴۶، ص ۱۵۱، ح ۱۰ (به نقل از كشف الغمه) و ص ۱۵۴، ذیل ح ۱۷ (به نقل از تذکره الخاص). [۷۴۵] بحار الانوار ج ۴۶، ص ۱۵۱، ح ۱۰. [۷۴۶] ارشاد، ج ۲، ص ۱۳۹. [۷۴۷] مصباح المتعبد، ص ۵۵۱، و بحار الانوار ج ۴۶، ص ۱۵۳. [۷۴۸] كشف الغمه، ج ۴، ص ۲۷۵ و بحار الانوار ج ۴۶، ص ۱۵۱. [۷۴۹] بحار الانوار ج ۴۶، ص ۱۵۲، ذیل ح ۱۴ و الكامل، ج ۴، ص ۲۳۸. [۷۵۰] بحار الانوار ج ۴۶، ص ۱۵۲، ح ۱۴ (به نقل از اصول کافی). [۷۵۱] اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۶۲۹ و كشف الغمه، ج ۲، ص ۲۹۷. [۷۵۲] مصباح کفعمی، ص ۵۰۹، و بحار الانوار ج ۴۶، ص ۱۵۲. [۷۵۳] مصباح شیخ طوسی، ص ۵۵۱ و بحار الانوار ج ۴۶، ص ۱۵۳. [۷۵۴] بحار الانوار ج ۴۶، ص ۱۴۸، ح ۴ (به نقل از اختصاص و بصائر الدرجات) و ص ۱۴۹، ح ۷ (به نقل از خرائج). [۷۵۵] بحار الانوار ج ۴۶، ص ۱۴۹، ح ۷ (به نقل از الخرائج). [۷۵۶] بحار الانوار ج ۴۶، ص ۱۵۲، ح ۱۶ (به نقل از اصول کافی). [۷۵۷] ترجمه آیه ۷۴، از سوره ۲۹: الزمر (اصل آیه چنین است: «وقالوا الحمد لله الذی صدقنا وعده و اورثنا الارض تنبوء من الجنة حیث نشاء فنعم اجر العاملين»). [۷۵۸] بحار الانوار ج ۴۶، ص

۱۵۲، ح ۱۳ (به نقل از اصول کافی). [۷۵۹] بحارالانوار ج ۴۶، ص ۱۴۷، ح ۱ (به نقل از تفسیر علی بن ابراهیم قمی). [۷۶۰] این تعبیر احتمالاً تصحیف راوی است چرا که آیه شریفه ۷۴ از سوره «الزمر» بدین گونه نیست و در روایت دیگر آیه به صورت کامل صحیح نقل شده است. [۷۶۱] بحارالانوار ج ۴۶، ص ۱۵۳، ح ۱۵ (به نقل از اصول کافی). [۷۶۲] بحارالانوار ج ۴۶، ص ۱۵۲ و ۱۵۳ و ۱۵۴. [۷۶۳] تاریخ الخلفاء، ص ۲۲۳. [۷۶۴] بحارالانوار ج ۴۶، ص ۵۵، ح ۵ (به نقل از ارشاد) و ص ۹۴، ح ۸۴ (به نقل از مناقب) (برای مطالعه مشروح این جریان ر. ک: ص ۳۵۵ از همین کتاب قسمت «صبر بی پایان حضرت رقم (۱)»). [۷۶۵] بحارالانوار ج ۴۶، ص ۱۵۰ (به نقل از رجال کشی). [۷۶۶] بحارالانوار ج ۴۶، ص ۱۴۷ و ۱۴۸، ح ۲ و ۳ و ۴ (به نقل از بصائر الدرجات و اختصاص). [۷۶۷] بحارالانوار ج ۴۶، ص ۱۵۱، ح ۱۰ (به نقل از کشف الغمه) و ص ۱۵۴ (به نقل از تذکره الخواص). [۷۶۸] مفاتیح الجنان، صلوات به حجج طاهره. [۷۶۹] شرح مناقب محیی الدین عربی، ص ۹۱.

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱) با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹ بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند. مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است. اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البيت عليهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید. از جمله فعالیت های گسترده مرکز: الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و... د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای و راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۰۲۴۵۲۴۰۲۳۵) ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و... ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های

علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ... (ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶ وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳-۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵ (۰۳۱۱) نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشالله. شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳ و شماره حساب شبا: ۵۳-۵۳۰۹-۰۶۲۱-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۱۸۰-۰۱۹۰ IR به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید ارزش کار فکری و عقیدتی الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام :- هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محتّ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید». التفسیر المنسوب إلى الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست تر می داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بدان، نگاه می دارد و با حجّت های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می سازد و او را می شکند؟». [سپس] فرمود: «حتماً رهاوندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد». مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گام‌ها

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

